

تاریخ افشار

بقلم میرزا رشید ادیب الشرا

بانتظام

تایخ قیام شیخ عبید اللہ



تصحیح و انتظام

پرویز شہر یار افشار - محمود رایمان

تاریخ افشار

بقلم

میرزا رشید ادیب الشعرا

بکوشش

محمود رامیان - پرویز شهریار افشار

از انتشارات شورای مرکزی جشن ملی ۲۵۰۰ ساله شاهنشاهی آذربایجان غربی

چاپ این کتاب در ۱۰۰۰ نسخه از اسفند ماه ۱۳۴۵ - آبان ۱۳۴۶
در چاپخانه شفق تبریز پایان رسید

پیش گفتار

خداوند بزرگ و بی قیاس را شا کر و سپاسگزاریم که توفیق تنظیم و تصحیح و چاپ کتاب تاریخ افشار ارومی را عنایت فرمود و شورای مرکزی جشن شاهنشاهی آذربایجان غربی را توفیق این خدمت بزرگ حاصل آمد .

ارشاد و همت جناب آقای مهندس ابراهیم همایونفر ، استاندار و رئیس شورای مرکزی جشن شاهنشاهی آذربایجان غربی ، عامل بزرگ طبع و نشر و تشویق مؤلفان در اقدام باین مهم ، که روشنگر گوشه های فراموش شده ای از تاریخ ایل جلیل افشار و مردم و ساکنان آذربایجان ، مخصوصاً رضائیه است ، بوده و شرح فداکاریها و جانبازیهای دلیران این سامان ، در حفظ و حراست تاج و تخت شاهنشاهی و جانبازی و فداکاری در پاسداری از میهن باستان ، که از بوته فراموشی زمان رخ مینماید و چهره های افتخار آمیز آزادمردان این دیار ، که از محاق نسیان جلوه میکند همه و همه مدیون هدایت و ارشاد این بزرگمرد است و مؤلفان بنام مردم آذربایجان ، سپاس خود را بدینوسیله تقدیم میدارند .

روش مؤلفان در چاپ این کتاب بر این بوده که اصالت اثر ، صد درصد محفوظ بماند ولی ناگزیر از این اقدام نیز بوده اند که حتی المقدور و

در برخی موارد تا آنجا که بوقایع و اتفاقات تاریخ لطمه‌ای نزنند ورشته‌ی حوادث را نگسلد، رعایت اختصار بشود. همچنین هر آنجا که توضیحی درباره‌ی متن یا اشاره بحوادثی لازم مینمود، یا ذکر ساختمانها یا قراء یا محله‌های دیگر شده که هم اکنون وجود دارد، موضوع را بطور زیر نویس یادآور شدیم و اگر تغییر شکل و نام پیدا کرده بازهم تذکر داده‌ایم.

این نکته نیز شایان یادآوری است که منظور از اکراد، که در اکثر صفحات این کتاب نامشان بچشم میخورد، عده‌ای از قاقاچیان و ناراضیان ایران و عثمانی و رؤسای مرزنشین آنان بوده که همواره در مرز دو کشور منتظر فرصت بوده‌اند که بمحض احساس ضعف در دولتی ایران و عثمانی، بدهات مرزی بتازند و دست بقتل و غارت زنند.

... منظور این است که حساب این عده‌ی شرور را نباید با حساب کُردان آزاده و شرافتمند ایرانی که هموار پاسدار راستین ملك و جانباذ صديق شاهنشاهان ایران بوده‌اند، مخلوط کرد.

همانطور که در اواخر کتاب یادآور شدیم کتاب تاریخ افشار ارومی در سال ۱۲۹۴ هجری قمری بعلمت نامعلوم پایان رسیده، چون از آن تاریخ ببعد بخصوص تا اسفند ۱۲۹۹ شمسی وقایع و حوادث مسطور نبود لذا در جستجوی نوشته و مدرکی برآمدیم که حتی الامکان وقایع تاریخی ارومی را ادامه دهیم، خوشبختانه يك رساله‌ی خطی بنام «شورش شیخ عبیدالله» بدست آمد که جریان تاریخ را از خاتمه‌ی تاریخ افشار میرزا رشید الی ۱۳۰۵ هجری قمری در برداشت این رساله را بصورت نقل بمفهوم ضمیمه‌ی این تاریخ ساختیم.

این بود اقداماتی که برای مزید استفاده‌ی خوانندگان ارجمند بعمل آوردیم .

درباره‌ی اهمیت این کتاب نیازی نمی‌بینیم مطلبی بنویسیم و بهمین اندازه اکتفا میکنیم که توجه خوانندگان گرامی را باین نکته جلب کنیم که تا کنون مطالب تاریخ‌افشار را درجائی نخوانده‌است و $\frac{9}{10}$ مندرجات کتاب مطالبی است که برای بار اول منتشر میشود، همانطور که خواننده ضمن مطالعه‌ی کتاب عنایت خواهد داشت، رزم‌آوران افشار ارومی در مدت چهار قرن که در ارومی ساکن بوده‌اند، در حقیقت مقدمه‌الجیش و پیش‌تازان کلیه‌ی نبردهائی بوده‌اند که در مدت چهارصد سال در قلمرو شاهنشاهی ایران چه بمنظور مدافعه و چه بمنظور کشورگشائی انجام شده است و بجزئیت میتوان ادعا کرد که کلیه‌ی فتوحات شاهنشاهی ایران در این مدت، حتی فتح هندوستان بدست نادر مرهون فداکاریها و رشادت و جلالت‌امرا و افسران افشاری و رزم‌آوران دلیر و با شهامت افشار ارومی بوده است قبول خواهند داشت که ضایعه‌ی جبران‌ناپذیری میبود اگر شرح احوال چنین فداکاران شاه و وطن در بوته‌ی اجمال می‌افتاد و بطاق نسیان سپرده میشد .

امید است این خدمت ناچیز در پیشگاه هموطنان عزیز، بخصوص مردم مرزنشین آذربایجان بحسن قبول مورد عنایت و توجه قرار گیرد .

محمود رامیان - پرویز شهریار افشار

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

زیب دیباچه کلام و شمع سراچه مرآة حمد و سپاس ملک علامی است
جلّ جلاله و عمّ نواله که برای نظم دین و دولت و رواج ملک و ملت انبیای
بینش و اولیای راست کیش و ملوک معدلت آئین و حکمرانان با فرّ و تمکین
از منتهای غیب به عرصه‌ی شهود آورده، زمام قبض و بسط مهمام انام را
بقبضه‌ی اختیار ایشان گذارده که به نشر جواهر عقل و حکمت و بسط بساط
داد و نصفت بلاد و عباد را که بدایع و دایع قدرت اویند، معمور و مرفّه الحال
دارند تا بواسطه‌ی ابن اسباب به تحصیل وجه معاش و تکمیل زاد معاد
اشتغال ورزند ...

در هر عصری از اعصار رقاب کل انام را از حاکم و محکوم و مالک
و مملوک در ربقه‌ی اختیار شهریاری نهد که فرمان واجب الاذعانش مانند
روح در بدن عالم ساری و انهار عدل و انصاف از بحر مکرمتش باقطار و اکناف
جاری گردد چنانکه از تواریخ باستان استنباط این داستان توان کرد که
از عهد کیومرث پیشدادی تا این جزو زمان چندین طبقه سلاطین بزرگوار
تاج عظمت و اقتدار بر اکیلی چرخ دوار سوده اند و سالها بر سریر جهاننداری
آسوده و عاقبت بمداول کل شیء ذائقه الموت بدرود جهان فانی و سراسر
رنج گفته اند و مانند گنج در زیر خاک خفته و در بعض ازمنه بر طبق مشیت

کامله رسم ملوک طوائف شایع شده بر هر مرزی مرزبانی و در هر ناحیتی حکمرانی و بر هر شهر و دیاری شهریار نامداری مالک گردیده ، چند گاهی رایت تغلب و اقتدار افراخته اند و بحراست ناموس ایل و الوس پرداخته ولی چون منافی سبک و سلیقه مورخین بلاغت آئین بوده که به ضبط و ذکر این جزئیات پردازند لهذا اغلب وقایع متفرقه متروک مانده ، منجمله وقایع حکمرانان سلف و بیگلربگیان با عز و شرف افشار ارومیه است که در عهد سالفه لوای اقبال ایشان بذروهی اعتلا رسیده بحدی که طاغیان سرحد و متمرّدان اغلب صفحات آذربایجان و این بلد را مطیع و متقاد گردانیده اند .

سابقاً مطابق یک هزار و دو یست و پنجاه هجری ، در عهد سلطنت و جهاننداری محمد شاه غازی بن نایب السلطنه عباس میرزا مولی محمود نام از بنی اعمام والد این احقر انام بحکم و اشارت مرحوم نجف قلیخان بیگلربیگی افشار قاسملو مجلد بروقایع افشاره ارومیه نگاشته و از خود یادگار گذاشته بود ولی بعلمت عدم تتبع باسناد صحیح و ایراد الفاظ غیر مانوس و رکیکه پسندیده ی طباع سلیمه و ارباب سلیقه مستقیمه نبود تا کنون همگنان آن مجموعه ی پریشان را بر طاق نسیان گذاشته میل و رغبتی بمطالعه اش نداشتند ، تا در این عهد و زمان سعادت توامان که الله الحمد برفرق همایون الناصر الدین الله ناصر الدین شاه قاجار متجلی است ...

... این بنده ی شرمنده ی عذیم الاستطاعه و قلیل البضاعه عبدالرشید بن محمد شفیع افشار محمود لوی ارومیه بموجب امر و اشارت لازم البشارت چراغ دودمان ابد توامان قاسملو شجاع الدوله یوسف خان بن لطفعلیخان

سرتیپ بن امامقلیخان بیگلربیگی افشار بن رضا قلیخان ، شوقمند این
ارادت و طالب این سعادت گردید که اگر همت و توفیق یاری و عمر پایداری
کند ، وقایع عشایر و رؤسای این طایفه را بنحویکه تتبع آثار ایشانرا
از کتب اخبار نموده بنگارد و از خود بر صفحه‌ی روزگار یادگار بگذارد.

کنون مستمع ، ای خداوند هوش	بگفتار منظوم من دار گوش
نگشت ار بکامم فلک چند گاه	بمهرم نکرد آن بد اختر نگاه
سپاس آن خدا را که فرجام کار	بمن آشتی کرد آن کینه کار
بلی ، نیست یکسان مدار سپهر	همی نیش و نوش است کار سپهر
چو یکقرن بگذشت از سال من	قرین گشت با فرخی فال من
بزرگانم از رشد بشناختند	رشیدم بدیدند و بنواختند
چو دیدند در شاعری مایه‌ام	فزودند از دیگران پایه‌ام
همیشه متاع سخن خوار نیست	جهان خود تهی از خریدار نیست
کسانی که با دانش و جوهرند	فشانند سیم و هنر میخرند
فضولان چه دانند بوی سخن	بصاحب‌دلان است روی سخن
تو گفتی که باشد خریدار من	شناسنده‌ی فضل و مقدار من
امیر بلند اختر بی همال	سپهر فتوت جهان جلال
وجود نکو خلق و یوسف بنام	مکان مکارم و حید کرام
.....

بتألیف این نامه‌ی نامور

بعون خداوند بستم کمر

وجه تسمیه ارومیه

آنچه مشهور و در السنه و افواه مذکور است این بلده از بناهای یکی از اولاد ترك بن یافت بن حضرت نوح علیه السلام است ، ولی از روی سند و تحقیق اسم بانی و تاریخ بنای آن که در چه عهد بوده و که بوده معلوم نیست و اگر هست بنظر مسؤد اوراق نرسیده و از تواریخ حالیه ایرانی که در عهد گورکانیه و سلاطین صفویه تألیف و ضبط کرده اند ، از قلاع قدیمه ارومیه دُمْدُم و گورچین قلعه حالیه و بانیه صومای و بعض قلاع مخروبه بوده و از طایفه ای اکراد و طوایف مختلفه در آنجاها بامر حکمرانی و سرحداری می پرداخته اند ، تا زمانیکه در عهد سلطنت شاه عباس ماضی جمعی فقیر از جانب آن پادشاه کبیر بحکومت و حراست این بلده و ناحیه مأمور شده و آمده اند .

چون در بدایت کار چنانچه انشاءالله در جای خود نگارش خواهد یافت، معدودی از اکراد سرحدنشین به هیأت اجتماعی بعزم ممانعت سرراد بر این طایفه دولتخواه گرفته ولی در حوالی ... خان تختی شکست فاحش از افشار خوردند و از این بعد همواره در صدد جبران و تلافی آن شکست بودند ...

کلبعلیخان نام افشارایمانلومعروف به شیرشکار، که در آن روزگار

سرسلسله‌ی افشار و از جانب شاه‌عباس ماضی حکمران این دیار بود ، نخست « توپراق‌قلعه » را که در سمت شمالی شهر ارومیه و در ربع فرسخی واقع است حصار ی استوار کشیده دارالحکومه و نشیمنگاه خود قرارداد و بعد از چندی مهندسین ماهر ، حاضر و باروئی استوار بر دور این دیار کشیدند ، چنانکه الی‌یومنا هذا چندین بار خرابی یافته و مرمت کرده‌اند باز بر زانت آن باروی نخستین که در بعض جاها آثاری از او مانده نیست . علی‌ای حال دارالنشاط ارومیه از اقلیم چهارم و در اقصی بلاد آذربایجان واقع است منتهی بکوهستانات متصل بـخاک روم و در قسمت شرقی آن بحیره‌ایست بفاصله‌ی سه فرسخ که بدریاچه‌ی نمک و شاهی معروف است .

الحق این بلده جلگه‌اش نشاط‌انگیز است و خاکش غالیه آمیز ، هوای روح افزایش هم نفس جنّات نعیم و آب خوشگوارش هم مشرب سلسبیل و نسیم جبالش در حضرت طعنه زن دامن الوند و بساتینش از نصرت رشک بهارخانه سمرقند اهلش اهل دل و در غریب‌نوازی و زود آشنائی کامل .

امتداد این بلده عرضاً از ساحل بحیره‌ی شاهی تا جرمی و بیدکار و شهیدان تقریباً هفت فرسخ و طولاً از قراسوی سلماس تا خان طاووس سلدوز نوزده و بیست فرسخ و تا زمان دولت قاجاریه سلدوز و ساوجبلاغ مکرری و مرحمت آباد مراغه الی صفاخانه‌ی صاین قلعه در تحت و جزو ایالت ارومیه بوده ، بعد از مرحوم حسین علیخان بیگلربیگی افشار قاسملو از اداره ارومیه وضع و خارج شده‌اند .

۱- دو قریه از دهات کردنشین که در اولی قلعه مستحکمی وجود داشته و خرابه‌های آن باقی است .

نژاد طایفه افشار

نژاد طایفه افشار چنانکه در باب سیر ضبط کرده اند اوشار بن یولدوز خان بن ... که پسر قراخان و ایلخان خداپرست ... بوده میرسد و از وی نیز بچند واسطه به ترک بن یافت بن نوح منتهی میگردد و این طایفه ... در ممالک خراسان و فارس و آذربایجان و آران توطن گرفتند ...

علی الجمله امرای افشار ... با ایل و اتباع خودشان ملتزم و مصدر خدمات نمایان بوده اند تا زمانی که نوبت سلطنت سلاطین صفویه اناراله براهینهم در ایران بلند آوا شد و ازمیمت وجود آن پادشاهان علوی نژاد روضه دولت و حوزه ملت شکوهی تازه و طراوت بی اندازه یافت . زعمای اطراف و سرکشان اکناف سر بر خط اذعان نهاده کمر متابعت بر میان بستند و از طایفه افشار نیز جمعی فقیر در عداد چاکران در بار آن سلاطین نامدار منسلک گشته بواسطه حسن خدمات و صدق نیتات صاحبان نام و نشان و خداوندان ثروت و سامان بودند منجمله امیر اصلان سلطان رئیس ایل آرشلو^۱ که تقریباً ریاست ده هزار خانوار داشت و در عهد شاه طهماسب اول به اتابیکی سلطان احمد میرزا پسر نهم آن شاه و الاجاه مأمور بود و الله قلیخان قاسملو^۲ قورچی باشی در بار و حکمرانی کرمان داشت و یوسفخان

۱- تیره ای از افشاریان

۲- تیره ای دیگر از افشاریان

پسر او در کرمان نیابة حکمرانی مینمود و محمود سلطان قاسملو نیز در عهد شاه اسماعیل ثانی بحکمرانی کرمان نائل آمد و خلیل خان گُندزلو^۱ در کهکیلویه فارس لوای اقتدار افراشته داشت و هکذا طهماسب سلطان ایمانلو و پسرش قاسم سلطان که در عهد شاه عباس اول بلقب خانی و حراست و حکمرانی موصل و قلمرو علیشکر نایل و مأمور بود و سایرین که ذکر هریک در موقع خود نگارش خواهد یافت انشاء الله تعالی .

اکنون پیش از شروع بصوب مقصود که ابتدای آمدن جمعی کثیر از طائفه‌ی افشار به این دیار است مطابق یک هزار و سی‌شش هجری عنان یکران خامه‌ی وقایع نگار را بذکر بعضی از طوائف مختلفه که در این نقطه بامر حکومت پرداخته‌اند انصراف میدهد .

شرح مختصری از چگونگی حکومت و اسامی حکام ارومی قبل از ورود افشاریان

امیر تیمور گورکان در یورش هفت ساله ایران هنگامیکه بعزم تسخیر روم بآن مرز و بوم لشکر کشیده و با ایلدرم بایزید خان سلطان عثمانی محاربه‌ی سخت نمود و هم‌در آن گیر و دار... سلطان ایلدرم بایزید گرفتار و روانه‌ی دارالبرار شد بهمان شرح و بسطی که در ظفر نامه‌ی شرف الدین علی یزدی و جلد ششم روضة الصغای خوانندی ضبط است در مراجعت و عبور موکب آن امیر جلیل‌الذکر دارالارشاد اردبیل شنید که عده‌ای از اکراد و عشایر شریعه‌خواشی ارومی پای تعدی پیش نهاده، دست تطاول به نهب اموال عجزه و... بر گشاده‌اند امیر تیمور بصواب دید امنای دولت، گر گین بیگ نام از طائفه‌ی اوصالو را که در آن سفر از ملتزمین رکاب و آثار کفایت از ناصیه‌ی حالش پیدا بود بحکومت ارومی و تنبیه اشرار مأمور و روانه فرمود مومی‌الیه بموجب حکم بتاریخ ۸۰۲ هجری به ارومی آمده در توپراق قلعه که اکنون دهکده‌ای در ربع فرسخی تحت شمالی قلعه‌ی حالیه ارومی واقع و در آن وقت قلعه متین و حاکم‌نشین بوده نزول نمود و در اندک مدتی بزور استعداد ارومی، گوشمالی بلیغ به... و اشرار این بلده داد چنانکه در ایام حکومت او مملکت و سرحد را امنیت و آسایش تمام حاصل شده

اهالی ... سالیان چند در مهد امن و امان غنودند تا اینکه باقتضای اجل
حتمی رخت هستی ب شهرستان عقبی کشید و مدت حکومت او تقریباً دو
سال و چیزی متجاوز بوده .

بعد از وفات گرگین بیگ ولد ارشد او الامه سلطان در جای پدر
نشسته بموجب حکم امنای دولت تیموری مدت سه سال سکنه بلده ارومی
را از تحمیلات دیوانی معاف داشت و در ترفیه احوال رعایا و تألیف قلوب
برایا حتی الغایه بکوشیده مقارن آنحال امیر صاحبقران تیمور گورکان
در بلده انزار سمرقند که مسقط الرأس و تختگاه آن پادشاه ... بود دعوت
حق را لبیک اجابت گفته بدرود تخت و تاج نمود . سخن سنجان آن عصر
تاریخ میلاد و میعاد وفاتش را چنین بنظم آورده اند :

تیمور که هیچ همچو او شاه نبود در هفتصد و سی و شش بیامد بوجود
در هفتصد و هفتاد و یکش بود خروج در هشتصد و هفت کرد عالم بدرود
چون خبر قضیه هائله آن امیر جهانگیر در اطراف آفاق منتشر
گردید فترت و انقلاب کلیه در ممالک ایران راه یافت امن و سلامت پای
در دامن کشید آشوب و فتنه دست تعدی دراز نمود ...

لاجرم الامه سلطان را اطفای شراره شرارت اشرار بر ذمت همت
لازم آمده جمعیتی از اهالی انعقاد داده بمدافعه آن وحشی طبیعتان مصمم
و جازم شد . پس از تلاقی فئتين فیما بین محاربه سخت رویداد قضا را در
اثنای گیرودار پای آن مرد نامدار بضر ب گلوله تفنگی زخمی منکر یافت
معهدا پای استقامت فشرده و دست از کوشش سست نکرده بتأییدات خداوندی
شکستی فاحش به اشرار داد و با فتح و نصرت و غنیمت بسیار بمقر حکومت

معاودت نمود و بعد از چند سال حکومت او نیز پی رفتگان رفت .

در ذکر حکومت یادگار سلطان اوصالو

بعد از وی برادر کهنترش یادگار سلطان اوصالو بصوابدید ریش سفیدان و به اشارت کارگذاران آذربایجان برمسند حکومت ارومی نشست و به سنت پدر و برادر طریق رفیق و سلوک با درویش و توانگر مسلوك میداشت و هرگز جانب عدل و انصاف فرو نمیگذاشت رعایا و برایا از این رهگذر آسوده و شا کر بودند تا بعد ازچندی یادگار سلطان نیز بار حیات عاریه را بسرمنزل رساند و نام نیکو از وی بیادگار مانده مدت حکومت و تاریخ وفات وی معلوم و مضبوط نیست بالجمله بعد از وی امر حکومت ارومی با آغازیوارخان بیگدلی و چراغ سلطان شاملو و سایرین که اسامی آنها علی الترتیب ذکر خواهد شد مفوض بود ...

علی سلطان ذوالقدر، گوگجه سلطان قاجار ، بوداق سلطان مافی ، ولی سلطان مافی ، بکریگ مگری ، این جمله درعهد سلطنت شاه اسماعیل صفوی بحکومت ارومی نائل بوده اند اما کسانی که درعهد شاه طهماسب ماضی بحکومت بلدهی مزبور برقرار بوده اند بدیتقرار است ، بوداق سلطان مافی ، حسین خان مافی ، شاهباز سلطان زنگنه ، جانی خان شاملو ، محمد عیسی خان شاملو ، محمدخان نسقچی باشی ، فرج الله خان شاملو ، مرد علیخان افشار ، سبجان ویردی خان .

ایل افشار در دوران سلطنت شاه عباس گبر

شاه عباس در حال حیات پدرش شاه سلطان محمد ازهرات به قزوین

آمده تاج سلطانی را بر سر نهاد پس از استقرار در تخت سلطنت شروع بتفویض و تقسیم مناصب دولتی کرد منجمله ایل افشار را که همواره در رکاب اجداد آن شهریار خدمات شایسته و جلادتهای فوق العاده از ایشان بظهور آمده بود مورد مراحم کامله ملوکانه قرار داد و قسمتی از مناصب دولتی را باین شرح بین رؤسای افشاری تقسیم فرمود :

اسکندر خان ایمانلو بحکومت دارالسلطنه قزوین سرافراز آمد ، محمود سلطان گندزلو بریاست دارالمؤمنین قم و ساوه رفت ، کهکلوویه که سابقاً به خلیل خان مفوض بود بعهدی حسن خان افشار مرحمت گردید ، یوسف خان قاسملو ولد الله قلی خان قورچی باشی که پدرش در دربار شاهی مصدر خدمات و در این ایام مأمور به سفارت و در خاک روم بود بدارائی ابرقو و آن صفحات نائل آمد ، قاسم سلطان ایمانلو ولد طهماسب سلطان که به جلادت و کاردانی معروف بود بموجب حکم بحراست قلمرو علیشکر که فاصله است فیما بین موصل و دیاربکر با هشتصد سوار از طائفه افشار و سواران نامدار مأمور و روانه شد که در آن نواحی اگر تخطی ازدولت روم و عساکر آن مرز و بوم واقع شود بدستیاری و اتفاق حسنخان نام حکمران لرستان بمدافعه پردازد .

ابیورد و نسا از اعمال خراسان که یورت^۱ قدیم ایل افشار قرقلو است به محمودخان قرقلو سپرده گشت و امیرخان قرقلو را بسرداری عساکر عراق سرافراز فرمودند و علیمرادخان قاسملورا بحکومت ارومی

۱- بضم یا و سکون را : کلمه ای ترکی و بمعنی مسکن و منزل است و هم امروز در لهجه آذری این کلمه را بصورت «یورد» و بهمان معنی تلفظ میکنند .

و حراست آن سرحد فرستادند و بکتابش خان پسر ولی خان ارشلو که تا این زمان حکمران یزد بود نیابتاً از جانب پدرش بدارائی کرمان رفت و ندرخان افشار که در جای الله‌قلی خان قورچی‌باشی باین منصب نائل شده بود بایالت استرآباد منصوب شد و منصب جلیل قورچی‌باشیگری نظر بلیاقت بعهدی ولیخان حاکم کرمان تفویض یافت و چون سفر خراسان بقصد استیصال اوزبکیه که در آن صفحات استیلا یافته بودند مکنون خاطر انورشاهی بود مقرر شد که در جزوعسا کر... ازطوائف افشار نیز معدودی آراسته در التزام رکاب عازم شوند لهذا مهدیقلی خان بیگ افشار بدین خدمت یعنی برقراری سواران افشاریه مأمور گشت .

شرح محاربه قاسم سلطان افشار با احمد پاشا والی بغداد

سابق نگارش یافت که قاسم سلطان افشار ایمانلو ولد طهماسب سلطان از جانب شاه عباس اول با موازی هشتصد سوار افشار و غیره بحر است قلمرو علیشکر همدان مأمور بود در این ایام که لوی ئیل ترکی مطابق ۱۰۱۲ هجری سال هجدهم جلوس شاه عباس اول بود و موکب این پادشاه در این اوان در قرخ بلاخ توقف داشت ، احمد پاشا والی بغداد که سال قبل لشکر به ایران کشیده و ضرب دست عساکر ایران دیده بود چون دانست که حسنخان حاکم قلمرو بموکب همایون احضار شده و آن سرحد خالی است فرصت غنیمت شمرده خواست که با استعداد بغداد تا همدان آمده و از قتل و غارت حتی المقدور کوتاهی نکند که هم انتقامی از عساکر قزلباش کشیده باشد و هم از آوازه توجه جنود عراق عرب قزلباش را از تسخیر قلاع آذربایجان که در آن وقت مشغول بودند باز داشته معاودت بسمت عراق عرب نمایند و این معنی را در نظر اولیای دولت عثمانی نوعی حسن خدمت بجلوه دهد لهذا محمد پاشا پسر خود را در بغداد قائم مقام گذاشته با قرابه ده هزار کس از نیروی بغداد و سواره و پیاده‌ی الوار و اکراد که بطمع نهب اموال به او پیوسته بودند روی بهمدان نهاد ،

قاسم سلطان افشارایمانلو و شاهقلی سلطان خدا بنده لو که در سرحد بودند از آمدن احمد پاشا و استعداد او خبردار شده قاسم سلطان کس فرستاده حسین خان حاکم لرستان را از وقوع واقعه خبرداد او نیز با یک هزار نفر از قبایل الوار بسرعت تمام متوجه آن صوب شد بالجمله در اندک مدتی سه هزار کس از الوار و افشار و سایر جنود ظفر شعار برتر آنها فراهم آمده بجانب ماهیدشت که عبور جنود رومیّه از آنجا بود در حرکت آمدند در مجلس ذهاب که سرحد است مابین دولتین علیتین ایران و عثمانی تلاقی فریقین رخ داد قاسم سلطان افشار و حسین خان چون بر کثرت جنود مخالف اطلاع یافتند رأی ایشان بر این قرار گرفت که قبل از آنکه عسکر رومیّه بر قلّت لشکر قزلباشیه مطلع شوند دلیرانه از گرد راه برایشان بتازند شاید باین تدبیر بعون تقدیر گوی مراد از میدان بر بایند ، پس جمعیت خود را دو حصّه کرده گروه قزلباش و افشار بسرکردگی قاسم سلطان ایمانلو و چرخچی گری شاهقلی سلطان و گروه الوار بسرکردگی حسین خان مقرر شده بناگاه بر سپاه مخالف هجوم آوردند از آن طرف احمد پاشای بغداد با تفنگچیان و کمانداران خود از اردو بیرون آمده و صفوف خود را آراسته آماده پیکار بود چون جنود قزلباش و الوار و افشار بهیأت اجتماعی جلوریز بر صفوف سپاه مخالف تاختند ...

... در نخستین حمله اقدام ثبات طرف مقابل یعنی سپاه عثمانی از جای در رفته بیکبار دست ایشان از کار پیکار سست گردید ، حالی عنان بصوب هزیمت بر تافتند . احمد پاشا لحظه ای چند ثبات قدم ورزیده چندانکه سپاهیان خود را از هزیمت مانع آمد میسر نشد و خود چون

مرد بلند قامت و قوی‌هیکل و سنگین بود نتوانست حرکت کند لاجرم در دست سپاه منصور گرفتار شد و در این گیرودار همانا موازی دوهزار نفر از عثمانی بعضی طعمه‌ی شمشیر و برخی دستگیر گردیدند و در حین تعاقب هزیمت‌یان رومیّه گذار طائفه‌ی الوار به آنان افتاد حتی المقدور از نهب و غارت دریغ نکردند و از طائفه‌ی افشار هم جلادتها بظهور آمد بعد از این فتح نمایان قاسم سلطان و حسین خان ، احمد پاشا را زنده با رؤس رؤسای قتل عثمانی و گرفتاران و غنیمت فراوان بپایه‌ی سریر اعلی فرستادند در حینی که موکب شاه در قرخ‌بلاغ بود احمد پاشا با گرفتاران و غنائم بنظر اقدس رسید بعد از خطاب و عتاب ملوکانه چون احمد پاشا بجرائم خود اذعان نمود و بصدق و ارادت متقبل خدمات شد مورد عفو ملوکانه و بخلعت فاخر مفتخر آمد و مقرر شد که مشارالیه تحت الحفظ کسان حاکم قلمرو علیشکر روانه شود و به قاسم سلطان افشار و حسین خان نیز خلاع فاخره و احکام امتیاز مرحمت و انفاذ گردید قاسم سلطان بلقب خانی و ولد ارشدش کلبعلی بیگ بمنصب سلطانی رسیدند و مجدداً منشور قضادستور صدور یافت که قاسمخان با طائفه‌ی افشار ابوابجمعی خود از حراست آن حدود غفلت نکنند .

در بعضی تواریخ احمد پاشا را اوزون حسن پاشا نوشته و ظهور این فتح نمایان را بسرداری اللهویردی خان ضبط کرده‌اند .

حکومت امیر بیگ در ارومی و بنای قلعه مشهور به «دُم دُم»

توضیح این مقال بموجب مسطورات عالم آرای عباسی آنست که امیر بیگ کُرد ازا کراد عشیرت صومای برادوست در بدایت حال مردی مجهول الاسم و معدوم الرسم بود در ازمنه سلطنت شاه سلطان محمد بن شاه طهماسب اول که رومیّه طمع در مملکت آذربایجان کرده سرحدات خوی و سلماس و ارومی را از تصرف گماشتگان دولت ایران بیرون آوردند شاه محمد بیگ نامی از میرزاده های صومای و برادوست از جانب دولت عثمانی صاحب سنجیق محال مزبور شد امیر بیگ مزبور گردن بر بقیه اطاعت شاه محمد بیگ ننهاد ملازمت عمر بیگ نام مهرانی حاکم دشت وترگور نمود مقارن آنحال عمر بیگ را با حریفان رومیّه خود محاربه دست داد امیر بیگ در این وقت دست جلادت بر گشاد و پای تهور پیش نهاد و هم در اثنای جنگ یکدست او بضرب شمشیر یکی از جنود عثمانی از بازو قطع شد و بعد از آن به امیر بیگ «چولاق» مشهور گردید .

در سالی که مو کب شاه عباس اول متوجه استرداد و تسخیر ایروان و نخجوان از تصرف دولت عثمانی بود مشارالیه به اردو ملحق شده اظهار شاهشونی نمود نظر به جلادت و دلیری او که در محاربه رومیّه از وی

بظهور آمده و یکدست و بازوی او در راه هواخواهی افتاده بود شاهنشاه
 او را منظور نظر عنایت و میرقبائل و عشایر دشت ترگور و مرگور فرمودند
 و به لقب خانی نیز سرافراز آمد و فی الحقیقه ایالت ارومی و اشنویه نیز
 بوی مرحمت شد پس حسب الامر، استادان زرگر، صورت دست و بازویی
 از طلای احمر بجواهر و لئالی ترتیب داده عوض دست و بازوی او بستند
 لهذا امیرخان از شمول این عنایات شایان فرق افتخار بر فرق قدان رسانیده
 چندگاهی دست ارادت بر سینه پر کینه نهاده ملازمت عتبه علیه مینمود
 بعد از آنکه از دربار مرخص شده به بلده ارومی رفت از پرتو عنایات
 ظل الهی که به ساحت وجود نابود او تافته بود روز بروز بدرجات عالی
 ترقی نموده از امثال و اقران برتری یافت چندالکاء نیز از قبائل اکراد
 بزور بازوی بخت بدست آورده تصرف کرد بالجمله در میان عشایر و حکام
 کردستانات بعلو جاه و کثرت سپاه بلند آوازه شد و باین جهات در اندک
 زمانی بخارات غرور و نخوت بر کاخ دماغ او متصاعد شد و هوای طغیان
 و مخالفت بر کلهی او افتاد هنگامی که مطابق ۱۰۱۳ هجری جغال اوغلی
 که یکی از سرداران معتبر عثمانی بود بعزم تسخیر ولایات آذربایجان
 لشگر کشید و در حوالی تبریز بسرداری اللهویردی خان با عساکر ایران
 مصاف واقع شد امیرخان با وصف صدور منشور احضار و قرب جوار
 به تعقیب از رفتن به اردوی پادشاه ایران تخلف و تقاعد جست بعد از انہزام
 جغال اوغلی از عساکر منصوره که موکب شاه در چمن در شک سلماس اتراق
 داشت بر کاب نصرت انتساب حاضر شده بمعاذیر نامسموع پرداخت معہذا
 مورد نوازش گشت و محض تألیف قلوب سایر رؤسای اکراد او را بیہانہی

خدمتی اجازت انصراف به الکاء خود دادند . این بار سودای استبداد بیشتر از پیشتر در سودای خاطرش جای گرفت تا آنکه رأی او که آلوده‌ی نفاق و شقاق بود بتعمیر قلعه‌ متین و حصنی در یکی از قله جبال ارومی قرار گرفت و در این باب بتوسط عرایض مزورانه از ارکان دولت استجازات نمود، ما حصل اینکه قلعه‌ قدیمه‌ی ارومی بکلی بتصاریف زمان و از خدمات یورش جنود عثمانی در ازمنه‌ سالفه انهدام یافته قابل تعمیر و محل اعتماد نیست که در هنگام نزول حوادث صیانت مال و اهل و عیال از شرّ اشرار توان نمود اگر از جانب امنای دولت اجازت باشد چهار دیواری استوار در محلی مناسب و مرتفع ترتیب داده شود .

چون استدعای او بر حسب ظاهر مقرون بصواب مینمود از حضرت اعلی در طبق مسئلت خود اجابت و بساختن قلعه اجازت یافت اما او تا معاونت فرستاده‌ خود از دربار شاهی در سه فرسخی ارومی بر بالای کوه مرتفعی که در سمت جنوبی درّه‌ی قاسملو و داخل محال مرگور بود طرح قلعه‌ی بلند اساس انداخته و شروع در کار داشت. از قراریکه بین الانام مذکور و مشهور است قبل از ظهور اسلام در همان محل دو قلعه بوده که اکراد آن دو قلعه را دُم دُم و جُم جُم گفتندی و بعد بتصاریف زمان بالکل خراب شده بود امیرخان از نوآباد کرد بالجمله چون اخبار ساختن قلعه‌ دُم دُم در زبانها و افواه افتاد پیر بودا قخان امیرالامرای آذربایجان که همانا مردی مآل اندیش و هوشیار بوده از استماع بنیاد دُم دُم و اطوار امیرخان آثار عصیان و طغیان تفرس کرده معروض در گاه شاه داشت که امیرخان را اعوجاج در مزاج غالب آمده قدم از جاده‌ی راستی و دولتخواهی

بیرون نهاده هوای مخالفت بر سر دارد این قلعه که بر بالای کوهی بنا نهاده البته بصلاح دولت و ملت نیست . امنای دولت منع و اجازه امیر خان را در باب ساختن قلعه بر رأی صوابنمای پیر بوداقخان منوط فرمودند وی بر حسب امر اعلی دو تن از معتمدان زبان فهم و چرب زبان نزد وی فرستاده بتوسط آن دو تن پیغام داد که امروز امیر خان در سلك امرای دولتخواه این دولت محسوب است باعتقاد من از قلعه ساختن او از هر طرف برای بدگویان راه سخن گشوده خواهد شد .

زیرا که مدعیان نکته بینند و نمانان در کمین ، اگر مقصود از قلعه دفع مضرت از ایل و الوس است وصیانت نام و ناموس هر گاه او را حادثه‌ای از اطراف پیش آید و یا دشمنی شورش نماید ما که به نگهبانی سرحد مأموریم ، بحمدالله از بخت بلند پادشاه و بزور استعداد سپاه نصرت همراه ، به آسانی دفع توانیم کرد و اگر اندیشه از آمدن عسا کر روم است تا قلاع معتبره‌ی ایروان و تبریز در پیش است اعتنا به آن قسم قلاع نخواهند کرد . معتمدان پیر بوداقخان ابلاغ پیغام کرده چندانکه خواستند بنصایح مشفقانه و ادله‌ی دانشمندان آن خیال واهی را از سر آن یاغی بیرون کنند البته بسمع رضا اصغاء ننموده بلکه به اشارت او ، اگراد برادوست بقتل آن دو تن ایلچی که در هیچ ملت روا نبود اقدام نمودند پس ، قلعه‌ای در کمال استحکام مشتمل بر يك دروازه از سمت شرقی و چند بروج که بد کر شمه‌ای از آن اشارت خواهد رفت در اندك مدتی باتمام رسانیده یراق و مایحتاج از ارومی به آنجا نقل کرده و در معنی اسباب ادبار و نکبت بود که آن خیانتکار برای خود سر انجام میداد . زیرا حقوق آنهمه تربیت

وعنايت ولى نعمت حقيقى را بعقوق مبدل كرده درصدد مخالفت بود .
 بالجملة چون آوازه استبداد واستحكام قلعه دُم دُم اميرخان و خيال
 قلعه بندى آن بمسامع دور و نزديك رسيد متمرّدان دولتين عثمانى و ايران
 كه از متابعت روگردان و در گوشه و كنارها پى سر و سامان ميگشتند
 على التوالى به اميرخان پيوسته قلعه‌ى او را براى خود مفرّ و محل امان
 پنداشتند منجمله خان ابدال نام مكرى ساوجبلاغ برادر شيخ حيدر كه
 از معاريف طائفه مكرى ياغى دولت و از بيم عساكر منصوره از مسكن
 قديم خود فرارى و متوارى بود در اين وقت با معدودى از اتباع خود
 بقلعه‌ى دُم دُم آمده ملتجى و پناهنده به اميرخان شد . اميرخان حمايت و
 رعايت از او كرده در نزد خود انيس و جليس و محرم راز گردانيد مع هذا
 همواره مشعر براخلاص و شاهسونى عرايض بدرگاه عالم پناه ميفرستاد
 و باظهار چاكبرى و يكرنگى درگاه را فريب ميداد در خلال اين احوال
 آوازه‌ى مأموريت جماعت جلالى جمععى حسنخان و محمدپاشا كه چندى
 قبل از دولت عثمانى بجهاتى كه در عالم آرا مسطور است روگردان و
 پناهنده‌ى دولت ايران شده بودند اشتهاى يافت كه به سردارى پيربودا قخان
 اميرالامراى آذربايجان بجهت تنبيه و گوشمالى طاغيان كردستان مأمورند
 ازاستماع اين خبر وحشت اثرخشيت^۱ واضطراب بدرون اميرخان مستولى
 شده از اركان دولت مستدعى آمد كه ميانه اين غلام و پيربودا قخان غبار
 نقارى مرتفع است از سخنان مغرضانه‌ى او انديشنا كم همراهى من با
 لشگرى كه او سردار است دشوار مينمايد . اركان دولت درپاسخ نوشتند

۱- بفتح خ و ي بمعنى ترس و بيم .

که محض رضا و برطبق استدعای تو پیر بودا قخان را از سرداری معاف و حسنخان رئیس جلالی را که مرد خوش سلوک و بیغرض است بجای او تعیین فرمودند باید بعد از ورود عساکر منصوره بآن صفحات از همراهی و راهنمایی تقاعد نمائی و اگر خود بملاحظه بعض موانع نتوانی لامحاله تمیرخان پسر خود را با چند نفر معتمد و سیصد و یا چهارصد نفر مرد کارآمد همراه نمائی که موافقت و یکجہتی تو بر امر معلوم شده راه سخن از هر جهت مسدود گردد. امیرخان با وصف اینہمہ مدارا و مواسات از جانب دولت علیہ باز در عصیان و تمرد خود مصرّ بود علی الجملہ چون حسنخان و امراء عظام در اراضی مراغہ بہ محمدپاشا و جلالیان پیوستہ عازم خدمت مرجوعہ شدند از آنجا بہ امیرخان اعلام دادند کہ حسب الامر کارسازی سفر کردہ چرخچی لشکر نصرت اثر گردد.

امیرخان مجهولاتی چند در جواب گفتہ بی اعتمادی طائفہی جلالی را مستمسک کردہ از همراهی تقاعد نمود امرای عظام این عذرہای ناموجّہ را کہ دلیل بر نافرمانی بود نپسندیدہ صلاح چنان دیدند کہ عبور از الکای او کردہ شاید آن را رام نمایند زیرا کہ امیرخان با وصف انتساب بدولت علیہ اگر بی راہہ رود از دیگر امرای اکراد چہ توقع متابعت توان داشت و چہ خدمت از پیش توان برد پس مجدداً بہ وی اعلام دادند کہ بر حسب اتفاق یکدوشبی محل نزول و اتراق و در جوار او خواہد بود اردوی مسعود را مہمان پذیر باشد کہ در زمان ملاقات با ہم کنکاش و مقالات کنیم. معہذا بمراسلہ و پیغام حسنخان اعتنائی نکردہ و جوابی مقرون بصواب از آن مغرور بظہور نیامد قضا را روز دیگر کہ مقدمہ لشکر بحوالی

دُم دُم رسید جمعی از اکراد برادوست^۱ با اسلحه و یراق بچند نفر از جلالیان که در جلو میرفتند برخورد کرده آغاز محاربه نمودند دو نفر جلالی بقتل رسیده و چند تن در میانه زخم‌دار شدند حسن‌خان و امرا از این واقعه آگاه گشته کس فرستاده مقدمه لشکر را باز گردانیدند چون عسا کر منصوره در نیم فرسخی دُم دُم نزول کردند همان شب از قلعه توپ و تفنگ بسیار بجانب اردو خالی و مخالفت خود را بامرای لشکر حالی کردند امرا این بار نیز معتمدی نزد امیرخان فرستاده از سبب این اطوار نابهنجار جویا شدند باز جوابی بر وفق سؤال امرا نداد رفته رفته اسباب خصومت فیما بین قوت گرفت و کار از رفق و مدارا در گذشت ...

از اتفاقات عجیبه قریب به چهار صد نفر از جلالیان که از محمد پاشا خائف و ناراضی و از برادر او شاکی بودند از وی رو گردان شده بقلعه‌ی دُم دُم نزد امیرخان رفتند و ملازمت او را اختیار نمودند حسن‌خان حقائق و قایع را بحضور حضرت شاه که در دارالارشاد اردبیل توقف داشت اطلاع داد حاتم بیگ اردو بادی که در آنوقت وزیر و اعتمادالدوله بود حسب الامر روانه ارومی شد که بدیده‌ی بصیرت و تحقیق بر احوال امیرخان نظری گمارد و اگر رایحه‌ی صدق و اخلاصی از وی استشمام نمود مضمون این رباعی سلطان الموحیدین ابوسعید ابوالخیر را از لفظ مبارك اگرچه از معنی آن خبر ندارد بگوش او بخواند :

باز آ باز آ هر آنچه هستی باز آ	گر کافر و گبر و بت پرستی باز آ
این در که مادر که نومیدی نیست	صد بار اگر توبه شکستی باز آ

۱- از محالات کردستان .

و اگر در خلاف و عصیان مصرّ و راسخ است هر آینه به آب تیغ آبدار آتشبار
غازیان آتش فتنه و شرارت او را فرو نشاند و خاک وجود او را بباد
فنا بدهد آنگاه حکومت اولکا و آن سرحد را بجلالیان روم سپرده
معاودت کند ...

محاربة دُم دُم و عاقبت کار امیرخان

پیش از شروع به مقصود واجب نمود نخست وضع بنای قلعه دُم دُم
که اکنون آثار و ابنیه آن بالکل منطمس^۱ و مدرّوس^۲ و از قلعه بجز اسمی
نمانده از روی مسطورات میرزا اسکندرمنش مؤلف عالم آرای عباسی که
خود آن زمان در میان اردو حاضر و ناظر بوده نگاشته است در این مجموعه ی
پریشان بعینها نقل و ایراد نموده بعد به سر مقصود رود انشاءالله تعالی .
قلعه دُم دُم بر بالای کوه بلندی از یک پارچه سنگ طولانی کم عرض واقع
شده که سطح آن کاودنبال^۳ است دو سمت آن که شمالی و جنوبی است درّه
بسیار عمیقی است که از پائین ببالا جز به سُم خیال نتوان رفت از غایت
ارتفاع چون محتاج بحصار نبوده حصار نکرده اند و دو سمت دیگر که
عرض قلعه است شرقی آن در بلندی است و بجهال اتصال دارد خضاری
مضبوط و مرتفع مع حصار عالی یک دروازه دارد و غربی آن که بزمین
نزدیکتر است دو حصار استوار ترتیب داده یک دروازه در جانب جنوبی

۱- بضم میم و فتح طا و کسر میم دوم فرو رفته و ناپدید .

۲- بفتح میم و ضم را کهنه و فرسوده .

۳- از این کلمه مرکب مفهومی استنباط نشد .

حصار دوم قرار داده‌اند که از دروازه تا روی زمین راهی است در میان سنگ و بغایت تنگی که عبور يك سوار از آن بغایت دشوار است و سببه پیش بردن بجز دو طرف که شرقی و غربی باشد میسر نیست و در جانب شرقی از پای حصار تا يك تیر پرتاب سنگ يك لخت است که از نقب زدن مصون است و در منتهای آن بر روی سنگ کنار درّه از خوف نقب و جرّ و ممانعت نقابان برجی عظیم در نهایت ارتفاع اساس نهاده‌اند که فی الحقیقه آنهم قلعه‌چی^۱ ایست که باصل قلعه اتصال یافته و تا آن برج مذکور بدست نیاید محال است سببه بیای قلعه توان بردن و آب قلعه از حوض بزرگی است که به آب باران پر میشود اما در میان درّه‌ی جانب شمالی حریم قلعه چشمه‌ایست که آب قلیلی دارد امیرخان تنقیح آن چشمه کرده بر سر آن حوضی فراخور آب ساخته که از اول شب تا صبح^۲ پر میشود و یکروز شرب اهل قلعه را کافی است و بر روی حوض گنبدی ساخته پشت آن را بر زمین هموار کرده‌اند که از نظر بیرونیان پوشیده و پنهان است و آنرا به ترکی سولوق^۲ مینامند و بجهت محافظت حوضخانه و آب بردن برجی در جنب دیوار قلعه ساخته‌اند و نردبان پایه از حوض تا بالا ترتیب داده‌اند که روی آن نیز پوشیده و بر بیرونیان مخفی است و آن برج نیز قلچه‌ایست که در خارج قلعه واقع شده و باصل قلعه متصل گشته ، در جانب جنوبی یخدانی در جنب قلعه ترتیب داده‌اند که در زمستان از برف و یخ پر می‌کنند و حوضی در زیر آن آب ساخته شده که هر چه در شدت گرما و تابستان از یخ و برف

۱- منظور قلعه کوچک است .

۲- آبدان .

پرشود آب در آن حوض جمع شده در هنگام قلت آب و گرما بکار آید و این یخدان را نیز قلعه‌چه کرده‌اند یعنی تیرانداز و تفنگچی بقاعده مقرر گذاشته کمال استحکام داده‌اند و آنرا با اصطلاح ترکی بوزلوق^۱ و قارلوق^۲ نیز میگویند و راه آن نیز بدستور^۳ سولوق بر بیرونیان مخفی است مجملاً قلعه مزبوره مشتمل بر پنج قلعه است یکی اصل قلعه ، یکی پائین ، یکی سولوق ، یکی بوزلوق و یکی برج بزرگ بیرون دروازه شرقی و مشتمل بر پنج برج که بیک [برج] نیز گام او هام را عبور و مورچه‌ی خیال را مرور بر آنها در نظر شبروان حوادث دور و غیر میسور مینماید تا اینجا بود عبارت کتاب عالم آرای عباسی .

بالجمله چون اعتمادالدوله مزبور باتفاق پیر بودا قخان حکمران آذربایجان، برخوردار بیگ توپچی باشی، توپچیان و تفنگچیان اصفهانی، خراسانی، بافقی، تبریزی، خان امیر ولدغازی بیگ کُرد، حاکم سلماس، اولیا بیگ ضابط انزل قرا باغلار و محال صومای بهارومی رسیده این جمله به اردوی دُم دُم ملحق شدند نخست اعتمادالدوله اتماماً للجهة کس بقلعه فرستاده در پائین قلعه خواستار دیدار امیر خان شد که بر حسب امر اعلی بنصایح مشفقانه ، خاطر رمیده‌ی او را رام نماید. روز دیگر امیر خان از قلعه پائین آمده طرفین با معدودی بایکدیگر ملاقات نمودند بعد از مقالات بسیار چون امیر خان در مقابل سخنان حق جوابی مقرون بصواب نداشت لاجرم تقصیرات را بگردن جلالیان وارد آورده که ایشان طمع در اولکای

۱- یخدان

۲- برفدان

۳- یعنی همانطور که درباره سولوق مذکور افتاد .

من کرده مرا بمخالفت دولت بدنام و متهم ساخته‌اند و گرنه من گردن بر بقیه‌ی بندگی نهاده در خدمتگزاری حاضر و آماده‌ام ملتمس آنست که خدّام‌عالی عذرتقصیرات مرا ازسده‌ی سینه خواسته دراین زمستان متعرّض حال من نشوند بشرطی که ازپسران خود یکی را برسم نواورهان^۱ بدرگاه میفرستم و درایام بهار خود به تقبیل آستان مبارک مشرف میگردم. اعتمادالدوله در جواب گفت که ملتسمات تو پذیرفته است ولی چون آوازه‌ی مخالفت و وحشت تو در همه جا انتشار یافته اول باید با خیل و حشم از قلعه بمیان اردو آمده با ما آمیزش و ملاقات کنی و روز دیگر هم در قلعه مهمان پذیر ما و امرا باشید تا رفع این مظنونات ، بالمرّه گردیده مخالفت به موافقت و کلفت به الفت تبدیل یابد . امیرخان این جمله را ظاهراً پذیرفته بقلعه رفت ، رفتن همان بود و در قلعه را بستن و در مقام مخالفت نشستن همان بالجمله چون خبث باطنی او علی التکرار کاالشمس (کذا) فی رابعة النهار روشن گشت و بیکبار بساط راستی و درستی درنوشت و فی الحقیقه اینقدرها تسامح و مدارا در معامله اوجائز داشتن اصلاً صلاح دولت علیه نبود بلکه منتج مفاسد عظیمه میشد. حقائق ماجرا را مجدداً پیاپی سریر اعلی عرض و شروع در لوازم اسباب محاصره نمودند حسنخان باجمعی امرا و تفنگچیان صفاهانی بجانب شرقی قلعه رفتند و جانب غربی که قلعه‌ی پائین بود بعهدی پیر بود اقخان با تفنگچیان خراسانی قرار گرفت و مرادخان سلطان و خلیلخان سلطان سیل‌سپور^۲ با تفنگچیان آذربایجانی بطرف جنوبی در برابر بوزلوق

۱- گرو بستن .

۲- اسم است به جارو کردن خانه نیز در لهجه آذری اطلاق میشود .

مأمور شدند و محافظت دروازه بعهده گنجعلیخان ایمانلو تفویض گردید و تفنگچیان دارالمرزی بسر کردگی صفرقلی بیگ با قورچیان چکنی بسمت شمالی که محاوای سولوق باشد ایستادند و دو توپ بزرگ و یک بالیمیز^۱ نیز ترتیب داده و توپ کوچکی که در قلعه گوگرچین لیق^۲ انزل بود از دریای شاهی ارومی با کشتی آورده در سیبه حسن خان برابر برج خارج قلعه نصب کردند و عساکر منصوره چون فصل زمستان بود برای سکناى خود طرح قشلاقها در حوالی انداخته خيام اقامت بر افراختند و هر يك بسر کار خود رفته مهتای قلعه گیری و پیکار شدند مجملأً امرا و سپاهیان بموجب تفصیلی که در عالم آرای عباسی مسطور است در تسخیر قلعه مزبوره اقدامات کاملانه و کوششهای مردانه کرده تا بعد از شدت^۳ ششماه و بقولی در عرض نه ماه قلعه‌ی بدان حصانت و رزانت را مفتوح نمودند و علت تأخیر در تسخیر آن سnoch سوانح چند بود که بطریق اجمال می‌نگارد .

سانحه‌ی اول - مرض سخت و ارتحال محمد پاشا رئیس جلالیان روم بود که بعد از وی تفرقه و اختلاف بین جلالیان افتاده بعضی بخاک روم وطن اصلی خود رفتند و بعضی باطراف و اکناف متفرق شدند این معنی فی الجمله اسباب وهنی برای قلعه گیران شد .

سانحه‌ی ثانیه - رسیدن فصل بهار و وقوع بارندگی فوق العاده بسیار در ایامی که سپاهیان برج سولوق قلعه را بتصرف آورده و قلعه گیان از بی آبی در شبیکه‌ی اضطراب افتاده به آب قلیل عفن بوزلوق قناعت

۱- يك نوع توپ .

۲- قریه ایست در انزل گوگرچین بمعنای کبوتر است .

۳- سهو القلم و مسلماً مدت است .

می‌کردند از قدرت خداوندی بارش شدید آمده تا یکماه انقطاع نیافت و اهل قلعه بسبب پرشدن آب انبار قلعه تا ششماه از آب بی‌نیاز شدند .

سانحه‌ی ثالثه - وقوع قضیه ناگزیر یعنی ارتحال حاتم بیگ اعتمادالدوله بود که مقارن نصف شبی بمرگ مفاجات در گذشت و بسبب فوت و موت چنان وزیر بی‌نظیر که پشت و پناه سپاه و مردی کار آگاه بود تسخیر قلعه بتأخیر افتاد بعد از این واقعه میرزا ابوطالب پسر مرحوم اعتمادالدوله بوزارت و ریاست سپاه برقرار و محمد بیگ بیگدلی که از طائفه‌ی مقدم مراغه بود بسرداری منصوب گشته ، آمدند مجدداً امرای عظام و سپاهیان نظام از سر کوشش تمام شروع در کار پیکار و قلعه‌گیری کردند و در عرض چند روز بضرب توپهای خارا کوب يك سمت دیوار قلعه را خراب کرده سه برج را متصرف شدند و بسیاری از مستحفظین بروج و سکنه‌ی حصار کشته شدند . امیرخان چولاق چون از شش جهت خود را غریق بحر بلا دید کس فرستاده در استیمان بکوفت و خان ابدال مکرری را با چند نفر از اتباع خود بخانه‌ی الیاس خلیفه قرا داغلو^۱ که از ارکان دولت بود فرستاد و خود نیز با یکصد نفر از قبایل برادوست و پسر بزرگ خود تمیرخان همه زره‌پوش و با یراق جنگ بمنزل محمد بیگ سردار آمد و جمعی هم بمحارست قلعه مأمور شدند بعد از چند روز وخامت مخالفت و نمک‌شناسی عاید روزگار آن خسران مال گردید . بتبیین آنکه امیرخان با خان ابدال مکرری پیش از تسخیر قلعه همانا با هم مواضعه و کنکاش داشتند که رستگاری ما از سخط پادشاه قزلباش ممکن نخواهد بود

۱- نام محلی است و ترجمه آن سیاه‌کوهی است .

ناچار دچار سیاست خواهیم شد اولی آنست که با احتیاط و سلیح بسته برویم و در مجلس امرا هنگام فرصت ، باتمام کار هر يك که بدست آمد بپردازیم اگر در اجل تأخیری باشد بدر میرویم و گرنه بمردی کشته شویم. بناءً علیهذا نخست این جسارت از خان ابدال مکاری بظهور آمد که بقتل میزبان خود الیاس خلیفه اقدام نمود ، در این وقت امرا از خواب غفلت بیدار شده خان ابدال و امیر خان هر دو را با اتباع که همراه بودند پاره پاره کرده به آن جهان فرستادند و از قتل و نهب اهالی قلعه دریغ نداشتند. بعد از این مقدمات ایالت اولکای ارومی و آن سرحد از جانب شاه عباس اول که موکب اعلی در ساحت مراغه و ساوجبلاغ مکاری توقف داشت به قبان خان مقدم برادر محمد بیگ بیگدلی تفویض یافته و مبلغ سه هزار تومان زرنقد از خزانه‌ی عامره جهت ضروریات قلعه دم دم و مدد خرج سپاهیان متوقف سرحد مرحمت شد. وقوع این وقایع مطابق ایت ئیل ترکی ۱۰۱۸ هجری قمری بود .

حکومت قبان خان و جنگ دوم «دُم دُم»

چون حکومت ارومی در ازاء خدمات محمد بیگ بیگدلی بعهده‌ی قبان خان مرحمت و واگذار شد وی بموجب فرمان واجب‌الاذعان، قلعه‌ی دُم دُم را مقر حکومت کرده با استعدادی که داشت از حدود کاورد تا خاک سلماس در تحت اطاعت خود در آورده و به تدریج خرابیهای قلعه‌ی مزبوره را که در ایام محاصره از صدمات توپ و تفنگ غازیان وارد آمده بود، مرمت نمود و در مدت شش سال ایام حکومت خود تقریباً اولکا و سرحدات ارومی را منتظم نمود و در این مدت غفلی که او را از سوء تدبیر و یا باقتضای تقدیر علی‌ای التقدیرین دست داد این بود که از اطرافیان امیر خان هر چند از مردمان فرومایه و ارازل بودند قلعه را تخلیه نکرد و از منع آمد و شد آنها بقلعه غفلت ورزید و این معنی منافی حزم و مآل اندیشی بود الغ بیگ نامی از اقربای امیر خان چولاق از عشایر برادوست همانا بعد از تسخیر قلعه و اضمحلال امیر خان از مقلب شاهباز اجل بسته، مانند بوم شوم در ویرانه‌های آن حدود منزوی و مخفی بود.

روزی نزد یکی از ازواج امیر خان که با جمعی مجهول تحت الحفظ در دُم دُم بسر میبردند پیغام فرستاده مואضه نمود که آن زن مترصد وقت فرصت بوده اگر وقتی قبانخان بجهت کاری یا بعزم شکاری از قلعه بیرون

رود اورا اطلاع دهد آن زن حسب المواقعه منتہز^۱ فرصتی میبود تا اینکه روزی قبانخان تہیہی چندروز شکار دیدہ از قلعه خارج شد. زوجہ امیرخان نزد الغ بیگ کس فرستادہ اطلاع داد ، الغ بیگ شب را با چند نفر مرد چابک دست سوراخی در یک برج سولوق زدہ بقلعہ داخل شدند و مستحفظین برج را کہ در خواب غفلت بودند بقتل رساندند ، آنگاہ نقارہی شادمانی را بنام الغ بیگ بنوازش در آورده قلعه را متصرف گشتند طائفہی قزلباش متوقفین قلعه از شنیدن این آوازہ متوحش شدہ چنان پنداشتند کہ جمعی کثیر از عشایر بقلعه در آمدہ اند سراسیمہ یک یک ، دو دو خود را بیرون انداختہ گریختند چنانکہ تا طلوع صبح احدی از قزلباشیہ در قلعه نماند. الغ بیگ ما یحتاج قزلباشیہ را متصرف شدہ از اطراف برای خود کومک طلب نمود . چون قبانخان در شکار گاہ از سنوح این قضیہی نا آگاہ ، آگاہ شد حیرت عظیم بہ او دست داد لاجرم بریدی سبک سیر نزد آقا سلطان مقدم حاکم مراغہ و از آنجا نزد پیر بوداقخان امیر الامرا روانہ واستمداد نمود آقا سلطان فی الفور بیای قلعه دم دم بایلغار روان شد از مؤیدات اقبال و اتفاقات حسنہ یکصد و پنجاہ نفر از اکراد کہ بیاری الغ بیگ بہ دم دم میرفتند در راہ دچار جمعیت آقا سلطان مقدم و قبانخان گردیدہ جنگ در پیوست و بہ اندک گیروداری اکراد شکست یافتہ بعضی قتیل و بقیۃ السیف راہ گریز پیمودند . از آنطرف پیر بوداقخان حاکم تبریز و شیر سلطان مکرری ساوجبلاغ نیز بسرعت برق و باد خود را بیای قلعه رسانیدہ باتفاق در اندیشہی یورش بودند کہ بہ زلال لطیفہی غیبی شعلہی این فتنہ انطفا

۱- بضم میم و فتح تا و کسرہا : فرصت یا بندہ .

یافت. توضیح آنکه الغ بیگ روزی در قلعه باروط از جبهه خانه بر تفنگچیان خود قسمت مینمود ناگاه شراری از آتش بمیان توده‌ی باروط افتاده شعله کشید یکطرف روی الغ بیگ پاك سوخته و چند تن هم جراحت یافتند چنانکه از کار جنگ و قلعه‌داری بازماندند و از یکطرف هم خبر کشته شدن و فرار کردن اکراد که بمعاونت می‌آمدند مزید بر علت گردیده اکراد در دل شب بسیار تاریک الغ بیگ را بر یابوئی بسته علی الغفله از دروازه بیرون شده از بیراهه راه فرار پیش گرفتند. امراء عظام بعد از اطلاع جمعی را بتعاقب فرستادند ولی بگرد ایشان نرسیده معاودت نمودند دیگر باره قلعه دُم دُم که زیاده ازده و دوازده روز در تصرف اکراد نبود بدست آمد بعد بحکم اولیای دولت قباخان بسبب این ناحزمی و غفلت از حکومت ارومی معزول شده بر آقا سلطان مقدم قرار یافت و مقرر شد که جمعی از تفنگچیان خراسانی و صفاهانی را در دُم دُم ساخلو گذاشته و خود توپراق قلعه‌ی ارومی را دارالحکومه نماید.

مسامحه قاسم سلطان افشار ایمانلو و مغضوب شدن موقت افشاریان در نزد شاه عباس

سبق نگارش یافت که قاسم سلطان افشار ایمانلو ولد طهماسب سلطان بر حسب امر شاه عباس ماضی بعد از جنگ با احمد پاشا و گرفتاری او در دشت غازیان سپاه بحراست دیار بکر و ماهیدشت مأمور شد و در آن سرحدات بزور استعداد ابواب جمعی خود از طائفه‌ی افشار و غیره مصدر خدمات نمایان میشد .

مقارن این احوال که مطابق سال ۱۰۳۲ هجری بود عراق عرب یعنی بغداد مجدداً در دست عساکر ایران مفتوح شد همانا در عهد شاه اسماعیل اول بتصرف دولت ایران در آمده بود چنانکه در تواریخ مسطور است و از جانب دولت ایران همیشه حاکم در آنجا تعیین میشد تا بتاریخ ۹۴۰ هجری یکی از حکام آنجا که ظاهراً غازی خان نام از طائفه‌ی تکلو بوده بی حقوقی ظاهر نموده پناهنده‌ی دولت عثمانی گردید و سلطان سلیمان خان عثمانی را محرك آمده بغداد بتصرف عثمانی درآمد از آن تاریخ حکام و پاشایان بغداد گاهی بدولت عثمانی اطاعت میکردند گاهی بدولت ایران ، بالجمله اسباب تفتین میان دولتین برپا مینمودند در این ایام که حاکم بغداد بکرسو نام بود و باطناً بدولت عثمانی اطاعتی ومیلی

نداشت بتوسط عریضه‌ی او که بدربارشاه عباس ماضی نوشته بود این پادشاه
 بقصد تسخیر عراق عرب بدان سمت انتهاز نمود بعد از کوششهای زیاد
 بغداد بدست عسا کر ایران مفتوح گردید، آنگاه شاهنشاه بمحض رعایت
 احوال عجزه و زیردستان که از خوف سپاه قزلباش پراکنده و متزلزل
 بودند قره‌چغای خان سپهسالار را با فوجی از افواج قاهره و جمعی
 قورچیان و تفنگچیان به تسخیر موصل مأمور فرمودند و خان احمد،
 والی کردستان را که از طائفه بنی اردلان بود بسبب قرب جوار به کرکوک
 و شهرزور فرستادند. سپاهیان و اهالی کرکوک از حملات سپاه خان احمد،
 تاب توقف نیاورده بطرف دیاربکر فرار کردند و قلعه بتصرف خان احمد
 اردلان آمد. اما گروهی بسیار از بی‌عاقبتان تباه روزگار در قلعه موصل
 بکثرت ذخیره و یراق قلعه‌داری که داشتند مطمئن شده به لوازم اسباب
 قلعه‌داری و خودنگهداری پرداختند. قره‌چغای خان سپهسالار، قاسم سلطان
 افشارایمانلورا، با فوجی بمحاصره قلعه موصل و تسخیر آن، مأمور گردانیده
 و خود با استعدادی که داشت تا حدود دیاربکر تاخته بعد از قتل و غارت
 بسیار باز بر سر قلعه‌ی موصل برگشت. قاسم سلطان با پسران خود
 کلبعلی بیگ سلطان و گنجعلی بیگ و باتفاق ندرخان افشار، کار بر محصورین
 تنگ ساخته و قلعه مشرف بر تسخیر بود بمجرد رسیدن سپهسالار مزبور
 بیشتر از پیشتر در تسخیر قلعه و مجد و مردانه گشته از اطراف و جوانب
 هجوم کردند لاجرم محصورین که از اراده قلعه‌داری و اظهار مخالفت
 نادم شده بودند فریاد الامان برآورده گردن بر بقة ایلی و انقیاد نهادند
 مع هذا بعضی که بجنک پیش آمده بودند معروض تیغ بیدریغ غازیان گردیده

و برخی که در اجل تعویقی داشتند و بجان امان یافتند اموال و اسباب ایشان غنیمت سواران افشار و سایرین گردید . پس قره چغای خان مظفر و منصور از آن دیار عود نموده خبر این فتح نمایان را در نجف اشرف که حضرت ظل‌اللهی مشغول زیارت وقفه‌ی ماه رجب بودند بعرض رسانید ، در ازاء این خدمت قاسم سلطان افشار بلقب خانی و ایالت موصل سرافراز و عموم قورچیان افشار بمعاونت او مأمور شدند و قاسم سلطان ولد پیر غیب خان استاجلو نیز بلقب خانی و حکمرانی جوان رود نائل آمد و دیگر از سوانح آن ایام محاربه‌ی قاسم خان افشار ایمانلوست با مخالفان یعنی عسکر دوله عثمانی در موصل ، شرح این واقعه آنکه قاسم خان و یوزباشیان و قورچیان افشار بعد از فراغت از تسخیر موصل چنانچه از پیش اشعاری باین معنی شد در قلعه‌ی مزبوره اقامت نموده بضبط قلعه و انتظام مهام آن سرحد قیام و اقدام داشتند . در این وقت جمعی از عثمانه آن حدود و اکراد و اعراب تابعه بسرداری حافظ پاشا و جمعیت دیاربکر مستظهر و قویدل گشته تقریباً سه هزار و هفتصد نفر تفنگچی بودند و حسن پاشا نامی نیز از امرای رومیّه به آنها ملحق شده جلوریزان بسر موصل آمدند همانا در این وقت متجاوز از سیصد نفر مردان جنگی در نزد قاسم خان افشار ایمانلو حاضر نبود با قورچیان و یوزباشیان افشار همگی هفته‌صد نفر میشدند . معیناً قاسم خان تکیه به الطاف خفیه ایزد ذوالجلال و تأییدات دولت و اقبال کرده با آن فئه‌ی قلیله کمر همت بدفع اعادی محکم بست و آیه‌ی مبارکه‌ی کم‌هن فئه‌ی قلیله غلبت فئه‌ی کثیره را حسب حال برخوانده مهبای مدافعه شد . چون از طرفین صفوف سپاه آراسته گشت نخست جمعی از دلیران طائفه‌ی افشار

ارشلو پای جلادت پیش نهاده بر صف سپاه رومیّه تاختند و سایر یوزباشیان و قورچیان نیز موافقت نموده علی‌التعاقب هجوم آور شدند قاسم‌خان با مردم ایمانلو از یکطرف بمیان معرکدی کارزار آمده از طرفین آتش حرب و ضرب اشتعال یافت ، حسن‌پاشا و حافظ‌پاشا چون صدمات حملات غازیان افشار را با آنکه در عدد قلیل بودند مشاهده نمودند پای ثبات ایشان لغزیده هزیمت گزیدند قاسم‌خان با جمعیت خود ایشانرا تعاقب نموده تقریباً هزار نفر از رومیّه و توابع بعضی مجروح و منکوب و برخی بقتل رسیدند بقیة السیف اسلحه‌ریزان و گریزان پراکنده شدند پس غنائم نامحصور بدست سپاه منصور افتاده در میانه تقسیم شده یوزباشیان و قورچیان با رؤس مقتولان و احترامی فراوان ، قاسم‌خان را وداع کرده این جمله را در فرح آباد مازندران از نظر شاه‌عباس کبیر گذرانیدند و مورد مراحم ملوکانه گردیدند .

اما این بار سلطان سلیمان‌خان خواندگار روم از استماع غلبهٔ ایرانیان و شکست یافتن پاشایان در موصل سخت اندوهناک و بغایت خشمناک گردیده خواست که خود با عساکر نامعدود بعزم انتقام از ایرانیان و انتزاع عراق عرب از روم حرکت کند .

در اینوقت محمدپاشا صدر اعظم دولت و جمعی از سران عساکر زانو زده از حضرت خواندگار استدعا نمودند که خود ، این عزم را فسخ نموده این بار نیز رزم ایرانیان و استرداد بغداد را بعهده‌ی ملازمان و اگذار فرمایند سلطان سلیمان‌خان خواندگار روم ایشانرا اجازت جنگ داده مقارن پنجهزار عسکر از رومی و اکراد و اعراب به احمدپاشا و حسنپاشا

که از پاشایان معتبر بودند جمع آمده با استعداد تمام از راه دیار بکر عازم موصل گشتند .

چون آوازه‌ی حرکت پاشایان روم در آن مرز و بوم شیاع یافت قضا را در آن اوان قاسمخان افشار بجهت وقوع مرض طاعون و وبا که در شهر موصل اشتداد داشت از شهر بخارج نقل نموده بود از اجتماع این خبر وحشت اثر احتیاط کرد که مبادا رومیان قلعه را بی صاحب و والی و عرصه را خالی دیده بی زحمت شورش و صدمت یورش موصل را متصرف شوند با وصف مرض وبا و طاعون بقلعه داخل شده وبا عدم استعداد بقلعه داری پرداخت روز دیگر پاشایان با جمعیت شایان بحوالی موصل رسیده اطراف قلعه را محیط گشتند قاسمخان افشار با معدودی از عساکر و استعداد که داشت قلعه را حراست مینمود این اخبار در مازندران بعرض شاه عباس اول رسیده از زمره‌ی مقربان اخلاص شعار زین العابدین بیگ شاملو ، توشمال باشی را با فوجی از عساکر نصرت مآثر بمعاونت قاسمخان افشار و دفع سپاه رومیّه مأمور فرمود ولی تا رسیدن سپاه و سردار مرزبور قاسمخان مذکور چندین بار از قلعه موصل بیرون آمده حتی المقدور اظهار جلالت و پایداری مینمود بالاخره از قلت جمعیت خود و کثرت جنود مخالف طرف مقابل و اشتداد مرض طاعون و فقدان ذخیره و تدارک ، که هر روز جمعی بمرض طاعون براه عدم قدم مینهادند ، صلاح در توقف و قلعه داری ندیده فرار برقرار اختیار کرده قلعه را بتصرف رومیان داد و از آن طرف قلعه کرکوک که بحراست خان احمد اردلان مفوض بود او نیز حرکت مذبوحی کرده نزدیک بود که قلعه را طوعاً او کرهاً بتصرف رومیّه دهد.

چون این اخبار در عرض راه معلوم زین العابدین بیگ سردار گردید صورت
ماجرای را از تخلیه‌ی قلعه‌ی موصل و فرار قاسم خان افشار و تزلزل حال
خان احمد در کرکوک بدر بار عالیّه عریضه نگار شده خود در حرکت مسارعت
نمود، چون بحوالی در تنگ رسید حسین خان حاکم لرستان بموجب
فرمان با معدودی بوی ملحق شد، در آنجا عرض سپاه را دیدند موازی
سه هزار سپاهی یراقدار بجز اهل بنه و رجّاله بشمار در آمد از آنجا ایلغار.
کنان آن مسافت بعیده را در دو شبانه روز طی نموده روز سیوم بمخالقان
رسیدند ولی از شدت ایلغار زیاده از دو هزار نفر نرسیده بود مخالقان از
وصول لشکر قزلباش قرین استیحا ش گشته گروهی از اکراد و اعراب،
وحشی وار پراکنده شدند بقیه بچنگ اقدام نمودند چون از جانبین صفوف
قتال آراسته گشت دلیران رزم آزمای کمر همت بسته دست باستعمال آلات
حرب و ضرب گشودند در اندک زمانی بتأیید یزدانی، تزلزل به ارکان
ثبات مخالقان افتاده شکست فاحش یافتند، چنانکه تقریباً ششصد نفر
طعمه‌ی شمشیر آبدار شدند از اتفاقات حسنه از سپاه قزلباش کسی ضایع نشد
جمعی زخم دار بودند. حسن پاشا منزهماً با بقیة السیف، خود را بقلعه
رسانید و اردوی ایشان کلاً عرصه‌ی نهب و غارت گردید چون در شهر بعلت
ناخوشی مجال توقف محال مینمود لهذا میانه‌ی حسن پاشا و زین العابدین
بیگ رسولان آمد و شد کرده قرار دادند که هر دو لشکر از حریم قلعه و
اطراف آن کوچیده جای دیگر توقف نمایند تا بعد از تسکین و یا آنچه
صلاح دانند معمول دارند.

زین العابدین بیگ سردار بدین معنی سر رضا جنبانیده ایل والوس

را که برده بودند کوچانیده مظفرو مشرور معاودت نمودند بالجمله بدست
دادن موصل چند گاهی قاسم خان افشار ایمانلو با طائفه‌ی خود مغضوب
در گاه بودند و حکامی که از این طائفه بهر دیاری مأمور بودند معزول
گردیده در هر گوشه و کناری مخفی و منزوی متزلزل می‌زیستند تا بداستان
ایشان برسیم انشاء الله الرحمن ...

داستان محاصره‌ی بغداد شجاعت کم نظیر کلبعلیخان پسر قاسم خان محبوب شدن مجدد ایل افشار

چون حافظ احمدپاشا قلعه‌ی موصل را بتصرف آورده حسن پاشا را در آنجا حارس گذاشت خود با جمعیت واستبداد متوجه دارالسلام بغداد شد در نهم شهر صفر المظفر مطابق ۱۰۳۵ هجری قمری اطراف قلعه بغداد مخیم عساکر روم گشت . صفی قلی خان که از جانب شاه با عدل و داد ایران ، والی بغداد و آن سامان بود بلوازم قلعه داری پرداخت و باتیرهای توپهای آهنین دل و آتشین دم از برج و باره خاک هستی آن طاغیان را بباد فنا میداد ، چون جمعی از رومیّه باطراف وجوانب قلعه پراکنده شدند صفی قلیخان صافی طینت تکیه بصفای باطن و قدرت پروردگار کرده فوجی از مبارزان کار دیده برگزیده بیرون فرستاد که برق وار از شط گذشته خود را بدان‌ها زنند اگر دستبرد نمودند فی الفور بقلعه مراجعت نمایند . مأمورین از طرف مزار ابوحنیفه بیرون رفته شورش یورش بر جان مخالف انداختند فیما بین جنگی سخت اتفاق افتاد چنانکه در طرفه العینی قریب سیصد نفر از مخالف ، بعضی مقتول بعضی را دستگیر کرده با غنیمت بسیار از دواب و اسب و استر و شتر بقلعه مراجعت نمودند . از ملاحظه‌ی این دستبرد

محصوران بغداد تزلزل شدید بحصار قلوب رومیّه راه یافت پس صفی قلیخان دلیرانه بلوازم قلعه داری قیام نمود بالجمله چون هنگام ارتفاع محصولات بود رومیّه ذخیره ی بسیار بضبط آورده بفراغ بال لنگر اقامت انداخته بقلعه گیری مجدد مشغول گشتند . این اخبار درحینی که موکب همایون شاه عباس ماضی درهمدان توقف داشت بعرض حضور رسید حضرت ظل اللهی منشوری به زین العابدین بیگ سپهسالار صادر فرمود که زودتر خود را به امداد و معاونت محصورین بغداد برساند و در هارون آباد^۱ من اعمال ماهیدشت رحل اقامت اندازد . در خلال این احوال رأی جهان آرا بر آن تعلق گرفت که جمعی دیگر از مبارزان کار آگاه با احتیاط اینکه مبادا مدت محاصره امتداد پذیرد و سرب و باروت در قلعه نقصان یابد قدری سرب و باروت در حمل خود بدارالسلام بغداد برسانند چون قلعه در مضیق محاصره بود و این معنی در نظر همگنان دشوار مینمود این خدمت را به رؤسای لشکر تکلیف نمودند در آنوقت کلبعلی سلطان پسر قاسم خان افشار که در رکاب بود این خدمت عمده را بر ذمت گرفت و با چند نفر دیگر مثل، فریدون بیگ و میرزا حسین ولد حسین خان بیگ و هرتضی قلی بیگ و میرزاخان بیگ قاجار که این جمله در تخلیه ی قلعه ی موصل با قاسم خان افشار ایمانلو مقصر در گاه بودند همدست و همدستان گشته هر سواری یکمن تبریزی سرب و باروت حمل اسبان سواری خود کرده متوکلاً علی الله گویان از موکب همایون جدا شده روی براه نهادند چون به اردوی زین العابدین بیگ سردار که در هارون آباد لشکر گاه ساخته بود رسیدند

۱- شاه آباد امروز .

سردار مزبور از فرط حزم و دوراندیشی که داشت با گروهی از سپاه ظفر پناه سوار شده بمرافقت و راهنمایی مأمورین قدری راه رفت و بعد دوسه هزار نفر از شجاعان کار دیده باتفاق نورالدهر بیگ برادرزاده خود همراه کلبعلی سلطان نامدار و سایرین نمود که تا دوسه فرسخی شهر رفته شب را در صحرای توقف نمایند اگر از رومیّه آسیبی بآن جماعت برسد بمعاونت اقدام دارند بالجمله کلبعلی سلطان و همراهان نخست کس بقلعه فرستاده از آمدن خود اطلاع دادند و در ظلمت لیل چون سیل که از فراز میل به نشیب کند از طرف دروازه‌ی ابوحنیفه روی بقلعه آوردند عسکر رومیّه که در اطراف دجله مانند دریا در تلاطم بودند بعضی بمدافعه پیش آمدند، آن دلیران خون آشام هریک با زهره‌ی ضرغام^۱ و جنبش طمطم^۲ آهنگ جنگ نمودند. از جمله مأمورین برخورداریک ذوالقدر و میرزا معصوم با چند نفر در آن شب دیجور از رفقا دور افتاده بجمعی از رومیّه دچار و بعد از زد و خورد بسیار هر دو گرفتار شدند دیگران پشت بر یکدیگر داده برق لامع وار بدروازه رسیده بسلامت داخل قلعه شدند و سه هزار من سرب و باروت را بقلعه گیان رسانیدند. در آن وقت طنطنه‌ی کوس شادمانی از قلعه بلند آوازه گردید و فی الحقیقه این جلادتی بوده فوق العاده و دستبردنی نمایان که نظیر آن در سایر ازمان کمتر وقوع یافته . مقارن این احوال موکب مسعود ظل‌اللهی که از همدان کوچ بر کوچ می‌آمد رسیده اطراف مزار ابوحنیفه را مضرب خیام انجم احتشام فرمودند پس شاه والاجاه جنود قاهره را

۱- به کسر «ض» شیر درنده کنایه از مرد شجاع .

۲- میانه‌ی دریا ، معظم هر چیزی .

بجنگ عسا کر رومیّه اشاره نمود، حافظ احمد پاشا نیز بمقابله و مقاتله ایستاد در اینوقت صفی قلیخان و محصورین که از رسیدن مو کب مسعود جانی تازه وقوت بی اندازه یافته بودند از قلعه بیرون آمده به مخالف حمله آور شدند عاقبت پای ثبات رومیّه لغزش یافته فرار برقرار اختیار کردند چنانکه تفصیلاً در عالم آرای اسکندر بیگی نگارش پذیرفته این بنده (موقف) خوفاً للاطّباب عنان کمیت^۱ خامه را انعطاف داد.

واگذاری منطقه ارومی به افشاریان

در مقدمه‌ی وقایع موصل اشعاری باین معنی رفت که قلعه‌ی مزبوره بعلت بروز مرض طاعون و تهاون^۲ و ناپایداری قاسم خان افشار در ضبط و نگهداری آن بتصرف پاشایان رومیّه در آمد باین ملاحظه قاسم خان و اتباع آن چند گاهی در نظر حضرت ظل‌اللهی از درجه‌ی اعتباری که داشتند هابط^۳ شدند و این فقره نیز مزید بر علل سابقه گردید که همانا این طائفه افشار در مقدمه‌ی قتل سیده‌ی مظلومه والده‌ی شاه عباس و شهادت سلطان حمزه میرزا برادر شاه عباس دخالت داشته و متهم بودند، چنانچه در عالم آرای عباسی مشروحاً ضبط است تا اینکه در مقدمه‌ی محاصره‌ی بغداد که صفی قلیخان و اهالی آنجا محصور بودند چنانکه سبق نگارش یافت کلبعلی سلطان پسر قاسم خان مدعی و داوطلب گردید با معدودی از میان

۱- بضم کاف و فتح میم اسبی که رنگش بین سیاهی و سرخی باشد.

۲- آسان شمردن: سستی و سهل انگاری.

۳- فرود آینده.

دریای عسا کر رومیّه گذشته سرب و باروت بقلعه گیان رسانید و فی الحقیقه جلادتهای فوق العاده چه از بریدن طنابهای بعضی خیام مخالف و چه قتل و غارت بعضی از رومیّه از مشارالیه بظهور آمد^۱ لهذا حضرت ظل اللهی بعفو و صفح^۲ ملوکانه از تقصیرات سابقه و لاحقیه طائفه‌ی افشار گذشته کلبعلی سلطان را مخلص به لقب خانی بین الاماثل سربلند فرمود و از مصدر جلال حکم صادر شد که طائفه‌ی مزبوره هر ناحیتی و سرحدی را از ممالک ایران برای اقطاع و سکناى خودشان استدعا نمایند در حق ایشان عنایت شود. کلبعلیخان و امرای افشار ملتزمین رکاب زانورده عرض نمودند که چون^۳ الکای ارومی سرحد معظم و متصل بخاک دولت علیّه روم است و باین ملاحظات همواره در زیر اقدام خیول^۴ حوادث لگد کوب و اهالی آنجا از اکراد و عشایر مقهور و مغلوبند و تا غایت سگان بلده‌ی مزبوره از تطاول و دست اندازی اشرار آسوده نبوده و دمی درمهدامن و امان نغزودداند خاصه در فتنه‌ی امیرخان برادوستی^۵ خرابی کلی بدان دیار راه یافته، اگر ایالت آن دیار باقطاع این چاکران جان نثار عنایت گردد رجاء واثق است که به تأییدات خداوند متعال و اقبال بلند خسرو بی همال، جبران جرائم گذشته را در مراسم نیک بندگی و استرضای خاطر خطیر، کوشش بلیغ

۱- کلبعلیخان القاب «شیرشکار» و «ایپقران» داشته که اولی بمناسبت کشتن شیری قوی پنجه در حضور شاه و دومی بعلت بریدن طنابهای خیام ارتش عثمانی بوی اعطا شده بود.

۲- روی گردانیدن و گذشت کردن.

۳- جمع خیل.

۴- برادوست نام یکی از بخشهای رضائیه.

بجای آورده و ساحت آن مملکت را به داس تیغ بیدریغ از خار و خاشاک وجوداشرار آراسته و پیراسته کرده باشیم ، این عرض و استدعای کلبعلی خان و طائفه‌ی افشار در حضور شاه عباس ماضی موقع قبول و استحسان یافته محض امنیت و آبادی این سرحد و ایالت و سرحداری بلده‌ی مزبوره یعنی ارومی ، به کلبعلی خان عنایت شد ، پس از این مقدمات کلبعلی خان بموجب حکم فرمان معادل هشت هزار خانوار از طوائف افشار ، که در عراق و فارس و کرمان و خراسان سکنی داشتند در اندک روزگاری از اوطان خودشان حرکت داده با استبداد و استعداد شایان روی به الکای ارومی نهادند .

جنگ قراسو - استقرار کلبعلیخان در ارومی

تقسیم زمینهای مزروعی بین خانواده‌ها

چون کلبعلیخان و ابوابجمعی وی کوچ بر کوچ بحوالی سلماس «شاهپور امروز» رسیدند عده‌ای از عشایر ایران و عثمانی ساکن سرحدات از اجتماع این خبر باشارت تمیرخان پسر امیرخان صاحب دم دم باجمعیت بیحدومر ، بمقابله و ممانعت طائفه‌ی افشار پیش آمدند و در کنار قراسوی سلماس تلاقی شد و محاربه‌ی سخت بین الجانین وقوع یافت ، دلیران افشار که شیران بیشه کارزار بودند دست بآلات حرب و ضرب برده جلادتها و مردانگیها بظهور آوردند . مهاجمان عاقبت از صدمات حملات غازیان افشار ، پای ثبات و قرارشان ازجا دررفته بسیاری عرصه‌ی هلاک و بقیة السیف گریزان

و در معاقل^۱ جبال حصینه منزوی و پنهان شدند. سپس کلبعلی خان با طائفه‌ی افشار، مظفر و منصور به بلده‌ی مزبور یعنی ارومی وارد شده توپراق قلعه را برای نشیمن خود اختیار کرده و از برای هر طائفه از ایل افشار بلوکی و ناحیتی معین داشت، که سکنی و توطن نمایند. اولاً محال دول را که طولاً از قاشقه گدوک، تا خان طاووس، تخمیناً پنج فرسخ مسافت دارد بطائفه قرا اولو معروف به گندز لو داد، طائفه‌ی مزبور در محال مزبور طرح دهکده و فلاحه و زراعت انداخته، به آبادی امکانه و احداث انهار و غرس اشجار پرداختند. بناب نازلو را که منبع آب آن از سه شعبه است، یکی از زیر قلعه بردوک و یکی از مهرانرود و جِرمی و بیدکار است، بطائفه‌ی کهکلو، و اگذار نمود و سمت رودخانه روضه بجماعت قرقلو تقسیم شد و طوائف قاسملو و ارشلو و ایمانلو بعضی در حواشی بلد و بعضی در بجهو حه‌ی آن تمکن جستند و حکومت صاین قلعه به اللهیار خان قاسملو و قصبه‌ی اشنویه بخداویر دیخان ارشلو مفوض گشت و سلدوز به اسکندر خان ارشلو داده شد و هکذا کلاً محالات و نواحی را فراخور شأن و رتبت در میان رؤسای ایل مزبور قسمت نموده این طائفه که چند گاه پراکنده و پریشان روزگار بودند در چنین نقطه که به تنزه و صفا و خوشی آب و هوا، الحق از سایر بلاد آذربایجان ممتاز و مستثنی است، زبانها به شکر و سپاس ایزد یکتا و بی‌همتا گشوده باطمینان بال و فراغت حال بفلاحه و آبادی پرداختند، تا اینکه در اندک روز گاری همگنان علی‌قدر مراتبهم خداوندان ملک و مکنت و دارای سامان و ثروت گردیدند. چنانکه از

۱- مکان صعب .

قوت و قدرت و جمعیت این طائفه ضعف و پیریشانی کلی به اشرار سرحدی راه یافت ، لاجرم بعضی در سرحدات و برخی در حواشی مملکت رعیتی دولت ابد مدت را قبول کرده تن به خراجات و تحمیلات دیوانی در دادند زیرا که چاشنی ضرب دست افشار هر گز از مذاق جان ایشان نمیرفت .

✽ جنگ انهر ✽

مسود اوراق (میرزا رشید) روایتی از مرحوم عم خود میرزا محمد رفیع بن علی بیگ محمودلوی افشار ارومی ، که مردی موثق و معمر و معتبر بود و مستمعان را موجب حیرت و مهیج غیرت است شفاهاً شنیده^۱ و او نیز از قول ثقات طائفه‌ی خود نقل نموده و آن اینست که در ایام بدایت حکمرانی کلبعلیخان در ارومی وقتی علی التواتر خبر رسید و بصحت پیوست که اشرار با جمعیت و ازدحام تمام از سمت محال دشت و ترگور، محض تلافی و جبر کسر محل جنگ قراسو و انتقام کشیدن از کلبعلیخان مانند سیل منهدر روی به بلده‌ی ارومی آورده و نزدیک قریه‌ی انهر من محال بناب روضه رسیده‌اند چون در آنوقت کلبعلیخان را بجهت تفرقه‌ی ایل افشار باطراف و اکناف بلده‌ی مزبور و اشتغال بفلاحت و زراعت ، استعداد مدافعه نبود لهذا جمعی از رؤسای افشار را حاضر آورده ، با ایشان در باب صلح و جنگ مشاوره نمود رؤسای افشار بالاتفاق بجهت اقتضای وقت

۱- بیش از نصف مطالب این کتاب از اطلاعات اولاد و احفاد بیکریکیان و اشخاص و سربازان معمر که از اجداد خود شنیده و یا شخصاً ناظر و شاهد بوده‌اند ترتیب داده شده است .

جنگ را صلاح ندانستند در اثنای مقالات یکی از خادمان حرم خان ، یک‌عدد سینی سرپوشیده در برابر خان مزبور بزمین گذاشت چون سرپوش را از بالای سینی برداشت يك قبضه شمشیر و معجری بنظر آمد ، خان حکمران به حضار خطاب کرد که آیا نکته‌ی این شمشیر و معجر چه باشد ؟ ایشان گفتند العلم عندالله فرمود از جانب خادمان حرم اشاره است به اینکه اگر مردی شمشیر بر میان بند و دست جدل بر گشای و عاریبی غیرتی بر خود می‌پسند که دشمن پپای خود آمد بگور ، هر آینه عاقل فرصت را از دست ندهد چنانچه از شعرای ترك گفته‌اند « فرصتی فوت ایلمز عاقل مگر نادان اولاً »^۱. و گر نه معجر زنانه بر سر فکن و لاف مردی مزین ، خان حکمران فوراً شمشیر را بر میان بسته گفت : مرد را گر غیرت مردی نباشد مرده به ... حالی با اتباعی که حاضر داشت روی همت باستقبال مهاجمان گذاشت ، چون در حوالی قرا حسنلو تلاقی فریقین اتفاق افتاد طرفین دست باستعمال آلات حرب و ضرب گشوده آغاز محاربه نمودند ، خان حکمران در اثنای جنگ مشاهده نمود که اشرار شقاوت نهاد جنگ و گریز کنان مانند طفلان رسن تاب ، پس‌پس همیروند حیرتش دست داد و چنان پنداشت که آن روباه سیرتان از روی غدر و حيله محض تحریص و جسارت طائفه‌ی افشار مرتکب این کار میشوند ، چون به سمت ارومی نگاه کردند دیدند که معادل سیصد و چهارصد سوار نیزه‌دار از دنبال نمایانند و بسوی ایشان شتابان ، اشرار از مشاهده‌ی این حال و رسیدن کمک برای افشار خیال گریز دارند الحاصل رسیدن سواران نیزه‌دار همان بود

۱- عاقلان هرگز فرصت مغتنم را از دست نمیدهد مگر آنکه نادان باشد.

و تفرقه جمعیت اشرار همان ، بعد از تحقیق معلوم شد که خادمان حرم کلبعلیخان بعد از حرکت ایشان جمعی زنان را لباس مردانه پوشانیده با اسلحه‌ی جنگ و نیزه‌ها درچنگ علی‌التعاقب آمده‌اند اشرار بگمان غلط هزیمت یافتند .

همانا حرم خان مزبور از خاصه گان اندرون سلطنت بود که شاه عباس ماضی در ازاء خدمات کلبعلیخان چه در کشتن شیر جلو شاه و چه در حمل و نقل سرب و باروت بمحصورین قلعه‌ی بغداد بشرط زنی ، به وی بخشیده بود .

مقارن این حال قضیه‌ی ناگزیر شاه والاجاه ، یعنی شاه‌عباس ماضی روی داد که بمدلول کُل نفس ذائقة الموت آن حضرت به تجرع^۱ کاس مرگ از خاکدان دنیا بجهنت‌سرای اعلی انتقال فرمود .

جنگ سوم دُم دُم و شورش تمیرخان

چون مدت یکسال از حکمرانی کلبعلیخان گذشت ، درین عرض مدت ، تمیرخان باز استعدادی از ناراضیان و اشرار برسر خود گرد کرده آغاز تعرض و دست درازی به اهالی اولکای ارومی نمود. کلبعلیخان نخست اتماماً للحجة بمکاتبه از در اندرز و موعظت درآمد ، چون سود نبخشود ، برادر خود گنجعلی خان قلعه را بمحاصره انداخت همه روزه از طرفین رسل گلوله‌های تفنگ در شد آمد بود ، چون قلعه‌ی مزبوره متصل بمحالات

۱- جرعه جرعه نوشیدن .

عشایر نشین است اشار سرحدی نیز از روی تعصب و عناد بامداد تمیرخان در جنبش آمده شورشی عظیم برانگیختند لاجرم گنجعلی خان از تسخیر قلعه مأیوس گشته از برادر استمداد کرد .

کلبعلی خان بمجرد استماع ماجرا از جوانان جرّار و کینه گذار افشار معدودی برداشته روی بقلعه دُم دُم گذاشت ، عصر همانروز پپای قلعه رسید بعد از ملاحظه اوضاع کار و ارتفاع و استحکام حصار همای همت او بهوای تسخیر بروج آن حصن حصین بال طیران گشوده از یمین و یسار به آن دو برج مشهور و موسوم به سولوق و بوزلوق هجوم آور گردیدند هر دو سمت شرقی و غربی را فرو گرفتند ، تفنگچیان اشار چون حال بدین منوال مشاهده نمودند برای مدافعه از حصار بیرون آمده تا هنگام غروب با تیر تفنگ هنگامه ی جنگ گرم بود ولی بسیاری از اکراد معروض تیغ بیدریغ دلاوران افشار گشته بقیة السیوف به قلعه برگشتند ، روز دیگر باز جماعت افشار باشارت کلبعلی خان نامدار باصفوف آراسته بطرف حصار یورش بردند لیکن قلعه گیان از بیم ضرب دست غازیان زبردست جرئت مبارزت نکرده پای تهور از قلعه بیرون ننهادند و از برج و باره آهنگ انداختن توپ و تفنگ نمودند کلبعلی خان دانست که دیگر اشار قدم جسارت پیش نخواهند گذاشت ، شب رؤسای افشار را احضار کرده بنای سیه و سنگر داد ، روز دیگر کلاً اهل قشون بجمع آوری مصالح سیه و سنگر پرداختند چند روز بدین منوال گذشت بالاخره کلبعلی خان را بمدلول « ارباب الدول ملهمون » تدبیری بخاطر آمده مقرر نمود : که استری را سه شبانه روز علف داده از آب ممنوع دارند روز چهارم استرا

سر دهند شاید که از فرط عطش بوئی به ممر آب سولوق که از نظر بیرونیان پوشیده و پنهان بود برده باشد همینکه محل آب معلوم شد رخنه بدانجا انداخته بدینوسیله شربت نا گوار مرگ را عوض آب بحلق قلعه گیان بچشانند .

بالجمله چون بفرموده عمل نموده بعد از سه شبانه روز آن حیوان بی زبان را رها کردند و با طرف قلعه گردانیدند بقدرت حضرت آفریدگار چون به نزدیک گنبد سولوق که در طرف جنوب بزمین متصل بود رسید استنباط جریان آب از زیر زمین کرده از شدت عطش خروشان و لگد زنان شد آنگاه بحکم کلبعلیخان نقاب^۱های مهارت پیشه بدندان کلنگ و متین آن موضع را حفر نموده مجرای آب را پیدا کردند و چند خروار نفت آورده به آن موضع ریختند چنانچه آب انبار از نفت مالا مال شد مع هذا محصورین چند روزی ناچار به آب نفت آلودمدارا کرده ثبات قدم ورزیدند عاقبت از بی آبی و هول جان فریادها بر آورده طالب عفو و امان گردیدند. لاجرم مشایخ اشرار کلام الله مجید را شفیع آورده نزد کلبعلی خان آمدند خان مزبور باستدعای مشایخ قلم عفو بر جرائم ایشان کشید مشروط بر اینکه تمیر خان با اتباع خود تفنگ و اسباب و توپی که در قلعه بود با اموال و اثاثه در قلعه گذاشته جان خود را بسلامت ببرند قلعه گیان باین معنی اظهار امتنان نموده زبانها به شکر و ثنا گشودند .

پس شب را قراولین اطراف قلعه را احاطه و محافظت نمودند چون صبح شد دروازه ی قلعه را باز کرده اشرار خایب و خاسر تهی دست از قلعه

بیرون و هر کس بطرفی پراکنده شدند از عجایب اینکه شب را قریب هشتاد و شش نفر از بنات آبکار^۱ و عرایس^۲ اشرار از خوف هتک حجاب ناموس خود که مبادا مورد تجاوز قرار گیرند خودشانرا از بالای بروج و دیوار بلندی که در قلعه بود بدرهی عمیق انداخته جان سپردند!

بالجمله کلبعلی خان پس از فتح قلعه هفت روز در آنجا توقف نموده اموال و غنائم که از قلعه گیان بدست غازیان افتاده بود بهمگان قسمتی داده چند نفر را بانهدام^۳ دم^۴ مأمور فرمود پس مظفر و منصور و شادکام و مسرور بمقر حکومت خود آمد و چون باروی قلعه‌ی قدیمه‌ی ارومی از سنوات ماضیه کلیتاً خراب و از حلیه‌ی آبادی افتاده بود خان مزبور بجهت حفظ نام و ناموس ایل و الوس مجدداً به تجدید و توسیع باروی رفیع البنائی حکم و اشارت نمود پس بر حسب حکم مهندسین مهارت پیشه طرح ریخته معماران مشغول کار شدند چنانچه به اهتمام و دست بازی خان حکمران ، در اندک مدتی باروئی محکم ، مشتمل بر بروج و خندق عریض و هفت دروازه باتمام رسید ، مؤلف گوید تا کنون چند بار قلعه ارومی خرابی یافته و بمبلغی گزاف از مال دیوان اعلی تعمیر کرده‌اند لکن هنوز در بعضی جاها آثاری از آنوقت مانده و دلیل است محکم بر اینکه آن باروی قدیم چه قدرها محکمتر بوده^۵ بالجمله چون باروری قلعه ساخته شد رؤسای افشار هر کدام بفراخور استعداد خود عمارات عالیه و باغات وسیعه در محلات شهر از برای سکنی و تصرف بنا نهادند .

۱- دوشیزگان ۲- زنان جوان و تازه عروس.

۳- فعلاً از حصار دور شهر اثری باقی نمانده ولی آثاری از دروازه‌ها در

یکی دو محل بچشم میخورد .

جنگ مجدد ایران و عثمانی و مأموریت جنگی کلبعلیخان افشار

توضیح اینکه در سال ۱۰۴۳ هجری قمری امرای سرحدی عثمانی و دیاربکر، آغاز تفتین و شورش فیما بین دولتین ایران و روم مینمودند، امرای هکاری از استماع این اخبار محض هواخواهی دولت علیّه ایران بشاه صفی عریضه نگار شده و او را تحریک به تسخیر قلعه‌ی وان نمودند لهذا سپهسالاری از جانب دولت ایران مأمور این خدمت گردید.

مرتضی قلی پاشا که بیگلربیگی دیاربکر بود با جمّ غفیر^۱ بمدد حاکم وان نهضت نمود. خلیل پاشا بیگلربیگی ارزنة الروم نیز بمشارالیه پیوست و با پنجاه هزار نفر بمقابله سپهسالار ایران که در ظاهر شهر وان بود، روی نهادند، شاه صفی مطلع شد طهماسبقلی خان قاجار بیگلربیگی ایروان را باتفاق کلبعلیخان افشار حکمران ارومی و آغورلو خان ایشیک آقاسی^۲ دربار و جمعی دیگر بمعاونت و همراهی سپهسالار فرستاد اما قبل از وصول ایشان به وان عساکر عثمانی، باتفاق مرتضی پاشا و خلیل پاشا زودتر بدان محل رسیده و لشکر قزلباش دست از محاصره کشیده منتظر مدد و معین بودند از آنجا که عساکر عثمانی اظهار جلالت فوق العاده میکردند لشکر قزلباش بوصول مدد منتظر نشده بمقاتله پرداختند و دو روز جنگهای مردانه کردند چنانکه بسیاری از عساکر عثمانی بقتل رسیده ناچار بقلعه پناه بردند محصور شدند. سپاه قزلباش در تلاش تسخیر قلعه بودند که سپاه عثمانی

۱- عده‌ی زیاد

۲- کلمه ترکی و یک مقام درباری معادل رئیس تشریفات امروز است.

از شنیدن رسیدن مدد برای سپاه قزلباش از وان بیرون آمده و همگی راه فرار
پیش گرفتند ، سپهسالار ایران بعد از آن بمحاصره و تسخیر قلعه‌ی قطور
من اتباع خوی که متعلق به اکراده محمودی بود پرداخت و بقدر یکصد و پنجاه
خانوار سکنه‌ی قلعه‌ی مزبوره را کوچانیده از حدود دیاربکر و خلاط
بدرگاه شاه صفی بازگشت و کلبعلی خان نیز با سواران افشار بمقرایالتی
خود یعنی ارومی معاودت نموده بنظم ولایت و امنیت سرحد مشغول گردید
تا اینکه بعد از هشت سال حکمرانی عاقبت خیل اجل حتمی بروی تاختن
آورده از این سرای فانی بجهان جاودانی انتقال نمود همانا زیاده از
شصت یا چیزی متجاوز از مراحل زندگانی طی نکرده بود .

بعد از فوت کلبعلی خان برادرش گنجعلی خان را پشت شکیبائی از
بار مفارقت چنان برادر بزرگوار شکسته با دل خسته در مجلس ترحیم
و تعزیت بنشست . طوایف افشار و پیوستگان آن نامدار ، در مصیبت چنین
به جزع و فزع خروشیدند و سینه‌های خود را طنبور آسا بمضرا بهای ناخن
خراشیدند ، الحق خان مشارالیه بکمال بطش^۱ و سیاست و شجاعت و کیاست
از اقران و امثال امتیاز داشت از عتقوان جوانی تا آخر زندگانی بخدمات
شایسته و جلادتهای فوق العاده اقدامات بایسته مینمود اغلب ایام را با
جنگ و جوش بسر میبرد و خانه زین را محل استراحت میشمرد و در ایام
حکمرانی او در ارومی اشرار چنان گوشمال بلیغ خوردند که رؤسای
عشایر از دهنه‌ی هکاری تا حدود لایجان قدرت جنبش نداشتند و فی الحقیقه
حرکات مذبحخانه میکردند و بعضی در گرمسیرات پراکنده بودند . از

۱- بفتح ب و سکون ط : حمله کردن ، سخت گرفتن .

آثار عمده‌ی او چنانکه سبق تحریر یافت بنای باروی حالیه (مربوط بزمان تألیف است) شهر ارومی واحداث نهر « شهر آجوست » که يك شعبه اش بقلعه جاری است و يك شعبه ازدهات بكشلو منتهی به بحیره‌ی ارومی میشود. و از اولاد و طائفه‌ی اوا كنون معدودی در ارومی هستند (مربوط بزمان تألیف است فعلاً هم احفاد او وجود دارند) و معروف به گنجعلیخانی .

حکومت گنجعلیخان و جنگ مجدد با اشرار

چون خبر وفات کلبعلیخان مرحوم بعرض اولیای دولت شاه صفی صفوی رسید منشور ایالت ارومی بنام گنجعلیخان صادر گردید وی بر مسمند حکومت تمکن گرفته بشیوه‌ی برادر نامور خود ، در آبادی ولایت واستمالت قلوب ایل ورعیت جهدی بلیغ مرعی داشت ، مقارن این حال رؤسای اشرار و شورش طلبان عشایر ، که چند گاهی از بیم کلبعلیخان مرحوم در زوایای خمول منزوی بودند از استماع خبر فوت وموت مشارالیه چون حشرات الارض بهیجان آمده یکدل و یکزبان بکین خواهی و انتقام از جماعت افشار متفق شدند و سو گندها بطلاق یاد کردند^۱ که اگر توانند دیاری از آن طائفه‌ی نامدار در آن سرزمین زنده نگذارند .

پس جمعیتی وافرازی یادگان وسواران محالات صومای، برادوست، دشت ، ترگور، برده‌سور و مرگور فراهم آوردند روی بسوی قلعه‌ی ارومی نهادند و از نهب و غارت و قتل و شرارت در دهات اطراف حتی الامکان

۱- سو گند بطلاق بین عشایر معروف است و شدیدترین سو گند به سه

طلاق است .

فروگذار نشد خوف و خشیتی بی نهایت از این رهگذر در قلوب سکنه‌ی
ارومی راه یافت .

گنجعلی خان چون از این قضیه‌ی نا آگاه، آگاه شد در عرض چند
روز تدارك سپاه دیده با غازیان کینت کوش و بهادران جوشن پوش افشار،
که چندی از جنگ و جوش آسوده و در مهد استراحت غنوده بودند ،
بمدافعه شتافت و در حوالی ارومی تلاقی فریقین واقع شده محاربه‌ی سخت
دست داد ، طرفین دست به آلات حرب و ضرب بر گشاده ، داد جلادت و
شجاعت در دادند بعد از کشش و کوشش بسیار بتأییدات حضرت آفریدگار
طائفه افشار غالب و قاهر و اشرار مغلوب و منکوب گردیدند چنانکه اغلب
از آن طعمه‌ی شمشیر و عرضه‌ی تیر تفنگ غازیان شده بقیه السیف مانند
پشه گان خاکی که از وزیدن تند باد پریشان و گریزان شوند رهسپار بوادی
فرار آمدند و غنائم بسیار از ایشان بدست طائفه‌ی افشار آمد . پس خان
مزبور مظفر و منصور و با حشمت نامحصور ، بمقر حکومت بازگشت و
تقریباً مدت شش و هفت سال با کمال استقلال بدون جنگ و جدال حکمرانی
داشت . تا اینکه طومار عمرش را دست قضا و قدر درنوشت و نقد گنجینه‌ی
حیات را تحویل خازن اجل داده گویند آن مرحوم در علوم و فنون ماهر
و سرآمد بوده و با علما و فضلا مماشات و مصاحبت مینمود و در عدالت گستری
و رعیت پروری اشتها داشت و بدین وسایل نام نیکو بیادگار گذاشت و
اولاد ذکورش محمد عیسی بیگ و شاهوردی بیگ بودند .

حکومت محمد عیسی خان

مقارن سال ۱۰۵۲ هجری قمری بود که بعد از وفات گنجعلیخان منشور ایالت ارومی بفرمان سلطان محمد میرزا معروف به شاه عباس ثانی شاهنشاه وقت بنام پسر گنجعلیخان محمد عیسی بیگ صدور یافت، وی خلعت و منشور حکمرانی را پذیرائی شایسته کرده برمسند حکومت قرار گرفت و چند سالی با کمال استقلال بلوازم مملکت داری پرداخته اهالی ارومی را از ترك و تاجیک و وضع و شریف از حسن سلوك خود راضی و شاكر میساخت تا اینکه بعد از مدتی اونیز راه رفتگان درپیش گرفت.

گنجعلیخان ثانی و بروز اختلاف بین قبائل افشار

و حکومت سیل سپور خان

پس از ارتحال محمد عیسی خان، چند وقتی شاهوردی خان برادرش به امر حکومت ارومی رسیدگی میکرد زیرا که گنجعلیخان ثانی بجهت صغر سن و جوانی هنوز شایستهی این مهم خطیر نبود ولی اختلافی عظیم فیما بین طایفه رویداده در امور اختلال کلی راه یافت عاقبت رؤسای طایفه و ریش سفیدان افشار واقعه را بدربار شاه عباس ثانی عریضه نگار شدند بصوابدید امنای دولت، حکومت به گنجعلیخان قرار گرفت که بدستیاری و صوابدید جانی خان افشار از عهدهی این مهم برآید، مشارالیه بموجب فرمان چند گاهی در انتظام امور سرحد و ولایت و سرپرستی ایل و رعیت، بقدر کفایت کمال اهتمام و مواظبت مرعی میداشت بالاخره از سوء فطرت،

ابواب جور و بیداد بر روی اهالی افشار گشوده و راه عرض و داد را از هر طرف بر بست چنانکه علمای بلد و ریش سفیدان معتمد از تعدیات او عرائض تظلم و شکایت به اولیای دولت نگاشتند ، بر طبق استدعای ایشان سیلسپورخان نام سردار جلالی باستمال اهالی و سرحداری این ولایت مأمور شد و این واقعه در سال ۱۰۷۷ هجری سال وفات شاه عباس ثانی بود بالجمله سیلسپورخان سردار برمسند حکومت ارومی متگی و متمکن شده امور سرحدی و ولایتی را انتظام کامل داد تا اینکه در سنه ۱۰۸۸ هجری ودیعه‌ی حیات را بموکلان قضا و قدر سپرد .

امام‌یردی خان = فضلعلیخان افشار ایمانلو

امام‌یردی خان افشار بعد از فوت سیلسپورخان از جانب شاه سلیمان صفوی متصدی امور حکومت ارومی شد. پوشیده نماند که این سیلسپورخان از طائفه‌ی جلالیان روم بود که در عهد شاه عباس کبیر چنانکه در مقدمه‌ی فتح دم دم ارومی اشعار و اشاره باین معنی شد ، از دولت عثمانی روگردان و خارج گشته بدولت ایران پیوستند و بعد بسبب مخالفتی که با رئیس خودشان داشتند دو گروهه شده جمعی باز بخاک روم رفتند و برخی در آذربایجان ماندند و معنی سیلسپور به ترکی عثمانی رُفت و روب کننده است، پس باین ملاحظه سیلسپور لقب است نه اسم. چون آن طائفه بخود سری و خودرأیی سر بر آورده همیشه مشغول نهب و غارت اموال مردم بودند لهذا به جلالی معروف شدند .

علی ای حال چون امام‌یردی خان افشار پس از چندین حکمرانی

وداع زندگانی گفته از این سرای فانی بجهان جاودانی انتقال نمود امر
حکومت ارومی به فضلعلیخان افشار ایمانلو مفوض گشت وی نیز در ایام
سلطنت شاه سلطانحسین صفوی بن شاه سلیمان مغفور در گذشت سبحان ویردی
خان افشار پس از وی برمسند حکومت ارومی قرار گرفت .

شرح حکومت سبحان ویردی خان = ظهور خداداد بیگ

﴿ جنگ آب گرم ﴾

توضیح آنکه محمدخان بیگ قاسملو از احفاد قاسم بیگ رأس رئیس
افشار قاسملو و عظمای طائفه‌ی مزبوره شخصی بود بکفایت و کاردانی و
صاحب استخوانی انگشت‌نمای خاص و عام و او را دو فرزند نامدار بود
یکی خداداد بیگ و دیگری فتحعلی بیگ هم در جوانی آثار مجدت و نجدت
از ناصیه و حال خداداد بیگ مشهود میشد ، از قضا روزی محمدخان بیگ
با پسر ارشد خود خداداد بحضور سبحان ویردی خان میرفتند در بان حکومت
ایشان را از دخول بمحضر حکومت ممانعت نمود و عاقبت کار منجر بمنازعت
شد این معنی بر غیرت و طبیعت خداداد بیگ نگنجیده خنجر افشاری را
از کمر خود کشیده بچند ضرب متوالی در بان را بقتل رسانید ، غوغای
عظیم در میان خدّام دربار حکومت افتاد فوراً به اشارت حکومت خداداد بیگ
را گرفتار کرده بحضور بردند سبحان ویردی خان بر جوانی و جلالت وی
رحمت آورده و نیز سیاست او را بملاحظه‌ی اجماع و شورش طائفه‌ی مزبوره
فوق قدرت خود میدید! برای مصلحت وقت قلم عفو بر جنایت وی کشیده

وراث و کسان مقتول را بخون بست و با انعام و احسان راضی نمود و مقرر شد که خود محمدخان بیگ به نیابت حکومت و کفالت امور ایل و رعیت پردازد و خداداد بیگ ، پسرش در سلك خدام انتظام یابد ، مقارن این احوال در سال ۱۱۰۵ هجری شاه سلیمان صفوی که بیست و هشت سال و کسری در ایران بکمال فراغت و کامرانی سلطنت مینمود در اصفهان بهشت نشان ، وداع زندگانی گفته به بهشت خرامید و اکبر اولاد او شاه سلطانحسین بصوابدید امراء خاصه شاهقلى خان ولد مرحوم شیخعلی خان زنگنه که پدر مزبورش وزیر باتدبیر و خیر و خیر شاه سلیمان بود بسلطنت منصوب شد .

در هر حال وقتی خداداد بیگ جزء عمال حکومتی در آمد در این موقع باز هم عده ای از اشرار سرحدی شروع به تاخت و تاز کرده و بدهات اطراف دست اندازی نمودند این عده بتلافی ایام گذشته و با استفاده از تغییر سلطنت و ضعف دستگاه شاه سلطانحسین در محال انزل که مشرف بمحال صومای برادوست است قتل و غارت و خرابی راه انداخته بتعدیات و تطاول پرداختند ، چنانکه طرق و شوارع از هر طرف گردنهی قوشچی و قولنجی که معبر تجار و کاروانیان است مسدود شد و آثار امنیت و آسایش برای اهالی بیچاره بالمره مفقود ، چون این اخبار بسمع سبحان ویردی خان حکمران ارومی و غازیان افشار رسید جمعی از دلاوران را باتفاق سرکردگان بمدافعه و مقاتله ی آن گروه فرستاد ، سرگردگان بمحض تلاقی از ملاحظهی ازدحام جمعیت اشرار صورت غلبه را در مرآت خیال ندیده از سبحان ویردی خان استمداد نمودند ، خان حکمران خداداد بیگ

را که خود مردانه انجام این خدمت را مدعی شده بر ذمت گرفت با فوجی
از شیران به معاونت فرستاد . خداداد همانروز را بشتاب برق و باد رهسپار
گشته حوالی غروب به سپاه افشار ملحق گردید طرف صبح خبر رسید که
جنود نامعدود اشرار از سمت آب گرم و دیمه دشت حرکت نموده می آیند
خداداد بیگ نیز صفوف خود را ساخته بدون مکث و درنگ مہیای مدافعه
و جنگ شد در درہ ای که مشرف بقریہ ی آب گرم است تلاقی آن دو دریای
لشکر گرما گرم اتفاق افتاد ، اشرار قدم جلادت پیش نهادند تفنگچیان
مریخ صلابت گلولہ های تفنگ را تگرگوار بیاریدند آنگاه رعد اجل
غریدن گرفت و برق بلا درخشیدن آغاز نهاد آتش جنگ در حوالی آب گرم
شعلہ کشید و باد مخالف در آن خاک بوزیدن آمد عاقبت پای مقاومت
افشاریان سخت سست گردیده عنان اختیار از دست داده روی بفرار نهادند
خداداد بیگ جوانمرد را ، از مشاہدہ ی این حال عقل خیرہ گشت و خشم
چیرہ ، ناچار دست از جان شسته و با یکدسته از سپاہ پیادہ گشته حکم
بنواختن طبل و نای نمود و خود مردانہ قدم در میان نهاد . الغرض آن
جوان نامور مانند سد اسکندر بتوفیق ایزد داور با جمعی قلیل در مقابل
آنان ایستادہ داد مبارزت و پهلوانی در داد ، فراریان افشار از مقاومت
و پایداری خداداد نامدار با قوت قلب تمام بر گشته بہیأت اجتماعی حملہ آور
گشتند از تأییدات الہی صفوف اشرار را متفرق ساختہ بعضی از آن طائفہ
مقتول و گرفتار و بعضی زخم دار رهسپار وادی ادبار شدند . غازیان افشار
ایشان را تا چمن در شک سلماس تعاقب کردہ با غنائم فراوان بہ ارومی
معاودت نمودند .

سبحان ویردی خان از وقوع این فتح نمایان سجدهات شکر و حمد
ایزد سبحان بجای آورده خداداد بیگ را بانعام درخور و تشریفی فاخر
بنواخت و در حق سایرین نیز علی^۱ قدر مراتبهم نوازش فرمود و عرایض
مشمول بر فتحنامه و وقایع اتفاقیه باولیای دولت شاه سلطان حسین صفوی
ارسال نمود چون عریضه فتحنامه در دارالسلطنه اصفهان مصحوب فرستاده
سبحان ویردی خان بنظر شاه سلطان حسین صفوی رسید و جلالت و قابلیت
خداداد بیگ که ماهو حقه معلوم گردید باستدعای امرا و ارکان دولت فرمان
همایون بحکومت ارومی و در خصوص احضار خداداد بیگ شرف صدور یافت که
حضوراً مورد نوازش ملو کانه گردد سبحان ویردی خان امتثالاً خداداد بیگ
را با استعدادی شایسته بدر بار اعلی^۱ فرستاد چون مشارالیه پس از طی منازل
پایه سریر رسید جبین نیاز بر زمین سوده دیدگان را از خاک آستان خاقانی
روشن نمود بقدرت کامله‌ی خداوندی قر و فراست و رشد و کیاست آن جوان
در نظر اقدس مطبوع و مستحسن افتاده در یک لحظه آفتاب عنایت سلطانی
بروی پرتو انداخت پس بقلب نبیل خانی و اعطای یکتوب تشریف شریف
زرتار و یک قبضه شمشیر جواهر نگار و یک رأس اسب تازی صبا رفتار ،
بانضمام بیگلربیگی گری افشار سرافراز و بین الامثال ممتاز گشت .

آنگاه خداداد خان بیگلربیگی از دربار پادشاهی رخصت انصراف
یافته بجانب بیت الشرف سعادت یعنی مقر حکومت خود ارومی شتافت
گفتی نعمت خداداد بود که باین طائفه خدا داد. وی اول شخص است از
طائفه‌ی افشار قاسملو که بقلب بیگلربیگی افشار نائل آمد .

حکومت خدادادخان

و حوادثی که در این دوره اتفاق افتاد

خدادادخان بیگلربیگی مطابق ۱۱۱۹ هجری برمسند حکمرانی قرار گرفت و ، صیت عدل و دادش در اندک مدتی باطراف و اقطار رفت در نظم امور و آبادی مملکت و حفظ ثغور اهتمام بلیغ مبذول نمودی و سرکشان را از پای در انداختی و افتادگان را بدستگیری سر بلند ساختی ، از حدود قراسوی سلماس ، تا صاین قلعه در تحت تصرفش آمده بود در این دوره ضعف کلی در دستگاه سلطنت شاه سلطان حسین رخنه کرده و شورش افغانه رخ داد و بهمین سبب در وضع عمومی کشور تزلزلی شدید حکم فرما بود.

جنگ بلباس و خودکشی خدادادخان

در این ایام که آوازه‌ی تزلزل دولت ایران و دست اندازی سرکشان باطراف و اکناف میرسیدالکای ارومی از یمن وجود خدادادخان بیگلربیگی ، چنان مأمون و محروس بود که احدی یارای اینکه پای از حد و اندازه‌ی خود بیرون گذارد نداشت مگر از طائفه‌ی بلباس لایجان گاهی دست اندازی در سلدوز و محال دول متعلق به طائفه‌ی قرااولو که معروف به گُندزلو هستند میرسید ، بیگلربیگی بملاحظه‌ی اقتضای وقت و فترت و تزلزل دولت ایران بمقام تلافی و انتقام بر نمی آمد اما کینه‌ی آن طائفه بمرور و دهور در سینه‌ی او متراکم بود و فرصتی می جست تا اینکه چاره‌ی حل این عقده را جز برانگشت تیر و سنان دلیران ندیده با جمعی از غازیان

کینه کوش و مبارزان دریا جوش ، که روز گاری سیوف خون آشام ایشان در منام نیام خفته و بخون اعادی تشنه بود بسر طوائف بلباس ایلغار نمود و در حوالی قندیل لایجان چون سیل خروشان و بلای ناگهان ، بخیم ایشان حمله آور گشت و مقرر نمود که حتی الامکان ذکور آن طائفه را کلاً عرضه شمشیر و اسیر و دستگیر سازند . طائفه ی بلباس را از هجوم آن جمعیت بی قیاس رعب و هراس مستولی و با وصف اینکه از زبردستان طوائف و عشایر بودند دست از پای نشناخته مغلوب و منکوب شدند و عده ای اسیر و اموال و غنائم کثیر از اسبان و مادیانهای تازی نژاد و رمه و گلّه ی زیاد نصیب غازیان گردید ، پس مظفر و منصور ، باشکوه غیر محصور معاودت نمودند .

روز دیگر مقارن عصر تنگ بچمن دولامه لر که در چهار فرسنگی شهر ارومی است رسیده جمعی قلیل را بتوقف امر فرمود که گرفتاران و اموال منهوبه را علی التعاقب بشهر حمل و نقل کنند و خود با دولت و اقبال در جناح استعجال عازم شهر گردید غافل از اینکه بقیه السیف بلباس با معاونت بعضی از عشایر علی التعاقب بجهت خلاصی اسیران خود می آیند هنگامی که بیگلربیگی برای ادای فریضه تین ظهر و عصر در موضع معروف به الله اکبر نزول اجلال فرموده بود خبر رسید که بعد از حرکت بندگان عالی علی الغفله طائفه ی بلباس بچمن دولامه لر رسیده آن جمع قلیل را بقتل رسانیده اموال منهوبه و اسیران را برداشته برگشتند از استماع این خبر وحشت اثر بیگلربیگی غیور از حالت طبیعی بر آمده خنجری که در کمر داشت بر سینه ی خود نهاده چنان زور داد که نیش خنجر از مهره ی

پشتش بیرون آمد خدام و محارم بگمان اینکه بیگلربیگی در سجده‌ی فریضه است از طول سجده در عجب مانده بعد از تحقیق دیدند که مرغ روحش بروضات جنان پرواز کرده، ازمشاهده‌ی این حال ملتزمین رکاب را قلق و اضطراب عظیم دست داده انّ هذا الشیئی عجب گویان شوروشیون برچرخ نیلی قباب رسانیدند فی الفور این خبر وحشت اثر بعلماء و اعیان شهر رسید از خدام دربخانه میرزا احمد وزیر و میرزا سعید صندوقدار و میرزا حمزه مستوفی با گریبان چاک و روی آلوده بخاک روی به الله اکبر نهادند و جنازه‌ی او را بشهرنقل کرده بتاریخ بیستم شهر ربیع الثانی مطابق ۱۱۳۴ هجری بعد از تغسیل درقبرستان خان مشرف به چهار برج^۱ بخاک سپردند. ایام حکومت او در ارومی تقریباً چهارده سال بود بجز ولد ارشدش محمد قاسم خان که والده اش از بنات اعیان طائفه‌ی خلیج باراندوز بوده است سایر اولادش معلوم و ضبط نشده است.

حکومت محمد قاسم خان

بعد از اینکه اعیان افشار از لوازم تعزیت و ترحیم خداداد خان مرحوم فراغت یافتند بسال ۱۱۳۴ محمد قاسم خان فرزند ارشد او را به اجازت اولیای دولت برمسند حکومت استقلال داده از بزرگی و کوچک سربرخط اوامر و نواهی او نهادند بیگلربیگی زاده نیز سلوک پدرنامدار را پیش گرفته اهالی مملکت را از برایا و رعایا بعدل و داد امیدوار و

۱- گورستان خان محل فعلی دبستان منوچهری و قرائتخانه ملی بوده است عمارت چهاربرج محل سکونت حکام بوده است که فعلاً اثری از آن باقی نیست.

شکر گزار نمود و چون حصار شهر ارومی از عهد مرحوم کلبعلی خان معروف بشیرشکار ناتمامی داشت باتمام آن حکم و شروع فرمود. حضرت شاه طهماسب ثانی که بعد از غلبه‌ی محمود باصفهان و قتل شاه جنت‌مکان و اختلال امور ایران در اردبیل توقف داشت فرمان بیگلربیگی او را بر حسب استدعای اعیان افشار به ارومی فرستاد .

در این اثنا که در امور مرکزی تزلزل مشهود بود باز هم اشارات شورش طلب سرحدی علم مخالفت برافراشته سلسله‌ی خصومت بجنبانیدند منجمله قاسم خان نامی از طائفه‌ی چاپقلو که در این اوان از طرف حکومت ارومی ضابط محال انزل و در گوگرچین قلعه ساکن بود به قاسم خان بیگلربیگی یاغی و طاغی شده با جمعیتی کثیر بسر قلعه‌ی ارومی یورش آورد و شورش در انداخت بیگلربیگی قلع ماده‌ی فساد او را که خصم خانگی بود فرض شمرده با استعداد تمام از قلعه بیرون شد در چمن قراحسنلو نیم فرسخی شهر تلاقی واقع شد و در اندک مدتی قاسم خان مزبور تاب مقاومت از غازیان افشار را نیاورده راه هزیمت پیش گرفت بیگلربیگی حکم بتعاقب فرمود آن خون گرفته را با کمند تدبیر گرفته نزد بیگلربیگی آوردند حالی بقتل او اشارت رفت چون این مقدمه در شب نوزدهم شهر صفر و روز عید نوروز مطابق ۱۱۳۸ هجری اتفاق افتاد لهذا سر قاسم خان طاغی را بریده بجهت عیدانه ! بمحال انزل فرستاد که اهالی و سکنه‌ی آنجا سراو را دیده از دست اندازی پای جسارت کوتاه دارند لاجرم این معنی بر شوکت و قدرت و استبداد قاسم خان بیگلربیگی افزود و رعب او در قلوب دور و نزدیک جایگیر گشت .

لشکر کشی یوسف پاشا به ارومی و قتل محمد قاسم خان

بعد از قتل قاسم خان چاپقلو ضابط محال انزل بدست محمد قاسم خان اقربا و پیوستگان مشارالیه اجماعاً بعزم تظلم و شکایت نزد سارو مصطفی پاشا که در حدود آذر بایجان لوای اقتدار افرشته داشت رفتند و به موافقت مؤکده متعهد شدند که کلید دروازه‌ی قلعه ارومی را به او تفویض نمایند و او را بر انتقام از محمد قاسم خان بیگلربیگی تحریر نمودند سارو مصطفی پاشا بموجب تعهدات ایشان یوسف پاشای موصل را با ده هزار عسکر رومیّه به ارومیّه روانه نمود ، بیگلربیگی از استماع این اخبار متوحش گشته محض صیانت عرض و ناموس اهل و عیال و احمال و ائقال خود و بعضی معارف اهل ولایت را بقلعه‌ی دهکده‌ی باراندوز که در دو فرسخی شهر و در نهایت استحکام بود نقل نموده و خود با غازیان افشار مهتای مدافعه و کارزار گشت چون در حوالی بناب روضه که در سه فرسخی شهر است تلاقی واقع شد فیما بین حملات متوالی روی داد ولی جماعت افشاریه که برخی به جهت قتل قاسم خان چاپقلو و بعضی بسبب خانه و کوچ که به باراندوز فرستاده بودند از بیگلربیگی دلسرد بودند در جنگ پایداری نکرده دست نگاه داشتند و بالاخره سر از میدان گیرودار برتافتند ، بیگلربیگی ناچار از حرکات ناشایسته‌ی طائفه‌ی افشار خود را جنگ و گریز کنان بقلعه‌ی باراندوز رسانیده تحصّن اختیار نمود بعد از فرار بیگلربیگی اقارب قاسم خان مقتول ، یوسف پاشا را داخل قلعه‌ی ارومی کرده برمسند حکومت تمکن دادند ! و خودشان اجماعاً در اجرای اوامر و نواهی او بمقام خدمت ایستادند چون رشته‌ی رتق و فتق امور از جزو و کل بدست

پاشای مزبور در آمد و در ارومی استقلال تمام پیدا کرد آدمی نزد بیگلربیگی به باراندوز فرستاد، او را بقلعه دعوت و تکلیف نمود باین عبارت که زحمت قبول فرموده بقلعه بیاید تا قراری در باب سلم و صفا داده عهد و وفائی تازه کنیم همانا مکنون ضمیرش این بوده که باین عذر و حیل بیگلربیگی را از میان برداشته و خود بالاستقلال بدارائی^۱ اولکای ارومی پردازد . بیگلربیگی چون از یوسف پاشا ایمن و مطمئن نبود از قبول این معنی تخاصی نمود عاقبت پاشای مزبوریکی از افندیان را که در چاپلوسی یگانه و در مکر و حیل ابلیس زمانه بود ، بر سالت خدمت بندگان عالی فرستاد چون ایلچی مزبور در باراندوز خدمت او رسید بعد از تبلیغ رسالت آنقدر افسونها دمید و افسانهها خواند تا اینکه طوعاً او کرهاً او را به آمدن نزد یوسف پاشا که در معنی گرگ او بود راضی نمود ، بلی قضای نوشته دیگر گونه بود ، پس باتفاق ایلچی و جمعی قلیل از خدام سوار شده روی بقلعه نهادند در اثنای راه بیگلربیگی باصرار افندی ایلچی سمند بادپا را از جای حرکت داده با سب تازی و جرید بازی میل فرمود افندی بدیدهی انصاف دید که الحق در فرورسیت^۱ چنانکه در فر است خدمتش یگانه و بی بدیل زمانه است مهرش بر بیگلربیگی جنبید و بتقریبی ما فی الضمیر یوسف پاشا را بوی فهمانید که شاید در کار خود هشیار و از خواب غفلت بیدار باشد . هیئات بفحوای اذا جاء القدر عمی البصر^۲ بیگلربیگی البته ادراک اشارات افندی نکرده روانه شد .

۱- سواره خوبی

۲- وقتی قضا آمد چشم نابینا میشود .

بالجمله حوالی غروب بقلعه وارد شده با پاشای مزبور ملاقات نمود یوسف پاشا علی الظاهر آنچه لازمه‌ی تشریفات و عاطفت بود بعمل آورد و شب را بمراسم پذیرائی پرداخت بعد از صرف طعام و شراب هنگام استراحت و غلبه‌ی خواب هفت ساعت از شب بیست و نهم شهر صفر المظفر گذشته در روشنائی مشعل سر آن چشم و چراغ دودمان قاسملورا بمقراض تیغ بیدریغ برداشته نزد ساری مصطفی پاشا فرستاد بامدادان که این واقعه‌ی هائله در آن بوم و بر انتشار یافت روز روشن در مدّ نظر اهل افشارمانند شب تار نمود شور و شیونی عظیم از طائفه‌ی ایل جلیل برخاست یوسف پاشا بملاحظه‌ی صلاح وقت محمد موسی خان خلف بیگلربیگی مظلوم را که در صغرسن^۳ بود به ریش سفیدی طائفه‌ی قاسملو تعیین و بیگلربیگی گری را اسماً به قاسم خان پسر علیمردان خان افشار ارزانی داشت و علی و یردی بیگ گنجعلیخانی را نایب‌الایاله نمود و خود در استمالت اهالی ولایت و ترفیه حال ایل و رعیت کوشیده بامور حکمرانی مشغول گردید.

بعد از آنکه یوسف پاشا ریش سفیدی قاسملو را اسماً نه رسماً به محمد موسی خان نوجوان تفویض نمود و زمام حکومت را بر کف کفایت قاسم خان بن علیمردان خان گذاشت محمد موسی خان در قلعه‌ی باراندوز متوقف گردید و چون معظم له از جانب مادر نسبت قرابت به رؤسای زرراء داشت طائفه‌ی مزبوره از استماع قتل پدر او و استیلای یوسف پاشا متأسف گشته آدمی نزد بیگلربیگی زاده فرستاده پیغام دادند که اگر رأی عالی باین معنی تعلق یابد آنها با جم عفر از اهالی اشنویه به ارومی آمده یوسف پاشا را به قهر و غلبه از قلعه بیرون و لوای استیلای او را سرنگون

کنند بیگلربیگی زاده کیفیت قتل پدر مظلوم وضع حال خود را بطوائف
زرزاء و بلباس نوشته از آنها استمداد نمود رؤسای این دو طائفه‌ی مزبوره
با استعداد تمام در قلعه‌ی باراندوز به محمد موسی خان پیوسته باتفاق آن
شیربچه از کنام باراندوز روی بجانب قلعه‌ی ارومی نهادند، یوسف پاشا نیز
با هشت هزار کس از رومیّه بمقابله بیرون شد چون در دامنه‌ی کوه سیر که
در طرف قبله‌ی حصار شهر واقع است دو دریای لشکر با همدیگر برابر
شدند هنگامه‌ی گیر و دار گرم گردید و آتش حرب و ضرب بالا گرفت الحق
سواران زرزاء و بلباس در آن هنگامه‌ی پرهراس جلادت بی‌قیاس بظهور
آوردند و جمعی کثیر از طرفین مقتول و مجروح شدند عاقبت رومیّه تاب
و مقاومت در خود ندیده هزیمت کنان به حصار برگشتند سواران زرزاء و
بلباس ایشانرا تا نزدیک حصار تعاقب کرده در کنار نهر شهر آجو فرود
آمدند یوسف پاشا چون خود را محصور و کار را از عافیت دور دید لاجرم
چند تن از عظاما و ریش سفیدان افشار که از نیک و بد روزگار و صلاح
کار، کار آگاه و هشیار بودند نزد محمد موسی خان و رؤسای زرزاء فرستاد
که ایشانرا بنصایح مشفقانه و تهدیدات دولتی خواهانه به صلح مایل کرده
معاودت بدهند محمد موسی خان چون این پیغامات را شنید و نیز بملاحظه‌ی
وقت و زمان و فترت و تزلزل دولت ایران جنگ و جوش را مصلحت
ندید ناچار بقلعه‌ی باراندوز عطف عنان نمود و رؤسای اکراد را پس از
چند روز بتلطّفات بی‌اندازه مخلع و مرخص فرمود ! و این واقع در تاریخ
۱۱۴۰ هجری بود .

ظهور قهرمان وطن ندرقلی بیگ افشار

اکنون بمناسبت مقام شطری از قیام وجهانگیری نادرشاه قرقلوی افشار باید شنید . ندرقلی بیگ قرقلو که پدرش امامقلی خان پوستیندوز یا ساربان بود در شب شنبه ۲۸ شهر محرم الحرام مطابق ۱۱۰۰ هجری در بلدهی ابیورد خراسان، آن دره‌ی نادره از صدف رحم مادر بساحل وجود آمده و بعضی بر آنند که تاریخ ولادت نادرشاه ضبط نشده و معلوم نیست

بالجمله مشارالیه پس از طی مراسمی عهد صبی و ریعان ایام جوانی اوقات به شترچرانی میگذرانید و هم در آن ایام بمصداق ارباب الدول ملهمون خوابهایی که دلالت بر امارات و جهانگیری او میکرد میدید .

ندرقلی همانطور که در تواریخ تفصیلاً مسطور است در اسرع وقت مقامات نظامی را طی کرده و بالاخره ملقب به طهماسبقلی خان و صاحب مقام سپهسالاری گردید ، او پس از فعالیت های زیاد توانست شاه طهماسب را باصفهان آورده و به سریر سلطنت موروثی جلوس دهد .

هزیمت ندرقلی بیگ به آذربایجان

نادر پس از فتوحات اولیه کمر همت بمصفا نمودن آذربایجان بسته لوای فلك فرسا را از خطه ی همدان حرکت داد در حوالی سنندج خبر قتل اشرف افغان را شنید و پس از سجدهات شکر ایزد منان وارد سنندج گشت و در آنجا چند تن از سرداران سپاه را گزیده با جمعی برای معاونت برادرش ابراهیم خان بخراسان فرستاد و از آنجا نیز به صفاخانه صاین قلعه پرتو جلال انداخت و در آن هنگام معروض شد که تیمورپاشا کارپرداز وان و علی رضا پاشا حاکم مکرری با سایر پاشایان بجز یوسف پاشا حاکم غاصب ارومی که بعد از فتح همدان بملاحظه ی حزم و احتیاط از قلعه ی ارومیه بحصار دم دم رفته بود این حمله با جمعیت فراوان چون عرصه را خالی و مملکت را بی حارس و والی شمرده در قلعه ی میاندو آب و مراغه بتاخت و تاز مترددین و ایلات مشغولند، نواب طهماسبقلی خان بنه و آغروق را در همان مکان گذاشته با دلیران جرّار ایلغار و بیست منزل را در سه روز العهدة

علی الراوی طی کرده هنگام اذان ظهر بکنار رودخانه‌ی جغاتو (زرینه‌رود فعلی) که آرامگاه پاشایان مزبوره و عسکر رومیّه بود رسید و میان جانبین جنگ در گرفت گلوله تفنگ مانند تگرگ باریدن آغاز نهاد و عاقبت باندك كَر و قری از مساعدت بخت بلند نادری سپاه قزلباشیه غالب و سپاه رومیّه گریزان و اسلحه‌ریزان بجانب بناب و مراغه شتافتند و دلیران ظفر نشان سه فرسخ ایشانرا تعاقب کرده جمعی کثیر را مقتول و مابقی را گرفتار و مغلول با توپخانه و غنائم بسیار معاودت نمودند .

پس آنجناب بملاحظه‌ی شرف ایلّیت و قدمت خدمت بیستون بیگ ولد کوسه احمدلوی افشار را به سپهسالاری آذربایجان تعیین فرمود و با برادرش پروبیگ و جمعی به تنبیه یوسف پاشا و تسخیر قلعه دُم دُم به ارومی روانه نمود که بعد از فراغ از تمشیت مهمات آنجا در تبریز بر کاب ظفر انتساب ملحق شوند .

بالجمله چون بیستون بیگ افشار ایلغار کنان به قریه‌ی زُرک آباد رسید رایت فتح آیت را بدست برادر خود پروبیگ داده یکروز پیشترش به دُم دُم فرستاد و خود روز دیگر علی‌التعاقب با قشون ایل جلیل که از ارومی با تیغهای آخته و علمهای افراخته بموجب احضار حاضر بودند بسر قلعه‌ی مزبوره یورش بردند .

جنگ چهارم دُم دُم و عاقبت کار یوسف پاشا

وقتی نیروی اعزامی به دُم دُم رسیدند از سمت جنوبی و شمالی قلعه را محیط شدند یوسف پاشا چون اسباب قلعه‌داری مهیا و موجود نداشت

بمحض يك شورش يورش که از غازیان افشار و دلیران جرّار بظهور آمد
از در استیمان در آمده قلعه را بتصرف داد و این واقعه در سال ۱۱۴۲ هجری
بود پس سپهسالار مزبور بانتقام خون محمد قاسم خان بیگلربیگی مظلوم
بقتل یوسف پاشا اشارت یعنی آن یوسف گرگ سیرت را گرفتار چاه گور
گردانید و خود با فتح و اقبال وارد حصار شده حکم نمود که از تبعه‌ی
رومیه هر کس که فرصت فرار نیافته در حواشی و خود حصار دم دم متواریند
هر جا بیابند روانه دیار عدم نمایند و آثاری از ابنیه‌ی قلعه دم دم نگذارند
و چون از تمشیت اینگونه مهمات پرداخت بر حسب حکم جناب نادری
یعنی طهماسب‌قلی خان دو هزار سوار نامدار از معاریف و مشاهیر ایل افشار
ارومی نامنویسی کرد که همواره ملتزم رکاب باشند منجمله محمد موسی خان
ولد محمد قاسم خان بیگلربیگی از طائفه‌ی قاسملو و محمد عیسی خان
برادرش و محمد سمیع خان و محمد قلی خان و بهرام بیگ از طائفه‌ی ارشلو
و فتح‌علی بیگ و پسرش لهراسب بیگ محمودلو جدّ اعلای مسعود اوراق
(میرزا رشید مؤلف) و مؤمن بیگ افشار صاین قلعه و قاسم بیگ قاسملو
و قهرمان بیگ عربلو و شهریار بیگ ولد صفی‌یار بیگ گندزلو و میرزا
حمزه و میرزا محمد ایمانلو و دیگران که ذکر همگی اسباب تطویل است
آنگاه پرو بیگ برادر کهن خود را بر مسند حکومت ارومی نشانیده خود
با دو هزار سوار آراسته‌ی افشار و غیره از راه سلماس عازم تبریز گشت.
بعد از این مقدمات محاربه‌ی ندرقلی بیگ طهماسب‌قلی خان با سپاه عثمانی
و تخلیه تبریز از رومیان فتنه‌انگیز با آن تفصیلات و شرح و بسطی که
در تواریخ خاصه در جهانگشای نادری از تألیفات میرزا مهدی استرآبادی

مسطور است روی داد و چون فراغت از مهمات آذربایجان حاصل آمد بتجدید مناصب رؤسای ذوالاحتشام و تعیین مرزبانان و حکام پرداخت نخست ایالت آذربایجان را بانضمام لقب خانی بعهده بیستون بیگ ارزانی داشت و برادرش پروبیگ را نیز لقب خانی و حکمرانی ارومی عنایت فرمود و لطفعلی بیگ کوسه احمدلوی افشار را مأمور نمود که معادل دوازده هزار خانوار از ایل افشار ارومی و مقدم مراغه و صاین قلعه که منجمله دوهزار از طائفه قرقلو بودند از آن صفحات کوچانیده در درّه جزمین اعمال ابیورد خراسان ایشان را سکنی دهد و صد هزار تومان تبریزی جهت مصارف حمل و نقل ایشان از متوجهات آذربایجان دریافت دارد .

توضیح لازم : در اینجا مؤلف تاریخ افشار چند صفحه از کتاب خود را بجنک‌های نادر با سپاه عثمانی و حرکت او بسوی خراسان و جنگ شاه طهماسب با عثمانیان در غیاب نادر و شکست او تخصیص داده که چون با تاریخ افشار ارومی ارتباطی ندارد و این مطالب را بطور مفصل و دقیق در کتابهای دیگر میتوان دید لذا از نقل آنها خودداری میکنیم و مستقیماً بوقایع ارومی برمیگردیم .

حمله‌ی علی‌پاشا به ارومی - محصور شدن پروخان جنگ افتخارآمیز قره‌صندوق

چون شاه طهماسب در غیاب نادر که در خراسان مشغول نبرد بود شکست فاحش خورده به تهران رفت و احمدپاشا درهمدان و کرمانشاهان لوای استیلا برافراخت علی‌پاشا فرمانده دیگر عثمانی نیز از راه خوی و سلماس بسمت اولکای ارومیّه تکاورانگیز گردید و بعد از ورود به ارومیّه در قریه‌ی چهاربخش که تیررس قلعه‌ی ارومی است سنگرهای محکم بسته و قلعه‌ی ارومی را به مضیق محاصره انداخت ، اهل افشار محصور و از امن و امان مهجور شدند علی‌پاشا در کار تسخیر قلعه‌ی ارومیّه مجتّد و مستعد شد زیرا که اخبار تردّد سفرای دولّین عثمانی و ایران بجهت مصالحه‌ی فیما بین اشتهاار یافته بود و میخواست در وقت فرصت تاخت و تازی کرده باشد پروخان نیز اسباب قلعه‌داری را مهیا کرده در صیانت قلعه میکوشید ولی بیخبر از اینکه ارومیّه از سمت دروازه‌ی محله‌ی هندو (این دروازه بعداً بنام سردار مشهور افشار عسگرخان که شرح شجاعت‌های او عنقریب خواهد آمد به عسگرخان شهرت یافت و هم اکنون نیز باین نام شناخته میشود) شب و روز مشغول نقب‌زدن بودند و چون نقب زیر دروازه رسید باروط در آن نقب ریخته بیکباره آتش زدند از صدمه‌ی باروط یکطرف

دیوار قلعه و دروازه افتاده منهدم شد ، طرف صبح بود که رومیّه دست به شمشیر بطرف شهر و کوچه حمله ور گشتند ، اهالی شهر که در خواب نوشتین غفلت بودند و بیخبر از وضع و حالت از صدای های پوی قیامت اثر از خواب سراسیمه برجستند ، چنان پنداشتند که جناب اسرافیل صور دوم دمیده و شور محشر آشکار گردیده . پَرّو خان با جمعی از دلیران افشار بمقابله و مدافعه شتافت لکن تا رسیدن او جمعی از اجامرو او باش محله در قبرستان معروف به قره صندوق (فعلاً ساختمان دبیرستان مهر و پست بهداشتی در همین محل است) با طائفه‌ی رومیّه جنگی کرده به تیغ بیدریغ کشته شده بودند پَرّو خان که مانند پیل دمان ویا شیر ژیان میرفت در اثنای راه از جمعی طائفه‌ی اناث شنید که با یکدیگر میگفتند پَرّو خان میگریزد و آن نامرد ما را در دست این... ذلیل واسیر میگذارد از این سخن رگ غیرت آن شیر نر مانند بیشتر از بدن او سر بدر آورد شاعر گوید :

حمّیت آنچنان در وی اثر کرد که از پیراهنش مو سر بدر کرد
بالجمله از ایشان گذشته در دم قبرستان مزبور بطائفه‌ی افغان
بر خورد از شدت خشم در اول حمله چهار نفر از جوانان نامی افغان و
روم را بضرب تیغ آبدار به [دیار عدم] فرستاد غازیان افشار از دیدن پَرّو خان
نامدار قوت قلبی بهم رسانیده تکیه بصفای باطن حیدر کرّار کرده کرّ و فرّی
بظهور آوردند .

منجمله قاسم خان از سمت خانه‌ی خود و فرهاد خان قاسملو از جانب
جنوبی و اللهویردی خان و لهراسب بیگ محمودلو از دیگر سمت با اتباع
خودشان به مخالف رسیده با یکدیگر آویختند ، در آن گیر و دار اغلب از

رؤسای افشار زخم‌دار گردیدند و تا عصر تنگ میدان جنگ از خون کشته گان بحر مواج مینمود و قریب به چهارصد نفر از رومیّه بقتل رسیده بود بالاخره رومیّه را هزیمت داده تا بیرون دروازه رسانیدند در این وقت مدد بی‌عدد از اشرار سرحدی به عسکر رومیّه و افغانه پیوسته قشون ارومی را باز پس نشانیدند در خلال این احوال امر مصالحه فیما بین ایران و دولت عثمانی انقضا یافت و قرار مصالحه داده شد احکام از احمد پاشا والی بغداد پاشایان اطراف آذربایجان صدور یافت که در هر نقطه و ناحیه از عساکر عثمانی متوقف یا مشغول جنگ و جدال هستند دست کشیده برگردند مکتوبی نیز بعهدی علی پاشا بود و هنگامی رسید که قلعه‌ی ارومی را بمضیق محاصره انداخته در کار جر زدن و نقب کردن بودند بموجب حکم از ارومی معاودت نمودند ولی پرتو خان آنها را تعاقب کرده حتی الامکان از قتل بازماندگان و نهب بیه و اموال ایشان دریغ نرفت در همین سال یعنی ۱۱۴۷ هجری بود که نادر بطوریکه در تواریخ مسطور است بنام نادر شاه افشار بتخت سلطنت ایران جلوس فرمود .

عاشور خان

نادر شاه پس از نیل بمقام سلطنت عاشور خان پاپالوی افشار را بلقب خانی و حکمرانی ارومی سربلند فرمود و پرتو خان را که حاکم سابق ارومی بود احضار نمود همچنین حکومت عراق و کاشان را به محمد موسی خان بن محمد قاسم خان بیگلربیگی قاسملو ارزانی داشت و برادر او محمد عیسی خان را ریش سفیدی افشار قاسملو داد و فتحعلی خان پسر علیمردان بیگ

آرشلو را که خدمات شایسته از وی بظهور آمده بود بمنصب چرخچی
باشیگری لشکر فیروزی اثر بنواخت و هکذا بهرامخان بزرگ آرشلو
را حاکم شیروانات و محمدقلیخان آرشلو برادر او را سرکشیکچی باشی
سراپردهی اجلال کرد و چون خاطر والا بغایت از سرحد ارومی و آن
مرز و بوم که متصل بخاک دولت روم است نگران و قرین خلجان بود
لهذا بکتاشخان قرقلو را که بنی عمّ یا عمّ او بود سرداری لشکر داده با
جمعی از طائفهی افشار و مقدم و مکرری بمحافظت سرحد و قلعه دم دم
ارومی فرستاد که در آن نواحی توقف کرده منتظر احکام آن خدیو گیتی-
ستان باشند^۱.

۱- بطوریکه خواننده عزیز توجه دارد در این دور زمان بیشتر مناسب
و امور دولتی کشور در دست سرداران افشار ارومی بوده است.

تفویض حکومت ارومی به محمد عیسی خان قاسملو احضار عاشور خان - جنگ ساوجبلاغ عزل محمد عیسی خان

سابقاً اشارتی رفت که لطفعلی بیگ افشار حسب الامر نادر نامدار
مأمور بود بکوچانیدن دوهزار نفر از افشار ارومی بجانب بیورد خراسان،
در اینوقت که همدان مضرب خیام انجم احتشام بود منشوری قضا دستور
بعهدی عاشور خان پاپالو حاکم ارومی صادر شد که دوسه هزار خانوار
از ایل جلیل افشار ارومی را بطوریکه سابقاً امر ومقرر شده کوچانیده
در صاین قلعه که محل عبور موکب منصور خواهد بود حاضر نماید پس
عاشور خان بموجب فرمان محمد عیسی خان قاسملو را به مسند حکومت
تمکن داده خود با طائفه‌ی مزبوره به اردوی نادری روانه شد، مقارن
آن حال طوائف بلباس که در ناحیت لایجان سکنی دارند دست جسارت
بنواحی ارومی و مراغه دراز و تاخت وتاز آغاز مینمودند و خسارت کلیه
بسکنه‌ی این دو بلده وارد می‌آوردند چون این اخبار بوسیله‌ی عرایض
محمد عیسی خان حاکم افشار و بتوسط حاکم مراغه درقره‌چمن گرم‌رود
بسمع اشرف نادر کامکار رسید افواجی چند از عساکر بحرامواج بسالاری
نواب نصرالله میرزا ولد ارجمند خود و ابراهیم خان ظهیرالدوله برادر خود

بدفع و تنبیه طائفه‌ی بلباس مأمور و روانه فرمود و از این جانب محمد
 عیسی‌خان بیگلربیگی افشار باجمعی از استعداد ارومی در جناح حرکت
 آمده در حوالی ساوجبلاغ مکاری بمو کب نصرالله میرزا و ظهیرالدوله
 ملحق گردید این جمله در عرض شبانه‌روزی بحوالی لایجان رسیدند طائفه‌ی
 بلباس نیز بی‌خوف و هراس از جای جنبیده مہیای مدافعه و محاربه شدند
 و بعد از کثرت و فرسایاری و کشتش و کوشش بیشمار جنود نادری بقوت بازوی دولت
 و بہادری بہ آن طائفہ غالب آمدہ بلباس را شکست فاحش دادند آنجماعت
 شکست خورده سمرکوه را کہ در موضع مشہور بہ ترکش مناعمال مکاری
 سقناق خود قرار دادند و بمدافعه ایستادند . دلیران سپاہ نصرت ہمراہ
 از اطراف آن کوه یورش برده با اینکه صعب مکانی بود در نہایت آسانی
 بدست آوردند آن گروہ کہ تقریباً دو ہزار نفر بودند بعضی مجروح و دستگیر
 و برخی عرصہ‌ی شمشیر گردیدند و در این جنگ غنائم نامحصور از اموال
 و دواب و رمہ و اخترمہ ، بتصرف سپاہ نادری درآمد پس نصرالله میرزا
 و ظہیرالدولہ مظفر و منصور از راہ ارومی بعزم رکاب بوسی رہسپار گردیدند
 و محمد عیسی‌خان نیز بمقر حکومت خود ارومی آمد و با شادکامی قرار
 گرفت . بعد از این مقدمات مو کب نادری از دارالسلطنہ‌ی قزوین بعزم
 تنبیه گروہ بختیاری و اوزبک و بلوچ در حرکت آمدہ بتاریخ ۱۱۴۹ ارادہ‌ی
 تسخیر ترکستان فرمود و ہم از سوانح این سال وقوع قتل ابراہیم‌خان
 ظہیرالدولہ در دست لکزیہ داغستان بود بہ تبیین آنکہ بعد از عزیمت نادر
 گیتی‌ستان بجانب خراسان جماعت لکزیہ از سمت داغستان شوریدہ روی
 بتاخت و تازش روانات نہادند و دست تطاول بہ اہالی آن صفحات برگشادند،

ظهیرالدوله که فرمانروائی آذربایجان داشت بعزم مدافعه‌ی ایشان از خطه‌ی
 تبریز جلوریز گشت واحکام احضار بحکام آذربایجان فرستاد که باقشون
 و استعداد خود بمعاونت بروند منجمله حکمی بعهده‌ی محمدعیسی خان
 حاکم ارومی بود مشارالیه را هوای غرور جوانی مانع ازامتثال امر آمده
 چندان اعتنائی بحکم ظهیرالدوله نکرد باجمله ظهیرالدوله باسپاه آذربایجانی
 بر آن گروه تاختن برد و جنگ سخت فیما بین در گرفت نخست لکزیه
 مغلوباً و منکوباً راه هزیمت سپردند و ثانی الحال جمعی انبوه از آن گروه
 که سقناق کوهی را کمینگاه کین و مقرّ تفنگچیان گزین نموده بودند
 بناگاه هنگامی که ظهیرالدوله از قفای هزیمتیان یکه و تنها در جلو سپاه
 می‌تاخت از کمینگاه برآمده و آغازشلیک کردند در آن اثنا تیری از شصت
 قضا گشاد یافته گرما گرم بر مقتل ظهیرالدوله آمده حالی در جای سرد شد
 ایرانیان را از مشاهده‌ی آن حال تزلزل به ارکان وجود و ثبات راه یافته
 بیکبار هزیمت گرفتند و جنازه‌ی ظهیرالدوله را حمل و نقل به تبریز نمودند
 چون این خبر وحشت‌آثر بنادر نامور رسید زاید الوصف متألّم و سوگوار
 گردید زیرا که ابراهیم خان مرحوم گذشته از نسبت اخوت با وی از در
 صدق و فدویت بود پس روان اورا به فاتحه‌ی خیری یاد و شاد کرده منصب
 و لقب اورا به محمدعلی بیگ پسرش شایسته دیده و اورا به ابراهیم خان
 ظهیرالدوله موسوم گردانید و برادر دیگر او علیقلی خان را رتبه‌ی سپهسالاری
 داد و امیر اصلان خان قرقلو را سردار و حکمران آذربایجان و عاشورخان
 پاپالو و مهدیخان قاسملو را سرحد نگهدار رود ارس و کارپرداز ایروان
 فرمود در این وقت محمد کریم خان افشار قاسملو که از ملتزمین رکاب بود

بتوسط امیر اعلان خان قرقلو سردار بحکومت ارومی نائل و محمد عیسی خان معزول شد و سبب عزل او تمرّد و تسامحی بود که در امتثال امر ظهیر الدوله در محاربه‌ی گرجیه از وی بظهور آمد پس سرداران و حکام مزبوره و صفت انصراف از رکاب نادری یافته روانه‌ی مقصد شدند و از جانب والا بتأکید اکید مقرر شد که این جمله یکدل و یکزبان مصمم جنگ گرجیه‌ی داغستان باشد، آنگاه موکب نادری بعزم تسخیر هندوستان با ابهت و شوکت شایان از خراسان در حرکت آمد چنانچه در تواریخ مسطور است .

دفع سام میرزای گاذب

چون خان معظم‌اله در مسند حکومت ارومی قرار گرفت از حد آب قراسوی تَمَر تا خاک‌صاین قلعه که حاکم آنجام مؤمن خان افشار قاسملو بود در تحت اوامر و نواهی او آمدند و از طائفه‌ی افشار که در اینوقت هر يك به ایالتی و ریاست ولایتی مأمور بودند محمد موسی خان ولد مرحوم قاسم خان قاسملو در عراق لوای اقتدار افرشته داشت حیدرقلی خان قرقلو در شیروانات و بهرام خان آرشلو در دارالعلم شیراز و محمدقلی خان آرشلو در سبزوار خراسان و مهدی خان قاسملو ولد حسن خان معروف بقرا مهدی در حراست ایروان و لطفعلی خان کوسه احمدلو در کرمان و موسی خان آیرملو در طارم و صالح خان قرقلو در ابیورد خراسان و امیر اعلان خان قرقلو سردار و امیر الامرای آذربایجان و عاشور خان پاپالو مستحفظ کنار رود ارس و فتحعلی خان آرشلو چرخچی باشی سپاه و ابراهیم خان برادرش دیوان بیگی ارومی و قاسم خان آرشلو سرکرده‌ی سواره رکابی و حسینعلی خان

ایضاً و بیستون خان و پروخان ولدان بابا علی بیگ هردو برادر سردار
 عسکروازمقرّبان دربار بودند و هکذا سایرین که اسامی آنها مورث تطویل
 است^۱ در اینموقع سام نامی از اهل ایران در ایام حکمرانی مرحوم ظهیرالدوله
 ابراهیم خان در آذربایجان بداعیه‌ی پسری مرحوم شاه سلطان حسین برخاسته
 و جمعیتی موفور بگرد خود فراهم آورد عوام کالالانعام دعوی دروغ او را
 صدق پنداشته بر وی گرویدند بر حسب حکم نادری جمعی غفیر بسر وقت
 او مأمور شده او را گرفتار کردند ظهیرالدوله ابراهیم خان دماغ سام نام
 را که معیوب بود بریده وی با همان بیدماغی و سوختن دماغ بسمت داغستان
 فرار نمود و در آنجا با محمد ولد سرخای لگزی همدستان و همدست
 شده خون حیدرقلیخان حاکم شیروانات را بناحق ریختند و علم بدنامی
 برافراختند .

جماعت لگزیه که هرگز از روی شعور ملاحظه‌ی عواقب امور
 نکرده پیوسته ابلهانه بکارهای صعب و بزرگی پیوسته‌اند جمعیت خود را
 بر سام مجهول‌النسب که علت سرسام و مالیخولیا داشت انعقاد داده بفکر
 شرارت افتادند خدیو کامکار یعنی نادر نامدار بمجرد شنیدن این اخبار
 مثالی بعهده‌ی محمد کریمخان بیگلربیگی ارومی و فتحعلیخان چرخچی باشی
 فرستاد که قشون افشارارومی را جمع کرده در رکاب نواب نصرالله‌میرزا
 عازم تنبیه لگزیه و دفع سام نام گردند مشاورالیهما بموجب مثال واجب‌الامثال
 از ارومی حرکت و درحوالی تبریز بموکب نصرالله‌میرزا پیوستند . از

۱- همانطور که خواننده گرامی توجه دارد در این دور زمان نیز فرمانداری
 اکثر ایالات مهم کشور در دست رؤسای افشاری بوده است .

آنجانب عاشورخان پاپالو از کنار رود ارس ومهدیخان قاسملو ازایروان به اردو ملحق شدند. مقارن آنحال خبر رسید که لگزیه از رود ارس گذشته در داغ باغی خوی اقامت دارند، فتحعلیخان آرشلو با جازت نصرالله میرزا بشتاب برق وسحاب جانب خوی جلوریز آمد وقشون علی التوالی رهسپار شدند در اواخر ماه ذی قعدة الحرام نخست فتحعلیخان چرخچی باشی با جمعی از مقدمه لجیش بجمعیت لگزیه برخورد و آن شب را در برابر ایشان فرود آمده از رنج راه بر آسود و علی الطلوع قدم بمیدان مبارزت نهاد جنود لگزیه نیز از جای جنبیده فریقین با هم در آویختند و گرد از مصافگاه برانگیختند، در اندك كرت و فرّی ، لگزیه را پای ثبات لغزیده اسلحه ریزان گریزان شدند در آن حیص و بیص نواب نصرالله میرزا که با قشون خود کوچ بر کوچ می آمد ، رسیده لگزیه را تعاقب کردند ، ناگاه در اثنای راه که لگزیه فراراً میرفتند مدد بی حصر و حد برای ایشان رسید ، پس با دل قوی برگشته خود را به سپاه ایران زدند باز بازار گیر و دار گرم گشت ، چنانکه جمعیت نواب نصرالله میرزا را باز پس نشانیدند ، محمد کریمخان حاکم ارومی و فتحعلیخان چرخچی باشی از مشاهده ی اینحال بمعاونت قشوق شکست خورده پای جسارت در رکاب محکم کرده داد مبارزت در دادند . محمد ولد سرخای زخمی منکر یافت و سام گمنام به سرسام اضطراب افتاد .

لاجرم محمد و سام هر دو روی بوادی ادبار نهاده نیم جانی بدر بردند لگزیه که از دوهزار بیشتر بودند بعضی عرضه ی شمشیر و برخی گرفتار غازیان دلیر گردیدند . محمد سرخای در قلعه ی آق سو متحصّن

گشت غازیان ایران اطراف حصار مزبور را مانند نگین انگشتر احاطه کردند ، چند روز ایام محاصره امتداد یافت آخر الامر تاری ویردی بیگ و بهادر بیگ نامان از طائفه‌ی محمودلوی افشار هردو مدعی تسخیر قلعه گشته با جمعی یورش بردند . تاری ویردی بیگ بزخم گلوله‌ی تفنگ که از حصار گشاد دادند از پای درآمد معهذا بهادر بیگ و غازیان افشار در گرفتن حصار مردوار میکوشیدند ، محمد وسام چون خود را در شبکیه‌ی هلاکت یافتند از یکطرف حصار رخنه کرده علی الغفله بدر رفتند چنانکه احدی از حال ایشان مطلع نگشت اهالی حصار ناچار از درِ استیمان درآمده قلعه را بتصرف دادند چون نوید این فتح نمایان بسمع نادر دوران رسید بمعاودت قشون نصرت نمون از آن سفر حکم صادر فرمود پس از شرفیابی حضور هر کدام را بخلاص فاخره و خلعت خاص مخّلع و سرافراز داشته اجازت معاودت داد وقوع این واقعه در سال ۱۱۵۷ هجری بود .



کور شدن محمد کریمخان افشار حاکم ارومی

و

مؤمن خان حاکم صاین قلعه

سال ۱۱۵۸ هجری قمری در ایام توقف موکب نادری در جوالگای موصل سفیری که بدر بار عثمانی رفته بود شرف اندوز خدمت خدیو کامران گردیده از جانب خواندگار نامه‌ای که مشعر بر امر مصالحه بود آورد و باین ترتیب متار که برقرار گردید بدین جهت نادرشاه از جوالگای موصل حرکت و عطف عنان عزیمت بملاحظه‌ی ایلیت بصوب صاین قلعه فرمود و در آنجا امرای افشار که برخی در رکاب نصرت انتساب‌فایز آمدند نخست محمد کریمخان حاکم ارومی و محمد مؤمن خان حاکم صاین قلعه را بمقام مؤاخذه و پای محاسبه‌ی مالیه دیوانی در آورده بعد از خطابات عتاب‌آمیز از نظر عنایتشان انداخته و هردو را از حلیه‌ی بینائی عاری ساخت و آنگاه ایالت ارومی به فتحعلیخان آرشلو چرخچی باشی مفوض شد و او بمحل مأموریت خود روانه گردید ، پس موکب فیروز بعد از چند روز از راه ساوجبلاغ و سلدوز بسمت ارومی حرکت نموده چمن‌دهکده‌ی گوگ‌تپه که در یک فرسخی شهر ارومی است مضرب خيام انجم احتشام آمد. در آنوقت اهالی ولایت که بعزم استقبال موکب مسعود آمده بودند

از تعدّیات و تحمیلات بیگویردی بیگ افشار که وکیل الرعایا بود شکایت و اظهار تظلم کردند خدیور کامکار پس از حصول اطمینان از صحت موضوع وکیل مزبور را احضار فرموده حضوراً طناب بهلق او انداخته خفه‌اش نمودند و در خصوص رعیت‌داری و عدالت شعاری تأکیدات اکیده به فتحعلیخان القاء فرموده از چمن مزبور نهضت و در چمن کچه‌باش محمودلو چند روزی اقامت شد و در آنجا بهادر بیگ بزرگ و رئیس طائفه‌ی محمودلو را بحضور خواسته به بهانه‌ی تقصیری بقتلش رسانید و از آنجا نیز کوچیده در خانقاه سرخ چند روزی توقف و از آنجا به سیاحت محال صومای برادوست خاصه قلعه‌ی بانیه و برادرش که در محال مزبور از سایر قلاع محکمتر و مشهورتر است رفته باز برگشت و مجدداً خلعت حکمرانی و منصب سرداری بفتحعلیخان مرحمت و مقرر داشت که پنجهزار سوار از ایل افشار و مقدّم در ارومی نوکر دیوانی حاضر و آماده نماید و همواره بحر است‌الکای مزبور و نظم سرحد و ثغور پردازد و خود با دبدبه و کوکبه از چمن قزقلعه، کوچ بر کوچ وارد دارالسلطنه‌ی تبریز گشت.

فتحعلیخان آرشلو

بعد از حرکت موکب نادری، فتحعلیخان بر بساط حکومت ارومی تمکّن یافت، خوانین و سایر معارف افشار ارومی را که بعضی از صدمات سیاست نادری و برخی از سوانح روزگار مفلوک و پریشان روزگار بودند جمع نموده بالتیام جراحات قلوب ایشان پرداخت و برای هر کدام علی‌قدر مراتبهم وظائف و مواجب مستمرّی معین و برقرار ساخت. از آن

جمله بود محمد کریمخان قاسملو حاکم سابق ارومی و بهرامخان آرشلو که هر دو را نادر کور نموده بود و بیستونخان ولد باباعلی بیگ و قاسمخان و مؤمنخان افشار صاین قلعه که اونیز بحکم نادر از حلیه‌ی بینائی عاری شده بود با سایر امنای و اعیان افشار، میرزا جعفر ریش سفید طائفه‌ی ایمانلو را که معروف به عبدالملکی هستند، و کالت مالیه دیوانی داد و میرزا جواد زرین قلم خوشنویس را که از معارف طائفه‌ی استاجلو بود، مستوفی دفترخانه نمود، و شغل نظارت را به میران بیگ بن لهراسب بیگ محمودلو ارزانی داشت و حکومت صاین قلعه کما کمان بعهده‌ی محمد مؤمنخان واگذار شد، گویند از امرای افشار ارومی بجز کسانی که بصدمه‌ی غضب نادر گرفتار و بقتل رسیده بودند هجده نفر در آن تاریخ مکفوف البصر بودند که آن قهرمان قادر چشم ایشان را از حلیه‌ی بینائی عاطل نموده بود

العلم عندالله ...

مهدی‌خان افشار قاسملو

پس از فوت نادر بالاخره تزلزل اوضاع عمومی در آذربایجان نیز اثر گذاشت ، بدین ترتیب که امیراصلانخان قرقلو به‌تغلب لوای اقتدار در آذربایجان برافراخت و چون وجود مهدی‌خان افشار را که بجلادت و نامداری شهره‌ی روزگار بود مخّل کار خود میدانست او را گرفته به محمدحسین‌خان کرایلی حکمران ایروان سپرد که تحت‌الحفظ نگهدارد در ایام خروج و آشوب سام نام مجهول‌النسب محمدحسین‌خان از اطاعت امیراصلان‌خان خارج شده علیرغم مهدی‌خان را از محبس خلاص و روانه‌ی ارومی نمود و برخی بر آنند که جماعت افشار باشارت و تحریک محمد حسین‌خان اتفاق کرده مشارالیه را از محبس خلاصی دادند علی‌ای حال مهدیخان چون تیر ازشت جسته بجانب ارومی روانه شد و باخود مخمر کرد که باتفاق و معاونت طائفه‌ی قاسملو و غیره خلعت حکومت را طوعاً او کرهاً از فتحعلیخان ارشلو خلع کرده و خود در حکومت تمکّن یابد این‌خبر چون به فتحعلیخان رسید از آنجا که خود را فرید اقران و اشجع زمان میدانست و چنان هم بود ، تشویشی از این خبر بخاطر خود راه نداده آسوده و غافل نشست تا اینکه مهدیخان بقرب ارومی رسید ، طائفه‌ی افشار چون از سوء سلوک و امساک و ائامت فتحعلیخان آزرده و شاکی بودند لهذا مقدم مهدیخان را که از نجبای ایل جلیل و جوانمرد بی‌بدیل بود مغتنم

و فوزی عظیم دانسته به هیئات اجتماعی بدون اجازت فتحعلیخان او را استقبالی شایسته و پذیرائی کرده بمجرّد ورود برمسند حکمرانی تمکّش داده در مقام اطاعت ایستادند فتحعلیخان از این رهگذر متوحش گشته در خانه‌ی خود نشسته و راه خروج و دخول بر همه کس در بست و مهدیخان در هنگام سلام عام جمعی فرستاده فتحعلیخان و کسان او را گرفتار و تمامی مایملک او را که بزحمت گرد کرده و به خست نگهداشته بود ضبط و به کوچک و بزرگ و ارباب استحقاق افشار تقسیم نمود و خود او را با سایر برادرانش در منازل خود محبوساً نگهداشت .

گویند چون مهدیخان افشار را باین سهولت و آسانی در ارومی حکمرانی دست داد اهالی او را در مسجد جامع جمع کرده خطیب به قرائت خطبه علی‌الرسم مشغول شد و حکمی نیز از مهدیخان قرائت کرد باین مضمون که مهدیخان بضرب شمشیر خود صاحب حکومت ارومی شد، نه بفرمان امیر اصلان خان والی آذربایجان. بالجمله در آن ایام گروهی از احشام نشینان سرحد بعات سابقه ، آغاز تطاول و طغیان میکردند ، مهدیخان با گروه انبوه از افشاره بر سرایشان تاخته آنان را حتی الامکان گوشمالی بسزا داد .

جنگ امیر اصلانخان با مهدیخان افشار حاکم ارومی و محاصره‌ی او و آشتی مهدیخان و فتحعلیخان !

سابقاً اشعاری رفت که امیر اصلانخان به نیروی شخصی بر آذر بایجان مسلط شد در این موقع که پس از قتل نادر موضوع مبارزه‌ی ابراهیمخان با برادرش عادلشاه پیش آمد ابراهیمخان از امیر اصلانخان برای دفع برادر کمک خواست و چون بدینوسیله بر برادر خود فائق آمد سپهسالاری آذر بایجان را رسماً به امیر اصلانخان واگذار نمود .

از اینطرف چون مهدیخان از مساعدت بخت برمسند حکومت ارومی تمکین یافت و فتحعلیخان افشار آرشلو حاکم سابق ارومی را گرفتار و محبوس نمود مفسدین طائفه به مهدیخان وسوسه و زمزمه مینمودند که حالا بحمدالله بر عدوئی قوی مثل فتحعلیخان دست یافته دیگر حبس نمودن و زنده گذاشتن او هرگز مصلحت وقت نیست بلکه منتج مفاسد عظیمه است. مهدیخان ناچار بقتل آن دلیر نامدار حکم نمود از طائفه‌ی آرشلو که میل قلبی به فتحعلیخان داشتند آغاز شورش گذاشتند و به نزد حسنخان پدر مهدیخان که در حال حیات بود پیغام فرستادند که پسر خود را نصیحت کرده از اقدام باین عمل شنیع باز دارد ، حسنخان در مجلس خلوت بمهدیخان گفت فرزند : فتحعلیخان حاکمی بود بالاستقلال و در کمال

جلال اکنون که خدای متعال بکمال سهولت و بی زحمت او را بتو عطیه وارزانی فرموده بشکر این نعمت عظمی و عطیه کبری از قتل او در گذر و از مکافات این عمل بر حذر باش که هم امیر اصلانخان قرقلو والی آذربایجان از تو مؤاخذت خواهد کرد و هم طائفه‌ی آرشلو که طائفه‌ی بزرگ و غیورند از تو بواسطه‌ی اینکار رنجیده و روگردان میشوند .

مهدیخان اگر چه پند سودمند پدرار جمند را منافی پیشرفت حکومت و خلاف مصلحت ریاست میدانست اما امتثالاً نصیحت پدر را بسمع قبول اصفا نموده همچنان فتحعلیخان را مثل شیر در بند زنجیر نگه داشت و از قتل او در گذشت چون این مقدمات به امیر اصلانخان حکمران آذربایجان که روز بروز کوس داعیه‌ی استبداد او بلند آوازه بود رسید آتش غضب او از اقتدار مهدیخان و حبس نمودن فتحعلیخان که بصوابدید او حکمرانی ارومی داشت بالا گرفت و با خود اندیشید که گوشمالی به مهدیخان داده فتحعلیخان را از حبس رها نماید و بدستاری فتحعلیخان اقتدار او در آذربایجان بیشتر و رونق کارش بهتر گردد .

آنگاه شهریارخان پسر صفی بیگ افشار گندزلو را که از اتباع او بود مأمور نمود که از راه مراغه رفته با جمعیت اکراد مکرری و بلباس حسب الامر امیر اصلانخان در محال دول رحل اقامت اندازد و آوازه‌ی عزیمت امیر اصلانخان را برای استخلاص فتحعلیخان گوشزد مهدیخان و اهالی ارومی سازد . شهریارخان بعد از ورود به محال مراغه و ساوجبلاغ در عرض چند روز سه هزار لشکر جزّار و آهن پوش و نیزه دار، از طوائف مزبوره در کنار رودخانه‌ی گدارسلدوز جمع کرده امیر اصلانخان را اطلاع

داد ، اونیز میرزا محمدعلی نام افشار، آدم خود را برسم رسالت به ارومی روانه داشت و بوساطت او بمهدی خان پیغام فرستاد که فتحعلیخان را از محبس خلاص کرده و خود نیز ربقه‌ی اطاعت را گردن بنهد و گرنه آماده و مترصد باشد که ما مثل سیل دمان ، از گردنه‌ی قوشچی و قولونجی به آن صفحات سرازیر خواهیم شد و خود نیز متعاقب با گروه افغان و سپاه خراسان عازم ارومی شد .

از این جانب چون میرزا محمدعلی به ارومی رسید و پیغام امیر اصلانخان را بمهدیخان رسانید. مهدیخان سخت بر آشفت و بطریق هزل و استهزا گفت : میرزا تو در میان سلسله‌ی افشار از نجبای روزگاری ، البته در وقت گرفتاری توسط و شفاعت ما را از امیر اصلان شاه؟! خواهی کرد میرزا محمدعلی بخت برگشته گفت سردار: این مرد که مرا برسالت فرستاده امیر اصلانخان والی آذربایجان است شوخی نیست، اینک شهریارخان گندزلو با قریب سه هزار از طوایف اکراد نیزه‌دار ، از سمت سلدوز مأمور است و خود امیر اصلانخان نیز با دریائی لشکر از تبریز عازم است، مهدیخان خشمناک دژخیم خواسته ، حکم کرد در همان مجلس يك دست و زبان میرزا محمدعلی را قطع کردند و حوالی عصر همان روز با جمعی کثیر منجمله هفتصد نفر از جوانان نامی و پیران جنگی افزار، که شیران کنام کارزار بودند شب بجانب سلدوز ایلغار نمود. هنگام طلوع آفتاب مانند بلای ناگهان یا برق سوزان، بجمعیت شهریارخان گندزلو برخوردند، آنان نیز با نیزه‌های شرربار و شمشیرهای آبدار ، بمقابله و مدافعه‌ی طائفه‌ی افشار برآمدند ، از جانبین نوایر حرب و ضرب ، بنحوی اشتعال

یافت که گفتی زمین و زمان در تزلزل آمد ، مهدیخان که یگه تاز عرصه‌ی نام و ننگ و نهنک لجدی جنگ بود ، چون شیر غرّان بخروش آمده خود را بر آن لشکر بحر جوش زد . شهریارخان و برادرش حاجیخان از آنطرف با اکراد شقاوت نهاد ، کوششهای مردانه و دستبردهای دلیرانه بظهور می آوردند ، معهذا عاقبت نسیم فتح و ظفر بر پرچم علم مهدیخان وزیده ، شکست در آن فرقه افتاد لاجرم آن اشرار روی بفرار نهاده غنائم بیرون از اندازه از طائفه‌ی مگری و بلّباس بدست غازیان افشار آمد و هم در آن معرکه‌ی کارزار شهریارخان و حاجیخان گرفتار آمدند . بالجمله مهدیخان مظفر و منصور به ارومی معاودت نمود و در هنگام ورود به چمن گوگ تپه مسموع افتاد که امیر اصلانخان سردار باسپاهی بیشمار در چمن دهکده‌ی قرا حسنلونیم فرسخی شهر لشکر گاه ساخته است . چون غازیان افشار از کوشش و کارزار خسته و فکار بودند لاجرم آن شب را بشهر در آمده شهریارخان و حاجیخان را که همراه آورده بودند محبوس کردند ، مهدیخان همه‌ی شب نیارمید و تا دمیده‌ی صبح مصالح حرب و ضرب را آماده ساخت و علی الصباح با استعداد تمام بمقابله‌ی امیر اصلانخان از شهر بیرون شد چون بعد از تلاقی فریقین کار از تسویه‌ی صفوف به سیوف انجامید هر دو سپاه دست باستعمال حرب و ضرب گشادند و داد دلاوری و بهادری در دادند . بالجمله مدت هفتاد روز هر روز علی التوالی فیما بین کوشش و یورش بود ولی نسیم فتح و غلبه از هیچ طرف نوزید .

گویند فتحعلیخان آرشلو که در این مدت مانند شیر در قید و زنجیر بود و دلش مایل بنجیر ، هر روز هایهوی جنگ و صدای تیر تفنگ بگوش

او میرسید ، روزی نزد پدر مهدیخان که نامش حسنخان و از کهنسالان جهان بود کس فرستاد و پیغام داد که از قول من به مهدیخان بگو انصاف این است که این زندگانی بر من حرام است و مرا بیش از این طاقت شنیدن هایشوی افغان و آه و ناله‌ی زنان نمانده ، ملتمس آنکه این زنجیر گران را از گردن این شیرپیر بردارد و کار امیر اصالانخان و پیکار طائفه‌ی افغان بمن واگذارد و گرنه سرم را از قلعه‌ی بدن بردارد ، مهدیخان چون از زبان پدرش پیغام فتحعلیخان را شنید لختی سربگریبان تأمل فرو برد آنگاه به امیر آخور خود سپرد که یک مرکب هموار ناراهواری به فتحعلی خان داده او را در یک گوشه‌ی میدان کارزار قراول‌وار نگهدار ، روز دیگر که بازار کارزار گرم گردید فتحعلیخان نیز بر لاشه‌ی ضعیفی سوار و در گوشه‌ی میدان کارزار ایستاده مشغول نظاره بود ناگاه در اثنای گیرودار چرخچیان افغان غلبه یافته روی افشار را بر تافتند مهدیخان چون چنان دید پای ثبات بیفشرد و بر گروه افغان حمله برد در آن اثنا چهارده تن از افغانه او را مرکزوار در میان گرفتند که به اتمام کارش پردازند فتحعلیخان با تبری که در دست داشت حمیت ایلّیت افشاری بر وی دست داده آن اسب لاشه را از جای برانگیخت و با افغان در آویخت و بضرب تبر آن چند تن را از دور مهدیخان بناتالنعش وار پراکنده نمود مهدیخان از چنگ آن قوم خلاص شد ، امیر اصالانخان چون نیک نگریست فتحعلیخان را با نشانه‌ی تبر بشناخت از نیل مقصود مأیوس گشت چه دانست که آن دوشیر ژیان باز با هم همدست و همدستان شده اند در همان شب از چمن قراحسنلو پیچیده بجانب دارالسلطنه‌ی تبریز تکانگیز گشت .

از ثقات افشاره استماع رفته که چون مهدیخان از چنگ جماعت
 افغان بدستیاری و معاونت فتحعلیخان خلاص شد و با طائفه‌ی مخالف
 جنگ و گریز کنان روی بشهرنهاد تا دم دروازه‌ی بالو (میدان کوروش
 کبیر امروز) از شرم فتحعلیخان غرق عرق خجالت بود و بروی مشارالیه
 نگاه نمی‌کرد ناگاه بی‌اختیار با فتحعلیخان معانقه کرده برقت آمد و هر
 دو چشم او را بوسید و گفت: ای جوانمرد حقاً که مادر دوران مثل تو
 مردی کمتر پرورده و شکر و سپاس آن خدای واحد را که هم‌چون تود لاوری
 از کتم عدم بعرصه‌ی وجود آورده حالی حیرانم که بچه‌زبان مردی و غیرت
 ترا بستایم و از تلافی این نیکوئی تو بر آییم، جای آن داشت که یکی از
 آن تبرها بر سر من میزدی بپاداش آزار ورنجی که از من کشیده و دیده‌ای.
 فتحعلیخان در پاسخ گفت که: سرکار الحمدلله که امروز عرض و ناموس
 ایل و الوس از یمن وجود تو از دست تعرض و خیانت مخالف محروس
 است عیاذ بالله اگر گزندی باین وجود مسعود رسیدی هر آینه نام و ناموس
 افشار بباد رفتی ورنجهای چندین ساله ضایع شدی الحق غیرت ایلیت مرا
 در چنین حالت نگذاشت خودداری و ترك هواداری کنم.

مهدیخان را از این سخنان گرفتگی به شکفتگی مبدل شده با
 فتحعلیخان هم‌عنان و بشاشت کنان وارد مقرّ حکومت گردید و بمجرد
 ورود برادران و کسان فتحعلیخان را از محبس در آورده بتلطّفات و خلّاع
 فاخره بنواخت و هر چه بموجب ثبت و سیاهه از اموال و اثاثیه‌ی چنان
 معظم‌اله بجماعت افشار بذل کرده بود تا دینار آخر بل بالمضاعف بوی
 ردّ کرد نقار و کلفت بانس و الفت تبدیل یافت و شرط و پیمان مؤکد بایمان

شد که من بعد برادروار در تمشیت مهام مملکت و ترفیه حال ایل ورعیت
جَدّ بلیغ و جهد کافی مبذول دارند .

محاربه‌ی ابراهیم‌خان برادرزاده‌ی نادر با امیراصلان‌خان و شتافتن مهدی‌خان حاکم ارومی بیاری ابراهیم‌خان و نیل او به فرمانروائی آذربایجان

ایامی که امیراصلان‌خان قلعه‌ی ارومی را محاصره کرده با مهدی‌خان
سرگرم جنگ بود مهدی‌خان عریضه‌ی شکوائی با ابراهیم‌خان نوشته از وی
استمداد نموده بود ابراهیم‌خان که خیال دفع امیراصلان داشت این معنی
مزید بر علت گردیده از همدان عزیمت آذربایجان نمود. چون این خبر در
ارومی بگوش امیراصلان‌خان رسید این بود که از محاصره‌ی ارومی و حرب
مهدی‌خان دست کشیده بجانب تبریز عطف عنان نمود در این وقت فرمانی
از جانب ابراهیم‌خان بوی رسید که طوق اطاعت بگردن گرفته بالتزام
رکاب مبادرت نماید، امیراصلان از فرمان اوسر باز زده مستعد کارزار گردید
و با عزم جزم از تبریز بیرون آمده بمراغه رفت و در چمن لیلان با لشکر گران
فرود آمد ابراهیم‌خان که از راه صاین قلعه کوچ بر کوچ می‌آمد، از راه مثالی
به مهدی‌خان افشار نوشت باین مضمون که : ما اینک بعزم گوشمالی امیر
اصلان عازمیم ، فتحعلی‌خان را نیابت حکومت ارومی داده خود را با
استعدادی که داری بتعجیل تمام در مراغه به اردو برسان ، مهدی‌خان
چون کار را بکام و فال دولت را بنام دید ، خود را در میاندوآب برکاب

ابراهیم خان رسانید، از آنجایکدل و یکزبان بعزم رزم با امیر اصلانخان روان شدند تا در چمن معروف به لیلان دو دریای لشگر با یکدیگر تلاقی نمودند جنگ سختی فیما بین روی داد و از طرفین داد مبارزت در دادند، چون دوات پنجروزه از امیر اصلانخان رو گردان بود در اثنای جنگ جماعت شقاقی از اردوی او اسبانداز به اردوی ابراهیم خان رفته پذیرفته و مورد الطاف شدند و مردم عراق نیز تبعیت به شقاقی کرده از قبیل قطره بدریای لشگر ابراهیم خان ملحق شدند امیر اصلان چون حال را بدینمنوال دید بمصاحبت کاظم خان قراجه داغی راه فرار پیش گرفته بقراجه داغ رفت و اردوی او را لشگر ابراهیم خان نهب و غارت نمودند. پس از آن ابراهیم خان با دبدبه و کوکبه‌ی شایان داخل خطه‌ی تبریز گشت و مهدیخان را مورد عنایات ملوکانه کرده بیگلربیگی گری تبریز بوی ارزانی داشت و ابراهیم خان دیوان بیگی برادرش را که همراه مهدیخان بود و در جنگ لیلان جلادتها از وی ظهور نمود، مخلّع و به سرکردگی افشار ارومی سرافراز فرمود، چون آوازه‌ی سلطنت و اقتدار ابراهیم شاه باطراف و اکناف رفت، از امرای آذربایجان با پیشکش و تقدیمی بدربارشاهی آمده با خلعت و منصب علی قدر مراتبهم مراجعت نمودند، منجمله کاظم خان قراجه داغی که با امیر اصلانخان از چمن لیلان فرار کرده بود مشارالیه را تحت الحفظ بحضور ابراهیم شاه آورده دست آویز عذر تقصیرات خود کرد و گفت: برگ سبزی است تحفه‌ی درویش!

گویند که در هنگام ورود بحضور ابراهیم شاه ساری اصلان برادر امیر اصلانخان بزبان عجز و مذلت از امرای دربار استشفاع مینمود امیر

اصلان که مردی غیور و بغایت جسور بود از حالت برادر بر آشت و بلند گفت : « يكُ مُرده بنام به که صد زنده به ننگ » .

ابراهیم شاه را چون چشم به امیر اصلان افتاد او را در معرض عتاب و خطاب باز داشته آواز بر کشید که امیر اصلان تو هم بداعیهی سلطنت سر بر آورده کوس لمن الملك میزدی نشنیدی که خواجه لسان الغیب حافظ علیه الرحمة فرموده :

نه هر که طرف کله کج نهاد و تند نشست

کلاه داری و آئین سروری داند

امیر اصلان بخان بخت برگشته در جواب ابراهیم شاه گفت که دعا کن بجان قره مهدی افشار^۱ که در بالای سر تو ایستاده و گوش بر حکم و چشم بر فرمان نهاده و گر نه ترا نمیرسید که مثل من اصلانی را در برابر خود نگاهداری و بسخنان زشت و درشت بیازاری ، اکنون که کار بکام و سگتهی دولت پنج روزه بنام تست الحکم لله: سراینک بزن زانکه فرمان تراست. ابراهیم شاه که سلام عام شاهانه ترتیب داده، کجا متحمل این سخنان میشود حالی طناب طلبیده حضوراً طناب بگردن امیر اصلان بخان و ساری اصلان انداخته هر دو را خفه و هلاک نمودند و هم در آن روز مهدیخان افشار به « قره قلیچ »^۲ ملقب شد بالجمله در اندک روز گاری از سرحدات مملکت آذربایجان و کردستان و لورستان و فارس و بنادر کرمان و طوائف افغان و اوزبک جمعیت بی پایان انعقاد داده عدت لشگرش بصد و بیست هزار رسید.

۱- بعلت رنگ تیره چهره مهدیخان قره مهدی خطاب کرده یعنی مهدی سیاه!

۲- سیه شمشیر

گشته شدن مهدی‌خان و پایان کار او

همانطوریکه یاد آور شدیم، ابراهیم‌شاه مهدی‌خان افشار را فرمانفرمایی آذربایجان بخشیده و در تبریز استقرار داد و سپس برای مقابله با شاهرخ‌شاه روانه‌ی خراسان شد. مهدی‌خان پس از رفتن وی علیمرادخان برادر کهنتر خود را نیابت حکومت داده در رتق و فتق مهمام مطلق العنانش نمود، مشارالیه که هنوز چندان تجربتی از روزگار نداشت باقتضای ایام جوانی که هنگام بوالهوسی و کامرانی است مرتکب بعضی مناه‌ی و ملام‌ی گشته از کار حکمرانی غافل ماند لهذا دست ظلم و تعدی کارگذاران حکومت بر سراهالی و رعیت دراز گشت، رعایا واهالی آن مرزوبوم را بعد از آنکه از تطاول لشکر ابراهیم‌شاه و شدت تنگی و گرانی، کار بجان و کارد به استخوان رسیده بود دیگر طاقت و تحمل تکلفات و تحمیلات شاقه‌ی مهدی‌خان نداشتند این بود که همیشه در صدد دفع واضحلال او بودند، تا اینکه خبر شکست ابراهیم‌شاه و مآل کار آن علی‌التواتر بشیوع پیوست در این وقت میرزا محمد رضا نام افشار، که مهدی‌خان پدر مشارالیه میرزا محمد علی را همانطور که گذشت در سر جسارت و فضولی یکدست و زبان بریده بود و این پسرش در این زمان به وزارت مهدی‌خان اختصاص داشت، با اجامر و او باش تبریز باطناً همدست و همداستان شده، دامن زن آتش فتنه و فساد بود، قضا را يك شبی با حاجی بابا نام رئیس اجامرو او باش تبریز مجمع کنگاش آراسته بتجرع اقداح و سماع نغمات مشغول بودند، میرزا محمد رضای وزیر در عالم مستی به حضار مجلس گفت: البته میدانید من محرم راز مهدی‌خان حکمرانم و مکنون ضمیر او را میدانم، این روزها جمعی

از اهالی تبریز را یکان یکان نام نویس کرده در صد گیرانیدن و استیصال ایشان است ، الواط و اشرار را از استماع این سخن تشویش واضطراب دست داده ، یکدبل و یکزبان کمر قتل مهدیخان بر میان بستند : نشستند و گفتند و برخاستند تا شبی علی الطلوع به هیئات اجتماعی مکمل و مسلح بحصار مهدیخان هجوم آوردند ، چون جماعت کشیکچیان متفرق شده بودند قدم جسارت در اندرون حرم سرا نهاده چند نفر از غلامان و بیدست و پایان حرم را بقتل رسانیدند. مهدیخان خون گرفته از غوغای اهل حرم از شکر خواب غفلت برجسته روی بفرار نهاد ، ناگاه تیری در اثنای شلیک تفنگ بر سینه ی او آمده در ساعت جان ودیعتی را بقابض ارواح سپرد ، بلی قضای نوشته نشاید سترد . حالی او را و برادر نایب الحکومه اش را پاره پاره ساخته نعش هر دورا بیرون انداختند ، جماعت افشار از مشاهده ی این حال متفرق و هریک در گوشه ای متواری شدند ، آنگاه اشرار تبریز اموال و اثاثیه ی مهدیخان را غارت و تاراج نمودند ولی میرزا محمدرضا وزیر که اسباب اینکار به تمهید او فراهم شده بود بملاحظات اهل و عیال آن مرحوم مقتول را صیانت نموده نگذاشت دست خیانت بدامن عرض و ناموس ایشان که در پرده ی عصمت پرورده بودند برسد و جسد مهدیخان و برادرش را امانتاً مدفون نمودند .

گویند یکروز قبل از کشته شدن مهدیخان زنی از اهل تبریز که باندرون حکومت آمد و شد داشت نزد مهدیخان آمده عرض کرد که جمعی از الواط و اشرار در صد قتل و دفع توهستند ، مهدیخان چنان پنداشت که او از اهل توقع است به عیال خود گفت انعامی به این ضعیفه! بدهید

او گفت بخدا سو گند من از اهل سؤال نیستم محض دولتخواهی و بملاحظه‌ی
نمک‌خوارگی این فقره را اطلاع‌دادم ، مهدیخان باور نکرد تا این قضیه ،
صبح همان شب اتفاق افتاد و شدنی شد . وقتی که قاتلین به حرم‌سرا داخل
شدند مهدیخان به خادمان حرم گفت که اشرار را طمع‌غالب است از اجناس
لطیفه به صحن حیاط بیندازید تا ایشان مشغول جمع کردن اجناس باشند
و من اسلحه‌ی خود را بپوشم ایشان سراسیمه گشته اسلحه‌ی حرب‌آورا
هم در میان اجناس بیرون انداختند . يك جعبه تیر بدست مهدیخان آمد
و با تیرچند نفر را از پای در انداخت چون تیرها سپری شد بهیئات اجتماعی
هجوم آورده با تمام کارش پرداختند .



نقی خان افشار

چون خبر قتل مهدیخان به نقی خان برادرش که از جانب او در ارومی حکمران بود رسید دود آه جانگاه از سینه‌اش برآمده چند روز با ایل والوس بلوازم تعزیت و سوگواری مشغول شد، آنگاه بافتحعلیخان آرشلو در باب کینه‌خواهی برادر مشورت کرده از طائفه‌ی افشار لشگری فراهم آورد و از شاهبازخان دنبلی حکمران خوی و آزادخان، سرکرده‌ی افغان که در شهر زور از نواحی قراچوران متوقف بود، استمداد نمود، چون این جمله حاضر آمدند بالاتفاق با استعداد تمام از راه سلدوز عازم تبریز شدند، اهالی تبریز چون از جمعیت نقی خان و اراده‌ی او اطلاع یافتند، دهشت و حیرت عظیم بر ضمائر ایشان راه یافت، لاجرم به تدبیر و تهیه‌ی قلعه‌داری پرداختند زیرا استعداد و لشگری که در چنین وقت با مهاجم جنگ کند حاضر نداشتند، رعایای دهات نزدیک، با اینکه فصل تابستان و فصل درویدن زراعت و محصول بود از آنها صرف نظر نموده از بیم جان دست اهل و عیال را گرفته بشهر تبریز میرفتند و در هر جا از طائفه‌ی افغان به ایشان برمی‌خوردند مہما مکن از کشتن و اسیر کردن آن بیچارگان کوتاهی نداشتند.

نقی خان با آن لشکر بی‌پایان شهر تبریز را از هر طرف محاصره نمود، آتش توپ و خمپاره بر اهالی و سگان قلعه باریدن گرفت و حصار

قلوب محصورین از جنب و جوش لشگریان در تزلزل بود ، بالجمله
چهل شبانه روز حال بدینمنوال بود ، چون رؤسای تبریز سابقاً بوسائل
رسل و رسائل از کاظم خان قراجه‌داغی و پناه‌خان جوانشیر و احمدخان
شاهسون و علی‌خان شقاقی استمداد نموده بودند ، این جمله در اینوقت
با چهارده هزار کس بمعاونت اهل تبریز جلوریز آمدند در حالتیکه جماعت
افغان و افشار و دُنبلی در اطراف شهر سنگرها بسته و بی‌خبر از آمدن
لشگر بودند ، بعد از اطلاع از رسیدن کمک به هیئات اجتماعی از سنگرها
حرکت کرده در جانب شرقی تبریز بیک فرسخی ، صفوف جدال آراستند ،
جماعت افغان و افشار باشارت نقی‌خان و فتحعلی‌خان نامدار چشم از تیر
و تفنگ پوشیده بجماعت ایلات حمله آوردند بازار خونریزی گرم شد و
کالای جانستانی رواج یافت از هر طرف کژ و فرّ بظهور می‌آمد ، ناگاه
نسیم فتح و ظفر بر پرچم علم نقی‌خان وزیده پای ثبات جماعت ایلات
لغزش یافت بیکبارگی روی بگریز نهادند و اکثر اهل تبریز از کسبه
ورعیت که بحمايت آمده بودند طعمه‌ی شمشیر گردیدند و بقیة السیف
خود را بشهر رسانیده تحصّن گزیدند . جماعت افشار و افغان جمیع باغات
و بیوتات محلات تبریز را آتش زده خراب کردند .

بالاخره اهالی شهر از طول محاصره به ستوه آمده جز اطاعت و
تسلیم چاره ندیدند لهذا نقی‌خان مظفر و فیروز وارد تبریز گشت و سه
روز مراسم تعزیت برادر خود مهدی‌خان مقتول معمول داشته ، جنازه‌ی آن
مرحوم را با برادر دیگرش بهارومی حمل و نقل کرد و قاتلین او گرفتار
شده بسزای خود رسیدند ، آنگاه ترجمان و خراج به اهالی تبریز مقرر

نموده و آزادخان افغان را باستدعای اهالی آنجا بحکومت نشانید و بهارومی مراجعت نمود .

چون نقی خان از انتقام مهدیخان به نحویکه اشعار رفت دل فارغ کرد و آزادخان را در مسند حکومت تبریز نشانید بخار کبر و مناعت از دماغ او متصاعد شده آتش مزاجی و بیدادگری آغاز نهاد و دست تطاول به نهب و غارت اموال صاحبان مکنت دراز نمود و در قتل نفوس نیز دریغ نمی کرد منجمله هفت تن از سادات عظام را که نسبتاً از سلسله‌ی جلیله‌ی صفویه اعلی الله درجاتهم بودند باین بهانه که به استظهار میرزا سید محمد متولی دخترزاده‌ی شاه سلیمان صفوی ملقب به شاه سلیمان ثانی و میر علم خان قائینی منشأ شورش و شرارت میشوند و هوای ریاست در سر دارند گیرانیده در روز روشن در میدان میان شهر بقتل رسانید و میران بیگ محمودلو پسر لهراسب بیگ جدّ اعلای نگارنده‌ی شرمنده را (میرزا رشید) که در بلده‌ی مراغه پیشکار ابراهیم خان افشار آرشلو حاکم آنجا بود و این اوقات محض سرکشی عیال و متعلقان بهارومی آمده بود به عداوت ابراهیم خان یا به بهانه‌ی دیگر العلم عندالله مورد عتاب و خطاب نموده مبلغ چهار هزار تومان که سه هزار تومان نقد و هزار تومان نیز اسب و اسباب و طلا و نقره آلات بود بعنوان ترجمان گرفت و آن بیچاره را مستأصل و پریشان نمود و بهر کس که احتمال مال میرفت بمصادره و شکنجه میگرفت ، رفته رفته اخبار تعدّیات و اجحافات او در اطراف بلاد انتشار یافت و اسباب اضمحلال از برای او از هر طرف فراهم آمد اغلب از اهل ولایت طاقت

۱- چون نقی خان با خاندان مؤلف بدرفتاری کرده بعید نیست مؤلف در وصف حالات او جنبه بیطرفی را از دست داده باشد !

تعدیات آن حاکم متعدی و ظالم متفرعن نیاورده دست اهل و عیال خود گرفته ببلاد اطراف متفرق شدند ، منجمله میران بیگ محمودلو که از مال دنیوی مسلوب و مسهوب شده بود با خانه و کوچ به اشنویه رفت و در آنجا بزراعت و فلاحت روزگار گذرانید، مقارن این حال میرزا محمد رضا پسر میرزا محمد علی افشار که محرک قتل مهدیخان بود ، در تبریز با چند نفر از افشار همدست و همداستان شدند که به ارومی آمده هنگام فرصت با تمام کارنقی خان پرداخته شهریارخان گندزلو را که تا آنوقت در حبس نقی خان بود بحکمرانی اختیار کنند .

باین قصدونیت کمر همت بر میان بسته روانه شدند، چون نقی خان به انهای منهایان از قصد و اراده ی آنها آگاه گشت ، چندتن از معتمدین خود را فرستاده که باجمعی رفته در اثنای راه آنها را گرفتار کنند و مغلولاً به ارومی آورند ، بالجمله مأمورین در عرض راه به میرزا محمد رضا و همراهان او برخوردده همه را گرفته باشارت نقی خان در جوف اللیل در توپراق قلعه بقتل رسانیدند و در آنجا بخاکشان سپردند ! روز دیگر شهریارخان و برادرش حاجی خان را که در حمام قراجه استحمام میکردند، باین عداوت حکم کرد بگیرند و به سیاست برسانند در این حیص و بیص چون در اجل حاجی خان مهلتی بود مشارالیه از روزنه ی تنویرخانه ی حمام بیرون رفته فرار کرد ولی شهریارخان بدست آمده بقتل رسید. روزگاری جال نقی خان بدین منوال بود تا اینکه بدست آزادخان افغان گرفتار آمده چشم از دنیا و مافیها پوشیده دیگر آزادی از قید غموم ندید .

جنگ نقی خان با آزادخان افغان و پایان کار او

آزادخان افغان در عرض سه ماه که بحکمرانی تبریز از جانب نقی خان اشتغال داشت و باج و خراج به نقی خان میداد ، در این مدت از جماعت افغانه و اهالی آذربایجان جزایرچی و تفنگچی قریب به هفت هزار بسر او جمع شدند ، شوکت و استقلال وی روی در ازدیاد نهاد ، از آنجا که سکنه‌ی تبریز از کید و دشمنی نقی خان مطمئن نبودند به لطایف الحیل آزادخان را بسرطغیان آورده بطمع حاکم کل ملک آذربایجان انداختند ! روز بروز آثار مخالفت و عصیان آزادخان نسبت به نقی خان ظاهر شد و زیاده تمکین به احکام او نمیکرد ، چون نقی خان از این معنی اطلاع یافت آتش غیرت از سینه‌ی پر کینه‌ی او زبانه کشیده مستعد تنبیه و تأدیب آزادخان افغان گردید و عداوت او چند برابر گشت ، پس از جماعت خوی و سلماس و ارومی و ازاکراد دنبلی و غیره موازی بیست هزار کس در اندک مدتی فراهم آورده بالاتفاق عازم جنگ با آزادخان شدند ، آزادخان با یوسف خان و عطاخان ابدالی مشورت نموده خود را در چنین وقتی مرد میدان نقی خان ندیده بسمت نخجوان بدر رفت ! نقی خان با آن استعداد و استبداد با شاهبازخان دنبلی حکمران خوی ، آزادخان را تعاقب نمودند و در کنار آب ارس تلاقی روی داده آتش جدال و قتال فیما بین اشتعال یافت ، چون جماعت افغانه راه فرار را از هر طرف بروی خود مسدود یافتند ، چاره بجز جنگ و کشته شدن نداشتند لاجرم دل بر ثبات قدم نهاده مثل گرگان گرسنه که بر رمه‌ی گوسفند افتند بیکباره بر گروه افشار و دنبلی واکراد زدند از هنگام طلوع آفتاب تا نصف النهار بازار گیرودار

گرم بود و روزگار از جلادت و شجاعت افغانه انگشت حیرت در دهان داشت عاقبت افغانه قشون افشار و دُنبلی را شکست فاحش دادند ، نخست افشاره روی از معرکه ی پرمهلکه بر تافته متفرق شدند اما جماعت دُنبلی اندکی پای ثبات محکم داشتند چنانکه اکثر از ایشان طعمه ی شمشیر افغانه ی شریر گردید بالاخره ایشان نیز عار فرار بر خود پسندیده دنبال هزیمت یان گرفتند . نقی خان فراراً خود را به ارومی رسانیده متحصّن گردید و در تهیه ی اسباب قلعه داری بود که آزادخان قلعه ی خوی را مسخر ساخته عازم تسخیر قلعه ی ارومی شد ، در آنوقت صفی یار خان که از افشار صاین قلعه یا گُندز او بود با آزادخان از در اطاعت در آمده طوق ملازمت را در گردن گرفت و چون مابین نقی خان و مشارالیه سابقه ی عداوتی بود از آزادخان استدعا نمود که مرخص شده در ارومی نزد نقی خان رفته از راه غدروم مکر نقی خان را گرفتار و کلید قلعه را بی جنگ و جوش تسلیم آزادخان نماید و خانه و کوچ خود را باین معنی وثیقه داد ، آزاد از این معنی بغایت شاد گردیده او را اجازت داد و به ارومی فرستاد ، صفی یار خان چون نزد نقی خان رسید ظاهراً چنان نمود که من بمعاونت تو آمده ام نقی خان هم از خدعه ی او مطمئن شده به تهیه ی قلعه داری مشغول بود تا روزی صفی یار وقت را فرصت دید و مجلس را از اغیار خلوت ، با چند نفر از گماشتگان خود حمله آورده نقی خان را گرفتند و هر دو دست او را بر قفا محکم بسته چشمان او را از حدقه بیرون آوردند ، گروه افشار چون از تعدّیات نقی خان درستوه بودند ، این معنی را فوزی عظیم دانسته مطیع صفی یار خان شدند ، آزادخان که در دهکده ی سنگر ارومی لشکرگاه

داشت در ساعت سعد وارد قلعه‌ی ارومی گردید و محمد موسی خان قاسملو
پسر محمد قاسم خان قاسملو بیگلربیگی را محض صلاح وقت واستمالات
طائفه‌ی افشارنایب الحکومه وریش سفیدافشار کرده خود بالاستقلال متکی
مسند جلال شد .



حکومت آزادخان

و وقایع عجیب و پر حادثه که در این دوره اتفاق افتاد

چون قلعه‌ی ارومی مسخر، آزاد شد و افشار طوق انقیاد او را بگردن گرفتند کلیه‌ی اهالی آذربایجان، مطیع اوامر و نواهی او شدند، از عجایب که در آن ایام بظهور آمد این بود که، شخصی در حوالی بازار ارومی، بنیاد عمارتی می‌نهاد چند خمره‌ی مسین پر از طلای احمر از زیر خاک پیدا کرد و به آزادخان معروض داشت، آزادخان آن گنج بی‌رنج را بدست آورده رفته رفته هوای سلطنت بر کاخ دماغش تصاعد یافت و خواهر محمد موسی خان بیگلربیگی افشار را معروف به «قز آقا» در عقد ازدواج خویش در آورد. سوری بزرگ ترتیب داد و چون حیدرقلیخان حاکم نخجوان تمرّد ظاهر مینمود، یوسفخان ابدالی را با محمد موسی خان بیگلربیگی بحراست و سرحداری گذارده و فتحعلیخان آرشلورا سردار لشکر نموده بعزم تنبیه حیدرقلیخان، در حرکت آمد و بعد از جنگهای سخت او را مستأصل و مقتول ساخت و اغلب اهالی نخجوان، در آن جنگ کشته یا دستگیر شدند.

بعد از آن، آزادخان زمستان را در قصبه‌ی دهخوارقان از توابع تبریز قشلاق نمود، در این وقت مذکور افتاد که پناه‌خان انبارلو از خمسه‌ی

قزوین با لشگری آراسته ، عازم تسخیر آذربایجان است و اینك در شش فرسخی تبریز نزول نموده ، آزادخان فتحعلیخان آرشلو سردار لشکر خود را با چهار هزار کس بجنک او نامزد و روانه نمود ، بعد از تلاقی طرفین در اندك كروفری پای ثبات جماعت انبارلو لغزیده روی بگریز آوردند و اکثر رجاله و پیادگان ایشان ، طعمه‌ی سیوف افغان و افشار شدند . پس آزادخان با کوه‌کبه‌ی فراوان ، عازم تسخیر ایروان گردید

حمله‌ی آزادخان به ایروان و شکست یافتن او

آزادخان پس از دریافت فتحنامه‌ی فتحعلیخان ، عازم تسخیر ایروان گردید تا به سرحد چخورسعد ایروان رسیده مضرب خیام عسا کر خود نمود ، چون اهل ایروان خود را مرد میدان آزاد ندیدند التجابه‌والی گرجستان برده استمداد نمودند ، والی با لشگری آراسته عازم ایروان گردید و در دو فرسخی ، تلاقی فئتن روی داد . بعد از تسویه‌ی صفوف و تسلیه‌ی سیوف مقاتله‌ی سخت کردند ، چنانکه از لشکر افغان و افشار با شمشیرهای برهنه بیکبار دو هزار کس خود را بر قلب گرجیان زدند ، در این وقت باشارت والی تفنگچیان گرجی و ایروانی ایشان را تیرباران نمودند ، اغلب از افغان و افشار هدف تیر تفنگ گردیده از پای درآمدند . دیگر مجال اقامت در بقیه‌ی ایشان نمانده فرار برقرار نمودند ، گروه گرجی تعاقب کرده شکست فاحش بر سپاه آزادخان دادند جمیع احوال و ائصال و بنه و توپخانه و اردو بازار او بتصرف گرجیان درآمد . لاجرم آزادخان با معدودی از رود ارس گذشته خود را به تبریز رسانید

و بمعاونت اهالی تبریز باز مدت دو سال باستقلال حکمرانی آذربایجان کرد و فضلعلیخان مرندی را راه نیابت داده و میرزانصیر نامی را وکیل و متصدی مالیات دیوانی نمود و خود، ارومی را دارالحکومه قرارداد.

شورش تبریز و جنگ آزادخان افغان با مردم این شهر

آزادخان پس از شکست در جنگ ایروان از آنجا که فطرتش ناپاک و بغایت جسور و بی باک بود، بنیاد بد سلوکی با رعایا نهاد و بیرون از مقاطعه‌ای که فضلعلیخان مرندی با اهالی تبریز کرده بود، زیادت‌ی و اجحافات بظهور می‌آورد، اهل تبریز از معاونت او نادم شده بر حاکم تبریز فضلعلیخان بشوریدند و میرزانصیر وکیل مالیات را در آن غوغای عام بقتل رسانیدند. چون دانستند که آزادخان بمقام مؤاخذه و تنبیه شدید درخواهد آمد اسباب قلعه‌داری فراهم آورده از کاظم‌خان قراجه‌داغی و پناه‌خان جوانشیر قرا باغی و جماعت شقاقی و شاهسون استمداد نمودند، آزادخان چون از این حالات حالی و مطلع شد کمر عداوت اهل تبریز بر میان بسته سپاهی بی‌حدومرّ تجهیز داده عازم تسخیر قلعه‌ی تبریز شد. بمجرد ورود، شهر را مرکزوار احاطه کرده بمحاصره انداخت، مدت دوماه اهالی شهر در مضیق محاصره بودند، چون فصل بهار بود و محصولات مردم در بیرون و دهات هنوز به حد حصاد نرسیده مشقت عظیمه از جهت آذوقه برای مردم تبریز و اهالی دست‌داد، عساکر آزادخان اغلب باغات اطراف و محلات تبریز و اماکن و زراعات اهل شهر را به آتش بیرحمی

سوخته و نا بود کردند و بیوتات مسقفه درجائی نگذاشتند عجزه و مساکین شهر ، از عدم قوت برای تحصیل قوت لایموت ، بیرون میرفتند که شاید از گیاه و علف ذخیره بخانه‌ی خود بیاورند آنها را گرفته بعضی رامقتول و برخی را گوش و دماغ بریده به قلعه رها میکردند ، تا پنجاه روز حال آن بیچارگان بدینمنوال بود روزی که گروه افغانه در سنگرهای خود بودند ، جماعت ایلات قراجه‌داغ و شاهسون و شقاقی و جوانشیر ، باتفاق کاظم‌خان و پناه‌خان که بمعاونت اهل تبریز می‌آمدند ، ناگاه در این هنگام رسیده از جانب کوه سرخاب مثل سیل بجانب شهر شدند ، افغانه از سنگرها بیرون رفته در اراضی رواسان ؟ تبریز نزول نمودند . کاظم‌خان که مردفهم و کاردان بود واعتماد بر ثبات قدم جماعت ایلات نداشت فرمود که اهل تبریز ، مجموع تفنگچیان خود را همراه برده در حربگاه حاضر باشند . آنگاه که در میدان حرب و ضرب از طرفین تلاقی وصف آرائی روی داد جماعت ایلات با پیادگان شهر به هیأت اجتماعی روی به عرصه‌ی جدال نهادند . گروه افغانه چون کثرت لشکرایلات و تبریز قلّت خود را مشاهده نمودند ، خوف واضطراب به آنها مستولی شده دانستند که اگر پایداری نکنند مفرّی از برای آنان نخواهد بود ، لاجرم دل بر مرگ نهاده و تن به قضا داده باتیغهای برهنه اسبانداز ، بر لشکرایلات حمله آور شدند ، چنانکه بازار خونریزی گرم گشت و متاع جان‌ستانی رواج یافت تندر اجل بغریدن آمد و برق بلا درخشیدن گرفت ناگاه نسیم فتح و ظفر بر پرچم علم آزادخان ورزیده ، پای ثبات جماعت ایلات سست گردید ، یکبارگی روی بر تافته هزیمت یافتند و پشت بدادند ، مگر پناه‌خان

جوانشیر که به غیرت ایلیت افشاری اندك زمانی در مقابل آن روباه فطرتان شیرانه ! مقاومت و دلیری نمود عاقبت او نیز از قَلّت مدد ، تاب نیاورده روی بفرار آورد ، پیادگان شهری در میدان کارزار مانده اکثر ایشان طعمه‌ی شمشیر افغانه شدند علی الجمله شکست فاحش براهل تبریز واقع شد و مقارن چهار هزار کس مقتولان اهل تبریز را گفته‌اند ، چنانکه داغهای مصیبت ایشان تا کنون برجگر تبریزیان باقی است [مربوط بزمان تألیف] و این واقعه در ماه رمضان المبارک مطابق سال ۱۱۶۴ هجری بود و اکثر سکنه‌ی دارالسلطنه‌ی تبریز که قدرت حرکت داشتند ، در هنگام فرصت ، دست اهل و عیال خود را گرفته بسایر بلاد متفرق گردیدند و در ایام رخا نیز معاودت نکردند .

گویند در روز جنگ ، موازی سیصد نفر از پیادگان اهل تبریز در حصار ، سنگری برای محافظت خود بسته مردانه در مدافعه پایداری مینمودند چنانکه گروه افغان نتوانستند برایشان دست یابند ، لاجرم آزادخان ایشانرا امان داده متعرض نشد ولیکن بعد از اطمینان و گرفتاری ، ایشانرا مثل اسرای کفار به اهل شهر به قیمتی گزاف فروختند. علی الجمله پس از تسخیر تبریز آزادخان به مراغه رفته در دیزج رود نزول نمود و در آنجا فتحعلیخان افشار آرشلورا بیگلربیگی آذربایجان و روانه‌ی تبریز نمود ، چون فتحعلیخان مردی متهوّر و بالنسبه طماع بود ، ابواب اخذ و شلتاق بر روی اهالی تبریز بگشود و بقیه‌ی سکنه‌ی آنجا که لب نانی و اندك گذرانی داشتند از تعدّیات فتحعلیخان محتاج و مستأصل شدند ، چنانچه در مدت ششماه نود هزار تومان از آن بلده بازیافت نموده بود ،

چون این حالت معلوم آزادخان گردید ، فتحعلیخان را بی دخل کرده
ملا خضر نام افغان را حاکم تبریز گردانید ، در مدت دو سال که عهد
حکومت مشارالیه بود اندک آسایشی بمردم تبریز روی داد .

معاربه‌ی آزادخان با کریمخان زند و وقایعی که پیش آمد

سال ۱۱۶۶ هجری قمری بود چون آزادخان ، خاطر از متمرّدان
آذربایجان جمع و بهر بلدی حاکمی و بهر سرحدی مرزبانی تعیین کرد ،
داعی آن شد که بعراق نیز دست تطاول دراز نماید زیرا که در آن اوقات
کریمخان زند در عراق و فارس و محمدحسن خان بن فتحعلیخان قاجار
در استرآباد و مازندران لوای اقتدار افراشته داعیه‌ی سلطنت داشتند ،
ولی عدّت و شوکت لشگری کریمخان بیشتر بود و موازی پنجاه هزار
کس از الوار و قشقائی و اهالی فارس در رکاب حاضر داشت ، آزادخان
در عزیمت بصوب دفع یکی از این دو دشمن قوی ، متردّد بود تا اینکه
مقدمه‌ی پسر شاه سلطان حسین مجهول النسب و مجعول الاسم در بغداد بوقوع
و شیوع پیوست و کریمخان با سپاهی انبوه متوجه کرمانشاهان شد که آن
خار را از سر راه اقتدار خود بردارد ، توضیح آنکه مردی مجهول در بغداد
به ادعای پسر شاه سلطان حسین صفوی بداعیه‌ی سلطنت ایران برخاست
و از دولت روم استدعای لشگری میکرد که به ایران آید و به سلطنت
جلوس نماید و علیمردانخان بختیاری که با کریمخان زند معاند بود ،
شاه مجعول مذکور را آلت دست خود قرار داد و با کریمخان در کرمانشاهان
جنگی سخت نمود لیکن از سستی بخت شکست خورده به ارسال رسل و

هدایا از آزادخان افغان استمداد کرد آزادخان که مدت‌ها در آرزوی چنین فرصتی می‌بود با هشت هزار نفر افغان و افشار نهضت نموده بکرمانشاهان نزدیک شد ، چون شنید که علیمردانخان بختیاری از کریمخان شکست خورده و شاه سلطانحسین مجعول در آن جنگ کشته یا مکفوف البصر علی‌اختلاف الروایتین گشته ، خواست مراجعت کند کریمخان از راه غرور سر راه بر او گرفت که نگذارد چنین صیدی از دست برود، آزادخان ناچار مصمم مقابله و مقاتله شد و لشکر کریمخان را هزیمت داد ، کریمخان با تزلزل تمام راه اصفهان پیش گرفت و از آنجا بفارس رفت ، مجموع بنه و بارگاه اویغمای لشکر افغان و افشار گردید شیخعلیخان و محمدخان زند از بنی‌اعمام کریمخان و اهل و عیال او در قلعه‌ی پری متحصن شدند، آزادخان به ملایر آمده ، قلعه‌ی پری را بمحاصره انداخت و در اندک وقتی با سهل و جہی بدست آورده اموال و خزائن زندیه را متصرف گردید و شیخعلیخان و محمدخان را با مادر و اهل و عیال کریمخان که در قلعه بودند همگی را مقید نموده تحت الحفظ علمخان افغان بقلعه‌ی ارومی فرستاد و جماعت افغان و افشار نیز آنچه از مال یغما و احترام بدست آورده بودند به ارومی حمل و نقل کردند ، آزادخان پس از وقوع چنین فتح و اثبات نمایان عازم دارالسلطنه‌ی اصفهان گردید ، اهل اصفهان به استقبال شتافته و با پیشکش‌ها و پای‌انداز و تحف بیشمار او را بشهر ورود دادند آزادخان در عمارات سلاطین صفویه بر تخت جلوس نموده صاحب استبداد شد سگه و خطبه بنام اوشیوع و وقوع یافت نقش سگه‌اش این بود:

تا که آزاد در جهان باشد سگه‌اش صاحب الزمان باشد!

آنگاه حکام از جانب خود باطراف بلاد تعیین کرده فرستاد و سرداری
 لشکر را به فتحعلیخان افشار آرشلوداده ، او را با لشکر آراسته به سمت
 بروجرد جهت دست آوردن کریمخان مأمور نمود ، از غرائب اتفاقات
 علمخان افغان که اهل و عیال کریمخان را با ده نفر زندیه مغلولاً به ارومی
 می بردند و علمخان با هزار نفر مستحفظ ایشان بود ، در حوالی صاین قلعه
 شبی چند تن از زنان زندیه ، خود را به شیخعلیخان رسانیده در وقتی که
 مستحفظین را خواب غفلت گرفته بود دست شیخعلیخان را از بند و زنجیر
 رها کردند ، او نیز باتفاق زنان دست اسیران دیگر را از قید و بند باز
 کرده بیکبار آواز بر آوردند که اینک کریمخان رسید ، افغانه سراسیمه
 از خواب برجسته بگمان اینکه کریمخان رسیده هریک بگوشه ای فرار
 کردند و علمخان در آن اثنا که تازه از خواب بیدار شده بود در دست
 زندیه مقتول و هم خوابه ی عدم گردید و همراهان او برخی مقتول و بعضی
 راه گریز برداشتند ، پس شیخعلیخان و محمدخان با مادر و اهل و عیال
 کریمخان سالمأ و غانماً در شوشتر بمو کب کریمخان ملحق گشتند ،
 کریمخان سجدات شکر الهی بجای آورده بالشگری آراسته بقصد مجاربه ی
 آزادخان افغان به اصفهان معاودت کرد ، چون آزادخان خبر کشته شدن
 علمخان و استخلاص اسرای زندیه و حرکت کریمخان را شنید ، دود
 غیرت از کله ی پر غرورش زبانه کشیده متعاقب فتحعلیخان آرشلو بجانب
 بروجرد و نهاوند نهضت نمود . گویند قبل از رسیدن اردوی آزادخان بآن
 مرزوبوم ، فتحعلیخان به نوعی نائره ی ظلم و بیداد در آن مملکت افروخته
 بود که دود آه و ناله ی متظلمان بفلک اثیر زبانه میکشید .

بالجمله آزادخان افغان در قصبه‌ی قمشه [شهرضا] که نه فرسخی
 اصفهان است بعسا کر کریمخان مقابل شد و در اندک کرّ و فرّی شکست
 بر لشکر افغان و افشار ارومی روی داده نروی بهزیمت آوردند، اسکندر خان
 برادر امّی کریمخان که جوان شجاع و دلیر بود در حینی که لشکر
 آزادخان را تعقیب میکرد و مردانگهیای نمایان از وی بظهور می‌آمد
 ناگاه تیر اجل از سرپنجه‌ی قضا رها شده بر سینه‌ی او آمد، از اسب بر
 زمین افتاد و کشته گشت، آنچه بین الجمهور معروف است بضر ب تیر تفنگ
 فتحعلیخان افشار از پای در آمد العلم عندالله لهذا کریمخان دست از جنگ
 کشیده بخرم آباد آمد و در آن ناحیه جمعی از ایلات پشتکوه و سمیره
 دور او جمع شدند، پس از این، بار دیگر آزادخان برادرزاده‌ی خود
 عبدالله خان را با لشگری از اصفهان به خرم آباد بجنگ کریمخان فرستاد
 و در آن محاربه کریمخان ظفر یافت.

جنگ چهارم آزادخان با کریمخان زند

در این موقع آزادخان با لشگری تجهیز کرده بسر داری فتحعلیخان
 افشار و جمعی از سرکردگان اوزبک و افغان به محاربه‌ی کریمخان
 مأمور و روانه نمود، در این لشکر کشی فرماندهی کل نیرو بر عهده‌ی
 فتحعلیخان افشار بود، در موضعی موسوم به دو آب از توابع سیلاخور
 تلاقی فئتن شد، کریمخان چون جمعیت خود را که قرابه‌ی هزار نفر
 بودند کمتر و سپاه آزاد را بیشتر دید اهل و عیال خود و زندیه را که
 همراه اردو داشت بسمت خوزستان روانه کرد و خود با جمعی قلیل و

شیخعلیخان و محمدخان در مقابل بیست و پنج هزار لشکر آزادخان مشغول جنگ شد ، جلادت و شجاعت گروه زندیه بمرتبه‌ای بود که از افغان و افشار ده نفر حریف یکنفر زندیه نمی‌شدند و اگرچه سلسله‌ی زندیه همگی صاحب شمشیر و دلیر بودند ، خود کریمخان را در این صفت اختصاصی بود . لاجرم فتحعلیخان حکم بجنگ مغلوبه نمود ، آن دریای لشکر بیکباره حمله آور شده ، گروه زندیه را هزیمت دادند ، اما کریمخان پای استقامت افشرد و آهسته آهسته دنبال هزیمتیان میرفت کسی را آن دل و زهره نبود که نزدیک آن خان عدو بند برود و هر کس بخود مغرور بود و پای جلادت پیش می‌نهاد رفتن همان بود و بضرب شمشیر او کشته شدن همان ، گویند کریمخان نیزه‌ی خود را بر زمین زده یک پای خود را از رکاب خالی کرده بایستاد تا هزیمتیان زندیه دور تر شوند ، آن بیست و پنج هزار لشکر افغان و افشار و اوزبک ، حیران جلادت آن شیر دلیر بودند ، فتحعلیخان افشار به سر کردگان لشکر گفت هر کس بمیدان کریمخان برود ، او را مرده یا زنده بیاورد هم این اسب عربی که سوار شده‌ام با زین و لجام طلا و هزار تومان زر خالص باو داده و دختری از اکابر اهل اصفهان بحباله‌ی نکاح او می‌آورم . شخصی خام طمع از افغانه ، که به شجاعت معروف بود متصدی و مدعی این امر گردیده جلوریز بمقابل کریمخان آمد و بی ادبانه زبان به فحش و دشنام گشود ، کریمخان گفت مقصود چیست؟ گفت آمده‌ام تا ترا بملازمت فتحعلیخان سردار ببرم که ملازم آزادخان افغان است کریمخان گفت بیهوده و نامربوط مگو آزادسگ کیست و فتحعلیخان داخل چیست تا من بملازمت بروم ، مدعای خود را

بیان کن افغان گفت اگر اطاعت نکنی از دست من جان بدر نخواهی برد
 کریمخان او را پیش طلبید در حالتیکه بر نیزه‌ی خود تکیه کرده بر بالای
 زین مربع نشسته بود، آن افغان بر گشته بخت نزدیک کریمخان رفته
 نیزه حواله‌ی سینه‌ی او نمود، کریمخان پیشدستی کرده نیزه از دست
 او بگرفت و بر زمین انداخت افغان دست بشمشیر کرد و خواست که بر
 فرق کریمخان زند کریمخان از روی غضب پای خود بر رکاب استوار
 نموده تیغ بیدریغ حواله‌ی آن بد اختر کرده بر شانه‌ی راست او آمده
 از زیر بغل چپ او بدر رفت آنگاه کریمخان بر عقب کوچ روانه شد،
 آزادخان که اینحال را مشاهده مینمود، دید که کریمخان رفت ولی
 حریف میدان او ایستاده و از جای خود حرکت نمیکند، آدم فرستاد نعش
 او را بر سر اسب آوردند، از ملاحظه‌ی ضرب دست کریمخان لرزه بر
 اندام او افتاد و از همانجا به اصفهان مراجعت نمود و کریمخان از آنجا
 به جبال کهکلویه رفت و از توابع فہلیان عبور کرده به گازران آمد.
 گویند محمدخان زند که جزو اعظم سپاه کریمخان بود در این سفر از
 همراهی کریمخان براه مخالفت رفته بنواحی کرمانشاهان و از آنجا به
 اردوی علیمردانخان پیوست تا در روزی که فرصت بود بضرخنجری
 علیمردانخان را بکشت و بکرمانشاهان رفت و در آنجا رهل اقامت انداخت.

جنگ پنجم آزادخان با کریمخان زند در فارس

همانطور که مذکور افتاد آزادخان افغان پس از فرار کریمخان
 زند بجبال کهکلویه باصفهان معاودت نموده حکم فرمود بر زن و بازار

اصفهان را آئین بسته ، جشن و چراغان کردند و نقاره‌ی شادی را فرو
کوفتند و فتحنامه‌ها بسایر ممالک نوشتند .

بعد از این مقدمات شهبازخان دُنبلی را درشهرضا و آن مرزوبوم
حکمران نمود و فتحعلیخان افشار آرشلورا بسپاه قلمرو بروجرد و آن
حوالی سرداری داد و چون سه ماه از این مقدمه گذشت ، بازآوازه‌ی
دبدبه و جمعیت کریمخان زند در سمت گرمسیرات فارس گوشزد آزادخان
شد ، که مصمم بجنگ با آزادخان است و آهنگ عراق دارد . آزادخان
قلع ماده‌ی او را بر خود فرض دانسته پیش از آنکه کریمخان پیشدستی
کند لشگری تجهیز داده به سرداری شاهبازخان دُنبلی و با توپخانه و
جزائرچی در مقدمه روانه نمود و علی‌التعاقب فتحعلیخان افشار را از
بروجرد طلبیده با ده هزار کس روانه‌ی شیراز داشت ، چون این جمله
وارد شیراز شدند اهل آن دیار را منکوب و مخدول ساختند ، آزادخان
نیز با جم غفیر متعاقباً در رسید .

از آنجانب کریمخان زند با سه هزار کس درقلعه‌ی خشت آذوقه
جمع نموده در تمهید جنگ آزادخان بود که آزادخان با سی هزار کس
بحوالی خشت رسیدند . کریمخان پیادگان لشکر را در کوههای اطراف
سنگر ساخته در کمین گذاشته بود ، در آن وقت محل وسیعی برای میدان
رزم اختیار نموده با سه هزار جرّار نامدار درمقابل سی هزار لشکرافنان
وافشارصف آرائی نمودند و اهل قلعه خشت بعساکر آزادخان گلوله‌های
تفنگ را مانند تگرگ می بارانیدند .

کریمخان با چرخچیان لشکر آزادخان گرم جنگ شد و بیک

حمله مقدمه را متفرق ساخت و جوانان زندیه در مقابل لشکر افغانه جلادتهای فوق الطاقه بظهور میآوردند . در اثنای گیرودار جمعی پیاده قرابهی دو هزار کس که بسرداری شیخعلیخان زند در کوهها و درهها کمین کرده بودند بیکبار غوغای جنگ و صدای تفنگ از آنها بلند شد تزلزل و وحشتی عجیب در اردوی آزادخان بوجود آمده پای ثبات و قرار ایشان لغزید و کریمخان به نفس خویش چون شیر درنده که بر رمهی آهو افتد از هر طرف پشتهها از کشتهها ترتیب میداد در هر حال طولی نکشید شکست فاحش بر لشکر آزادخان روی داد و مجموع توپخانه و بینه و بارگاه ایشان یغمای زندیه گردید .

آزادخان با کمال نکبت و ذلت و هزار مشقت و خفت خود را به شیراز رسانید و در آنجا نیز مجال توقف ندیده باصفهان آمد ، کریمخان متعاقب به شیراز رسیده شیراز را از صالح خان بیات که از جانب آزادخان حاکم آنجا بود منتزع ساخته و صالح خان را بضرب چوبدستی بکشت ! و از آنجا کوچ بر کوچ عازم اصفهان شد ، آزادخان دیگر مجال زیست ندیده روی به آذربایجان نهاد لهذا اصفهان و فارس برای کریمخان صافی گردید .

جنگ آزادخان و فتحعلیخان افشار با کریمخان زند

برای بار ششم

آزادخان پس از شکست از کریمخان ، به آذربایجان آمد و در این منطقه مدت دو سال دیگر لوای اقتدار افراخته بالتیام جراحات سابقه

می‌پرداخت ، از امرا مثل فتحعلیخان و شاهبازخان دنبلی کمر اطاعت او را بر میان جان بسته داشتند و محمد موسی خان بیگلربیگی افشار و حکمران ارومی باتفاق یوسفخان هلو تکی و عطاخان ابدالی از جانب او بانظام مهم امور ارومی و سرحدات مأمور بودند ، چون دوباره جمعیتی و استعدادی فراهم آورد باز روی توجه بجانب مملکت عراق نهاد در دارالسلطنه قزوین آوازه‌ی شوکت و جبروت نواب محمد حسنخان قاجار پسر فتحعلیخان مرخوم بگوش او رسید که در رشت و گیلانات استعداد و استعداد تمام دارد. نخست بفکر دفع او افتاد که مبادا از آنجا به قزوین یورش آورد ، ولی چون از جانب کریمخان زند آسوده خاطر و مطمئن نبود دفع نواب محمد حسنخان را سهل انگاشته عازم اصفهان گردید و در دو منزلی اصفهان لشکر گاه ساخت ، کریمخان بمجرد شنیدن ورود او باستقبال او لشکر کشیده ، تلاقی روی نمود ، باز آن دو خصم قوی ، جنگی سخت کردند این بار نیز کریمخان مغلوب گردیده بشیراز گریخت و باز اصفهان بتصرف آزادخان درآمد. در مدت ششماه باج و خراج از رعایا گرفت آنگاه اراده‌ی عزیمت فارس در ضمیر او راه یافت برای قلع ماده‌ی کریمخان چون با امرا قرعه‌ی مشورت در میان انداخت ایشان دفع نواب محمد حسنخان قاجار را اهم و اصلح دانستند لذا فسخ عزیمت فارس نموده بعد از تعیین حاکم در اصفهان عنان عزیمت بجانب گیلانات انعطاف داد و به سرعت تمام به اولگای خلیخال آمد و از آنجا متوجه رشت گردید و چون به فیروز کوه رسید محمدخان قاجار از جانب محمد حسنخان بسد راه او مأمور شد و خود نواب معظم له در علی آباد بتدارك جنگ و قتال

مشغول شد و پیادگان گیلکی را در راه عبور جنود افغان و افشار در کمین گذاشته خود با گروه قاجار و یموت و ترکمان و قرا بهی ده هزار کس مقابل لشکر آزادخان نزول فرمود بعد از تعبیه صفوف و تسلیه سیوف، کار بکارزار کشید، جماعت افغان به عادت معهود خودشان به هیأت اجتماعی چشم از تیر و تفنگ پوشیده با شمشیرهای کشیده حمله بردند و بصدمات حملات صفوف سپاه محمد حسن خان را متفرق ساختند سپاه شکست خورده بمیان جنگلها گریختند، افغان و افشار ایشانرا تعاقب نمودند بناگاه در مکن هائی که پیادگان گیلک در کمین بودند بیکبار بیرون آمده تیرهای تفنگ را بجماعت افغان و افشار که غافل از کید روزگار بودند مثل تگرگ باریده اکثر از ایشانرا بخاک هلاک و مرگ انداخته بعضی را زنده دستگیر ساختند. آزادخان چون حال چنان دید مغلوباً و منکوباً از رشت متوجه خلخال گردید و سپاه شکست خورده ی او در جنگلهای بین خلخال و رشت با مشقت تمام احوال و اثقال را ریخته جان بدر بردند، آزادخان به قزوین آمد و در آنوقت مردم چال خیاره تمرّد کرده از دادن علوفه و ذخیره سر، باز زدند آزادخان با قلیلی آن قلعه را محاصره نمود و در اندک فرصتی بحیطه ی تسخیر در آورده در قزوین رحل اقامت افکند و به جبران شکست های لشکر خویش پرداخت، اتفاقاً در این سال زمستان بسیار سخت بود و از بسیاری برف راه آذربایجان مسدود گردیده در این مدت سه ماه عبور چار و قافله ممکن نشد، از جنگ آزادخان با نواب محمد حسن خان و شکست یافتن او در آذربایجان اخبار اراجیف در میان مردم مذاکره میشد که مشعر بر استیصال آزادخان و قوت و اقتدار

محمد حسنخان میبود ، محمد رضاخان مرندی که در آن وقت از جانب آزادخان حاکم تبریز بود از نیامدن چاپار و شنیدن بعضی اخبار متوهم گردیده بخانه‌ی افقه‌العلما میرزا اسدالله شیخ‌الاسلام تبریز رفت که از اذیت و آزار اهل شورش طلب آنجا مأمون و مصون ماند ! در آن حین خبرها از جانب آزادخان علی‌التوالی رسید که چال‌خیاره را تسخیر کرده و درقزوین استقلال دارد ، محمد رضاخان جانی تازه یافته نقاره‌ی شادی بنوازش در آورد ! چون یکماه یا بیست روز از این مقدمه گذشت آوازه‌ی آمدن نواب محمد حسنخان بلند شد .

در سال ۱۱۷۱ هجری نواب محمد حسنخان که در مملکت استرآباد مازندران صاحب داعیه و استبداد شده و در جنگ با آزادخان افغان غالب و قاهر آمده چون میدانست پشت لشکر آزادخان بوجود فتحعلیخان افشار و شاهبازخان دنبلی قوی است لذا مثالی ملاطفت آمیز به فتحعلیخان سردار که نزد آزادخان بود نوشته او را بر موافقت و یک جهتی خود ترغیب و تحریص نمود چون نامه به سردار مزبور رسید با ابراهیم خان افشار دیوان بیگی ارومی و شاهبازخان دنبلی مواضعه کرده بالاخره رأی همگنان بر این قرار گرفت که امروز آزادخان اگر چه بمساعدت طالع باذر بایجان تسلط یافته کوس اقتدار میزند ولی چون در شریعت تشیع مخالف است منافی غیرت و تعصب ملتی است که اختیار این ایل والوس و عرض و ناموس ما در دست افغان باشد ، همان بهتر که با نواب محمد حسنخان درسازیم و بباطن شاه ولایت رگ و ریشه‌ی افغانه را که دشمنان هستند از خاک آذر بایجان در اندازیم .

پس جواب نامه‌ی معظم‌له نگار کرده آدم‌آوردن با احترام تمام معاودت دادند، جواب نامه در هنگامی که خان قاجار در قزل‌ایاغ مغان بود بنظر او رسید آنگاه از محل مزبور کوچیده روی عزیمت به آذربایجان نهاد چون بیک منزلی تبریز رسید اهالی شهر مزبور با جمعیت موفور و شادی و سرور به استقبال شتافتند معظم‌له در روز عید نوروز سلطانی بود که وارد تبریز گردید و در آنجا کاظم‌خان قراجه‌داغی و پناه‌خان جوانشیر به اردوی او ملحق شده مورد نوازش شدند، بعد از چهار روز توقف محمدحسین بیگ ترکمان را در تبریز حاکم نموده بعزم قلع افغان و تسخیر قلعه‌ی ارومی در حرکت آمد و چون به ارومی رسید در قریه‌ی سنگر لشکرگاه ساخته بمحاصره‌ی شهر حکم داد، یوسف‌خان هوتکی و محمد موسی‌خان بیگلربیگی افشار چون قدرت مقابله در خود ندیدند تحصن گزیدند.

اما از آن جانب آزادخان افغان که در عراق و فراهان بمجادله مشغول بود چون خبر لشکر کشیدن محمد حسنخان به ارومی و محصور شدن محمد موسی‌خان و یوسف‌خان بگوش او رسید متزلزل و متوحش گشته بسرعت برق و باد از قزوین حرکت نموده از محال‌گروس و صاین قلعه باستعجال تمام روانه گردید و به یوسف‌خان نوشت که در پاسداری قلعه و رسوم قلعه‌داری غفلت نکنید اینک من رسیدم. چون اردوی آزاد کوچ بر کوچ به ساوجبلاغ مگری و سلدوز نزدیک شد و آمدن او اشتهار یافت نواب محمد حسنخان سه هزار کس از سواره و پیاده بسرکردگی کاظم‌خان قراجه‌داغی در دور شهر گذاشته و خود بالشکر آراسته باستقبال

آزادخان شتافت در پنج فرسخی ارومی در چمن دولاما که محلی است وسیع ، تلاقی روی نمود از طرفین صف آرائی کرده مہیای حرب و ضرب شدند ، گروه افغانه از جهت حفظ مال و عیال که در ارومی داشتند دست از جان شسته تن به قتال در دادند و جماعت قاجار و ترا کمه و اهل آذر بایجان نیز که از اطاعت آزادخان بدر رفته بودند بجز پای ثبات محکم داشتن چاره ای نداشتند القصه جانبین بیکدیگر آویخته جنگهای سخت کردند ، در آن کړ و فر بعضی از صفوف لشکر نواب محمد حسن خان که گروه جوانشیر و ایلات قراجه داغ بودند طاقت مقاومت در مقابل حملات افغانه و اکراد نیاورده متفرق شدند لاجرم خان قاجار با جوانان قاجاریه متمسک به جبل المتین سفینه النجات شده و زبان بکلمه ای ادر کنی یا ولی الله گشوده فراریان را برگردانیدند . و از نو ، باز با دو هزار جرّار نائره ی جدال را اشتعال دادند .

مقارن اینحال فتحعلیخان افشار و شاهبازخان دُنبلی بموجب تعهدی که با محمد حسنخان داشتند از قلب لشکر آزادخان با توابع خودشان علم را چون طالع آزاد سرنگون ساخته بمو کب خان قاجاریه پیوستند این معنی بر قوت قلب و شوکت قزلباش و قاجاریه افزوده بحرب و ضرب دلیر شدند بالاخره افغانه را عنان تملک و تماسک از دست رفته قدرت تقادم و تصادم در ایشان نمائند لاجرم مغلوباً و منکوباً راه فرار را پیمودند ترا کمه و قاجار بمعاونت دُنبلی و افشار ایشانرا تعاقب نموده اکثری دستگیر و بعضی مقتول شدند آزادخان با معدودی بجانب اکراد حکاری گریخت . آنگاه نواب محمد حسنخان بسوی قلعه ی ارومی عطف عنان

نموده حکم به تسخیر قلعه‌ی مزبوره داد ولی چندانکه اهتمامات بلیغه و اقدامات کامله در تسخیر قلعه بعمل آوردند فایده‌ای مترتب نشد در این وقت فتحعلیخان افشارمحض اظهار حسن خدمت و تلافی و جبران کارهای گذشته که در اداره‌ی آزادخان از سوء اعمال و تعدیات او در باره‌ی اهل عراق واقع شده بود بعرض نواب محمد حسنخان رسانید که گرفتن قلعه را بعهده‌ی او واگذار فرماید شاید بتدبیر و تزویر قلعه‌ی ارومی را مفتوح نماید چون باین امر خطیر مأذون آمد کس نزد یوسفخان هوتکی قلعه بیگی و محمد موسی خان بیگلربیگی فرستاده وثیقه‌ای متضمن وعد و وعید و اطمینان و تهدید به ایشان نوشت، یوسفخان بعد از مطالعه‌ی وثیقه چون چاره بجز اطاعت نداشت از قلعه طوعاً او کرهاً بیرون آمده گردن پر غرور خود را بکمند اطاعت خان قاجار نهاده قلعه را تسلیم نمود محمد حسنخان در ساعت سعد داخل ارومی شده در تختگاه آزاد گمراه متمکن گردید و اموال و دفائن او را که در مدت نه سال از آذربایجان و عراق و فارس گرد کرده بود از نقد و جنس و آلات زرینه و اقمشه‌ی نفیسه بتصرف خود در آورد و دست بذل بر گشاد چنانکه سران قاجار و رؤسای تراکمه از مال و منال بی نیاز شدند بعد از سلب و نهب و تنبیه و ترجمان، افاغنه را از ارومی کوچانیده با خانه و کوچ به مازندران فرستاد و عمارت‌های آزادخان و بزرگان افاغنه را بطمع دفائن خراب نموده به قعر زمین رسانیدند! و آنگاه مدت ششماه در قلعه‌ی ارومی توقف نمود.

هاقبت کار محمد موسی خان بیگلربیگی افشار ارومی

محمد موسی خان بن قاسم خان بن خداداد خان قاسملو که در میان

ایل جلیل افشار بریاست میپرداخت بغایت طالع نامساعد و وارون و حکومت متزلزل و موهونی داشت و علت عمده‌ی آن اختلال دولت ایران بعد از نادرشاه افشار و استیلای آزادخان افغان به آذربایجان بود که بیگلربیگی مزبور ناچار مطیع آزادخان گردیده حتی خواهر خود معروف به «قز آقا» را به حبالهی زوجیت او در آورده بود و در مدت دارائی و اقتدار آزادخان باتفاق یوسفخان افغان بامور حکمرانی و ریاست افشار میرسید چون نواب محمد حسنخان قاجار، آزادخان را چنانکه سبق نگارش یافت در ارومی شکست داده بمیان اکراد گریزانید و فتحعلیخان افشار بمو کب او ملحق شده و مصدر خدمت گردید طائفه‌ی افشار که در این مدت از طائفه‌ی افغانه تعدیات بی‌اندازه دیده بودند محمد موسی خان بیگلربیگی را در نزد خان قاجار به قرابت و پیوستگی آزادخان افغان متهم کردند لاجرم نواب محمد حسنخان بیگلربیگی مزبور و اتباع او را گرفتار و محبوس ساخت و امیر گونه خان قاجار مأمور شده جمیع مایملک او را از نقد و جنس و اسباب طلا و نقره و دواب ضبط و معادل پنجاه هزار اشرفی طلا اخذ نموده و بدین نیز راضی نشده بقتل بیگلربیگی مظلوم پرداخته خاك ادبار بر فرق افشار فرو ریختند !

پوشیده نباشد کیفر این کار ناگزیر یعنی قتل محمد موسی خان که از سعایت و تحریک فتحعلیخان آرشلو بظهور آمد عنقریب عاید روزگار فتحعلیخان و اولاد او گردید . چنانکه در جای خود اشعاری باین معنی خواهد رفت . بالجمله از اولاد ذکور محمد موسی خان يك پسر ماند رضاقلی خان نام ...

جنگ محمد حسنخان با کریمخان زند

چون نواب محمد حسنخان از کار آزادخان افغان پرداخت و امور آذر بایجانرا تمشیت داده و بهریک از ولایات محروسه حکمرانی تعیین فرمود و فرزند ارشد خود آقامحمدخان را در تبریز اقامت و تمکن داده خود با معادل سی هزار کس از غازیان آذر بایجان و فتحعلیخان افشار و شاهبازخان دنبلی و جزائر چیان آزادخانی و توپخانه و تهیهی شایان از دارالسلطنهی تبریز بقزوین حرکت نمود و از آنجا بعزم رزم با کریمخان زند که بسبب شکستهای متوالی که از آزادخان افغان و فتحعلیخان افشار بوی رسیده بود و هنوز جراحات آن شکستها التیام پذیرفته از استماع حرکت محمد حسنخان قاجار ناچار از اصفهان بیرون آمده باستقبال موکب خان معظم له شتافت و در آن حوالی محاربهی عظیمه فیما بین وقوع یافت بعد از کشش و کوشش بسیار از صدمات حملات طائفهی افشار و قاجار و افغانه که حسن خدمتگزاری و جانثاری بنواب محمد حسنخان بظهور میدادند کریمخان زند طاقت مقاومت نیاورده متوجه فارس شد ، محمد حسنخان با کوه و جلال وارد اصفهان و سگه بدستور سابق ، بنام همایون حضرت صاحب العصر والزمان عجل الله فرجه نقش فرمود و مدت دو ماه در اصفهان توقف افتاد ، قضا را در آنوقت بلای قحط و غلا بالا گرفت

اغلب خلایق از شدت تنگی و علت جوع رهسپار وادی عدم گردیدند ،
بعد ازدو ماه نواب معظم له با جمعیت آراسته بجانب شیراز نهضت فرمود ،
در وقتی که کریمخان مشغول تدارك ذخیره ی لشکر و تهیه ی قلعه داری
بود اردوی محمد حسنخان در يك فرسخی شیراز نزول نمود روز دیگر
صف آرائی کرده مستعد حرب و ضرب شدند کریمخان با معدودی از قلعه
بیرون آمده بعد از صف آرائی و خودنمایی کاری ندیده باز گردید و چند
روز طرفین علی التوالی دلیرانه جنگها کردند و جماعت زندیه ، الوار
دستبردها نموده چند تن از عسا کر محمد حسنخان را زنده دستگیر کرده
بشهر بردند ولی اردوی محمد حسنخان از تنگی ذخیره و شدت جوع در
تعب بودند کار بجائی رسید که بعضی از سران سپاه خان قاجار با یکدیگر
مواضعه و تمهید کردند که هنگام اشتعال نیران کارزار با اتباع خود از
اردوی نواب معظم له روی بر تافته بکریمخان ملحق شوند و کریمخان
از این معنی اطلاع داشت اگر چه از خدعه ی آنها مطمئن نبود ، روز دیگر
با استعداد تمام و نهایت احتیاط از قلعه بیرون آمده ، با عزم راسخ صف
آرائی کرد قلب و جناح و میمنه و میسره را در جای خود قرار داد و
به شیخعلی خان و محمدخان زند که هر دو دلیر و عدوبند بودند و با سایر
سرکردگان مقرر نمود که هر کدام در محلی ایستاده منتظر وقت باشند .
در هنگامی که هنگامه ی گیرودار گرم شد از جماعت افغان که چهار هزار
کس بودند و از سپاهیان خاقان قاجار علمها را چون طالع معظم له وارون
کرده به لشکر کریمخان ملحق شدند ، لاجرم شکست و تزلزل بحال
لشکر محمد حسنخان راه یافته تعاقب نمودند و از افغانه که تازه مطیع

شده بودند استجازه نمودند که تعاقب نمایند چون هنوز اعتماد در حق آنها نبود مأذون نشدند . اما شیخعلیخان و محمدخان تعاقب کنان تا باصفهان رفته فرصت اجتماع به سپاه شکست خورده‌ی محمد حسنخان ندادند .

کریمخان بعد از این غلبه چند روز در بیرون شهر شیراز توقف نموده آنگاه با تدارك شایان و لشکر گران متوجه دارالسلطنه‌ی اصفهان گردید ، چون در اثنای راه شنید که محمد حسنخان به مازندران رفته محمدخان زند را بتعاقب اومأمور و روانه داشت ، محمدخان با غرور و نخوتی که بر سر داشت بی‌باکانه داخل جنگل گردید و جمعی را مقتول ساخت ناگاه ازجماعت قاجار جمعی بر وی هجوم آورده بکمند جلادت گرفتارش کردند و مغلولاً نزد محمد حسنخان‌ش بردند و بحکم خان معظم له با جمعی از لشکریانش که دستگیر شده بودند براه عدم رفت . بار دیگر محمد حسنخان لشکری فراهم آورده به قزوین آمد و مصمم محاربه با کریمخان شد گویند درختان چنار خیابان قزوین را که در عهد سلاطین صفویه غرس شده بود حکم نمود برای عرّاده‌ی توپخانه قطع کردند این معنی بر وی مبارك نیامده موجب زوال عمر و دولت او شد ، چنانکه در جای خود ذکر آن خواهد آمد .

علی‌الجمله چون کریمخان از عزم او اطلاع یافت به آهنگ رزم او از اصفهان اعلام نصرت پرچم را حرکت داد ، محمد حسنخان از قزوین بطهران رفت که واسطه است مابین عراق و مازندران ، از آنجانب کریمخان از استماع قتل محمدخان زند چنان خشنماک بود که بتعجیل تمام ایلغار کنان

میآمد تا در حوالی ورامین تلاقی طرفین روی داد و جنگی سخت مابین
 آن دو فتنه‌ی شدید و واقع گردید و مردانگیهای نمایان از دلاوران هردو
 لشکر بظهور رسید عاقبت اقدام ثبات جماعت قاجار و گیلک از صدمات
 حملات زندیه و باجیلوند لغزیده ناچار طریق فرار در پیش گرفتند ،
 طائفه‌ی افغان که اهل و عیال ایشان بحکم محمد حسنخان در مازندران
 محبوس بودند تعاقب هزیمت شدگان لشکر او نموده مهابامکن از قتل
 و غارت دریغ نکردند ، محمد حسنخان از ملاحظه‌ی این حال در شبیکه‌ی
 اضطراب افتاده به استرآباد گریخت ، در عرض راه اسب سواری آن بزرگوار
 که به «جهان پیما» مستی بود بگل و لای فرو رفت ، در آن اثنا چند نفر
 از ملازمان منافق او که یکی سبز علی نام کُرد استرآبادی بود با محمد علی
 آقا نام دوانلو برادر حسین خان قاجار با ده سوار از عقب رسیده و قصد
 گرفتاری او کردند پس از آنکه یک دو سوار از ایشان بضرب شمشیر آن
 نامدار بر خاک هلاک افتادند تیر تفنگی از شست یکی بر مقتل محمد حسنخان
 آمده از اسب جهان پیما بر زمین افتاد و فی الفور جان بجان آفرین داد
 فی الحقیقه خاک ادبار بر تارک اهل استرآباد و مازندران بیخته شد ؛ فوراً
 شخص قاتل برای طمع مال ، مژده‌ی قتل ولی نعمت خود را نزد کریمخان
 برد ، بعضی بر آنند که سراورا از قلعه‌ی بدن مفارقت داده در ارك تهران
 بنظر کریمخان رسانید که شاید از حسیض نکال بر اوج اقبال برسد ،
 کریمخان اگرچه از این خبر خرم و خوشحال شد ولی از این فعل شنیع
 مکدر گردیده شخص قاتل را در عوض انعام بدیار عدم روانه ساخت که کار
 ناستوده‌ی او دستور العمل دیگران نشود و کریمخان بعد از این مقدمه

در تهران اقامت نموده برادر خود زکی خان را با اسم سرداری بمازندران فرستاد و خود به تعمیر عمارات سلطنتی تهران پرداخت و در ایام توقف در تهران نواب آقا محمد خان ولد ارشد محمد حسن خان با برادران دیگر که همانا هفت تن بودند از استرآباد استمالت داده به تهران طلبید و معززاً ایشانرا به شیراز برد .

فتحعلیخان افشار آرشلو در آذربایجان

چون محمد حسن خان رخت وجود از این سرای پرشور و شور بسته، مسافر دیار عقبی^۱ گردید در اندک وقتی خیل و حشم چند روزه اش متفرق شدند، منجمله فتحعلیخان افشار و شاهبازخان^۲ دنبلی با پریشانی بسیار و معدودی از اعوان و انصار از ترس کریمخان روی به آذربایجان نهادند و بعقیده‌ی بعضی از مورخین چون فتحعلیخان و شاهبازخان تفرس علائم ضعف و انکسار از وجنات احوال خان قاجار مینمودند در حال حیات از وی رویگردان شده به آذربایجان آمدند، چون در آن ایام در دارالسلطنه‌ی تبریز شخصی که قابل مملکت‌داری و ریاست باشد نبود که اهالی آن مملکت را از صدمات دشمنان قوی محافظت نماید اهالی تبریز از مقدم فتحعلیخان افشار که اسم و آوازه‌ی او در اقطار اشتها داشت و اغلب سران و سرکشان آذربایجان مقهور و مغلوب او بودند جانی تازه یافته به استقبال شتافتند و با اعزاز و پذیرائی وارد تبریزش کردند و بر خود والی و سردارش خواندند و اسباب حشمت او را فراهم و مهیا ساختند. فتحعلیخان در مدت چهارماه بکفایت و کاردانی خود آنچه لازمه‌ی امور ریاست بود از عملجات

و جزائرچی و سواره و پیاده و توپخانه انجام داده سه هزار کس جمعیت فراهم آورد، ایلات آذربایجان که دست تطاول از آستین جسارت درازداشتند همه را مطیع و منقاد گردانید هیبت و صولت او بر قلوب خلایق جایگیر شد موازی پانصد نفر از افغانه را که در زمان زوال دولت آزادخان به شروانات گریخته بودند بیدل اموال استمالت داده از شروان نزد خود طلبید، سر کرده‌ی آن جماعت در این وقت محمدخان افغان بود که مردی جرّار و سفاک و بی‌باک بود، بعد از ورود ایشان بمو کب فتحعلیخان در هر جای آذربایجان که از آن طائفه متفرق و پنهان بودند بعوض خلق الساعه متکون شده بملازمت فتحعلیخان آمدند باین امید که باز مثل ایام آزادخان تسلط و اقتدار پیدا خواهند کرد، چون صاحب اسب و اسلحه و مواجب شدند رفته رفته بدستور سابق دست تغلب بر آورده مردم آزاری را شعار خود کردند، مردم دارالسلطنه‌ی تبریز اجماعاً نزد فتحعلیخان رفته معروض داشتند که استیصال این طائفه‌ی ضاله هر آینه باعث دوام دولت سردار خواهد بود و هم اسباب آسایش و خوشنودی رعایا و عجزه شهر و اطراف، فتحعلیخان چون هنوز استقلالی درست بهم نرسانیده بود طوعاً او کرهاً رضای رعیت را منظور داشته استیصال آن طائفه را پیشنهاد همت خود ساخت، در آن وقت خان معظم له در بیرون شهر تبریز در محلی معروف به باغ تقی سلطان منزل داشت و لشگریانش در یک سمت بودند و افغانه ضاله در سمت دیگر، فرمود که تفنگچیان لشکر و اهل تبریز در جوف‌اللیل در پس دیوارهای باغ کمین کنند و طائفه‌ی افشار و دنبلی را نیز حکم شد

که در شب معهود مہیای کارزار و بیدار کار باشند ، هنگام طلوع صبح غفلتاً بر افغانہ حملہ آورده ہمہ را حتی الامکان بقتل رسانند در آن اثنا کہ میعاد تمہید مزبور بود و افغانہ از کار و کینہی روزگار بی خبر ، بیکبارہ بر آن طایفہ حملہ ور شدند و تیر تفنگ بر ایشان بیاریدند ، افغانہ کہ در خواب غفلت بودند سراسیمہ از خواب برجستہ آغاز مدافعہ نمودند ، جمعی از ایشان در آن هنگامہ مقتول و بعضی تاب مقاومت نیاورده در کوه و صحرا متفرق شدند ، فتحعلیخان سردار نجفقلیخان دُنبلی را فرمود کہ با جمعی ایشانرا تعاقب و نابود کنند .

نجفقلیخان بر حسب حکم با جمّ غفیر تا شش فرسنگ ایشانرا تعاقب نمود و هر کہ را یافتند روانہی دیار عدم کردند و اثری از آن طائفہ باقی نگذاشتند مگر بعضی کہ در اجل ایشان تعویقی بود از آن مہلکہ نیم جانی بدر بردند .

فتحعلیخان بعد از دفع آن طائفہ استقلال تمام یافته و اہالی آن مرز و بوم آسوده و فارغ البال و مطمئن گردیدند ، پس از این مقدمات فتحعلیخان افشارشاہبازخان دُنبلی را شریک دوات و رکن اعظم سلطنت نمود و میرزا محمدجعفرایمانلوی ارومی وزیر و مشیر و مشار شد ، در اینوقت میران بیگ محمود لوجّاءالای نگارندہ (میرزارشید) کہ سابقاً از تعدیات حاکم ارومی نقیخان منہوب و مستأصل شدہ بود و در اراضی اشنویہ ، زرزا با اہل و عیال پریشانحال بسر میبرد بحضور فتحعلیخان رفتہ ملحوظ عین عنایت خان معظم لہ گردید، گویند اضعاف آنچه نقیخان از وی گرفتہ بود در اندک مدتی بوی عائد داشت، چنین کنند بزرگان چو کرد باید کار.

محاربه‌ی فتح‌علی‌خان افشار با آزادخان

سال ۱۱۷۴ هجری قمری بود که آزادخان از نواب‌غفران مآب محمد حسن‌خان قاجار در ارومی شکست خورده بطرف بغداد گریخت و در اینمدت در بغداد گوش بر آواز اخبار ایران داشت تا اینکه غلبه‌ی کریم‌خان و کیل بر محمد حسن‌خان و قضیه‌ی هائله‌ی آن مرحوم اتفاق افتاد، آزادخان فرصت غنیمت دانسته از بغداد بکردستان آمده از جماعت حکاری که نسبت خویشی با آنها داشت استمداد کرد ایشان بملاحظه‌ی قرابت و غیرت تقریباً پانزده هزار کس دور آزادخان جمع شدند، آزاد با این استعداد و دل شاد بعزم تسخیر دارالسلطنه‌ی تبریز و قتل و غارت اهالی آن خطه‌ی فرح‌انگیز به تکاور همت همیززد و کینه‌ی اهل تبریز در دل آن مرد رسوخ داشت اما مشیت الهی مانع تدبیرات آن بدخواه بود بالجمله با آن گروه طی منازل نموده بقصبه‌ی بناب که از آنجا تا مراغه دوفرسخ است رسید، حکمران مراغه در آنوقت حاج‌علی‌محمد آقامقدم بود که در هوشیاری و تهور و دلاوری از امثال خود تقدم داشت و ایلات مقدم کلاً تابع احکام او بودند و باج و خراج به امرای آذربایجان نمیداد از اجتماع ورود آزادخان با آنها لشکر و استعداد بحوالی مراغه در تشویش و اضطراب افتاد، لاجرم با فتح‌علی‌خان از در دوستی و مطاوعت درآمده

بجهت مدافعه‌ی آزادخان کتباً و رسالتاً از وی استمداد کرد و چون دانست که عمده مقصود و نتیجه از ترتیب این مقدمات آزاد ، تسخیر تبریز است لاجرم دفع آن فتنه‌ی شدید را اهم دیده با اجتماع لشکر حکم کرد و فرمود که رعایای دهات نشین نزدیک شهر را ، کوچانیده در حصارهای حصینه جای دهند و نجفقلیخان دنبلی پسر شاهبازخان را با هزار نفر سواره و پیاده تفنگچی برسم منقلای بمعاونت حاج علی محمد آقا روانه نمود .

اما از این جانب چون آزادخان افغان به قصبه‌ی بناب رسید آتش بیداد در بناب چنان برافروخت که دود آه و ناله و افغان اهای آنجا به کمره‌ی اثر پیوست اغلب معارف آنجا را مقتول و اناث و ذکور ایشانرا اسیر کردند ، از آنطرف فتحعلیخان را از شنیدن این اخبار در آن قرب جوار طاقت طاق شده بکمال استعجال از تبریز به آن صوب بحرکت آمد و از مراغه حاج علی محمد آقا نیز بوی ملحق گشت در چمن بناب تلاقی فریقین رخ داد ، مقدمه الجیش لشکر آزادخان از گروه افغانه بودند و عدد ایشان هزار نفر بود فتحعلیخان نیز از گروه مقدم و دنبلی بسر کردگی نجفقلی خان هزار نفر مقدمه الجیش قرار داد و خود با شاهبازخان و حاج علی محمد آقا در قلب متوجه کارزار شدند ، دلاوران قزلباش در مقابل افغانه مراکب جلادت را در جولان آورده مہیای جدال و قتال شدند و از غلبه‌ی اکراد در تشویش بودند ، لاجرم متوسل به عنایت الہی و حضرت ولایت پناہی گردیده استدعای نجات و ظفر مینمودند و بشوق فوز شہادت و تحصیل سعادت بجان میکوشیدند . آن روز از طلوع آفتاب تا نصف النهار در چمن بناب گرم کاوش و کوشش بودند ، هنگام ظهر کمره‌ی هوا مانند کوره‌ی

حدّادان در التهاب آمد دلها نیز از آتش کینه‌ی اعدا در جوش و خروش بود نزدیک بود که عساکر آزادخان غالب گردند ، گروه قزلباش دوهزار نفر از مردان نامدار و صاحبان غیرت و عار که همه جنگ آزموده و کار دیده بودند باشمشیرهای برهنه ، مانند شیران گرسنه چشم از تیر و نیزه‌ی اکراد پوشیده خود را بر قلب ایشان زدند تا وقت عصر تنگ نائره‌ی جنگ از طرفین در اشتعال بود ناگاه بقدرت پروردگار و همت صاحب ذوالفقار نسیم فتح و ظفر بر پرچم علم فتحعلی خان وزیده لشکر آزاد مغلوب شدند . آزادخان این بار نیز تاب مقاومت نیاورده راه فرار پیش گرفت و چون مفتری و مأمنی برای خود نمیدید ناچار بگرجستان رفته ملتجی به ذیل حمایت والی گرجستان شد ، والی عدالت گستر او را در معنی بطور احترام محبوس نمود .

گویند قلیلی از لشکر آزاد که از چنگ قزلباش بدر رفته باماکن خود رسیده بودند يك يك بامراض مختلفه گرفتار مرگ و میر شدند ، سپس فتحعلی خان افشار بعد از چنین فتح نامدار به تبریز مراجعت نموده آوازه‌ی جلالت و اقتدار او با طراف و اکناف بلند گردید و روز بروز عدّت و شوکت او در تزايد بود ، چنانچه در مدت شش ماه موازی ده هزار کس از سواره و پیاده در رکاب خود حاضر نمود .

جنگ فتحعلیخان با پناهخان جوانشیر

در این ایام که فتحعلیخان افشارارومی رئیس طائفه‌ی آرشلو به اتفاق شاهبازخان دنبلی در آذربایجان مقتدر و فرمانروا شد از قافلانکوه تا دربند که باب‌الابواب و دمیرقاپو معروف است احکام او نفوذ و جریان یافت و هر کس تمردی مینمود بقوه‌ی جبریه مغلوب و مطیع خود می‌ساخت، الا پناهخان جوانشیر که بوفور شوکت و قدرت و خزائن و عساکر خود مغرور شده از اطاعت و تمکین به فتحعلیخان تمرد و ابا مینمود و فتحعلیخان را بحساب در نمی‌آورد، خان معظم له نخست میرزا جعفر افشار ایمانلو وکیل مالیات آذربایجان را که مردی کافی و کاردان بود نزد پناهخان به قلعه‌ی شوشی فرستاد که او را باطاعت فتحعلیخان بخواند و از وخامت عاقبت مخالفت بترساند چون نصایح خیر خواهانه‌ی میرزا جعفر الیه بگوش پناهخان فرو نرفت، لاجرم بی‌نیل مقصود معاودت نمود و شرحی از مراتب بد دماغی آن عاصی و طاغی و استظهار او بقلعه‌ی حصینه‌ی شوشه باز گفت، لهذا فتحعلیخان فرمان داد که عساکر آذربایجانی پرچم علم نصرت انباز را بسوی قراباغ در اهتزاز آورند، چون طنطنه‌ی حرکت او بگوش پناهخان جوانشیر رسید او نیز لشگری گرد کرده مہیای مدافعه و کارزار

گردید ، بعد از جنگهای چند ، پناه‌خان چون قدرت مقابله و مقاتله با فتحعلی‌خان را در خود ندید بقلعه‌ی پناه‌آباد پناه برده تحصن گزید و ابلهانه حصار آبدگینه را معقل و جان پناه خود ساخت ، فتحعلی‌خان فرمود چند سنگر محکم در محاذی قلعه بستند .

گویند هنوز آثار آن سنگرها در آنجا باقی و بسنگر فتحعلی‌خان معروف است (مربوط بزمان تألیف) بالجمله مدت سه‌ماه ایام محاصره امتداد یافت و تسخیر آن قلعه بهیچوجه ممکن نبود ، بالاخره پناه‌خان با ارسال رسل و رسائل طالب مصالحه و متقبل وجه مقاطعه گردید مشروط بر اینکه پسر خود ابراهیم خلیل‌خان را برسم نوا^۱ بفرستد و آن سیل بلا را از خود دفع کند فتحعلی‌خان با این شروط سررضا جنبانید ، چون ابراهیم خلیل‌خان با چند نفر از کدخدایان دانشمند و کشیشان ارامنه‌ی قرا باغ و بعضی هدایا و تحف نزد فتحعلی‌خان آمدند دو روز ایشان را به عنوان ضیافت در نزد خود نگهداشته روز سوم از آن مرز و بوم حرکت کرده ابراهیم خلیل‌را نیز در رکاب خود به تبریز آورد و از آنجا مصحوب^۲ برادر خود علی‌خان محبوساً به ارومی فرستاد و خود زمستان آن سال را در تبریز قشلاق کرد .

هزیمت گریمخان زند بصوب آذربایجان

چون فصل زمستان پهای رفت و نوروز سلطانی به فیروزی و کامرانی

۱- گروگان

۲- هم صحبت ، درمعیت

رسید آوازه‌ی حرکت کریمخان از سمت عراق گوشزد خاص و عام گردید.
چون به سرحد آذربایجان نزدیک شد، چندتن از مردان کاردان فرستاده
امرای آذربایجان را با کدخدایان تبریز برکاب خود طلبید فتحعلیخان
بعد از اطلاع بمضمون احکام برآشفت و فرستادگان را سخنان درشت
و سخت گفت! چون ایشان آزرده و بدون مقصود معاودت نمودند فتحعلیخان
در قلعه‌ی تبریز به تدارك قلعه‌داری و تهیه‌ی ذخیره پرداخته سکنه‌ی دهات
حول و حوش را به تبریز کوچانید و محصولات که بحد حصاد رسیده
بودند حکم کرد بسوزانند و احکام نوشت که در خوی و ارومی و مراغه
نیز بهمان دستور رفتار نمایند، باز کریمخان و کیل، از یک منزلی تبریز
آدم معتمد و عاقلی برسم رسالت نزد فتحعلیخان فرستاد که بسخنان نرم
و نصایح دلپذیر او را از عصیان و مخالفت اندازد و بوعد و وعید امیدوار
نماید، فتحعلیخان بسبب افعال ناشایسته و بیدادگریها که در ایام تسلط
آزادخان افغان در عراق از وی سر زده بود و مخالفت‌هایی که نسبت به
کریمخان کرده، از وکیل در تشویش بود باز فرستاده‌ی وکیل را بجواب
های نامساعد معاودت داد و فرمود که اطراف قلعه‌ی تبریز را مسطح و
بیوتات نزدیک را خراب نموده و آب و راهها بسته با زمین هموار ساختند،
بالجمله کریمخان نخست به بلده‌ی مراغه رفته بی‌جنگ و یورش آنجا را
تصرف نمود و بعد به تأدیب و تنبیه طائفه‌ی شقاقی و شاهسون که از جاده‌ی
اطاعت خارج و منحرف شده بودند پرداخت، آنگاه با کوکبه و جلال
در نزدیک سواد تبریز نزول نمود، بار دیگر برای اتمام حجت میرزا
علی اکبر نام ملاباشی خود را نزد فتحعلیخان و سایر امرای آذربایجان

و اشراف تبریز فرستاد مشعر بر اینکه از سر اجاجت گذشته خوف و احتیاط
بر خود راه ندهند و بر کاب و کیل مبادرت نمایند و باعث خرابی مملکت
و اتلاف نفوس و اموال مسلمانان نشوند و گرنه نادم خواهند شد و مایتنفع الندم
و در نامه وعده‌ی سرداری آذر بایجان بفتحعلی خان داده وفای وعده را قسم
به ذات پاك احدیت یاد نموده بود باز فتحعلی خان جوابهای نامساعد به
ملاباشی فرستاده گفت از قول من بو کیل بگوئید :

برو این دام بر مرغ دگر نه که عنقا را بلند است آشیانه

لاجرم ملاباشی مراجعت نموده جواب فتحعلی خان را بحضرت و کیل ابلاغ
نمود چون کریمخان در این سفر توپخانه همراه نیاورده بود و تدارك و
ذخیره‌ی چندان نداشت و زمستان نیز نزدیک بود و فتحعلیخان هم از قلعه
بیرون نیامده و بجنگ مبادرت نمی نمود باین ملاحظات مصمم معاودت
شده از آنجا بجانب دارالصفای خوی حرکت فرمود و از خوی بدارالنشاط
ارومی و از آنجا بسبب عدم ذخیره‌ی لشکر بمراغه رفت و از مراغه کوچ
بر کوچ به تهران رسید بعد از رفتن او فتحعلی خان از این ورطه نجات
یافته بر تق و فتق مهم رعیتی و سپاهی پرداخت و مدت دو سال به سلطنت
و سرداری آذر بایجان گذرانیده آنگاه دست تغلب به قرا باغ و بر کشاط
و قراجه داغ و نخجوان و اردبیل برگشاد و استقلال او بیش از پیش گشت
چنانچه جمعیت او بدوازده هزار کس رسید و سیصد نفر از جماعت افغانه
بار دیگر در رکاب خود حاضر کرد و هزار نفر تفنگچی از ارامنه‌ی قرا باغ
ابواب جمع و داخل در لشکر خود ساخت .

عزیمت مجدد کریمخان به آذربایجان

مطابق سال ۱۱۷۶ هجری کریمخان مجدداً آهنگ آذربایجان کرد به تبیین آنکه پناه‌خان جوانشیر چنانکه سبق نگارش یافت چون مغلوب و محصور فتحعلی‌خان گردید و پسر خود ابراهیم خلیل‌خان را برسم نوا به فتحعلی‌خان سپرد و او را محبوساً به ارومی فرستادند ، پناه‌خان در خصوص استخلاص پسر خود چاره‌ها می‌اندیشید و تدبیرها مینمود مع هذا هرگز باب فتح و فرجی بر روی او گشاده نمیشد لاجرم دست توسل بذیل عنایت و کیل ایران‌زده بار سال عرائض عدیده و تقدیمات شایسته ، حرکت موکب او را بصفحات آذربایجان استدعا نمود ، از حسن اتفاقات و کیل نیز در تدارك عزیمت این سفر میمنت‌اثر بود ، آنگاه با تدارك و توپخانه و اسباب و آلات حرب و ضرب و ذخیره‌ی سه ماهه‌ی لشکر و اتفاق جمیع امرای اهل عراق و جیوش بحر جوش ابرخروش عازم آذربایجان شد ، بعد از طی منازل در میانجی که سرحد اولگای آذربایجان است نزول اجلال اتفاق افتاد ، فتحعلی‌خان از این اخبار متوحش گردیده رعبی زیاد در دل او افتاد اما چاره و مفرّی برای خود ندید بجز مقابله و مقاتله پس بدستور سابق اهالی دهات نزدیک را کوچانیده در قلعه جای داد و قلعه را باعظم شهر سپرده خود با شاهبازخان و سایر متابین باستقبال کریمخان شتافت و در چمن اوجان لشکرگاه کرد چنانکه مابین دو لشکر دوازده فرسخ مسافت داشت ، کریمخان از بیرون آمدن فتحعلی‌خان و اقدام او بجنگ در تأمل و اندیشه افتاده مدت ده روز جنگ را موقوف نمود ، روز یازدهم که غرّه‌ی شهر ذیحجه بود در قراچمن نزول نموده از هر دو طرف تمهید

جنگ دیده مہیای مقابلہ شدند ، بعد از صف آرائی و نواختن طبل جنگ و تسویہی میمنہ و میسرہ و قلب و جناح و ترتیب قول چرخچیان ہردو لشکر مرا کب بہ جولان آوردہ مبارزان جنگ آزمودہ ، جوانان زندیہ عرصہی رزمگاہ را بضرب تیغہای نیلوفری از خون کشتگان لالہ گون مینمودند .

جوانان افشار و دنبلی چون جلالت جماعت زندیہ را قبل از آن در ایام لشکر کشیہای آزاد افغان مشاہدہ نمودہ بودند فرداً فرد خود را حریف میدان مبارزت ایشان نمیدانستند لہذا فتحعلی خان لشکر خود را بمواعید انعامات وافرہ و اصطناعات^۱ متکاثرہ استمالت دادہ اہل عراق و زندیہ را بہ جبن و بد دلی منسوب مینمود پس چنین مقرر فرمود کہ سواران افشار و دنبلی بیکبار با نیزہ و شمشیر خود را بر قلب صفوف لشکر عراق زنند و چشم از تیر تفنگ بپوشند و بی محابا بکوشند ایشان نیز بہ ہیأت اجتماعی بنیاد غوغا نمودند ، گرد میدان کارزار بر فلک دوار بلند گشت در آن حیص و بیص کریم خان و کیل در پس توپخانہ میان صفوف جزائرچی مشغول تمشیت جنگ پیادگان بود و شیخعلیخان زند کہ مردی عدوبند بود در میمنہی لشکر خود کارزار مینمود فتحعلیخان برایشان حملہ برد و این میمنہی لشکر شکست خوردند نادرخان زند و سایر مستحفظین چنان گمان کردند کہ قشون و کیل بکلی شکست خوردہ لہذا بنہ و نسوان را برداشتہ ہزیمت کنان بسمت عراق روانہ شدند و بعضی دستہ جات ہم راہ فرار در پیش گرفتند سواران افشار و دنبلی تعاقب ایشان نمودند نادرخان

با همراهان خود را به همدان رسانید و بعضی هزیمت یافته گان ایشان هم تا اصفهان عنان باز نکشیدند . فتحعلی خان از ظهور این فتح نمایان اظهار انبساط و شکفتگی مینمود ولی از دنبال کاری خبر بود و شاهبازخان دُنبلی در مقابل صفوف شیخعلیخان زند پای ثبات افشوده بود چون خبر برهم خوردن دستجات عراق به شیخعلیخان رسید بامداد و دستگیری ذکی خان زند که از بنی اعمام کریمخان و فرمانده میسره بود خود را بر قلب لشکر شاهباز دُنبلی زدند، در آن اثنا لشکر شاهبازخان بهم خورده شکست و هزیمت یافتند سواران زندیه تعاقب نموده بعضی را مقتول و برخی را دستگیر ساختند و خود شاهبازخان نیز گرفتار گردید او را دست بسته بنظر و کیل جلیل رسانیدند در آن اثنا پانصد نفر از گروه زندیه خود را بر قلب صفوف فتحعلیخان زدند فتحعلیخان چون از حضور و کیل و شیخعلیخان و گرفتاری شاهبازخان اطلاع یافت از حیات خود مأیوس گشت و ناچار فرار برقرار اختیار نمود شیخعلیخان زند تا يك فرسخی تبریز او را تعاقب نمود و بگرد او نرسید در آنوقت کریمخان ملتفت شد که بعضی از دسته جات لشکر او متفرق شده و بنه را نیز حرکت داده اند آنگاه نگاهبانی لشکر را بعهده ی شیخعلیخان سپرده خود را با جلو داران رکاب بطرف بنه روان شد و در عرض راه به سپاه فتحعلی خان که بسیاری از بنه را غارت کرده بی خبر از فرار فتحعلیخان در کمال اطمینان بر میگشتند برخورد آن شیر دلیر یعنی و کیل ، جمعی از آنها را بضرب شمشیر بکشت و شب را در محل بنه بسر برده و قاصدان در جناح استعجال بدنبال نادرخان و فراریان فرستاد روز دیگر مراجعت به اردو نموده در عرض مدت ده روز توقف

تفرقه‌ی لشکر او جمع شدند و از رؤسای آذربایجان از قبیل کاظم‌خان قراجه‌داغی و شاه‌بازخان دنبلی و احمد بیگ برادر او و پناه‌خان جهان‌شیر قرا باغی سر بکمند اطاعت و کیل نهادند پس اردو را حرکت داده در یک منزلی تبریز نزول فرمود و در آنجا محمد حسین خان زند را با محمد رضا خان مرندی و سی سوار به تبریز فرستاده حکومت تبریز را به محمد رضا خان داد بعد از ورود مأمورین به تبریز جمعی از هواخواهان فتح‌علی خان و الواط و اشرار که هنوز امید غلبه و استقلال به فتح‌علی خان داشتند و خود فتح‌علی خان در آنوقت به مراغه رفته با قلیلی در چمن لیلان می‌اندو آب و یلان و با هزاران تشویش و اضطراب اقامت داشت ، باری این جمله از راه خیالات واهی اکثر عوام الناس را از اطاعت کردن بو کیل شورانیده اتفاقاً محمد حسین خان زند را با سی سوار مقتید و گرفتار ساختند باین معنی که بدست فتح‌علی خان خواهیم داد و چند سوار از او باش بتعجیل نزد فتح‌علی خان فرستادند که خود را هر چه زودتر به یاری ما برسان و خود مستعد قلعه‌داری شدند .

اما میرزا اسدالله شیخ الاسلام تبریز که از مشاهیر آن عصر بود چون از حرکات ناهنجار الواط و اشرار استحضار یافت و دانست که هر گاه بدین نهج سلوک کنند هر آینه منتج مفاسد عظیمه خواهد بود ، الواط و اشرار را به نصایح شافیه و وعده و وعید از راه ضلالت بمنزل گاه هدایت دعوت فرموده و خود برای اطفای نائره‌ی شرارت با عریضه‌ی ندامت و انکسارانه‌ی اهل تبریز متوجه اردوی و کیل جلیل گردید به صحبت برادر خود میرزا عبدالفتاح ورؤسای جماعت اشرار را هم از سیاست و کیل

اطمینان داده همراه خود برد تا وارد اردو شدند و در چادر میرزا محمد علی صدر نزول نمودند روز دیگر جناب شیخ الاسلام مذکور بتوسط نواب صدر مشارالیه شرف حضور و کیل را دریافت و مورد کمال اکرام گردید بعد از مکالمات و محاورات و استدعای عفو جرائم جهال اهل تبریز، جناب شیخ الاسلام بنوازش و خلعت ملوکانه و رقم استمالت مراجعت فرمود ، روز دیگر اردوی و کیل در بیست و هفتم شهر ذیحجه الحرام از جانب غربی شهر با کو کبه و جلال و تشریفات استقبال وارد دیوانخانه ی تبریز گردید و سگهی زر بنام مبارك ائمه انام و در یکطرف بکلمه ی یا کریم زیب یافت و دو روز در تبریز توقف واقع شد .

محاصره‌ی ارومی و تسلیم فتحعلی‌خان پس از نه ماه

محاصره‌ی شهر

چون و کیل جلیل ، مراغه و خوی و سلماس و تبریز و سایر نواحی آذربایجان را بجز ارومیه مصفی کرد و چنانچه سبق نگارش یافت ، امر را خوانین آذربایجان سر بر خط انقیاد او نهادند و حکومت تبریز به محمد رضا خان مرندی که از چاکران دیرینه‌ی و کیل بود سپرده گشت . موکب اقبال را محض بدست آوردن فتحعلی‌خان بجانب ارومیه حرکت داده نخست شیخعلی‌خان را برسم منقلای از راه سلماس روانه داشت ، از حسن اتفاق ابراهیم خلیل‌خان پسر پناه‌خان جوانشیر و ملاپناه قراباغی که از محبس ارومی به لطائف الحیل مستخلص شده میگریختند در عرض راه به شیخعلی‌خان پیوستند و اردوی و کیل نیز علی‌التعاقب با توپخانه و استعداد تمام روانه‌ی ارومیه شد ، از این جانب فتحعلی‌خان سردار که در چمن لیلان میاندوآب بود چون از حرکت و کیل سوی ارومیه آگاه شد از چمن میاندوآب با هزاران تشویش و اضطراب و شتاب کوچ بر کوچ به ارومی رسید بعد از ورود مستحفظین بهرام صولت ، کیوان‌مهابت از رؤسای افشار بر دروب و بروج قلعه بموجب تفصیل تعیین کرده طریق خروج و دخول را از شش جهت مسدود فرمود .

شاه محمد بیگ افشار رئیس طائفه‌ی کهکلو با میران بیگ محمد و دلو
 جدّ اعلای نگارنده‌ی روسیاه ! در دروازه‌ی توپراق قلعه، میرزا محمد بیگ
 و شاه محمد بیگ افشار سعیدلو در دروازه‌ی هزاران، محمد بیگ قراحسنلو
 و علی شش پر بیگ در دروازه‌ی بازار باش، قهرمان بیگ و جلیل بیگ عربلو
 در دروازه‌ی یورت شاه، فتحعلی بیگ و قلی بیگ بکشلو در دروازه‌ی هندو،
 علی مصطفی بیگ آرشلو در دروازه‌ی بالو معروف به دروازه‌ی مشهد و
 شش عرّاده توپ که از عهد عثمانی مانده بود در بالای بروج برده پیاده
 و سواره افشار را ابواب جمع ابراهیم خان دیوان بیگی کردند و از اعیان
 افشار که در ایام محاصره مشغول محاربه بودند قاسم خان گنجعلی خانی،
 رستم خان قاسملو، حسینعلی خان آرشلو و علی خان و ابراهیم خان آرشلو
 برادران فتحعلی خان سردار، فرهاد خان و علی مراد خان قاسملو و غیره.
 علی الجمله چون اردوی و کیل به ارومیه رسید در دهکده‌ی صداقه و بالای
 تپه‌ی دیگاله در سمت شرقی شهر لشکر گاه کرده، باز برای اتمام حجت
 چند تن از عقلا را نزد فتحعلی خان فرستاد و پیغام داد هر گاه بطوع و
 طبع، بی جنگ و جوش بخدمت و کیل مبادرت نماید مورد اعطاف و الطاف
 خواهد شد و و کیل بروح برادر مقتول خود اسکندر خان سو گند یاد
 کرده بود که اگر فتحعلی خان با خلاص کمر خدمت بر میان بسته دارد،
 مثل ایام دولت آزاد خان او را سردار آذر بایجان گرداند و فرق افتخار او
 را از قمه‌ی شعری بگذراند فتحعلی خان باز سر از اطاعت و کیل سر باز
 زده بتدبیر قلعه‌داری مشغول گردید، پس بحکم و کیل عساک را و بتدارك
 سیبه و سنگر و اسباب قلعه گیری مستعد شدند، روز دیگر فتحعلی خان بعزم

جنگ از قلعه بیرون شد و در اطراف قلعه کارزاری سخت نموده از نامساعدت بخت مغلوباً بازگشت ولی در اثنای جنگ، علی خان کُرد، که از نامداران لشکر و کیل بود بطعن سنان شاه محمد بیگ رئیس طائفه‌ی کهکلو، زخمی منکر یافت .

بالجمله سه جنگ متواتر فیما بین زندیه و افشاریه اتفاق افتاد و از جانبین اثر فتح و غلبه پدیدار نشد الغرض چون مدت محاصره بطول انجامید از فقدان آذوقه و غله و وقوع قحط و غلا و وصول فصل زمستان و شدت برودت هوا، کار بر اهل قلعه و اردوی و کیل متعسر گردید در آن وقت چند کس از اردوی و کیل که قلباً هواخواه فتحعلی خان بودند علی الخفیه بایکدیگر ملاقات و مشورت کرده نامه به فتحعلی خان نوشتند که ما دوست هواخواه توایم عهدی که سابق با تو بسته‌ایم اکنون بهمان عهد و وفا که بستیم هستیم نامه را در شب تاریک بقلعه فرستادند، قضا را کشیکچیان اردو نامه بر را برگرفته با نامه‌اش نزد و کیل بردند مضمون نامه این بود که در حین اشتعال نائره‌ی جدال، علمها را سرنگون کرده به فتحعلی خان ملحق شوند، و کیل چون از مضمون نامه اطلاع یافت سجده‌ی شکری بجای آورده نگارندگان نامه را که هفت نفر بودند براه عدم فرستاد و سرهای ایشان را با نامه نزد فتحعلی خان ارسال داشت و نوشت که هواخواهان و یاوران ترا نزد شما سر قدم ساخته فرستادیم هر گاه تدارك جنگ‌داری بسم الله ...

فتحعلی خان از این واقعه در تشویش و اضطراب عظیم افتاد و در این مدت از حکام شیروانات و گنجه و گرجستان استمداد نموده بود جواب

یأس از ایشان شنود اینهم مزید بر علت گردید زیرا که حکام مزبوره از شوکت و جبروت و کیل اندیشناك بودند و همگی تقدیمات مرغوب به اردوی اومیه فرستادند حتی ارکلی خان والی گرجستان که معروف به کثرت جنود و وفور خزائن و از عهد نادر شاه افشار تا این زمان که بیست سال گذشته بود هیچیک از سلاطین ایران او را مغلوب نساخته و بخیال او نپرداخته بودند او نیز تقدیمی لائق بانضمام آزادخان که مدت چهار سال در تحت الحفظش نگاه داشته بود و از حیات و ممات او کسی اطلاع نداشت بمو کب والای وکیل ارسال نمود و کریمخان نیز با آزادخان بوجه اکرام و مدارا رفتار فرمود و مقدم او را بفال نیک گرفت و مایه‌ی فزونی اقبال دانست ، پس نقاره‌خانه‌ی شادی بنوازش در آورده با عزم جزم مستعد تسخیر قلعه‌ی ارومیه شدند .

چون شیخعلیخان زند که سردار کل لشکر وکیل بود بولایات آذربایجان حوالجات خارج از قاعده بمهر خود حواله می کرد و مردم شکایت اذیت و تشدد محصلین و جوهات را بوکیل عریضه نوشته بودند وکیل عادل از این کار بر آشفته هر دو چشم جهانبین شیخعلیخان را از نور بصارت عاطل نمود ، بعد از آن در تدبیر گرفتن قلعه و بدست آوردن فتحعلیخان مجدّد و مستعد شد لشگریانش از هر طرف قلعه را مرکزوار احاطه کردند لاجرم کار براهل قلعه تنگتر از قافیه‌ی قلعه گردید و مأکولات ایشان پای بردامن عدم کشیده بسیاری از اهل قلعه مسافردیار عدم شدند ، مدت هفت ماه ، بقول اصحّ و اشهر تا نه ماه کار بدینمنوال بود اطعمه و اشربه در نهایت صعوبت آنهم درخانه‌ی اغنیا و بزرگان یافت

میشد بعجزه و مساکن اکل میته بحکم شرع شریف حلال گردید بجز آه
درد آلود گرسنگان در هیچ دودمان از دود آتش اثری نبود .

مع القصة روز بروز ضعف و ناتوانی قلعه گیان قوت گرفت و آثار
غلبه‌ی دشمن آشکار گشت بعضی از بیوفایان افشار هم قرار بر فرار داده
بموکب زندیه رفتند. فتحعلیخان سردار چون بیوفائی اتباع خود برای العین
دید و از رسیدن معین و مدد هم مأیوس گردید در کار بخت سست سخت
درماند . روزی جمعی از رؤسای افشار و خداوندان غیرت و عار را در
خلوتسرای خویش انجمن کرد و از هر دری سخن بمیان آورد و گفت خداوند
بیمانند و یگانه دانا است که اینهمه جد و کوشش و ستیزه و کاوش من با
کریمخان و کیل نه از راهوی و هوس سرسری و داعیه‌ی ریاست و سروری
است بل محض اینست که نام و ناموس چندین ساله را از دست ندهم و ایل
و الوس را بدست بیگانه نسپارم و لیکن چه سود که تقدیر مخالف تدبیر
است و کارها همه در دست کارگذاران تقدیر، آنچه خدا خواسته آن میشود.
چنانکه در این مقدمه از نزول جیش بلا و وقوع قحط و غلا پیداست و در
اصل مقرر شده که عالم فانی بالذات مستلزم تغییر است اگر گردش آسمانی
وقتی موافق مرام باشد گاهی مخالف است و بالعکس ، عالم بیک قرار
نمانده است عالم است مرا که اغلب در جنگ با سرکشان و رقبا فتح و
ظفر بودی ، حالی شکست و خطر است و مسلم است که هر شرفی را و بالی
و هر طلوعی را زوالی ، چنانکه هر هبوطی را صعودی و هر نقصی را کمالی
است و هکذا ، باری بر آنم که با کریمخان و کیل پسرایناق زند از در
آشتی و صلح در آیم که بیش از اینم طاقت شنیدن آه و ناله‌ی اطفال گرسنه

و بیوه زنان بیوفانیست آرای شما در این باب چیست؟ چون این سخنان که مصالح عجزه و مسا کین را متضمن بود بپای رفت سر کردگان افشار را رقت شدیدی دست داده همگنان متفق الکلمه گفتند که ما نیز بر آنیم که رأی تو بر آنست رضای ما منوط بر رضای سردار است اگر طالب جنگ است مستعد جنگیم و جویای نام و ننگ و اگر طریق آشتی خواهد سپرد ما نیز فرمان خواهیم کرد. پس فتحعلیخان سردار نخست میرزا محمد جعفر و کیل مالیات را محض ابلاغ، خدمت و کیل جلیل فرستاده بعد با چند تن از رؤسای افشار و و کیل ولایت هزبوردل بر مومات نهاده و رفاهیت رعایا را بر حیات خود ترجیح داده عازم اردوی کریمخان گردید چون به قرب اردو رسید کریمخان احترام مقدم چنین کفو کریم را مرعی داشته جمعی را پذیره فرستاد و خود نیز تا سرای پرده پیش آمد و اشارت فرمود که طبل بشارت بنواختند و هر دو دوش بدوش داخل سرای پرده گشته بر سر مسند قرار گرفتند فتحعلیخان عرق خجلت از جبین ریزان زبان بعد از ماهی گشوده اظهار تأسف و ندامت نمود کریمخان از راه ایما و طنز فرمود که ما ترا بجای برادر جوانمرگ خود اسکندر خان پذیرفتیم، بدیهی است که مقصود و کیل از این سخن چه بود، چنانچه عنقریب از ورای پرده غیبی ظهور نمود ولیکن بمدلول اذا جاء القدر عمی البصر فتحعلیخان را چشم دانش و بینش دوخته بودند و البته ادراك این نکته نیاموخته.

مع القصة سردار و سران افشار خوشوقت و شاد کام از اردو مراجعت کردند روز دیگر اردوی و کیل از وکاله و صداقه حرکت نموده وارد قلعه‌ی ارومی گردید. مقارن ورود و کیل به ارومی آقامیر حسین شیخ الاسلام

که از سادات عظام و علمای اعلام بود برحمت ایزدی پیوست ، چون کریمخان بدستکاری عنایت خداوند بهفتح قلعه و گرفتاری فتحعلیخان افشار آرشلو توفیق حاصل کرد در ساعت سعد وارد شهر گردیده در دارالحکومه‌ی آزادخان افغان که در پهلوی مدرسه‌ی مسجد جامع و سمت شرقی واقع بود جشن عید نوروز سلطانی را با فیروزی و کامرانی بسربرد اعیان و علمای افشار و معارف آن دیار در سلام او حاضر شدند ، خطیب ارومی خطبه‌ی غرّائی ادا کرد ، آنگاه در حضور جمهور خلعت حکمرانی ارومی را از فتحعلیخان خلع و بعهده‌ی رستمخان بن مهدیخان قاسملو محول نمود و نیز يك قبضه شمشیر گوهرنگار و يك رأس اسب خاصه و خلعت زرتار بفتحعلیخان سردار داد و مقرر داشت که همواره با جمعی از اکابر خانواده‌ی افشار و خانه و کوچ ملتزم رکاب و در جزو جنود نصرت انتساب باشند و در ازاء ضرر و خسارتی که در ایام محاصره بملاک و بیارزه عاید شده بود علی‌قدر مراتبهم در حق همگنان تخفیف و انعامی مرحمت شد ، میرزا محمدجعفر و کیل مالیات رئیس طائفه‌ی عبدالملکی کماکان برمسند و کالت استقلال یافت و میرزا بابا برادر و کیل مزبور و میرزا کبیر و میرزا ظهیر استاجلو هر دو برادر و میرزا مصطفی سیدلو و میرزا جواد استاجلو معروف به زرین قلم ، این جمله در دیوان دفتر و شغل استیفا برقرار شدند و منصب شیخ الاسلامی بجناب آقامیر حسن خلف ارشد مرحوم میر حسین واگذار گردید و همچنین شغل پیشنمازی و امامت جماعت بعهده‌ی جناب قاضی موسی الرضا پسر قاضی آقارضا تفویض یافت . پوشیده نباشد که در آن ایام خراج دیوانی بلده‌ی دارالنشاط ارومی از صاین قلعه‌الی قراسوی

سلماس معادل سی هزار تومان تبریزی نقداً و دو هزار خروار غله جنساً بود بالجمله بندگان و کیل پس از انتظام مهمارومی، رضاقلی خان پسر موسی خان بیگلربیگی قاسملو و فتحعلیخان آرشلو و سایر معارف افشار ارومی را ملتزم رکاب ساخته موکب اوبجانب دارالصفای خوی در حرکت آمد. احمدخان برادرشاهبازخان پسر مرتضی قلی خان دنبلی باستقبال مبادرت نموده برکاب بوسی و کیل نائل گردید و مساوی یک میل راه از کوه غضنفر تا دروازه‌ی خیابان معروف پای انداز از ملبوسات فاخره و طاقه شالهای کشمیری و کرمانی در مقدم و کیل گسترده بود بعد از ورود بشهر خوی شرایط ضیافت و پذیرائی شایسته بجای آورد و زائدالوصف پسندیده و مستحسن افتاد، پس احمدخان را ایالت خوی ارزانی داشت و خانه و کوچ نجفقلیخان و شاهبازخان را نیز از خوی کوچانیده روانه‌ی عراق گردانید و خود موکب مسعود را بجانب تبریز حرکت داد.

آخرین جنگ فتحعلیخان آرشلو

چون موکب و کیل به‌مرند رسید گزارش دادند که طوائف بلّباس و منگور ساکنین محال لایجان دست تطاول بنواحی ارومی دراز داشته‌اند چون و کیل دانست که گوشمال آن طائفه اهم ازهر کار و مرد این خدمت هم فتحعلیخان سردار است لهذا او را باتفاق علی محمدخان زند و هشت هزار دلیر هنرمند، بگوشمال ایشان فرستاد سردار مزبور با این استعداد و استبداد روانه و بسر وقت طائفه‌ی مزبور رسید بعد از محاربات سخت و تنبیه بلیغ طوائف بلّباس و غیره مظفر و منصور معاودت نمود.

روزی برادرش ابراهیم خان دیوان بیگی در خلوت با جمعی از هواخواهان با وی مواضعه نمودند که این و کیل زند با تودشمن دیرینه است هرگز کینه‌ی برادرش اسکندر خان که روزگار او در دست توسپری شده از سینه نخواهد رفت همانا انتهاز فرصتی دارد که ترا بوی ملحق سازد اکنون که از آن دام جسته و از آن بند رسته‌ای بهتر آنست که خود را بکناری کشی تا عالم آشفته قراری گیرد .

فتحعلی خان بدون توجه باین خیر اندیشی متوسل بعنایت قادر سبحان شده از راه بناب روانه‌ی تبریز و بمو کب جلیل و کیل رسید .

خاتمه‌ی کار فتحعلی خان سردار

چون آوازه‌ی استقلال کریم خان در ممالک آذربایجان بلند گشت و سرکشان هر دیار گردن بر بقیه‌ی انقیادش نهادند منجمله حاج علی محمد آقا حاکم مراغه که در میان رؤسای آذربایجان بکثرت مکنت و ثروت معروف بود جمیع اموال و اجناس و املاک خود را آنچه در قبضه‌ی تصرف داشت بموجب نوشته بنظر و کیل رسانیده و در طبق اخلاص تقدیم نمود و مدت سه ماه ذخیره‌ی اردوی او را در مدت توقف آذربایجان از مال حلال و خاصه‌ی خود داد چنانکه بندگان و کیل از غلات و برنج و روغن و گوسفند و غیره حبّه‌ای از اهل آذربایجان توقع نفرمود و آنچه حاج علی محمد آقا تقدیم کرده بود همه را باز بخودش واگذار نمود و در حکومت مراغه او را استقلال داد و بعد از آن دو روز در قصبه‌ی مرند مهمان محمد رضا خان مرندی شده و با اهل و عیال و اتباع بجانب قراچه داغش نهضت دادند و

خانه و کوچ کاظم خان قراجه داغی را روانه‌ی عراق فرمودند در این اثنا خبر طغیان و بیداد گریه‌های ذکی خان زند که از جانب وکیل در عراق وفارس صاحب اختیار کل بود بعرض رسید وکیل را از استماع این اخبار قلق و اضطراب بسیار در خاطر راه یافت ، با وصف اینکه مصمم انتظام مهمان شروانات بود فسخ آن عزیمت نمود و دفع دشمن خانگی را اهمّ شمرد لاجرم عنان مرکب عزم بجانب عراق انعطاف داد ، کوچانیدن خانه و کوچ پناه خان جوانشیر که در نظر بود میسر نشد خود پناه خان جوانشیر و صادق خان و نصیر خان پسران علی سلطان شقاقی و نظر علی خان را ملتزم رکاب و در کمال شتاب روانه‌ی عراق شدند .

چون قصبه‌ی قمشه [شهرضا] اصفهان مضرب خیام گردید چشم وکیل همینکه بمرقد برادر خویش اسکندر خان افتاد بی اختیار شعله‌ی حزن و اندوه در کانون سینه‌ی پر کینه‌اش زبانه کشید و آب حسرت از چشمه‌ی هر دو چشمش چکیدن گرفت در آنوقت امرای زندیه و غیره خاصه آزادخان افغان که ازدست فتحعلی خان دلی پر داشتند سرانبان حقد و حسد را باز وسعایت فتحعلی خان آغاز نمودند و وکیل را به قتل و دفع او برانگیختند لاجرم در آن جوف اللیل وکیل باحضر او اشارت نمود و بمجرد ملاقات فرمود هان ای فتحعلی خان این کدام منزل است ؟ ! سردار مزبور بی تأمل جواب داد که بلی قمشه و همان منزلی است که تو از صدمات حملات دلاوران افغان و افشار فرار برقرار اختیار کردی و برادرت اسکندر خان در اینجا اسب اقبال اسکندری خورده و خود هدف تیر اجل از شست من شد ! همانا دانم که از این احضار نابهنگام و سؤال وحشت فرجام مقصود چیست من

اول روز پیمان ترا بیفروغ و ایمان ترا چون پیمانست دروغ میدانستم ،
باری بنده را از حضرت و کیل سه تمناست نخست آنکه پس از قتل من
که عمده مرام تست در جوار مرارم حوم اسکندر خان بخاک سپارند ثانی
آنکه کوچ و عیال ایل افشار که مصحوب مو کب مسعودند از اهالی عراق
و فارس و زندیه بعرض و ناموس ایشان دست تعرض نرسانند روان مرا در
قالب و قالب مرا در گور نرنجانند ثالث آنکه منصب من بخلف ارشدم
جهانگیر و حکومت ارومیه بفرزند دیگرم رشید ارزانی شود . و کیل هر
هرسه را قبول نمود .

آنگاه فتحعلیخان مصمم سیاست و هلاکت گردیده زبان بحمدملك
منان گشود و گفت بحمدالله تعالی مرا از مرادات دنیویه آرزوئی در دل
نمانده تا کنون فراز و نشیب جهان درنو شتم و بدرجات عالیه و فتوحات
متوالیه نایل گشتم آرزوئی که به نقد دارم امید مغفرت از درگاه خداوند
رحیم و کریم است و بس .

این بگفت و گریان شد و قطرات عبرات از چشمه‌ی چشمانش روان ،
جمعی از رؤسای افشار که در گوشه و کنار سرادق سلطنت بودند و این
مقالات میشنودند . بیکبار زمام شکیب و قرار از قبضه‌ی اختیار ایشان
بدر رفته به جزع و فزع در آمدند بالجمله و کیل وقت را مساعد دیده و
از مدلول فی التأخیر آفات اندیشیده در ساعت اشارت به قتل وی نمود پس
موگلان غضب در همان شب در روشنائی مشعل طناب اجل به حلق او
انداخته به اطفای چراغ حیاتش پرداختند و کیل بعد از اتمام کار فتحعلی
خان فرمود بموجب وصیت او را در جنب مرقد اسکندر خان در خاک مدفون

ساختند و قبه‌ی بلندی بر سر آن هردو مرقد برافراشتند که هنوز در قمشه برقرار است (مربوط بزمان تألیف) و سه روز مراسم تعزیت از برای او بجای آوردند. جهانگیرخان پسر ارشد آن مرحوم را مقرب حضرت و انیس جلوت و خلوت نمود و رشیدخان فرزند دیگر او را اسماً منصب سرداری بخشید.

شورش طائفه‌ی بلّباس در ارومی و لشکرکشی رستم‌خان به مقابله‌ی آن گروه

چون خبر واقعه‌ی هائله‌ی فتح‌علی‌خان به رستم‌خان حاکم ارومی رسید و در اندک زمانی در اطراف انتشار یافت طائفه‌ی بلّباس ساکنین لایجان از آنوقت که گوشمالی بلیغ و دستبردی بیدریغ از مرحوم فتح‌علی‌خان دیده بودند همواره انتظار فرصتی مینمودند و در صدد کیفر و انتقام بودند این مثل در عرف عوام و خواص معروف است که افعی را تلخی دم فراموش نشود. باری چون از قضیه‌ی ناگزیر فتح‌علی‌خان آگاه گشتند طائفه‌ی زرزای اشنویه را نیز بسبب همواری با خود همدست و همدستان کرده خروج نمودند نخست محال دول از توابع ارومی را که متعلق به رؤسای گندزلو است بتاختند و عرصه‌ی نهب و غارت ساختند.

رستم‌خان چون این اخبار را شنید دفع این سیل بلا را اهمّ دانسته با اجتماع خیل مشغول شد، نخست مؤمن‌خان مکفوف البصر حاکم صاین قلعه را با محمد بیگ ریش سفید ایل قراحسنلو که در جلادت و رشادت شهره‌ی ایام و زبده‌ی انام بود با معدودی از راه درّه‌ی قاسملو گسیل ساخت

و خود با سواران افشار و دلیران نامدار از راه جاریجان و گردنهی قاشقه گدوگی بلایجان شتافت .

از آن جانب کبائز نام مزین طائفه‌ی بلباس اهل وعیال واثایی بی‌قیاس با جمعی در کوه قندیل که سقناقی استوار است گذاشته خود با سواران مماش و منگور و پیران ، قصبه‌ی اشنویه را لشکرگاه ساخته بود، چون رستم‌خان با سپاه افشار بحوالی قندیل رسیدند طائفه‌ی بلباس بیرون آمده فیما بین محاربه‌ی سخت واقع شد عاقبت شکست به آن گروه رسیده طائفه‌ی بلباس با صد هراس روی بسوی سقناق نهادند ، سواران افشار اطراق سقناق را محیط‌گشته بعد از کشش و کوشش بسیار آن سقناق را بدست آوردند و از قتل رجال و نهب اموال آن طائفه دریغ نرفت چون رستم‌خان مانند رستم‌دستان از جنگ مظفر و منصور معاودت نمود در بناب سهناباد که به باراندوزچائی معروف است رحل اقامت انداخته گوش به اخبار اشنویه داشت .

سابقاً نگارش یافت که مؤمن‌خان با محمد بیگ قراحسنلو از راه دره‌ی قاسملو بسمت اشنو رفتند ، در اثنای راه بجمعی از طائفه‌ی زرزاء که در محال دشت بیل معبر را گرفته بودند برخوردند، محمد بیگ دلاور با دلاوران افشار حمله برایشان برده داد مردی و مردانگی در داد و بسیاری از معارف زرزاء را بضرب شمشیر به خاک انداخت ، سواران زرزاء که در سواری و نیزه‌داری خود را بی‌بدیل میدانستند از مشاهده‌ی آن دست و بازو و جلادت و نیرو هراس نموده راه‌هزیمت می‌پیمودند، سواران افشار ایشان را تا گردنهی اشنویه تعاقب نمودند در آن اثنا کبایز مزین

بلباس که در محلی توقف داشت چون از هزیمت سواران زرزاء آگاه شد با جمعیت خود سوار و سر راه محمد بیگ را که همچون درنده شیر با شمشیر در قفای آنها میرفت گرفت ، کبایز بلباس که به عظمت جثه و سطبری بازو و هیکل با نیرو پیلی بود توانا و کوهی پای بر جا با آن شیر کنام جلادت یعنی محمد بیگ بکاوش در آمد هر دو دلاور دست به آلات حرب و ضرب برده با هم در آویختند و گرد هیچا برانگیختند عاقبت محمد بیگ با اینکه ضربتهای کاری در بدن داشت شمشیری بر کتف کبایز چنان نواخت که با همان ضربت از بالای مرکبش بر زمین انداخت آواز احسن احسن از دوست و دشمن بر چرخ روئین تن پیچیده قضارا پای اسب محمد بیگ نیز بسوراخی رفته سکندری خورد و محمد بیگ چون خون زیادی از جراحتهای بدنش رفته بی طاقت شده بود لهذا از اسب بر زمین افتاد ، افتادن همان بود و جان به قابض^۱ ارواح سپردن همان ، از آن طرف کبایز نیز راه آخرت پیش گرفت ، اتباع او از مشاهدهی اینحال متفرق شدند سواران افشار جنازه ی محمد بیگ را از آنجا به قریه ی حصار تر کمان که مولد و مأوای او بود حمل و نقل کردند در السن و اخواه طائفه ی افشار قر احسنلو چنان مشهور و مذکور است که چون خبر کشته شدن کبایز به مادرش رسید باور نکرد او را بسر نعش پسر آوردند چون برأی العین او را کشته و بخون آغشته یافت چندی موی بکنده و مویه کرد از آنجا راه حصار تر کمان پیش گرفت وقتی رسید که جنازه ی محمد بیگ را سه غسل داده میل بدفن او داشتند همگنان ازدیدن مادر کبایز حیرت

کرده سبب این خرق عادت را از وی سؤال کردند آن پیره زن زبان لابه و التماس گشود و از پیوستگان قاتل پسر خود درخواست نمود که جسد آن مرحوم را برأی العین دیدار کند چون ملتمس او را پذیرفتند کفن او را باز کرده هیکلش را بدقت در نظر آورده گفت: بخدا و رسول پاکش سو گند دیگر برای پسر خود زاری نکنم و بمرگ او افسوس نخورم که در دست کفو و همتای خویش کشته گشته پس از آن چند روز با اولاد محمد بیگ در تعزیت و سوگواری سهم گریه و زاری بود چون اجازت مراجعت خواست او را با تدارك و مهربانی روانه‌ی لایجان نمودند .

خاتمه‌ی کار رستم خان

چون رستم خان حا کم ارومی با دولت و نصرت بمقر حکمرانی معاودت نمود کما کان بر تق و فتق مهمات ارومی پرداخت این وقایع مطابق ۱۱۷۸ هجری بود . پس از یک سال یعنی در سال ۱۱۷۹ که رستم خان به کمال استقلال مشغول حکمرانی ارومی بود خبر رسید که خسرو خان اردلان از ولایت سنندج بسبب شکستی که از دشمن قوی به وی رسیده ، بملاحظه‌ی سابقه‌ی دوستی با رستم خان حا کم افشار عزیمت این دیار بهشت آثار کرده و در بناب سهند آباد فرود آمده ، خان حکمران از استماع مقدم والی و الاشأن خرم و شادمان شده از عظمای افشار و خدام دربار جمعی را باستقبال فرستاد در روز ورود او، خود رستم خان نیز تعظیم مقدم او را تا دم دروازه باش که در قرب دیوانخانه‌ی حکومتی بود تشریف برد و از دیدار والی مزبور تشکر و تمجیدات زائد الوصف نمود و مقرر فرمود که

از برای خسروخان منزلی شایسته و جداگانه در جنب دیوانخانه خالی و معین کردند و تشریفات بیاندازه بعمل آوردند علی الجمله هر روز و شب ملاطفت و مؤانستش نسبت به مهمان در تزیید بود و چون والیان سندج خصوصاً واهالی کردستان عموماً، اغلب اوقات را به عیش و گشت و شکار و تجرّع کاسات عقار معتادند! رستم خان گاهگاهی او را به سیر و شکار و صحرا و کوهسار بردی و اسباب نشاط و بساط انبساط فراهم آوردی که کربت^۱ غربت در وی اثر نکند و دلش از خار روزگار نشکند. عاقبت بسبب سعایت بعضی مفسدین که او را ببعضی کردارهای شنیعه و خیانت متهم و منسوب کردند، رستم خان حق نان و نمک خود را ضایع کرده به اندیشه‌ی هلاک و افتاد! و در دل شبی که خسروخان مست طافح و در خواب نوشین غفلت بود چراغ حیات او را بشارت رستم خان خاموش کردند و آوازه در انداختند که از فرط شرب شراب باجل طبیعی در گذشت و الحق اینکار برای رستم خان که مانند زال روزگار عشوه‌نما و مهمان کُش بود مبارك نیامد سالی براین نیامد که بمکافات رسیده در دست باقر بیگ نام افشار سپری گشت^۲.

توضیح این مقال آنکه کریمخان و کیل که در شیراز برای هریک از رؤسای افشار ارومی که با اهل و عیال محبوس بودند خلاع فاخره

۱- اندوه

۲- مؤلف تاریخ افشار در متن کتاب خود می نویسد: پوشیده نماند که این روایت بموجب نگارش ملا محمود مؤذن افشار محمودلو از بنی اعمام والد این روسیاه است که در تاریخ گلشن التواریخ خود ضبط نموده و گر نه این روسیاه در هیچ تاریخ ندیده و متوجه این قضیه نشده اند!

عنایت میفرمود! من جمله خلعت مخصوصی مع مثال مشعر به استقلال مصحوب باقر بیگ نامی از افشار قاسملو برای رستم خان انفاذ مینمود چون مثال عنایت بانضمام خلعت به ارومی رسید رستم خان علی الرسم استقبال شایسته بعمل آورد، از آنجا که باقر بیگ حامل خلعت از پیوستگان نزدیک و محرم بود او را در عمارت حکومتی خود منزل داده الیاس افشار را که منصب سر کشیکچی داشت مهماندار او قرار داد دمبدم ملاطفتی مخصوص در باره‌ی او مبذول میداشت تا رفته رفته کار به محرمیت و اتحاد انجامید و حجاب مغایرت از میانه مرتفع شد. اوشب وروز رستم خان را در اندرون حرم و بیرون دیوانخانه انیس خلوت و جلیس جلوت شد، رستم خان خون گرفته با او نرد موّدت میباخت و طرح دوستی و الفت می انداخت غافل از اینکه آن در خفا با محراب بیگ و صادق بیگ متفق شده مصمم قتل او بودند، علی الجملة باقر بیگ و صادق بیگ و عابد بیگ و محراب بیگ در خفیه همه وقت کنکاج مینمودند و در افنای رستم خان سخنها میگفتند که او را از میان برداشته باقر بیگ را بحکومت افشار اختیار نمایند آنها نمیدانستند که این جامه بیالای هر خسی سزاوار نیست.

تا يك شب که وعده‌ی الیاس بیگ با چند نفر کشیکچی چنین بود که هنگام اذان صبح استحمام کنند و باقر بیگ آن شب را تمارض نمود و برای صرف شام در اندرون نزد رستم خان حاضر نشد، چون رستم خان پس از صرف شام در بستر استراحت سر بیالین غفلت گذاشته بخواب مرگ رفت باقر بیگ تا نزدیک صبح کاذب خواب را بر خود حرام نمود. یکی را بیالای بام فرستاد که غیر هنگام اذان بخواند، الیاس بیگ کشیکچی

طلوع صبح پنداشته عازم حمام شد فی الفور باقر بیگ با صادق بیگ و عابد بیگ هم عهدهای خود مسلح و مصمم داخل حرمخانه شدند ، قضا را رستم خان زود از خواب برخاسته بجهت قضای ... بود باقر بیگ کم فرصت جای رستم خان را استفسار نمود اشارت به آنجا کردند هنگام بیرون آمدن رستم خان نخست آن شقی یعنی باقر بیگ با شمشیر تیز ضربتی حوالت او نمود و زخم کاری رسانید بعد از آن یاران دیگرش علی التوالی زخمهای منکر زدند، گویند رستم خان آفتابه‌ی مسینه در دست داشت و با آن قدری کوشش کرد عاقبت آن بیچاره را از پای درافکندند حالی جان بداد ، صبیله‌ی آن مرحوم که والده‌ی محمد عیسی خان و خداداد خان و لطفعلی خان زوجه‌ی امامقلی خان بیگلربیگی خواهد بود ، در آن وقت خودش را بدست و پای قاتلین انداخت چند طپانچه‌ی سخت بگردن آن مظلومه زدند که مادام الحیات گردنش کج ماند . علی الجمله بیکبار آواز ناله و شیون از اندرون رستم خان به محله‌ی بازارباش پیچید سکان آن محله از مرد و زن سراسیمه از خواب بیدار شده در دور عمارت حکومتی معتقد شدند و از وقوع این قضیه زارزار میگریستند باقر بیگ در آن حیص و بیص حکم کرد نعش رستم خان را برداشته در میدان بازارباش گذاشتند و از یکطرف نقاره‌خانه را بنام او نواختند که دور ، دور باقر بیگ افشار است و چنین شهرت دادند که رستم خان را کسان خسرو خان اردلان کشته و بدررفته‌اند اهالی شهر و طائفه‌ی افشار لابد و ناچار گردن بر بقیه‌ی اطاعت باقر بیگ نهاده حا کم خود دانستند .

علی ایحال هفت روز و شب نعش رستم خان در میدان مزبور ماند

و کسی را یارای آن نبود که جنازه را دفن کند بعد از هفت روز میرزا محمد جعفر ایمانلو و کیل مالیات با جمعی کثیر از طائفه‌ی عبدالملکی و غیره اجماعاً آن جنازه را بعد از تغسیل و تجهیز در مزارستان بازارباشی بخاک سپردند و چون این قضیه‌ی هائله انتشار یافت و در صاین قلعه به مؤمن‌خان حاکم آنجا رسید ، زائدالوصف متأسف گشت با وصف نابینائی هر دو چشم بسرعت تمام قطع منازل کرده روز دوشنبه با جمعیت موفور وارد حصار ارومی گشت و ملازم خود قهرمان نام را با جمعی مأمور برگرفتن باقر بیگ و یاران او که در قتل رستم‌خان مرحوم متفق بودند نمود ، پس باتفاق باقر بیگ و سایر مرتکبین را گرفتند و بحکم مؤمن‌خان در روز روشن در میدان بازارباشی اعضای ایشانرا قطعه‌قطعه قطع نمودند. بالجمله بعد از دفع قاتلین رستم‌خان ، مؤمن‌خان مکفوف البصر تسلطی پیدا کرده موقتاً برمسند حکومت نشسته متوجه انتظام مهام ولایتی گشت از رستم‌خان مرحوم يك ولد ذکور ماند چون بعد از قتل وی بوجود آمد ، اسم او را نیز رستم نهادند و از این رستم‌خان عبدالغفار بیگ و خانجان بیگ بوجود آمده‌اند .

مأموریت میرزا جعفر بمنظور عزیمت به شیراز و رساندن پیغام

مؤمن‌خان در خصوص حاکم ارومی به وکیل‌الرحایا

به تبیین آنکه چون مؤمن‌خان قاسملو حاکم صاین قلعه باتفاق اعیان و افشار ارومی قاتلین رستم‌خان را بدست آورده سیاست رسانید و ولوله‌ی ولایت را فرو نشانید روزی جمعی از اعیان و افشار را جمع نموده

درخصوص حکمرانی ارومی و تعیین شخص کافی واصل برای حکمرانی و مرزبانی ایل جلیل سخن راند و از آراء حضار استشارت نمود همگنان بالاتفاق گفتند که شایسته ریاست افشار و حکمرانی این دیار امروز استحقاقاً رضاقلی خان بن محمد موسی خان مرحوم است و بس ، که او نیز در شیراز برسم گروگان است زیرا که از آبا و اجداد اجاق دودمان افشار و بیگلربیگی این دیارند بایست عریضه ای بدربار کریمخان و کیل ایران نگاشته او را استدعا نمود .

میرزا جعفر ایمانلو و کیل ولایت این کار را بر ذمت گرفت ، پس باتفاق لطف الله بیگ رئیس طائفه ای استاجلو و کلبعلی بیگ افشار از سر بازان نادر شاه افشارتدارك راه را سرانجام داده عازم شیراز شدند بعد از چندی که قطع منازل کرده به شیراز رسیدند عریضه ای طائفه ای افشار را با تقدیمات بیشمار از نظر بندگان و کیل گذرانیدند . کریمخان را از استماع قضیه ی رستمخان تأسف و تحسّر بسیار روی داد و بر حسب استدعای مؤمن خان و رؤسای افشار و رعایت خاطر خواهر رضاقلیخان که حلّیله ی جلیله اش بود رضاقلیخان را حکمران ارومیه و بیگلربیگی افشار نموده یرلیغ در طبق آن شرف صدور یافت و در آنحال از زبان بندگان و کیل این بیت بسمع حضار رسید :

در اینکار از آنرو رضا داشتم که خیر همه خلق پنداشتم
بالجمله بعد از صدور فرمان و پوشیدن تشریف حکمرانی میرزا
جعفر و کیل نیز بخلعت و کالت مالیه و دیگران بخلاع و مراحم ملوکانه
علی قدر مراتبهم معزز و سرافراز شده در ساعت سعد از دارالعلم شیراز

حرکت اتفاق افتاده روانه آمدند و بعد از قطع راه دور و دراز بخاک ارومی
رسیده منزل در چمن علی بیگلو و قاصلو کردند، چون این مژده‌ی فرحبخش
به مؤمن خان نایب‌الحکومه و جماعت افشار و اهالی ولایت ارومی رسید
بغایت مسرور گردیده به هیأت اجتماعی استقبال کردند و پس از مدتی
مدید بدیدار بهجت آثار بیگلربیگی زاده جانی تازه و بهجت بی‌اندازه
یافتند، رضا قلیخان بیگلربیگی نیز طائفه و ایل خویش را به تفقدات
و نوازشات کاملانہ! بنواخت، روز دیگر از چمن علی بیگلو با کوکبه و
جلال حرکت فرموده وارد ارومی شدند.

رضا قلیخان بیگلربیگی و وقایع ایام حکومت وی

سال ۱۱۸۲ هجری قمری بود رضا قلیخان به ترتیبی که گذشت صدرنشین مسند حکمرانی شد ، در اندک روز گاری بشهامت ذاتی و کفایت فطری واستعداد طائفه‌ی افشاراشرار و سرحدنشین را که شرارت وجسارت طبیعت ثانوی ایشان است چنان مقهور و منکوب نمود که هرگز یارای نفس کشیدن نداشتند و چنان غدغن نموده بود که هرگاه احدی را از طائفه‌ی اشرار قدمی خارج از راه معمولی و شارع عام به بینند فی الفور گردن زنند و مؤاخذه نخواهند شد الحق استقلال و استبداد معظم له با وجود حوادث سن و جوانی ونضارت غصن زندگانی بیشتر از گذشتگان شد و آوازه‌ی سطوت و سیاست او در اقصی الغایه انتشار یافت . در عهد ریاست او ولایت معمور و سرحدات ایمن از شروشور بود از جمله آثار خیر او که تا کنون باقی و پایدار است یکی بنای حسینی خانه‌ی مسجد جامع ارومی در جنب گنبد واقع است که بعد از انقضای عید نوروز مطابق ۱۱۸۳ هجری بدست یاری مهندسان هنرور و به سعی استادان سخا دهنرمخارج گزاف صرف نموده باتمام رسانید . گویند هر روز به نفس نفیس در آنجا حاضر میشدند و متصدیان این کار را تشویق و باتمام امر میفرمودند در مدت یک سال حسینی خانه وحجرات اطراف و صحن مدرسه و دو مناره‌ی بلند به

اتمام رسید خداوند عباد روان اورا شاد و خانه‌ی آخرت اورا آباد کند.

جنگ رضاقلیخان با شورشیان و وفات او

در سال ۱۱۸۴ هجری رضاقلیخان بیگلربیگی چون از جشن نوروز سلطانی پرداخته رؤسای افشار و خدام دربار را برسم معمول بخلاع فاخره و انعامات متکثره بنواخت در اینوقت مسموع افتاد که طائفه‌ی دُنبلی به همدستی اکراد حیدرانلو به محال قراباغ انزل ارومی که ملک طلق! بیگلربیگی بود تاخته مراغ و مواش آن محال را نهب و غارت کرده برده‌اند رضاقلیخان بیگلربیگی بملاحظه‌ی همجواری و سوابق موَدّت و دوستداری نخست معتمدی چند نزد احمدخان، حکمران خوی فرستاد و بواسطه‌ی نامه پیغام‌داد که اموال منهوبه‌ی اهالی انزل را از مرتکبین مسترد داشته بصاحبانش برسانند، احمدخان از راه غرور جوانی جوابی مقرون بصواب نداد و زبان به معاذیر نامسموع گشاد لاجرم فرستاده‌ی رضاقلیخان بی‌نیل مقصود معاودت نمود و ماجرا را بعرض رسانید معظم‌له را نیران خشم زبانه کشیده اطفای آنرا جز بضرب سیف آبدارندید، آنگاه با اجتماع سواران افشار و دلاوران نامدار حکم نموده با لشگری بیکران روی به محاربه‌ی احمدخان و گوشمال آن طاغیان آورد چون کنار قراسوی که به خان‌تختی معروف است مضرب خیم احتشام او گردید احمدخان نیز با اکراد حیدرانلو و جمعیت بی‌قیاس از دُنبلی و سلماسی بمدافعه شتافت و در محل مزبور تلافی فریقین دست داد در بدایت کار پیکار از سطوت دلاوران خون آشام افشار خوف و هراس در بواطن اکراد حیدرانلو و

تفنگچیان خوی و سلماس استیلا یافت روز دیگر که خسرو سیارگان
رأیت جهانگیری از بالای کوهسار برافروخت از هر دو جانب کوس حری
را بلند آوا ساخته چرخچیان جنگ در انداختند، از جوش غازیان و خروش
دلاوران هول روز محشر ظهور نمود .

در اول وهله سواران افشار آثار جلادت و دلاوری بظهور رسانیدند
و بشارت رضاقلیخان بیگلربیگی فوج فوج و دسته دسته بمقابله و مقاتله
پرداختند و جماعت دنبلی را از مشاهده ی آن کثرت و عظمت رعشه در
ارکان وجود افتاده شکست فاحش یافتند ، ولی در آن حیص و بیص اکراد
حیدرانلو بیک ناگاه از کمینگاه جلوریز شده و تفنگچیان سلماس نیز
متعاقب در رسیده حمله آوردند ، از صدمات حملات ایشان صفوف سپاه
افشارتاب مقاومت نیاورده شکست خوردند جمعی بسمت دریای شاهی راه
فرار پیموده و بعضی از گردنه ورگوینز بدر رفتند. احمدخان با جمعیت
خود هزیمتیان افشار را تا گردنه ی قولنجی تعاقب کرده باغنیمت و اخترمه
مراجعت نمودند .

رضاقلیخان بیگلربیگی از وقوع این شکست شکسته دل و سوخته
دماغ وارد حصار ارومی گشت اما احمدخان حاکم خوی اگرچه به فتحی
و ظفری چنین نائل آمد ولیکن مدتی ندامت داشت و از مکافات این عمل
ناصواب ایمن نبود چه میدانست که غیرت افشاریه این معنی را بر خود
هموار نکرده عاقبت بکیفر مصمم خواهند شد .

رضاقلیخان بیگلربیگی در این سال سراسر ملال مصمم این بود
که باز احتشاد استعدادی کرده از احمدخان حکمران خوی انتقام ستاند

از آنجا که از اشرار سرحدات تمرّد و خلافات بظهور آمد خود بنفس نفیس با استعداد افشارعازم تنبیه و گوشمال آن فرقه شده نخست دفع این خصم را اهمّ شمرد .

بعد از آنکه تنبیه بلیغ بضرب تیغ بیدریغ باشرارداد چون ریعان فصل بهار و عنقوان گشت و شکار بود چند روز در قلعه‌ی باراندوز رحل اقامت انداخته بگشت و شکار میپرداخت و معه‌ها از توجه به احوال و اوضاع رعایا و زیردستان غافل نبود ، از قضا در اوائل ماه شعبان المعظم مرض صعب بمزاج او عارض شد و روز بروز روی به اشتداد نهاد جناب میرمفید برادر شیخ الاسلام که از جمله‌ی اطبای حاذق آن عهد بود بمعالجه و مداوای بیگلربیگی مواظبت مینمود ولی ، چون آید اجل از مداوا چه سود ، رضا قلیخان بیگلربیگی را چون برأی صائب و قرائن حال معلوم شد که هنگام ارتحال و زمان رفع قیل و قال است در خصوص فرزندان سه گانه‌ی خود امامقلیخان و محمدقلیخان و قاسمخان که در شیراز بحکم و کیل محبوس نظر بودند وصیت نمود و رؤسای افشار و بازماندگان را وداع فرموده روز چهارشنبه چهاردهم مادشعبان داعی اجل را لبیک گفت از امرا و اعیان و عملجات که در قلعه‌ی باراندوز بودند به تجهیز جنازه مشغول گردیده بعد از اتمام غسل و کفن جنازه را بشهر منتقل نمودند و با حضور اعیان و اشراف در گورستان خان مدفون نمودند .

امامقلیخان بیگلربیگی

توضیح این مقال آنست که بعد از فوت رضاقلیخان رؤسای افشار بالاتفاق عریضه‌ی نیازمندانہ بدربار کریمخان و کیل نوشته و استدعای مرخصی امامقلیخان خلف ارشد رضاقلیخان بیگلربیگی نمودند لهذا میرزا جعفر ایمانلو با تدارك شایان در اواخر ماه شعبان از ارومیه عازم شیراز شد و برسم چاپاری درسوم ماه شوال بشرف آستان بوسی بندگان و کیل نائل آمد و عریضه را بعلاوه‌ی تقدیمات بنظر اقدس رسانید چون کریمخان از مضمون عریضه‌ی اهالی افشار وقوف یافت اظهار تأسف و تلهف از وفات رضاقلیخان نمود حالی امامقلیخان را احضار فرموده نخست تعزیت و تسلیتش داد آنگاه بر حسب استدعای اهالی افشار بطیب نفس حکومت ارومی و بیگلربیگی گری افشار را بعهدہ‌ی وی ارزانی داشت و منشور قضا دستور درطبق این صدور یافت و بخلعت مهر طلعت ملو کانه مخلّع آمد پس در اوایل شهر ذیقعدة الحرام باتفاق میرزا جعفر و کیل مالیه و جمعی از ثقات^۱ از شیراز حرکت کرده راه ارومیه پیش گرفتند، پس از قطع منازل در اواخر ذی حجه وارد جوالگای سلدوز شدند و در آنجا از رؤسای عشایر مکرری و بلباس و زرراء جمعی غفیر خدمتش را پذیره شده نثارها و تقدیمات

۱- اشخاص مورد اعتماد

آوردند تا از سلدوز حرکت کرده به چمن گوگ تپه نیم فرسخی ارومیه رسیدند ، روز دیگر که خورشید جهان افروزمانند جمشید بر تخت فیروزه گون برآمد بیگلربیگی جوان باشارت میرزا جعفر و کیل که پیری کاردان بود خلعت ریاست را زیب پیکر انور نموده راه افتاد، در آن هنگام رؤسای دیار و اهالی افشار که بعزم استقبال بیرون آمده بودند در رسیدند و بیگلربیگی را با قرّوشکوه تمام از راه تنگهی الله اکبر وارد قلعهی ارومیه کردند و او مسند حکومت را به قرّوشکوه وجود خود بیاراست و چون بسبب وفات پدر مرحومش لباس سوگواری در برداشت و نیز ایام دههی عاشورا در پیش بود جشن و نشاطی که لازمهی روز ورود بود موقوف نموده لدی الورد بمراسم تعزیه داری مشغول شدند .

سال ۱۱۸۶ هجری امامقلیخان ، ارشد اولاد رضا قلیخان بروایت ثقات درس چهارده سالگی ! بحکمرانی ارومیه و بیگلربیگی گری افشار چنانکه سبق نگارش یافت نائل و در مدت دوازده سال ایام حکمرانی ترقیات عظیم نمود و روز بروز براقتدار و استقلال او می افزود ، چنانکه حکمرانان ممالک آذربایجان از قافلانکوه تا صاین قلعه و از آنجا تا ساحل رود ارس سر بر خط امتثال او امر و نواهی او نهادند و خراج و باج بخدمتش میفرستادند ، عدد سپاهیان او که در آن ایام سواره و جزائرچی بودند از طائفهی افشار و رؤسای سرحدات و ایلات و عشایر تخمیناً به چهار هزار و بقولی بدوازده هزار میرسید که هنگام جنگ از ملتزمین رکابش بودند و خود در روزهای جنگ زره و چهارآینه پوشیدی و طاس کلاه بر سر نهادی ، الحق در شجاعت و شهامت در میان امثال خود فرد بود و کارهای

بزرگ مینمود و از معارف افشار ارومی که در عهد او بودند بدین تفصیل است : میرزا جعفر و میرزا سلطانحسین ریش سفیدان طائفه‌ی عبدالملکی که به ایمانلو معروف هستند ، میرزا کبیر و میرزا ظهیر اولاد مرحوم میرزا نصیر از طائفه‌ی استاجلو که در سلك استیفا منخرط^۱ میرزا محمدحسن و میرزا کلب‌حسین اولاد میرزا محمد جواد زرین‌قلم از طائفه‌ی استاجلویکی مستوفی بود و دیگری در جزو سواره‌ی رکابی منصب لشکر نویسی داشت ، میرزا مصطفی جدّ فغان آقا امیر توپخانه از طائفه‌ی سعیدلو ، سرمست بیگ از طائفه‌ی احمدوند ایشیک آقاسی و عسگر آقا ولد میرزا جعفر عبدالملکی منصب جلوداری و امیر آخوری داشت و میرزا ابوالحسن و کیل مالیه ، ابراهیم خان آرشلو دیوان بیگی و رئیس کل لشکرا از سرکردگان افشار ، محمدخان بیگ قاسملو و اللهیار بیگ آرشلو و لطف‌الله بیگ استاجلو و رستم بیگ بن رستمخان قاسملو حاکم سابق که بتحریر باقر بیگ بقتل رسید ، و امیرخان بیگ قاسملو و آقاتقی بیگ ریش سفید طایفه‌ی قراحسنلو ، ساقی بیگ از طائفه‌ی بوربور ، علیرضاخان قاسملو که شغل نظارت به او محول بود حسینقلی بیگ بن محمدقلیخان ریش سفید آرشلو ، رحیم بیگ قاسملو پسر نقی خان مکفوف البصر ، که ماجرای او در وقایع مربوط به آزادخان نگارش یافته و رحیم بیگ بعد بلقب خانی نائل آمد و سایر معارف و اعیان حاضر خدمت و جالب نعمت بودند .

بالجمله آن جوان بخت نورس هر روز حتی الامکان با هزاران شوق و هوس در میدان مشغول مشق سواری و جرید بازی و تفنگ اندازی بود

معهد از کار ملک داری و رعیت پروری و عدالت گستری فرو گذاری نمیفرمود و در سنه ۱۱۸۷ هجری باقتضای ریعان جوانی و هوای حکمرانی بر سر « سیر داغی » حیدرلو که چشم انداز مرتفع و عجیب و نزهتگاه بدیع دارد خیمه‌ی جلال افراخته در بالای چشمه‌ی معروف به خان بلاغی طرح عمارت عالی و باغچه‌ی باصفا انداخت که تا کنون آثاری از آن باقی است (زمان تألیف) و شاهزاده ملک قاسم میرزا بن فتحعلیشاه قاجار که از صبیبه‌ی امامقلیخان بیگلربیگی بوجود آمده آن عمارت را که از حلیه‌ی آبادی مهجور بود در ایام حکمرانی خود در ارومیه سال ۱۲۵۸ هجری از نو تعمیر فرمود و نیز در سنه ۱۱۸۸ هجری بحکم امامقلیخان بیگلربیگی محاذی و جلو دروازه‌ی بوردشاه در سمت یسار طرح باغی با صفا ریختند و بدلگشا موسوم شد .

الحاصل بعد از این مقدمات میل ازدواج کرده نخست صبیبه‌ی مرحوم رستمخان قاسملوی مقتول را بعقد زوجیت خود در آورد و قبل بر این با یکی از بنات ایل خلج باراندوز وصلت کرده بود. علی‌الجمله قریب به یکماه در ایام عروسی بساط انبساط گسترده بود و اسباب جشن و نشاط آماده ، اکنون وقت آنست که یکران خامه‌ی وقایع نگار را در میدان گزارشات حکمرانی او از خارج و داخل گرم جولان نماید . در سال ۱۱۹۰ هجری در بدایت این سال بعد از انقضای عید نوروز مبارك فال، زمزمه‌ی این خبر گوشزد دور و نزدیک این کشور شد که کریمخان و کیل، حکومت ارومی را بجهانگیرخان ولد ارشد مرحوم فتحعلیخان ارزانی داشته او را با برادر دیگرش عبدالرشیدخان و کوچ و منسوبان ایشان

به ارومی روانه خواهند نمود .

چون این خبر در حضور امامقلیخان معروض افتاد میرزا جعفر ایمانلو و کیل مالیه را با تحف لایقه روانه‌ی شیراز نمود که هم حساب مالیات چند ساله را پرداخت کند و هم خبرمشهور را تحقیق و اطلاع بدهد علیهذا میرزا جعفر و کیل چون بعد از طی مراحل و قطع منازل وارد شیراز خلد نشان و شرفیاب حضور و کیل ایران گردید نخست تقدیمات را از نظر کریمخان گذرانیده بعد زبان به تمجید و تشکر گشود. کریمخان و کیل از گزارش ارومیه استفسار فرمودند ، میرزا جعفر در ضمن مطالب طرز سلوک و عدل و مهربانی امامقلیخان بیگلربیگی افشار را نسبت به ایل و رعیت و امنیت سرحد و انتظام مهمان ولایت را عبارات خوب و بیاناتی مرغوب برشته‌ی عرض کشید ، بندگان و کیل که در صد این بود جهانگیر خان پسر مرحوم فتحعلیخان را بحکمرانی ارومی نامزد و روانه فرماید از استماع این سخنان به طیب نفس نفیس از آن صرافت افتاده باز خلعت و شمشیر بامنشور حکومت ارومی و بیگلربیگی گری افشار برای امامقلیخان عنایت و مقرر فرمود که خود میرزا جعفر و کیل بصحابت مأمورین و عاملین خلعت و منشور ، زودتر از دربار سلطنت مرخص و به ارومی معاودت نماید که مبادا از انتشار خبر تغییر حکومت اختلال و آشوب در سرحد ولایت ارومی پدیدار شود بالجمله میرزا جعفر و کیل مطابق سنه‌ی ۱۱۹۱ هجری با منشور و خلعت حکمرانی مصحوب چند نفر مأمور معجلاً روانه‌ی ارومی شدند و هنگامی به ارومی رسیدند که امامقلیخان بیگلربیگی مشغول تبریک و جشن عید نوروز سلطانی بود بعد از لوازم استقبال در مراجعت

بباغ دلگشا تشریف فرما گردیده بساط نشاط گسترده شد امرا و علما و سادات و قضاة و اشراف و اعیان و اغصان همه حضور داشتند خلعت را در باغ مزبور زیب پیکر نموده و منشور عنایت را در مسجد جامع ارومی قرائت کردند ، بعد از این مقدمات بیگلربیگی بعمارت چهار برج رضا قلیخان تشریف آورده روز دیگر چند نفر از طائفه‌ی افشار آرشلو که محض تعصب اولاد فتحعلیخان مرحوم بعضی اراجیف شهرت داده بودند گرفتار شده تأدیب و تنبیه بلیغ در حق ایشان بظهور آمد پس امامقلیخان با کمال استقلال متوجه حکمرانی و استیفای لذات و کامرانی گردید .

فوت کریمخان زند و کشته شدن جهانگیر خان و رشیدخان پسران فتحعلیخان ارسلو

سبق نگارش یافت که چون کریمخان و کیل در قصبه‌ی قمشه فتحعلی خان افشار را بدیار عدم فرستاد بموجب وصیت فتحعلیخان و کیل، متقبل شده بود که جهانگیرخان و رشیدخان یکی را بسرداری آذربایجان و یکی را بحکمرانی ارومی مأمور نماید لهذا در این ایام که کریمخان در دارالعلم شیراز از بنای بازار و مسجد و حمام و کاروانسرای شیراز فراغت یافت بسبب عروض و اعاده‌ی مرض سل که سالها به آن مبتلا بود مزاج او از طریقه‌ی صحت منحرف گردید و در حالت مرض از خاطرش خطور نمود که بوصیت فتحعلیخان از راه بزرگی منشی عمل نماید، لذا جهانگیرخان و رشیدخان هر دو را بحضور خواسته از ایشان عذرو حلیت خواست و مرخص نمود که با کوچ و بنه و اتباع خود به آذربایجان بروند، ایشان زبان تمجید و تشکر گشوده از شیراز به اصفهان آمدند در آنجا بسطامخان زند که سردار و حاکم عراق بود رفتن پسران فتحعلیخان را به آذربایجان صلاح ندانست به تمهید بعضی حسّاد و خوانین آذربایجان هر دو برادر را بکمندحیله و تزویر مقیداً در اصفهان نگاهداشت چندانکه نقش حکومت و هوای حب الوطن از لوح خاطر آن دو جوان ساده روی و ساده لوح محو

گردید رنود اصفهان و زیر پل نشینان نیز بگرد ایشان جمع و پروانه‌ی
 آن دو شمع شده در عالم مستی ایشانرا بطمع ریاست عراق بفریفتند و شب
 و روز به گساردن راح ریحانی و استماع نغمات مثالث و مثانی سرگرم
 بودند تا مقدمه‌ی ناگزیر یعنی ارتحال کریمخان و کیل رویداد و ذکیخان
 برادر امی کریمخان که مدت دوازده سال بود بسبب حرکات ناپسند خود
 از نظر و کیل افتاده و در امور سلطنت مداخله نداشت به تقلب در تخت
 سلطنت استقلال یافت و شیخعلیخان و شاهبازخان را با چند تن از معاریف
 امرای زندیه بقتل رسانید و چون شنید که پسران فتحعلیخان در اصفهان
 باغوای رنود و الواط دم از استبداد و حکومت عراق میزنند بسطامخان
 را که سردار لشکر کرده بود برای دفع ایشان مأمور نمود بسطام از بیم
 شورش و غوغای اهل اصفهان ستیزه را با پسران فتحعلیخان صلاح وقت
 ندانسته با ایشان از راه دوستی و الفت درآمده بالاخره شبی هردو را با
 معارف افشار به مهمانی دعوت نمود و در حال سورت مستی جهانگیرخان
 و رشیدخان را با هجده نفر از اعیان افشار آرشلو بقتل رسانید . گویند
 بجز شریف بیگ نامی از افشار که مردانه زخمی کاری بر بسطام زده
 و خود از میانه کرانه گرفت احدی نجات نیافت ... بالجمله بسطامخان
 بعد از قتل این دو جوان و اعوان ایشان زخمی ، فوراً از اصفهان به شیراز
 شتافت هنگامی رسید که جعفرخان پسر صادقخان برادرزاده‌ی و کیل اسباب
 استعداد فراهم آورده با ذکیخان برادر امی خود مجادله داشت ذکیخان
 مجادله‌ی جعفرخان را بعهدی بسطامخان خون گرفته و گذاشت لهذا
 در حوالی شیراز فیما بین جنگ سخت در گرفت بعد از کرب و فر بسیار شکست

به سپاه ذکی خان رسیده بسطام خان نیز در آن گیرودار با زخم کاری از پای در آمده به دیار عدم شتافت و ذکی خان مغلوباً و منکوباً در امامزاده‌ی شیراز بستی شد و جعفر خان بر تخت عاریت قرار گرفت . سابقاً اشعاری در این باب رفت که شریف بیگ افشار در مقدمه‌ی قتل پسران فتحعلیخان از آن معرکه نجات یافت ، گویند به لباس زنانه ملبس شده از اصفهان بیرون و بسرعت برق و باد خود را به ارومی رسانید وقوع این قضیه و ارتحال کریم خان زند را به امامقلیخان بیگلربیگی معروض داشت .

گشته شدن حاجی علی محمد حاکم مراغه و ارتباط آن با

وقایع ارومی

به تبیین آنکه طائفه‌ی مقدّم مراغه که در اصل وضع بیگدلی بوده‌اند تا عهد نادرشاه افشار حکومت مراغه با این طائفه بوده بعد از نادر حاج علی محمد نامی که همانا ازدهاقین زاده‌های دهات مراغه و بکثرت مکنت معروف بوده و این مکنت را ازدهقنت حاصل کرده بحکومت مراغه نائل گردید و بزور بازوی دولت ، سرپنجه‌ی سران ایل مقدّم را برتافت و در حکومت استقلال یافت . بالجمله خوانهای نعمت براءعالی و ادانی بگسترده و صلا‌ی اطعام عام در داد چنانکه در اندک روز گاری اسم و آوازه‌ی او در آذربایجان و سایر ممالک انتشار یافت و حکومت مراغه را که بزور و زور صاحب شده بود از جانب فرمانگذاران آن عهد نیز به او واگذار گردید ولی غرور و نخوت بمرتبه‌ی بحاجی مزبور روی داد که از اطاعت بیگلربیگی تبریز که نجفقلیخان دنبلی بود تمرد نمود ، بارها نجفقلیخان او را بکمند استمالت و تدبیر بجانب تبریز کشید که شاید بدفع او پردازد مع هذا به

لطائف الحیل مستخلص شده بمراغه شتافت و بنوعی تسلط یافت که حیاًناً دست تطاول بنواحی تبریز دراز میکرد و اموال آن مرز و بوم را به حیطه‌ی تصرف می‌آورد. تا اینکه نجفقلیخان دیگر متحمل کردارهای حاجی مزبور نشده لشگری و استعدادی بسوی او کشید بروایت دیگر حاجی میرزا علی نام برادر حاج علی محمد که بر سر ریاست با برادر مدعی و منازع بود از دست او گریخته نزد نجفقلیخان بیگلربیگی تبریز بشکایت رفت و او را بدفع و تنبیه برادر برانگیخت، الحاصل بیگلربیگی در دهکده‌ی دهخوارقان [آذرشهر امروز] فرود آمده حاج محمد علی نیز با اینکه مستسقی و صاحب آزار بود و قوت سواری نداشت، از راه غیرت و حمیت بعزم مدافعه و مقابله بیرون آمده در مقابل اردوی نجفقلیخان نزول نمود در حالتیکه اغلب سپاه او پراکنده و به تحصیل سیورسات رفته بودند. نجف قلی خان به تمهید صف آرائی پرداخت حاج علی محمد ناچار با شرّ ذمه سپاه بجنگ اقدام نمود ولی بعد از کثرت و فرّی سپاه او مغلوباً روی بگریز نهادند حاج علی محمد چون بجهت ناتندرستی از تاختن اسب معذور بود لهذا دستگیر گردید او را نزد نجفقلیخان بردند بیگلربیگی به قلعه‌ی مراغه یورش برد و شورش انداخت ولی بسبب حصانت حصار و تمکین نمودن اهالی آن دیار از تسخیر آن مأیوس شده بجانب تبریز مراجعت نمود، در منزل دیگر حاج علی محمد آقا را احضار و بعد از خطابات عتاب آمیز بقتلش اشارت نموده نعلش او را بمراغه بردند و این قضیه مطابق سنه ۱۱۹۰ هجری وقوع یافت. در آنوقت کدخدایان مراغه پسر ارشد مرحوم حاجی مزبور را بجای پدر نشانیده متمکن ساختند، احمد آقا

نیز در لوازم مملکتداری سعی بلیغ بجا آورده در حفظ سرحد و نگاهداری ایل و رعیت کمال جلالت و کفایت به حیث ظهور رسانید اما عموزاده‌های او پسران حاج میرزا علی بنامان اسماعیل بیگ و زین‌العابدین بحکومت او صحه نگذاشته راضی نبودند، بلکه مترصد دفع او بودند و انتهاز فرصتی داشتند تا روزی که احمد آقا از شهر بنواحی مراغه محض تنبیه بعضی از متمرّدین رفته بود، هنگام مراجعت او دروب قلعه را مسدود کرده بقلعه راهش ندادند و در مقام لجاجت ایستادند. احمد آقا فراراً نزد احمدخان دنبلی حکمران خوی رفت، احمدخان نیز بملاحظه‌ی سابقه‌ی آشنائی که با پدر او داشت او را مکرماً پذیرفته مکتوبی مشعر بر سفارشات او بپسران سپاه مقدّم و کدخدایان مراغه نوشت و عزل اسماعیل آقا پسر حاج میرزا علی عموزاده‌ی او را در نامه‌ی مندرج ساخت، چون احمد آقا بانیل مقصود بمراغه مراجعت نمود اهالی مراغه که قلباً بحکومت اسماعیل آقا راضی و مایل نبودند از معاودت احمد آقا با سفارشنامه‌ی احمدخان دنبلی که برادرزاده‌ی نجفقلیخان بیگلربیگی تبریز بود اظهار بشاشت و تشکر نمودند، احمد آقا مجدداً در حکومت مراغه متمکن شد و اهالی گردن بر بقیه‌ی انقیادش نهادند مشارالیه نیز در رتق و فتق امور کمال کفایت بظهور آورده و رعیت پروری و تنبیه و استیصال متمرّدین و قطاع‌الطریق و اشرار مراغه باقصی‌الغایه کوشید تا اینکه معروف زمان و محشور اقران خود گردید و با امرای آذربایجان برخلاف پدر خود نوعی مدارا و مماشات نمود که همگنان نسبت باو در مقام دوستی و دولتخواهی بودند، هرگاه دشمنی برای هر يك از امرای آذربایجان روی می‌آورد

قدمبادرت بمعاونت پیش می گذاشت و حتی المقدور همت بر دفع آن دشمن
 می گذاشت و چون از طائفه‌ی بلباس ساکنین محال لایجان ارومی و سلدوز
 همه اوقات اقدام تخطی بحدود ارومی و مراغه می نهادند و از قتل و غارت
 نفوس و اموال آنچه میتوانستند دریغ نمی کردند لهذا احمد آقا ، همت
 بلند بر تنبیه و گوشمال بلکه استیصال آن طائفه‌ی طاغیه خسران مآل گذاشت.
 همانا در آن هنگام رئیس طائفه‌ی مزبوره که با اصطلاح ایشان مزین میگویند
 با پور آقا نام منگور بود که به تهور و جلالت اشتها داشت احمد آقا به
 ارسال رسل و رسائل بامشارالیه طرح دوستی و الفت انداخته و بدانه‌ریزی
 زخارف او را بدام تزویر آورد وقتی به پور آقا نوشت که بر عالمیان روشن
 است عداوت فیما بین من و نجفقلیخان بیگلربیگی تبریز تا کجاست زیرا
 که مشارالیه پدر مرحوم حاج علی محمد را به غدرو حیلہ کشته و انتقام خون
 پدر بر دمت پسر واجب است خواهش اینست که با معدودی از طائفه‌ی
 خود قدم معاونت پیش گذارد و حق دوستی و همجواری بجای آرد ، در
 ضمن دست بردها و غارتها نیز غنیمتی موفور البته از اموال نواحی و خود
 تبریز خواهد بود ، با پور منگور بطمع اموال فریفته گردیده با هزار
 نفر از جوانان جرار و سواران جنگ آزموده‌ی مماش و منگور مکمل
 و مسلح عازم مراغه شد ، احمد آقا باستقبال بیرون آمده ایشانرا داخل
 شهر گردانید و در منازل اهالی شهر هر پنج نفر و ده نفر را گنجانید و
 تدارکات لازمه بمنزل هریک از آقایان آن طائفه فرستاد، ولی قبل از ورود
 تدبیر کشتن ایشانرا با اعیان و کدخدایان و سران سپاه مقدم کرده بود،
 باین قسم که هر چند نفر از ایشان بخانه‌ی هر کس که مهمان باشند صاحب

آن خانه در وقت موعود که صدای تفنگی شنود مهمانهای خود را در خواب مقتول و روانه‌ی دیار عدم سازند . پس بنا بر مواعید مقرر در نصف شب صاحبان هر خانه که بیدار کار بودند بمحض شنیدن صدای تفنگ دفعتهً ریخته‌آنان را بدیار عدم فرستادند چنانکه احدی از آن هزار نفر زنده نماند ! ...

علی الصباح رؤس منحوس ایشان را بموجب تفصیل بنظر احمد آقا رسانیدند نعلش رئیس ایشان باپور را از دروازه‌ی شهر مصلوب و عبرة للناظرین ساختند و هنوز این خبر انتشار نیافته علی الصباح با استعداد تمام ایلغار کنان بلایجان رفت و در حالت غفلت اشرار ، دست نهب و غارت باموال آنها گشوده بعد باغنایم فراوان معاودت نمود ، چون طائفه‌ی بلباس را این قضیه‌ی موحشه روی داد سایر اشرار از خوف اینکه مبادا این بلای ناگهان برایشان نیز سرایت کند همگان هم قسم و متحد شدند که بقصاص خون باپور و اتباع او به اولگای مراغه هجوم آورند و تلافی مافات نمایند ، احمد آقا از استماع این توطئه‌ی اشرار مضطرب گردیده لاجرم برمدافعه‌ی ایشان مبادرت نمود در هنگامی که آنان در قصبه‌ی ساوجبلاغ مگری بود علی الغفله از آب جغاتو و تاتائو عبور نموده برایشان تاختن آورد ، در حالیکه بیخبر از کار بودند جمعیت ایشان را پراکنده ساخت لهذا تهور مردان مقدم زیاد گشت و تزلزل به ارکان اشرار افتاد ، عاقبت چاره در دفع این غائله ندانستند مگر اینکه ملتجی به پاشای قراچوران شدند و عریضه‌ای نیز به علیمرادخان زند که در آن ایام سلطان فارس و عراق بود نوشتند ، از آنجا در طبق استدعای آنان حکمی صادر گردید که محمود پاشای

قراچوران معاونت اکراد نموده اموال منهوبه‌ی امرای بلدباس را از احمد آقا‌ها کم‌مراغه‌استرداد و بصاحبانش برساند و احمد آقا را از حکومت مراغه معزول نموده بوداق‌خان ساوجبلاغی مکاری را درجای او حکمران گرداند ، چون این اخبار بگوش احمد آقا رسید بتوسط رسل و رسائل از امام‌قلی‌خان بیگلربیگی ارومی و احمدخان دُنبلی‌ها کم‌خوی‌استمداد نموده بدستکاری استعداد افشار و دُنبلی بر محمودپاشا غالب آمد چنانکه محمودپاشا در آن معرکه هدف تیرتفنگ گردیده چون زخمش مهلک بود بمرد ، و بقولی وقوع این قضیه در سال ۱۱۹۸ بوده است . بعد از این مقدمات احمد آقا بروایت گلشن‌التواریخ به ارومی رفته از امام‌قلی‌خان بیگلربیگی افشار که درمعنی آذربایجان مدار بود لقب و حکم خانی یافت و به احمدخان مقدم معروف شد .



زلزله مشهور تبریز

واستمداد نجفقلیخان بیگلربیگی از امامقلیخان حاکم

ارومی برای دفع ایلات شاهسون و شقاقی

بتاریخ ۱۱۹۴ هجری در عهد حکمرانی نجفقلیخان دنبلی بیگلربیگی تبریز در غره‌ی شهر محرم الحرام ، در شب شنبه يك ساعت ونیم از شب مزبور گذشته در حینی که آفتاب بیست مرحله از برج جدی را طی کرده بود بجهت بروود هوا و شدت سرمای شتا همه‌ی ساکنان آنجا در گوشه‌خانه‌ها خزیده و منزوی و بی‌خبر از قضای آسمانی بودند ، بناگاه ابرسیاه روی هوا را گرفت و باد سرخ در وزیدن آمد و آثار قیامت اثر پدیدار گشت ، در این موقع زلزله‌ی بسیار شدیدی بوقوع پیوست ، بنوعی که احدی قادر بر حرکت نشده اکثری از سکان (ساکنان) آن دیار مسافر دیار عدم شدند اللهم مگر معدودی که در اجل ایشان تأخیری بود و از ابنیه‌ی عالی‌ه‌ی تبریز که در متانت و استجکام ثانی‌اثنین سد سکندر و در زلزله‌های ازمنه‌ی سابقه رخنه نیافته بودند در این زلزله خراب گردیدند ، مثل مسجد جامع تبریز که جنت مکان شاه طهماسب اول در مدرسه‌ی طالبیه ساخته بود و عمارت مسجد علی‌شاه وزیر که بطاق علی‌شاه معروف و در ارتفاع با طاق کسری^۱ برابر بود ، مگر دیوار محراب مسجد مزبور و هکذا مسجد

حضرت صاحب و مسجد حسن پادشاه و مسجد کبود جهان شاه تر کمان و گنبد شنب غازان و حمامات و مدارس و یخچالها و خانات قدیم الآثار از هیچکدام بجز اثر قلیلی باقی نماند . در السنه وافواه چنان مشهور است که قریب به هشتاد هزار نفر اناثاً و ذکوراً در زیر آوارمانده هلاک شدند و هم در آن زلزله فضلعلی بیگ و بعض اولاد نجفقلیخان بیگلربیگی در زیر آوار هلاک شدند و خود بیگلربیگی تا کمر در زیر آوارمانده صدمه‌ی کلّیه یافت چنانکه هر دو پای او بجهت وجع کمر از حرکت و رفتار افتاد . در این ایام که امامقلیخان در مملکت ارومی لوای اقتدار افراشته داشت از رؤسای آذربایجان چندین صاحب داعیه و استبداد بودند که مانند ملوک طوائف همگان کوس آنها و لاغیری میزدند منجمله نظر علی خان شاهسون اردبیل بود که با ابراهیم خلیل خان جوانشیر حکمران قرا باغ نسبت قرابت داشت و با وی مستظهر بود ، یکسال قبل بر این لشکر بر سر رشت و گیلانات کشیده آن مملکت را عرصه‌ی قتل و غارت نمود و هکذا خلخال و طارم را نیز از این بلیه بی نصیب نگذاشت و بعد از آن به اردبیل مراجعت نمود . هنوز چندان از وقوع زلزله‌ی تبریز انقضا نیافته بود و حصار نجفقلیخانی به اتمام نرسیده نظر علیخان بهوای تسخیر تبریز لوای ضلالت بر افراشت و روی عزیمت بدان صوب گذاشت در حدود سراب و گرم رود علی سلطان شقاقی که سرحددار آن مرز و بوم بود با وصف آنهمه لاف اتحاد و یک جهتی که با نجفقلیخان بیگلربیگی تبریز میزد بی تأخیر و تهاون با جمعیت خود به نظر علیخان ملحق شد ، لهذا بر عدت و شوکت مشارالیه افزوده گشت و باتفاق روی به تسخیر تبریز

نهادند. هنگامی که بیگلربیگی با معدودی ازاعوان خود درچمن بیرون قلعه بود از هجوم آنان اطلاع یافت و چون قادر بمدافعه نبود بداخل شهر رفته حصار ی گردید، فردای آن روز نجفقلیخان با جمعی بیرون آمده بمقابله شتافت ولی کاری از پیش نبرده مراجعت نمود شبانه نجفقلیخان بی خبر راه خوی درپیش گرفت و نظر علیخان وارد تبریز گردید و از هیچگونه ظلم و تعدی فرو نگذاشت .

اما چون نجفقلیخان به خوی رسید برادرزاده های او احمدخان و سلمان خان و محمد بیگ بشرف ملاقات او فائز شده از حالت اواظهار ملالت نمودند و بعد از آن از طائفه ی دنبلی واکراد آن سرحد جمعی غفیر فراهم آورده مصمم مدافعه و تلاقی با نظر علیخان شدند و چون میدانستند بی معاونت و همراهی امامقلیخان بیگلربیگی افشار این عقده از رشته ی آن کار گشوده نخواهد شد ، زیرا که دست تسلط آن امیر نامدار در آن روزگار از حدود صاین قلعه تا خاک سلماس و خوی دراز بود و از طائفه ی افشار و رؤسای ایلات و عشایر سرحدات گروهی انبوه و نامحصور در ظل لوای منصور حاضر و جمع داشت لهذا به ارسال رسل و رسائل، ابواب موّدت و یکجبهتی را باز کرده او را نیز با خود متفق و همداستان نمودند مشروط براینکه امامقلیخان بیگلربیگی را سردار خود دانسته و در امتثال اوامر و نواهی او باشند . پس بیگلربیگی افشار با استعداد و کوهی فراوان از ارومی حرکت فرموده درخوی بهایشان ملحق شد نجفقلیخان و خوانین دنبلی از قدوم امامقلیخان شکفته خاطر و مسرور گردیده در معیت او ازخوی حرکت و چند روز اراضی طسوج را مضرب خیام انجم

احتشام کردند بعد از اجتماع بازماندگان لشکر بجانب سراب جلوریز گشتند ، علی سلطان شقاقی چون خود را مردمیدان عسا کر دنبلی و افشار ندید با جمع ایلات و متعلقان خود در جناح استعجال بجانب طارم و خلخال فرار کرد ، پس اهالی سراب و گرمرود از در اطاعت در آمده تقدیمات لشکر را آماده و موجود کردند و از قتل و غارت و آسیب حملات لشکر مصون ماندند .

نجفقلیخان بیگلربیگی تبریز که عمده مقصودش تنبیه و گوشمال نظر علیخان شاهسون و علی سلطان شقاقی بود خواست علی سلطان را تعاقب کرده تا طارم و خلخال عنان باز نکشد ، امامقلیخان بیگلربیگی افشار که به سرداری موسوم بود تعاقب را مصلحت ندانست لهذا به تبریز معاودت کردند و بعد از هشت روز توقف در تبریز بصوب خوی و ارومی عنان گرای شدند .

جنگ امامقلیخان با قره‌نی آقا

قره‌نی آقای مامش رئیس عشایر بلباس که از تبریز از امامقلیخان سردار مرخص شده و از راه مراغه عازم مقصد یعنی لایجان بود در اثنای راه بعرض سردار رسانیدند که قره‌نی مزبور در سلدوز بجمعی قوافل و متردین برخورد کرده آنچه توانسته از قتل و غارت دریغ نداشته ، سردار محض شنیدن این اخبار غضبناک شده از عرض راه حکمی بعهده‌ی سرمست بیگ افشار که سرمست پیشه‌ی کارزار بود نوشت که اموال منسوبه را از قره‌نی آقا مسترد داشته و به صاحبان اموال برساند و اگر کار منجر بجنگ شود ،

جنگ کند چون سرمست بیگ بموجب حکم روانه شد سردار نیز از راه غطف عنان نموده علی التعاقب روی به لایجان نهاد ، چه میدانست که سرمست بیگ مرد میدان قره‌نی آقا نخواهد بود مبادا ماده غلظت بهم رساند بالجمله چون سرمست مزبور به قره‌نی رسید و حکم سردار را تبلیغ نمود قره‌نی آقا از در تحاشی در آمده اظهار عصیان نمود تا کار بجنگ و جدال کشید ، از هر طرف صفها راست کرده بمقابله و مقاتله روی نهادند بعد از حرب و ضرب بسیار سرمست بیگ را نیروی کارزار نمانده روگردان شد قره‌نی آقا او را تعاقب کرده بیک طعن سنان از پشت بر زمینش انداخت و بدین اکتفا نکرده سر سرمست بیگ را از قلعه‌ی بدن مفارقت داده روی بلشگر سرمست نهاد ، ایشان از مشاهده‌ی اینحال هزیمت یافتند . بیک ناگاه طلیعه‌ی سپاه افشار که در رکاب امام‌قلی‌خان سردار از تبریز کوچ بکوچ می‌آمدند نمایان شد چون سردار مزبور را جسارت بلباس و کشته‌شدن سرمست بیگ معلوم افتاد بیکبار بطائفه‌ی بلباس حمله‌ور گشت و خود سردار بنفس نفیس مباشر حرب گردید و از هر طرف جمعی کثیر زخم‌دار و بقتل رسید .

قره‌نی چون صورت واقعه را برعکس مدعای خود مشاهده نمود از جنگ عنان بر تافته خود را به معقلی کشید و جمعیت او متفرق شدند و در آن جنگ اخترمه‌ی بسیار بدست غازیان افشار افتاد پس سردار نامدار مظفر و منصور عازم مقر حکمرانی یعنی ارومیه شد و فرمود جنازه‌ی سرمست را در قبرستان خان مدفون ساختند و بیازماندگان او اصطناعات بی‌اندازه مبذول فرمودند و هم در این سال آخوند ملا محمد باقر افشار قاسملو که

از علمای اعلم و بزهد و تقوی و فضل و فطانت معروف بود دعوت حق را اجابت کرده در قبرستان معروف به قراصندوق مدفون گشت و بر سر مزار او بحکم بیگلربیگی گنبدی ساختند . از اولاد ذکور آن مرحوم یکی حاج ملامحمد و دیگر آخوند ملاعلی عارف صاحب مقبره است که مقبره‌ی او از مال خاصه‌ی مرحوم عسگر خان سرتیپ بن لطفعلی خان سرتیب افشار قاسملو در جنب بازار ، پهلوی دولترای آن مرحوم ساخته مشتمل بر مسجد و حجرات بعد از وفات آخوند ملامحمد باقر پیش نماز مسجد جامع ارومی بجناب آخوند محمد حسین افشار که از آباء واجداد قاضی و امام جمعه بوده اند محول گشت و از متوفیات این سال یکی هم میرزا محمد جعفر وکیل مالیات ارومی است که وداع جهان فانی گفته در قبرستان خان بالای سر مرحوم رضاقلی خان بیگلربیگی مدفون گشت ، مشارالیه پنج پسر داشت نخست میرزا ابوالحسن که بعد از پدر شغل وکالت باو سپرده آمد ، دیگر میرزا محمد شفیع که چندی در نزد ذکی خان زند ملازمت داشت ، دیگر عسگر خان که نخست امیر آخور امامقلی خان سردار بود بعد در اوائل دولت قاجاریه ترقیات عظیمه کرد ، شرح حالات او عنقریب خواهد آمد ، دیگر عبدالصمد خان که چندی سرهنگ سواره رکابی بود و دیگر میرزا حسین مستوفی ، و این وقایع که مذکور شد یکسال پس از وقوع زلزله‌ی تبریز بظهور رسید .

مহারبه‌ی ذکی خان زند با امان‌الله خان والی مستندج و استمداد

والی مزبور از امامقلی خان بیگلربیگی

تبیین آنکه بعد از انتقال کریم خان وکیل بسرای جاودانی چون

نوبت سلطنت پنج روزه‌ی عراق و فارس به‌علیمرادخان برادرزاده‌ی وکیل رسید ذکی‌خان را که تا آنوقت از خوف جعفرخان بن صادقخان زند در امامزاده‌ی شیراز پناهنده و بستی بود از بست بیرون آورد و بمنصب سرداری نائل گردانید و او را به محاربه‌ی امان‌الله‌خان والی کردستان که رأیت مخالفت افراشته داشت با جمعی مأمور نمود امان‌الله‌خان چون از ماجرا آگاه شد دانست که او را قوت مقابله و مقاتله با عساکر زندیه نیست باستظهار موذت سابقه که با امامقلیخان بیگلربیگی افشار داشت فراراً به ارومی آمد ، بیگلربیگی افشار نیز آنچه لازمی پذیرائی بود نسبت به والی معمول داشته متعهد معاونت و همراهی شد ، از آنجانب چون ذکی‌خان با استعداد فراوان بحوالی سنندج رسید و از هزیمت والی مطلع گردید حصار سنندج را به مضیق محاصره انداخت و میرزا محمدشفیع وزیر خود پسر میرزا جعفر وکیل افشار ارومی را برسالت نزد امامقلیخان فرستاد مشعر بر آنکه من بحکم فرمان‌علیمرادخان که امروز سلطان عراق و فارس است مأمور تنبیه و گوشمال والی کردستانم اکنون که والی از بیم دستبرد لشکر فیروزی اثر گریخته و التجابه آن سردار و الاتبار آورده است ، وظیفه آنست که او را دست بسته تسلیم میرزاشفیع نماید و از وخامت مخالفت سلطان عهد به پرهیزد .

علی‌الجمله چون میرزاشفیع وارد ارومیه شد نخست به شرف دستبوس بیگلربیگی افشار نائل شده بعد بمراسم تعزیت پدر خود که در ایام وفات او غائب بود پرداخت و چون از مراسم تعزیت و دید و بازدید اقوام و اخوان فراغت یافت مضمون پیغام ذکی‌خان زند را در خلوت به عرض

امامقلیخان رسانید ، از استماع تهدیدات ذکی خان شعله‌ی غیرت سردار اشتعال یافته‌ی حالی به اجتماع بهادران افشار و جمعیت سرحدات ارومی حکم کرد ، نخست ابراهیمخان دیوان‌بیگی سرکرده‌ی سواران افشار را با جمعی غفیر که قریب بچهار هزار بودند باتفاق امان‌اللهخان والی روانه‌ی سنندج نمود که آن سیل بلا را حتی‌الامکان از حوالی کردستان دفع نمایند و میرزاشفیعی را بملاحظه‌ی ایلیت مخلّع فرموده بی‌نیل مقصود معاودت داد ، مشارالیه در جناح تعجیل‌پیشتر از سپاه خود را نزد ذکی خان رسانید . ماجرا را کماهی برشته‌ی عرض کشید ، ذکی خان مغرور میرزا شفیع را کاذب و مقصدانسته محبوس نمود و با جد تمام بلوازم قلعه‌گیری پرداخت ، چون ابراهیمخان افشار با والی و آنهمه استعداد و جمعیت افشار واکراد بحوالی سنندج رسیدند از طنطنه‌ی چنان لشکر که متقلای ترتیب ایشان مقدمه‌ی فتح و ظفر بود ذکی خان زند که بتسخیر قلعه‌ی سنندج کمند تدبیر افکنده و اهالی قلعه را بستوه آورده بود از نیل مقصود مأیوس گشته جرئت‌مقابله در خود ندیده لاجرم نهضت نمود و بیک رکفت از عراق بگذشت .

گویند میرزا شفیع افشار ایمانلو وزیر خود را که بسفارت نزد امامقلیخان بیگلربیگی افشار ارومی فرستاده بود و سوءظنی در حق او داشت در عرض راه حکم نمود طناب اجل به حلق او انداخته مسافردیار عدم ساختند و این معنی بر وی مبارك نیامد ! او نیز بعد از ورود به شیراز در دست علیمردانخان مقتول شد .

بعد از هزیمت ذکی خان ابراهیمخان سرکرده‌ی سواران افشار

امان الله خان اردلان والی کردستان را در مسند حکومت کماکان ممکن داده با غنائم و تحف بیشمار بحضور امامقلیخان بیگلربیگی معاودت کرده تفصیل حالات را کماجری بعرض رسانیدند .

حمله‌ی طائفه‌ی جوانشیر قره‌باغ به خوی و سلماس و استمداد احمدخان دنبلی حاکم خوی از امامقلیخان بیگلربیگی

مطابق سال ۱۱۹۵ هجری سابقاً نگارش یافت که نظر علیخان ایلخانی شاهسون اردبیل باتفاق علیخان شقاقی و گروه جوانشیر بعزم تسخیر تبریز تکاورانگیز شده بعد از هزیمت نجفقلیخان بیگلربیگی بخطه‌ی تبریز به تغلب استیلا یافتند و چون امامقلیخان افشارمحض معاونت نجفقلیخان از ارومی لشکر بر سر آنها برد ، ایشان تاب مقاومت نداشتند لهذا روی بهزیمت گذاشتند در این سال که سال دوم زلزله‌ی تبریز بود ابراهیم خلیلخان جوانشیر باغوا و تحریک ملا پناه نام منجم قراباغی ، که بحکم رمل مشارالیه را بسلطنت آذربایجان تطمیع مینمود ؛ فریب خورده باین خیال خام جمعیت انبوه از قراباغ و شروان فراهم آورده همای همتش بهوای تسخیر ممالک آذربایجان و منقاد نمودن رؤسای صاحب نام و نشان که منجمله امامقلیخان بود ، در پرواز آمد نخست جمعی به سرکردگی عبدالصمد بیگ و میرزا علی بیگ به تسخیر خوی و سلماس مأمور و روانه داشت ایشان باجیش پر جوش حرکت کرده از سمت نخجوان بسر نازک حلقه از توابع خوی یورش برده و شورش در انداختند . اهالی قلعه‌ی مزبوره چون یارای مدافعه و مقابله نداشتند لاجرم بلوازم تحصین و قلعه‌داری همت

گماشتند، احمدخان دُنبلی چندانکه خواست بلطائف الحیل این سیل بلا را از خاک خوی دفع کند ، مفید نیفتاد بالاخره چنگ بدامن حمایت امامقلیخان بیگلربیگی افشارزده از وی استمداد نمود ، امامقلیخان را جسارت و تخطی طائفه‌ی جوانشیر بر غیرت نگنجیده با اجتماع سپاه موجود حکم نمود و در اندک وقتی تهیه‌ی تدارک ایشان را دیده هر دسته را به سر کرده‌ی کار آمدی سپرده عسگر آقا میر آخور با طائفه‌ی عبدالملکی و علی رضا سلطان قاسملو با طائفه‌ی مزبوره و خان امیر بیگ خلیج با طائفه‌ی خود یعنی باراندوز و حسینعلی خان آرشلو و محمدخان بیگ قاسملو و لطف الله بیگ استاجلو و اللهیار بیگ آرشلو و رحیمخان و رستمخان قاسملو و حسینقلی بیگ ریش سفید آرشلو و طاهر سلطان رئیس طائفه‌ی گُندز لو و سایرین که ذکر آنها موجب اطناب است و از عشایر سرحدات منجمله شیخ علیخان مکرری حاکم ساوجبلاغ و قره‌نی آقا مزین طائفه‌ی بلّیاس و میرزا آقا سرخیل ایل شکاک و جعفر سلطان زرّاء حاکم اشنویه ، هر کدام با ابواب جمع خودشان . پس امامقلیخان بیگلربیگی قبل از حرکت ، سپاه ابراهیم خان دیوان بیگی را با قورخانه و توپخانه برسم منقلای روانه‌ی سمت شهر خوی فرمود و خود نیز علی‌التعاقب با اینهمه استعداد از شهر حرکت و یکروز بجهت سان در چمن علی بیگلو و قاصلو مکث نمود ، روز دیگر از چمن مزبور نهضت نموده کوچ بر کوچ وارد چمن باغ واقع در خوی گردید .

احمدخان دُنبلی حاکم خوی پیش از ورود امامقلیخان با جشن و جوش شایان بلوازم استقبال اقدام نموده دوروز به پذیرائی گذرانید ،

بعد از آن سردار مزبور با کوبه‌ی بسیار از خوی حرکت و بحوالی نازک‌قلعه هنگامی رسیدند که ملاپناه و عبدالصمد آقا و میرزا علی بیگ جوانشیر با جمعیت خود قلعه‌ی مزبوره را احاطه کرده و کار بر قلعه گیان سخت شده بود . رسیدن همان بود و بر لشکر مقابل حمله بردن همان ، بالجمله آتش کارزار بالا گرفت و آوای کوس و کرنای آسمان گرای گردید چون امامقلیخان به نفس نفیس خود در آن گیرودار مباشر حرب و ضرب بود رؤسای افشار و عشایر نامدار بمظاهرت سردار داد مردی و مردانگی میدادند ، عاقبت اختر اقبال جوان شیر درمحاق و بال افتاده رؤسای آن قوم با سایر معارف گرفتار شدند و باقی هزیمت یافته راه ادبار سپردند ، بهادران افشار و دنبلی ایشان را تعاقب کرده با غنائم بیشمار برگشتند ، سردار مزبور گرفتاران را که ملاپناه و عبدالصمد آقا و میرزا علی بیگ بودند ، به احمدخان دنبلی حاکم خوی سپرد که در محافظت ایشان مواظب باشد ، پس بعد از نظم و نسق آندیار و قرار و مدار تقدیمات امامقلیخان باتفاق احمدخان از نازک قلعه کوچیده علم نصرت پرچم را بجانب تبریز در اهتزاز آوردند ، موکب عالی چون در چمن قرا تپه‌ی طسوج فرود آمد در آنجا نجفقلیخان بیگلربیگی تبریز صلاح وقت را منظور داشته با تقدیمات لائقه بموکب عالی پیوست و از ملاقات امامقلیخان اظهار بشاشت و انبساط نمود و نیز متقبل گشت که همه ساله برای صرف مایحتاج سپاه معادل پنج هزار تومان تبریزی نقد و پنج هزار خروار هشت عباسی جنس یعنی غله و علوفه تقدیم نماید و هکذا امان الله خان والی سنندج و شمخالخان افشار حاکم صاین قلعه و بوداقخان مکرری حاکم ساوجبلاغ و احمدخان

مقدم حاکم مراغه و احمدخان دُنبلی حاکم خوی گردن بر بقیه‌ی اطاعت امامقلیخان سردار نهاده خراج دیوانی بر ذمت خود قبول نمودند و امثال اینها که حضور نداشتند بوسائل رسل و رسائل طوعاً او کرهاً ایل و منقاد شدند و وثیقه‌ها بدین مضمون نگاشته و عقد و پیمان مؤکد به ایمان گذاشته شد که از قافلانکوه باینطرف همگنان مطیع اوامر و نواهی امامقلیخان سردار باشند . پوشیده نماند که در این ایام علیمرادخان زند در ممالک فارس و عراق طبل لمن الملك را میزد و نواب آقا محمد خان بن محمد حسنخان قاجار که در مدت پانزده سال پس از شهادت پدرش بحکم کریمخان و کیل در شیراز محترماً محبوس بود و بعد از وفات و کیل به لطائف الحیل خلاص شده در استرآباد مازندران صاحب داعیه و استبداد بود چنانکه شردمه از گزارش این پادشاه در این مجلد نگارش خواهد پذیرفت بتوفیق خداوند احد . علی الجملة بعد از این مقدمات که در چمن قرآته‌ی طسوج بوقوع پیوست اردوی سردار از آنجا بجانب ارومی نهضت نمود و از حکام آذربایجان بعضی که ملتزم رکاب بودند رخصت انصراف یافته باو طان خود و مقر حکومت شتافتند ، امامقلیخان بیگلربیگی چند روز در قراباغ انزل ملکی خود توقف فرموده به سیر و شکار کبک بسر بردند و بعد به ارومی تشریف فرما گردید هم در این ایام امامقلیخان بیگلربیگی صبیبه‌ی احمدخان حکمران خوی را بعقد ازدواج درآورد .

عهد شکنی نجفقلیخان حاکم تبریز و هزیمت امامقلیخان

برای تسخیر تبریز و ثنبیه او!

مقارن سال ۱۱۹۶ هجری در بدایت این سال فرخ‌مال بعد از انجام

جشن نوروز سلطانی امامقلیخان پرتوالتفات برؤسای افشارارومی افکنده
هریکی را علی قدر مراتبهم بخلعت و انعام بنواخت منجمله میرزا ابوالحسن
ایمانلو و کیل مالیات و عسگرخان امیر آخور برادر و کیل مزبور و محمود
خان رئیس افشار صاین قلعه و خان امیر بیگ ریش سفید طائفه‌ی خلیج
باراندوز و اللهیار بیگ و حسینقلی سلطان ریش سفید آرشلو بودند ، منصب
ایشیک آقاسی گری را که سابقاً با مرحوم سرمست بیگ بود بانضمام لقب
خانی به علیرضا سلطان قاسملو عنایت فرمود و صبیله‌ی او را به عقد خود
درآورد .

علی‌ای‌حال بعد از انتظام مهم لشگری و کشوری ، چون چند
نفری از امرای کافی افشار برای اخذ وجوه تقدیمی حکام آذربایجان ،
بموجب تقبل خودشان چنانکه در ضمن وقایع سال قبل سمت نگارش
پذیرفت منتخب و روانه میفرمود منجمله خان امیر بیگ رئیس طائفه‌ی
خلیج را نزد نجفقلیخان بیگلربیگی تبریز مأمور داشته مکتوبی باین
مضمون مصحوب مشارالیه نگاشت که : قبل براین از ابراهیم خلیل خان
جوانشیر و نظرعلیخان شاهسون و علیخان شقاقی جسارتی در یورش به
قلعه‌ی تبریز بظهور آمد و خسارت کلیه از آن رهگذر عاید رعایا و سکنه‌ی
آن خطه گردید اگرچه فی الجمله گوشمال و تنبیه‌ی از غازیان افشار و
ضرب دست اکراد بآنها داده شد و راه هزیمت پیمودند ولی این جانب
بجہات عدیده تعاقب ایشان را صلاح ندانسته و ایشان فی الحقیقه مورد
تنبیه‌ی بسزا نگشتند اکنون عزم جزم داریم که بالاتفاق مواد نفاق آن
دشمنان خانگی را قلع و قمع سازیم و بعد بدفع و رفع اعادی بیگانه

پردازیم ، وظیفه‌ی همجواری آنست که شما نیز تجهیز لشکر دیده به‌مراهی ، مستعد باشید و وجه تقدیمی را محض موجب و تدارك لشکر مصحوب همین فرستاده بفرستید تا عنقریب از ارومی حرکت و با جمعیت احمدخان دُنبلی عازم مقصد شویم .

چون خان امیر بیگ در اندك فرصتی وارد تبریز شده مکتوب را بنظر نجفقلیخان برسانید همانا بیگلربیگی تبریز از مضمون نامه و پیغام‌بری غدر و نفاق استشمام نموده جوابی بر وفق صواب نداد و خان امیر بیگ را علی‌الظاهر پذیرفته در منزل میرزا زمان و کیل تبریزش بتوقف امر فرمود. فرستاده‌ی مزبور چون بفر است دانست که مکنون ضمیر بیگلربیگی تبریز چیست و با امامقلیخان سردار او را صفا و همراهی نیست اقامت خود را در تبریز صلاح ندیده بدون اجازت به ارومی معاودت نمود و آنچه دانسته و شنیده بود بعرض رسانید لهذا نائره‌ی غضب در کانون سینه‌ی سردار مشتعل شده حالی هشت هزار سوار نامدار که از طائفه‌ی افشار و زرّاء و مکرّی و بابان سنندج و مقدم مراغه و افشار صاین قلعه در اردو حاضر بودند و غرض اصلی سردار از اجتماع این لشکر جرّار نخست گوشمال طاغیان آذربایجان و بعد جنگ با علیمرادخان زند بود ، برسم مقدمه‌الجیش روانه‌ی تبریز نمود بانضمام توپخانه که خود نیز علی‌التعاقب حرکت فرماید .

علی‌الجمله چون مقدمه‌الجیش بحوالی تبریز رسیدند نجفقلیخان پیش از وصول این لشکر اهالی و سکنه‌ی قراء دسترس را کوچانیده و در قلعه و ارك سکنی داده خود به قلعه‌داری مشغول بود ، چه میدانست

که امامقلیخان سردار از یورش و شورش نخواهد آسود و بعزم جنگ
 آهنگ او خواهد نمود سران سپاه سردار بموجب دستورالعمل آن نامدار
 آدمی معتمد نزد نجفقلیخان فرستاده پیغام دادند که ما بجنگ و تنبیه
 علیخان شقاقی و نظرعلیخان شاهسون مأموریم اگر چنانکه بیگلربیگی
 ما را به سیورسات و معاون همراهی خواهند نمود بسم الله ، نجفقلیخان
 در جواب ایشان بالصراحه گفت که همراهی نمی توانم و سیورسات هم از
 قوه به فعل نمی آید ، چون سران سپاه از بیگلربیگی تبریز بالصراحه
 جواب یأس شنیدند حتی الامکان دست تعدی به نهب و غارت اموال دهات
 و نواحی دراز کردند ، در این وقت نجفقلیخان شاهسون و حسینقلی سلطان
 شقاقی که سابقاً از هواخواهان بیگلربیگی تبریز بودند از علیخان شقاقی
 روی گردان شده در تحت رأیت سپاه امامقلیخان سردار افشار آمدند و
 بایشان پیوستند ، از اجتماع این دو لشکر و دستبرد ایشان خسارت و
 خرابی بسیار بنواحی تبریز و سراب رسید ، لاجرم علیخان شقاقی از
 نظرعلیخان شاهسون اردبیل استمداد نمود ، نظرعلیخان از اردبیل حرکت
 کرده به سراب رسید و باتفاق علیخان بر سر نجفقلیخان و حسینقلی سلطان
 شقاقی ایلغار کردند ، در حوالی سراب تلاقی شده محاربه ی سخت فیما بین
 وقوع یافت ، عاقبت نظرعلیخان غالب آمده حسینقلیخان فراراً بجانب
 مراغه رفت نظرعلیخان تعاقب کرده اموال هزیمت کنندگان را غارت نمود
 بهمان رکفت بر سر قلعه ی مراغه رفته قلعه را بمحاصره انداخت ، قضارا
 در این ایام احمدخان حکمران مقدم درارومی نزد امامقلیخان سردار بود
 معیناً مردم مراغه بقلعه نگهداری مشغول شدند و از هجوم جماعت شاهسون

و شقاقی خود را محافظت میکردند ، چون مدت بیست روز از ایام محاصره گذشت و از علائم فتح و غلبه اثری پدیدار نگشت ، نظر علیخان ازدهات اطراف مراغه مہما مکن نہب و غارت کردہ بجانب اردبیل رفت بعد از رفتن او امامقلیخان سردار کہ احتشادی کردہ و مقصودش دفع نظر علیخان بود با احمدخان مقدم و جمعیت فراہم بصوب تبریز در حرکت آمد تا در دو فرسخی تبریز نزول نمود و داعیہی این را داشت کہ نجفقلیخان بیگلربیگی تبریز نیز باو ملحق شود ، چون از جانب مشارالیه باز جواب نہ بر وفق صواب شنید ، لہذا از آنجا کوچیدہ در شب غازان ، سلطان محمودخان اردو کرد و ہمت بہ تسخیر قلعہی تبریز گماشت . نجفقلیخان بیگلربیگی حکم کرد دروازہہای قلعہ را بستند و راہ خروج و دخول را مسدود داشتند چنانکہ دست تصرف سکنہی تبریز از باغات و زراعات خود خود مقطوع گشت و محصولات کہ در خارج بود ضایع و تلف گردید . بالجملہ روز بروز از اندرون و بیرون سؤال و جواب طرفین با یکدیگر بتوسط توپ و تفنگ بود ، چند بار جمعی از مصلحین خیر اندیش درمابین گفتگوی متار کہ و مصالحہ کردند البتہ مفید نیفتاد و طول ایام محاصره تا ششماہ امتداد یافت و برودت ہوا بمرتبہای بود کہ لشگریان با کمال مشقت زیست میکردند و کار قلعہ گیان نیز بسختی و صعوبت رسید چنانکہ امامقلیخان سردار را ، ہم براہالی قلعہ و ہم بلشگریان خود ترحم آمدہ از سر قلعہ گیری گذشت و بی نیل مقصود معاودت نمود .

هزیمت امامقلیخان سردار برای جنگ با علیمرادخان زند

وانصراف موقت او و مراجعت به ارومی

همانطور که گذشت امامقلیخان با عدّت وشوکت بسیار مدت شش ماه نجفقلیخان دُنبلی را در تبریز به مضیق محاصره انداخت ، در آن ایام مشارالیه پسر خود خدادادخان را با مکتوب نیازمندانه نزد علیمرادخان زند که فقط در فارس و عراق طبل لمن الملك میزد فرستاده از وی استمداد نموده بود و همانا بعضی حکام و خوانین بیوفای آذربایجان نیز با وی یکدل و همدستان بودند در این وقت که بیستم شهر ذیقعده الحرام بود خداداد خان با خلعت و رقم سرداری که از علیمرادخان داشت وارد تبریز شده بموجب رقم و به استصواب پدرش نجفقلیخان خود خدادادخان بمهام سپاهی و رعیتی رسیدگی میکرد از استماع این اخبار یعنی استقلال نجفقلیخان و روگردان شدن بعضی امرای آذربایجان باستظهار و اشارت علیمرادخان زند غضب بر امامقلیخان سردار مستولی گشته با اجتماع سپاه فرمان داد باین نیت که نخست به صفحات عراق رفته ممالک عراق و فارس را از علیمرادخان منتزع نماید و بعد بگوشمال و تنبیه نجفقلیخان و امرای آذربایجان حرکت فرماید، لهذا با عدّت وشوکت و کوکبهای تمام از راه ساوجبلاغ مکرری بصوب صاین قلعه روانه شد تا به سرحد سنندج و اردلان رسید و در اثنای قطع مسافت روز بروز بر عدّت وشوکت اومیافزود و ذخیره و سیورسات سپاه از رعایای هر مرز و بوم بازیافت مینمود ... امان الله خان اردلان والی سنندج نیز باردوی او ملحق گشت پس والی، گروهی انبوه از سنندج و آن صفحات فراهم آورده کمر اطاعت سردار

بر میان بست و چون علیخان افشارخمسهای حکمران زنجان که از نامداران زمان بود و مدتی بود از اطاعت علیمرادخان زند خارج شده و ملتجی به امامقلیخان سردار بود ، لهذا سردار از اردلان عطف عنان بصوب زنجان نمود ، بعد از ملاقات چند روزی پذیرائی و احترام بظهور آمده در خصوص عزیمت عراق با مشارالیه استشاره نمود ، علیخان افشار ، رفتن عراق را در آن وقت مصلحت ندانست ، بدینمعنی که تا ممالک آذربایجان از برای سردار صافی نشده ، دشمنان خانگی را در این نزدیکی مطلق العنان گذاشتن و به دشمن دوردست ، دست انداختن کار مردان عاقل و مآل اندیش نیست . این مصلحت موافق طبع سردار آمده از سر عزیمت عراق در گذشت و نخست بصوابدید علیخان ولی بیگ نامی را از معتمدان علیخان بامعدودی از سپاه روانه ی آذربایجان کردند و خود سردار نیز علی التعاقب در حرکت آمدند ، در منزل میانج فرج الله خان حاکم خلخال به اردوی سردار ملحق شده علیخان شقاقی حاکم سراب پسر ارشد خود صادق سلطان را که جوانی نامدار بود با جمعی از اکراد شقاقی و غیره به اردوی سردار فرستاده و خود در خصوص همراهی معاذیر نامسموع آورد ، پوشیده نماند که در فسخ عزیمت امامقلیخان سردار از سفر عراق با آنهمه عدت و لشکر روایت مختلف است ، بعضی گویند که علیخان و سایر بدخواهان محض بخل و حسد او را مانع آمدند و بعضی را عقیده اینست که سردار بسبب تعلق خاطری که یکی از همسرهای خویش داشت و ظن غالب اینست که صبیهای احمدخان دنبلی بود که در حسن و جمال از امثال و اشباه استثنا داشت و طرف میل سردار امامقلیخان بود ، این عزیمت را موقوف فرمود .

علی‌ای‌حال امامقلیخان سردار بصوب آذر بایجان حرکت و در يك فرسخی تبریز مقام نمود این بار نیز بعلت شدت سرما مزاحم قلعه‌ی تبریز نشده و راه ارومی درپیش گرفت .

عزیمت مجدد امامقلیخان برای جنگ با علیرادخان برای بار دوم و پایان کار او !

در این ایام از سوانح عجیبه‌ی آسمانی که بظهور آمد ، یکی این بود که از ابتدای شهر رجب المرجب تا چهل روز هوا مکتدر شده در روز و شب قرص آفتاب و ماه مانند کاسه‌ی لبالب از خون بنظر می‌آمد ، چنانکه عوام الناس بگمان اینکه کسوف واقع شده بنماز کسوف قیام نمودند ولی اهل تنجیم را حکم و عقیدت این بود که فتنه‌ی عام و خونریزی تمام در ممالك ایران عموماً و در بلاد آذر بایجان خصوصاً اتفاق خواهد افتاد .

بالجمله امامقلیخان سردار که در بدایت این سال متوجه محاربه با علیرادخان زند بود ولی بجهات عدیده چنانکه سبق نگارش یافت فسخ عزیمت نمود و فتح تبریز نیز در عهده‌ی تعویق ماند . در این ایام باز هوای لشگر کشی و کشور گیری بر سرش افتاده عزم صوب عراق را جزم کرد و قول اهل تنجیم نیز که نوید سلطنت باو میدادند مزید بر علت و محرك عزیمت او گشت . چون همه‌ی این عزیمت بمسامع همه رسید ، نجفقلی خان بیگلربیگی تبریز زائد الوصف متزلزل گشته لاجرم چند نفر از دانشمندان معتبر نزد سردار فرستاده و مکتوباً باو نوشت که از راه لجاجت

باز گشته بدولت خداداد راضی باشید، که رعایا و برایا چند گاهی درمهد امن و امان آسوده بوده و اینهمه خون ناحق که مرتکبین البته در روز عرض اکبر مسئول و مؤاخذ خواهند بود ریخته نشود، این نصایح به گوش سردار هرگز فرو نرفته، بلکه بر لجاج و عنادش افزود احمدخان دنبلی پدرزن سردار نیز از درخواهی مکتوبی در خصوص فسخ این عزیمت نگاشت و ایفاد داشت، باز مفید نیفتاده سردار مزبور به احتشاد لشکر پرداخته، چمن گوگ تپه را که در نیم فرسخی شهر واقع است مضرب خیم انجام احتشام نموده به عیش و عشرت مشغول شد از آنجانب چون نجفقلیخان بیگلربیگی تبریز از جانب امامقلیخان یأس حاصل کرد بسبب وجع پای که از صدمه‌ی زلزله اعوج شده بود، سوار تخت روان گردیده در خوی نزد برادرزاده‌ی خود احمدخان رفت و فیما بین چنین مواضع کردند که امروز کوس سلطنت عاریه‌ی ایران در عراق و فارس بنام علیمرادخان بلند آواز است و چنان مینماید که عنقریب صفحات آذربایجان را پایمال سم ستور عساکر خواهد نمود ما را چه افتاده است که با وی مخالف شده افسار اختیار خود را بدست امامقلیخان افشار که جوانی است مغرور و کارهای او همه از طریقه‌ی عقل و حزم دور، بسپاریم بهتر آنست که مکتوبی به علیمرادخان فرستاده او را باین سامان دعوت کنیم و چنگ بذیل اطاعتش زنیم. این مواضعی نجفقلیخان با احمدخان از آن جهت بود که مشارالیه از متمردان و ایلات آذربایجان مطمئن نبود، زیرا که هیچکدام تمکینی باو نداشتند بجز احمدخان مقدم حاکم مراغه که در آن وقت بسببی از اسباب از امامقلیخان روگردان و ملتجی به نجفقلیخان

شده بود .

بالجمله چون مکتوب نیازمندانه‌ی نجفقلیخان و بعضی امرای آذربایجان در فارس به علیمرادخان زند رسید از بسکه سطوت و آوازه‌ی امامقلیخان در قلوب اهالی عراق و علیمرادخان استیلا داشت ، بمجرد مسطورات نجفقلیخان و احمدخان اعتمادی نمی‌کردند ، بالاخره بصوابدید امرا و امنای دولت رقم حکومت ارومی را بعهدی امیراصلانخان افشار صاینقلعه ، که معروف به کُردبچه بود صادر کرده فرستادند و هزار نفر سواره نیز ابوابجمع او نمودند که بدستیاری نجفقلیخان و جماعت دنبلی و غیره بقلع‌ماده‌ی فساد امامقلیخان پردازند ! چون امیراصلانخان مزبور به تبریز رسید و مضمون حکم را به حکام آذربایجان رسانید مشعر باینکه امروز امامقلیخان از راه جهل و غرور بدولت عاصی و طاغی است و امیر اصلانخان بموجب حکم علیمرادخان مأمور است آتش فتنه‌ی او را بآب تیغ آبدار تسکین بدهد و هر کس در ظل لوای او برده و جان‌فشانی نماید مورد عنایات ملوکانه خواهد شد و گر نه مستوجب سیاست گردیده بسزا خواهد رسید ، لاجرم خوانین و رؤسای آذربایجان راه بیوفائی رفته به امیر اصلان پیوستند و باتفاق از تبریز حرکت کرده بصوب مقصود شتافتند . در نواحی سلماس احمدخان دنبلی نیز با جمعیت خود به ایشان ملحق شد ، اما از این جانب امامقلیخان که در چمن گوگ‌تپه اردو داشت و شب و روز باغوای علی‌رضاخان ایشیک‌آقاسی بمستی و عشرت گذرانید ، در پانزدهم شهر ذیحجه الحرام مصحوب یکنفر آدم‌نقی بیگ افشارضا بطم‌حال انزل ، عریضه‌ای رسید باین مضمون که امیراصلانخان کُردبچه از جانب

علیمرادخان زند بمحاربه‌ی امامقلیخان سردار مأمور است و خوانین آذربایجان خاصه نجفقلیخان و احمدخان دنبلی پدرزن سردار با وی متفق گشته اینک درچمن درشک سلماس با لشگر بی‌قیاس اردو زده‌اند ، امروز و فرداست که از گردنهی قوشچی قولنجی بصفحات ارومی سرازیر خواهند شد البته بندگان سردار واقف کار و مستعد پیکار باشند . سردار که تا آن وقت هرگز چنان خیالی پیرامن خاطرش نمیگشت که احدی بمبارزت او پای جسارت پیش نهد ، ازدیدن آن مکتوب وحشت‌آورشنیدن این خبر از مستی هوشیار و از خواب غفلت بیدار شده در هفدهم ماه مزبور نخست ابراهیمخان افشار را که چرخچی لشگر و مردی هشیار و نامور بود با جمعی پیش جنگ روانه نمود و علی‌التعاقب قره‌نی آقا بلباس را با اکراد نهضت داد و مقرر شد که این جمله درچمن علی‌بیگلو و قاصلو اجتماع کرده بعد از سان حرکت نمایند و خود با علیخان افشار حاکم خمرسه و سران نامدار تکیه بعون عنایت حضرت پروردگار نموده در ساعت سعد از شهر بیرون شد هنوز بچمن مزبور نرسیده و اجتماع لشگر بتمامه دست نداده بود که طلیعه‌ی جنود امیراصلانخان از سمت قوشچی نمایان شد ، بدین تفصیل احمدخان حاکم مراغه با جمعیت مقدم ، نجفقلیخان و احمدخان با جمعیت تبریز و دنبلی و صادق‌سلطان حاکم سراب با طائفه‌ی شقاقی و عباسقلیخان لنگرلو با جمعیت نخجوان و ایروان و سلیمانخان و شاهبازخان دنبلی ایضاً با جمعیت فراوان ، این جمله مانند سیل بلا از گردنهی قوشچی سرازیر شدند ، چنانکه صحرای جبل و کوه امام‌کندی و کنار بحیره‌ی شاهی ارومی از جوش لشگر دریای مواج مینمود ، سردار

غیور بغرور جوانی آنقدر توقف نفرمود که سپاه همه سوار شوند چاوشان را باخبر سپاه که بار و بینه را انداخته مشغول استراحت و استجمام مرا کب بودند مأمور نموده خود با سواران منگور و مماش و پیران ابواب جمع قره‌نی آقا باستقبال جنود امیر اعلان شتافت بعبادت معهود خود که در روزهای جنگ خود بر سر نهاده و زره و چهار آینه پوشیدی بنفس نفیس مباشر جنگ شد ، چون تلاقی فریقین وقوع یافت نجفقلیخان بیگلربیگی تبریز که اورا بنواب عالی تعبیر میکردند محض اتمام حجت کسی نزد امامقلی خان فرستاده ابلاغ نصیحت نمود که شاید سردار از لجاج و عناد پشیمان شده بمصالحه و متار که راضی بوده باعث به سفک دماء ناحق نگردد. سردار جوابهای زشت و درشت بر زبان آورده فرستاده را معاودت داد لهذا طرفین مستعد کارزار شده چنگ به آلات جنگ زدند ، در حمله‌ی نخستین امامقلی خان با سواران چابک دست بلباس ، چرخچیان لشکر طرف مقابل را از پیش برداشته و اکثری از ایشان را متفرق و مقتول گردانید در این اثنا چشم سردار به نواب نجفقلیخان افتاد که در قلب سپاه سوار تخت روان است و اهالی قشون تبریز و دنبلی را بر ثبات قدم و دلاوری تحریص میکند، با معدودی حمله بسوی او برد نجفقلیخان چون جلادت و حمله‌ی امامقلی خان را چنان مشاهده نمود ، بر جزائر چیان و تفنگچیانی که در رکاب او حاضر بودند حکم کرد که فتیله‌های جزائر را روشن نموده مهیا دارند، چون سردار و سپاه او نزدیک شدند بیکبار تیر باران کردند چنانکه تیری خطا نشد جمعی از افشار و اکراد و جوانان نامدار هدف تیر اجل گشته برخاک هلاک افتادند ، مقارن این حال هزیمت یافتگان سپاه تبریز و دنبلی

بجمعی برخوردند که بمعاونت ایشان دواسبه می آمدند ازمشاهدهی ایشان
 پشت فراریان قوی گشته دلیرانه معاودت کردند و بدان هیأت اجتماعی
 بر جمعیت سردار حمله ور گردند ، در آن حیص و بیص صفی بیگ افشار که
 علمدار بود عالم را چون طالع خود خوابانیده پشت بدشمن کرد وعلیرضا
 خان ایشیک آقاسی سردار ، با قره نی آقابلباس هزیمت یافتند و دیگران
 به تبعیت هزیمتیان خاک ادبار برفرق خود بیختند مع هذا امامقلی خان با
 احمدخان مگری و معدود قلیلی پای ثبات افشوده در جنگ پایداری کرد
 ولی چه سود که سپاه او شکست خورده و خود نیز زخم های کاری داشت
 و طرف مقابل از عدد رمل و نمل بیش . بالجمله چون ایام قلب الاسد و
 شدت حرارت بمرتبه ای بود که مغزها در کله ی سرها جوشیدی ، لاجرم
 سردار نامدار از ثقل زره و شدت حرارت و بسیاری خون که از زخم های
 بدن او میرفت بی طاقت و توان شده از صدر زین برفرش زمین افتاد .
 عسگر خان ایمانلو که امیر آخور بود سردار را مانند جان در آغوش گرفته
 بدستیاری چند نفر از آن معرکه ی هائله بیرون آورده از پیراهه روی به
 جانب شهر نهاد بمجرد ورود بدروازه ی عسگر خان بعمارت چهار برج
 رضاقلیخانی عالی الاختلاف الروایات طائر روح او بریاض رضوان پرواز نمود.
 باید دانست که در خصوص قضیه ی امامقلی خان اخبار متعدده معروف
 و مشهور است بقول بعضی در معرکه ی کارزار که سپاه او شکست فاحش
 یافت بمرگ مفاجات در گذشت و بعضی گویند که از وفور غیرت حوصله اش
 ترکید و برخی بر آنند که از بسیاری شرب عرق صدمه بوجودش رسید
 و قالب تهی کرد و آنچه در میان طائفه ی افشار قاسملو و السنه و افواه

مذکور است علیرضا خان میوه‌ی زهر آلودی در اثنای کارزار سردار خوراند و بهمان صدمه فوت شد ، همانا این روایت بصحت اقرب است چنانکه از ثقات مکرر شنیده شده دلیل بر صحت این روایت آنکه در بدایت این کار احمدخان دنبلی که عداوت جبلی این طائفه با افشار در نهایت اشتهاست با اتفاق امیر اعلان خان کُردبچه بتوسط رسل و رسائل و بمواعید مکذوبه‌ی لاطائل ، علیرضا خان بی حقوق را که معتمد سردار مرحوم بود فریفته و با خود متحد کرده بودند ، بدینمعنی که چون پای امامقلیخان از میان رفت و ریاست افشار به امیر اعلان انتقال یافت اختیار رتق و فتق ایل افشار را بعهده‌ی او واگذارند بل نیابت حکومت را باو سپارند آن حق ناشناس باین ملاحظات در اثنای کارزار که آثار غلبه‌ی دشمن آشکار گردید ، میوه‌ی زهر آلودی یعنی خیار سردار داد والله اعلم بالصواب.

بالجمله وقوع این واقعه‌ی جانگداز یوم پنجشنبه هجدهم شهر ذی‌حجه‌الحرّام ۱۱۹۷ هجری بود در آن حال که شورش محشر بود واحدی را از این قضیه هنوز خبر نه ، محمد خان بیگ قاسملو و جعفر بیگ گنجعلی خانی و میرزا ابوالحسن ایمانلو و کیل ولایت و برادرش عسگر خان امیر آخور و میرزا آغورلوی محمودلو ، عمّ والد مؤلف (میرزا رشید) در شب جمعه به تجهیز جنازه حاضر شده در روشنائی مشعل ، مولانا میروحید آقا بن میرحسین شیخ الاسلام ولایت و جناب ملا محمدحسین پیشنمازپسر مرحوم شیخ موسی الرضای قاضی ، بنماز مرحوم سردار قیام نمودند و در همان شب در قبرستان خان ، در جوار پدر مرحومش رضاقلیخان بخاک سپردند و بروایتی این واقعه روز دوشنبه بیست و چهارم ماه شعبان اتفاق

افتاده العهدة على الراوى .

از جمله‌ی معارف مقتولین این جنگ ، نصیر بیگ افشار از طائفه‌ی
بود بور بودند و از سر کردگان معروف ، خان امیر بیگ خلج و قهرمان
بیگ عربلو و شاه محمد بیگ کهکلو و محمد بیگ و میرزا بیگ قاسملو
و دیگران، که ذکر آنها موجب تطویل است بسلامت از آن معر که معاودت
نمودند ، علی الصباح قره‌نی آقا بلّباس و علیخان افشار خمسه‌ای و بالی
خان و محمد امین خان گروّس که با جمعی در کوه علیمان^۱ متوقف و مترصد
بودند ، از شنیدن این خبر وحشت اثر راه اوطان خویش پیش گرفته
رفتند و جعفر قلیخان پسر احمدخان دنبلی از اردو که در چمن قرا حسنلو
بود بصوابدید پدر خود بقلعه آمده همشیره‌ی خود را که ضجیعه‌ی^۲ مرحوم
سردار بود با جمله‌ی اثاث‌البیت برمحمل و شتران بار کرده باردو ملحق
گردید ، این معنی بیشتر از مصیبت امام قلیخان مرحوم ، به افشار مؤثر
گردید .

سانحه‌ی دیگر که چهارروز از وفات سردار گذشته بود اینست که
چون محمد امین خان گروّس از ارومی روانه‌ی بیجار شد در حوالی گل تپه‌ی
میان دو آب بتحرّیک قره‌نی آقا بلّباس جمعی از اشرار بلّباس بسر وقت
مشارالیه رسیده محمد امین خان را با چند نفر طائفه‌ی او بقتل رسانیدند
چنانکه یکتفر زنده نماند که خبر بوطن خود برساند و جمیع اسباب و
دواب آنها بتصرف بلّباس آمد .

۱- این کوه در پشت شیخ تپه‌سی و به تفاوت به «علی ایمان» یا «علیمان»
موسوم است .

۲- همخوابه

بالجمله بعد از این مقدمات محمد قلیخان و قاسمخان برادران مرحوم امامقلیخان با معارف و ریش سفیدان افشار به اردوی نجفقلیخان و احمدخان که درچمن قراحسنلو بود رفته مطیع و منقاد گردیدند و اولاد ذکور مرحوم سردار چهار نفر صغیر بودند باین ترتیب خسینعلیخان که مادرش از بنات خلیج باراندوز بود و محمد عیسیخان و خدادادخان و لطفعلیخان که از صبیهای رستمخان قاسملو حاکم سابق ارومی متولد شده بودند ، انشاءالله حالات هر یک درجریان این تاریخ مذکور خواهد شد همانا سردار مرحوم درحین انتقال بسرای آخرت هنوز سی سال تمام ازمراحل زندگی طی نکرده بود ، درشانزده سالگی قدم برمسند حکمرانی گذاشت دوازده یا چهارده سال بالاستقلال حکومت که در معنی سلطنت آذربایجان بود داشت و بعضی سنین عمرش را بیست و شش سال گفته اند العلم عندالله تاریخ وفات آن مرحوم را میرزا آغورلومتخلص به حیرت چنین بنظم کشیده است :

ناکام و جوان امامقلیخان افشار	چون کرد سفر بجانب دار قرار
تاریخ وفات او چنین گفت خرد	« گردید سپاه قدسیان را سردار »

وقایع بعد از فوت امامقلیخان و طرد امیراصلانخان

و تهیه مقدمات حکومت محمد قلیخان بن رضا قلیخان

چون حکومت ارومی ازجانب علیمرادخان زند به امیراصلانخان متعلق شد طوائف دُنبلی بنا بر عداوت دیرین که با طائفه‌ی افشار داشتند

محمد قلیخان برادر وسط امامقلیخان را باتفاق خود از ارومی برده در
سلاماس بمستحفظین سپردند و مراتب را به علیمرادخان زند مکتوباً نوشتند
اما امیراصلانخان کُرد بیچه در حکومت ارومی استقلال یافته و مهمان‌ها
ولایت را بعهدی علیرضاخان سپرد و بموجب تعهدی که سابقاً بمشارالیه
کرده بود یکی از صبا‌یای او را که هنوز در صغر سن بود بحباله‌ی نکاح
خود در آورده با وی زناشوئی کرد ، بامداد شب زفاف در سلام عام حرف
ناشایستی نسبت به صبی‌ی علیرضاخان بر زبان آورد که اسباب خفت علیرضا
خان و محرک سلسله‌ی حمیت طائفه‌ی افشارشد ابراهیمخان دیوان‌بیگی
که غیرتش غالب بود طاقت نیاورده سخنهای تلخ به امیراصلانخان گفته
از صف سلام بیرون رفت جماعت افشاره در بیرون دیوانخانه بسر آن
غیرتمند جمع شده در خصوص امیراصلانخان همه‌ها کردند عاقبت
آراء باین قرار گرفت که کس نزد قره‌نی آقای بلّباس که هواخواه و
خدمتگزار افشار بود فرستاده او را بمعاونت تحریر و دعوت کردند ،
تا رسیدن او افشاریان ارومی اجماع کرده با امیراصلان سلسله‌ی مخالفت
را جنبانیدند مقارن این مخمصه قره‌نی آقا با هزار نفر از سواران جرّار
آمده در کوه‌علیمان قرار گرفت و با ابراهیمخان دیوان‌بیگی آمدن خود
را اطلاع داد ، ابراهیمخان از استماع این خبر برقوت قلب و جسارت
افزوده باجمعی اطراف سرای حکومت را محاصره کرده شروع بشورش
و غوغا و انداختن تیر تفنگ نمودند و همگنان آواز برآوردند که باید
امیراصلان سرای حکومت را تخلیه کرده برود و گرنه بسزای خود خواهد
رسید. امیراصلانخان متزلزل گشته زنهار خواست ، ابراهیمخان باقتضای

وقت او را زنهار داد ، آن بیچاره ی خایب و خاسر جانی بسلامت بیرون برد . قره نی آقا از کوه علیمان مستعد شد که او را تعاقب کرده برهنه و عورش نزد علیمرا دخان روانه کند ابراهیم خان از عاقبت کار اندیشیده و نیز تعصب را ملاحظه کرده رأی قره نی را از این اراده منصرف گردانید و امیراصلان با هزار هراس از چنگک افشار و بلباس خلاص شده راه عراق پیمود . بعد از رفتن او ابراهیم خان ، قره نی آقا بلباس را با دبدبهی بی قیاس وارد شهر نموده پس باتفاق قره نی آقا و میرزا ابوالحسن و کیل و میرزا مصطفی سعدلو مستوفی و محمدخان بیگ ریش سفید قاسملو و حسینقلی بیگ ریش سفید آرشلو و محمودخان رئیس افشار صاین قلعه و عسگرخان ایمانلو برادر و کیل و سایر رؤسای ایل کنکاج نموده همگنان چنین صواب دانستند که خود دیوان بیگی مزبور و میرزا ابوالحسن و کیل و محمدخان بیگ درخوی نزد احمدخان دنبلی رفته بصوابدید او ، محمدقلیخان برادر مرحوم امامقلیخان را به ارومی آورده درمسند حکمرانی تمکن دهند .

چون ابراهیم خان با اشخاص مفصله وارد دارالصفای خوی شدند و بعد از ملاقات با احمدخان دنبلی مافی الضمیر و مقصود را اظهار نمودند احمدخان درپاسخ زبان بخشونت و ملامت گشوده گفت اینگونه جسارت و رفتار از احدی ناشی نمیشود مگر از طائفه ی افشار ، مگر از مؤاخذه ی علیمرا دخان نمی اندیشید ؟ این معنی بر طبع غیور ابراهیمخان ناگوار آمده جواب داد که ما بیاری حضرت باری ترس از علیمرا دخان و دیگران نداریم و تن به ننگ بی غیرتی نخواهیم داد ، احمدخان از گفته ی خود

خجل شده زبان ملایمت گشود و دلجوئی نمود و گفت اکنون مهمان
منید فردا نوشته و آدم میدهم تا محمدقلیخان را از سلماس ببرید ، ابراهیم
خان گفت ما را حاجت بحکم و حمایت تو نیست بعون الله تعالی
این بگفت و با اشخاص مفصله سوار شده به دلمقان سلماس ایلغار نمود
و محمدقلیخان را از مستحفظین طوعاً کرهاً خواسته در رکاب او بتعجیل
تمام روانه‌ی ارومی شدند ، در حوالی غروب به قریه‌ی قرالر فرود آمدند
روز دیگر اهالی شهر از بزرگ و کوچک باز دحام تمام استقبال کرده و
به اعزاز و اکرام وارد شهرش کرده برمسند حکومت تمکن دادند .



محمد قلیخان بیگلربیگی

مطابق سال ۱۱۹۸ هجری چون در اواخر شهر جمادی الاول این سال چنانکه اشعاری رفت محمد قلیخان به اتفاق طائفه‌ی افشار برمسند بیگلربیگی گری قرار گرفت احشام و عشایر سرحدات همگی با تقدیمات روی بدر بارش آورده هر کدام فراخور حال مورد التفات و نوازش گردیدند بالجمله محمد قلیخان که هنوز در عنقوان جوانی بود و نفس او طالب عشرت و کامرانی دل باقتضای جوهر ذاتی خود بانتظام مهام مملکت پرداخت ، اولاً شغل وکالت ولایت را کماکان بعهده‌ی میرزا ابوالحسن عبدالملکی معروف به ایمانلو تفویض نمود و برادر صلبی او عسگرخان را بمنصب ایشیک آقاسی باشی گری امتیاز داد و میرزا مصطفی افشار سعیدلو را بمنصب استیفا نائل گردانید و افراسیاب سلطان رئیس زرزاء را که مردی با فهم و فراست بود انیس الحضرة لقب داد و از طبقه‌ی علمای اعلام شیخ الاسلامی با جناب میر وحید آقا بن مرحوم میرزا حسین شیخ الاسلام سابق که از سادات عظام و وحید ایام و فرید انام بود تعلق داشت و پیشنمازی مسجد جامع ارومی با آخوند ملا محمد حسین بن ملا موسی رضا بن قاضی آقا رضا مرجوع بود و جناب آخوند ملا صفر ملقب به نظام الدین که سالها در ختن و خطا مسافرت و تحصیل کرده بود و جنابان عظام ملا محمد و

ملاعلی اولاد مرحوم ملا محمد باقر افشار بمرافعه و امور شرعی قیام و اقدام داشتند و رؤسای لشکر رحیم خان بن نقی خان قاسملو و محمود خان بن مؤمن خان افشار صاین قلعه و اللهیار و حسینقلی بیگ افشار آرشلو و محمد طاهر سلطان بن شهریار خان گندزلو قراولیلو و محمد بیگ کهکلو و حسین بیگ قراحسنلو و نوروزعلی سلطان آرشلو و حسین بیگ قوزیوند و صفی بیگ یورغانلو و بابا بیگ عربلو و عبدالرضا بیگ قطلو و میرزا خان بیگ خلج و آقا جان بیگ خلج ایضاً و غیره هر کدام رئیس ایل و طائفه‌ی خود بودند^۱ و هر روزه کمر خدمت بر میان بسته از جوانان جرّار طائفه‌ی افشار منتخب کرده در میدان ارك حکومتی به مشق سلحشوری مشغول بودند و میرزا آغورلو متخلص به حیرت^۲ که اکبر و ارشد اولاد مرحوم میران بیگ آرشلو بود نظر بخدمات سابقه که بتعلیم و تربیت اولاد امامقلیخان مرحوم اشتغال داشت بمنصب ملاباشی گری نائل گردید . در خلال این احوال در غره شهر محرم الحرام این سال عارضه‌ی شدیده بمزاج نجفقلیخان دنبلی بیگلربیگی تبریز غالب شده بعد از پانزده روز شب جمعه حوالی طلوع صبح ندای ارجعی را لبیک اجابت گفت (اشعاری مخدوف افتاد) .

بعد از وفات او اهالی تبریز خداداد خان خلف او را برمسند حکومت

۱- سابقاً هم یادآور شدیم قید این اسامی از این لحاظ است که ممکن است شجره‌ی خاندانهائی را که هم اکنون در رضائیه بسر میبرند روشن کند و مفید فوائد دیگری نیز برای احفاد آنان باشد .

۲- از شعرای بالنسبه خوب ارومی است که شرح احوال و نمونه‌ی آثار او در کتاب بزرگان و سخنسرایان آذربایجان غربی آمده است .

نشانیده کمر خدمت بر میان بستند مشارالیه بعد از چندی از راه غرور جوانی آغاز ظلم و تعدی با اهالی تبریز نموده درهای عدل و انصاف را بر بست لهذا اهالی بتحریر و کیل شهر مزبور برخدادادخان شوریدند تارفته رفته نیران مخالفت اشتعال یافت .

صادقخان پسر علیخان شقاقی که از داعیه طلبان آن عهد بود بعزم تسخیر تبریز از قصبه‌ی سراب تکاورانگیز گردید، خدادادخان در شبکیه‌ی اضطراب افتاده بصوابدید هواخواهان و آقا علی محمد تاجر باشی تبریز تقدیمی شایسته به محمدقلیخان بیگلربیگی افشار ارومی فرستاده استمداد نمود بیگلربیگی نیز سر رضا جنبانیده دو هزار سوار به سرکردگی ابراهیمخان افشار بمدد و تقویت خدادادخان مأمور و روانه نمود ابراهیمخان روی براه نهاده در محال طسوج به جمعیت احمدخان دنبلی که او نیز به امداد خداداد میرفت برخوردی بالاتفاق بسر صادقخان شقاقی ایلغار نمودند مشارالیه از استماع این خبر متوحش شده بی نیل مقصود از تبریز به سراب معاودت نمود و اهالی تبریز از شورش یورش خلاص شدند خداداد خان با احمدخان و ابراهیمخان از در پذیرائی درآمده چند روز بلوازم میزبانی و مهربانی نسبت به سپاه خوی و افشار پرداخت .

فوت علیمرادخان زند = انتقال حکومت به جعفرخان = شورش طائفه‌ی هکاری و مأموریت ابراهیمخان برای دفع شورش = ظهور آقا محمدخان قاجار

مقارن این احوال اخبار انتقال علیمرادخان زند انتشار یافت که

در اصفهان وداع جهان فانی گفته تخت و تاج عاریتی را به جعفرخان بن صادقخان برادر اُمّی خود سپرده چنانکه مرحوم حاجی سلیمان صباحی بیدگلی بطریق اخراج و ادخال سروده :

نوشت كلك صباحی ز قصر سلطانی علیمراد برون شدنشست جعفرخان!
« ۱۱۹۹ »

از انتشار این اخبار باز جهان آرمیده بهم برآمد یعنی اشرار اطراف محرك سلسله‌ی شورش و اختلاف گردیده دست تاخت و تاز از هر گوشه و کنار دراز کردند منجمله طائفه‌ی هکاری بنواحی و بلوکات ارومی پای تطاول پیش نهاده بی اندامیها^۱ بظهور آوردند محمدقلیخان بیگلربیگی محض مدافعه‌ی آنها قاصد باحضر ابراهیمخان متعجلاً فرستاد که هر چه زودتر خود را از تبریز برساند و از راه سلماس باهمان جمعیتی که دارد به سر آلباغ که محل سکونت هکاری است رفته هم‌اکنون گوشمالی به آنها بدهد و این قاصد درحین که ابراهیمخان از تبریز حرکت کرده و درطی طریق بود بمشارالیه رسید ابراهیمخان سمعاً و طاعه گویان این معنی را ازغنائم شمرده ازطرف سلماس بسرعت برق و باد شتافته درجوالگای آلباغ آتش قتال و جدال را اشتعال داد و خاک آن صفحات را پایمال سم ستور نمود لاجرم طائفه‌ی مزبوره طاقت صدمات حملات افشاریه نیاورده مانند مور و ملخ پراکنده شدند . ابراهیمخان با شیران ستیزه گر و دلیران نامور و مبلغی اخترمه عطف عنان کرده خسته و کوفته درقریه‌ی آب گرم انزل رحل اقامت افکندند و سر باستراحت نهادند غافل ازاینکه طائفه‌ی شکست خورده‌ی هکاری بازاحتشادی فراهم آورده علی‌التعاقب چون سیل دمان

و یا بلای ناگهان در رسیدند، ابراهیم خان چون به انهای^۱ قراولین از این معنی آگاه شد دامن یلی بر کمر بسته باستقبال آن صیدهای بخت برگشته شتافت. بمجرد تلافی فریقین جوانان جلد و جرّار افشار بطعن سنان جانستان و بضرب شمشیر آتشفشان داد مردی در دادند عاقبت نسیم فتح و ظفر بر پرچم علم افشار وزیده اکراد همکاری جمعی مقتول و اغلب مجروح و خایب و خاسر، باز روی بسوی هزیمت نهادند ابراهیم خان با جمعیت خود فراریان پریشان را تا سه فرسخ تعاقب کرده با غنیمت و احترام بمحال انزل معاودت نمود و در آنجا بتقسیم غنیمت پرداخته سرکردگان را به ابلاغ خبر فتح و ظفر روانه‌ی حضور محمد قلیخان بیگلربیگی داشته خود بحکم بیگلربیگی مزبور با معدودی در آن حوالی بسرحدداری و ورعیت نگهداری مشغول شد و گوگرچین قلعه‌ی قرا باغ انزل را که در حصانت و قدمت و رفعت مشهور آفاق است اقامتگاه قرار داد اما از این جانب سرکردگان که خدمت محمد قلیخان بیگلربیگی رسیدند مورد انعامات وافره و خلاع فاخره آمدند.

سابقاً مر قوم شد که علیمرادخان فوت شده چندی بعد از وی سلطنت عاریه و متزلزل عراق و فارس با شیخعلیخان و جعفرخان منتقل گردید در آن ایام زندیه را نفاق و شقاق دامنگیر خاطر آمده شمشیر معادات برهم کشیدند و در قلیل روزگاری همدیگر را از پای در آوردند مگر اینکه لطفعلیخان بن جعفرخان صاحب اسب غرّان از آن میانه کرانه گرفته در ضمان سلامت بماند اما نواب آغامحمدخان خلف ارشد محمد حسنخان که

تا این وقت در مازندران بود از اجتماع این اخبار به هیجان آمده از آنجا که خود را شایسته میدید در اثر تلاش و کوشش مداوم بر جعفر خان زند استیلا یافت و بر سریر سلطنت قدم گذاشت به نحوی که در کتب تاریخ مفصلاً مندرج است .

محاربه‌ی محمدقلیخان با صادقخان شقاقی سرداری ابراهیمخان

سبق نگارش پذیرفت که صادقخان شقاقی حاکم سراب گرمروید بهوای تسخیر تبریز آمده بسبب معاونت افشار و دنبلی نسبت به خدادادخان حاکم تبریز بی نیل مقصود معاودت به سراب نمود در هذمه السنه نیز تسخیر تبریز را پیشنهاد همت نموده با جمعیت انبوه آمده قلعه‌ی تبریز را به محاصره انداخت . اعیان و اشراف تبریز بدستور معهود ، آقا علی محمد نام تاجر را با پنجهزار تومان تبریزی نزد محمدقلیخان فرستاده استمداد نمودند ، تقدیم و استدعای تاجر مزبور پذیرفته شده حکمی بعهده‌ی ابراهیمخان افشار ضابط انزل صادر شد که به اتفاق سه هزار نفر سواره و پیاده‌ی افشار بمعاونت خدادادخان رود و اگر صادقخان باز راه هزیمت پیماید ابراهیمخان تعاقب کرده تا سراب عنان باز نکشد .

الغرض ابراهیمخان امتثال امر نموده بمجرد وصول او به تبریز صادقخان خود را مرد میدان ندیده راه هزیمت پیش گرفت ابراهیمخان تا خاک سراب او را تعاقب کرده اگر چه به صادقخان دست نیافت ولی مهمال ممکن دستبردی نموده در مراجعت رحل اقامت در تبریز انداخته مترصد حکم مجدد شد چون در این ایام محمدقلیخان بیگلربیگی از

ارومی کس نزد احمدخان مقدم حکمران مراغه فرستاده مطالبه‌ی وجه معتدی برسم تقدیم نموده بود مشارالیه از درِ تَمَرْد درآمده فرستاده‌ی بیگلربیگی مزبور را دست خالی انصراف داد این حرکت مخالف رأی بیگلربیگی شده حکمی بعهده‌ی ابراهیمخان نوشته فرستاد که با همان استعداد عازم مراغه شود و خود چند روزی در چمن گوگ تپه بجهت اجتماع لشکر توقف کرده احکام بعهده‌ی بوداقخان مگری حاکم ساوجبلاغ و عشایر بلباس ساکنین لایجان و نوحی بیگ رئیس طائفه‌ی زرزی اشنو و میرزا آقا شکفتی صادر و فرستاد که این جمله محال سلدوز را مخیم اردو نمود .

معاربه‌ی محمد قلیخان با احمدخان مقدم

احمدخان مقدم از استماع این اخبار با جنود نامعدود از مراغه بیرون آمده بمقابله شتافت در اثنای حرکت که هنوز يك منزل از مراغه طی نکرده بود خبر رسید که ابراهیمخان افشار اینک از راه دهخوارقان عازم مراغه است لهذا احمدخان از راه روبه‌تافته در قلعه‌ی مراغه متحصّن و محصور گردید و بملاحظه‌ی همجواری و دوستداری از صادقخان شقاقی خواهش یاری و مددکاری نمود صادقخان با جمعیت خود بمراغه روان شد و چون طریق عبور از سواره و پیاده ابراهیمخان مسدود دید در حوالی دهکده‌ی خورخورا پناه به نیستانی برد در آن اثنا قراولین او خبر آوردند که جمعی از طائفه‌ی بلباس ازدهات مراغه چپاول و اموال بی‌قیاس آورده در قرب همان نیستان مشغول باستراحت و در خواب غفلتند صادقخان

ایشان را غافل گمان برده و وقت را غنیمت شمرده مانند شیر، از نیستان برجست و با معدودی بطائفه‌ی بلّباس رسیده چون اغلب از ایشان در خواب غفلت بودند تیغ بیدریغ بر آنها نهاده داد جلالت در داد چنانکه یکنفر از آن جماعت جان بساحل سلامت کشید و مابقی همگی غرق دریای هلاکت شدند .

پس صادقخان با غنائم واسب و اسلحه‌ی بلّباس از یاری احمدخان صرفنظر نموده روی بجانب سراب نهاد این خبر به محمد قلیخان بیگلربیگی که هنوز از سلدوز حرکت نکرده بود رسیده زائدالوصف متأسف گردید که صید از دام رفته بود پس بعهده‌ی ابراهیمخان مجدداً حکمی نوشت که عرصه را به احمدخان مقدم تنگ گرفته انتقام بلّباس را از وی بستاند .

احمدخان چون از دو طرف سیل بلا را بخود محیط دید بوسائل رسل و رسائل از محمد قلیخان بیگلربیگی افشار طالب صلح و امان و طوعاً او کره‌ها متقبل خراج گردید و فیما بین عهد و پیمان مؤکد به ایمان رفت لهذا ابراهیمخان به معاودت مأمور و در محال سلدوز به حضور بیگلربیگی و اردوی افشار ملحق گشت بعد از چند روز رؤسای عشایر که در اردو حاضر بودند هر کدام علی‌قدرم راتبهم بخلاص فاجر مستمال^۱ و شادمان و از بیگلربیگی مرخص و روانه‌ی اوطان خود شدند ابراهیمخان نیز کما فی السابق بریاست و حراست محال انزل رفته و در گوگرچین قلعه رحل اقامت انداخت .

۱- مورد دلجوئی قرار گرفتن

سعادت احمدخان دنبلی از ابراهیم خان افشار

و ناپینا شدن این افسر شجاع بدست محمد قلیخان بیگلربیگی
احمدخان دنبلی حکمران خوی که سابقاً کینه‌ی دیرینه از ابراهیم
خان افشار سرحددار در صندوق سینه مخزون داشت و در این اوقات
تنبیه طائفه‌ی هکاری و محاصره‌ی بلده‌ی مراغه و گوشمال صادقخان شقاقی
و دستبردهای ابراهیمخان در تبریز مزید بر علت گردیده از آنجا که رونق
کار محمد قلیخان افشار و استقلال او را از جوهر و جلالت و هنر کفایت
ابراهیمخان میدانست بل معاینه میدید در صدد آن بود که به منصوبه‌ی تزویر
و حيله و تدبیر نیرنگی سازد و مشارالیه را از نظر بیگلربیگی ساده لوح
بیندازد باین ملاحظات ابواب موّت و اتحاد را با محمد قلیخان بیگلربیگی
باز و ارسال رسل و هدایا آغاز کرد و صبیحه‌ی خود را بعقد ازدواج بیگلربیگی
آورد و وقتی در ضمن مکتوبی که احمدخان به داماد خود نوشته بود این
معنی هم مندرج بود که اینهمه فتوحات که از قوت طالع و مساعدت اقبال
بیگلربیگی بظهور می‌آید ابراهیمخان همه را از جوهر و کفایت و هنر
و درایت خود میداند لهذا هوای عجب و غرور بدماغ بی‌شعور او متصاعد
شده خود سر مرتکب بعضی جسارت که مستلزم خسارت خواهد بود میشود
این قبیل اشخاص را تا باین درجه مطلق العنان گذاشتن و موثق پنداشتن
صلاح دوات و ملت نیست از من محض دولتخواهی عرض و اظهار بود
دیگر اختیار با خود بیگلربیگی است این دروغ بی‌فروغ و افترای احمد
دنبلی در حق ابراهیمخان صداقت توأمان که در نظر دانایان نکته‌دان
مس روی اندود مینمود در قالب قلب بیگلربیگی جوان بی تدبیر کالانش

فی الحجر من الحجر جاگیر آمد و سوء ظنی از این رهگذر در حق آن بیچاره‌ی بی‌خبر حاصل کرد. بتخصیص فرستاده‌ی احمدخان که حامل مکتوب بود در هنگام فرصت به تسویلات^۱ شیطانی رأی محمدقلیخان را از صوب صواب منحرف نمود پس بیگلربیگی در آن روزها به بهانه‌ی شکار كبك گوزل بمحال انزل عازم شد مؤید این عزیمت که مزید بر علت شد آن بود که ابراهیمخان چون بتوسط منہیان از سعایت احمدخان اطلاع یافته بود محض عداوت قافله‌ی خوی را در گردنہ‌ی قوشچی ازمتاع و اموال و احمال عاری کرده بود و چند نفری را هم براه عدم فرستاده بالجمله چون محمدقلیخان بیگلربیگی بمحال انزل رسید ابراهیمخان از گوگرچین قلعه با ازدحام تمام پذیرائی کرده بشرف حضور نائل آمد بیگلربیگی بحسب ظاهر اظهار التفات کرده چند روزی به گشت و شکار گذرانید در حین معاودت بمقر حکومت مشارالیه را نیز بالتزام رکاب تکلیف فرموده بولایت آورد.

بعد از چند روزی که ابراهیمخان در ارومی بود بامدادی که سرای حکومتی خالی از اغیار بود بیگلربیگی مشارالیه را باطاق خلوتی احضار فرمود و مصطفی قلیخان خلف ارشد خود را که در صغرسن بود نزد ابراهیمخان فرستاد و تعلیمش داد که به بهانه‌ای کارد کمری او را بخواهد مصطفی قلیخان چون وارد اطاق خلوتی شد و سلام داد ابراهیمخان به تعظیم و لینعمت زاده قیام نموده او را بر سرزانوی خود نشانید بیگلربیگی زاده بنا بتعلیم پدر و اشارت آتابیگ خود که در برابر ایستاده بود کارد را غفلتاً از کمر

۱- اغوا و گمراه کردن

ابراهیم‌خان کشیده برخاست و رفت! ابراهیم‌خان بیچاره چون بخدمات خود مغرور بود اصلاً گمان بدی بخاطر خود راه‌نداد در آن اثنا ساقی بیگ نام نایب فراشخانه‌ی حکومتی با معدودی از فراشان باطاق خلوتی آمده با ابراهیم‌خان تهدیداً گفتند که بیگلربیگی بکندن هردو چشم جهان‌بین تو ما را مأمور فرموده ابراهیم‌خان آهی سرد از دل پردرد کشیده گفت سمعاً و طاعتاً عنقریب است که ولینعمت من از اقدام باین کار نادم و متأسف خواهد بود بسم‌الله بکاری که مأمورید اقدام نمائید و المأمور معذور.... فوری ساقی و باقی فراشان به گزاک تیزهردو چشم آن افسر شجاع را از حدقه بیرون کردند و بحضور بیگلربیگی تیره‌دل بردند بیگلربیگی ساده‌لوح از دیدن مردمان دیده‌ا ابراهیم‌خان اظهارندامت نمود و جراح به‌معالجه‌اش تعیین فرمود!!! و لکن چه سود... ابراهیم‌خان پاداش این عمل را که از سعایت و تحریکات احمد دنبلی بود حواله به‌منتقم حقیقی نمود چنانکه بعد از چندی احمدخان دنبلی هم به مکافات ابن عمل رسید.

قتل فجع احمدخان دنبلی

تفصیل این اجمال آنکه بنی اعمام احمدخان و هما طاهر آقا و ظاهر آقا و مهدی آقا و رضاقلی نامان که تا اینوقت بحکم ضرورت در صفحات عراق بودند و همانا سابقاً کدورتی فیما بین احمدخان و ایشان بوده این روزها که از عراق شدر حال کرده بوطن اصلی خود یعنی دارالصفای خوی وارد شدند بعد از مدتی که از دید و بازدیدشان فراغت دست داد يكروز ظاهر آقا در منزل خود بساط ضیافتی آراسته از احمدخان و پسران

اوشب را وعده گرفت اما پیش از وقت بموجب مواضعه‌ای که مابین خود داشتند چند تن با اسلحه و آلات جارحه در اطاق دیگر گذاشتند که در موقع درآمده بخدمتی که مأمورند مشغول شوند. باری احمدخان بخت برگشته با اولاد ذکور خود از این مواضعه غافل بود چون خوان طعام گسترده شد آن چند تن به هیأت اجتماعی باشارت خداوند منزل و میزبان سنگین دل یعنی ظاهر آقا بآن منزل آمده آغاز شلیک کردند کلبعلیخان و محمدخان در همان مجلس دست از جان شسته بضرب گلوله‌ی تفنگ از پای درآمدند احمدخان خود را از منظره‌ی اطاق بیرون انداخت که شاید فرار کرده نجات یابد چندتن او را تعاقب کرده در کوچه بقتلش آوردند و سرش را مثل گوسفند بریدند فاعتبروا یا اولوالابصار... سلمانخان پسر دیگرش خود را بحمام ملکی خود که در آن نزدیکی داشت و از قضا زنا نه بود انداخته در میان طائفه‌ی اناث پنهان شد معه‌ها جمعی از آن بی‌حیاها داخل حمام زنانه شده در همانجا با تن عریان‌ش از لباس زندگی عاری کردند^۱ حسینقلیخان پسر بزرگ احمدخان در مأمنی متواری شد اما جعفرقلیخان برادر کهترش سروپا برهنه فرار کرده در بیرون قلعه يك رأس یا بوی مفلوك از کناسی بکرایه گرفته در دل همان شب با هزار تعب لنگ‌لنگان خود را بدارالنشاط یعنی ارومی رسانیده و ماجرا را بعرض محمدقلیخان بیگلربیگی رسانید بیگلربیگی افشار زائدالوصف متأسف گشته پس جمعی از رؤسای افشار منجمله محمد بیگ قراحسنلو و حسین بیگ

۱- این حمام هم اکنون نیز وجود دارد و مشهور است که سرسلیمان خان را روی سنگ سفیدی که در حمام تعبیه شده بریده‌اند و عجیب است که بین عوام الناس معروف است که هر کس پای خود را روی آن سنگ بگذارد سکندری میخورد.

قرا حسنلو و شاه محمد بیگ و آقا جان بیگ که کلو و طاهر سلطان گندز لو و محمد حسن بیگ محمود لو پسر ابوالمعصوم بیگ بنی عم والد مسود اوراق را بسر کردگی محمود خان بن مؤمن خان افشار صابین قلعه بگو شمال قاتلین احمد خان دنبلی مأمور و باتفاق جعفر قلیخان دنبلی روانه‌ی خوی نمود مرتکبین نیز بسر طاهر آقای ناپاک اجتماع کرده در حوالی پل خاتون و دامنه‌ی کوه غضنفر مترصد بودند چون تلافی فئتن دست‌داد سواران طائفه‌ی افشار بعبادت معهود دست باستعمال آلات حرب و ضرب یازیده بدنبلی‌ها هجوم آور شدند در اندک کز و فرّی اقدام ثبات طائفه‌ی دنبلی لغزش یافته اضطراراً رو بفرار گذاشتند افشاریه تعاقب کرده داخل خوی شدند در آن حیص و بیص طاهر آقا و ظاهر آقا که مخفی بودند ظاهر شده بکیفر رسیدند و جمع مایملک ایشان بحیطه‌ی ضبط در آمد اما رضا قلی بیگ از هول جان در یکی از بروج ارك مایه‌ی زندگی را ترك یعنی خود را با کارد کمر هلاک کرد و هکذا مهدی بیگ و سایر مقصرین هر يك ببدترین عقوبتی بسزای خود رسیدند آنگاه محمود خان بامر و تصویب محمد قلیخان بیگلربیگی افشار ارومی حسینقلیخان پسر ارشد احمد خان مرحوم را در جای پدرش بحکممرانی تمکن داده با سرکردگان و سواران افشار به ارومی معاودت نمودند جعفر قلیخان تا کنار رودخانه‌ی زوله‌ی سلماس مشایعت کرده بخوی برگشت .

مخالفت قره‌نی آقا با بوداقخان مگری حاکم ساوجبلاغ

و حرکت محمد قلیخان برای تنبیه او

مطابق ۱۲۰۱ هجری بوداقخان مگری که بعد از احمدخان از قبل

محمدقلیخان حاکم ساوجبلاغ شد چون محال لایجان از قدیم الایام بطائفه‌ی مکرری متعلق بود و طائفه‌ی بلّباس همه ساله وجه معتدی بعنوان پیشکش تقدیم مینمودند امسال بعبادت معهود تحصیلداری از جانب بوداقخان نزد قره‌نی مزین آن طائفه مأمور شد که بقرار ازمنه‌ی سابقه وجه تقبلی را دریافت دارد مشارالیه که بواسطه‌ی وصلت بیگلربیگی افشار شوکتی و قدرتی بهم رسانیده بود در ردّ کردن وجه معمولی بمسامحه و دفع الوقت گذرانید رفته رفته مواد کدورت مابین مکرری و بلّباس غلظت و اشتداد بهم رسانید تا اینکه وقتی جمعیتی فراهم آورده علی الغفله بعضی از نواحی و دهات ساوجبلاغ را نهب و غارت نمود، بوداقخان که خود را وابسته و گماشته‌ی بیگلربیگی افشار میدانست سر خود وبدون اجازه بمقام ممانعت و مدافعه نیامده ماجرا را مشروحاً معروض بندگان عالی داشت این معنی بر طبع بیگلربیگی دشوار آمده بر آن شد که اساس هستی طائفه‌ی بلّباس را بالمرّه مستأصل کند آنگاه شرحی به احمدخان مقدم بیگلربیگی مراغه که بنای يك جهتی فیما بین استوار بود نوشته اورا با جمعیت خود بدستیاری و همراهی طلب نمود و خود نیز قرابه‌ی چهار هزار از پیاده و سوار افشار ملتزم رکاب ساخته در چمن دولامه لر حوالی قاشقه کدوگی لشکرگاه کرد و از آنجا عسگرخان عبدالملکی ایمانلو ایشیک آقاسی خود را بمحال سلدوز فرستاد که هم از اوضاع بلّباس مستحضر و هم از ورود مقدم و مکرری باخبر باشد و ماجرا را بوکلاء عالی اطلاع بدهد از آنجانب چون قره‌نی آقا از ورود عسگرخان به سلدوز اطلاع یافت خواست که بتوسط مشارالیه خود را برکاب بیگلربیگی رسانیده عذر ماضی بخواهد ولی

اجامر و اوباش بلباس راضی نشده آغاز تمرد نمودند تا اینکه جمعیت مکرری و مقدم به سلدوز رسیدند عسگر خان مراتب را بعرض بیگلربیگی رسانیده ایشان نیز از چمن دولامه‌لر حرکت و روانه‌ی سلدوز شدند بعد از یکشب توقف قشون را بسمت لایجان حرکت دادند قره‌نی آقا نیز از بلباس جمعیت بی‌قیاس گرد کرده بمقابله پیش آمد تلافی فریقین در کنار رودخانه‌ی لاوین واقع شد آنگاه دو دریای لشگر در تموج آمده و غبار کارزار تاؤج گرفت چنانکه از طلوع آفتاب تا عصر تنگ بازار جنگ و جوش گرم بود و کالای حرب و ضرب رواج داشت عاقبت طوائف افشار و مقدم غالب آمده پای ثبات بلباس ازجا دررفت معدودی مقتول و بقیة السیف زخم‌دار و بقلل جبال فرار کردند و اخترمه و غنیمت بسیار از اغنام و دواب و غیره بدست غازیان افشار افتاد .

مخالفت حسینقلی خان دُنبلی با پرداخت مالیات

و لشگر کشی محمد قلیخان به خوی

در این سال میمنت اشتمال محمد قلیخان بیگلربیگی بعد از فراغ از مهمات ملکی همت به احداث آثار خیر گماشت نخستین تعمیر بدنه‌ی حصار شهر را که از عهد مرحوم کلبعلیخان ایمانلو تا اینوقت بعضی خرابی بر بروج و باره‌ی آن راه یافته بود بعهدی سلطان سواره محمد حسن بیگ محمودلوی آرشلو محول داشت و هکذا بنای پل جدید رودخانه‌ی بناب روضه را بعهدی حاج رمضان که ناظر و معتمد بود وا گذاشت و دو قطعه باغ با صفائی محاذی دروازه‌ی ارك طرح انداخته بباغ قبله و باغ نظر

موسوم ساخت وهم در این ایام علیرضاخان ایشیک آقاسی مرحوم امامقلیخان سردار که بجهات عدیده چنانکه سبق نگارش یافته مغضوب و منزوی بود بتوسط میرزا ابوالحسن و کیل ولایت مورد استمالت و التفات شده خود بیگلربیگی بمنزل او تشریف برده بعد از صرف ناهار صبایای علیرضاخان را که پنج تن بودند یکی را به عقد خاصه‌ی خود ، یکی را به بوداقخان مکرری ساوجبلاغ ، یکی را به‌عسگرخان عبدالملکی و یکی را به‌حسین قلیخان برادرزاده‌ی خود و یکی را به قاسمخان برادر کهنتر خود نامزد نموده در همان مجلس نقل و شیرینی موافق معمول صرف شده و صیغه‌ی عقد قرائت شد .

مقارن این احوال عابدین بیگ افشار که از جانب بیگلربیگی برای مطالبه‌ی وجه تقدیمی نزد حسینقلیخان دنبلی رفته بود وارد شده اظهار داشت که حسینقلیخان بتحریر برادر خود جعفرقلیخان در دادن تقدیمی ابا و امتناع نمودند بلکه خیال مخالفت با بیگلربیگی افشار را دارند از استماع این خبر ناگوار بیگلربیگی متغیر گردیده احکام مطاعه به‌خوانین و حکام آذربایجان نگاشت که عنقریب با ازدحام و استعداد تمام در چمن درشک سلماس حاضر شوند لهذا خداداد بن نجفقلیخان از تبریز و احمدخان مقدم از مراغه و صادقخان شقاقی از سراب و کلبعلیخان کنگرلو و محمدخان ایروانی که این جمله مطیع و هواخواه بیگلربیگی افشار بودند علی‌التوالی در رسیدند و بیگلربیگی نیز با سپاه افشار از ارومیه حرکت کرده در حوالی کوه معروف به معدن نمک خیمه و خرگاه بر اوج فلک برافراشتند ! از استماع این اجتماع تزلزل بی‌قیاس بر حصار قلوب

اهالی خوی و سلماس راه یافته متفق الکلام به حسینقلیخان گفتند که ما را طاقت مقاومت با اینهمه عساکر آذربایجان نیست اگر بایگلربیگی افشار کما فی السابق از در اطاعت بر آئی فیه المطلوب و الا سلسله‌ی خصومت بجنبانی ماترا با سایر اقربای تودست بسته به محمدقلیخان سپرده دست آویز عذر تقصیر خواهیم کرد در صورتیکه رؤسای آذربایجان کلاً در اطاعت او باشند ترا که فی الحقیقه زند^۱ و گماشته‌ی او هستی مخالفت شایسته نیست. حسینقلی خان دانست که ایشان از در صدق و صواب سخن میگویند بر^۲ حسن رأی ایشان تحسین گفته حالی ابراهیمخان ایشیک آقاسی خود را نزد بایگلربیگی فرستاد ما حاصل پیغام آنکه^۳ حسن ظن ما در حق میرزا ابوالحسن و کیل که مردی خوش ذات و حمیده صفات است در حد کمال است خواهشمندیم که او را بقلعه بفرستند تا در خصوص صلح و جنگ مذاکره شود بالجمله میرزا ابوالحسن و کیل بقلعه رفته حسینقلی خان و خوانین خوی را از جانب محمدقلیخان بایگلربیگی اطمینان داده باتفاق خود به اردو آورد بایگلربیگی افشار از ملاقات ایشان اظهار بشاشت و امتنان نموده و حسینقلی خان نیز زبان به معذرت مامضی گشوده گفت :

چوب را آب فرو می نبرد دانی چیست شرمش آید ز فرو بردن پرورده خویش! بالجمله چون از هر مقوله سخنها گفته و معاذیر پذیرفته شد حسینقلیخان، محمدقلیخان بایگلربیگی و سایر رؤسای اردو را در داغ باغی که از مستحادثات مرحوم احمدخان و مستغنی از توصیف بود بضیافت دعوت نمود که نمکی تازه کرده باشند محمدقلیخان سر رضا جنبانیده بدانجا تشریف

بُرد الحق حسینقلیخان ضیافتی در نهایت سنگینی و رنگینی کرد چنانکه
 احدی را از افراد اردوی محمدقلیخان از خوان نعمت بی بهره نماند مقارن
 این حال بوداقخان مکرری حاکم ساوجبلاغ که او نیز چند روز قبل به
 اردو احضار شده بود با هزار سواره نیزه دار ابلق سوار باشکوهی بی اندازه
 در رسید و به محمدقلیخان تعظیم و سلام کرده ایستاد بیگلربیگی او را
 به جلوس اشارت نمود خوانین آذربایجان از مهابت بوداقخان متزلزل و
 هراسان شده نزدیک بود که زهره چاک کنند و در خفیه با همدیگر موضعه
 کردند که بهر حیلتي توانند اعتقاد محمدقلیخان را از بوداقخان که اسباب
 استبداد او است سلب نمایند پس به اغوا و تحریک ایشان حسینقلیخان
 در خلوت به محمدقلیخان عرض نمود که از امثال این اشخاص جای اجتناب
 و حذر است یحتمل اگر فرصتی یابند از قصد و خیانت بولینعمت دریغ
 ندارند چندان از این لطائفات خوانند که محمدقلیخان ساده لوح را از
 بوداقخان متوحش و رمیده کرد لاجرم در باطن بفکر دفع آن بی تقصیر افتاد.

نابینا شدن بوداقخان حاکم ساوجبلاغ به فرمان محمدقلیخان!

بالجمله چون مجلس ضیافت حکمران خوی منقضی شد و شرائط
 سلم و مصافات مستحکم گردید خوانین آذربایجان مرخص شده راه اوطان
 خویش پیش گرفتند محمدقلیخان بیگلربیگی نیز بمقر حکومت یعنی
 ارومیه عطف عنان نمود بوداقخان مکرری نیز که از موضعه و مکر بدخواهان
 خبری نداشت از بیگلربیگی اجازه یافته به ساوجبلاغ شتافت بعد از رفتن
 مشارالیه افراسیاب سلطان زرزا که بیگلربیگی را انیس الحضرة و مشیر خلوه

بود چون از حسن خدمات میرزا ابوالحسن و کیل که در سفر خوی از وی بظهور آمد و در انظار استحسان موفور یافت مطلع بود لهذا آتش حقد و حسد در کانون سینه‌ی پر کینه‌اش دمبدم مشتعل میشد! و انتهاز فرصتی داشت که بزور بازوی سعایت، و کیل مزبور را از پای در آورده‌مانا این افراسیاب بیدرد شخصی بود چرب‌زبان و محتال و زاید الوصف مفسد ولی چون هنوز کمند تزویر و تدبیر را از حصار عرض و ناموس و کیل کوتاه میدید نخست بقلع‌ماده‌ی بوداقخان که از هواخواهان و کیل بود پرداخت و اندك اندك معایب او را در خدمت بیگلربیگی شمردن گرفت یعنی او را به مخالفت و خیانت منسوب ساخت چون این معنی مسبوق بود چنانکه در ایام توقف خوی باین معنی اشعاری رفت از قضا تیر بر نشان آمد و محمد قلیخان را سوء ظن در ماده‌ی بوداقخان مضاعف گردید لهذا میرزا صالح نوکر امین و معتمد خود را به ساوجبلاغ فرستاده بوداقخان را معجلاً به ارومی احضار نمود اگرچه مشارالیه را از این احضار نا بهنگام فی الجمله دغدغه و خلجانی پیدا شد اما چون مردی بود در راستی و درستی مشهور و بخدمت و صداقت خود مغرور بی توقف و درنگ سمعاً و طاعه گویان مصحوب میرزا صالح روانه‌ی ارومی شد به مجرد ورود بیگلربیگی او را به بعضی تقصیرات متهم فرموده حسب الحکم در حصار خلوتی محبوس شد و بعد از آن در جوف اللیل او را به قلعه‌ی باراندوز بردند علی الصباح ساقی بیگ نائب فراشخانه مأمور گردید که رفته در باراندوز هر دو چشم آن بیچاره را از نور بینائی عاقل کرده خودش را مکفوف البصر بشهر بیاورد! چون ساقی بیگ حسب الامر عمل کرد و خود او را با چند تن

از جماعت خلیج بشار آورد میر مفید آقا شیخ الاسلام التماس نموده او را بخانه‌ی خویش برد و به تسلی و دلجوئی او پرداخت روز دیگر که این خبر بکسان بی‌خبر بود اقخان رسید شیون کنان و بر سر زنان بدر دولترای جناب شیخ الاسلام آمدند و چون از ملاقات او ممنوع شدند تا غروب با ناله و شیون گذرانیدند چنانکه دل عطوفت منزل شیخ الاسلام به احوال آنها سوخت شب را قراول از جانب حکومت بدرخانه‌ی جناب معظم له گذاشتند و در حراست بود اقخان اهتمام بلیغ نمودند مع هذا جناب شیخ الاسلام شب آن بیچاره‌ی مکفوف البصر را از ممر آب گذرانیده مصحوب کسان او روانه‌ی ساوجبلاغ نمود هم در این سال که ۱۲۰۳ هجری بود آغامحمدخان قاجار که در عراق و فارس استقلالی تمام یافته بود از دار الخلافه‌ی تهران آهنگ آذربایجان کرد ولی آوازه‌ی حرکت لطفعلیخان زند از سمت فارس عائق این عزیمت شد .

جنگ با طائفه‌ی هرکی - سعایت افراسیاب سلطان در حق

میرزا ابوالحسن و کیل ارومی و برادر وی مسگرخان

و نیز در این سال جمعی از طائفه‌ی هرکی و شمزنیان ساکنین محال دشت و ترگور آغاز شرارت و زیاده‌سری کرده بمحال بناب روضه تاخته اموال و دواب اهالی آنجا را بردند این حرکت محرك عرق حمیت محمدقلیخان بیگلربیگی گردیده با استعدادی انبوه به‌سروقت آن گروه رفته و ایشانرا گریزانیده معاودت نمود .

دیگر اینکه محمدقلیخان بیگلربیگی بعد از اینکه بوداقخان را

مکفوف البصر نمود خواهر مستوره خود را به افراسیاب سلطان زرزا انیس الحضرة عقد کرده روز بروز ابواب ملاطفت بر روی آن دشمن دولت و نعمت خود بگشود و در رتق و فتق مهماتش مسلط نمود میرزا ابوالحسن و کیل چون رونق کار آن فضول را بیشتر از پیشتر دید در سجنه^۱ حال خود تفرس تغییری کرده خود را از دخالت و کالت کم کم بکنار کشید زیرا که مآل کار را معاینه میدید اما افراسیاب سلطان حتی الامکان لمحهای از کار سعایت غفلت نداشت آخر الامر اساسی طرح نهاد که مدتی است تصدی مهم مالیات و حساب جمع و خرج داخله و خارجه بکیل کفایت و کیل موکول است و بندگان عالی بلشگر کشی و دشمن کشی مشغول فرصت اینکه به تفریق و تنقیح محاسبه‌ی اوپردازند نبوده از جانب بندگان عالی مقرر شود چند تن امین و معتمد اهل دفتر بمفرده و من ذالك حساب او غور و رسیدگی نمایند تا باقی از فاضل و حشو از بارز معلوم گردد این سخن افراسیاب سلطان که از روی غرض بود کال نقش فی الحجر در خاطر بیگلربیگی جایگیر آمد حالی بعهده‌ی اهالی دفتر مقرر شد که از روی دقت بحساب میرزا ابوالحسن و کیل مواظبت نمایند عسگر خان برادر صلبی و کیل که در فراست زبده‌ی اقران و در کیاست فرید زمان خود بود شبی در مجلس خلوت به برادر خود و کیل گفت که این ایام بدفرجام از مشاهده‌ی بعضی احوال بیگلربیگی و گفتار مردم اوضاع را دگرگون و اختر طالع را وارون می‌بینم ترس از آن دارم که از هزار تیر مکیدت ارباب غرض و مرض یکی ناگاه بر نشان آید و چشم زخمی بدودمان ما برسد پس بهتر

و بمصلحت نزدیکتر این است که بیکبارگی ترك خدمت و وداع وطن خود کرده چند گاهی حتی العمر در گوشه و کنار بسر بریم تا خود فلك از پرده چه آرد بیرون ...

میرزا ابوالحسن و کیل در جواب برادر گفت آنچه گفتی عین صواب است ولی بی صدور خلاف و خیانت مورد ایراد و محل تهمت بودن کار عاقل مآل اندیش نیست چه گفته اند آنرا که حساب پا کست از محاسبه چه باك است عسگر خان گفت بلی علاج واقعه پیش از وقوع باید کرد و کیل گفت برادر همسر تو صبیبه ی علیرضا خان خواهر حرم محترمه ی محمدقلی خان بیگلربیگی است اگر تو ترك دیار و غربت اختیار کنی هر آینه در ماده ی ضجیعہ و تبعه ی تو مکروهی روی نخواهد نمود و مرا بیکبارگی قطع علاقه و ترك عیال و اطفال کردن بوجه من الوجوه روا نیست و در شریعت انصاف و مروّت سزا ، نه که خود جان حتی الامکان به ساحل سلامت رسانیده پیوستگان خود را در گرداب بلا بگذارم الحکم لله هر چه پیش آید خوش آید . آخر الامر رأی هر دو برادر به اینجا منجر شد که چند گاهی کجدار و مریز راهی بروند مشروط بر اینکه هر دو متفقاً نزد بیگلربیگی حاضر نشوند قضا را در همان شب بیگلربیگی کس فرستاده و کیل را احضار نمود عسگر خان یکی را از کسان معتمد خود مصحوب و کیل روانه داشت که از کیفیت مستحضر شده خبر بیاورد بدو ساعت فاصله آدم عسگر خان معاودت کرده خبر آورد که و کیل را محبوساً نگه داشتند ! عسگر خان فوراً سوار شده در جوف الليل بسمت سلاماس با هزار هراس فرار کرد بامدادان بیگلربیگی و افراسیاب سلطان شنیدند که عسگر خان چون تیر

از شست و ماهی ازدست برجسته و عنقریب هنگامه برپا خواهد کرد حالی از حبس و کیل پشیمان شده لهذا او را احضار و بنوازش و استمالت بسیارش مرخص فرمود و قرار بر این شد که خود و کیل نامه به عسگر خان نوشته و از جانب بیگلربیگی هم لطف الله بیگ و هادی بیگ استاجلو با تعلیقه‌ی استمالت معجلاً رفته عسگر خان را معاودت بدهند و بعد از این مقدمات و کیل را برای جابجا کردن ایل شکفتی بمحال صومای برادوست مأمور و روانه داشت و عمده مقصود بیگلربیگی این بود که و کیل نیز از این توهّمات فرار کند تا حقوق نعمت بیگلربیگی و صداقت و کیل بدون جهت ضایع نگردد و کیل که الحق مرد عاقل و متوکل بود اصلاً بعضی توهّمات را بخاطر خود راه نداده با کمال صدق و همت بسر مأموریت خود رفته بعد از انجام آن خدمت بولایت معاودت نمود اما کسانی که برای معاودت دادن عسگر خان رفته بودند برگرد او نرسیده بی نیل مقصود برگشتند بیگلربیگی دانست که عسگر خان دیگر باین دانه‌ها بدام نخواهد افتاد مجدداً بگرفتن و حبس کردن و کیل حکم کرد و خانه‌های متعدد قدیمی عسگر خان را خراب و مایملک او را ضبط نمود و شعله‌ی غضب او باین هم انطفأ نیافته چند تن از ریش سفیدان معتبر طائفه‌ی عبدالملکی را که اسمشان پیران بیگ و کهران بیگ و قوجه بیگ و عبدالملک بود در روز روشن با طناب خفه کرده بمیدان بازار باشند انداخت و عبرةً للناظرین ساخت!! چون این اخبار موحش در بلده‌ی سلماس بگوش عسگر خان رسید دود ناخوش از کله‌اش بدر رفت از قضا در همان شب از بالاخانه‌ی بلندی سکندری خورده بر زمین افتاد پای راست او از بند درآمد اینهم

از جماعت خلع بشهر آورد میر مفید آقا شیخ الاسلام التماس نموده او را بخانه‌ی خویش برد و به تسلی و دلجوئی او پرداخت روز دیگر که این خبر بکسان بی‌خبر بود اقخان رسید شیون کنان و بر سر زنان بدر دولترای جناب شیخ الاسلام آمدند و چون از ملاقات او ممنوع شدند تا غروب با ناله و شیون گذرانیدند چنانکه دل عطوفت منزل شیخ الاسلام به احوال آنها سوخت شب را قراول از جانب حکومت بدرخانه‌ی جناب معظم له گذاشتند و در حراست بود اقخان اهتمام بلیغ نمودند مع هذا جناب شیخ الاسلام شب آن بیچاره‌ی مکفوف البصر را از ممر آب گذرانیده مصحوب کسان او روانه‌ی ساوجبلاغ نمود هم در این سال که ۱۲۰۳ هجری بود آغامحمدخان قاجار که در عراق و فارس استقلالی تمام یافته بود از دارالخلافتی تهران آهنگ آذربایجان کرد ولی آوازه‌ی حرکت لطفعلیخان زند از سمت فارس عائق این عزیمت شد .

جنگ با طائفه‌ی هرکی - سعایت افراسیاب سلطان در حق

میرزا ابوالحسن وکیل ارومی و برادر وی مسگرخان

و نیز در این سال جمعی از طائفه‌ی هرکی و شمنیان ساکنین محال دشت و ترگور آغاز شرارت و زیاده‌سری کرده بمحال بناب روضه تاخته اموال و دواب اهالی آنجا را بردند این حرکت محرك عرق حمیت محمدقلیخان بیگلربیگی گردیده با استعدادی انبوه به سر وقت آن گروه رفته و ایشانرا گریزانیده معاودت نمود .

دیگر اینکه محمدقلیخان بیگلربیگی بعد از اینکه بوداقخان را

مکفوف البصر نمود خواهر مستوره خود را به افراسیاب سلطان زرزا انیس الحضرة عقد کرده روز بروز ابواب ملاطفت بر روی آن دشمن دولت و نعمت خود بگشود و در رتق و فتق مهماتش مسلط نمود میرزا ابوالحسن و کیل چون رونق کار آن فضول را بیشتر از پیشتر دید در سجنه^۱ حال خود تفرس تغییری کرده خود را از دخالت و کالت کم کم بکنار کشید زیرا که مآل کار را معاینه میدید اما افراسیاب سلطان حتی الامکان لمحه‌ای از کار سعایت غفلت نداشت آخر الامر اساسی طرح نهاد که مدتی است تصدی مهم مالیات و حساب جمع و خرج داخله و خارجه بکف کفایت و کیل موکول است و بندگان عالی بلاشکر کشی و دشمن کشی مشغول فرصت اینکه به تفریق و تنقیح محاسبه‌ی او پردازند نبوده از جانب بندگان عالی مقرر شود چند تن امین و معتمد اهل دفتر بمفرده و من ذالك حساب او غور و رسیدگی نمایند تا باقی از فاضل و حشو از بارز معلوم گردد این سخن افراسیاب سلطان که از روی غرض بود کالت نقش فی الحجر در خاطر بیگلربیگی جایگیر آمد حالی بعهده‌ی اهالی دفتر مقرر شد که از روی دقت بحساب میرزا ابوالحسن و کیل مواظبت نمایند عسگر خان برادر صلبی و کیل که در فراست زبده‌ی اقران و در کیاست فرید زمان خود بود شبی در مجلس خلوت به برادر خود و کیل گفت که این ایام بدفرجام از مشاهده‌ی بعضی احوال بیگلربیگی و گفتار مردم اوضاع را دگرگون و اختر طالع را وارون می‌بینم ترس از آن دارم که از هزار تیر مکیدت ارباب غرض و مرض یکی ناگاه بر نشان آید و چشم زخمی بدو دمان ما برسد پس بهتر

و بمصلحت نزدیکتر این است که بیکبارگی ترك خدمت و وداع وطن خود کرده چند گاهی حتی العمر در گوشه و کنار بسر بریم تا خود فلك از پرده چه آرد بیرون ...

میرزا ابوالحسن و کیل در جواب برادر گفت آنچه گفتی عین صواب است ولی بی صدور خلاف و خیانت مورد ایراد و محل تهمت بودن کار عاقل مآل اندیش نیست چه گفته اند آنرا که حساب پا کست از محاسبه چه باك است عسگر خان گفت بلی علاج واقعه پیش از وقوع باید کرد و کیل گفت برادر همسر تو صبیبه ی علیرضا خان خواهر حرم محترمه ی محمدقلی خان بیگلربیگی است اگر تو ترك دیار و غربت اختیار کنی هر آینه در ماده ی ضجیه و تبعه ی تو مکر و هی روی نخواهد نمود و مرا بیکبارگی قطع علاقه و ترك عیال و اطفال کردن بوجه من الوجوه روا نیست و در شریعت انصاف و مروّت سزا ، نه که خود جان حتی الامکان به ساحل سلامت رسانیده پیوستگان خود را در گرداب بلا بگذارم الحکم لله هر چه پیش آید خوش آید ، آخر الامر رأی هر دو برادر به اینجا منجر شد که چند گاهی کجدار و مریز راهی بروند مشروط بر اینکه هر دو متفقاً نزد بیگلربیگی حاضر نشوند قضا را در همان شب بیگلربیگی کس فرستاده و کیل را احضار نمود عسگر خان یکی را از کسان معتمد خود مصحوب و کیل روانه داشت که از کیفیت مستحضر شده خبر بیاورد بدو ساعت فاصله آدم عسگر خان معاودت کرده خبر آورد که و کیل را محبوساً نگه داشتند ! عسگر خان فوراً سوار شده در جوف اللیل بسمت سلماس با هزار هراس فرار کرد بامدادان بیگلربیگی و افراسیاب سلطان شنیدند که عسگر خان چون تیر

از شست و ماهی ازدست برجسته و عنقریب هنگامه برپا خواهد کرد حالی از حبس و کیل پشیمان شده لهذا او را احضار و بنوازش و استمالت بسیارش مرخص فرمود و قرار بر این شد که خود و کیل نامه به عسگر خان نوشته و از جانب بیگلربیگی هم لطف الله بیگ و هادی بیگ استاجلو با تعلیقه‌ی استمالت معجلاً رفته عسگر خان را معاودت بدهند و بعد از این مقدمات و کیل را برای جابجا کردن ایل شکفتی بمحال صومای برادوست مأمور و روانه داشت و عمده مقصود بیگلربیگی این بود که و کیل نیز از این توهّمات فرار کند تا حقوق نعمت بیگلربیگی و صداقت و کیل بدون جهت ضایع نگردد و کیل که الحق مرد عاقل و متوکل بود اصلاً بعضی توهّمات را بخاطر خود راه نداده با کمال صدق و همت بسر مأموریت خود رفته بعد از انجام آن خدمت بولایت معاودت نمود اما کسانی که برای معاودت دادن عسگر خان رفته بودند بگرد او نرسیده بی نیل مقصود برگشتند بیگلربیگی دانست که عسگر خان دیگر باین دانه‌ها بدام نخواهد افتاد مجدداً بگرفتن و حبس کردن و کیل حکم کرد و خانه‌های متعدد قدیمی عسگر خان را خراب و مایملک او را ضبط نمود و شعله‌ی غضب او باین هم انطفأ نیافته چند تن از ریش سفیدان معتبر طائفه‌ی عبدالملکی را که اسمشان پیران بیگ و کهران بیگ و قوجه بیگ و عبدالملک بود در روز روشن با طناب خفه کرده بمیدان بازار بازشان انداخت و عبرةً للنظرین ساخت!! چون این اخبار موحش در بلده‌ی سلماس بگوش عسگر خان رسید دود ناخوش از کله‌اش بدر رفت از قضا در همان شب از بالاخانه‌ی بلندی سکندری خورده بر زمین افتاد پای راست او از بند درآمد اینهم

مزید بر علت گردید شب را تا صبح از وجع پای نیارامید و بخدا مینالید
با مدادان کس نزد احمد بیگ نامی که مرد پیر و صاحب تدبیر بود فرستاده
خواستگار ملاقات او شد چون آن مرد حاضر آمد و از ماجرای عسگر خان
آگاه شد بغایت متأسف شد آنگاه شکسته بند ماهر حاضر کرده باستعلاج
پرداخت عسگر خان گفت از تو اینقدرها توقع دارم که نزد حسینقلیخان
دنبلی حکمران خوی رفته باتفاق ابراهیمخان ایشیک آقاسی او که با
من دوست صدیق است بعرض او رسانیده از قول من بگوئید :

آسمان دور و زمین سخت است سخت گر ترحم میکنی وقت است وقت
بالجمله احمد بیگ باتفاق مرتضی قلی بیگ و محراب بیگ بخوی رفته
ماجرای محمدقلیخان بیگلربیگی افشار را با و کیل و عسگر خان بدستکاری
ابراهیمخان که رفیق صدیق و خیر خواه شفیق و کیل و عسگر خان بود
مشروحاً به حسینقلیخان گفتند ، حسینقلیخان که از راه هم چشمی با
محمد قلیخان قلباً طالب چنین روزی و دست آویزی بود در حق و کیل
و عسگر خان اظهار تأسف و دلسوزی نموده مکاتیب متعدده با حضار قشون
از رؤسای اکراد و عشایر ایلاتی که در تحت حکمرانی او بودند نوشته
فرستاد و در عرض چند روز جمعیتی انبوه در خوی حاضر آمدند این
جمله را بسر کردگی برادر جسور خود جعفر قلیخان مأمور ارومی نمود
که رفته و کیل را از محمدقلیخان بخواهند و اگر ابا و امتناع شنیدند
بقوت استعداد با محمدقلیخان جنگ کنند .

معاربه‌ی دنا بله و عسگر خان با محمد قلیخان

بمنظور استخلاص میرزا ابوالحسن و کیل

جعفر قلیخان با جمعیت خود وارد قصبه‌ی سلماس شد عسگر خان را از همت حسینقلیخان و جمعیت خوانین خوی حیاتی تازه و نشاطی بی‌اندازه رخ نمود این جمله روانه‌ی ارومی شدند . از این جانب محمد قلیخان بیگلربیگی افشار نیز که این ماجرا را شنید قاسمخان برادر خود را با طاهر سلطان بن شهریارخان رئیس ایل گندز لو و اللهیار بیگ آرشلو و لطف‌الله بیگ استاجلو و سایر رؤسای افشار و جمعیت بسیار باستقبال ایشان فرستاد در حوالی آغ‌زیارت تلاقی فریقین دست داد و جنگ در پیوست همانا از طائفه‌ی افشار بعضی محض ملاحظه‌ی عسگرخان جلادتی چنانکه شاید و باید بظهور نیاورده حرکاتی مذبح‌خانه میکردند تا اینکه متعمداً رهسپار وادی فرار شدند این معنی بر دلیری و جسارت جمعیت جعفر قلیخان افزوده از آغ‌زیارت تا حوالی قزقلعه‌ی ارومی تعاقب کنان آمدند جمعی از سواران افشار لابد و ناچار معاودت کرده پای تهور و ثبات افشردند معینکاری از پیش‌نبرده قدم‌های تهور ایشان چنان لغزش یافت که تا دم دروازه‌ی بالو عنان باز نکشیدند جعفر قلیخان که علی‌التعاقب می‌آمد در توپ‌راق‌قلعه ربع فرسخی ارومی نزول نمود .

اما محمد قلیخان بیگلربیگی از اینکه بسعایت مفسدین شیطان ، خاصه افراسیاب سلطان ، چنانکه سبق‌نگارش یافته عرصه را از مبارزان کارآمد و کارآگاه پرداخته و خود را در نظر همگنان متلون المزاج و بی‌اعتبار ساخته بود لاجرم از بیم هجوم دشمن دروب قلعه و معبرها را بسته

حصاری شد و دمبدم دست تأسف بهم میسود .

اما چه سود که از اینهمه ندامت و افسوس چشمهای ابراهیمخان دیوان بیگی افشار و بوداقخان حاکم ساوجبلاغ عودت نمی نمود و جمعیت قره‌نی آقا به مددکاری نمی آمد .

روز دیگر حوالی صبح قراولین دنبلی باشارت جعفرقلیخان و صوابدیدعسگرخان بعزم دستبرد و برای اظهارجلالت تا حوالی دروازه‌ی توپراق قلعه اسبهارا به جولان درآوردند و کرفوری کردند ازاین طرف چند تن از بهادران افشار که مستحفظین بروج بودند بمقابله‌ی ایشان مصمم شده ازقلعه بیرون آمدند دراین اثنا حاج ابراهیم نامی ازطائفه‌ی دنبلی که از مردان روزگار شمرده میشد در میدان بود ناگاه اسب او توسنی آغاز کرده عنان اختیار آن مرد نامی را ازدست ر بوده یکسره اورانزدیک دسته‌ی افشاررسانید فی الحال محمدحسن بیگ محمودلو بنی عم والدمسود اوراق (میرزارشید) که ازسردسته‌های سواره‌ی افشار بود بمشارالیه رسیده بزخم شمشیرازاسبش درانداخت و بهمان زخم کاری باتمام کارش پرداخت آنگاه آقاسی بیگ نام دنبلی بمیدان مبادرت نموده اونیز بقتل رسیده از قفای حاجی مقتول روان شد جهانگیر بیگ نامی بمدد او آمده اونیز جهان فانی را وداع نمود و اسدبیگ نامی هم ازایشان در دست شیران بیشه‌ی کارزار بایشان پیوست بالجمله چهار نفر از مبارزان معروف دنبلی و چند نفر از رجاله‌ی افشاردراین جنگ مختصر کشته گشتند و تا غروب آفتاب ازطرفین کشش و کوشش در کار بود چون سرهای آن چهار نفر دنبلی مقتول درقلعه بنظر محمدقلیخان بیگلر بیگی رسید قاتلین را تحسین و نوازش فرمود! از

آنطرف جعفر قلیخان و عسگرخان از وقوع این چشم زخم ملول و محزون بودند ...

چون غرض عسگرخان از ترتیب این مقدمات که نتیجه اش محض استخلاص میرزا ابوالحسن بود احداث فساد و فتنه و قتل نفوس از صغری^۱ و کبری^۱ طرفین البته نبود با جعفر قلیخان مشورت نمود که مکتوب مودت اسلوب بهریک از رؤسای افشار نوشته ایشانرا بصلح و صفا دعوت کنند شاید به لطائف الحیل میرزا ابوالحسن و کیل را از حبس بیگلربیگی خلاص کرده معاودت نمایند و این جنگ و خونریزی و قتل نفوس در میان دو طائفه ای اسلام که حقوق همجواری و خویشی هم باهم دارند موقوف و متروک شود. جعفر قلیخان در این مصلحت با عسگرخان همداستان شد و رضای او را بر خود رجحان داد لهذا راه رسل و رسایل فیما بین قلعه گیان محصور و ایشان مفتوح شد ولی رؤسای افشار بعزت تسلط و اقتدار افراسیاب سلطان انیس الحضره در خلوت و جلوت راهی بخدمت بیگلربیگی نداشتند که حرف صلح و صلاح را بعرض رسانند آن مفسد چون از زمزمه ای صلح و ارسال رسل فیما بین عسگرخان و رؤسای افشار آگاه شد مواضعی طرفین را بعرض بیگلربیگی رسانیده رأی او را از صلح و صفا انحراف داد بلکه رؤسای افشار را بمخالفت و خیانت منسوب و متهم داشته از جماعت زرزا و اتباع خود جمعی را بقلعه داری تعیین نمود مگر محمد صفی بیگ یورقانلو و امیرخان بیگ و خان امیر بیگ و امیر اصلان بیگ از طائفه ای خلج داوطلب بجنگ و مدافعه ای دنبلی شدند و مقرر شد که نقی بیگ احمدوند برادر سرمست بیگ با سواران ابواب جمعی خود در قریه ی شیر آباد برسم قراولی دهات

مزید بر علت گردید شب را تا صبح از وجع پای نیاز امید و بخدا مینالید
با مدادان کس نزد احمد بیگ نامی که مرد پیر و صاحب تدبیر بود فرستاده
خواستگار ملاقات او شد چون آن مرد حاضر آمد و از ماجرای عسگر خان
آگاه شد بغایت متأسف شد آنگاه شکسته بند ماهر حاضر کرده باستعلاج
پرداخت عسگر خان گفت از تو اینقدرها توقع دارم که نزد حسینقلیخان
دنبلی حکمران خوی رفته باتفاق ابراهیمخان ایشیک آقاسی او که با
من دوست صدیق است بعرض او رسانیده از قول من بگوئید :

آسمان دور و زمین سخت است سخت گر ترحم میکنی وقت است وقت
بالجمله احمد بیگ باتفاق مرتضی قلی بیگ و محراب بیگ بخوی رفته
ماجرای محمدقلیخان بیگلربیگی افشار را با و کیل و عسگر خان بدستکاری
ابراهیمخان که رفیق صدیق و خیر خواه شفیق و کیل و عسگر خان بود
مشروحاً به حسینقلیخان گفتند ، حسینقلیخان که از راه هم چشمی با
محمدقلیخان قلباً طالب چنین روزی و دست آویزی بود در حق و کیل
و عسگر خان اظهار تأسف و دلسوزی نموده مکاتیب متعدده با حضار قشون
از رؤسای اکراد و عشایر ایلاتی که در تحت حکمرانی او بودند نوشته
فرستاد و در عرض چند روز جمعیتی انبوه در خوی حاضر آمدند این
جمله را بسر کردگی برادر جسور خود جعفرقلیخان مأمور ارومی نمود
که رفته و کیل را از محمدقلیخان بخواهند و اگر ابا و امتناع شنیدند
بقوت استعداد با محمدقلیخان جنگ کنند .

محاربه‌ی دنا بله و عسگر خان با محمد قلیخان

بمنظور استخلاص میرزا ابوالحسن و کیل

جعفر قلیخان با جمعیت خود وارد قصبه‌ی سلماس شد عسگر خان را از همت حسینقلیخان و جمعیت خوانین خوی حیاتی تازه و نشاطی بی‌اندازه رخ نمود این جمله روانه‌ی ارومی شدند . از این جانب محمد قلیخان بیگلربیگی افشار نیز که این ماجرا را شنید قاسمخان برادر خود را با طاهر سلطان بن شهریارخان رئیس ایل گندز لو و اللهیار بیگ آرشلو و لطف‌الله بیگ استاجلو و سایر رؤسای افشار و جمعیت بسیار باستقبال ایشان فرستاد در حوالی آغ‌زیارت تلاقی فریقین دست داد و جنگ در پیوست همانا از طائفه‌ی افشار بعضی محض ملاحظه‌ی عسگرخان جلادتی چنانکه شاید و باید بظهور نیاورده حرکاتی مذبح‌حانه میکردند تا اینکه متعمداً رهسپار وادی فرار شدند این معنی بر دلیری و جسارت جمعیت جعفر قلیخان افزوده از آغ‌زیارت تا حوالی قزقلعه‌ی ارومی تعاقب کنان آمدند جمعی از سواران افشار لابد و ناچار معاودت کرده پای تهور و ثبات افشردند معینا کاری از پیش نبرده قدمهای تهور ایشان چنان لغزش یافت که تا دم دروازه‌ی بالو عنان باز نکشیدند جعفر قلیخان که علی‌التعاقب می‌آمد در توپراق‌قلعه ربع فرسخی ارومی نزول نمود .

اما محمد قلیخان بیگلربیگی از اینکه بسعایت مفسدین شیطان ، خاصه افراسیاب سلطان ، چنانکه سبق‌نگارش یافته عرصه را از مبارزان کارآمد و کارآگاه پرداخته و خود را در نظر همگنان متلون المزاج و بی‌اعتبار ساخته بود لاجرم از بیم هجوم دشمن دروب قلعه و معبرها را بسته

حصاری شد و دمبدم دست تأسف بهم میسود .

اما چه سود که از اینهمه ندامت و افسوس چشمهای ابراهیمخان دیوان بیگی افشار و بوداقخان حاکم ساوجبلاغ عودت نمی نمود و جمعیت قره‌نی آقا به مددکاری نمی آمد .

روز دیگر حوالی صبح قراولین دنبلی باشارت جعفرقلیخان و صوابدیدعسگرخان بعزم دستبرد و برای اظهارجلالت تا حوالی دروازه‌ی توپراق قلعه اسبهارا به جولان در آوردند و کتوفری کردند ازاین طرف چند تن از بهادران افشار که مستحفظین بروج بودند بمقابله‌ی ایشان مصمم شده ازقلعه بیرون آمدند دراین اثنا حاج ابراهیم نامی ازطائفه‌ی دنبلی که از مردان روزگار شمرده میشد در میدان بود ناگاه اسب او توسنی آغاز کرده عنان اختیار آن مرد نامی را ازدست ر بوده یکسره اورانزدیک دسته‌ی افشاررسانید فی الحال محمدحسن بیگ محمودلو بنی عم والدمسود اوراق (میرزارشید) که ازسردسته‌های سواره‌ی افشار بود بمشارالیه رسیده بزخم شمشیرازاسبش درانداخت و بهمان زخم کاری باتمام کارش پرداخت آنگاه آقاسی بیگ نام دنبلی بمیدان مبادرت نموده اونیز بقتل رسیده از قفای حاجی مقتول روان شد جهانگیر بیگ نامی بمدد او آمده اونیز جهان فانی را وداع نمود و اسد بیگ نامی هم ازایشان در دست شیران بیشه‌ی کارزار بایشان پیوست بالجمله چهار نفر از مبارزان معروف دنبلی و چند نفر از رجاله‌ی افشار دراین جنگ مختصر کشته گشتند و تا غروب آفتاب ازطرفین کشش و کوشش در کار بود چون سرهای آن چهار نفر دنبلی مقتول درقلعه بنظر محمدقلیخان بیگلر بیگی رسید قاتلین را تحسین و نوازش فرمود! از

آنطرف جعفر قليخان و عسگر خان از وقوع اين چشم زخم ملول و محزون بودند ...

چون غرض عسگر خان از ترتيب اين مقدمات كه نتیجه اش محض استخلاص ميرزا ابوالحسن بود احداث فساد و فتنه و قتل نفوس از صغری و كبری طرفين البته نبود با جعفر قليخان مشورت نمود كه مكتوب مودت اسلوب بهريك از رؤسای افشار نوشته ایشانرا بصلح و صفا دعوت كنند شايد به لطائف الحيل ميرزا ابوالحسن و كيل را از حبس بيگلر بيگي خلاص کرده معاودت نمايند و اين جنگ و خونريزي و قتل نفوس در ميان دو طائفه ای اسلام كه حقوق همجواری و خویشی هم باهم دارند موقوف و متروك شود. جعفر قليخان در اين مصلحت با عسگر خان همداستان شد و رضای او را بر خود رجحان داد لهذا راه رسل و رسایل فيما بين قلعه گيان محصور و ایشان مفتوح شد ولی رؤسای افشار بعلت تسلط و اقتدار افراسياب سلطان انيس الحضرة در خلوت و جلوت راهی بخدمت بيگلر بيگي نداشتند كه حرف صلح و صلاح را بعرض رسانند آن مفسد چون از زمزمه ای صلح و ارسال رسل فيما بين عسگر خان و رؤسای افشار آگاه شد مواضعی طرفين را بعرض بيگلر بيگي رسانیده رأی او را از صلح و صفا انحراف داد بلکه رؤسای افشار را بمخالفت و خیانت منسوب و متهم داشته از جماعت زرزا و اتباع خود جمعی را بقلعه داری تعيين نمود مگر محمد صفي بيگ يورقانلو و امير خان بيگ و خان امير بيگ و امير اعلان بيگ از طائفه ای خلج داوطلب بجنگ و مدافعه ای دنبلي شدند و مقرر شد كه نقی بيگ احمدوند برادر سرمست بيگ با سواران ابواب جمعی خود در قریه ای شیر آباد برسم قراولی دهات

بناب نازلو را از دست بُرد جماعت دنبلی مصون و محفوظ دارند آنروز جنگی فیما بین واقع نشد روز سوم جعفر قلیخان کس نزد بیگلربیگی فرستاده و پیغام که مضمی مامضی^۱ مقصود ما از این جنگ وقوعاً جز استخلاص میرزا ابوالحسن و کیل چیز دیگر نیست و کیل را برضا و خوشی بدست ماصحیحاً و سالماً بسپارید تا معاودت کنیم و گرنه از حصار بیرون بیائید که به شمشیر دور رویه کار را یکرویه کرده تا به بینیم فلک بکام که گردد و ظفر بنام که باشد بیگلربیگی بصوابدید افراسیاب سلطان سه روز مهلت خواست که تأملی در این باب کرده جواب داده شود . چون سابقاً کسان در جناح استعجال برای احضار طائفه‌ی زرراء و شکفتی فرستاده بودند این جمله در عرض سه روز حاضر آمده بشهر رسیدند آنگاه تفنگچیان قلعه را در بروج باره با توپهای خارا کوب تعیین کردند و شاه محمد بیگ که کلو را بریاست آنها گماشته محمد صفی بیگ یورقانلو و محمد بیگ و حسین بیگ قراحسنلورا با سایر رؤسای افشار با اتفاق سواران زرزا و تفنگچیان شکفتی بمحاربه و مقابله بیرون فرستادند از آنجانب جعفر قلیخان نیز جمعیت خود را انعقاد داده در جلو توپراق قلعه صف صف بایستادند صدای کوس و کره نای از دو سمت بهفت فلک پیچید چرخچیان آهین قبا از هر دو سمت بیرون آمده عرصه‌ی ستیز را گرم کردند در آن اثنا عسگرخان از قشون دنبلی رکاب کشیده بمقابل دسته جات افشار آمد بمجرد دیدن او رؤسای افشار را حقوق پدر مرحوم او میرزا جعفر و برادرش میرزا ابوالحسن و کیل که در حبس بیگلربیگی و فی الواقع مظلوم بود بخاطر آمده بغایت شرمگین

شدند باین علت وهنی عظیم بطائفه‌ی افشار روی داد ، محمد صفی بیگ یورقانلو که بیرق در دست دسته‌ی او بود حالی بیرق را که مقاومت وقوت قلب لشکر منوط باستقامت اوست سرنگون کرد طائفه‌ی حیدرانلوی خوی که مجاذی صفوف طائفه‌ی زرزا بودند از سرنگون شدن علم با تهور تمام بقلب زرزا تاختند سواران زرزا در اندك كروفری پشت داده بگریختند لهذا شکست فاحش به اهالی افشار و عشایر رویداد جنگ و گریز کنان خود را به قلعه رسانیدند . جعفر قلیخان بمحاصره حکم نمود لشکر او مانند نگین انگشتر قلعه را محیط شدند مستحفظین برج و باره بشلیك توپ و تفنگ بمدافعه‌ی آنها مشغول گشتند چنانکه شور و شین یوم نشور بظهور آمد. گویند ابراهیم خان سر کرده‌ی کل افشار که سابقاً بحکم محمد قلیخان مکفوف البصر شده و در این وقت مریض و محتضر بود چون صدای غوغا را شنید از حاضرین پرسید که سبب این غوغا چیست عیال او گفت که جعفر قلیخان دنبلی با جمعیت انبوه ارومی را محاصره کرده این صدای شلیك توپ و تفنگ است ابراهیم خان چون بسیار مرد غیوری بود آهی سرد از دل پردرد کشیده هم در آن روز جان بجهان آفرین تسلیم کرد رحمة الله علیه سبق نگارش پذیرفت که نقی بیگ احمدوند بحکم بیگلربیگلی در قلعه‌ی قریه شیرآباد نشسته راه تعرض جماعت دنبلی را ازدهات بناب نالو بسته بود و معدودی از سواران افشار بسر خود جمع داشت و هر روز جمعی از قشون دنبلی را که به آنها دوچار میشدند از اسب و اسلحه عاری مینمود چون جعفر قلیخان بمحاصره‌ی قلعه مشغول بود فرصت اینکه بدفع شر او پردازد نداشت اما هر روز جمعی از قشوق دنبلی از تعرضات نقی بیگ

مزبور بجعفر قلیخان حاکی و شاکی بودند تا ایام محاصره‌ی ارومی به دوازده روز امتداد یافت و هر گز اثری از فتح پدید نگرید باز جعفر قلیخان بصوابدید و الحاح عسگرخان که بواسطه‌ی برادر محبوس خود میرزا ابوالحسن و کیل طالب صالح بود و ترس آن داشت که مبادا آسیبی بوکیل عاید شود این بار نیز معتمدی نزد محمد قلیخان فرستاد و پیغام داد ما حاصل پیغام اینکه یا وکیل را صحیحاً و سالمأ بما بسپارید و یا خود از قلعه بیرون آمده قدم بمیدان جنگ بگذارید بیگلربیگی این بار نیز وثیقه مؤکده بایمان سپرده فرستاده‌ی جعفر قلیخان را معاودت داد مشروط بر اینکه ایشان دست از محاصره‌ی ارومی کشیده دارند و بیگلربیگی نیز وکیل را از حبس مرخص و نزد عسگرخان فرستد با عتقاد این تعهدات جعفر قلیخان و عسگرخان با جمعیت خوی و سلماس دست از محاصره کشیده عطف عنان بجانب خوی کردند عسگرخان در سلماس رحل اقامت انداخته جعفر قلیخان بخوی رفت چون چندی گذشت و از تعهدات محمد قلیخان و خلاصی وکیل اثری پدید نگشت حسین قلیخان حکمران خوی شرحی بهمحمد قلیخان بیگلربیگی نوشته فرستاد مشعر بر اینکه با بیگلربیگی در خصوص خلاصی میرزا ابوالحسن وکیل بمواعید خود وفا کند یا منتظر دعوا باشد محمد قلیخان که خود را بکل حکام آذربایجان نافذالفرمان میدانست و چنان هم بود اینگونه تحکم حسین قلیخان دنبلی بر غیرتش نگنجیده فرستاده‌ی او را به تغیر تمام بدون جواب عودت داد متعاقب خود با جنود نامعدود از ارومی حرکت و در قرا باغ انزل نزول نمود و جعفر قلیخان باقشون خوی در چمن در شک سلماس اقامت داشت اما محمد قلیخان بیگلربیگی

چون در این سفر از طائفه‌ی مکرری و بلّباس بجهات عدیده که سبق نگارش یافته همراه او نیامده بودند از قلّت استعداد خویش و از کثرت جمعیت خصم اندیشناک بود لهذا بتوسط مکتوب از خداداد بن نجفقلیخان دنبلی بیگلربیگی تبریز استمداد نمود .

قتل فجیع میرزا ابوالحسن و کیل بفرمان محمدقلیخان پیمان شکن به تقاضای خدادادخان و باغرای افراسیاب سلطان

خدادادخان وقتی مکتوب محمدقلیخان را دریافت داشت بتحریریک و اغوای افراسیاب سلطان در جواب بیگلربیگی مزبور نوشت که اینهمه فتنه و فساد و خونریزی زیاد میرزا ابوالحسن و کیل و برادرش عسگرخان است اکنون که خود عسگرخان از چنگ قهر و سخت برجسته و برادرش و کیل را گرفتار و پای بزنجیر بسته‌اید زنده گذاشتن او در شریعت عقل صلاح نیست! اگر بیگلربیگی وجود و کیل را که اسباب اینهمه آشوب و مایه‌ی شرّ است از میان بردارد مرا غاشیه^۱ اخلاص مادام‌العمر بر دوش و حلقه‌ی ارادت بر گوش است و الا فلا ...

بالجمله چون جواب خدادادخان به محمدقلیخان بیگلربیگی رسید حالی محمد صالح بیگ نام از طائفه‌ی خلج باراندوز را که مردی بیرحم و طالح بود مأمور کرده فرستاد که باتمام کار و کیل پردازد همانا و کیل در این ایام در قلعه‌ی باراندوز محبوس و از حیات خود مأیوس بود محمد صالح بیگ يك روز پیش از عید نوروز به باراندوز رسیده مصمم قتل

۱- غاشیه بمعنی پرده و پوشاننده و غاشیه کش بمعنی فرمانبردار است.

آن مظلوم شد از اهالی خلیج جمعی که رقیق القلب و خدا ترس بودند چندانکه التماس و اصرار کردند که آن طالح در چنان روز عزیز عید يك طائفه را سیاه و وکیل بیچاره را تباه نکند مفید نیفتاد چون در لوح محفوظ بقلم تقدیر چنان ثبت و تحریر شده بود که طومار حیات وکیل در آن روز پاره شود آن ظالم طالح یعنی محمد صالح! برعکس نهند نام زنگی کافور وکیل را حوالی عصر به ساری بیگلو که آخر مزرعه‌ی باراندوز است آورده به قتل او آهنگ نمود وکیل مهلتی خواسته بعد از ادای دو رکعت نماز به محمد صالح بیگ گفت بسم الله به آنچه مأموری اقدام کن گردن نهادیم الحکم لله ...

آن طالح طناب به حلق او افکنده چندان افشرد که مرغ روحش از قفس قالب پرواز کرد . در همان ظلمات شب نعش آن مرحوم را بشهر آورده در، دم در عمارت خودش انداخته یا پونچی بروی کشید علی الصباح چون بازماندگان آن مرحوم از ماجرا مطلع شدند فریاد و او یلا و وا و کیلا به فلك رسانیدند عید نوروز طائفه‌ی عبدالملکی بماتم مبدل شد و حیرت شاعر ارومی در تاریخ وفات او چنین سرود :

حیرت نوشت از پی تاریخ رحلتش ملحق بزم ره‌ی شهدا شد ابوالحسن

۱۲۰۴

جنگ مجدد جعفر قلیخان دنبلی و عسگر خان عبدالملکی افشار
با محمد قلیخان

مطابق سنه‌ی ۱۲۰۵ هجری چون محمد صالح بیگ خلیج خبر قتل وکیل را در عید نوروز سلطانی در قرا باغ انزل به محمد قلیخان بیگلربیگی

رسانید از وقوع وانتشار این خبر وحشت اثر طوائف افشارعموماً مأیوس
 و محزون شده دیگر احدی را از ایشان اعتمادی در حق محمدقلی خان
 نماند در جزو متفق القول شده آدمی نزد جعفرقلیخان دنبلی وعسگرخان
 برادر وکیل قتل فرستاده وپیغام دادند که کار وکیل در دست این بی مروت
 و بی اعتبار سپری گشت و کار از کار گذشت وظیفه آنکه از کوشش و کاوش
 دقیقه ای مسامحه نکنند ما نیز هنگام فرصت با شما یکدمیم ویک جهت.
 اما از آنجانب چون خدادادخان بیگلربیگی تبریز بتوسط منہیان ونامہ ای
 محمدقلیخان از قضیه ی میرزا ابوالحسن وکیل قتل اطلاع یافت زائدالوصف
 شاد گردیده! با جمعیت خود بجانب ارومیه شتافت در حوالی کاروانسرای
 خاندام معروف گذرگاه را از ازدحام سپاه جعفرقلیخان مسدود و عبور
 را متعذر دید آدمی به قرا باغ نزد محمدقلیخان فرستاده اعلام داد که
 چمن در شک از سپاه دنبلی مالامال وعبور ما بی جنگ وجوش از آن سمت
 در کمال اشکال یحتمل توهینی از این رهگذر دست دهد که تدارک آن
 متعذر باشد هر گاه جمعی برای اعانت ودلالت روانه دارند بفراغت ملاقات
 خواهند شد. محمدقلیخان تصدیق این قول کرده از سرکردگان ورؤسای
 افشار جمعی را که منجمله خان امیر بیگ خلج ومحمد بیگ وحسین بیگ
 قراحسنلو وهمچنین میرزا خان بیگ خلج و همت بیگ خلج ومحمد حسن
 بیگ محمودلو وبابا بیگ عربلو وسام بیگ قرقلو بودند با قرا بهی هزار
 سوار باستقبال خدادادخان فرستاد وعلی التعاقب خود نیز با معدودی در
 حوالی آغ زیارت بایشان رسید در این اثنا طلیعه ی سپاه جعفرقلیخان که
 بر اثر سواد ایشان میتاختند نمودار شد محمدقلیخان اگر چه استعداد مقابله

و مدافعه نداشت ناچار مہپای کارزار گردید از طرفین صدای کوس و کرہ نای بلند آوا گشت نخست چرخچیان از دو سمت جولان کنان بہ میدان آمدند آقا جان بیگ کہ کلو کہ پیش قراول بود بجننگ اقدام نمود از قضا پای مرکب او سکندری خورده در غلطید از اکراد حیدرانلوی خوی از چپ و راست در آمدہ بزخمہای کاری آقا جان بیگ را بی جان و بعدمانند گوسفندش مذبوح و قربان کردند ما حاصل چرخچیان آہنیں قبا و پلنگان قلعہی ہیجا در ہمدیگر آویختہ بطعن سنانہا و ضرب سیوف خونہا ریختند و گرہا برانگیختہ اما رؤسای افشار چنانکہ با عسگر خان ضمناً تعہد و پیمان داشتند در این حیص و بیص ہر دستہ علم خود را سرنگون کردہ روی عزیمت بسوی ہزیمت گذاشتند محمد قلیخان بیگلربیگی چون حال بدین منوال مشاہدہ نمود ناچار از کنار دریای شاهی عنان فرار بہ قرا باغ انزل انعطاف داد بعد از یکشب توقف روز دیگر کہ یازدہم شہر رجب المرجب بود با ہزار تعب از قرا باغ طبل کوچ زدہ باتفاق خداداد خان بیگلربیگی تبریز روانہی ارومی گردید و در حین ورود رستم بیگ قاسملورا بہ مہمانداری خداداد خان مزبور تعیین نمود همانا مکنون ضمیرش این بود کہ خداداد خان را چون بنی عم جعفر قلیخان دنبلی است در خفیہ ہلاک کند افراسیاب سلطان زرزا این معنی را استنباط کردہ چون از ہوا خواہان خداداد خان بود بتوسط کلبعلی سلطان افشار بہ اشار الیہ پیغام فرستاد کہ تا تواند از ورود بہ قلعہی ارومی عذر بخواہد لہذا در حوالی قلعہی خداداد خان بہ تقریبی تعریف باغ نظر را بمیان آوردہ از بیگلربیگی خواہش نمود کہ تمنا دارم آنجا را برای منزل این دوستدار معین فرمائید چون این خواہش او پذیرفتہ

شد پیشخدمت و فراش تعیین کردند که بلوازم میزبانی او مشغول شوند
بالجمله پنج شبانه روز خدادادخان با مهمانداری رستم بیگ در باغ نظر
به عشرت و استراحت بسر بردند و افراسیاب سلطان همه وقت مواظب حال
او بود که مبادا غدیری و مکر و هی روی دهد روز پنجم کس فرستاده از
محمدقلیخان بیگلربیگی اجازه ی رفتن خواست ولی چون از راه سلماس
بملاحظه ی اینکه عسگرخان با جمعیت دنبلی و لك در آنجا توقف داشتند
رفتن متعذر بود بیگلربیگی جمعی از سواران افشار را باتفاق پسر خود
خداقلیخان و رحیمخان بن نقیخان قاسملو همراه او کرده از راه سلدوز
و میاندوآب روانه ی مقصد گردانید .

خاتمه ی کار خدادادخان بیگلربیگی در دست صادقخان شقاقی و استحکام مراتب دوستی فیما بین محمدقلیخان و او

توضیح آنکه عسگرخان بعد از رفتن محمدقلیخان بیگلربیگی
منهزماً بجانب ارومی چون پی برده بود که سبب قضیه ی برادرش و کیل،
خدادادخان شده لهذا در جولگای سلماس رحل اقامت انداخته مترصد
ایاب مشارالیه از ارومی بود و قتی که شنید از راه مراغه عازم تبریز شده
به صادقخان شقاقی مکتوبی نوشت که اینك خدادادخان از راه مراغه و
دهخوارقان به تبریز میرود خواهش دوستانه از آن رفیق یگانه اینست که
درهرجا تواند سر راه بر آن خونگرفته گرفته داغ دل مرا از وی بستاند
بلکه بسزایش برساند هر آینه حق عظیمی بر گردن ارادتمند قدیمی گذاشته
باشد چون مکتوب به صادقخان رسید او که خمیر مایه ی شورش و فساد

بود چنین روزی را غنیمت دانسته باجمعیت خود در آن حول و حوش انتظار خدادادخان میکشید که ناگاه مشارالیه باتفاق خداقلیخان و رحیمخان و جمعی از افشار نمودار شد صادقخان بمجرد دیدن کسان محمدقلیخان بجهات عدیده متعرض خدادادخان نگردیده عطف عنان بجانب سراب و آن سامان کرد، لهذا خدادادخان بی مضرت داخل تبریز شده ابواب مهربانی و میزبانی چنانکه شاید و باید بروی خداقلیخان پسر بیگلربیگی و سایر فرستادگان او بگشاد.

مقارن این احوال فیما بین خدادادخان و برادرانش ابراهیمخان و جهانگیرخان و محمدخان و علیخان نامان اسباب عداوتی فراهم آمده همگی از خدادادخان روی گردان شدند و در جزو معتمدی نزد صادقخان شقاقی که سالها هوای ریاست و حکومت تبریز در سر داشت فرستادند که اگر باین سمت عزیمت نمائید ما بی زحمت جنگ مفاتیح قلعه را بچنگ تو میسپاریم صادقخان که چنین روزی را از خدا خواهان بود باجمعیت خود بی مکث و درنگ به تبریز آهنگ نمود، خدادادخان نیز با جمعی او را استقبال نمود چون در چمن سعید آباد تلاقی اتفاق افتاد و محاربتی فیما بین دست داد در اثنای گیرودار برادران خدادادخان از لشکر خود جدا شده به صادقخان پیوستند، لهذا وهنی عظیم به قشون خدادادخان وارد آمده جمعیت او متفرق و بالضروره منهزم شدند، شقاقیهات عاقب کردند از قضا در اثنای هزیمت خدادادخان بخت برگشته تنها دوچار خلیل بیگ نام شقاقی گشته بیک طعن سنان جانستان اواز صدر زین بروی زمین در افتاد آن شقاقی باین نیز اکتفا نکرده بضرب خنجر تیز هوای ریاست تبریز

از سر او بیرون و سر او را درنوڪ سنان درقدم صادقخان بڤاك انداخت
 بالجمله صادقخان وارد دارالحكومه‌ی تبریز شده نسبت برؤسای افشار
 غایت محبت و مهربانی مبذول داشت . خداقلیخان خلف محمد قلیخان
 بیگلربیگی و رحیمخان قاسملو را در همان شب محمد حسن بیگلربیگی محمودلو
 که در جزو سرکردگان بود و نیز نسبت قرابت با عسگرخان عبدالملکی
 داشت محض تبلیغ این اخبار خدمت محمد قلیخان بیگلربیگی فرستادند
 محمد حسن بیگلربیگی هنگام عبور از سلماس در خفیه بامعتمدی خبر کشته شدن
 خدادادخان و استیلای صادقخان شقاقی را به تبریز ابلاغ نمود و خود
 با عسگرخان ملاقات نکرده عازم مقصد یعنی ارومی گردید بعد از ورود
 عریضه‌ی خداقلیخان را به محمد قلیخان بیگلربیگی تقدیم کرده شفاهاً
 آنچه دیده و شنیده بود بعرض رسانید محمد قلیخان زائدالوصف خوشوقتی
 حاصل فرموده تهنیت نامه‌ای علی‌الرسم به صادقخان نوشت و در جواب
 خداقلیخان و رحیمخان نیز مکتوباً تأکیدات فرمود که مجدداً بنای يك
 جهتی و دوستی را با صادقخان استحکام داده از تبریز معاودت کنند .

بالجمله چون بوسائل رسائل اسباب موافقت فیما بین بیگلربیگی
 افشار و صادقخان مجدداً مؤکد شد آنگاه خداقلیخان با معاریف ورؤسای
 افشار از تبریز معاودت و روانه‌ی ارومی شدند اما صادقخان بعد از این مقدمات
 چون وجود برادران خدادادخان را مخّل کار خود میدانست و به ایشان
 اعتماد نداشت علی‌التدریج ایشانرا از میان برداشت یعنی ابراهیمخان
 را مکفوف‌البصر نمود و جهانگیرخان را درزیر دیوار نهاد و محمد قلیخان
 را سر از قلعه‌ی بدن مفارقت داد و علیخان را نیز چاشنی مرگ چشانید
 والله اعلم بالصواب.

عزیمت آقامحمدخان قاجار به صفحات آذربایجان و تغییرات اساسی که در سیر تاریخ پیش آمد

مطابق ۱۲۰۶ هجری سابقاً در طی وقایع سنین ماضیه اشعاری اجمالاً
رفته که نواب آقا محمد شاه قاجار بن نواب محمد حسنخان شهید را چون
ممالک عراق و فارس مصفا و مسلم شد مصمم بود که بسمت صفحات آذربایجان
لشکر کشی نماید و لیکن هر وقتی عایقی از پس پرده ی غیب بعرضه ی
شهود میآمد ، در این سال که اخبار انقلاب و اختلال آذربایجان و اتفاق
محمدقلیخان بیگلربیگی با صادقخان شقاقی و محاربات افشار و دنبلی
علی التوالی معلوم آن شهریار تاجدار گردید و مقارن اینحال عریضه ی
عسگرخان عبدالملکی نیز که مشعر بود بر تصمیم عزیمت بندگان اقدس
منظر همایون رسیده مزید بر علت و محرك عزیمت آمد لهذا فرامین قضا
آئین متعدده به اجتماع عساكر عراق و فارس شرف صدور یافت و در اندك
زمانی با فرّ فریدونی و کبشاهانه از دار الخلافه ی طهران بسمت آذربایجان
در حرکت آمد ، در اینوقت بعرض رسید که لطفعلیخان بن جعفرخان زند
باز استعدادی فراهم کرده آهنگ تسخیر اصفهان دارد لهذا حضرت شهریار
برادرزاده ی خود نواب فتحعلیخان را که معروف به باباخان سردار بود
با جمعی بدفع لطفعلیخان مأمور فرمود و مصطفی خان قاجار نیز با پنجهزار

سوار بر کاب نواب معظم له ملحق شد و نیز سلیمه انخان قاجار اعتضادالدوله با قرابه‌ی ده هزار نفر حسب الامر مأمور مأسوله و تنبیه طائفه‌ی طالش گردید و بخوبی از عهده‌ی این خدمت عمده برآمد و مورد مراحم ملوکانه شد یعنی حکام گروّس و خلخال باطاعت و انقیاد اقبال کردند اما صادقخان شقاقی را ادبار دامنگیر گردیده در حوالی قلعه‌ی سراب با موکب نصرت انتساب اقدام به جنگ کرده شکست فاحشی خورده التجابه ابراهیم خلیل خان بن پناهخان جوانشیر حکمران شوشی برد و عساکر منصوره‌ی قلعه‌ی سراب را خراب کرده به تسخیر اردبیل پرداختند در اینوقت شخص اول دولت میرزا محمد شفیع صدراعظم بفرمان شریاری مشرعی^۱ به احضار عسگرخان عبدالملکی که در سلماس اقامت داشت فرستاد زیرا که حالت مظلومیت او بتوسط عریضه‌ای که سابقاً ایفاد حضور صدراعظم نموده مسبوق بود عسگرخان این معنی را از فتوحات و آمدکار دانسته بسرعت باد و شتاب سحاب بموکب فیروزی کوکب شتافت در حوالی پل جغاتو (زرینه رود فعلی) میاندوآب التثام رکاب سعادت انتساب دریافت و شفاهاً اوضاع این حدود را کماینبغی بعرض رسانیده مشمول نوازش ملوکانه گردید، پس از آن موکب مسعود در ییلاق یام نزول اجلال فرمود، از انتشار این خبر مسرت‌اثر خوانین آذربایجان منجمله حسینقلیخان بن امامقلیخان سردار افشار از بلده‌ی ارومی و احمدخان از مراغه و محمدخان از ایروان و حسینقلیخان دنبلی از خوی و همچنین حاکم نخجوان هر یک با جمعیت فراوان عازم موکب مسعود نصرت توأمان شده بحضور آمدند، بالجمله

خوانین مزبوره چون رونق کار عسگر خان عبدالملکی را در دربار شهر یاری از همه بیشتر دیدند همگنان متفق القول عرض کردند که چنانکه عسگر خان بیشتر از همگنان در التزام رکاب سبقت نموده استدعا از مراحم ملوکانه آنست که غوررسی و رفع ظلم در حق او بیشتر از همه فرمایند لهذا بندگان اقدس، محمد خان سردار را که از طائفه‌ی عزالدینلوی قاجار بود بامعیت حسینقلیخان بن امامقلیخان بیگلربیگی سابق افشار ارومی بگرفتاری محمدقلیخان و احضار او بمو کب نصرت توأمان مأمور فرمود همانا چند روز قبل صادقخان شقاقی که لاف یکرنگی با محمدقلیخان بیگلربیگی میزد او را از مراتب آگاه کرده بود از استماع این خبر نیز تزلزل به ارکان وجودش افتاده بصوابدید امنای خیرخواه قاسمخان برادر خود را باتفاق رحیمخان قاسملو و علیرضاخان و کلبعلی بیگ خلج و تقدیمات شایان روانه‌ی حضور بندگان اقدس نموده خود از دغدغه و خیالی که داشت احوال و احوال خود و پیوستگانرا به قلعه‌ی باراندوز حمل و نقل نموده بعد خود در قلعه‌ی اشنویه متحصن گردید .

در این اثنا حسینقلیخان برادرزاده‌ی او با محمدخان قاجار به ارومی رسیده عرصه را از وجود محمدقلیخان خالی دیدند پس بقیه‌ی اموال او را متصرف شده مراتب را به مو کب مسعود عرضه داشتند تا از مصدر سلطنت چه حکم صدور یابد ، اما از آنجانب چون قاسمخان برادر محمدقلیخان و رؤسای افشار به یک منزلی یام رسیدند عسگرخان از قبل خود کس نزد قاسمخان فرستاده پیغام داد که محمدقلیخان اکنون مقصر پادشاه و خائن در گاه است تقدیمی که فرستاده البته مقبول و منظور نخواهد

افتاد مصلحت اینست که وجه تقدیمی او را باسم خود قاسمخان از نظر انور گذرانیده منشورایالت ارومی و بیگلربیگی گری را برای او استدعا کنیم رؤسای افشارمفق الا را سخن عسگرخان را پذیرفته پیغام دادند که صلاح ماهمه آنست کآن تراست صلاح... عسگرخان خوشوقت شده چند تن از کسان خود باستقبال فرستاده ایشان راه راست به چادر عسگرخان فرود آمدند و براهنمائی مشارالیه تقدیمات را از نظر ملوکانه گذرانیده پس بر حسب استدعای عسگرخان و صوابدید رؤسای افشار منشورایالت ارومیه بنام قاسمخان شرف صدور یافت و هکذا منشور و کالت ارومیه که سابقاً با میرزا ابوالحسن مرحوم بود بنام میرزا محمدنبی خلف ارشد آن مرحوم عنایت شد و خود عسگرخان به سرکردگی دو هزار نفر سواره‌ی رکابی افشار نائل آمد این جمله شاد کام و مقضی المرام باخلاع ملوکانه روانه‌ی ارومی شدند .

قاسم خان بن رضا قلیخان و وقایع ایام حکومت وی و گرفتاری محمد قلیخان

قاسمخان چون بموجب فرمان بر مسند ایالت ارومیه متمکن گردید بعد از نظم و نسق مهمام ولایتی یکهزار سوار افشار که در ولایت موجود بود عسکرخان سان ایشانرا بالتمام دیده هزار سوار دیگر نیز از طائفه‌ی افشار باستصواب قاسمخان در اندک روزگاری سرانجام داد بعد از این مقدمات محمدخان قاجار کس نزد محمد قلیخان باشنویه فرستاده او را به آمدن بدرگاه و اطاعت پادشاه دعوت نمود محمد قلیخان بحصانت مکان و کثرت اعوان مغرور شده تمکینی به فرستاده‌ی محمدخان نکرد و با استعداد تمام از جمعیت زرزا و اکراد عازم باراندوز گردید. از این جانب محمدخان نیز با سواران افشار به مقابله شتافته در مزرعه‌ی ساری بیگلو طرفین، صفوف بیاراستند هنوز از جانبین اقدامی به محاربه نشده بود که قهرمانخان از افشار به تعصب ایلیت مقابل صف سپاه محمد قلیخان آمده زبان نصیحت به محمد قلیخان گشوده او را از نتایج مخالفت با دولت آگاه نمود محمد قلیخان چون نصایح او را خالی از غرض دانست بسمع رضا استماع نمود حالی افراسیاب سلطان را با سواران زرزا و سواران اکراد به اشنویه معاودت داده خود به اتفاق قهرمانخان به سپاه افشار پیوست ولی در هنگام

ورود بشهر محمدخان او را از ورود مانع آمده مستحفظین در باغ نظر برای او جای تعیین کردند علی الصباح محمدخان سردار به اتفاق عسکرخان و دو هزار سواره و حسینقلیخان برادرزاده‌ی محمدقلیخان و رحیمخان و محمودخان قاسملو، محمدقلیخان را تحت الحفظ از ارومیه حرکت داده روانه‌ی موکب مسعود شدند در قصبه‌ی سلماس محرابخان و نصرالله خان قاجار که از جانب آقامحمدشاه مأمور بودند وارد شده بقدر یکساعت با محمدخان قاجار خلوت نموده بعد از یک ساعت هر دو چشم محمدخان را از حدقه بیرون آورده و عبرتاً للناظرین بنظر مردم رسانیدند و نکته این چنان بود که در جزو محمدخان سردار عزالدینلو با برادرش محمد زمانخان حاکم بسطام و محمد ولیخان و محمدتقیخان شام بیاتی و جمعی دیگر با هم مواضعه در مخالفت حضرت شهرباری داشتند چون پرده از روی کارایشان برداشته شد این بود که حکم بر سیاست فرموده محمدخان و برادرش و محمد ولیخان هر سه چشم در راه بی بصری گذاشتند.

اکنون بر سر سخن رویم چون محمدقلیخان بیگلر بیگی افشاردر ساحت قراجه داغ به اردوی معلی^۱ رسید بعد از خطابات عتاب آمیز محبوبساً در اردو متوقف گردید و حسینقلیخان دنبلی که به حسینخان معروف بود بحکومت تبریز و اردبیل نائل آمد پس از آن موکب معلی^۱ به دارالسلطنه‌ی تبریز نزول فرمود.

مقارن این احوال ابراهیم خلیلخان جوانشیر از صادقخان شقاقی حاکم سراب که پناهنده‌ی او بود شفاعت کرده عضو صلح ملو کانه شامل حال او گشت و چون شعله‌ی فتنه و شرارت لطفعلیخان زند با وصف این که

از صدمات حملات عساكر منصوره كه بسردارى باباخان يعنى فتحعليخان
مأمور دفع و رفع او بودند و او شكست فاحش يافته از اصفهان بصوب
فرار شتافته هنوز بالكلية انطفاء نيافته بود و هر وقت از گوشه و كنار استعدادى
فراهم آورده آشوب در شيراز برپا ميكرد و در ايام توقف موكب معلى در
تبريز كراراً آوازهى شورش يورش او بسمع همايون ميرسيد عليهذا عجلتاً
مهام آذربايجان را انتظامى داده رأيت ظفر آيت بصوب عراق در اهتزاز آمد
در حوالى چمن اوجان عريضه‌اى از قاسمخان افشار حكمران ارومى به
امناى دولت رسيد كه جماعت زرزاى اشنويه باغوا و تحريكات افراسياب
سلطان باز آغاز فتنه و فساد گذاشته حتى دست تعديات بنواحى و محالات
ارومى دراز داشته‌اند و مهاافكن از قتل و نهب و غارت بظهور مى‌آورند
حكم فرمان چيست؟ از جانب آقامحمدخان فرمان صادر شد كه عسكر خان
با سواران ركابى ابواب جمعى خود معاودت به ارومى كرده باتفاق قاسمخان
و استعدادى كه دارند بمدافعه و تنبيه طائفه‌ى زرزا پردازند مشاراليه
حسب المقرر در اندك وقتى به ارومى رسيده باتفاق قاسمخان عازم اشنويه
گرديدند و حكمى هم بعهده‌ى بوداقخان نوشتند كه آنهم با جمعيت مكرى
ساوجبلاغ در محال سلدوز به قشون ارومى ملحق شود تا رسيدن قاسمخان
و عسكر خان جمعيت مكرى نيز حاضر بودند پس اين جمله بجانب اشنو
ايلغار كردند .

اما جماعت زرزا پيش از وقت از طوائف روند و هر كى و بلباس
سواره و پياده‌ى زياده از حصر فراهم كرده مترصد مقابله و مقاتله بودند
كه بناگاه قاسمخان حكمران اروميه و عسكر خان با جنود نامعدود و

سواران رکابی افشار نمودار شدند و غافل از اینکه فیما بین مکاری و زرزیان مواضعه چنان بوده است که جماعت مکاری در اولین حمله پشت بگردانند. علی الصباح که جنود ارومی برجیوش شورشیان مقابل شد بحکم و اشارت قاسمخان حکمران افشار دستهجات با ترتیب تمام و آئین نظام کوس و کره نای نواخته بر سر مخالفین تاختند سواران زرزا نیز پشت به قلعه داده ایستاده و حرب را آماده بودند چون سواران افشار علی التوالی رسیده مصمم کارزار شدند محمودخان نام مکاری که با طائفه‌ی افشار ارومیه نسبت قرابت داشت به بهانه‌ی نیزه بازی و اسب تازی نزدیک صفوف افشاریه در آمده به اشاره یکنفری را پیش خود خواسته اشعار نمود که آگاه از کار باشید و بیدار که طائفه‌ی مکاری خالی از غدر و مکاری نیستند مبادا چشم زخمی وارد آید قاسمخان که مردی نامجرب بود اعتنائی نگفته‌ی محمودخان ننمود در آن اثنا طائفه‌ی بلباس بر حسب تمهیدی که داشتند بیکبار حمله‌ی سخت به طائفه‌ی مکاری آوردند مکریان نیز عمداً تفرقه یافته روی بهزیمت نهادند لهذا تزلزل به ارکان ثبات و قرار جمعیت دنبلی و افشار افتاده دست و پا گم کردند زیرا که عمده استظهار آنها بجماعت مکاری بود از آن طرف تفنگچیان اکراد بشلیک تفنگ هنگامه‌ی جنگ را نمونه عرصه‌ی محشر نموده از قلعه‌ی اشنویه نیز پیادگان دست به قبضه‌ی خنجر بلشگر هجوم آور شدند. قاسمخان و عسگرخان چون حال بدین منوال مشاهده نمودند ناچار مرحله پیمای وادی فرار شدند طوائف اکراد از بغض و عناد در قتل افشاریه و غیره دریغ نداشتند گویند قرا به‌ی هزار نفر از سپاه دنبلی و افشار بقتل رسیدند بقیة السیف خائب و خاسر از راه گردنهی خان

طاووس روانه‌ی ارومیه گردیدند الحق عسگر خان به لطائف الحیل آنرا
ازمعر که رهانید و گرنه دیّاری زنده جان بدر نمیبرد .

عزل قاسم خان و حکومت مجدد محمد قلیخان !

در سال ۱۲۰۷ هجری هنگامیکه رأیت نصرت آیت سپاه ایران
بحکم فرمان حضرت آقا محمد شاه قاجار بعزم محاربه‌ی لطفعلیخان زند
بصوب زرقان شیراز در اهتزاز بود منهیان دولت خبر شکست قاسمخان
حکمران ارومیه را از زرزا و بلباس به آن تفصیل که نگارش یافت بعرض
امنای دربار رسانیدند ، آقامحمد شاه زاید الوصف از وقوع این سانحه متألّم
گردیده بر زبان مبارک گذشت که قاسمخان جوان نادان فی الحقیقه قابل
ایالت و ریاست نیست خاصه ایالت ارومیه که سرحد معظم و ولایت معتنا بهی
است حاکم باید فی حد ذاته در مملکتداری ماهر و بریاغیان حواشی مقتدر
و قاهر باشد در اینوقت محمد قلیخان بیگلربیگی که تحت الحفظ از ملتزمین
رکاب بود از شنیدن این اخبار بهیجان آمده بوساطت و شفاعت امنای دربار
معادل چهار هزار تومان تبریزی تقدیم را متقبل شده مجدداً منشور ایالت
ارومی بنام او شرف صدور یافت بعد از آن مستدعی شد که من بنده مادام العمر
از التزام رکاب مبارک مرخص و منتفک نخواهم شد فرمان نیابت بنام فرزند
ارشدم مصطفی قلیخان عنایت و مرحمت شود این استدعا پذیرفته شده
مصطفی قلیخان با خلعت ملوکانه روانه‌ی ارومیه شد بعد از ورود او قاسم خان
عمّ او معزولاً و مخذولاً در دیزج تکه ملک موروثی خود توقف و انزوا
گزید و مصطفی قلیخان نائب الحکومه‌ی پدر خود محمد قلیخان ، بامور

ولایتی رسیدگی نمود .

اما از آنجانب چنانکه سبق نگارش پذیرفت مو کب حضرت آقا محمدشاه بقصد تدمیر^۱ لطفعلیخان زند ازچمن کندهان انتهای فرمود و از جمله عساکری که از ملتزمین رکاب بودند عسکرخان عبدالملکی افشار ارومی و رحیمخان قاسملو که با سواران افشار ابوابجمعی خود در ظل لوای منصور حرکت میکردند بالجمله چون مو کب معلی بچمن ایرج رسید بعرض رسید که لطفعلیخان از زرقان به نیت شبیخون حرکت کرده درحوالی مو کب معلی در کمین کین توقف دارد، حضرت شهریار فرمودند که اگر علائم شبیخون بظهور آید زنهار احدی از مو کب بدون اجازت حرکت نکنند اما لطفعلیخان که بامعدودی از زندیه و عشایر فارس علی الغفله نیت شبیخون به مو کب همایون داشت و در کمین بود چنان مشهور است که حاج ابراهیم نام شیرازی که از اعقاب حاج قوام معروف بود زبان ملامت به لطفعلیخان گشود و نصیحت خیرخواهانه نمود که ترا با این قلیل استعداد مخالفت با پادشاه ایران الحق از طریق صواب دور است لطفعلیخان که جوانی مغرور بود بنصیحت حاجی مزبور اعتنائی نکرده بصوابدید و تحریک میرزا احمد نام وزیر خود با معادل پانصد سوار جرّار زندیه و الوار بقصد شبیخون اردوی آقامحمدشاه قاجار ایلغار نمود. نخست در موضع تنگ ایرج با ابراهیمخان دامغانی برخورد جنگ در پیوست و ابراهیمخان بعد از اظهار جلالت فوق العاده مقتول شد لطفعلیخان زند و عبداللهخان و محمدخان اعمام خود را بحوالی اردوی شاهی مأمور نمود

و خود با معدودی که داشت در مقابل اردو در آمد و بی تحاشی شورش و یورش در افکند و حشت و تزلزلی در اردو پدیدار شد که گفتی قیامت قیام نمود لطفعلیخان دلیر در آن دل شب مانند شعله‌ی آتش هر دم خود را از يك سمت بر اردو میزد در آنوقت عبدالله خان زند قصد سر پرده‌ی سلطنتی کرد آقاخان کتول قوللر آقاسی و میرزا محمدخان لاریجانی جلو او را گرفتند در آن حیص و بیص میرزا فتح الله نام اردلان به لطفعلیخان رسیده مژده‌ی فتح بوی داد ، لطفعلیخان به اطمینان این مژده از اردو خارج شده در گوشه‌ای قرار گرفت الحاصل در آن دل شب از صدمات حملات لطفعلیخان ثلث اردو تفرقه یافت و اغلب قتیل و زخم‌دار و گرفتار گردیدند محمد حسن بیگ محمودلو نبی عم والای نگارنده (میرزا رشید) که یکی از سرکردگان سواره‌ی افشار بود چنین مذکور داشت که در آن گیر و دار یکی از سرکردگان لطفعلیخان زند از اسب در غلطید و من (ناقل) که در سنگر بودم فوری آن سرکرده‌ی افتاده را گرفتار نمودم و شب را به محافظت آن پرداختم علی الطلوع او را الله فی الله آزاد کردم آن شخص وقتی نزد لطفعلیخان زند رسید که ده نفر از سواران افشار گرفتار شده در زیر شمشیر سیاف قهر بودند چون آن سرکرده سرگذشت خود را عرض نمود لطفعلیخان بجوانمردی محمد حسن بیگ تحسین گفته از سر قتل آن ده نفر سواره‌ی افشار در گذشت .

بالجمله هنگام سرزدن آفتاب با اینکه لطفعلیخان چنان می‌پنداشت که در آن شب بخون اردوی آقامحمدشاه بالمره عرصه‌ی قتل و تاراج آمده و خود شهریار نیز یا بقتل رسیده یا هزیمت اختیار کرده چون صدای

شیپور و توپ سلام بگوشش رسید و آواز مؤذنین را با طمانینه‌ی تمام‌شنید از این علائم دانست که فتح دوشینه خواب و خیال بوده و رحمت او بهدر رفته لهذا پشت دست تأسف گزیده پریشان‌خاطر و از کرده پشیمان بجانب کرمان عطف عنان نمود ، دو‌یست نفر از همراهان او گرفتار شدند و از اهالی اردو رحیم‌خان قاسملو و عسگر‌خان عبدالملکی که با سواران افشار در آن شب تار تا صبح پای ثبات استوار داشتند حسب الامر بتعاقب لطفعلی‌خان داوطلب و روانه گردیدند و بابا‌خان سردار هم همراه ایشان بود و چنین مقرر شد که اگر در اثنای راه به او دچار نشوند یکسره تا شیراز ایلغار کنند. آنگاه موکب مسعود متوجه شیراز شد از آنجانب حاجی ابراهیم‌خان شیرازی و سرداران واعیان فارس پذیرائی شتافتند بالجمله بعد از تفویض نیابت حکومت فارس به حاج ابراهیم‌خان و کوچانیدن اهل و عیال لطفعلی‌خان به استرآباد سران سپاه را مشمول عنایات ملوکانه قرار داده از شیراز رخصت رفتن به اوطان خودشان داد ، منجمله محمد قلی‌خان بیگلربیگی افشار ارومیه که تا این وقت ملتزم رکاب بود اجازت مرخصی حاصل کرد عسگر‌خان عبدالملکی و رحیم‌خان قاسملو بتوسط میرزا محمد شفیع صدر اعظم بعرض بندگان اقدس رسانیدند که محمد قلی‌خان با چاکران کینه‌ی دیرینه در سینه دارد و بدیهی است که اگر باز به ولایت خود رود پیوستگان ما از تعدیات او آسوده نخواهند بود استدعا از مراحم ملوکانه اینکه محال انزل قرا با غلار حسب الامر بعنوان تولیت به چاکران مرحمت و واگذار شود که بندگان با خانه و کوچ از ارومی به آنجا نقل کرده از تعدیات محمد قلی‌خان آسوده بلوازم رعیتی و دعا گوئی مشغول باشیم.

بر حسب استدعای ایشان رحیم خان با منشور تولیت محال مزبور و سواران افشار از دربار مرخص شده به ارومیه آمد و خانه و کوچ عسگر خان و خود را با سایر اقارب بمحال انزل برده در قوشچی سکنی نمودند و بعد از چندی عسگر خان که در شیراز بود شنید که محمد قلی خان بعد از ورود بمقر حکومت باز آغاز تعدیات کرده منجمله علیرضا خان را گرفتار و قرا بهی چهار هزار تومان از مایملک او متصرف شده و خود علیرضا خان در حبس است عسگر خان مراتب را معروض داشته و مأمور دولتی با منشور قهر آمیز استخلاص او را صادر کرده خود نیز از رکاب مرخص و روانه ی ارومیه شد چون بمحال انزل رسید احمد بیگ برادر زاده ی خود را مصحوب مأمور با هفده نفر سواره ی افشار فرستاد که علیرضا خان را از حبس خلاص نمایند چون مأمور دولتی به اتفاق احمد بیگ و سواران به ارومی رسید بدون اطلاع بیگلربیگی در روز روشن در محبس را شکسته علیرضا خان را صحتیحاً و سالمأ به انزل بردند بعد امانا و اشراف و هواخواهان عسگر خان بتدریج خانه و کوچ خودشانرا بقوشچی حمل و نقل کردند .

بالجمله عسگر خان برای سکنای خود و اقوام قلعه ای در مقابل دهکده ی قوشچی رو بقبله احداث و بنا نمود که اکنون منظمس است بعضی از مورخین این وقایع را مطابق ۱۲۰۶ هجری ضبط کرده اند و از جمله وقایع این سال مأموریت نواب امیر سلیمان خان قاجار ملقب به اعتضاد الدوله است برای ریاست و نظم کلیه ی مهام آذر بایجان ، چون نواب معزی الیه بدار السلطنه ی تبریز رسید در اندک وقتی خوانین و حکام آذر بایجان منجمله صادق خان شقاقی حاکم سراب و گرم رود و احمد خان مقدم ، بیگلربیگی

مراغه و حسینقلیخان دنبلی بیگلربیگی خوی و کلبعلیخان نخجوانی و
نصیرخان شاهسون و محمدقلیخان بیگلربیگی افشار ارومی و عسگرخان
عبدالملکی همگی ربقه‌ی اطاعت و انقیاد او را گردن نهادند و ابراهیم
خلیلخان جوانشیر حاکم شوشی و گنجه نیز عبدالصمد بیگ نام از بنی
اعمام خود را با تحف و تقدیمات شایسته به تبریز فرستاده اظهار فدویت
و دولتخواهی نمود .



خاتمه کار لطفعلیخان و تسلط کامل آقا محمدخان قاجار به اوضاع عمومی و سیاسی کشور

به تبیین آنکه لطفعلیخان زند را چنانچه سبق نگارش یافت چون از شبیخون به اردوی همایون و آنهمه جلادت و تهور که نوعی از جنون بود والجنون فنون! کاری ازپیش نرفت خائب و خاسر راه کرمان پیش گرفت در آن ایام اهالی کرمان بر حکمران خود مرتضی قلیخان قاجار که برادرشهریار و حکمران آن سامان بود شوریده از شهرش بیرون کرده بودند چون لطفعلیخان قلوب اهالی کرمانرا بر خود مایل دید بی جنگ و جوش شهر کرمانرا متصرف گردید جهانگیرخان سیستانی که مردی دلیر بود و لاف رستم دستانی داشت بوی پیوست ، از استماع این اخبار حضرت آقامحمدخان که بعزم زیارت و بعضی مآرب متوجه خراسان بود محض رفع فتنه و آشوب لطفعلیخان فسخ عزیمت زیارت کرده بصوب کرمان از تهران حرکت فرمود در مقدمه نواب باباخان سرداراعنی فتحعلیشاه را با معادل پنجهزار نامدار که منجمله عسگرخان و رحیمخان قاسملو با سواران افشار حسب الاحضار در رکاب بودند روانه فرمود چون موکب همایون بکرمان نزدیک رسید لطفعلیخان به آهنگ جنگ و مقابله از شهر بیرون آمده جنگ سختی کرد معهذا باز از سستی بخت شکست فاحش

خورده در قلعه‌ی کرمان حصار‌ی گشت ، عسا کر منصوره بامر شهریار
قلعه‌ی کرمانرا محاصره کردند مدت ششماه ایام محاصره امتداد یافت و
بعضی تدابیر قلعه‌گیری بکار نیامد کار بر محصورین سخت شد و قحط و غلائی
عظیم روی داد چنانکه محصورین قرابه‌ی ده‌هزار کس را از فقر و کسبه
و عجزه از قلعه بیرون کردند و خودشان در قلعه‌داری پای ثبات افشرد
خودداری نمودند پس از مدت ششماه تمام بحکم قضا و قدر نسیم فتح و ظفر
بجانب عسا کر نصرت‌اثر وزید یعنی خان احمدخان سواد کوهی باقشون
ابوابعمی خود بامر آقامحمدخان شهریار ایران ببالای بروج حصار
کرمان صعود نمودند و پانصد نفر نیز از سواران افشار به آنها اقتفا و به حصار
عروج کرده تمامت بروج بدنه را بدست آوردند گویند اول کسی که از
سواران افشار عروج بر حصار و اقدام باینکار نمود محمدحسن بیگ سردسته‌ی
محمودلوی افشار بود این جسارت و دلیری مستحسن افتاده معادل صد
تومان تبریزی بمشارالیه انعام فرمود وی از قبول وجه مزبور ابا و تجاشی
داشت باینمعنی که اگر در راه خدمت و لینعمت جان نثار شوم بواسطه‌ی
قبول وجه انعام بین الانام سرافکنده و بدنام خواهم شد و اگر جلادتی و
خدمتی شایسته بوجود آید چندان تعریفی و استیجسانی نخواهد داشت این
عرض مشارالیه نیز بیشتر از پیشتر در پیشکار حضور انور مستحسن و پذیرفته
شده بنوازش ملوکانه اش فرق بر فرق دان رسانید! بالجمله چون حصار کرمان
مفتوح شد لطفعلیخان علائم خذلان بر وجنات حال خود مشاهده کرده
براسب غران سوار شده و از خندق عریض جهانده بسرعت برق راه بم را
پیش گرفت درالسن و افواه چنان شهرت یافته و مذکور است که سی فرسنگ

راه و بقولی چهل فرسنگ را در يك شبانه روز طی کرده بود العلم عندالله. بعد از هزیمت او عسا کر منصوره دروازه هارا باز کردند از آنجا که اهالی کرمان بر حاکم سابق خود شوریده میل بمتابعت لطفعلیخان کرده بودند حضرت شهریار جنود خود را به ورود شهر و قتل و غارت اهالی حکم فرمود و بعد به شفاعت جماعت علماء و ضراغت اشراف و رؤسا جرائم آنها معفو شد الحاصل چون لطفعلیخان فراراً وارد بم گردید و محمدعلیخان برادر جهانگیر خان سیستانی برادر خود را همراه او ندید گمان برد که جهانگیر خان دستگیر شده قصد گرفتن لطفعلیخان نمود که او را دست آویز کرده بشهریار ایران فرستد شاید بدانوسیله برادر خود را خلاص نماید لطفعلیخان این قصد را دریافت کرده خواست از بم نیز بگریزد سیستانیان بحکم محمدعلیخان ، غرّان اسب او را پی کردند و لطفعلیخان را با زخمهای کاری از پای در انداخته گرفتند .

بروایتی چون لطفعلیخان بحوالی سیستان رسید و در باغی از غرّان پیاده شده چون يك شبانه روز مسافت بعیده طی کرده بود خواب گرانی بر وی غلبه کرد ، غرّان را بچرا سرداده خود دست و پادراز کرده بخوابید در آنوقت سیستانیها از حال او مطلع شده قصد گرفتن او کردند اسب غرّان که مشغول چرا بود تفرس این معنی نمود بجست و خیز در آمده شیهه کشید و کلاه صاحب را در حالیکه چون بخت خود در خواب بود از سرش در ربود لطفعلیخان بناگاه از خواب بر جسته خواست سوار غرّان شده بگریزد سیستانیان آن حیوان بی زبان یعنی غرّان را پی کرده لطفعلیخان را گرفتار نمودند علی ای حال چون این ماجرا بعرض آقا محمد شاه رسید جالی

محمدولیخان قاجار را با عسگرخان عبدالملکی باحضر او مأمور و روانه فرمود و ضمناً به عسگرخان مقرر نمود که دو قطعه الماس معروف به تاج ماه و دریای نور را که در حین وفات محمدحسنخان مغفور بدست زندیه افتاده بود از لطفعلیخان مأخوذ و نگاهدارد بالجمله چون لطفعلیخان را مغلولاً بحضور آقامحمدشاه رسانیدند فوراً دو چشم جهانبین او را که بتاج و تخت سلطنت ایران دوخته بود حسب الامر بی نور و کور نمودند و بعد به بدترین شکنجه در تهران به سرای آخرتش فرستادند ! و جسدش را در جنب امامزاده زید بخاک سپردند و مورخین آن عهد کیفیت قتل او را بانحاء مختلفه ضبط کرده اند الله اعلم (در اینجا مؤلف تاریخ افشار چند صفحه از تاریخ خود را به چگونگی امور مربوط به حکمرانان زندیه تخصیص داده و سپس لشکرکشی آقامحمدخان را به خراسان و بمنظور خواباندن شورش نادر میرزا پسر شاهرخ شاه شرح داده است که چون با تاریخ ما ارتباطی نداشت از نقل آن خودداری گردید).

در هر حال باین ترتیب بود که آقا محمدخان مدعیان سلطنت را یکی پس از دیگری مغلوب کرد و شاهنشاهی بلامنازع ایرانرا بدست آورد و بعد از خاتمه ی کار خراسان به ییلاق مغان آمد و چون زمستان بود موقتاً آنجا متوقف گردید .

اجحافات محمدقلیخان بیگلربیگی در ارومی و تظلم مردم به شاه

توضیح آنکه چون در ایام توقف موکب منصور در ییلاق مغان بموقف حضور معروض و معلوم افتاد که تخطی روسیه بمملکت آذربایجان

به تمهید و تحریک ابراهیم خلیل خان جوانشیر و تدلیس آر کلیخان والی تفلیس بوده و این معنی از تواتر گذشته به حدیقین رسید نخست بحکم حضرت شهریار مثالی به آر کلیخان نوشتند مضمون مجمل آن اینکه از عهد شاه اسماعیل گرجستان در تحت اطاعت و فرمان سلاطین ایران بوده و در مصالحه قدیم نیز تفلیس و ایروان داخل ایران است لهذا محض زیارت مثال در کمال امیدواری و اطمینان بحضور شرفیاب شده بعد از تمهید قرار خدمتگزاری به محل خدمت خود مراجعت کنید .

چون این مثال فرستاده شد رایات نصرت آیات بصوب قلعه‌ی شوشی محض تنبیه ابراهیم خلیل در اهتزاز درآمد (مؤلف تاریخ افشار باز هم در اینجا چند صفحه به لشکر کشیهای قلعه‌ی پناه آباد و شوشی اختصاص و بالاخره جریان مطاوعت ابراهیم خلیل خان را مفصلاً توضیح داده است آنچه برای ایجاد ارتباط در تاریخ افشار لازم است تذکر داده شود اینست که آقامحمد شاه پس از سرکوبی ابراهیم خلیل خان باز هم بصوب مغان عطف عنان نمود و در اینجا بود که خبر فوت الکساندر امپراطور روس را شنید و اطلاع پیدا کرد که نیروی روسیه شروانات و دربند را که بغلبه تصرف کرده بودند تخلیه کرده برگشته‌اند پس موکب شاه عزم تفلیس فرموده به آن صوب بحرکت درآمد) .

در حوالی گنجه بود که متظلمین افشار ارومی به موکب معلی رسیدند تبیین آنکه محمد قلیخان بیگلربیگی افشار ارومی که وضع و رفتار او با مردم علی التکرار نگارش یافته چون در این ایام حرکت موکب حضرت آقامحمد شاه را بصوب گرجستان شنید با اهالی ارومی آغاز اجحافات و

تعدیات را گذاشته سر موئی از سخط مؤاخذات شهر یاری اندیشناک نبود
بالاخره مظلومین اجماعاً التجا بمحضر جناب ملا محمد حسین پیشنماز که
مرجع انام و ملتجای خاص و عام بود بردند بلکه در محکمه‌ی او بستی شدند
چون آنجناب میدانست که شفاعت و ضراعت هر گز در نزد بیگلربیگی
مفید نخواهد بود نظر بتکلیف شرعی محض رفع تظلم مظلومین و قلع
ماده‌ی ظلم با معدودی از امنای ولایت و تجار معتبر از ارومی حرکت
فرموده روی به موکب معلی گذاشت بعد از قطع منازل در حوالی گنجه
به اردوی کیوان شکوه ملحق شد و در موقع فرصت تعدیات محمد قلیخان
بیگلربیگی را نسبت به اهالی ارومی بعرض رسانید. آقامحمدشاه چون
آوازه‌ی تقدس آنجناب را شنیده بود مقدم او را گرامی داشته و در طبق
شکایات ایشان منشور تهدید آمیز باحضار محمد قلیخان صادر فرمود که
عنقریب در موکب معلی حاضر شده شرفیاب حضور گردد تا بداستان او
برسیم بالجمله چون موکب مسعود بحوالی تفلیس رسید در محل موسوم
به سوقانلو افواج قاهره را مرتب فرموده و سواران افشار ارومی را با
سرکردگی عسگرخان مقدمه الجیش و چرخچی نمودند از آنطرف والی
گرجستان نیز بحصانت و صیانت برج و باره و احتشاد پیاده و سواره اهتمام
و تأکید اکید کرده در چهار فرسخی مستعد مقابله و مقاتله بود چون
طرفین مہیای کارپیکار شدند قضا را در آن روز روشن علامت بستی^۱ در هوا
متکون گردید که شب یلدا نمونه‌ای بود از آنروز تیره و تار لشگریان را
از تراکم و تکون آن بست، دست و پا از کار سست مانده خود را گم کردند

گویند حضرت آقا محمد شاه که در آنوقت بر بالای پشته‌ی بلندی برای تماشای جنگ برآمده بود از مشاهده‌ی آنحال از اسب خود پیاده شده جبین نیاز در حضور پادشاه حقیقی بنده نواز بخاک مذلت سوده و زبان بمناجات گشود و از جمله مناجات او که در السن و افواه مذکور است این بود که خداوندا، کریمایا، اگر چه من بنده قابل آن نیستم که لایق تاج و تخت و حکمرانی و سلسله‌جنبانی باشم از فضل و کرم تو امیدوارم با اینهمه جمعیت مسلمان که من اسباب آوارگی ایشان شده‌ام مخدول و مغلوب نپسندی... میگویند تیردعای آن پادشاه باجابت رسید که هوا در تموج آمده بالکلیه بست زایل گردید در آنوقت دلیران سواره‌ی افشار مشاهده نمودند که تفنگچیان گرجی از تیررس گذشته‌اند بیکبار آغاز شلیک کردند چنانکه فضای جنگ ازدود تفنگ تیره‌تر از بخت گرجیان دبنگ گردید بناگاه از میان باغات تفلیس نیز از تفنگچیان گرجیان بیدین که در کمین کین بودند گلوله‌های تفنگ مانند باران بسوی سواران ایران بیاریدند چون سواران افشار و دلیران نامدار از آتش فشانی آن اشرار خود را غرقه‌ی گرداب هلاک دیدند با شمشیرهای شرربار و سنانهای صاعقه کردار مانند شعله‌ی آتش خود را بقلب گرجیان زدند از پیریدن تیرها و بریدن شمشیرها خونهای کشتگان در سیلان آمد و صحرا از ابدان رجال همدوش جبال گشت عاقبت از عنایت خدا نسیم فتح و ظفر بر پرچم علم شهریار ایران وزیدن گرفت و اقدام ثبات و قرار گرجیان در لغزیدن آمد اضطراراً رهسپار وادی فرار شدند...

آرکلی خان روی از معرکه بر تافت و بجانب تفلیس شتافت و در

آنجا نیز مجال مقاومت در خود ندیده به کاریتل و کاخت گریخت. پس عساکر نصرت شعار بحکم حضرت شهریار تفلیس را متصرف شده معادل پانزده هزار نفر در قید اسارت در آوردند.

بالجمله چون فتح تفلیس دست داد حضرت شهریار جناب ملامحمد حسین پیشنماز ارومی و امنا و تجار و اهالی افشار را که در این چند وقت مصحوب موکب منصور بودند و همواره بعد از ادای فرائض غلبه و فتح سپاه ایرانرا از درگاه خدای یگانه استدعا مینمودند بخاطر عاطر گذرانیده احضار نمود و بر زبان وحی ترجمان آورده فرمود که این غلبه و فتح ما از میمنت دعای شما بود اکنون وقتست که بمطالب شما غوررسی نموده حکم به عدل و انصاف شود آنگاه محمدقلیخان بیگلربیگی افشار ارومی را که بر حسب احضار در موکب منصور حاضر بود مورد خطابات عتاب آمیز و ایرادات وحشت انگیز فرموده باین عبارت که میخوایم در مقابل اینهمه اجحافات که بمخلوق خدا از تو صادر شده بهمین گز لکی که در دست دارم هر دو چشم جهانبین ترا از حدقه در آرم باز جناب پیشنماز مزبور و سایر واقفان حضور شفاعت و ضراعت نموده عفو و صفح تقصیرات او را مستدعی شدند بشرطیکه از حکومت ارومیه معزول بوده علما و امنای ولایت هر کس را خود اختیار نمایند از جانب دولت پایدار بحکومت برقرار فرمایند و جناب پیشنماز و دیگران بالاتفاق عرض کردند که عسگرخان از جانب اعیان و فدویان و کیل است محمدقلیخان چون بالقطع دانست که حکومت و استقلال او منوط بر رأی عسگرخان و رضای آنست روز بروز بر دلجوئی و استمالت او پرداخته و امنای دربار را نیز واسطه‌ی کار ساخته باز بحکومت

نائل شد آنگاه محمدقلیخان و جناب پیشنماز و سایرین بخلاص فاخره و انعامات وافر شهر یاری قرین افتخار گردیده مرخص و باهم سینه‌ی صاف روانه‌ی ارومیه گردیدند هنگام ورود بمحال انزل بیگلربیگی مزبور با جمیع همراگان سه روز و شب را به رحیمخان قاسملو و عسگرخان که خانه و کوچ ایشان در قلعه‌ی قوشچی احدائی عسگرخان بود مهمان شده بعد از آن با دولت و اقبال عازم شهر و وارد ارومی گردیدند و ازاهاالی ولایت هم پذیرائی و استقبال شایسته بعمل آمد .

بالجمله چون بیگلربیگی کماکان برمسند حکمرانی تمکن یافت برخلاف سابق ابواب عدل و مهربانی را بر روی عموم اهالی گشود خاصه در حق عسگرخان بنوعی محبت و مهربانی مبذول نمود که فی الجمله تلافی گذشته‌ها شد و در عوض بیوتات عسگرخان که بحکم او خراب شده بود دو دست عمارت اندرونی و بیرونی قریب به دروازه‌ی عسگرخان بسعی معماران قابل در اندک مدتی باتمام رسانید که هنوز کماکان در دست اولاد اوست و خواهر خود را نیز بعقد زوجیت او در آورد که فرج الله خان از وی در وجود آمد .

اما افراسیاب سلطان زرزا که در اشنویه بود چون خبر معاودت و استقلال بیگلربیگی را شنید با عیال خود که خواهر محمدقلیخان بود به ارومی آمد اگرچه در اول ملاقات محبت و مراعات دربارهی او بظهور آمد ولی چون همگی بدسلوکی و عیب کار بیگلربیگی از شئامت و نیرنگ آن بد دل بود و باعث چندین خونهای ناحق و استیصال دودمانهای قدیم شده بود لهذا او را بسزای کردارهای بد مسموم نمودند .

حال بوقایع عمومی برمیگردیم سابقاً اشعاری رفت که ابراهیم خلیل
 خان از درِ فدویت و چاکری در آمده و متقبل خراج شد لهذا موکب
 آقا محمدخان از شوشی معاودت بدارالخلافتی تهران فرمود چون باز
 ابراهیم خلیل بهواهای نفسانی از خدمت تقاعد و از تعهد خود تمرّد میورزید
 محض اینکه این فقره مثل امراض مسریه بسایرین سرایت نکند و یکباره
 قلع مادهی فساد او بشود حضرت آقامحمدشاه قاجار با کوکبهی بیشمار
 رایات را بصوب قرا باغ در اهتزاز آورد و مناشیر شاهانه بحکام ممالک
 آذربایجان شرفصدور یافت که با استعداد تمام در رکاب حاضر شوند منجمله
 منشوری بعهدی محمد قلیخان بیگلربیگی افشار ارومی مصحوب چاپار
 دولتی فرستاده شد که سواران رکابی افشار را به محمودخان بن مؤمن خان
 افشار صاین قلعه سپرده روانهی رکاب نماید و عسگرخان عبدالملکی مأمور
 است که قشون دنبلی خوی را بدون کسر و نقصان سان دیده باتفاق ایشان
 خود را بموکب معلی برساند اگرچه این معنی برای او اسباب وهنی
 عظیم بود اما از زیر کی و فراست که داشت اصلاً خم به ابرو نداده بشتاب
 تمام بر سر خدمت محوله بخوی رفت ولی چون با اهالی خوی و رؤسای
 دنبلی دوستی و موّدت سابقه داشت در جمع آوری سپاه دنبلی چندان
 سختگیری نمیتوانست و ایشان نیز از رفق و مدارای عسگرخان مغرور
 شده تکاهل میورزیدند این معنی بعرض حضور رسیده احکام ضرب و تهدید
 و محصلین غلیظ و شدید علی التوالی به عسگرخان میرسید لهذا بیچاره در
 شبکهی اضطراب و هراس افتاده از خوی روانهی سلماس شده که از آنجا
 با استعداد دنبلی عازم رکاب شوند معیناً جماعت دنبلی در اجتماع و رفتن

بمو کب مسعود تسامح داشتند عسگر خان را حیرت بر حیرت افزوده از حیات
 خود قطع امید و از سخط پادشاهی اندیشه مند بود قضا را در آن ایام درویش
 صاحب دلی بمنزل عسگر خان برای شیئی الله آمده بود چون او را بغایت
 پریشان و اندیشناک دید سبب پرسید عسگر خان گفت به چنین خدمتی از
 جانب شهریار قهاری مأمورم و خدمت هم بتقدیم نرسیده حالی بدرجهای
 از قهر و غضب پادشاه هراسانم که به قتل خود متیقن شده ام و تدبیر اینکار
 را نمیدانم، درویش چون از هر تاضین راه و عارف کار آگاه بود گفت اندیشه
 نیست اکنون سوار شو و یکسره به قرا باغ برو که سفری بغایت مبارک است
 و آنکسی که از وی اندیشناکی او را دیدار نخواهی کرد!!! یعنی شهریار
 را زنده نخواهی دید! عسگر خان را باطمینان قول آن پیر روشن ضمیر بالمره
 تشویش از خاطر دور اندیش زایل شده توکلت علی الله گویان یکسر به
 قرا باغ روان شد هنگامی رسید که قلعه ی شوش بتصرف در آمده و ابراهیم
 خلیل خان بداغستان گریخته و آقا محمد شاه در نفس شهر نزول فرموده
 بود و لشکر نصرت اثر در دور قلعه اردو کرده و محیط بودند عسگر خان
 روز جمعه نوزدهم شهر ذی حجة الحرام به اردو رسیده از خوف و وحشتی
 که داشت ناچار در چادر محمود خان افشار صاین قلعه فرود آمد صادق خان
 شقاقی چون با عسگر خان رفیق جانی و رایگان بود بمجرد شنیدن ورود
 او بچادر محمود خان آمده نیتش این بود که فی الفورش بحضور برساند
 عسگر خان آنوقت را مهلت خواسته قرار به فردا صبح داد! غافل از اینکه
 در همان شب کو کب حیات آقامحمد خان باقتضای قضا و قدر آفل خواهد شد.
 (مؤلف تاریخ افشار چگونگی قتل آقامحمد خان را در دست چند

نفر از فراشان مخصوص وی که فرمان قتل آنان صادر شده بود تفصیلاً شرح داده است که از نقل آن خودداری شد و در هر حال در همان شب چراغ عمر آقا محمد خان خاموش گردید و این پادشاه مقتدر که بزرگترین خدمتش تأمین قدرت حکومت مرکزی و تمامیت ارضی کشور و مهمترین عیش سنگدلی و لثامت وی بود بسرای جاودانی شتافت .

مشهور است که پس از قتل آقا محمد خان سه تن از فراشان که مرتکب اینکار شده بودند تاج و کمر و بازو بندهای مشهور و صندوقچه‌ی جواهر را از آنجا نزد صادق خان شقاقی بردند و بوی سپردند ...
بالجمله سپیده دم که این خبر وحشت اثر در میان اردو منتشر گردید و بعد یقین رسید اهالی اردو متفرق گردیده چون رمه‌ی بی‌شبان راه بیابان درپیش گرفته روانه‌ی اوطان خویش شدند. در آنوقت رحیم خان افشار قاسملو که سابقاً محمدقلی خان بیگلربیگی او را محبوس کرده بود و وی بلطائف الحیل از محبس گریخته بمو کب معلی آمده و بر حسب حکم شاه مأمور اجتماع و آوردن ایل جوانشیر شده بود که آن طائفه را از گنجه و شیروانات بکوچاند ، بمجرد انتشار این خبر آن بیچاره را دست و پای بسته به رودخانه‌ی کُر انداختند که هر گز خبری و اثری از حیات و ممات او نشد !

علیقلی خان سردار برادر شاه بجانب دارالخلافت رهسپار شد ایل جوانشیر ایشانرا تعاقب و حتی الامکان تاخت و تاز نمودند اما عسگر خان چنانکه سبق نگارش پذیرفت که از خود بسبب مؤاخذه‌ی شهریار مخوف

بود و اردو را برای خود زندان می‌پنداشت بعد از این مقدمه با کسان
خود از راه نخجوان عازم ارومی گردید و از عرض راه محمدعلی بیگ
جلودار خود را با عریضه‌ی مختصر محض ابلاغ این خبر نزد محمدقلیخان
بیگلربیگی فرستاد و خود نیز در غره‌ی شهر محرم وارد گردید و ماجرا
بوضوح پیوست و متعاقب او محمودخان قاسملو نیز در روز عاشورا با
سواران رکابی افشار به ارومی رسیدند .



سلطنت فتحعلیشاه قاجار

و وقایعی که در ارومی و آذربایجان بوقوع پیوست

تفصیل این اجمال باتفاق ارباب تواریخ دولت قاجاریه آنکه بعد از جلوس و تاجگذاری حضرت ابوالملوک فتحعلیشاه بن حسینقلی خان معروف به جهانسوز شاه قاجار بر سریر جهانبانی که بروایت صحیحه روز عید فطر رمضان ۱۲۱۱ هجری بود صادقخان شقاقی و جعفرقلیخان دنبلی اگرچه این هر دو منافق علی الظاهر ربقه‌ی اطاعت بر گردن نهاده صادقخان بحکمرانی سراب و گرم‌رود و جعفرقلیخان بریاست تبریز و خوی هر دو نائل شده بودند ولی نخست بهواهای نفسانی بایکدیگر مخالفت و هم‌چشمی آغاز کردند چنانچه عاقبت کار منجر بمحاربه شد و صادقخان از جعفرقلیخان شکست خورده بمغان و شیروان گریخت مع‌هذا آخر الامر با هم دست‌موافقت داده و محمدقلیخان بیگلربیگی افشار ارومی را نیز فریفته و بدست‌یاری اودرمخالفت همداستان شدند که مملکت آذربایجان را از قاجاریه انتزاع و برای خود مصفی کنند .

به تبیین آنکه چون جعفرقلیخان دنبلی و صادقخان شقاقی هر دو در محاصره و فتح قلعه‌ی شوشی و وقوع قضیه‌ی آقامحمدخان درموکب معلی بودند و بعد از تفرقه‌ی اردو جنازه‌ی شاه را جعفرقلیخان از شوشی

بخوی حمل و نقل نمود و در ازاء این حسن خدمت از جانب دولت بریاست و پیشکاری خوی و دارالسلطنه‌ی تبریز سر بلند شد در آن ایام از خوانین قاجاریه بعرض مقام سلطنت رسانیدند که بعد از قضیه‌ی هائله‌ی شاه اسباب و اسلحه‌ی بسیار از قاجاریه بتصرف جعفر قلیخان درآمده بلکه اموال اهالی اردوی متفرق را بالتمام تاراج کرده برده ...

حضرت ابوالملوک در طبق عرایض رؤسای طائفه‌ی مزبوره علیمحمد خان قاجار را مأمور و روانه‌ی تبریز فرمود که اموال منهوبه‌ی اردو را از جعفر قلیخان مطالبه و استرداد نماید و یرلیغی مؤکد نیز بعهده‌ی جعفر قلیخان شرف صدور یافت، علیمحمدخان چون به تبریز رسید بر حسب امر ... اموال منهوبه را بخشونت و شناعت تمام از مشارالیه مطالبه نمود جعفر قلیخان چندانکه در براءت ذمت خود از ارتکاب این کار شهود و بیینه گذرانید که این جسارت و خسارت در صورت صدق از ایل جوانشیر بظهور رسیده مفید نیفتاد و البته بخرج مأمور مزبور نرفت لاجرم محمدخان را جواب صریح کرده از تبریز روانه‌ی خوی شد و با برادر بزرگ خود حسینقلیخان مواضعه نموده در مخالفت دولت یکدل و یکجهت گشتند باین شرط که با صادقخان شقاقی و محمدقلیخان بیگلربیگی ارومی ابواب رسل و رسایل مفتوح داشته بهمدستی و اتفاق این دو نفر پای تسلط قاجاریه را از صفحات آذربایجان کوتاه سازند لهذا نخست سلیمان بیگ نام ایشیک آقاسی حسینقلیخان دنبلی را که از عظمای آن طائفه بود بعنوان رسالت نزد محمدقلیخان بیگلربیگی به ارومی فرستادند و مکتوبی مشتمل بر مکنون ضمیر خودشان نوشتند و ضمناً اعلام دادند که اگر بندگانعالی ما را احضار

نماید هر آینه سر قدم ساخته حاضر خواهیم بود و گر نه خود باین سمت توجه فرماید منتظر پذیرائی هستیم .

بالجمله بعد از ورود سلیمان بیگ به ارومی و تبلیغ رسالت خوانین دنبلی ، محمدقلیخان بیگلربیگی نیز رؤسای افشار و امنای بلدهی ارومیه را حاضر نموده مقصود معهود و ما حصل رسالت آدم حسینقلیخان و جعفرقلیخان را در طبق اظهار نهاد و از ایشان استشاره خواست ، ایشان متفق الکلامه گفتند که آنچه بنظر میآید و بصواب و صلاح مقرون مینماید خود بیگلربیگی بدارالصفای خوی رفته و بعد از ملاقات با خوانین مزبوره صحت و سقم وثبات و زلات مافی الضمیر حکام تبریز و خوی را بمیزان عقل و تدبیر بسنجد بعد مختار است که گفته اند : عاقل آنست که اندیشه کند پایان را بیگلربیگی بصوابدید هواخواهان محمودخان افشارصاین قلعه را که یکی از معتمدان و مردی کاردان بود محض اجتماع و احضار طوائف صاین قلعه و مکرری ساوجبلاغ و زرزایان اشنویه و بلباس لایجان مأمور و روانه فرمود و معتمدی نیز بطلب صادقخان شقاقی فرستاده خود باتفاق عسگرخان عبدالملکی و خان امیر بیگ خلج و بعضی امرای افشار ارومی عازم خوی شد اما از آن جانب صادقخان شقاقی بکمال سرعت آمده و در جوالگای ارونق و انزاب تبریز رحل اقامت افکنده منتظر خبر ثانوی بود ، حسینقلیخان دنبلی و برادرش جعفرقلیخان از عزیمت محمدقلیخان بیگلربیگی بسمت خوی و موافقت صادقخان با او خبر یافته بسیار خوشوقت گردیده تا گردنهی « گو » خوی باستقبال شتافتند و محمدقلیخان را با اجزا بعمارت باغ « داغ باغی » خوی که در اول خیابان شهر مزبور واقع و از مستحدثات

غریبه‌ی احمدخان مغفور پدر حسینقلیخان است زحمت داده بتشریفات مهمانی کماینبغی اقدام نمودند الحق از قرارتقریراجزای مهمانی جعفر قلیخان قصوری در میزبانی نگذاشت و در اینوقت صادقخان شقاقی نیز بخوی رسید بعد از انقضای جشن و سرور مجلس مطارحه^۱ انعقاد داده حسینقلیخان حاکمخوی و برادرش جعفرقلیخان و صادقخان شقاقی یکدل و یکجهت به تقدّم و تحکّم محمدقلیخان قول سپرده و بر بقیه‌ی اوامر و نواهی او گردن نهادند. پس مکاتیب متعدده به محمدخان حاکم ایروان و عباسقلیخان حاکم نخجوان و عطاخان شقاقی و احمدخان مقدم، بیگلربیگی مراغه نوشته فرستادند که این جمله در دارالسلطنه‌ی تبریز اجتماع نموده هم عهد و هم قسم در مخالفت فتحعلیشاه که باستحکام او یقین نداشتند متفق و متحد شوند آنگاه محمدقلیخان بیگلربیگی و جعفرقلیخان و صادقخان هر سه کمیت عزیمت بصوب تبریز برانگیخته بعد از ورود به تبریز خوانین مزبوره نیز علی التوالی حاضر شدند در خلال این احوال نامه‌ی محرمانه از مفسدین افشارارومی به محمدقلیخان رسید که حسینقلیخان برادرزاده و نایب الحکومه‌ی بیگلربیگی درارومی باغوا‌ی امنای ولایت خود استقلالاً^۲ بهوای ایالت افتاده عنقریب است ماده‌ی غلطی بهم رساند که دیگر باسهرل وجهی معالجه پذیر نباشد. محمدقلیخان از خواندن نامه‌ی وحشت‌آور و شنیدن این خبر بغایت برآشفته و مضطرب شد نخست خان امیر بیگ خلج ملازم معتمد خود را محض تحقیق معجلاً به ارومی فرستاد و بعد از رفتن او قلق و اضطراب بیگلربیگی روی به تزیاید نهاده مجال مقاومت در خود

۱- باصلاح امروز : بر نامه ریزی

ندید خواست که خود نیز از تبریز عازم ارومی شود جعفر قلیخان باصرار والاحاح بسیار ممانعت نمود که مبادا از رفتن بیگلربیگی وهنی در مقصود راه یافته شیرازه‌ی کاری که هنوز درست نبسته‌اند گسیخته گردد ، لاجرم بیگلربیگی مزبور عسگرخان را در تبریز از قبیل خود وکیل مطلق کرده در جناح استعجال به ارومی پرواز کرد . احمدخان مقدم نیز عذری دست آویز کرده بمرأغه رفت و خوانین دیگر هر کدام به بهانه‌ی جمع آوری استعداد به اوطان خود شتافتند. از این جانب محمد قلیخان چون به ارومی رسید عزم خود را در گرفتاری حسینقلیخان و برادران او محمد عیسی خان و لطفعلیخان که ایشان را اسباب تفتین و محرك حسینقلیخان میدانست جزم کرده بود چون از خواص و محارم این خیال او را رسانیده و فهمانیدند، آن سردارزاده در جزو برادران اعیانی خود محمد عیسی خان و لطفعلیخان را که در آخر به منصب سرتیپی فوج هفتم افشار نائل شد به همراهی خود اطلاع داده خود نخستین در شب تاریک به قریه‌ی سعیدلو یا بقلعه‌ی باراندوز فرار کرد و محمد عیسی خان و لطفعلیخان که هر دو بعد از برادر بزرگ رفته بودند قضا را راه را گم کرده بقریه‌ی بند^۱ که در دهنه‌ی محال مرگور واقع و آب رودخانه‌ی نهر «شهر آجو» از آنجا جاری است رفتند علی الطلوع چون بیگلربیگی از فرار سه نفر برادرزادگان خود مطلع شد چندتن سوار تیز رفتار بگرفتار کردن و عودت دادن ایشان روانه نمود از قضا محمد عیسی خان و لطفعلیخان در قریه‌ی بند گرفتار شدند ولی حسینقلیخان چون اُمّا از طائفه‌ی خلج بود فرج یافته بحمايت و قلاووزی^۲ طائفه‌ی مادری

۱- دریک فرسخی شهر و یکی از گردشگاههای معروف است.

۲- مأخوذ از ترکی بمعنی راهبری و راهنمایی است .

بمحال اشنویه گریخت و در اشنویه سه ماه متجاوز محترماً و معززاً توقف کرده ایل زرزا در لوازم مهمانداری او وظائف نیکو بندگی بعمل آوردند و از آنجا به ساوجبلاغ مگری رفت بودا قخان مگری مکفوف البصر که اباً عنجد هواخواه این سلسله‌ی سنیّه^۱ قاسملو و معتقد احاق ایشان بود مقدم ولی نعمت زاده را مغتنم شمرده تدارك عرض راه او را کماینبغی سرانجام نمود .

حسینقلیخان از ساوجبلاغ عزیمت دارالخلافتی تهران را پیشنهاد همت ساخته از راه میاندو آب بمرآغه رهسپار شد ، در بلده‌ی مرآغه احمدخان مقدم نیز آنچه لازمه‌ی اکرام و احترام بود در حق معظم له مبذول و برفتن دارالخلافت و التثام سده سنی‌ی شهریاریش ترغیب و تحریر نمود خلاصه حسینقلیخان با تهی‌ی شایان روی به تهران نهاد که بعد بیاید ...

توضیح آنکه بعد از معاودت علیمحمدخان قاجار از تبریز به تهران چون علی التوالی اخبار طغیان و اتفاق حکام آذر بایجان باستظهار محمدقلیخان و تفتین جعفرقلیخان دنبلی در پایتخت مذاکره و شیوع یافت لهذا محض قلع و قمع ماده‌ی فساد و دفع و رفع طاغیان دولت ابد بنیاد موکب اعلیحضرت فتحعلیشاه با استعداد و استبداد بصوب آذر بایجان در حرکت آمد در این اثنا حسینقلیخان بن امامقلیخان افشار قاسملو برادرزاده‌ی محمدقلیخان بیگلربیگی که بسمت دارالخلافتی تهران چنانکه سبق نگارش یافت معجلاً رهسپار بود به تقبیل عتبه‌ی علی‌ی سلطنت بتوسط امنای دولت نایل آمد . اعلیحضرت خاقان ، مقدم او را که از امثال و

دیگر تقدیم کرده بود بفال نیک گرفته عرایض او را پذیرفته باعطای فرمان بیگلربیگی گری افشار ارومی بضمیمه‌ی یک رأس اسب خاصه‌ی زین طلا و یک قبضه شمشیر جوهر غلاف سربلند و بین الامثال ارجمندش فرمود و یک طغرا فرمان نیز مصحوب او بعهده‌ی احمدخان مقدم بیگلربیگی مراغه فرستاده شد و محمدعلیخان عرب بسطامی که یوزباشی غلامان دربار سامی بود باتفاق حسینقلیخان مأمور بتقویت معظم له و اطفای نائره‌ی شرارت و فساد محمدقلیخان گردیده روانه‌ی ارومی شدند و موکب شاهی نیز متعاقب ایشان لوای عزیمت بصوب آذربایجان برافراشت بعد از ورود حسینقلیخان بمراغه طنطنه‌ی نزول جنود مسعود به چمن سلطانیه گوشزد اهالی آذربایجان بود اما جعفرقلیخان دنبلی از استماع این اخبار در قلق و اضطراب افتاده مسرعین متعده بخوانین آذربایجان فرستاده مخصوصاً به محمدقلیخان افشار و احمدخان مقدم نامه نگار شد چون از هیچکدام جواب شافی نشنید و هر یک را متمسک بمعاذیر نادلپذیر فهمید لاجرم با صادقخان شقاقی و عسگرخان عبدالملکی افشار ارومی و جمعی غفیر از دارالسلطنه‌ی تبریز بسمت مراغه تکاورانگیز گردید باین نیت فاسد و خیال خام که احمدخان را با قشون مقدم و محمودخان قاسملو را با استعداد افشار صاین قلعه با خود شاید ممد و همدست کرده بمقابله‌ی موکب شاهی شتابد ، درحوالی مراغه معلوم شد که احمدخان مقدم نیز نقض عهد کرده از تغییری که داشت مؤاخذه‌ی احمدخان را سهل پنداشت با آن گروه حاضر مراغه را به مضیق محاصره انداخت و دوازده روز ایام محاصره امتداد یافت تا اینکه علی التواتر خبر رسید که موکب شاهی در منزل نیک پی

نزول اجلال فرموده جعفر قلیخان خیال غدیری در خصوص صادقخان شقاقی و عسگرخان کرد یعنی خواست صدمه‌ی جانی علی الغفله به آن دو تن رفیق جانی برساند ایشان از وجنات احوال جعفر قلیخان تفرس این معنی نموده بموافقت هم شب دیگر از وی بیخبر بشتاب برق و باد بسوی اردوی نصرت اثر شهریار تاجور فرار نمودند علی الصباح جعفر قلیخان از ماجرا آگاه شد و چون از تسخیر مراغه مأیوس و از نزدیکی اردوی شاهی مخوف و متزلزل بود لاجرم دست تعدی دراز کرده حتی الامکان بعضی از دهات مراغه و محال دهخوارقان و نواحی آن سامان را چاپیده در حوالی مرند متوقف شد تا از پس پرده‌ی غیبی چه بروز نماید اما صادقخان و عسگرخان چون در منزل نیک‌پی بمو کب شاهی پیوستند صادقخان امیر کبیر سلیمانخان اعتضادالدوله قاجار را شفیع جرائم گذشته‌ی خود قرارداد به جهات عدیده عفو و صفح ملوکانه شامل حال او آمد و عسگرخان به التئام رکاب نصرت نائل و بملاحظه‌ی خدمات سابقه مورد رحمت گردید چون از جعفر قلیخان دنبلی سؤال فرمودند عرض نمود که از استماع توجه مو کب شاهی با حالی پریشان و خراب و مانند ماهی دور از آب در شبکه‌ی اضطراب است لهذا از جانب شاه سلیمانخان اعتضادالدوله بالشگری بمبارزت و گرفتاری جعفر قلیخان دیوانه مأمور گشت و از سمت سراب و گرم رود مانند سیل سرایشب شد و علیمحمدخان نیز متعاقب او با قرا به‌ی هزار سوار جرار رهسپار گردید نخست سلیمانخان دیوبند در حوالی مرند به جعفر قلیخان برخورد از طرفین نواثر جدال در اشتعال آمد جعفر قلیخان سرکش مانند شعله‌ی آتش و اخگر سوزان که بمیان نیستان افتد خود را بر قلب جمعیت

سلیمانخان زده بیک حمله خرمن وجود جمله‌ای از ایشان را بباد فنا داده
 بخاک هلاکت ریخت چنانکه تاب مقاومت در جمعیت سلیمانخان نمانده
 هزیمت یافتند، جعفرقلیخان دنبلی دنباله‌ی کار را ملاحظه نکرده تعاقب
 نمود، در آن اثنا علیمحمدخان با قرابه‌ی هزار کس تازه نفس در رسیدند
 جمعیت فراری سلیمانخان جانی تازه وقوت بی‌اندازه یافته باتفاق جمعیت
 علیمحمدخان^{۱۱} بر جعفرقلیخان و جمع پریشان او حمله‌ی سخت آوردند
 و سرها را مانند برگ و بار از درخت بر زمین ریختند، لاجرم جعفرقلیخان
 که از صدمات حملات خود خسته بوده و سلسله‌ی جمعیتش گسسته شکست،
 فاحش یافت و به تگ و دو بجانب خوی شتافت سلیمانخان تعاقب کنان
 بخوی رسید و در قریه‌ی مغانجوق سلماس نیز جنگی سخت فیما بین واقع
 شد بعد از کثرت و فترت بسیار جعفرقلیخان دیگر مجال مقاومت در خود ندیده
 فراراً در آن سمت رود آرس به اکراد یزیدی پناه برد تا به داستان او
 برسیم ...

اما عسگرخان هنگام مرخصی از رکاب بعرض رسانید که اگر رأی
 همایون اقتضا فرماید چند طغری منشور سفید مهر باین چاکر دولتمخواه
 بسپارند که سرکشان آذربایجان را از توجه موکب اعلی اخبار و بمراحم
 خاطر خطیر امیدوار کرده به استقبال بیاورد این^{۱۲} حسن تدبیر پذیرفته شده
 در باب محمدقلیخان حضوراً تأکیدات اکید فرمودند که اگر او بمیان
 دول خارجه برود و گرفتار نشود طائفه‌ی افشارارومی عموماً مورد مؤاخذات
 شدید خواهند شد اما حسینقلیخان که بعد از مرخصی از عتبه‌ی شاهی
 بمراغه آمده بود چون از مراغه به ساوجبلاغ رفت بوداقخان مکاری را

با اسماعیل بیگ خلیج نزد رؤسای عشیره‌ی بلّباس فرستاد و پیغام داد که همگی با جمعیت خودشان در کنار رودخانه‌ی گدار سلدوز منتظر ورود باشند لهذا مامند آقا و ابراهیم سلطان با قرابه‌ی هزار سوار از ایل مامش و بالک و پیران و منگور در سلدوز به حسینقلیخان پیوستند، پس این جمله در رکاب آن امیر با تدبیر روانه‌ی ارومی شدند اما محمدقلیخان در ارومی از شنیدن این اخبار مشوّش شد ناچار با شش هزار سوار که برسم سپاه عثمانی بعضی را با پشمینه‌های خشن و چوخابارانیه‌های بدبو آراسته مثل تفنگچیان دارالمرزی قراچوخوا نامیده و جمعی را با کلاه مخصوص زنبور کچیان مکّله ساخته قزلباش میخواند از ارومی حرکت کرده در چمن دولامه‌ار حوالی قاشقه‌گدوک تلاقی فریقین واقع شد و فیما بین عمّ و برادرزاده بتوسط و آمدوشد مردمان مصلح سؤال و جواب بود که در خلال این حال عسگرخان به قوشچی رسیده از گزارش استحضار یافت به احتیاط اینکه مبادا محمدقلیخان را وهنی روی داده از میانه کرانه گیرد و کار از کار بگذرد آنوقت تأسف سود نخواهد بخشید پس منشوری از قول شاهی با خط منشی خود به محمدقلیخان در یکی از سفیدمهرها باین مضمون نوشت که چون حسینقلیخان با قدم صدق و ارادت بپایه‌ی سریر اعلی آمده بود عنایت ملوکانه شامل حال او شده عجالاً او را مرخص فرموده معاودت دادیم ولی دستور العمل صحیح همانست که به عسگرخان داده ایم این ملفوفه فرمان را در جناح تعجیل مصحوب سهراب بیگ نام آدم خود نزد محمدقلیخان فرستاد چون مشارالیه ملفوفه‌ی فرمان را زیارت نمود آن ملفوفه‌ی جعلی و مزور او را باور افتاده لاجرم بقوت قلب به محاربه‌ی حسینقلیخان

اقدام نمود هنگامی که هنوز تنور هنگامه گرم نشده بود محمودخان سر کرده‌ی سواران افشارارومی که از تبریز عازم ارومی بود از راه مراغه به چمن دولامه‌لر رسیده چون از کیفیت مستحضر شد یکسر به جمعیت حسینقلیخان ملحق گردید و حسین بیگ ریش سفید قراحسنلو که قراول لشکر محمدقلیخان بود او نیز به تبعیت بمحمودخان کرده به اردوی حسینقلیخان رفت از این معنی وهنی تمام به محمدقلیخان راه یافته ولی به اطمینان ملفوفه فرمانی که عسگرخان فرستاده بود بدون اینکه اقدامی بمحاربه کند از دولامه‌لر کوچیده به چمن گوگ تپه آمد عسگرخان که در اینوقت وارد ارومی شده بود به گوگ تپه رفته به لطائف الحیل او را بشهر آورد . اما حسینقلیخان بعد از رفتن عم خود محمدقلیخان شش روز در دولامه‌لر توقف کرده آنگاه یوم یکشنبه بیست و یکم شهر ذی حجة الحرام از آنجا حرکت و روانه‌ی ارومی شد و در روز ورود امنا و اشراف بلد باتفاق کلیه‌ی افشار با جشن و جوش بسیار خدمتش را استقبال و وارد دولتخانه نمودند. چون محمدقلیخان در چهار برج و ارك حکومتی منزل داشت حسینقلیخان احتراماً به عم بزرگوار! در عمارت رحیم خان قاسملو که در بازار باشی بود فرود آمد .



ورود فتحعلیشاه قاجار به ارومی و گرفتاری و اعزام محمد قلیخان به مازندران

مطابق ۱۲۱۲ هجری قمری چون حسینقلیخان بن امامقلیخان افشار بعد از ورود به ارومی بموجب فرمان اعلیحضرت شهریار فتحعلیشاه قاجار برمسند حکمرانی و بیگلربیگی گری تمکن یافت و محمدقلیخان عم او بی دخل گشت در آنوقت مامند آقا و ابراهیم سلطان مزینان بلباس که در رکاب حسینقلیخان بیگلربیگی به ارومی آمده بودند و از بیگلربیگی مرخص شده عزیمت لایجان مینمودند باقتضای سوء فطرت که شرارت بلباس است جمعیت آن طائفه دست تاخت و تاز ببعضی قراء نزدیک قلعهی ارومی دراز کردند منجمله قریتین کچه باشی و اوچ تپه‌ی محمودلو ملکی میران بیگ را تاراج کردند و پنج تن راهم که بممانعت پیش آمده بودند مقتول نمودند چون مراتب به عرض حسینقلیخان بیگلربیگی رسید چون وقت اقتضا نداشت زیرا که هم ورود موکب مسعودشهریاری نزدیک بود و هم بیگلربیگی به انجام تشریفات پذیرائی اشتغال داشت لهذا تنبیه و گوشمال طائفه‌ی مزبوره را بوقت دیگر گذاشت و بموقع خواهد آمد.

بعد از چند روز دیگر ابراهیمخان ضابط و حکمران مجال دشت و ترگور با سی رأس یابوی بارکش به ارومی آمد که محض هواخواهی،

محمدقلیخان بیگلربیگی معزول را با کوچ و احمال و اثقال بکردستان حمل و نقل کند ، محمدعلیخان عرب که بگرفتن و صیانت او مأمور بود بصوابدید عسگرخان ، ابراهیمخان دشتی را بدشت و ترگور معاودت داده محمدقلیخان را در عمارت عسگرخان موقوف داشتند تا بعد از ورود رأی ملوکانه در حق وی چه باشد و چون عمارت چهار برج وارك حكومتی خالی شد حسینقلیخان بیگلربیگی از منزل رحیمخان در ساعت سعد به ارك و چهار برج تشریف فرما شدند .

مقارن اینحال محمدحسینخان قاجار به ارومی رسیده نوید تشریف فرمائی موکب مسعود را رسانید متعاقب او حسینخان سردار قزوینی برای تعیین منازل اعلیحضرت و امنای دولت که ملتزمین رکاب بودند وارد گردید ، محمدقلیخان متزلزل گشته بصوابدید عسگرخان از ارومی حرکت کرد باین معنی که پیش از ورود موکب مسعود در بلدهی سلماس خود را نزد سلیمانخان اعتضادالدوله رسانیده او را شفیع جرائم خود نماید اما در حوالی عسگر آباد تپه ، محمد علیخان به او رسیده معاودت بشهرش داد روز دیگر که بقولی بیست و ششم شهر ذی حجة الحرام یا ششم ماه محرم الحرام این سال بود موکب همایون با کمال طنطنه و جلال و تشریفات استقبال بلدهی ارومی نزول اجلال فرمود از مقدم مبارك فرق افتخار بیگلربیگی و افشار به آسمان رسید و چون ایام دهه ی اول محرم بود در باریان در مراسم تعزیه داری با مردم شرکت کردند و بر حسب استدعای حسینقلیخان بیگلربیگی وظائف و مستمرات در حق علما و سادات مرحمت شد . پس از این مقدمات میرزا رضاقلی منشی الممالك نوائی و محمدعلیخان عرب

بسطامی بضبط و ثبت جمیع مایملک محمدقلیخان و قلمداد کردن چندین خانوار از رؤسای افشار با کوچ و عیال ایشان برای گروگان بردن بسمت عراق مأمور گردیدند و مایملک محمدقلیخان را بضرب شکنجه و چوب از میرزا صالح پیشکار او دریافت داشتند .

فتحعلیشاه پس از پایان مراسم عزاداری سلام رسمی تشکیل داد و در روز سلام امرای دربار و اعیان افشار را بسلام عام بار داده حضوراً سرو بر حسینقلیخان بیگلربیگی را بخلعت ملوکانه مخّلع فرموده درخصوص کارگزاری ورعیتداری فرمایشات و تأکیدات بلیغه نمود و خواهر مستورهی بیگلربیگی دختر مرحوم امامقلیخان سردار را درسلك پردگیان سلطنت اختصاص دادند که بعدها نواب ملک قاسم میرزا و ملک منصور میرزا از بطن وی در وجود آمده اند .

بالجمله چهل و سه خانوار از خانه و کوچ محمدقلیخان و اولاد او و اعیان قاسملو حسب الامر روانهی قزوین شدند و خود محمدقلیخان را نیز تحت الحفظ ملتزم رکاب همایون ساختند و عاقبت کار او درمازندران بعداً خواهد آمد .

پس موکب مسعود در هفدهم ماه با قره‌ی فریدونی بسوی دارالصفای خوی انتهاز نمود و در آنجا حسینقلیخان دنبلی معروف به حسینخان در لوازم‌پذیرائی و تقدیمات، خدمات شایسته کرده منظور نظر مرحمت گردید و خوانین داغستان منجمله جوادخان قاجار ، زیاد اوغلی حاکم گنجه و شیخعلیخان صاحب اختیار قبّه و گرگین خان بن آرکلی خان والی گرجستان بواسطه‌ی عرایض چاکرانه و تحف و تقدیمات ملوکانه اظهار فدویت و

و دولتخواهی نمودند. مقارن این احوال که رایات منصور از خوی بصوب
داغستان در اهتزاز بود اخبار طغیان نواب حسینقلیخان ملقب به جهانسوز ثانی
برادر کهنتر اعلیحضرت خاقان بمسامع ملتزمین رکاب رسید که در شیراز
بهوای مخالفت در پرواز است لاجرم سلیمانخان اعتضادالدوله را محض
انتظام امور سرحدیه در آذربایجان امر بتوقف فرمود بسمت عراق عطف
عنان نمود و عسگرخان عبدالملکی محض وصول و ایصال معادل هشت هزار
تومان وجه تقدیمی افشار ارومی از رکاب مرخص و دو اسبه روانه
ارومی گردید .

سامان گرفتن امور حکومتی و سیله‌ی حسینقلیخان جنگ با عشایر سرمدی - عزیمت عسگرخان به تهران پایان کار محمدقلیخان

بعد از حرکت موکب شهریاری چون مسند حکمرانی ارومی از
وجود مسعود حسینقلیخان رونقی تازه یافت بکمال عدل و انصاف متوجه
امور اهالی افشار گردید ، ایل افشار سکنه‌ی ارومی که مدت‌های مدید
لگدکوب تعدیات حوادث روزگار و بی‌انصافیهای متنوعه‌ی بعض حکمرانان
بودند در سایه‌ی عاطفت و رأفتش آسوده و مرفه‌الاحوال درمهد ناز و نعمت
غنودند آنگاه کفالت مهمات شرعیه بموجب منشور شهریاری بعهده‌ی جنابان
عظام آقا میروحید شیخ الاسلام و آخوند ملا محمدحسین پیشنماز مقرر شد
و میرزا محمد نبی عبدالملکی بن مرحوم میرزا ابوالحسن برادرزاده‌ی
عسگرخان و کیل مالیات گردید و شغل استیفا بر رئیس طائفه‌ی افشارسیدلو

میرزا مصطفی سپرده آمد و وزارت خاصه را بمیرزا محمد حسن افشار سعیدلو دادند و میرزا صالح و میرزا رفیع استاجلو هر دو برادر برشته‌داری دفترخانه نائل گردیدند و خان بابا بیگ قاسم‌لو از طائفه‌ی مرحوم کلبعلیخان حاکم سابق و بانی حصارشهر ارومی بمنصب ایشیک آقاسی گری سرافراز شد و خان امیر بیگ خلج به تصدی امور حکومتی پرداخت از ذکر سایر خدام و متعلقان بتوهم اطناب عنان قلم کشیده داشتیم !

در خلال این احوال بحدشیاع رسید که مصطفی بیگ حکاری ساکن چهریق^۱ باتفاق طوائف خود از سرحد که فیما بین دولتین ایران و عثمانی است تخطی کرده و در نواحی ارومی با گروهی انبوه مصمم تاخت و تازند. حسینیخان بیگلربیگی عسگرخان را با جمعیت حاضر رکاب افشار و پانصد سواره نظام بسروقت مصطفی بیگ حکاری مأمور و روانه نمود در حوالی خان گدوکی تلاقی فریقین اتفاق افتاد و محاربه‌ی سخت و هولناکی روی داده بالاخره از تأییدات خداوند طائفه‌ی حکاری شکست فاحش خورده مغلوباً و منکوباً بعضی جان بسلامت برده برخی بزخم‌های منکر مردند گویند در این محاربه چشم زخمی بطائفه‌ی افشار نرسید مگر اینکه حسین بیگ ریش سفید ایل قرا حسنلو بضرر گلوله‌ی آتشبار از پای درآمده به دارالقرار رفت .

بالجمله عسگرخان سالماً و غانماً بحضور بیگلربیگی معاودت نموده به خلعت رنگین و صله‌ی تحسین مستحال گشت آنگاه هشت هزار تومان

۱- قریه‌ی کوچک عشایری است که بعزت زندانی شدن باب در آنجا و همچنین کشته شدن رهبر آشوریان بدست اسماعیل آقا سمیتگو جنبه‌ی تاریخی پیدا کرده است.

و جوه تقدیمی را تحویل گرفته عازم دارالخلافتی تهران شد هنگامی نائل
بالتثام سدهی سنتیه گردید که حضرت خاقان بشفاعت و التماس نواب عالیّه
مهدعلیا والدهی ماجدهی خود از جرائم برادر کهنتر خود حسینقلیخان
ثانی عفو و صلح فرموده رفع کدورت فیما بین شده بود چنانکه در تواریخ
قاجاریه تفصیلاً مرقوم است .

چون وجوه تقدیمی بوسیلهی عسگرخان از نظر همایون گذشت
و خدمات و درستکاری حسینقلیخان بیگلربیگی افشار معلوم و منظور
گشت مجدداً محض دلگرمی و امیدواری مشارالیه یکدست خلعت شایسته
انفاذ فرمودند که عسگرخان نیز حامل بود .

محمدقلیخان حسب الامر اعلیحضرت محبوساً درمازندران زندانی
و توقیف گشته آنچه مشهور است او را در اطاقی حبس کرده در و ممر آنجا
را با گچ و آهک گرفتند هم در این سال حسینقلیخان بیگلربیگی باغ
کمال آباد واقع در دیزج سیاوش و باغ خرم آباد در فضای دهکدهی
باراندوز را که الحق هر دو مستقی به اسم و از باغات ممتاز بلاد است با
عمارات دلنشین و حصین و حوضهای مملو از ماء معین احداث فرمود و نیز
به تعمیر بعضی بقاع متبرکه و آثار خیر از قبیل پل و مسجد و تکیه
امر نمود .

مأموریت ابراهیمخان قاجار برای دفع شورش جعفرقلیخان دنبلی
و همراهی حکام ارومی و مراغه با وی

هم در این سال جعفرقلیخان دنبلی که سابقاً از سلیمانخان

اعتضادالدوله شكست خورده التجابه اكراد بايزيد برده بوده اندك اندك
جمعی را با خود از اكراد ذیلان و حیدرانلو و عشایر ایروان و خوی
متفق و كوكم ساخته به تسخیر قلعه‌ی خوی یورش آورد و شورش افكند
و حسینی‌قلی خان برادر بزرگ خود حاكم خوی را محصور كرد ! چون
مراتب در دربار همایون بعرض رسید لهذا از جانب سنی‌الجوانب ابراهیم
خان قاجار دوانلو كه امیر كافی و كار آمد بود مأمور و مقرر شد كه باتفاق
احمدخان مقدم بیگلربیگی مراغه و حسینی‌قلی خان بیگلربیگی افشارارومی
بدفع این فتنه‌ی شئومه پردازند .

بموجب احضار ، حسینی‌قلی خان از ارومی و احمدخان از مراغه
حرکت کرده هریك با جمعیت بیحد و قیاس درچمن در شك سلماس خيام
افراخته مترصد وصول ابراهیم خان سردار شدند همینكه سردار مزبور
رسید روز دیگر این جمله در ركاب آن سردار لشگر عزیمت خوی نمودند،
جعفرقلیخان دست از محاصره‌ی قلعه كشیده مستقبل مهمان رسیده شد و
چون از جانبین نوایر محاربه اشتعال یافت در این محاربه جعفرقلیخان
كه در میان اكراد به «باتمان قلیج» معروف بود داد پهلوانی داده جنگ
رستمانه مینمود ولی چه سود كه بخت او مساعد نبود بعد از حرب و ضرب
بسیار پای ثباتش از جای در رفته مغلوباً بسمت ما كوفرار كرد و از جمعیت
او كه همچون حالش پیریشان شدند برخی كشته گشته بعضی به ذل اسارت
دچار و گرفتار آمدند .

الحاصل جعفرقلیخان تا آمدن ایشپخدر سردار روسیه به ایران ،
در آن حدود بی‌سروسامان بسر میبرد و چون حسینی‌قلی خان برادر بزرگش

در خوی وداع حکمرانی و زندگانی نمود مشارالیه متوسل به اولیای
دولت وامنای حضرت شده بحکومت خوی و آن نواحی نائل گشت چنانکه
در جای خود خواهد آمد .

بالجمله بعد از این مقدمات ابراهیم خان سردار قاجار از جانب
دولت بتوقف دارالسلطنه ی تبریز مأمور شده رفت و حسینقلیخان بیگلربیگی
و احمدخان مقدم بمقر حکومت خود روانه شدند .



چند پیش آمد مهم تاریخی که با جریان تاریخ ارومی و سرنوشت شخصیت های تاریخی این حدود ارتباط دارد

از وقایع عمده ی این سال اینکه نواب شاهزاده عباس میرزا بولایت عهد و نیابت سلطنت رسیده بدارائی آذربایجان منصوب گردید و جناب میرزا عیسی معروف به میرزا بزرگ فراهانی بوزارت خاصه و پیشکاری حضرت ولیعهد نائب السلطنه اختصاص یافت و هم در این سال آوازه ی سرکشی و طغیان نادر میرزا بن شاهرخ شاه در حدود خراسان بعرض عاکفان سلطنت رسیده قلع و قمع فساد او بر ذمت همت ملوکانه فرض گردید بتبیین آنکه نادر میرزا پسر شاهرخ میرزا نبیره ی نادر شاه که در هنگام لشکرکشی آقا محمدخان بصفحات خراسان مشارالیه فراراً به هرات رفته تا این ایام در میان افغانه ی هرات و کابل بسر میبرد در این سال با جمعی به مشهد مقدس آمده اسباب فتنه و فساد شده بود لهذا قلع آن ماده بر ذمت ملوکانه واجب آمده فرامین با حضار عساکر منصوره ی ممالک شرف صدور یافت منجمله عسکرخان عبدالملکی سواران نظام ارومی ابواب جمعی خود را تهیه دیده عازم دارالخلافه ی تهران گردید بعد از اجتماع عساکر ایران در اوایل این سال عقاب رایات بهوای تسخیر خراسان از سرکشان در پرواز آمده

کوچ بر کوچ بظاهر شهر مقدس مشهد رسید، به محض ورود جنود حسب الامر قلعه را محصور کردند ولی چون بملاحظه‌ی مرقد مطهر حضرت امام ثامن علیه السلام چندان به اشارت شهریار سخت نمیگرفتند لهذا ایام محاصره امتداد یافت و کار بر محصورین تنگ شد و به بلای قحط و غلا مبتلا گردیدند بالاخره نادر میرزا از درِ ضراعت و اطاعت در آمده شفعا برانگیخت و واسطه‌ها قرار داد که یکی از بنات نادری بعقد زوجیت یکی از اولاد ظل سلطان علیشاه در آید لهذا موکب اعلی حضرت فتحعلیشاه عجلتاً دست از محاصره کشیده بسعادت و اقبال بدارالخلافتی تهران معاودت گزیدند مقارن این احوال بموجب رضا و انهای حسینقلیخان بیگلربیگی سواران رکابی افشار ارومی عموماً از سوء سلوک عسگرخان به خاک پای همایونی عارض و شاکی شدند عسگرخان اگرچه میرزا رضاقلی منشی الممالک را واسطه‌ی کار خود قرار داد ولی مفید نیفتاد لاجرم او را از سرکردگی معزول و محمودخان بن مؤمنخان افشار صاین قلعه را در جای او منصوب فرمودند عسگرخان بجهات عدیده در تهران متوقف و محمودخان با سواران رکابی عازم ارومی گشت و هم در این سال نواب مهدعلیا والده‌ی فتحعلیشاه وفات یافته و حسینعلیخان بیگلربیگی محض تعزیت محمدعیسی خان برادر خود را بعنوان نیابت در ارومی گذاشته خود روانه‌ی دربار شد و این وقایع مطابق سال ۱۲۱۴ هجری بود .

شورش و شایر در غیاب حسینقلی خان - عزل و انتصاب مجدد او -

جنگ با و شایر شورشی

هنگامیکه حسینقلیخان بیگلربیگی در دارالخلافه‌ی تهران بودند محمودخان افشارصاین قلعه با سواران رکابی افشارا بواجمعی خود بموجب فرمان ، احضار دارالخلافه‌ی طهران شد که در جزو عساکر منصوره به خراسان بروند بالجمله در ایام غیبت بیگلربیگی محض بیمبالاتی وعدم کفایت محمدعیسی خان نائبالحکومه امور ولایتی اختلال کلی یافت و هرج و مرج غریبی پیدا شد زیرا که طوائف مخالف بلباس لایجان چون عرصه را از وجود بیگلربیگی خالی دید اعتنائی بوجود نائبالحکومه‌ی چند روزه نکرده پای جسارت پیش نهاده ودست خسارت بنواحی ارومی برگشادند چنانکه تا حوالی قلعه‌ی ارومی آمده آنجه قلعه‌ی میرقاسم قاضی را که دهکده‌ی ارامنه نشین است عرصه‌ی قتل و غارت کردند وباین راضی نشده بعضی ازدهات حول وحوش را هم خسارت رسانیدند. محمدعیسی خان نائبالحکومه با قلیل استعدادی که توانست بعزم تنبیه طایفه‌ی بلباس از شهر بیرون تاخت ولی کاری نساخت و بشهر مراجعت نمود در خلال این احوال حسینقلیخان بیگلربیگی که از دربارهمایون اجازت انصراف یافته کوچ بر کوچ به ارومی می آمد بمقر حکومت خود رسید واین قضیه را شنید طائفه‌ی افشار از مقدم او خشنود شده خدمتش را استقبال شایسته کردند و بعنوان شادمانی شلیکها کردند از قضا در اثنای شلیک گلوله‌ی تفنگی از محاذی گلوی بیگلربیگی رد شده از فضل الهی بمضرت گذشت الحاصل بعد از ورود بمقر حکمرانی چون جهان را هنگام جوانی بود

یعنی بجهو حه‌ی فصل بهار بود و هنگام گشت و تفرّج در باغ و راغ کوهسار علی‌التخصیص بهار ارومی که از غایت شهرت و امتیاز از توصیف بی‌نیاز است بیگلربیگی میل تفرّج فرمود فراشان با قرّ و شأن حکومت خیام و خرگاه را بر سر کوه حیدرلو و بالای خان بلاغی بر اوج مهر و ماه برافراشتند بیگلربیگی با معارف واجله‌ی علما و امرا بکوه مزبور تشریف بردند و از معارف افاشره و اهالی شهر نیز چون مدتی بود که از فیض حضورش مهجور و از صدمات روزگار خسته و رنجور بودند با تدارکات جشن و چراغان در کوه مزبور چادر اطاقها برپا نموده هیچده شبانه روز داد عیش و تفرّج دادند در این ایام بیگلربیگی معدودی را به س‌وقت بلباس فرستاد ولی بدون نیل مراد مراجعت نمودند بعد از این که بیگلربیگی از کوه بشهر تشریف فرما شدند چون نسبت گلوله را که هنگام ورود او بشهر از سفر تهران بعضی از مفسدین به محمد عیسی خان برادر بیگلربیگی و تحریک او داده و دانسته بودند و ایشان بملاحظه‌ی اخوت و صله رحم هرگز خم بابر و نداده و نمیخواست اظهار این فقره و مؤاخذه از برادر نماید باجارت امنای دولت و محض رفع تهمت محمد عیسی خان را با لطفعلیخان برادر که‌تر خود و عیال و کوچ ایشان بدارالسلطنه‌ی قزوین فرستاد و ایشان مدتی در بلده‌ی مزبور تحت الحفظ مانده بعد مرخص شده به ارومی آمدند چنانکه در موقع خود نگارش خواهد یافت و در میان اخوان بیگلربیگی کسی که آسوده و صاحب مکنت بود خداداد خان بود. الحاصل کسانی که از منسوبان محمدقلیخان و در اداره‌ی حکمرانی او دخیل عمل و مشیر و مشار بودند همگنان مورد سیاست و مؤاخذه شدیده

شدند منجمله خان امیر بیگ خلج مورد مؤاخذه و جمیع مایملک او بتصرف بیگلربیگی درآمد و هکذا گوشمال بلیغ از حسن آقا و کریم بیگ و میرزا مصطفی و میرزا صالح و کاظم بیگ و خلیل بیگ قاپوچی باشی محمد قلیخان بعمل آوردند.

گویند جناب آقا میروحید شیخ الاسلام ارومی که ملجأ انام بود بتوسط و شفاعت اشخاص مفصله بخدمت بیگلربیگی قدم رنجه فرمود و لیکن مفید نیفتاد لهذا از بیگلربیگی رنجیده خاطر بعزم شکایت از ولایت عازم دارالخلافتی تهران گردید بیگلربیگی چند تن ازمعارف افشار و معتمدین خود فرستاده جناب شیخ الاسلام را از حوالی منزل طسوج به ارومی منصرف نمودند ولی خلیل بیگ قاپوچی از بیراهه بسرعت برق و باد رو بدارالخلافت نهاد و عریضه‌ی شکایت و تظلمی که از حضرات مفصله داشت بتوسط امنای دولت بنظر اعلیحضرت رسانید از اتفاقات در آنوقت عسگرخان از واقفان حضور بود پس حضرت شهریار عریضه‌ی خلیل بیگ را خوانده از عسگرخان تصدیق و تحقیق آن معنی فرمود مشارالیه بعلت اینکه جانب محمودخان افشار صاین قلعه را بیگلربیگی به او رجحان داده و سواران افشار ابواب جمعی او را به محمودخان سپرده بود تظلمات خلیل بیگ و تعدیات بیگلربیگی را نسبت بمنسوبان محمد قلیخان تصدیق نمود لهذا رأی همایون بعزل حسینقلیخان تعلق یافته حسب الامر، ملفوفه‌ی فرمان ایالت بنام مصطفی قلی بیگ خان پسر ارشد محمد قلیخان صادر شد میرزا رضا قلی نوائی منشی الممالک که رفیق شفیق و هواخواه صدیق حسینقلیخان بود این خبر را مصحوب مسرعی باد رفتار به حسینقلیخان

رسانید که زودتر بتدارك این کار قیام و اقدام نماید بیگلربیگی بعد از وصول مسرع و استماع این خبر بی توقف و درنگ بدارالخلافه آهنگ نمود در دارالسلطنه قزوین که مصطفی قلیخان ببال سرعت و مثال ایالت می آمد از دیدن حسینقلیخان بیگلربیگی بال و پرش شکست و با کمال یاس در آنجا متوقف شد تا ببیند که خواست خداوند بپیمانند چه خواهد بود و مآل کار بکجا خواهد انجامید .

بالجمله چون بیگلربیگی بدارالخلافه رسید بعد از ملاقات میرزا رضاقلی نوائی بصوابدید مشارالیه یکسره بمنزل عسگرخان رفت عسگرخان چون از جوانمردان روزگار بود از این مهربانی و ملاحظه حق دیرینه کینه ای که در صندوق سینه داشت بیکبار بیرون گذاشته با جان و دل کمر صداقت بر میان بست ، پس بسعی و اهتمام میرزا رضاقلی منشی الممالک و شفاعت و ضراعت عسگرخان باز بیگلربیگی بر سر شغل و ایالت خود منصوب و برقرار گردید و مصطفی قلیخان هنوز به ارومی نرسیده معزولاً معاودت نمود و در این عرض مدت که حسینقلیخان بیگلربیگی در دارالخلافه و از بازیافتگان دربار همایون بود روزی در اثنای بعضی عرایض بتقریبی ذکر طائفه ی بلّباس بزبان آورده فصل مشبعی از شرارت و جسارت آن طائفه معروض داشت بر حسب استدعای او در همان مجلس فرمان بعهده ی حسینقلیخان بیگلربیگی و احمدخان مقدم صادر شد که بدستگیری یکدیگر و استعداد لشگری افشار و مقدم به قلع و قمع مواد فتنه و فساد آن طائفه پردازند و چون آخر سال و نزدیک نوروز سلطانی بود حسینقلیخان محض تبریک عید سعید والقای دستور العمل جدید در دارالخلافه مأمور بتوقف گردید .

جنگ حسین قلیخان با عشایر شورشی در معیت احمدخان مقدم بیگلربیگی مراغه

مطابق ۱۲۱۶ هجری و در بدایت این سال حسین قلیخان بیگلربیگی بعد از انجام جشن نوروز سلطانی از خاکپای شهر یاری اجازت انصراف بمقر حکمرانی حاصل کرده در دارالسلطنه‌ی تبریز به آستان بوسی ولیعهد عباس میرزا نائب السلطنه رسیده فرمان همایونی را با امضای حضرت ولیعهد به احمدخان مقدم رسانید و فیما بین چنین معاهده شد که بیگلربیگی با استعداد افشار و احمدخان با سپاه مقدم در روز معهود در کنار رودخانه‌ی گدار سلدوز با یکدیگر ملحق گشته بالاتفاق بسروقت طائفه‌ی بلّباس بروند لهذا چون بیگلربیگی مزبور بمقر حکومت خود رسید به تهبیه‌ی استعداد افشار پرداخته و از عشایر شکفتی و زرزا و شمزینان جمعی کثیر فراهم آورد و محضاً التّأکید علی سلطان رئیس کلهر را معجلاً روانه‌ی مراغه نمود که احمدخان مقدم نیز بموجب قرار معهود با جمعیت خود در محل موعود حاضر باشد و خود با جیوش از ارومی حرکت نموده روی بصوب مقصود نهاد و در محال سلدوز احمدخان مقدم نیز با استعداد و توپ و توپخانه بوی پیوست .

اما طائفه‌ی بلّباس که در میان عشایر سرحدی به سواری و نیزه‌داری مشهور و مسلّم اند از شنیدن این اخبار بدون دغدغه و هراس با یکدیگر همدست و همدستان در جولگای لایجان منتظر وقت بودند که بناگاه بیگلربیگیان مقدم و افشار با سپاه جرار در رسیدند، حسین قلیخان بیگلربیگی اسماعیل آقا رئیس طائفه‌ی شکفتی پدر میرزا آقا و علی آقا را با طائفه‌ی

خودش چرخچی لشکر نصرت اثر فرمود و میمنه را با غازیان افشاره مرتب نمود و میسره را با سواره و پیاده‌ی مقدم مراغه آراسته و توپهای خارا کوب ازدها دهان را به احمدخان سپرده خود بنفس نفیس مانند سدّ اسکندر در قلب لشکر قرار گرفت و همت بر دفع آن طائفه بر گماشت نخست اسماعیل آقای شکفتی با طائفه‌ی خود بمیدان جنگ بی درنگ مبادرت نمودند و بجملات رستمانه طائفه‌ی بالک را که مقدمه الجیش و چرخچیان بلباس بودند ازپیش برداشتند دراینوقت ازطائفه‌ی مامش بلباس بمعاونت بالک پیش آمدند و بعد از کَرّ و قَرّ بسیار طائفه‌ی شکفتی را باز پس نشانیدند .

لاجرم غازیان افشار که در سمت میمنه قرارداشتند دست ازحیات برداشته متفقاً روی بمیدان کارزار گذاشتند از سمت میسره احمدخان مقدم از اسب خود پیاده شده بمیان تفنگچیان مراغه رفته حکم به شلیک توپ و تفنگ نمود گفتی از شلیک توپ و تفنگ و اشتعال نواثر جنگ هنگامه‌ی قیامت ، قیام نمود. خلاصه از ابدان کشته‌های تنومند پشته‌های بلند ترتیب می‌دادند آخر الامر جنود مقدم و افشار اقدام ثبات و قرار پیادگان دشمن را از جا برده شکست دادند . چون رؤسای بلباس یعنی مامند آقا پیران و حمزه آقا منگور و سواره‌ی آقای مامش و ابراهیم سلطان بالک شکست و گریز پیادگان خود را مشاهده کردند بیکبار از کمین کین بیرون تاخته با سنان‌های دلدوز و تیز بسمت معرکه‌ی ستیز بر اسبهای خود مهمیز زده تکاورانگیز گشتند ، بعضی را به زخم‌های مهلک خستند و برخی را بـخاک هلاک انداخته کشتند در آن هنگام محمودخان افشار قاسملوی صاین قلعه

سپر را در بازوی دلیری گرفته با شمشیر آخته جلادتهای فوق العاده نمایان ساخت و از جانب سپاه مقدم نیز قاسم بیگ نامی که مردی متهور و نامی بود بهم چشمی محمود خان افشار حمله آور گشت دوباره جنگ سختی در پیوست آخر الامر نسیم فتح و ظفر بر رایات غازیان افشار و مقدم دمبدم وزیده جوان نامدار محمود خان سواران بلباس را بیکبار هزیمت داده و اغلب را معروض سیوف آبدار کردند و معدودی هم که از آن معرکه نجات یافتند به کوهستانات شتافتند و در السن و افواه چنان مشهور و مذکور که در پای کوه معروف به قندیل بحکم بیگلربیگی ایل جلیل و احمد خان مقدم از رؤس مقتولین آن طائفه در دو جای کله مناری زدند و در بالای آنها مؤذنین اذان گفتند و غنائم و اخترمه که از آن طائفه بدست سپاه مقدم و افشار آمد از حیز قیاس بیرون بود و پنج و شش بار اسبان راهوار از رؤس آن مصحوب رشید سلطان قاسم ملوی افشار بخا کپای اعلی حضرت فرستاده شد و از نظر همایونی گذشت و وقوع این فتح نمایان در روز جمعه اول ماه سرطان این سال بود .

بعد از این مقدمات احمد خان مقدم به مراغه رفت و حسینقلی خان بیگلربیگی از لایجان باشنویه تشریف فرما شد قاسم سلطان زرزا حاکم اشنویه کمر خدمتگزاری و پذیرائی بر میان بسته مراسم تشریفات بعمل آورد در هنگام حرکت بیگلربیگی قاسم سلطان زرزا محض مشایعت تا بالای گردنه اشنویه ملتزم رکاب بود و بیگلربیگی دستور العمل های عمده بمشارالیه میفرمود ، در بالای گردنه گورستان عظیمی که بگورستان عشایر شبیه نبود بنظر بندگان عالی آمد کیفیت آن سؤال نمود علی الغفله

بر زبان قاسمخان گذشت که اینجا مدفن کشتگان افشار و کله‌های آنهاست که در ایام معزولی محمدقلیخان بیگلربیگی و محاربه‌ی قاسمخان برادر او با طائفه‌ی زرزا بقتل رسیده‌اند این سخن بر طبع غیور آن امیر بسیار زشت و نامالایم آمده فی الفور فرمود بندگران بر گردن آن فضول نادان نهاده مغلولاً تحت الحفظ به ارومی آوردند در روز ورود بیگلربیگی بمقر حکمرانی جشن و شادمانی که در میان اهالی ارومی از اعالی و ادانی بود مافوق آن متصور نمیشد سه روز و شب در محلات و بازار چراغان و آتشبازی کردند بعد از آن بیگلربیگی فرمود قاسمسلطان زرزا را بچوب و فلک بسته ! بعد از تنبیه سخت و اخذ سه هزار تومان ترجمان رها کردند اما رشیدسلطان افشار که حامل رؤس اشرا بلباس بود وقتی بدار الخلافه رسید که نادر میرزا و اولاد شاهرخ شاه نبیره‌ی نادر شاه افشار را با غل و زنجیر در حضور نگاهداشته بودند و حسب الامر نادر میرزا و سایر اولاد نادری را بموجب فرمان از تیغ یاسا گذرانیده بجز قهارقلی میرزا بر احدی ابقا نرفت علی‌ای حال بموجب نگارش بعضی از مورخین قتل نادر میرزا و اولاد شاهرخ شاه از وقایع سال ۱۲۱۷ هجری است و همانا این اصح است و سلطنت متزلزل برادرزادگان و اولاد نادر شاه بعد از قتل وی شانزده سال بود آنهم در خراسان .

گویند اعلیحضرت فتحعلیشاه بعد از قتل نادر میرزا گفت که حمد خدای یکتا را که قصاص باسم فرمود یعنی نادر فتحعلیخان نیای او را بقتل رسانیده بود و فتحعلیشاه هم که همان نیای خود بود نادر میرزا را کشت. هم در این سال محمدقلیخان عم حسینقلیخان بیگلربیگی که بحکم فتحعلیشاه

در ساری مازندران محبوس بود از حیات عاریه مأیوس شد بعضی گویند
 او را مسموم کردند و برخی بر آنند که به تیغ یاسا کشته گشت اما آنچه
 بسیار مشهور و در السن و افواه مذکور است او را در خانه‌ی تنگ و
 تاریک گذاشته و در و روزنه‌ی آنرا به سنگ و ساروج انباشته بودند و در
 آنجا از شدت گرسنگی و بی‌غذائی گنج دیوار خورده از دست اجل جام
 مرگ نوشید و چشم از جهان فانی پوشید اما بعضی مورخین این نسبت را
 به صادق‌خان شقاقی میدهند بالجمله محمدقلیخان مرحوم مردی سفاک و
 بی‌باک و نااعتماد بود و در ایام حکومت ، اقتدار و نفاذ امر او بیشتر از
 آباء و نیاکان خود شد و بسبب ایام فترت چند گاهی دست تغلب و تسلط
 او بر اغلب بلاد آذربایجان دراز بود و بر همه‌ی حکام تحکّم و فزونی مینمود ،
 دوازده نفر اولاد ذکور داشت و چهار دختر اسامی اولاد ذکورش ، مصطفی
 قلیخان ، سعادقلیخان که بنای حتمّ معروف به حتمّ سعادقلیخان از آن
 مرحوم است ، خداقلیخان که چند گاهی در ایام حکومت مرحوم نجفقلیخان
 بیگلربیگی و بعدها دیوان بیگی بود ، محمد موسی خان ، علی پاشاخوان ،
 مرتضی پاشاخان ، حسن پاشاخان ، حسین پاشاخان ، شکرالله خان ، خلیل خان ،
 احمد پاشا ، فتحعلیخان اما صبا یای او اول نواب حاجیه ضحیه‌ی محترمه‌ی
 مرحوم حسینعلی میرزا فرمانفرمای شیراز بن فتحعلیشاه که خداوند چندتن
 اولاد ذکور و اناث بود دیگر نواب حاجیه ثانیه عیال مرحوم لطفعلیخان
 بن امامقلیخان سردار که چندی سرتیپی دو فوج هفتم و هشتم سپرده به او
 بود و والدی ماجده‌ی عسگرخان سرتیپ و یوسفخان شجاع الدوله امیر تومان
 و امامقلیخان اقبال الدوله معروف به بیوکخان و رابعی ثانیه . بعد از

وفات مرحوم لطفعلیخان سرتیپ که در سلیمانیه چنانکه در جای خود خواهد آمد بصدمه‌ی لگداسب میر آخور خود از دنیا در گذشت ، صبیحه‌ی ثالثه‌ی او عیال خداداد خان بن امامقلیخان سردار والده‌ی عبدالرحمان پاشا خان وزیر و ولی‌قلیخان و عباسقلیخان و ذکیخان و چند دختر...

معاودت عسگرخان به ارومی و منصوب شدن او به فرماندهی رزم‌آوران افشاری به منظور مقابله با آرتش روس

سابقاً اشعاری رفت که بر حسب تظلم سواران رکابی افشار، عسگرخان از سرکردگی بیدخل و محمودخان افشار صاین قلعه در جای او منصوب شد ، عسگرخان چون مرد دانا و غیور بود لهذا معزولاً چندی در دربار همایون متوقف شد ولی در مدت عزل و توقف در تهران بنا بر کفایت و درایت خدمات عمده از وی بظهور می‌آمد اگر چه در فقره‌ی کم‌عنایتی شهریار از حسینقلیخان بیگلربیگی و نصب مصطفی‌قلیخان در جای او عمده محرك این کار عسگرخان بنظر می‌آمد اما چون بیگلربیگی مزبور محض شنیدن این خبر معجلاً به تهران رفت و بصوابدید میرزا رضاقلیخان بمنزل عسگرخان رفت الحق مشارالیه در کار بیگلربیگی کوشید تا باز بشغل ریاست نائل گردید چنانکه قبلاً نگارش یافت.

بالجمله چون حسینقلیخان بیگلربیگی در عرض این مدت حفظ الغیبه در حق خود از خان مزبور در دربار شنیده بود و محرك سلسله مودت گردیده لهذا از صمیم قلب عریضه‌ای مشعر بر ترضیه از عسگرخان و مرخصی و معاودت او به ارومی مصحوب چند تن معتمد زبان‌فهم و آداب‌دان

بدر بار شهریار ایران ارسال داشت این وقایع بسال ۱۲۱۸ هجری قمری اتفاق افتاد ، پوشیده نماند که از این فقرات چنان مفهوم میشود که عزل عسگر خان و توقف او در تهران با استدعای حسینقلیخان بوده است علی ای حال چون عریضه ی بیگلربیگی بنظر همایون رسید عسگر خان با حاملین عریضه منخلع و سر بلند از دربار مرخص و رواندی ارومی شدند و علاوه بر این مراحم فرج الله خان پسر ارشد عسگر خان نیز بلقب خانی سرافراز آمد و مقرر شد که اهل و عیال مشارالیه که در قزوین گروگان بودند آزاد شده بوطن بروند چون عسگر خان با این جمله به دارالسلطنه ی تبریز رسید بعد از شرف آستان بوسی نائب السلطنه چون آن ایام فقره ی لشکر کشی دولت روسیه به ایران در میان بود عسگر خان برای تهیه و بردن سواره نظام افشار مأمور شد ، هنگام رسیدن مشارالیه بقریه ی سعدلو بیگلربیگی باقتضای بزرگی اهالی شهر را ازدور و نزدیک تا حوالی دهکده ی گردآباد باستقبال فرستاد و بعد از ورود به بلده آنچه لوازم اکرام و احترام است از جانب بیگلربیگی نسبت به او مبذول افتاد .

هم در این سال سپاه روسیه بسرداری سیسیانوف نام مشهور به اشپخدر متوجه قفقاز شده بودند بعد از استیلا بر تفلیس بر سر گنجه تاخته و این شهر را مسخر ساختند و جوادخان گنجه ای با يك پسر خود در این محاربه کشته گشت و محمدخان قاجار حکمران ایروان به اغوای جعفر قلیخان دنبلی و کلبعلیخان نخجوانی با سردار روس بساخت لهذا حضرت ولیعهد عباس میرزا محض رفع این غائله ی هائله بسمت آن حدود باجنود نامعدود حرکت فرمود و این اخبار را بدر بار شهریار ایران معروض نمود.

حرکت فتحعلیشاه بصوب قرخ بلاغ ایروان
و احضار حسینقلیخان بیگلربیگی برای شرکت در لشکرکشی
 مطابق ۱۲۱۹ هجری به تبیین آنکه در این سال چون تسخیر گنجه
 و کشته شدن جوادخان با پسر خود و مخالفت خوانین نخجوان و ایروان
 و تغلب سیسیانوف سردار در تهران بسمع فتحعلیشاه رسید موکب سلطانی
 نخست به چمن اوجان نهضت فرمود و در این هنگام نواب نائب السلطنه بصوب
 قرخ بلاغ در جناح حرکت بود لهذا بموجب فرمان ارقام مطاعه‌ی احضار
 برای عساکر آذربایجان صدور یافت، حسینقلیخان بیگلربیگی عسکرخان
 را در مقدمه با هزار نفر سوار افشار بکنار رود ارس گسیل نمود و خود
 نیز در اوایل سنبله باتفاق محمودخان قاسملو و معدودی از اعیان افشار
 عازم دارالسلطنه‌ی تبریز گشت و در خلال این احوال بشیوع پیوست که
 محمدخان قاجار حکمران ایروان در جزو بیست و نهم سیسیانوف سردار
 روسیه را به تسخیر ایروان تحریص و ترغیب کرده و این معنی را صلاح
 وقت و مایه‌ی دوام دولت شمرده ! لهذا موکب نائب السلطنه معجلاً بصوب
 ایروان روان شد و روز پنجشنبه بیست و هشتم شهر صفر لشکر در کنار
 رود زنگی مانند دریای پهناور موج زن و حمله آور سنگرهای محکم بستند
 و مستعد محاربه نشستند اهالی ایروان بعزم مدافعه قدم پیش نهادند اما
 چون ایلات حوالی ایروان از سوء تدبیرات خام محمدخان بحدود دیاربکر
 و ارزنة الروم کوچیده و مسکون شده بودند لهذا مهدیقلیخان قاجار بموجب
 حکم نائب السلطنه به جمع آوری و حمل و نقل ایشان بخاک ایروان مأمور شده
 رفت و بعد از انجام خدمت در اثنای معاودت سیسیانوف سردار روس که

با معادل بیست هزار سالدات و جمعی قزاق و سی عرّاده توپ خارا کوب
با صد اشتیاق در کمال تعجیل به ایروان روان بود در محال پنبک به
مهدیقلیخان دچار شده فیما بین جنگ در گرفت و چون جمعیت مهدیقلیخان
قریب به شش هزار و جنود سردار مشارالیه افزون از شمار بود مهدیقلیخان
جنگ و گریز کنان خود را به معسکر نائب السلطنه رسانیده سیسیانوف
متعاقب او یوم چهارشنبه هجدهم شهر ربیع الاول در حوالی اوچ کلیسا سه
فرسخی ایروان لشکر گاه ساخت ، روز دیگر نائب السلطنه احمدخان مقدم
را با جمعی درسنگر گذاشته خود بالشکر به محاربه ی سیسیانوف حرکت
فرمود و میمنه و میسره را با سران سپاه و جان نثاران دولتخواه بیاراست
از آنطرف سیسیانوف نیز سالدات را به شکل سه قلعه ترتیب داد و از هر
قلعه تا قلعه ی دیگر دویست قدم فاصله گذاشت و سی عرّاده توپ را در
اطراف آن سه قلعه تعیین نمود و خود از غایت تهور و جلالت در میان آن
سه قلعه از پهلوی پهلوی غلطیده دمبدم به اشارت دست بقانون نظام روسیه
فرمان جنگ و یورش همی داد نخست از جانب سپاه روس خروش و آشوب
و نعره ی توپهای خارا کوب بر آسمان بلند شد گفتی جوّ هوا ازدود توپ
ابری متقاطر^۱ بود و زمین از شعله ی آتش ، دوزخ هفتمین مینمود از سمت
سپاه ایران ، سواران بادجولان و آتش افشان منجمله پرویزخان چارداولو
و عبدالصمدخان برادر عسگرخان و محمدحسن بیگ محمودلوی افشار
که از تیغ بیدریغ آبدار ایشان خونها بخاک میریخت رکاب بر باد پایان
برق شتاب کشیده یا حیدر کرّار گویان خود را بر آن قلعه ی آتش زدند

و جلادتهای نمایان نمودند کار بجائی منجر شد که از صدمات حملات شیرشکار رشته‌ی يك قلعه‌ی نظامی روسیه مانند اعضای پوسیده و ریخته از یکدیگر گسیخته متلاشی گشت غازیان ایران که نخستین جنگ نظامی ایشان با سپاه روس بود و هنوز از قواعد نظام درست مستحضر نبودند به متلاشی شدن و شکست يك قلعه سالدات اکتفانکرده از غایت حرص بفکر غنیمت و احترام و تاراج افتادند آنگاه رؤس سپاه روس و گرفتاران را بحضور نائب السلطنه رسانیده هریک فراخور حال مورد تحسین و احسان شدند سیسیانوف از این اتفاق به غصه و یأس مألوف گردیده با کمال غیظ بفکر محاصره‌ی ایروان افتاد و چون محمدخان از ماجرا و قصد سیسیانوف آگاه شد از معاهده‌ای که در جزء با او کرده بود نادم و هراسان شده بتوسط میرزا محمد شفیع صدراعظم دولت و میرزا صادق مروزی وقایع نگار فی الجمله اطمینانی از مؤاخذهی دولت ایران حاصل کرده پسر خود حسینقلی خان را با تقدیمات شایسته بمو کب خاقانی که در سلطانیه تشریف داشت فرستاد و استدعای عفو و صلح ملو کانه نمود لهذا مو کب نائب السلطنه از محلی مزبور کوچیده در چمن قرخ بلاغ نزول فرمود .

اما سیسیانوف چون از نقض معاهده‌ی محمدخان و متابعت او با شهریار ایران اطلاع یافت با خود غدیری ایشیده علی الغفله صباح روز پنجشنبه ششم شهر ربیع الثانی با افواج سالدات و توپخانه و استعداد بجانب اردوی نائب السلطنه رانده باین تدبیر خود را بمسجد جامع رسانید و به محاصره پرداخت مقارن این احوال مو کب پیروزی خاقانی از سلطانیه انتهاز فرمود و در دار السلطنه‌ی تبریز مسموع و شایع شد که سردار دولت روس

به محاصره‌ی ایروان مشغول است پس حسب الامر اسماعیل خان که به‌یل دامغان معروف و در شاهنشاه نامه‌ی ملك الشعرا فتحعلیخان کاشانی در چند جا مذکور است بعنوان مقدمة الجیش روانه شد و علی‌التعاقب موکب خاقانی از رود ارس عبور نموده در روز نوزدهم شهر ربیع‌الثانی یکفر سنگی شهر ایروان مضرب سرادقات^۱ جلال گردید در حینی که سیسیانوف سردار روس سنگرهای متعدده بسته بود و خود در مسجد جامع شهر برای محاصره‌ی ایروان نشسته علی‌الصباح از معسکر دولت ایران توپهای اژدر دهان را گشاد داده و دسته‌جات سپاه بر سر سنگرها یورش برده شورش انداختند و بعد از کشته شدن معدودی سنگرها را خالی کردند سردار روس توپخانه را بالای تل بلند برده بسوی عساکر منصوره‌ی ایران آغاز شلیک کرد لهذا ایرانیان سنگرها را گذاشته بموکب معلی باز گشتند سردار روس باز افواج سالدات را به سنگرها جای داده و جعفرقلیخان دنبلی را با یک نفر مینرال و ده هزار پیاده و بیست عتراده توپ به شبیخون موکب خاقانی مأمور کرد.

حسنخان قاجار قزوینی قوللار آقاسی که معروف بصفدرغازی است اعلیحضرت شهریار را از قصد و آهنگ ایشان اطلاع داد لهذا مقرر شد که لشگریان از اردو خارج شده و در دامنه‌ی کوهی مترقب و مترصد باشند که اگر سالدات و جعفرقلیخان دنبلی شبیخون آورند از دامنه‌ی کوه برایشان حمله نمایند از قضا سپاه روسیه شب‌راه را گم کرده علی‌العمیا^۲

۱- جمع سرادق بمعنی سراپرده‌ها

۲- کور کورانه

می آمدند هنگام صبح که به اردو رسیدند و اردو را خالی دیدند بجانب دامنهی کوه و عسا کرانجم شکوه شتافتند چون قدری بالا رفتند حرارت آفتاب و التهاب عطش بر آنها غالب و مؤثر شده لاجرم معاودت کردند، علی الفور عسا کر ایرانی آنها را تعاقب کرده دست جلادت گشاده جمعی را از پای در آوردند و همچنین کسانی که بحکم سردار روس بطلب آذوقه باطراف پراکنده بودند چون ایرانیان بر حسب استدعای محمدخان راههای عبور و مرور را مسدود کرده بودند هر کدام که دچار سپاه ایران میشدند وداع زندگانی می گفتند سیسیانوف ناچار ازدور ایروان رحلت کرده عازم تفلیس شد در این اثنا حسین خان قاجار سر کشیکچی باشی سیسیانوف را تعاقب کرده اغلب از همراهان او را روانهی دیار عدم ساخت بعد از این مقدمات محمدخان باز بحکم خاقان بحکمرانی ایروان منصوب گردید .

مغضوب شدن محمودخان بن مؤمن خان

در خلال این احوال محمودخان افشار قاسم و مغضوب پادشاه گردید او را محبوساً و مغلولاً به ارومی فرستادند تفصیل این اجمال آنکه در ایام محاصره ی ایروان و محاربه ی سپاه روس و ایران هر شب تا بامداد چنانکه رسم است جمعی به قراولی اردو مأمور می شدند و مقرر بود که مراقب بوده نگذارند از معدن نمك كه در آن حوالی است نمك به اردوی سپاه روس ببرند و گرنه مورد بازخواست و سیاست خواهند شد از قضا در شبی كه نوبت قراولی به ریاست محمودخان مشارالیه بود یکنفر از افشار بتحریرك « گویا

عسگر خان « یا به تمهید کسان دیگر العلم عندالله قدری نمک از معدن برترك اسب خود بسته و در راه معبر روسیه پاشید و صبحگاهان در میان اردو انتشار یافت که امشب قراولین غفلت نموده سپاه روس نمک به اردوی خود برده اند چون بتحقیق پیوست که آن شب گذشته ریاست قراولین افشار با محمود خان بوده و بعرض حضور شهر یاری رسید لهذا محمود خان بی تقصیر را احضار و مورد عتاب و خطاب بسیار فرمود چنانکه حسب الامر فرج الله خان نسقچی باشی کنگاوری حضوراً شال بگردن محمود خان انداخته و به خفت تمام از حضورش بیرون کشید و مقرر شد که حسینی خان بیگلربیگی او را با بند و زنجیر تحت الحفظ روانه ی ارومی کند لهذا بیگلربیگی مشارالیه را با اللهو یردی خان سلطان افشار و چند سواره ی خلیج به ارومی فرستاد که تا حین معاودت بیگلربیگی بمقر حکمرانی ، او را در عمارت خلوتی محبوساً نگهدارند .

چون این خبر وحشت اثر بمسامع اولاد و اتباع محمود خان رسید احمد بیگ و شیخعلی آقا پسران ارشد مشارالیه تاب مقاومت نیاورده از ارومی روانه ی کنار رود ارس شدند و در حوالی چورس خوی پدربزرگوار خود رسیده ایشانرا نیز مأمورین عودت داده در ارومی در نزد پدرشان هر دو را در بند و زنجیر کشیدند .

بالجمله چون اردوی همایون از ایروان بدارالخلافت طهران معاودت فرمود حسینی خان بیگلربیگی و عسگر خان نیز از التزام رکاب سعادت انتساب مرخص شده به بلده ی ارومی آمدند پوشیده نماند که مورخین در محاربه ی ایران قتلا ی سپاه روس را قریب به چهار هزار نفر و کشتگان ایرانیان را دوهزار نفر ضبط کرده اند .

مأموریت عسگرخان برای جنگ با سیسیانوف و معاونت حسنقلیخان حاکم بادکوبه

مطابق ۱۲۲۰ هجری قمری بعد از معاودت موکب خاقان به دارالخلافه‌ی طهران و استیلای سیسیانوف به گنجه و تفلیس به آن شرح و بسطی که در تواریخ دولت قاجاریه منظور است سیسیانوف باطمینان مواضعه و اتحادی که در میان آن سردار و ابراهیم خلیلخان جوانشیر بود بی‌باکانه به قلعه‌ی شوشی رفت محض رسیدن او ابراهیم خلیل در قلعه را بروی وی گشاده راه داد سیسیانوف سر کرده‌ای برسم نیابت از جانب خود در شوش گذاشته قدم به گنجه رنجه نمود که دست‌پنجه بنماید، در آن اوان شیخ علیخان بیگلربیگی قبه و دربند و حسینقلیخان حکمران بادکوبه به احتیاط اینکه مبادا سردار روس به تسخیر بادکوبه نیز آهنگ کند و کار بجنگ منجر شود از امنای دولت بتوسط عرایض استمداد نمودند از جانب دولت علیه احکام بعهدی حکام صادر شده منجمله منشوری نیز بعهدی حسینقلیخان بیگلربیگی ارومی بود باین مضمون که عسگرخان را با سواران رکابی نظام افشار بمعاونت حاکم بادکوبه روانه کند لهذا عسگرخان با برادران کاردان خود عبدالصمد آقا و سواران افشار بمحل مأموریت خود رفتند در خلال این احوال شفت نام یکی از سرداران روسیه که از جانب سیسیانوف به گیلان رفته و در آنجا از جنگ ولیعهد نائب السلطنه شکست فاحش خورده روی ببادکوبه آورده بود مشارالیه از دریای خزر به خشکی آمده در برابر بادکوبه لنگر انداخت میان او و حسینقلیخان بادکوبه‌ای و عسگرخان سر کرده‌ی سواران رکابی چند جنگ سخت

وقوع یافت ، مقارن اینحال شیخعلیخان حاکم قبه و در بند و پسر سرخای خان لگزی با لشگرهای خود بمدد ایشان رسیدند و شفت سر کردهی روس را هزیمت دادند و او به پشت ساری طالش رفت سیسیانوف بعزم اینکه شاید مصطفی خان شیروانی را استمالت کند از گنجه به آنجا آمد از اینطرف پیرقلیخان شام بیاتی بامداد مصطفی خان مأمور شد اما در کنار رود کر معلوم نمود که سیسیانوف مصطفی خان را بلطائف الحیل فریفته و او به امداد شفت روس بطرف پشت ساری رفته لهذا سر کردهی مشارالیه نیز قوت قلبی یافته مستعد کارزار است بالجمله مصطفی خان ایلات و احشام شروان را بجبال شامخه کوچانیده و خود در قلعهی موسوم به « گله سن گوره سن »^۱ نشست از جانب نائب السلطنه ، حسینقلیخان قاجار بحمايت مصطفی خان و حفظ باد کوبه رفت و متعاقب او احمدخان مقدم بیگلربیگی تبریز را نیز با توپخانه و بعضی دسته جات فرستادند و خود نائب السلطنه از تبریز به دارالارشاد اردبیل تشریف بردند . سیسیانوف چون خود را از شش جهت محاط سپاه شاه ایران و در شش در حیرت سرگردان دید لاجرم با حسینقلیخان باد کوبه ای بنای مراوده و مماشات را گذاشت و از در آشتی در آمد حسینقلی خان برای صلاح وقت علی الظاهر با او از در دوستی در آمده وعدهی تسلیم شدن و سپردن مفاتیح قلعهی باد کوبه باو داد ، بموجب تقریرات محمد حسن بیگ افشار محمودلو که در آن هنگام یکی از سردستگان سوارهی افشار و در نزد عسگرخان معتمد و کارگذار بود حسینقلیخان باد کوبه ای به تمهید و صوابدید عسگرخان پیغامی به سیسیانوف فرستاده او را برای

۱- عبارتی ترکی است و « بیائی و به بینی » معنی میدهد .

مواضعه در حوالی قلعه طلبید هر دو محرمانه مشغول مکالمه بودند که در آن اثنا ابراهیم خان برادرزاده یا بنی عم حسینقلیخان که در کمین بود فرصت را از دست نداده از پشت سر سیسیانوف را بضرب گلوله‌ی تفنگ به عالم دیگر فرستاد و سر او را با يك دستش از بدن قطع نمود! وقوع این واقعه بیست و ششم شهر رمضان المبارک مقارن اذان ظهر بود ترجمان و شاطر که با سیسیانوف آمده بودند چون حال بدین منوال دیدند روی گریز بطرف اردوی خود نهادند اما ابراهیم خان از قفای آنها طپانچه را آتش داده شاطر هدف گلوله شد اما ترجمان با سب سیسیانوف سوار شده خود را بار دو رسانید و این خبر را انتشار داد آنگاه سپاه ایران متفقاً باردوی روسیه تاختند و از قتل و غارت خودداری نداشتند بقیة السیف لشکر بی سردار در سفاین نشسته براه پشت ساری رفتند از قراریکه مشهود و ذر تواریخ این دولت (منظور قاجاریه است) مسطور است حاج میرزا محمد نام نیشابوری که از علمای معروف اخباری بوده است چهل روز پیش از این مقدمه از کشته شدن سیسیانوف خبر داده بود بالجمله عسگر خان سر سیسیانوف را با عریضه‌ای مشعر به تمهید خود در این فقره و اثبات ابراهیم خان باد کوبه‌ای مصحوب محمد حسن بیگ افشار محمودلو سر کرده‌ی سوار بحضور نائب السلطنه فرستاد، حامل مزبور و سر و دست سیسیانوف هر سه در اردبیل بنظر والا رسید و از آنجا بدارالخلافة‌ی طهران ارسال شد.

مأموریت حسینقلیخان بیگلربیگی ارومی بدستکاری اسماعیلخان قاجار برای تنظیم امور گنجه و تفلیس

به تبیین آنکه گنجه و تفلیس که در سال قبل چنانکه سبق ذکر یافته از جلادتهای سیسیانوف سردار روس بتصرف دولت روسیه درآمده بود بعد از کشته شدن او و متفرق بودن سپاه روس حضرت ولیعهد نائب السلطنه بخیال استرداد آن دو مملکت افتاد باین معنی که سرداری با عزم و شکوه با گروهی انبوه باین خدمت عمده و عظمی از امراء آذربایجان روانه و مأمور فرماید از میان امرای آذربایجان قرعهای این فال بنام حسینقلیخان بیگلربیگی افشار آمد و مقرر شد که باتفاق امیر با تدبیر اسماعیلخان قاجار از راه ایروان به گنجه و گرجستان رفته در انتظام امور آن سامان مصدر خدمات نمایان گردند از آن جانب شفت سابق الذکر سردار روسیه که بعد از مقدمه سیسیانوف از جانب دولت خود مأمور اختلال کار دولت علیه ایران بود با جماعتی غفیر از سالدات و قزاق در شهر تفلیس رحل اقامت انداخته مشغول حیلت سازی و طرح اندازی بود حضرت نائب السلطنه تمامی طبقات افواج بحر امواج آذربایجان را با توپ و توپخانه و نقاره و علم و آنچه لوازم سپاهی نظام بود بامیر حسینقلیخان بیگلربیگی افشار تفویض فرمود و بسر مأموریت مزبوره روانه نمود که این جمله نخست در دارالصفای خوی اجتماع نمایند و از آنجا حرکت کرده تا تفلیس دست جلادت بگشایند و دستبردها بنمایند موکب نائب السلطنه نیز در عباس آباد توقف فرموده مترصد اخبار مأمورین بود. بالجمله حسینقلیخان بیگلربیگی با اسماعیلخان قاجار و عساکر نصرت شعار تا دو منزل تفلیس رفتند از

قراریکه مؤلف گلشن التواریخ نوشته بیگلربیگی افشار که در این سفر
 سپاه را سردار بود در همه کار بصوابدید و تدبیرات عسگرخان عبدالملکی
 افشار سر کرده‌ی سواران رکابی رفتار مینمود و در این سفر خیریت‌اثر
 الحق آنچه از خدمات عسگرخان و برادرش عبدالصمدخان بظهور رسیده
 اگر نگارش یابد يك از هزار نخواهد بود و غنائم و اموال و اسبابی که
 بدست سپاهیان ایران افتاد به‌حیث تعداد نخواهد گنجید پس بیگلربیگی
 افشار معادل شش هزار خانوار از شروانات که به رعیتی دولت علیه ایران
 صادقانه اقدام کرده بودند از آن صفحات کوچانیده به‌مغان اردبیل فرستاد
 در خلال این احوال از چشم زخم روزگار غدار فقره‌ای اتفاق افتاد که
 اسباب توهین آن امیر امین گردید به تبیین آنکه عموم امرای آذربایجان
 که نسبت به حسینقلیخان بیگلربیگی من باب بخل و حسد معاند و بدخواه
 بودند از این اقدامات بزرگانه و فتوحات عمده‌ی او تنگدل شده در اندیشه‌ی
 اخلال کار آن صاحب اقبال افتادند چنانکه قال قال^۱ که قرابه‌ی بیست هزار
 از سپاه دولت روسیه بسررداری شفت بعزم شبیخون علی الغفله بسر اردوی
 ایرانیان ایلغار خواهند کرد از استماع انتشار این اخبار مجعوله قلق و
 اضطراب بسیار باهالی اردوی ایرانیان راه یافت چندانکه حسینقلیخان
 بیگلربیگی افشار که سردار سپاه بود فرمود در میان اردو جار کشیدند
 که این مقوله سخنان اراجیف و دروغ و ساخته پرداخته‌ی اجلاف و معاندین
 دین مبین است چاره‌پذیر نشد و کار بجائی رسید که اهالی اردو تفرقه یافته
 و تا ایروان عنان باز نکشیدند بجز عسگرخان و برادرش عبدالصمدخان

۱- معنی تحت‌اللفظی «گفت، گفت»، است ولی منظور زبان بزبان است.

و سرکردگان رکابی افشار احدی در اردو نماند هنگام اذان مغرب از میان جنگلهای گنجه و تفلیس از گوشه و کنارها گلوله‌ها انداختند و معدودی که در اردو مانده بودند بجواب ومدافعه‌ی آنها پرداختند والحق سواران رکابی افشار قوای تفلیس را شکست داده مردانه توپ و توپخانه را از راه گنجه بسرحد ایروان رسانیدند چون اخبار انتشار تفرقه‌ی اردوی سردار و انکسار عساکر ایرانی و رسیدن حسینقلی خان بیگلربیگی به ایروان با حالت پریشانی درعباس آباد بعرض نائب السلطنه رسید تغیرات فوق العاده بخاطر اشرف راه یافته لاجرم حسینقلی خان بیگلربیگی را از سرداری سپاه معزول و احمدخان مقدم حکمران مراغه را در جای او منصوب فرمودند .

اما بعد از انتصاب احمدخان مقدم شفت سردار روس از حیات عاریه مأیوس شد و به دیار عدم رفت .

جنگ با گداویچ سردار روس

مطابق ۱۲۲۱ هجری بعد از آنکه شرف شفت سردار روس از سر ایرانیان دفع و رفع شد از جانب دولت روسیه گداویچ نام سردار دیگر با سالدات و قزاق بی‌شمر آمده بشهر تفلیس استیلا یافت وجعفرقلیخان دنبلی که چندگاهی ازدولت قوی شوکت علییه‌ی ایران روی گردان و هائیم و سرگردان بود با سردار مزبور پیوست و مصطفی خان شروانی از يك طرف با روسیه ابواب مروده گشوده و از یکطرف ابراهیم خلیل خان جوانشیر که از خودسری و سازش با روسیه پشیمان و از مآل کار هراسان شده از

دولت علیّه ایران برای دفع سردار روس که قلعه‌ی شوشی را در تصرف داشت استدعا و استمداد نموده بود لهذا حسینقلی خان حکمران خوی باتفاق اسماعیل خان دامغانی معروف به یل دامغان و امان‌الله خان افشار کنگاور حاکم خمسه بر حسب استدعای ابراهیم خلیل خان به آنجا مأمور شدند و چون ابراهیم خلیل خان بتحریر جعفرقلیخان نبیره‌ی خود در دست سردار روس کشته گشت اختلال عظیم در امور قره‌باغ راه یافته از جانب دولت علیّه حسینخان و حسنخان قاجار قزوینی را که دو برادر والا گهر بودند از خراسان احضار و بانتظام آن صفحات و حکمرانی ایروان نامزد فرمودند پس در مقدمه ابراهیم خان قاجار و پیرقلیخان شام بیاتی باجمعی از عساکر منصوره به حرب و دفع روسیه مأمور شدند منجمله احمدخان مقدم با استعداد مراغه و عسگرخان و عبدالصمدخان با سواران رکابی ارومی بودند که در جزو عساکر منصوره در کنار رود ارس اردو کردند. از آن جانب گداویچ سردار روسیه در عین اشتدادبرد و برف و سردی زمستان جعفرقلیخان دنبلی را سردار سپاه خویش کرده بسوی ایروان روانه نمود محمدخان حاکم سابق ایروان مستعد مقابله شده به تهیه‌ی قلعه‌داری پرداخت عسگرخان و عبدالصمدخان از جانب نائب السلطنه با ابوابجمعی خودشان بمعاونت محمدخان و صیانت قلعه‌ی ایروان رفتند پوشیده نماید که این محمدخان باطناً با هر دو دولت مخالف و بدخواه بود اما علی الظاهر بمقتضای وقت اظهار فدویت و بستگی بدولت علیّه ایران مینمود چنانکه در مقدمه‌ی سیسیانوف اشعاری و اشارتی رفت .

بالجمله جعفرقلیخان دنبلی که بسوی ایروان تکاورانگیز بود و

بهوای سرداری پروازمینمود در اثنای راه شنید که عساکر ایرانی بی خبر از یورش او در کنار رود ارس نشسته اند چون نسبت قرابتی با محمدخان حاکم ایروان داشت لهذا عزیمت ایروان و محاربه با عسکرخان را به عهده‌ی گداویچ و گذاشته عطف‌عنان بسوی اردوی سپاه ایران نمود خوانین قاجار و امرای لشکر چون از آمدن ناگاه جعفرقلیخان آگاه شدند همپای مدافعه و محاربه گردیدند در هنگام تلاقی فریقین از جانب ایرانیان پرویز خان چارداولی که مردی دلیر و با زهره‌ی شیر بود چرخچی میدان شد و جلادتهای فوق‌العاده نمود که بینندگان از مشاهده‌ی آن دست و بازو و آن پنجه و نیروانگشت حیرانی بر دهان و دندان گرفتند و همه ماشاءالله گفتند اما جعفرقلیخان دنبلی که در یلی و پر دلی مشهور بود با جمعی از سواران نبرد آزموده بقلب سپاه قاجاریه تاخته بصدمات حملات مردانگیها آشکار میساخت پیرقلیخان قاجار که سردار دست راست لشکر بود و مهدیقلیخان و اسماعیل خان که هر دو در دست چپ و قلب لشکر قرار داشتند از صدمات حملات او و آتش فشانی توپهای خارا کوب پای ثبات و قرارشان لغزش یافته و زمام اختیارشان از دست رفته هزیمت کنان بکنار رود ارس شتافتند و علت این فرار شهرت دروغی بود که از آمدن سپاه روسیه در میان اردوی ایرانی دادند .

اکنون از عسکرخان عبدالملکی شمه‌ای باید شنید .

در فوق اشارتی شد که جعفرقلیخان محاربه‌ی ایروان را بعهده‌ی سردار روسیه وا گذاشت و سردار مزبور نیز امیر اصلا نخان برادر جعفرقلیخان دنبلی را سردار جمعی از سواران قزاق مرد افکن و صف شکن کرده به

محاربه‌ی ایروان و مدافعه‌ی سواران افشار و سپاه ایران فرستاد مشارالیه بمحض تلاقی بر آنها حمله برد و جنگ سختی فیما بین در گرفت چرخچی سواران افشار که محمد حسن بیگ محمودلو بود در اثنای گیر و دار یکنفر سوار قزاق را با طعن سنان از صدر زین برداشته بر زمین انداخت و يك نفر از چاکران عبدالصمدخان خدا مراد نام دو تن از قزاقان را با آن دستور باخاك يكسان نمود و عبدالصمدخان که الحق ضرغام پیشه‌ی کارزار و مردی پرکار بود بر صف سپاه امیر اصلانخان حمله‌ی سخت برد بالجمله آتش حرب و ضرب بنوعی افروخته گشت که مردان جنگجوی بضرب صوادم آبدار و بران و بگلوله‌های تفنگ آتش افشان ، خاك هستی جمله را بباد فنا میدادند . مقارن این احوال که نزدیک بود نسیم فتح و ظفر بر پرچم علم غازیان افشار وزیدن گیرد بيك ناگاه خبر شکست و فرار امرای قاجار از جعفر قلیخان بمسامع غازیان افشار رسیده و هن عظیم و تزلزل غریب بحال ایشان راه یافت و این معنی بر قوت قلب امیر اصلان خان افزوده مجدداً جنگ در پیوست و شکست بر سواران افشار ابواب جمعی عسکر خان روی داد یعنی محمد باقر بیگ و لدشاهویردی بیگ قرا آغاچی گرفتار شد و خدام را دیگ و کربلای حسن مراد و سواره بضرب گلوله از پای در آمدند و چند نفر دیگر که اسامی ایشان معلوم نیست در آن مرحله اسیر قزاقها شدند .

گویند جمعی از اسرای سواران افشار که به اردوی روسیه بردند بتوسط جعفر قلیخان دنبلی بدون مضرت از آن مرحله مستخلص شده به ولایت ایروان آمدند .

بالجمله گداویچ سردار روس بعد از استماع این فتوحات نمایان
و شکست ایرانیان با دل گشاده کمر همت بمحاصره ی ایروان بست و
محمدخان نیز به قلعه داری پرداخت و چون ایام محاصره قدری امتداد
یافت آثار قحط و نایابی آذوقه در اردوی روسیه پدیدار آمد لاجرم گداویچ
سردار از تفلیس برای لشکر خود آذوقه خواست حا کم تفلیس آذوقه و
تدارك بسیار حمل عرّاده ها کرده با سه هزار سالدات و سیصد سوار تفلیسی
و گرجی و هفده توپ از راه پنبك بایروان روان نمود .



در بیان مأموریت عسگر خان برای جلوگیری از حرکت سپاه حامل آذوقه و مهمات روسی

چون اخبار تغلب روسیه و شکست ایرانیان و حمل و نقل آذوقه از تفلیس به ایروان معروض نایب السلطنه گردید فوراً محمد خان کرمانی را با سواران جمعی مشارالیه نزد عسگر خان فرستاد که بهمدستی همدیگر راه عبور و مرور بر سپاه روسیه سد کرده نگذارند آذوقه و کومک بسردار روس برسد محمد خان بموجب فرمان در حوالی چمن اردو باد به عسگر خان ملحق شده باتفاق یکدیگر رفته در حوالی سرحد پنبک علی الغفله فرود آمدند عسگر خان از دستجات افشار محمد سلطان سر کرده و محمد حسن بیگ محمود لورا که مردی چابک و هشیار بود به تفحص و جستجو فرستاد که مسافت راه اردوی روس و مقدار جنود آنها را درست فهمیده خبر صحیح بیاورند این دو نفر مزبور در همان شب رفته نزدیک اردوی روسیه در کناری ایستادند از قضا هنگامی بود که ایشان کوچیده عازم مقصد یعنی سمت ایروان بودند و چون شب مهتاب بود هر چیز بدقت مشهود میشد محمد حسن بیگ مشاهده نمود که هفده توپ و توپخانه با سه فوج آراسته که در میان توپخانه روانه بودند آهسته آهسته خاموش و تیز هوش میرفتند و سواران قزاق و تفلیسی در دست راست و چپ سنانهای تیز در دست

گرفته با کمال نظم و احتیاط براه افتاده و محمدسلطان مزبور بمسافت يك تیر پرتاب با ایشان از دور همراهی کرد و نزدیک طلوع صبح صادق اسب تاخته به نزد عسگرخان آمد و آنچه دیده بود تقریر نمود عسگرخان او را تحسین گفته درپائین دربند صفوف سواران را ترتیب داده مہیای مدافعه شد و محمدخان کرمانی را بر دست راست قرارداد و عبدالصمدخان برادر خود را بر دست چپ گذاشت بناگاه گرد و غبار لشکر روسیه صفحہی هامون را تیرہ و تار کرد آنکاه سواران افشار و کرمانی بحکم و اشارت عسگرخان به ہیئات اجتماعی بسپاہ روسیہ حملہ آور شدند سپاہ روسیہ از مشاہدہی این حال نای و شیپور نواخته دہان ہفدہ توپ خارا کوب را بسمت سواران افشار و کرمانی گردانیدند در آنوقت محمدخان کرمانی خواست اظہار جلالت و پہلوانی نماید بی محابا اسب بسمت توپخانہی روسیہ برانگیخت باین قصد کہ توپخانہ را ضبط کند حارسان توپخانہ بہ یکبار توپها را آتش دادند دود گلولہهای توپها در میدان کارزار پیچیدہ عقل را خیرہ و مدّ نظر را تیرہ ساخت . محمدخان کرمانی از صدمات و دود گلولہهای توپ راه مجال را گم کردہ سراسیمہ مراجعت کرد و چون دود و تاریکی رفع شد باز بدستور اول تا نزدیک توپها اسب تاخته معہذاکاری نساخت و برگشت آنکاه عسگرخان کاردان از اسب خود پیادہ گشتہ در میان قلب سواران افشار بنشست و بسردستگان خود خطاب نمود کہ مرا مجال گریز در این مرحلہ ستیز محال است و اگر این آذوقہ و تدارک و ذخیرہ از دست ما رفتہ و در ایروان بہ گداویچ سردار دولت روس برسد بالقطع والیقین سر عسگرخان بفرمان خسرو جم افسر از قلعہی

پیکر مفارقت خواهد کرد و از این گذشته طائفه‌ی افشار درمیان طوائف تا انقراض عالم سرافکنده و بدنام روزگار خواهند شد . چون عبدالصمد خان دلاور برادر مهتر خود را پیاده درمیان سواران افشار مشاهده نمود از جانب دست چپ با چند نفر سوار افشار که منجمله محمدحسن بیگ محمودلو و بدل بیگ لشنلو و شاهباز بیگ گندزلو بودند حمله بر سر توپخانه‌ی روسیه بردند ، توپچی‌باشی روسیه بدستور سابق توپها را آتش زد چون غریو توپ بلند شد و دود بر هوا پیچید عبدالصمدخان با یاران خود را بکنار کشید باردیگر که دود رفع گردید دلیرانه بسمت توپخانه تاخته از صدمات حملات سواران توپچی‌باشی ناشی دست و پا را گم کرد پس عبدالصمدخان بیک طعن سنان آن بادپیمای آتش افشان را برخاک هلاک انداخت و از قفای او محمدحسن بیگ محمودلو دست به شمشیر آبدار برده حمله آورد و باتفاق یگدیگر آن دو دلاور هفت نفر روس را به دیار عدم فرستادند متعاقب ایشان سواران نامدار افشار در رسیدن آتش کارزار بالا گرفت از قضا شاهباز بیگ هدف گلوله‌ی تفنگ گشته در گذشت بالجمله پس از کوشش بسیار سواران افشار غالب آمده دست به نهب و تاراج بر گشادند و عدد مقتولان روسیه و تفلیس را کسانیکه در آن معر که بوده‌اند قریب به سه هزار نفر گفته‌اند و از حسن اتفاق عسکرخان قبل از محاربه شصت سوار افشار در راه دربند در کمین گذاشته بود که راه عبور را مسدود کرده بودند بعد از فرار از معر که‌ی کارزار هر کس از سپاه روسیه حارسان را دچار میشدند بقتل میرسیدند چون حقیقت این فتح که از فتوحات عینی بود به مسامع باریافتگان دربار سلطنت رسید امرا و سرکردگان مزبوره

هر کدام به تفقعات ملوکانه سربلند و شاد کام شدند و گداویچ سردار روسیه از نرسیدن ذخیره و تدارك و تفرقه‌ی لشکر ناچار دست از محاصره‌ی ایروان کشیده خایب و خاسر بروسیه رفت و عسگرخان به صیانت قلعه‌ی ایروان مأمور شد و این گزارش که نگارش یافت از زبان محمد سلطان افشار ارشلوی ارومی است .

بازداشت محمدخان و رنجش عسگرخان

و اختلافات بیگلربیگی و او

به تبیین آنکه بعد از رفتن گداویچ سردار روسیه از ایروان چنانکه در فوق اشاره شد عسگرخان به سرحداری و صیانت ایروان نامور شد از آنجائی که مرغ دل بیوفای محمدخان باطناً از کمند متابعت دولت علیّه‌ی ایران رمیده بود و ظاهراً در پناه دولت روسیه آرمیده عسگرخان کاردان بتدبیر صائبه ابواب مراوده بروی او گشوده و از بستگی بدولت علیّه‌ی ایران مطمئن و آسوده خاطرش نمود تا اینکه وقتی باجارت خود محمدخان با چند نفر از کسان معتمد داخل قلعه گشته با وی ملاقات محرمانه کرد بعد از آنکه مشارالیه بنصایح مشفقانه و بی غرضانه‌ی عسگرخان از جانب دولت امیدوار شد با اتفاق عسگرخان با تحف و هدایا روانه‌ی موکب نائب السلطنه گردیدند و در عباس آباد بحضور رسیدند معیناً حسین خان سردار قزوینی و حسن خان برادرش معروف به ساری اصلان و صفدرغازی که سابقاً والی و حارس ایروان بودند در این وقت حسب الامر داخل قلعه‌ی ایروان شده و محمدخان را با کوچ و عیال محبوساً به تهران بردند لهذا

عسگر خان از مشاهده‌ی اینحال خجلت زده و مأیوس گشته از در بار همایون
 کرانه گرفت غافل از اینکه گفته‌اند: خطا بر بزرگان گرفتن خطاست!
 الحاصل پس از این مقدمات موکب حضرت نائب السلطنه با جلال
 و طنطنه از عباس آباد به چمن یام دار السلطنه‌ی تبریز انتهای نمود و
 امیر خان سردار بهراست کنار رود ارس رفت و عسگر خان از چمن یام
 اجازت معاودت بارومی یافت، هم در این اوقات حسینقلی خان بیگلربیگی
 محمود خان قاسملو را که مدت چهارده ماه محبوس محترم بود! از حبس
 خلاص داده رتق و فتق مهمام ولایتی را بر کف کفایت او نهاد و هم در این
 سال رستم بیگ نام گرجی از جانب ولیعهد نائب السلطنه برای گرفتن يك
 فوج سرباز از ایل افشار بارومی آمد و سواره نظام را که سپرده به عسگر خان
 بودند با مامقلی خان ثانی ملقب به بیوک خان پسر ارشد حسینقلی خان بیگلربیگی
 واگذار نمودند و بر حسب حکم به حراست نخجوان رفتند اما عسگر خان
 که بولایت آمده مسلوب الاختیار و خانه نشین بود! بسبب تفتین ارباب غرض
 برودت تمام فیما بین بیگلربیگی و مشارالیه پیدا شده کار بجائی رسید که
 احدی از اهل ولایت بمنزل او تردد نمیکرد مگر سه نفر که ایشان بابا
 بیگ عربلو و محمد علی بیگ بکشلو و محمد حسن بیگ محمودلو بودند
 آخر الامر عسگر خان عریضه‌ی شکایتی به میرزا ابوالقاسم قائم مقام نوشته
 مصحوب علی محمد آقا عبد الملکی از اقوام خود فرستاد و از جانب حسینقلی
 خان بیگلربیگی نیز میرزا صالح استاجلو و میرزا حمزه گندز لو روانه‌ی
 چمن یام تبریز شده عریضه‌ی معظم له را که منوط بر تقصیرات عسگر خان
 بود بنظر نائب السلطنه رسانیدند مقرر شد که قائم مقام به عرایض طرفین

تحقیق نموده بعرض برساند بعد از تحقیق ملفوفه‌ی رقم مبارک باحضر
طرفین شرفصدور یافت بعد از وصول زیارت رقم‌عسگرخان با آن سه نفر
معتمد و هواخواه خویش که پیش از این اشاره شد و حسینی‌قلی خان بیگلربیگی
با اعیان و اشراف ایل افشار و با جلال شایان از ارومی حرکت نموده
در چمن یام بمو کب والا رسیدند چون بیگلربیگی و عسگرخان را در
حضور والا حاضر و بحقیقت مراتب رسیدگی فرمودند پرتو شعور نائب السلطنه
و وزیر بر این معنی تافت که مراتب معروضه دروغ بیفروغ و ساخته پر داخته‌ی
مفسدین و ارباب غرض و مرض اهای و ولایت ارومی است! علیهذا اعتنائی
بعرایض طرفین نفرموده و بجناب قائم مقام مقرر شد که فیما بین صلح و
صفائی داده ایشان را مرخص و بولایت عودت بدهد و بهمین ترتیب هم کار
انقضا یافت .



اعزام عسگر خان به سفارت فرانسه

مقارن این احوال منشوری از دارالخلافه ی طهران بعهدہ ی نائب السلطنہ صادر و مصحوب چاپار واصل شد کہ عسگر خان را بہ سفارت فرانسہ روانہ فرماید عسگر خان موقع را دریافتہ سرکردگی سواران افشار را کہ بہ امامقلیخان ثانی خلف ارشد حسینیقلیخان بیگلربیگی تفویض شدہ بود برای برادر خود عبدالصمدخان و لقب خانی برای برادرزادہ ی خود نظرعلی بیگ بن میرزا محمدشفیع استدعا نمود ہر دو بدرجہ ی قبول رسیدہ مرحمت شد و این جملہ بدستیاری جناب قائممقام کہ توجہ و میل باطنی بعسگر خان داشت بہ حیث ظہور آمد و نیز قدمت خدمت عسگر خان منظور نظر اولیای دولت بود بعد از این مقدمات محمدحسن بیگ محمودلو را کہ یکی از سردستگان سوارہ ی رکابی و نسبت خویشی با عسگر خان داشت ہمراہ خود کردہ با شتاب ہرچہ تمامتر بہ سرحد رود ارس و نخجوان روان شد زیرا کہ عبدالصمدخان در جزو سواران مأمور حراست نخجوان بود علی ای حال محض اینکہ خلعت و رقم بہ اردو رسید امامقلیخان ثانی یعنی بیوکخان طبل و علم را بتحویل عبدالصمدخان دادہ خود روانہ ی ارومیہ گردید اکنون بہ سر وقایع ارومی برمیگردیم .

و اما وقتی حسینیقلیخان بیگلربیگی بر طبق احضار بہ یام میرفت

نجفقلیخان فرزند خود را درمسند نیابت نشانیده و محمودخان قاسملو را ریش سفید مملکت قرار داده بود و میرزا عبدالله بن میرزا ابوالحسن و کیل مرحوم را شغل و کالت دفتر سپرده این جمله بدستکاری یکدیگر در اطاعت نائب الحکومه بوده و به مهمات حکومتی و ولایتی دخل مینمودند از قضا چند نفر الواط بیسر و پا و اجامر ارومی میدان را خالی دیده و وقت را غنیمت دانسته آغاز شرارت و سرقت نهادند و شبها اموال کسبه و معتبرین را از بازار و بیوتات سرقت کرده میبردند تا اینکه يك شب به عمارت چهار برج رضاقلیخانی آمده و بدستکاری کمند بالا رفته بودند که قراولین در بخانه و بروج از عروج آنها آگاه گشته گرفتار نمودند و صبحگاهان همه را بحضور نجفقلیخان نائب الحکومه آوردند بحکم معزی الیه و محمود خان ریش سفید ، قاسم نامی میر غضب هر چهار نفر را خفه کرده طوطی نام لوطی را در دروازه‌ی بالو آویزان کردند و رحیم نام رادر دروازه‌ی هزاران و سردار نام را در دروازه‌ی یورت شاه و اللهویردی را در دروازه‌ی هندو (عسگرخان فعلی) ...

دو روز که از این مقدمه گذشت حسینقلیخان بیگلربیگی وارد مقر حکمرانی شدند و عسگرخان که مأمور سفارت به پاریس بود از دارالسلطنه مرخص و اوائل ماه رجب المرجب وارد ارومیه شد که در دوم ماه شعبان بصوب مأموریت روان شود که بموقع اشاره خواهد شد .

از جمله هدایای ملوکانه که عسگرخان حامل بود يك قبضه شمشیر گوهر نگار که بقول مشهور شمشیر امیر تیمور گورکان بود و دیگر يك قطعه اعل خوشاب و بزرگی که در خزانه‌ی هیچ پادشاه نظیر آن دیده نشدم

بود و علاوه بر این تحفه‌های ملوکانه بسیار بود و آنچه مشهور است تا باین وقت سفیری بآن شکوه و تجمل از دولت علیّه ایران بسایر دول متحابه نرفته بود .

شورش عشایر سرحدی و تظلم مردم به نائب السلطنه

در جریان سال ۱۱۲۲ هجری قمری اسماعیل آقا سرخیل ایل شکفتی باستظهار رزانت قلعه‌ی خود که در بالای کوهی سمت غربی دهکده‌ی نازلو و سنجی واقع و از بناهای خود اسماعیل آقا و شرح آن در جای دیگر نگارش خواهد پذیرفت، آغاز طغیان و اظهار عصیان کرده با جمعیت اکراد بتاخت و تاراج دهات نواحی پرداخت و قاسم سلطان رئیس طائفه‌ی زرزا نیز از اشنویه گروهی انبوه فراهم آورده به محال دول تاخت هنگامه‌ی عجیبه در مملکت ارومیه پدید آمد و از یکطرف نیز امنای ارباب قلم دیوان اعلی بر جمع رعایا و سرایا افزود . حواله جات متعدیانه کردند . اعیان افشار و اشراف ارومیه روی تظلم به حسینقلیخان بیگلربیگی آوردند چون اصغای این تظلم و رفع این تعدیات منوط بحکم و انصاف اولیای دولت بود لهذا بیگلربیگی محمودخان قاسملو نائب الایاله ارومیه را محض عرض این مراتب بدارالسلطنه‌ی تبریز فرستاد ، این بود که از جانب نواب نائب السلطنه میرزا محمدعلی آشتیانی مستوفی ملقب به اشکبوس را برای جرح و تعدیل مالیات و تخفیف تحمیلات و رفع تعدیات و ابراهیمخان بادکوبه‌ای قاتل سیسیانوف را برای استرداد اموال منهوبه و سرپرستی ایل و رعیت ارومی مأمور فرمودند ولی چون از مأموریت این هر دو نفر

چاره‌ای بحال متظلمین و فقرا و مساکین عاید نشد بل مزید بر علت آمد
 علیه‌ذا امنای ولایت و ریش سفیدان ایل و رعیت متفقاً باجارت بیگلربیگی
 عازم دارالسلطنه‌ی تبریز گردیدند و روی تظلم بآستان ولیعهد نهادند تا
 اینکه بعد از داد و فریاد زیاد و تصدیق جناب قائم مقام و صوابدید امنای
 دیوان گردون احتشام قرار مالیات بلده‌ی ارومی و محالات را نقداً و جنساً
 بمعادل بیست و هفت هزار تومان تبریزی و هفت هزار خروار غله دادند و
 مجدداً حکم والا بعهده‌ی حسینقلیخان صادر شد که اموال به یغما رفته‌ی
 دهات ارومیه را از اسماعیل آقا سرخیل ایل شکفتی و قاسم سلطان زرزا
 حاکم اشنویه بقوت بازوی استعداد ارومیه مأخوذ دارد چون متظلمین
 مقضی المرام و شاد کام معاودت به ایالت نمودند .

بعد از انجام خدمت و فراغ از مأموریت ابراهیمخان بادکوبه‌ای
 و میرزا محمدعلی اشکبوس آشتیانی حسب الامر بدارالسلطنه‌ی تبریز معاودت
 کرده رفتند هم در ظرف این سال يك فوج سرباز که عبارت از هزار نفر
 باشد بسی و اهتمام بیگلربیگی تمام شده و به رستمخان گرجی سپرده
 فوج هفتم نامیدند .

مراجعت عسکرخان از پاریس و استدهای آزادی عده‌ای از اولاد بیگلربیگیان سابق

جشن نوروز سال ۱۲۲۳ هجری قمری در حضور ولیعهد نائب السلطنه
 باشکوه و آئین ملوک در تبریز برپا شد ، هر کدام از امرا و حکام بلاد
 آذربایجان را که حاضر پیشگاه بودند بخلعتی تازه و عنایت بی اندازه مورد

نوازش فرمود منجمله امیر بی نظیر حسینی خان بیگلربیگی را که قبل
براین پسر خود نجفقلیخان حکمران دارالصفای صاینقلعه را درارومیه
جانشین نموده و خود اینوقت از عتبه بوسان حضوروالا بود بخلعتی شایسته
مخصوص فرموده با قرارومدارامور ولایتی مرخص و روانه‌ی مقر حکمرانی
نمود. مقارن آن حال عسگرخان عبدالملکی که به سفارت پاریس رفته
بود مراجعت کرده شرفیاب حضور والا گردید و تجملات و تحف و هدایا
را که از پاریس آورده بود از پیشگاه حضور بگذرانید و از آنجا مرخص
شده بدارالخلافتی تهران شتافت هنگام ورود بدارالسلطنه‌ی قزوین جمعی
از اولاد مرحوم امامقلیخان سردار و محمدقلیخان بیگلربیگی سابق افشار
را که اناثاً و ذکوراً در آنجا برسم گروگان متوقف بودند ملاقات نمود
و عریضه‌ای از ایشان با خود برد که هنگام شرفیابی حضور باهرالنور
اعلی حضرت خاقان بلحاظ انور بگذراند و استدعای خلاصی و مرخصی
ایشان را بنماید بالجمله چون بالتثام حضور نائل گشت اعلی حضرت خاقان
بتفقداتی که مرزبانان ممالک نیز آرزوی اصابت آن دارند عسگرخان را
بنواخت و محسود و مغبوط اماثل و اقرا نش ساخت. عسگرخان در اثنای
عرایض بتقریبی عریضه‌ی اولاد امامقلیخان و محمدقلیخان را بنظر مبارک
رسانیده مرخصی ایشان را از دارالسلطنه‌ی قزوین مستدعی گشت، فوراً
استدعای او بدرجه‌ی اجابت رسیده حسب الامر فرمان شرفصدور یافت که
اولاد امامقلیخان از قزوین مرخص و روانه‌ی وطن مألوف شوند خود
عسگرخان نیز بارومی رفته سال آینده با سواران ابوابجمعی خود بکنار
رود ارس رفته به حراست سرحد پردازد.

از جمله اشخاصی که همراه عسگر خان به ارومی آمدند لطفعلیخان
پسر چهارم امامقلیخان نبیره‌ی رضاقلیخان بیگلربیگی افشار بود که هنگام
ورود بدارالسلطنه‌ی تبریز و شرفیابی حضور نائب السلطنه ، چون نواب
والا آثار فراست و کیاست از جبین او مشاهده فرمود مقرر نمود که پانصد
نفر سواره‌ی افشار از سواره نظام به لطفعلیخان اختصاص یابد و پانصد نفر
دیگر سپرده به عبدالصمدخان باشد و نیز رحمت‌الله‌خان گزازی برای
گرفتن توپچی‌مأمور ارومی گشت این جمله باتفاق عسگرخان به بلده‌ی
ارومی آمده بانجام خدمات پرداختند . در آن سال قوای ارومی از سر باز
و توپچی و سواره معادل ۲۲۲۰ نفر بودند .



جنگ تورموسوف سردار روس و پیروزی رزم آوران افشار ارومی

هم در این سال اخبار یورش و شورش تورموسوف نام سردار سپاه روسیه که محض رفع و دفع ننگ هزیمت گداویچ سابق الذکر مأمور بود در ایران انتشار یافت که با نه هزار سالدات عزیمت مغان دارد لهذا حضرت نائب السلطنه دوازده هزار از نظام جدید آذربایجان برگزیده در اختیار یک نفر انگلیسی که معلم و مشاق افواج قاهره‌ی ایرانی بود گذاشت منجمله یک فوج هفتم افشار ارومی بود به سرهنگی محمدخان قاجار و یک فوج مقدم مراغه نیز در مقدمه جیش دریا جوش روان گشتند و چون به سرحد مغان و سلطان بود رسیدند تورموسوف روسی از سپاه خود «جنی‌میار» نام را که بدلاوری و تهور اشتها داشت چرخچی میدان و مبارز سپاه ایران نموده خود دوفر سنگ کرانه گرفت چون طرفین بعد از صف آرائی پای تهور پیش نهاده دست به آلات حرب برگشادند در آن هنگام معلم انگلیسی که در فنون نظام مهارتی داشت توپهای خارا کوب را محاذی جبهه‌خانه‌ی روسیه راست کرده فرمان داد که بیکبار گشاد دادند لاجرم آتش به جبهه خانه‌ی روسیه افتاده پاک بسوخت و نیز از جانب میسره دو فوج مقدم و افشار قدم جلادت پیش نهادند و داد جلادت و جانفشانی در دادند، عاقبت

سپاه روسیه مغلوباً و منکوباً رهسپار فرار گشتند از قرار یکی که مورخین نوشته اند معادل شش هزار از لشکر روسیه مقتول و متجاوز از پانصد نفر بقید اسارت گرفتار آمدند العلم عند الله و جنی میار زخمی منکر یافته فراراً در رفت و تورموسوف سردار از مشاهده ی این اطوار روی بشهر تفلیس نهاد بعد از چند روز دو نفر از سرکردگان معروف روس که نام آنها را لیستکین و کرشکین میگفتند بالتزام رکاب نائب السلطنه فایز شدند و این فتح نامدار بنام مقدم و افشار ختم شد و هم در این سال لطفعلیخان بن امامقلیخان به موجب فرمان يك فوج جدا گانه علاوه بر فوج هفتم برقرار کرده آن فوج را فوج هشتم نامیدند .

جنگ لنکران و اصلاندوز

در سال ۱۲۲۴ هجری قمری رویشیجوف نام از سرداران روسیه بعد از وقوع خذلان و شکست تورموسوف بتدبیر کار افتاده ، مکرر بخدمت نائب السلطنه از کسان خود میفرستاد و خواهش مصالحه مینمود و خود نائب السلطنه در محل موسوم به اصلاندوز توقف فرموده مترصد اخبار صلح و جنگ بود چون دروغ بی فروغ رویشیجوف بظهور پیوست و مسموع افتاد که از جانب دولت روسیه چند مینرال با معادل نه هزار سالدات به تسخیر لنکران و ارکوان مأمورند که از روی دریا باسفاین آمده بجنگ پردازند و شورش در اندازند ، لهذا نواب والا لوای ظفر را به امیرخان قاجار داده با دوازده هزار سپاه و چند عراده توپ بحراست لنکران فرستاد، منجمله محمدخان قاجار با يك فوج هفتم افشار به آنها پیوست و چون فوج هشتم افشار که سرهنگ آنها لطفعلیخان قاسملو بن امامقلیخان سردار

جدید بودند و هنوز بقاعده‌ی نظام ، تعلیمی بسزا نداشتند لهذا مقرر شد که کرسکین درپیشگاه سرآورده‌ی دولت هرروز الی غروب بتعلیم آداب نظامی مشغول باشد و چنین کردند .

اما امیرخان سردارچون بحوالی لنکران رسید نخست مصطفی خان هاشمی قدم جلالت پیش نهاده بهمقابله پرداخت و چون کاری نداشت از معرکه کرانه گرفت آنگاه سربازان جان‌نثار دراطراف قلعه سنگرهای استوار بستند و بحراست نشستند .

اکنون شمه‌ای از واقعه‌ی جهانسوز اصلاندوز باید شنید که از آن پرکین یعنی کرشکین چه اختلال و انقلاب بظهور رسید همانا آن بیشرم اگرچه علی‌الظاهر پناهنده‌ی دولت‌علیه بود ولی روی‌دل بسوی دولت‌روسیه داشت چنانکه درخفیه بارسال مکاتیب سردار روسیه را به‌یورش و شبیخون موکب والا تکلیف و ترغیب مینمود ، همانا لطف‌الله بیگ خلیج‌یاورفوج هشتم افشار بفرست این معنی را فهمیده بود که در اثنای مشق و تعلیم چیزی را دست‌آویز کرده شمشیر به کرشکین حمله کار کشیده کار بجای بد رسید حضرت نایب‌السلطنه چون از غدر آن غدار آگاه نبود یاور افشاری را بعد از ضرب و شستم به قراول انداخت .

یکی از غدر و ناپاکی آن مزور این بود که در روز عرفه‌ی قربان به سربازان امر نمود که عوض سنگ چوب در تفنگها تعبیه کنند بالجمله در شب عید اضحی^۱ درحالتیکه ایرانیان مشغول آسایش و آرامش بودند کتلروسکی سردار روس با سالدات و توپخانه و ازدحام تمام به آهنگ شبیخون بر سر موکب حضرت نایب‌السلطنه آمده ، شور روز نشور در دشت

اصلاندوز انداخت ، ایرانیان سراسیمه بهمدافعه برخاستند و در دل شب صف‌ها بیاراستند. حضرت نایب السلطنه چون میدانستند که توپچیان آذربایجان خاصه افشار نوآموزند و از عهده‌ی توپ‌افکنی و دشمن‌شکنی کمایتبغی بر نمی‌آیند چه جای آنکه دست و بازو بگشایند و آن بلای ناگهان را دفع نمایند ، خود بنفیس نفیس دامن مبارك بر کمر استوار کرده به‌میزان درست بتوپ‌افکنی پرداخت ، توپچیان روسیه توپخانه‌ی خود را بالای پشته‌ی بلند برده گلوله‌های آتشین مانند تگرگ سنگین یا قطرات امطار فروردین بر سر اهالی موکب ریختند و شورش برانگیختند گفتی دشت اصلاندوز درکات سقراست و هرزاویه‌ی آن مانند هاویه پرشرر، الحاصل در آنروز عید قربان دست و پاهای مسلمانان درعوض حنا با خون الوان و خضاب میشد در آن حیص و بیص لطف‌الله بیگ یاور که در قراول بود بیرون آمده چون شیر خشمگین خود را به کرشکین رسانیده بیک ضرب شمشیر روانه‌ی دیار عدم ساخت. بالجمله قتل و غارت از حد گذشته سالدات و قزاق به سنگرهای ایرانیان ریخته خون‌ها ریختند و هرچه بود به ید تصرف آوردند لاجرم نایب السلطنه و ملتزمین رکاب خود را ببالای پشته‌ی اصلاندوز کشیده بخودداری و اجتماع پراکنده‌های سپاه کوشیدند الحق در آن گیرودار پرخوف و خطر که نمونه‌ی عرصه‌ی محشر بود ایرانیان منت‌های جان‌نثاری و پایداری ازقوه به‌فعل آوردند خاصه لطفعلیخان افشار سرهنگ فوج هشتم و محمدخان قاجار سرکرده‌ی فوج هفتم و جعفرقلیخان مقدم سرهنگ فوج مراغه اما با تمام این احوال روسیه غالب و قاهر و ایرانیان مغلوب و مقهور شدند از روات معتبره استماع رفته که پانصد نفر

از صاحب‌منصبان و سربازان افواج افشار در راه جهاد دین‌مبین و دولت جاوید قرین بضر بگلوله‌های آتشین بخاک هلاک افتادند و نقد حیات بر باد فنا دادند بعد از این مقدمات گروه روسیه اردوی ایرانیان را غارت کرده روی بحصار لنکران و ارکوان نهادند تا بداستان ایشان برسیم انشاءالله تعالی .

هم در این سال میرزا محمدنبی بن مرحوم میرزا ابوالحسن وکیل سابق برحمت ایزدی پیوست .

جنگ ملال‌انگیز لنکران

بعد از واقعه‌ی جهانسوز اصلاندوز مطابق ۱۲۲۷ هجری قمری لطفعلیخان قاسملو سرهنگ فوج هشتم افشار حسب‌الامر مأمور بود که کسر فوج مزبور را در ارومیه تمام کرده در جزو عساکر ایران عازم سرحد لنکران گردد زیرا که قضیه‌ی جهانسوز لنکران علاوه بر سانحه‌ی اصلاندوز شده بود یعنی کتلروسکی نام سردار روس پس از آنکه جراحات سپاهش التیام یافت در عین سرمای زمستان گرماگرم راه ارکوان پیش گرفته در شب چهارم محرم الحرام بحوالی ارکوان رسید، لاجرم مستحفظین آنجا را که رؤسای آنها پیرقلیخان قاجار و عسگرخان و باباعلی بیگ شاطرباشی دربار بودند از آمدن کتلروسکی پای ثبات از جای بدر رفته باندیشه‌ی نجات و تدبیر کار افتادند بلکه بعضی سرخود گرفته پای بسمت فرار نهادند الا چندتن که ایشان میرزا احمد کاشانی برادرزاده‌ی فتحعلیخان ملک‌الشعرا و سرهنگ فوج ینگه‌ی مسلمان و عبدالصمدخان و عسگرخان

سرکرده‌ی سواران افشار بودند ، این چند تن مہیای مقابله و جانفشانی شده دست جلادت بر گشادند و پای جسارت پیش نهادند بعد از حرب و ضرب بسیار از قضای کردگار میرزا احمد کاشانی و جعفر خان مازندرانی هردو در دست سپاه روسیه بدرجہی شہادت نائل گشته رتبہی سعادت یافتند و جہمی غفیر نیز بدیشان پیوستند چنانکہ از خون کشتگان نباتات اراضی ارکوان گونه‌ی ارغوان گرفت .

الغرض سردار مزبور بعد از استیلا از آنجا با فوجی گران واثاثیہی بی‌پایان عازم لنکران شد و بعد از وصول در شب نہم محرم الحرام یعنی تاسوعا از یورش روسیہ در لنکران شورش یوم النشور بظہور آمد الحق زبان قلم از تحریر این نامہ و قلم زبان از تقریر این ہنگامہ بعجز و قصور معترف است ، بالجملہ محمد خان قاجار بقتل رسیدہ فوج ہفتم اغلب عرضہی توپ و تفنگ شدند ، تعداد کشتگان معرکہی اصلاندوز و لنکران از قرار نگارش مورخین خاصہ ناسخ التواریخ و روضۃ الصغای ناصری زیادہ از پنجہزار از سپاہ ایران و از روسیہ ۲۵۰۰ نفر بودہ است . کتلروسکی سردار خود نیز در آن معرکہی ستیز و آویز سہ زخم منکر برداشتہ و با ہمان زخمہای کاری و بقیۃ السیف رو بہ جامیش وان نہاد گویند اگرچہ بہ سعی و زحمت بسیار زخمہایش التیام پذیر شد ولی مادام العمر اشل و اعوج ماند .

الحاصل یکی از فراریان فوج افشار از لنکران کہ آغورلو نام وکیل باشی بود با وصف اینکہ زخمہای کاری در بدن داشت چون نائب السلطنہ در اہر قراچہ داغ متوقف بود روی بہ آن سمت گذاشت و در عرض راہ بہ

لطفعلیخان سرهنگ فوج هشتم افشار که عازم لنکران بود دچار شد و سرهنگ مزبور او را در رکاب خود به اهر قراجه داغ برد و هشارالیه در حضور نایب السلطنه واقعه‌ی لنکران را چنانکه دیده بود کماهی معروض و بیان نمود . هم در این سال جعفرقلیخان دنبلی که در نواحی شهر شکی؟ بسر میبرد رخت حیات از این سرای فانی به عالم باقی کشید یعنی به اجل طبیعی بمرد .

مأموریت عسگرخان برای تنبیه ایل شروان و اطفاء فتنه‌ی لایجان و اختلاف او با احمدخان مقدم

در این سال که هنوز کار مصالحه‌ی دولتین ایران و روس بعهدی تعویق مانده ، انجام نیافته بود مقدمه‌ی مخالفت ایل شروان اتفاق افتاد حضرت ولیعهد دولت علییه نایب السلطنه فقط عسگرخان و عبدالصمدخان را مأمور تاخت و تاراج ایل مزبور فرمود ، ایشان حسب الامر با سواران ابوابجمعی خود بدان سامان رفتند و آن گروه یاغی و طاغی را کیفری بسزا دادند، ولی چون فصل زمستان بود ازسورت سرما اغلب ازسواران افشار بسرحد هلاکت رسیده بقیه به هزار فلاکت خود را به تبریز رسانیدند از نامساعدت بخت و آشفتگی وقت ، این خدمت عسگرخان و عبدالصمدخان منظور نظر و مژمر ثمر نگشته بل به تقصیر و تسامح بقلم رفت حضرت نایب السلطنه متغیر و غضبناک شده حکم فرمود حضوراً طناب به گردن عبدالصمدخان انداخته خفه اش کنند!! عسگرخان بتقویت جناب میرزا ابوالقاسم قائم مقام خدمات سابقه و ریش سفید خود را شفیع ساخته برادر خود را ازسخت و الاخلاص

نمود، مقارن این احوال مقدمه‌ی مصالحه دولّتين ايران و روس که به
 مصالحه گلستان معروف است فیصل یافت و صورت عهدنامه که بصوابدید
 حاج میرزا ابوالحسن خان، سفیر معتبر دولت علیّه‌ی ایران نگاشته شده
 مفصلاً در تواریخ مسطور است طالبین به آنجا رجوع نمایند و هم در این
 سال در حضرت نائب السلطنه معروض و معلوم افتاد که طائفه‌ی بلّباس
 ساکنین لایجان من توابع ساوجبلاغ احیاناً به سکنه‌ی صاین قلعه و سلدور
 یورش برده دست تعدی و تطاول دراز دارند و بر اراضی ایشان ترکتاز
 می‌برند، لهذا حضرت نائب السلطنه احمدخان مقدم و عسگرخان افشار
 را که در تبریز از واقفان حضور بودند برای تنبیه و گوشمال آن طائفه
 مأمور فرمود این دو نفر معادل پانزده هزار تومان تبریزی تمسک باسم
 سامی دیوان اعلیٰ سپردند که بعد از ختم مأموریت از اموال منهوبه‌ی بلّباس
 تقدیم نمایند و قرار بر این شد که احمدخان از مراغه و عسگرخان از
 ارومی جمعیت خود را فراهم آورده هر دو در سلدوز با هم ملحق شده
 بسروقت بلّباس متفقاً بروند. مع هذا احمدخان از اینقرار تخلف نموده
 پیش از عسگرخان تقدم کرده بسروقت بلّباس رفت و آنچه قتل و غارت
 بود بظهور آورده با غنیمت بیشمار بمراغه مراجعت نمود از این جانب
 چون عسگرخان با جمعیت خود به لایجان روانه شد در اثنای راه شنید که
 احمدخان مقدم تقدم گرفته و آنچه شدنی است شده با همان رکضت به
 میاندوآب شتافت و آتش خشمش در اشتعال بود و چون در میاندوآب به
 احمدخان رسید و سخنان زشت و درشت گفت و شنید و بغایت از احمدخان
 رنجیده باز به ارومی معاودت گزید و چون احمدخان سخنان سخت از

عسگر خان شنیده بود لهذا به دارالسلطنه‌ی تبریز رفته اشتباهاً از دست
 عسگر خان عارض و شاکی شد و بتحریرك و استدعای او میرزا رحیم خان
 نام قاجار از مقربان دربار محصل و مأمور آمد که نصف وجه تمسك یعنی
 ۷۵۰۰ تومان را از عسگر خان گرفته ببرد و بتحویل برساند . بالجمله
 پس از ورود مأمور مزبور عسگر خان ۳۵۰۰ تومان موجود کرده بتحویل
 مأمور مزبور داد و به چهار هزار تومان باقی حصه‌ی خود تمسك شرعی
 بوعده‌ی چهار ماهه سپرد و به چون و چرا زبان نگشاد و مأمور را هم به
 خوشترین وجهی به تبریز عودت داد. اما چون احمد خان مقدم این مراتب
 شنید از کفایت و پختگی عسگر خان در عجب شده او نیز ۷۵۰۰ تومان
 اشرفی حصه‌ی وجه تمسك را تقدیم نمود و هم از وقایع این سال حضرت
 خاقان بعزم تفرج از دارالخلافت‌ی تهران حرکت نموده چمن اوجان
 حوالی تبریز را مخیم سرادقات جلال فرمودند و از چمن مزبور به احضار
 توپچیان و سواران جدید نظام افشار فرمان شرف صدور یافت. فلهاذا عسگر خان
 و برادرش عبدالصمد خان و نظر علی خان برادرزاده‌ی ایشان با سواران
 جدید نظام ابواب جمعی خودشان بچمن مزبور رفتند و نیز رحمت الله خان
 قاجار سرتیپ توپخانه و اسدالله بیگ افشار عربلو یاور توپخانه و خضان
 آقا سلطان از آنجمله بودند. آنگاه سواران نظام که از تربیت و تعلیم قابل
 و کار آمد شده بودند مشغول مشق وصف آرائی و خودنمایی گشتند حضرت
 خاقان با معدودی از ارکان دولت و میرزا محمد شفیع صدراعظم نبالای
 پشته‌ی بلندی برآمده میل تماشا فرمودند و زائدالوصف پسند طبع همایون
 شد، در آن اثنا صدراعظم که از معتقدان و حفظ الغیب کنندگان عسگر خان

بود فرصت و موقع دانسته بعرض رسانید که اینها از کفایت و حسن خدمات
 عسگر خان چاکر قدیم و دولتخواه است آنگاه تمهیدات او را در خصوص
 قتل سیسیانوف و سفارت فرانسه و سایر خدمات بوجهی خوش معروض
 داشت و فقره‌ی ۷۵۰۰ تومان ترجمان را که حضرت نائب السلطنه بتحریر
 احمد خان گرفته بود در ضمن این محسبات اطلاع داد. حضرت خاقان
 فوراً نائب السلطنه را احضار فرموده بعد از عتاب و خطاب ملوکانه و استرداد
 تمسک چهار هزار تومان فرمایشات اکیده در خصوص عسگر خان به
 نائب السلطنه فرموده حضوراً باعطای یک ثوب جبه دارمش مفتخر فرمود،
 هم در این سال عمل مالیات ارومی نقداً و جنساً بصوابدید میرزا محمد علی
 اشکبوس آشتیانی بعهده‌ی محمود خان بن مؤمن خان افشار صاین قلعه واگذار
 شد و سعیدین بیگ نام که از دیوان دیوانه‌ی مازندران بود محض اختلال
 امور حکمرانی حسینقلی خان بیگلربیگی از جانب دیوان، شهنه و ضابط
 ارومی آمد و فوج هفتم افشار را که سابقاً در دست محمد خان قاجار بود
 به آقا قاسم نام از محرمان حضرت نائب السلطنه موقتاً سپردند و هکذا
 سواران جدید نظام را به مشق‌داری در اوایل به نظر علیخان عبدالملکی
 دادند.

هزیمت نائب السلطنه به خوی و ارومی

مطابق سال ۱۲۲۹ هجری و در آغاز این سال که جشن نوروز سلطانی
 به فیروزی و کامرانی پهای رفت و جهان پیر از مقدم فروردین جوانی از
 سرگرفت حضرت ولیعهد نائب السلطنه که مدت‌ها تن بجنگ و جوش رنجه

داشت، به سیر و گشت و شکار آهنگ فرمود نخست پرتو جلال به دارالصفای خوی انداخت و از آنجا روز شنبه هفتم ماه شعبان المعظم حرکت فرموده چمن در شك را مخیم مو کب نمود و آنچه لوازم عنایات بود در حق اهالی خوی و سلماس میذول افتاده و چون مو کب از آنجا کوچیده بدامن قز قلعه‌ی ارومی سایه افکن گشت عسگر خان که از ملتزمین رکاب سعادت انتساب بود اجازت حاصل نموده معجلاً نوید ورود مو کب مسعود را به حسینقلیخان بیگلربیگی رسانید، بیگلربیگی نیز به تهیه‌ی اسباب جشن و پذیرائی پرداخته با خوانین و اعیان و عموم اهالی نظام روز دوشنبه هشتم شعبان به رکاب بوسی نائل شده بالجمله حضرت نائب السلطنه در همان روز وارد باغ بهشت مثال کمال آباد بیگلربیگی گردید و ملتزمین رکاب و مقربان در بار هر کدام را فراخور حال در اطراف باغ چادر زده، قرار گرفتند و خود بیگلربیگی و محمودخان و عسگرخان در چادرهای جداگانه مشرف بباغ مزبور اقامت کردند. در این وقت اسماعیل آقا شکفتی که حاضر و سابقاً بیگلربیگی از سرخیلی ایل خودش معزول و بیدخل نموده بود بتوسط واستدعای عسگرخان، تقدیم لائق از نظر گذرانیده کماکان سرخیل ایل خود شد و عسگرخان نیز برای تنبیه و گوشمال طائفه‌ی هر کی که چندی قبل تاخت و تازہ در نواحی ارومی کرده بودند مأمور و روانه گردید. الحق در اندک زمانی از عهده‌ی خدمت محوله بخود خوب برآمده سالماً و غانماً مراجعت نمود و نیز جناب میرزا بزرگ قائم مقام میرزا عیسی نام پدر قائم مقام ثانی بجمع و خرج منال دیوانی رسیدگی کرده معادل ۱۱۶۹۶ تومان بر ذمت حسینقلیخان بیگلربیگی بانی نوشته

تمسك گرفت . پس از این مقدمات مو کب مسعود دیگر بار بجانب خوی نهضت فرمود و در آن اثنا نظر علیخان از سر کردگی سواران نظام معزول و در اوایل مشاق خارجی اخراج بلد گردید و مقرر شد که وجه باقی را آقا حیدر فراش خلوت به عاملی محمودخان از بیگلربیگی مأخوذ داشته بتحویل برساند .

جنگ حیدر نعمتی در ارومی که فاضل نائب السلطنه را سخت برانگیخت !

به تبیین آنکه بعد از تشریف فرمائی حضرت نائب السلطنه از ارومی به خوی جنگ حیدر نعمتی که از قدیم الایام فیما بین اجامر و اوباش بلاد اسلام متداول است از قراریکه مشهور و در السن و افواه انام مذکور است در ازمنه‌ی سابقه ساخته پرداخته‌ی مریدان شاه نعمت‌الله ولی کرمانی رسید حیدر درویش طبسی است که مدفن او در دار السلطنه‌ی تبریز است . بالجمله در ارومی ایام عاشورا و تعزیه‌داری که اهالی ارومی به قانون استمراری در مساجد و تکایا مشغول نوحه و بکاء بودند اجامر و اوباش شورش کرده جنگ حیدری و نعمتی در انداخته باین بهانه به قتل و غارت پرداختند چنانکه از طرفین معدودی زخم‌دار و کشته گشتند ، آخر الامر لطفعلیخان قاسم‌لوسر هنگ فوج هشتم افشار به اشارت برادر خود حسینقلی خان بیگلربیگی سر بازان فوج مزبور را فراهم آورده به تهدیدات تمام آتش این فتنه را فرو نشانید چون مراتب درخوی بعرض نائب السلطنه رسید اشتعال یافته محصلین غلاط و شداد به ارومی فرستاد که معارف مرتکبین

این عمل خلاف و نامشروع را گرفتار کرده به خوی ببرند چون اجامر و او باش گمنام بعد از سنوح این مقدمه فراری و متواری بودند لهذا مأمورین در عوض ایشان معدودی از معاریف کسبه‌ی بیگناه بازار را گرفته مغلولاً به خوی بردند ، لاجرم حسینقلی خان بیگلربیگی محض شفاعت بیگناهان کلب‌رضا بیگ ایشیک آقاسی ولد علیرضا خان و علیمراد بیگ یاور پسر رحیم خان و حسین بیگ ریش سفید ایل قرخلو را با عریضه روانه‌ی خوی نمود. مقارن این حال نجفقلی خان پسر بیگلربیگی که از زیارت عتبات مراجعت کرده وارد ولایت گردید به مجرد ورود حسینقلی خان او را نیز متعاقب رفتگان بخوی فرستاد از قضا نجفقلی خان موقعی رسید که گرفتاران بی‌گناه را بدست میران غضب سپرده در کار سیاست بودند چندانکه بیگلربیگی زاده در خصوص شفاعت الحاح و ضراعت نمود مفید نیفتاد در آنوقت عسگر خان پیر در پیشگاه حضور ، جبین ضراعت برخاک نهاده سوگندها بخاک پای یاد کرد که این جمع از کسبه‌ی بازار و هر گز دخیل اینکار نابهنجار نبوده‌اند و این فتنه و فساد کار اجامر و او باش گمنام است که اکنون فراری و متواریند اگر چه از ایشان بنا بشفاعت بیگلربیگی زاده و عسگر خان مؤاخذات نفرمودند و عفو نمودند اما نائره‌ی غضب والا انطفا نیافته در عوض آنها کلب‌رضا خان و علیمراد بیگ و حسین بیگ را حضوراً به شکنجه‌ی چوب کشیده حتی ریش سفید حسین بیگ بیچاره را کنده بیرون کردند ! آنگاه ترجمان مقصرین را بمعادل دوهزار تومان قرار دادند و محصلین شدید در اندک زمانی از شش محله‌ی ارومی توزیعاً^۱ گرفته بتحویل دیوانیان اعلی رسانیدند .

۱- مقصود نسبت به سهم است .

جنگ قلعهی رواندوز مشهور به سیدک مطابق ۱۲۳۱ هجری
توضیح آنکه میررواندوز که از جانب دولت علییه عثمانی در آن
مرز و بوم لوای اقتدار و حکمرانی افراخته بود نظر به قرب جوار و
فزونی اقتدار گاهی دست تطاول به اراضی اشنویه می گشاد. چون این
اخبار علی التکرار بمسامع دولت پایدار رسید لاجرم رفع تطاولات میررواندوز
را فرض دانسته در این سال ولیعهد نائب السلطنه ، محمد باقر خان امیر نظام
پسر پیرقلیخان سردار قاجار را با جمعی از عساکر آذربایجانی منجمله
نظرعلیخان مرندی و ابراهیمخان شام بیاتی قوللر آقاسی و اسماعیلخان
ایضاً برادرش ابوابجمع امیر نظام مزبور شده این جمله بدارالنشاطارومیه
آمده اتراق کردند .

از این جانب حسینقلیخان بیگلربیگی نیز بر حسب حکم اولیای
دولت پسر خود نجفقلیخان را باتفاق برادر خود لطفعلیخان سرهنگفوج
هفتم افشاروسایرین یعنی عسگرخان عبدالملکی و عبدالصمدخان برادرش
سرکردهی سواران جدید نظام و محمودخان قاسملو و رحمتاللهخان امیر
توپخانه و اسدالله بیگ عربلو یاور توپخانه و خضن آقا سلطان توپخانه
همراه قشون روانه داشت بالجمله با ده هزار سواره و پیاده و توپ و
توپخانه و قورخانه کوچ بر کوچ عازم قلعهی رواندوز شدند ، نخست
اسماعیل آقاسرخیل شکفتی که مقدمه الجیش بود با جوتن و طیش بحصار
سیدک تاختن برد ، اهالی قلعه اگرچه با جسارت تمام بمقابله پیش آمدند
و لیکن کاری نساخته شکست خورده در قلعه متحصن شدند و کس نزد
میررواندوز فرستاده استمداد کردند ، قضا را آن فرستاده هم بدست قراولین

ایران گرفتار و بحکم سردار کشته گشت در آن هنگام جنود نصرت فرجام علی‌التعاقب نمودار شده حصار مزبور را احاطه کردند پس در چند جای مناسب توپهای قلعه کوب بسته گلوله‌های آتشین تگرگوار به اندرون آن حصار باریدن گرفت و بفرمان امیر توپخانه ، توپچیان هفتصد و هشتصد تیر آتشبار به قلعه خالی کردند حالی رخنه به برجی رسیده منهدم گشت لهذا تزلزل و اضطراب به قلعه گیان راه یافته در دل شب بن دیواری را شکافته به جنگلی که در آن حوالی بود رخنه کردند ، اما قبل از فرار چند تن از سواران نظام افشار و غیره منجمله علی‌نام تبردار و مهدی‌نام طبّال فوج هدف گلوله شدند .

علی‌ایحال قلعه‌ی سیدک در وقت اندک بتصرف درآمده غنائم فراوان بدست سپاه ایران افتاد بعد از این مقدمات یکدسته از سربازان جرار با احمد بیگ نائب اول در آنجا ساخلو و مستحفظ گذاشته عساکر قاهره متوجه رواندوز گشتند هنوز دوفرسنگ راه نپیموده بودند از قضا برف و کلک^۱ بشدت باریدن آغاز نهاد و سرمای سختی روی داد به نحوی راهگذر از برف انباشته شد که مجال عبور غیر میسر بود اغلب از سپاهیان و دواب ایشان از صدمات سرما از پای در افتادند لاجرم سپاهیان مراجعت کردند و صورت این فتح در حجاب تعویق ماند .

مقارن این احوال خبر آمدن سفیر دولت بهیه در ممالک ایران انتشار یافت و از جمله وقایع این سال اینکه میرزا محمدعلی مستوفی آذربایجان ملقب به اشکبوس برای بار دیگر به ارومی آمده بمحاسبه‌ی

۱- منظور کولاک است .

منال دیوانی مشغول بود و ثبت و ضبط دفتر مینمود در این اوقات رقمی از جانب ولیعهد نائب السلطنه صدور یافت که با اهتمام حسینقلی خان و اطلاع مستوفی مزبور پانصد سواره‌ی رکابی و هشتصد نفر سواره نظام و دو فوج مشق‌دار تمام و ۲۲۰ نفر توپچی افشار باید مرتب و بایراق تمام مستعد و حاضر بوده مترصد حکم مجدد باشند. وهم در اینسال احمدخان مقدم بیگلربیگی مراغه در میاندوآب برحمت ایزدی پیوست.



مأموریت عسگرخان برای پذیرائی از سفیر روسیه

مطابق سال ۱۳۳۲ هجری الکساندر یرملوف نام، سفیر روسیه آهنگ ایران کرد او مردی دانشمند بود معه‌ذا خوئی درشت و گفتاری زشت و خاطری متفرعن داشت . او بعد ازدوماه که بدستور دولت روسیه نظم مملکت تفلیس و قراباغ بداد ، برای ابلاغ مطالب چند دولتی که از جانب دولت خود مأمور بود آهنگ پایتخت شاهنشاه ایران نمود . چون پذیرائی او را مردی آگاه و کاردان لازم افتاد لهذا فرمان صادرشد که عسگرخان عبدالملکی افشارارومی به اوچ کلیسا رفته سفیر مزبور را پذیرائی کند .

عسگرخان حسب الامر با تدارك شایان از ارومی حرکت کرده به محل مزبور شتافت و او را دریافت آنگاه باتفاق او به ایروان روان شدند نخست حسنخان ملقب به صفدرغازی برادر کهترونامدارحسینخان سردار که در بیرون ایروان در جائی مصفا از برای وی سراپرده‌ی عالی برپای کرده بود تا بیرون سراپرده چند قدم پیش آمد و دست سفیر را که به قانون ایشان علامت محبت و مهر بانیت مرسی گویان فشارداد! پس هردو ، معاً به سراپرده داخل گشتند بالجمله با شرائط پذیرائی از خاك ایروان بگذشت و با عسگرخان روی به تبریز نهاد. در روز ورود او به تبریز

از قریه‌ی سبلان تا دارالاماره تخمیناً ۲۵ هزار سوار و سرباز و ۲۰ هزار کس پیاده و معادل ۴۰ هزار از اهل خـِـرَف و کسبه با چهل عرّاده توپ از دو رویه صف کشیده همه تن مانند تصاویر دیوار از گفتار خاموش و بجانب سفیر سراپا چشم و گوش بودند .

بالجمله الکساندر یرملوف بدین مثابه‌وپذیرائی شایان وارد تبریز شده روز دیگر با عسگرخان مهمان‌پذیر به مجلس ولیعهد باریافت و پس از ملاقات و مقالات از حضرت نائب السلطنه سخنی بصلاح نشنید زیرا که خاطر عاطر والا مایل بجنگ و کینه بود و آهنگ انتقام دیرینه داشت لاجرم سفیر دولت روس با کدورت ضمیر و مأیوس باتفاق عسگرخان مهماندار عازم دربار شهریار ایران گشت تتمه‌ی گزارش او در ناسخ التواریخ نگارش یافته چون زیاده از این مناسبتی به ما نحن فیه نداشت عنان قلم کشیده داشت.

رنجش افشاریان از سوء رفتار محمودخان قاسملو و ظلم

به نائب السلطنه و عزل و تنبیه متوالی چند نفر از مستوفیان

سبق نگارش پذیرفته که میرزا محمدعلی مستوفی دیوان اعلی در سال قبل عمل منال دیوانی ارومی را بکف کفایت محمودخان قاسملو وا گذاشته و خود به تبریز رفت ، مشارالیه به شیوه‌ی بی انصافی رفتار کرده بنای اخذ و شلتاق نهاد ، اهالی ارومی از تشدد محصلین و از سوء سلوک وی درستوه آمده چنانکه چهل روز از عید نوروز گذشته نه ماهه‌ی مالیات را پرداخته محمد عیسی خان و خدادادخان اولاد امامقلیخان مرحوم از ضرب و تعدیات تحصیلداران به بلده‌ی خوی فرار کرده بودند و اعیان

افشار انتظار فرصتی داشتند که از وی تظلم نمایند . از قضا در این هنگام که اعیان و تجار وملاك ارومی باتفاق ملا آقارضا قاضی پسر مرحوم میرزا محمد حسین پیشنمازارومی باستقبال سفیر روس آمده در تبریز بودند فرصت یافته همگنان از تعدیات محمودخان عامل به حضرت نائب السلطنه شاکی و حاکی شدند و محمودخان نیز حاضر بود نائب السلطنه متغیر شده فرمود که فتحعلی خان نوری مازندرانی حضوراً چند مشیت وسیلی های سخت به صورت و قفای وی آشنا کرده او را محبوساً تحت الحفظ به مراغه فرستاد و مقرر شد که هر گز مداخله در عمل مالیات ارومی نداشته و آنچه زیادتیی کرده از عهده بر آید بعد از آن فتحعلی خان بجای محمودخان مأمور گشته باتفاق اعیان و اهالی افشار در اواخر جمادی الثانی بصوب ارومی روانه شدند و فتحعلیخان مازندرانی پس از ورود بحواله و اطلاق منال دیوانی مشغول گشته استقلال یافت .

در خلال این احوال اگراد روند شورش و تطاول آغاز کرده مایه ی اختلال سرحد شدند لاجرم حسینقلی خان بیگلربیگی برای قلع و قمع این مواد فاسده که موجب اختلال امور حکومتی و رعیتی ارومی بود نجفقلیخان فرزند ارشد خود را در مسند نیابت نشانیده خود بعد از عید رمضان از راه سلدوز عازم سلطانیه گشت که موکب اعلیحضرت خاقان در آنجا اقامت داشت اما بعد از رفتن بیگلربیگی ، فتحعلیخان مازندرانی نوری که در عمارت حاج صفی منزل داشت برای رفع پریشانی ایل والوس افشار میرزا محمد سعید کلانتر ولایت را خواسته بصوابدید او بنای خانه شماری شهر و مساحت اراضی دهات گذاشت و هر گز تمکینی و اعتنائی

به نجفقلیخان نائبالحکومه نداشت علیهذا امور ولایتی و سرحدی بیشتر از پیش مختل گشت .

در این اثنا اشرار هر کی پای جسارت پیش نهاده خسارت بنواحی ارومی رسانیدند اهالی افشار بیوفائی کرده فتحعلیخان نوری را برای تنبیه و مدافعهی اشرار مزبوره برانگیختند فتحعلیخان با سپاه نظام و استعداد تمام از شهر حرکت کرده علی الغفله بر سر شورشیان هر کی تاختن برده اموال و غنائم بیشمار از ایشان به معرض غارت آورده غالباً و غانماً به ارومی مراجعت نمود این گزارش را اسماعیل بیگ خلیج مفصلاً عریضه نوشته مصحوب عبدالرضا بیگ پیشخدمت معجلاً به حسینقلی خان بیگلربیگی فرستاد چون مکتوب اسماعیل بیگ در چمن سلطانیه بنظر بیگلربیگی رسید از بیوفائی افشار و استقلال فتحعلیخان نوری زائدالوصف متغیر گشته بصلاحدید عسگرخان که در آنوقت از مهمانداری سفیر روس فارغ شده در سلطانیه بود مراتب را در موقع خاص بعرض حضور خاقانی رسانید آنگاه منشور فتحعلیخان از مصدر سلطنت صدور یافته مقرر شد که حسب الاستدعای حسینقلی خان میرزا محمد تقی قوام الدوله ی آشتیانی بجمع بندی ارومی رفته بعد از جمع بندی مالیات ارومی از قرار سه قسط بمهر و حواله ی بیگلربیگی پرداخت شده بتحویل دیوانیان عظام برسد. بعد از این قرار و مدار بیگلربیگی با میرزا محمد تقی قوام الدوله مستوفی دیوان اعلی و عسگرخان روانه ی ارومی شده در روز عید اضحی^۱ وارد مقر حکمرانی گردید نجفقلیخان نائبالحکومه با اهالی ولایت پدر بزرگوار خود را استقبالی شایسته نموده بیگلربیگی کماکان در مسند حکمرانی استقلال

یافت و میرزا محمد تقی ببازدید و مساحت بلده پرداخت و فتحعلیخان نوری دست از مداخله کشیده و روی به تبریز گذاشت .

در این سال که میرزا محمد تقی قوام الدوله در ارومی مشغول بازدید و مساحت املاك دهات بود در عرض مدت چهار ماه عمل جمع بندی را تمام نمود همانا باغوا و تحريك میرزا لطیف نام از نویسندگان خود خواست که نفوس اهالی را سرشمار کرده و مثل قصبه‌ی سلماس در ارومی خراج سرشمار بدعت گذارد و از اینکار منافع بیشمار بدست آرد لهذا مشغول نفوس نویسی شدند در این حیص و بیص محمد رحیم نام از رعایای گزنق که شغل قصابی داشت چون نوبت به مشارالیه رسید در حینی که کارد در دست گوشت میفروخت رگی حمیتش بحرکت آمده گفت : سری را که بارگران خراج را متحمل شود بریدنش اولی است ! فوراً سر خود را با همان کارد تیز قصابی ببرید و این بارگران را برخورد نپسندید چون این خبر در آذربایجان انتشار یافت میرزا محمد تقی و مأمورین دیوان سخت متوحش گشته قلم و قدم از این فقره کوتاه کردند و قرار نقدی و جنسی ارومی را به معادل هفتاد و یک هزار تومان تبریزی و هفت هزار خروار غله به عینها گذاشته حسب الاحضار عازم مقصد یعنی تبریز گشت بعد از آن حاج محمد حسن بیگ تفرشی برای تحویل داری منال دیوانی ارومی مأمور شد.

مخالفت سرخیل شكاك اسماعیل آقا شكفتی با دولت

و گشته شدن او در دست عبدالصمدخان

توضیح این مقال آنکه اسماعیل آقا بن میرزا آقا سرخیل ایل شکفتی

در بالای جبل بناب نازلو قلعه‌ای مستحکم ساخته که مشتمل بر اندرونی و بیرون و بر دو حصن حصین است . این شخص سابقاً در محاربات دولتین ایران و عثمانی در رکاب نائب السلطنه خدمات نمایان کرده و مورد توجهات ملوکانه آمده رفته رفته کار او بالا گرفت و دست تصرف او بر عموم ایلات و عشایر ارومی دراز گشت معیناً بر حسب امر دیوان ، حسینیقلی خان بیگلربیگی را یکی از منقادان بود از آنجا که شرارت و جسارت جبلی بعضی از این قبیل افراد است احیاناً از امثال احکام بیگلربیگی و الامقام تمرد ورزیده تنبیه و گوشمال بلیغ میدید . در ازمنه‌ی سابقه برای تشیید مبانی مرابطت و تجدید قواعد متابعت صبیحه‌ی خود را در عقد نکاح فرج‌الله خان پسر ارشد عسگر خان آورده بود در این تاریخ باستظهار و اطمینان خویشی با عسگر خان و حصانت قلعه‌ی چونان که سبق ذکر یافت بازا بواب عصیان و طغیان گشوده راه تردد اهالی را بست یعنی چند پارچه ازدهات حول و حوش قلعه‌ی خویش را مالاً و حاصللاً غارت نمود چون اخبار شورش و مخالفت اسماعیل آقا بعرض بیگلربیگی رسید نخست محض اتمام حجت و برهان و ملاحظه‌ی خویشی او با عسگر خان ، عبدالصمد خان را با علی سلطان ریش سفید طائفه‌ی کلهر و معدودی از عمله‌ی موثق بقلعه مأمور و روانه فرمود که شاید او را به مواعظ و بنصایح براه آورند. خان مزبور با اشخاص مأمور حسب الامر بقلعه‌ی اسماعیل آقا رفت و در قلعه‌ی پائین جمعی از (افراد او) که مسلح و مکمل دیده بان بودند اسماعیل آقا را در قلعه‌ی بالا از مقدم عبدالصمد خان خبر دادند پس به اجازت (او) ملا صالح نام که ندیم او بود عبدالصمد خان را پذیرائی کرده بحصار بالا بردند.

اسماعیل آقا نیز چند قدم از حصار بالا بیرون گذاشته پیش آمد و باتفاق به اندرون حصار رفتند عبدالصمد خان زبان به نصایح مشفقانه گشاده وعد و وعیدها داد مع هذا از آن سخنی و جوابی که دلیل بر موافقت و مقرون بصواب باشد نشیند ، عبدالصمد خان همچنان به ملایمت و مهربانی نصایح خود را اعاده مینمود و میگفت خلاف و خیانت نسبت بدولت هر آینه موجب خذلان و خسارت خواهد بود و نتایج وخیمه خواهد بخشود آن بی باک از استماع این سخنان غضبناک شده و به عبدالصمد خان هم فحش مخفی داد؟! لهذا عبدالصمد خان شیر صولت خشمگین و دل پراز کین از نزد او برخاسته و در دل خود سو گند مغلظه خورد که اگر این (را) زنده بگذارم هر آینه از نامردان روزگارم ، آنگاه از قلعه‌ی اسماعیل آقا سواره فرود آمده در دو ساعتی خود را در شهر بحضور حسینی خان رسانیده و ماجرا را برشته‌ی عرض کشیده این بار بیگلربیگی خود عسگر خان را بقلعه‌ی مزبوره مأمور فرمود عسگر خان روز یکشنبه چهاردهم محرم الحرام با چند تن از اکابر و اعیان و برادرزاده و پسر خود نظر علی خان بقلعه‌ی مزبوره رفت و در حوالی قلعه فرود آمد ، متعاقب او عبدالصمد خان با سواران نامدار نظام ابواب جمعی خود رو بر راه نهاد اما عسگر خان کاردان چون مقصودش این بود که آن ... (را) بکمند تدبیر گرفتار کند نه بجنگ و پیکار، لهذا بوساطت ترجمانی زبان‌دان نزد وی پیغام گزار و رسالت‌رسان شد مشعر بر اینکه در پائین قلعه طالب ملاقات اوست که شفاهاً با وی مقالات نماید. اسماعیل آقا قبول کرد و نوا و گروگان خواست که در قلعه گذاشته خود تنها بیائین قلعه بیاید عسگر خان محض اطمینان او نظر علی خان و

فرج الله خان هردورا برسم گروگان ونوا بقلعه فرستاد اسماعیل آقا قوت قلبی یافته با پیشخدمت خود به چادر عسگر خان که در حوالی چمن جنزه بود در آمد .

مقارن آنحال عبدالصمد خان با سواران و يك دو دسته سرباز در رسید و اسماعیل آقا را با برادر خود سرگرم سؤال و جواب دید ، همچنان سواره بانگ بر عسگر خان زده گفت دشمن چو بدست آری از پای در آور! اسماعیل آقا از دیدن عبدالصمد خان و شنیدن مصراعی که خواند خود را به اسب خود رسانید هنوز پای دیگر بحلقه‌ی رکاب نهاده بود که بيك ناگاه عبدالصمد خان تفنگ خود را بسوی وی آتش داد و بيك ضرب گلوله اش کار تمام کرد سواران و سربازان از دیدن این حال آغاز شليك کردند چند نفر را که همراه اسماعیل آقا بودند هدف گلوله ساختند . عسگر خان چون حال را بدین منوال دید از طرف نظر علی خان و فرج الله خان که در قلعه موقوف بودند (عبدالصمد خان از این واقعه خبر نداشت) بغایت مضطرب و نگران مانده که مبادا ساکنان قلعه ایشان را زنده نگذارند . اما چون آواز شليك تفنگ در قلعه بگوش قلعه گیان رسید نظر علی خان بفراستی که داشت دانست که اسماعیل آقا به [دیار عدم] شتافته اظهار بشاشت نموده به اکراد بشارت داد که لله الحمد فیما بین صلح و آشتی دست داده و این شليك علامت آنست . [آنان را] این سخن باور افتاده از محافظت آندو جوان غافل ماندند آنگاه نظر علی خان و فرج الله خان هردو سوار شده بسرعت برق و باد بسوی اردو نهادند پدر بزرگوار و عم نامدار از آمدن و خلاص شدن ایشان جانی تازه و بهجتی بی اندازه یافتند بعد از آن سواران

و سربازان شورش یورش بقلعه انداخته کلاً اموال اسماعیل آقا را تاراج ساختند اما اولاد اسماعیل آقا ، میرزا آقا و علی آقا و یحیی بیگ فراراً از میان بدر رفتند ولی زن اسماعیل آقا که معروف به « جازی » بود و حریفه‌ی عاقله و جسور ، بعد از این مقدمه بدار السلطنه‌ی تبریز رفته به ولیعهد نائب السلطنه عارض شد و در طبق عرض او علیخان افشار که نسقچی باشی دربار بود مأموراً به ارومی آمده و به ملاحظه‌ی ایلیت قرار و مدار فیما بین داده معاوت نمود .

جنگ با عشایر شورشی در ناحیه‌ی لایجان

به تبیین آنکه طائفه‌ی بلباس سکنه‌ی محال لایجان از توابع ارومی چنانکه علی التکرار از شرارت و تطاولهای ایشان نسبت به اهالی و اراضی ارومی و مراغه در این اوراق پریشان نگارش یافته و پرتو شعور ناظران و مطالعه کنندگان بر آن تافته در این سال با زاعلام شورش و تعدی انداخته توسن تطاول و درازدستی در نواحی ارومی و مراغه تاختند . چون این اخبار بتوسط عرایض و انهای بیگلربیگی حسینقلی خان بمسامع ارکان دولت ایران رسید و قلع و قمع مواد فتنه و فساد اشرار بر ذمت همت دولت علییه‌ی قاهره فرض گردید . از جانب خاقان امیر بی نظیر امیر خان قاجار خال ولیعهد نائب السلطنه مأمور شد که بقوت جبریه‌ی سپاه مقدم و افشار و استعداد توپخانه‌ی آتشبار بدفع و رفع آن قوم پردازد ، بلکه تمامت آنها را مستأصل و اهالی آذربایجان را آسوده و فارغ بال سازد . لهذا امیر مزبور با سپاه مقدم و افشار و حسینقلیخان بیگلربیگی و حکام آندیار در

اراضی گرمیان قریب به شهرزور که سقناق و پناهگاه طایفه‌ی ضالّهی مزبوره بود به آنها تاخته از طرفین صفوف آراسته بمنارعه و مجادله برخاستند آنگاه جمعیت مقدم و افشار حملات کوه مانند بر سقناق آن گروه انبوه برده و ایشان را بیاد حملات متفرق کردند ، بالجمله در آن کړ و فرّ قریب به هزار نفر از طائفه‌ی بلّباس عرضه‌ی شمشیر و سنان غازیان شده بقیة السیف بکوهستانات گریختند و اسلحه و اثاثه‌ی خود را در آن بیابان ریختند ، پس ، از جواهر و زرینه آلات و دواب و اغنام بیشمار بتصرف سپاه مقدم و افشار افتاد و امیر ، غانم و قاهر مراجعت نموده بر حسب حکم اولیای دولت عبدالصمد خان افشار معروف به عبدالملکی با توابع و طائفه‌ی او در محال سلدوز که فاصل است بین ارومی و کردستان حکمران گذاشت که پای تعدی ایشان را بصفحات ارومی کوتاه دارد .

محاربه‌ی آلباغ و گرفتاری مصطفی آقا هکاری حکمران آنجا

در سال ۱۲۳۵ هجری

آلباغ قصبه‌ایست متصل بخاک ارومی و سلماس و در تصرف دولت علیّه‌ی عثمانی ، که حکمرانی آنجا از جانب دولت عثمانی به مصطفی آقا هکاری تعلق داشت در این سال سکنه‌ی آنجا به تقویت اشرار همجوار و تحریک حکمران خود در معابر ارومی و سلماس مانع تردد کاروانیان و عبور کنندگان میشدند و بقتل و غارت میپرداختند ، این معنی را که اسباب معادات دولّین ایران و عثمانی بود حسینقلیخان بیگلربیگی بحضرت نائب السلطنه معروض داشت از جانب نواب والا ارقام مطاعه‌ی متعدده صدور

یافت که لطفعلیخان قاسملو سرهنگ فوج هشتم افشار و محمد ولیخان پسر حسینقلیخان سر کرده ی سواران نظام و عسگرخان عبدالملکی ایلخانی اکراد شکفتی و یوسفخان گرجی سرهنگ فوج بهادران ینگلی مسلمان امیر توپخانه و سهرابخان گرجی سرهنگ فوج هفتم افشار این جمله به ریاست حسینقلیخان بیگلربیگی بمدافعه و محاربه ی اکراد آلباغ پردازند و اموال منهبه ی مترددین و کاروانیان را مسترد سازند ، لهذا مأمورین علی التعاقب درچمن درشک سلماس با ازدحام بی قیاس اردو کردند. نخست عسگرخان ایلخانی اکراد بر حسب مأموریت پای تقدیم پیش نهاد که بی آنکه کار به کارزار کشد بلطائف الحیل اموال منهبه را از مرتکبین استرداد دارد، پس رسولی چرب زبان و زبانندان نزد مصطفی آقا فرستاد و مقصود خود را پیغام داد ، چون پیغام عسگرخان به مصطفی آقا رسید جواب او را حواله به سیف و سنان نمود لاجرم مأمورین بهیأت اجتماعی ازچمن درشک حرکت کرده بقریه ی آلباغ یورش بردند ، آنها نیز بی باکانه و جسورانه بمقابله پیش آمدند فیما بین کارزاری سخت رویداد در آنوقت یوسفخان گرجی امیر توپخانه به شلیک توب اشارت نمود و سربازان بباریدن گلوله های تفنگ اقدام کردند و سواران نظام در میدان مبارزت به جولان درآمدند و از آنطرف آلباغان نیز حتی الامکان کوشش و کاوش بعمل آورد ، بالاخره کاری نساخته متحصن و به قلعه پناهنده شدند، مدت سه ماه تمام نصرت فرجام در اطراف آلباغ بمحاصره قیام داشتند و چون اهالی قلعه را امدادی از طرف دولت عثمانی نرسید و تنگی آذوقه هم مزید بر علت گردید لاجرم از در استیمان درآمده به تقدیم شایسته و رد کردن اموال منهبه رضا

داده آن سیل بلا را از خود دفع کردند و مصطفی آقا را برسم رهان به دارالسلطنه‌ی تبریز فرستادند .

فرمان صدارت حسینقلیخان بیگلربیگی و مرگ ناگهانی او در سال ۱۲۳۶

آغاز نوروز فیروز این سال که تقریباً دو ساعت و چهار دقیقه‌ی نجومی از شب پنجشنبه بیست و نهم جمادی‌الثانی گذشته بود نثر اعظم به تختگاه حمل‌تحویل نمود ، حسینقلیخان بیگلربیگی بعد از اتمام و فراغت از جشن تحویل بباغ خرم آباد واقعه در « باراندوز » از مستحدثات خود تشریف برده در آن باغ چندروزی با برادران و پسران و معاریف و اعیان افشار بخرمی و نشاط و شکار بسر رفت پس از چند روز که روی توجه بشهر آوردند در کنار نهر شهر آجو که تفرجگاه بدیع است هریک از برادران و فرزندان را که در فن فروسیت^۱ ماهر بودند با سب‌تازی امر فرمود و خود نیز اسب خاصه را بجولان و تکاپو در آورده چنانکه همگان از چابک‌سواری و جلادت او انگشت حیرت بر دهان گرفته خدمتش را تحسین گفتند ، در آن اثنا میرزا حمزه گُندز لو پیشکار بیگلربیگی اسب بمیدان رانده بیگلربیگی نیز او را تعاقب نموده جریدی به او انداخت و سر میرزا حمزه را زخم‌دار نمود ، ناگاه از چشم زخم روزگار اسب برق‌رفتار بیگلربیگی سکندری خورده وجودی را که در رفعت فلک و در تمکین زمین بود بر زمینش انداخت ، لهذا صومه‌ی کلّیه بوجود [او] وارد آمد ،

۱- سوار خوبی

ملتزمین رکاب را از مشاهده‌ی این حال وحشت و اضطراب روی داده خدمتش را درمحمل بشهر آوردند ولی باهمان صدمه بی‌حالت بود و قوت حرکت نداشت. روز دیگر مسرعی از دارالخلافه‌ی طهران وارد ارومی گشته فرمانی از خسرو فتح‌علیشاه قاجار ابراز نمود که مشعر بود بر اینکه: حاج محمد حسین خان اصفهانی که صدراعظم دولت و در بذل حاتم‌ثانی بود امروزها رخت بسرای جاودانی کشیده، بعد از وی در ممالک ایران خلعت این منصب جلیل شایسته‌ی قامت قابلیت حسینقلیخان بیگلربیگی افشار است که خال‌دنیای شاهزادگان است و رأس‌ورئیس آزادگان، لهذا بیگلربیگی بمجرد زیارت این منشور قضا دستور میباید بدارالخلافه شتابد و فیض آستان‌بوسی را دریابد.

بیگلربیگی بعد از زیارت فرمان با وجود همان نقاهت که قوت حرکت نداشت امتثالاً لامر الاعلی عجلتاً بباغ کمال آباد نقل مکان نمود و نجفقلیخان پسر خود را نائب‌الحکومه فرمود ولی ساعت بساعت نقاهت مزاحش در تزیید بود و قوای جسمانی دمبدم ضعف و ناتوانی می‌پذیرفت جناب میر فیاض آقا طبیب ارومی که در این ایام بمداوا و معالجه‌ی بیگلربیگی مواظب بود چون من باب حذاقت از حرکات نبض و تتبع مرض دانسته بود که مرض موت است لهذا خدمتش را از عزیمت این سفر عراق و پایتخت ممانعت کرده و به احسن وجهی بشهرش از باغ کمال آباد معاودت داد. بالجمله بیگلربیگی تن بخواست حکیم علی‌الاطلاق داده به تجویز فیاض آقای طبیب بخوردن چوب چینی مواظبت فرمود. هم در این ایام تشریف عید نوروزی از جانب اعلیحضرت ظل‌اللهی مصحوب آقامحمد حسن پیشخدمت

خاصه‌ی شاهی واصل شد ، بیگلربیگی با وصف آن نقاھت مزاج تشریف عیدی را پذیرائی شایسته و زیب پیکر نمود و چون میرزا محمد تقی قوام الدوله از محاسبه‌ی منال دیوانی فراغت یافته عزم مراجعت داشت بیگلربیگی پانصد تومان اشرفی به حامل تشریف سلطانی ، خلعت بها داده باتفاق قوام الدوله اش بدار الخلافه فرستاد. اما روز بروز مرض وجودش در اشتداد بود ، هم از سوانح ایام ملالت فرجام اینکه در اواخر شهر رجب المرجب جناب آخوند محمد حسین پیشنماز برای آخرت شتافت ، اولاد ذکور آن مرحوم پنج نفر بودند با سامی ملا آقارضای و کیل الرعایا ، ملا موسی الرضا ، جناب آقا علی اشرف پیشنماز ، حاج آقا مجید ، آقا حسن .

پیشنماز مرحوم در موقع فوت با اینکه هزاران هزار تومان از وجوه شرعیه بدستش رسیده بود ارمال دنیا هیچ نداشت لاجرم عسگر خان متکفل مخارج تعزیت شده جنازه اش را به عتبات عرش درجات حمل و نقل کرد. اکنون بسر مقصود برگردیم .

در عرض این مدت که مزاج حسینقلی خان بیگلربیگی از جاده‌ی اعتدال انحراف نموده به تجویز اطبای حاذق به چوب چینی مواظب بود و به امور حکومتی و ولایتی نمیرسید فتنه جویان هنگامی بدست آورده هنگامه‌ی تفتین فیما بین محمود خان و عسگر خان که دو نقطه‌ی مقابل بودند گرم کردند ، منجمله از ریش سفیدان افشار اللهویردی بیگ و خداویردی بیگ قاسملو و رجبعلی بیگ و اسماعیل بیگ کهکلو و محمد سلیم بیگ گنجعلیخانی دست بهم داده از آنجانب ابراهیم آقا رئیس صومای و میرزا آقا سرخیل شکفتی متفقاً از عسگر خان روی گردان شده دم از

هواخواهی محمودخان زدند ، کار بجائی رسید که چند ایراد دولتی به
عسگرخان وارد آورده در اوایل شهر شعبان باتفاق محمودخان عازم تبریز
گشتند ، معیناً عسگرخان مآل اندیش هرگز خم ببازوی خود نداده
صبح و شام با صدق دل و ارادت کامل مواظب خدمات ولایتی و معالجه‌ی
جناب بیگلربیگی بود چنانکه معادل دویست اشرفی محض تصدق زیر بالین
بیگلربیگی نهاده بذل فقرا و مستحقین نمود و شتری نیز در میدان «سردری»
نحر کرده به فقرا رسانید .

اما از آنجانب چون محمودخان با حضراتی که مسطور شد به تبریز
رسیدند و اظهار شکایت و تظلم خود نمودند جناب میرزا ابوالقاسم قائم مقام
وزیر نائب السلطنه چون وثوقی و میلی تمام ظاهراً و باطناً به عسگرخان
داشتند محض توضیح مقصود و اسکات شاکیان حسود ، حسب الامر عسگرخان
را بدار السلطنه احضار نمود که حضوراً تعمیق کافی شده صدق و کذب شکایت
معلوم شود .

بعد از چند روز که عسگرخان به تبریز رسید و بعد از تحقیق کذب
اقوال عارضین معلوم گردید بحکم نائب السلطنه عارضین اکراد و افشار
را مورد تنبیه کامل فرمودند منجمله اسماعیل بیگ که کلو را بعد از تنبیه
ببازار برده جار کشیدند که هر که مفسد و بدخواه خدمتگزاران صدیق
دولت علیه است سزای او اینست ، بعد از این مقدمه حضرت نائب السلطنه
عسگرخان را مخلع فرمودند و باز سرپرستی اکراد را به او محول نمودند
و محمودخان و همراهان او را خایب و خاسر به ارومی معاودت دادند.
باز بسر مقصود برگردیم چون چهل روز از چینی خوردن حسینقلیخان

بیگلربیگی گذشت و از چوب چینی بوی بهبودی بمشامش نرسید بل روز بروز
 مرضش شدیدتر گردید روز جمعه بیست و دوم شهر شعبان میرزا جانی و
 میرزا بابا طبیبان تبریزی که حسب الامر برای معالجهی بیگلربیگی
 مأمور بودند وارد شدند از استنباط حرکت نبض ، ایشانرا نیز از معالجه
 یأس کلی حاصل شد همانا طبیبان مزبور استنباط مرض فالج کردند علی ایحال
 روز یکشنبه بیست و چهارم شهر شعبان المعظم آن وجود مکرم را با وصف
 کمال نگاهت از اطاق خلوت بعمارت سردری حرکت دادند ، خدمتش
 از انقلاب احوال دانست که هنگام ارتحال است ، دو روز قبل از واقعه
 برادران و فرزندان خود را با محارم طائفه‌ی افشار بحضور خود خواسته
 و یکان یکان را وصیت و وداع بازپسین فرمود و حلیت خواست و بدینمنوال
 بود که شب چهارشنبه بیست و هفتم شعبان فرزند ارشد خود نجفقلیخان را
 وصی و جانشین خود نموده اذان صبح آفتاب حیاتش غروب کرد و بر حمت
 ایزدی پیوست ، بامدادان تمام ایل و الوس با ناله و افسوس شور فزع
 اکبر را نمایان کردند و پس از تجهیز و تغسیل و انجام تشریفات جنازه
 را به عتبات عرش درجات حمل و نقل کردند. منشی شاعر ارومی ماده تاریخ
 وفات مرحوم حسینقلیخان را چنین نظم کرده است :

نوشت خامه‌ی منشی برای سال وفات بود انیس جناب حسین ، حسینقلیخان

۱۲۳۶

مرحوم حسینقلیخان همواره از سرصفان امرای دربار و محسود
 اکابر و معارف روزگار بود و چهار شاهزاده‌ی نامدار فرزندان خاقان که
 ملك قاسم میرزا و ملك منصور میرزا و یحیی میرزا و جهانسوز میرزا باشند

از خواهر و صبیبه‌ی او بوجود آمده‌اند .

از آثار و ابنیه‌ی خیریه‌ی آن مرحوم یکی باغ کمال واقع در جنب دهکده‌ی دیزج سیاوش موسوم به کمال آباد است، دیگر پل رودخانه‌ی باراندوز است که در نهایت استحکام ساخته شده ، دیگر عمارت عالیه‌ی دیوانخانه مسقی^۱ به سردری دیگر باغ موسوم به خرم آباد است که در قرب دهکده‌ی باراندوز محاذی شیخ لرمزاری واقع است همچنین بازار بزازخانه‌ی قدیم ارومی نیز از مستحدثات آن مرحوم است .

پس از وفات حسینقلی خان بیگلربیگی امامقلی خان ثانی معروف به بیوک خان فرزند او که بعد از نجفقلی خان بیگلربیگی از سایر اخوان بزرگتر بود رخت بسرای آخرت کشید .

اولاد ذکور حسینقلی خان، نجفقلی خان ، امامقلی خان ثانی، ابراهیم خان ، حاج محمد ولی خان از صبیبه‌ی علیرضا خان قاسملو، حاج سلیمان خان، حاج شهباز خان ، ابوالفتح خان ، محمد خان ، اسماعیل خان از صبیبه‌ی مرحوم محمدقلی خان ، دیگر عبدالغنی خان و محمد کریم خان و اسدالله خان و ذوالفقار خان از بانوئی از طائفه‌ی خلع .

انتقال حکومت به نجفقلی خان بن حسینقلی خان و وقایع ایام

حکومت وی

چون حسینقلی خان بیگلربیگی چنانکه سبق نگارش پذیرفت از این دارفانی بسرای جاودانی رحلت نمود و بیوک خان مسقی^۱ به امامقلی خان ثانی فرزندش نیز بعد از انقضای چهل روز از انتقال مرحوم پدرش وداع

زندگانی گفت و قضیه بدار الخلافه‌ی طهران و تبریز معروض افتاد نجفقلی خان پسر آن مرحوم که بعد از بیوک خان از دیگر اخوان بزرگتر بود عجالاً از قرار رقم حضرت ولیعهد نائب السلطنه و استدعای اعیان و معاریف افشار برمسند موروثی قرار گرفته بعد قضیه‌ی انتقال پدر بزرگوار را مصحوب مسرع سریع السیر بدر بار اعلی حضرت خاقان فتحعلیشاه عریضه نگار شد ، اقدس اعلی زائد الوصف از فوت چنان امیر نامدار اظهار تأسف و تلّف فرموده و صبیّه بیگلربیگی که در سلك خادمان حرم سلطنت انحراف داشت یعنی والده‌ی نوابان یحیی میرزا و جهانسوز میرزا از استماع این خبر سخت اندوهناک و مکدر شد آنگاه حسب الامر فرمان شاهی که مشعر به تعزیت و تسلیت و مشتمل بر تفویض حکومت و تهنیت بود عزّ صدور یافت و نیز مقرر شد که محض احترام خلعت خاقانی و افتخار بیگلربیگی جدید و جلوس او برمسند حکمرانی از دربار ولایت عهد ، چندتن از اعیان دولت به ارومی بروند لهذا این قرعه بنام جناب حاج میرزا آقاسی معروف که در آن ایام معلم اولاد ولیعهد دولت نائب السلطنه خاصه محمد میرزا بود بامعیت حاج میرزا موسی خان پسر میرزا عیسی الملقب به میرزا بزرگی قائم مقام فراهانی برادر کهنتر میرزا ابوالقاسم قائم مقام ثانی برآمده مصحوب حامل خلعت روانه‌ی ارومی شدند . چون روز شنبه دهم ماه ذی قعدة الحرام وارد قریه‌ی بالا و یکفرسخی ارومی آمدند سلطان بیگ نام افشار ملازم عسگر خان برای ابلاغ نوید خلعت و فرمان حکومت سبقت بسته بعد از ابلاغ نوید از نجفقلی خان بیگلربیگی باعطای يك طاقه شال مفتخر و مستمال گردید .

بالجمله روز یکشنبه یازدهم ماه مزبور لطفعلیخان عم نجفعلیخان سرهنگ فوج هشتم و عبداللهخان قاجار سرهنگ فوج هفتم هر يك با افواج مزبوره پذیره شدند و عسگرخان و عبدالصمدخان با سواران نظام و جوانان طائفه‌ی عبدالملکی و محمودخان با افشاران صاین قلعه در چمن قراحسنلو بآئین نظام رده بر کشیدند و اهالی شهر از بزرگی و کوچکی باستقبال شتافتند، چنانکه از ملاحظه‌ی آن جشن و نشاط و از تفرج آن شکوه و انبساط دل‌های پیر، جوان شدی و بدنهای پوسیده جان تازه یافتی. بالجمله با این حشمت و جلال و لوازم استقبال، نجفعلیخان بیگلربیگی خلعت خسروانه و حاملین خلعت را پذیرائی کرده مخلع و سربلند گردید و در همان چمن قراحسنلو جناب میرزا عبدالله خطیب ولایت از اولاد شیخ ابوبکر عارف معروف^۱ با زبانی فصیح و بلیغ مضمون فرمان را قرائت کرده بمسامع اعالی وادانی رسانید، بعد از مراجعت و ورود بمقر حکومت از برای جنابان عظام حاج میرزا آقاسی و حاج میرزا موسی خان در عمارت سردری منزل مخصوص و مهماندار تعیین گشت.

چون بیگلربیگی بر مسند حکمرانی تمکن یافت به بعضی ملاحظات محمودخان افشار صاین قلعه را از عمل دیوانخانه معزول و عسگرخان را فوراً در جای او منصوب فرمود زیرا که اهالی بلده از سوء سلوک وی ناراضی و شاکی بودند و شغل ایشیک آقاسی باشی گری بکلب رضاخان بن علیرضاخان خال بیگلربیگی مفوض گشت و سلمان بیگ ساوجبلاغی مگری

۱- تا چندی قبل گورستانی بنام شیخ ابوبکر معروف بود که ساختمان دبستانی در آنجا بوجود آمده است.

قوریساول باشی شد و شغل نظارت خاصه به اسماعیل بیگ خلیج بن خان امیر بیگ که از اقوام بیگلربیگی بود تفویض یافت و حاج میرزا محمد شریف بن حاج رمضان را سر رشته دار دیوان کردند و میرزا عبدالله المملکی پسر میرزا ابوالحسن و کیل سابق ارومی را منصب وکالت دادند و میرزا محمد سعید برادر حاج میرزا محمد شریف مزبور به کلانتری ولایت سرافراز آمد .

بعد از این مقدمات در اواخر ذیقعدة الحرام حاملین خلعت عزیمت معاودت نمودند، نجفقلیخان بیگلربیگی با کمال امتنان و عذرهای فراوان هزار تومان خلعت بها تقدیم نمود و عسگرخان نیز هشتصد تومان نقداً و جنساً پیشکش کرد و محمودخان نیز يك دستگاه ساعت لندن که به شصت تومان ارزش داشت تعارف نمود و حضرات به امتنان و رضامندی تمام روی به تبریز و تهران نهادند .

محاربه‌ی قلعه‌موش

از وقایع عمده بعد از تمکّن نجفقلیخان در مسند حکومت یکی محاربه با سلیم پاشا و تسخیر قلعه‌ی موش است به تبیین آنکه در این سال از عشایر و اکراد دولت علیه روم احیاناً تخطی از خاک او اجیق چالدران خوی که سرحد معتبر است مابین دولتین ایران و روم کرده اسباب بی نظمی و اختلال آن سامان بقدر امکان میشدند ، مراتب چون عرایض حکام و انهای خدام در دربار همایون معروض افتاد و بحد شیاع رسید لهذا تنبیه و مؤاخذه از متعدیان سرحد مزبور بر ذمت همت ملوکانه واجب آمده

بصوابدید میرزا بزرگی قائم مقام وارکان دولت علیه منشور بعهدہی ولیعهد
 نائب السلطنه صادر شد که در اندک وقتی عساکر نظام آذربایجان را احضار
 نموده محض مدافعهی متخطیان به سرحد روم بفرستد ، نائب السلطنه به
 موجب منشورهایونی احکام متعدده بحکام ولایات فرستاد منجمله بعهدہی
 نجفقلیخان بیگلربیگی افشارارومی مشعر براینکه دو فوج سربازان ولایت
 را با لطفعلیخان سرهنگ فوج هشتم و عبداللهخان قاجار سرهنگ فوج
 هفتم و هزار نفر سواران نظام جمعی عسگرخان عبدالملکی بحراست
 قلعهی موش مأمور نماید و به حسینخان سردار حکمران ایروان و برادرش
 حسنخان ملقب به صفدرغازی و ساری اصلان حکم صادر شد که با استعداد
 تمام بمدافعه و تنبیه سلیم پاشا حاکم موش ایلغار نمایند . متعاقب ایشان
 سپاه مراغه و تبریز و قراجه داغ و خوی و سوارهی چارداولو و قراپایاق
 سلدوز با توپ و توپخانه بحکم نائب السلطنه از سرحد بایزید گذشته به
 حسینخان و حسنخان ساری اصلان ملحق گشتند ، سردار مزبور نقیخان
 قراپایاق و پرویزخان چارداولو را با جمعی معدود برگزیده به مدد
 عسگرخان پیش جنگ فرستاد و نجفقلیخان بیگلربیگی را با دو فوج
 هشتم و هفتم در نزد خود نگهداشت و محمودخان افشار صاین قلعه را از
 همان منزل مرخص کرده باین معنی که مشارالیه از راه مراغه رفته اکراد
 مکرری ساوجبلاغ را جمع و حاضر کرده منتظر اخبار مجدد باشد . اما
 از آنجانب چون عسگرخان بیشتر از همه با سواران نظام جمعی خود و
 برادرش عبدالصمدخان دلاور به قلعه موش رسیدند سلیم پاشا به استعداد
 خود مغرور شده از قلعه بیرون آمده صف سپاه خود را بیاراست و عسگرخان

نیز با سواران نظام در مقابل او ایستاده بود که در آنوقت نقی خان قراپاق و پرویز خان چارداولو با سواران جمعی خود در رسیدند بمجرد رسیدن چون سلیم پاشا با جمعیت خود در کنار قلعه‌ی موش مشاهده کردند بی‌تجاشی بدون اجازه‌ی عسکر خان خود را به سپاه سلیم پاشا زدند جنگ در پیوست عبدالصمد خان چون حال را بدینمنوال دید طاقت و تحمل نیاورده خود را بمدد نقی خان و پرویز خان رسانید بیکبار غریب‌الطبل و نای رزم برخاست و هنگامه‌ی رزم مانند بزم گرم گشت! عبدالصمد خان با دلی جسور و طبعی غیور که داشت بیک حمله‌ی شیرانه میسره‌ی جمعیت سلیم پاشا را از هم پاشیده چند تن از معارف اکراد رومی را بضرب شمشیر و طعن نیزه از پای در افکند، از یک سمت دیگر که نقی خان قراپاق و پرویز خان چارداولو بکمال جلالت گرم جنگ بودند و شجاعتها مینمودند از قضا اثر شکست در آنها پدیدار شد لاجرم روی از معرکه برتافتند و اکراد رومی با قلب قوی تعاقب کردند در این اثنا عسکر خان کاردان، خود را بجلو هزیمت‌یان رسانید که از فرارشان جلو گیری نماید بناگاه اکراد رومی با شمشیرهای کشیده در رسیدند و به عسکر خان حمله آور گردیدند در آن حیص و بیص اسب خان مزبور بمیان گودالی پراز گیل ولای غلطیده قادر برجست و خیز نشد، ملازمان خان از مشاهده‌ی اینحال همگی اسب‌تاخته بسر وقت او رسیدند، محمد جعفر نام ملازم از اسب خود پیاده شده خان مزبور را بر آن سوار کرده از آن گرداب هلاکت رهانید ولی محمد بیگ نام گرفتار و کشته گردید صوفی محمد ناظر نیز دستگیر گردید و چند نفر از ملازمان خان نامدار بقید اسار گرفتار آمدند.

در آن اثنا حسین‌خان سردار حکمران ایروان با جمعیت خود رسیده و از کماهی آگاهی یافت نقی‌خان قراپایاق و پرویزخان را بجهت جسارتی که خود سر کرده بودند مورد عتاب و خطاب نمود و از عسگرخان تمجیدها و دلجوئیها فرمود اما عبدالصمد خان دلاور چنان سرگرم جنگ بود که از حالات برادر مهتر و گرفتاری ملازمان اصلاً خبر نداشت بالجمله از رسیدن حسین‌خان سردار و دو فوج هفتم و هشتم افشار و لطفعلی‌خان نامدار و عبدالله‌خان قاجار ایرانیان قوت قلبی یافته به هیأت اجتماعی به سلیم‌پاشا و جمعیت او بی‌تجاشی حمله آوردند چنانکه از صدمات حملات ایشان سلیم‌پاشا و اکراد رومی را پای ثبات و قرار لغزش یافته لنگ لنگان و افتان و خیزان بسمت قلعه‌ی موش شتافتند و به تهیه‌ی اسباب قلعه‌داری پرداختند. چون سلیم‌پاشا را معلوم شد که چند نفر از ملازمان عسگرخان زنده در بند افتاده‌اند از آنجا که آوازه‌ی فتوت و مردانگی عسگرخان افشار را هم غیباً شنیده و هم به رأی‌العين دیده بود لاجرم ایشان را آزاد و به اردوی ایرانیان انفاذ نمود و خود دو پاس از شب مزبور گذشته قلعه‌ی موش را گذاشته موش وار از سوراخ دیوار قلعه بیرون رفت .

بامدادان چون حسین‌خان سردار از رفتن سلیم‌پاشا خبردار گردید بی‌منازعی قلعه‌ی موش بتصرف دولت علیه ایران درآمد اما سلیم‌پاشا بعد از کناره‌جویی کس نزد سردار قوای ایرانیان فرستاده اظهار اطاعت و شاهشونی نمود ، حسین‌خان سردار عسگرخان را با چند نفر از سران سپاه نزد سلیم‌پاشا فرستاده که اگر عسگرخان بعد از ملاقات او را صادق

دانسته بر قول او اعتماد نماید او را به نحو احترام نزد سردار بیاورد
بالجمله عسگرخان رفته و او را اطمینان داده به اردوی دولت علیه آورد
چون مراتب را بحضور ولیعهد نائب السلطنه معروض داشتند خلعتی محض
افتخار او مرحمت و انفاذ فرمودند و در غره ماه محرم الحرام سپاه و
سرکردگان به اوطان خود مرخص و روانه شدند.



محاربه‌ی ایران و عثمانی در توپراق قلعه و شکست فاحش عثمانیان

به تبیین آنکه بعد از مقدمه‌ی قلعه‌موش، چنانکه سبق نگارش پذیرفت سلطان عثمانی برای انتقام، حاج حسن پاشا نام سرعسگر معروف به چمن اوغلی را با شصت هزار نفر رومی مأمور آذربایجان نمود. چون این خبر به [دربار] رسید از موقف سلطنت فرمان بعهده‌ی ولیعهد نائب السلطنه صادر گردید که با استعداد جنود آذربایجان بمدافعه‌ی سپاه عثمانی پردازد و سرداری سپاه عراق را به لطفعلیخان کتوال سپرده به آذربایجان فرستادند که در رکاب نائب السلطنه بمراسم جهاد قیام نمایند، پس از جانب ولایت عهد ارقام مطاعه بعهده‌ی حکام و سرکردگان سپاه نظام صدور یافت که منجمله بعهده‌ی نجفقلیخان بیگلربیگی افشار ارومی بود، مشعر براینکه با دو فوج هفتم و هشتم افشار و پانصد نفر سوار به سرکردگی محمدولیخان برادر بیگلربیگی و به سرهنگی لطفعلیخان عموی بیگلربیگی و توپچیان ارومی به سرتیپی اسدالله خان عربلو و سرهنگی فضان آقای سعدلو و ریش سفیدی عسگرخان در اواخر شوال از خطه‌ی ارومی حرکت کرده در چمن باغ دارالصفای خوی بموکب فیروزی کوکب نائب السلطنه ملحق شوند، چون این جمله در اندک وقتی با ساز و سامان در چمن باغ خوی

اجتماع نمودند نواب نائب السلطنه اردوی مسعود را از آنجا حرکت داده
وارد اواجیق چالدران شدند .

اما چند کلمه از حسینخان سردار حکمران ایروان و برادرش
حسینخان ساری اصلان باید شنید ، سبق نگارش پذیرفت که بعد از فرار
و تسلیم شدن سلیم پاشا حسینخان و برادرش آن مرزوبوم را تصرف نموده
و مدت چهار ماه با سپاه خود در قلعه موش توقف داشتند بناگاه در اواخر
ماه شوال چهارده پاشا با جنود دولت روم نمایان گردیدند ، حسینخان
سردار برادر خود ساری اصلان را فوراً به استقبال پاشایان که سر کرده ی
گلچین اوغلی رئیس ایشان بود نمود ، هنوز از طرفین اقدامی بمقابله
نشده بود که مژده به ساری اصلان از ورود موکب مسعود نائب السلطنه
به توپراق قلعه رسید ، بمجرد استماع این خبر از آنجا عطف عنان کرده
خود را به التثام رکاب مستطاب رسانید و از اسب خود پیاده شده بعرض
رسانید که اجازت جنگ سرعسگر کل را به وی مرحمت فرمایند ولی
مأذون نفرمودند که اولاً اشرف اعلی ابتدای مقابله را روز یکشنبه قرار
داده اند و ثانیاً سپاه عقب مانده هنوز بموکب والا نییوسته اند ، ساری اصلان
جسارت ورزیده عرض کرد که قربانت شوم :

تو امروز بنگر که در دشت جنگ چه آید زمن پیش جنگی پلنگ
علی الجملة بعد از الحاح و اصرار چون از حضرت ولیعهد کامکار اجازت
پیکار حاصل نمود سرفرو د آورده خود را شتابان بکنار توپراق قلعه رسانید
زیرا که منظور رومیان از آن یورش و شورش ، ضبط آنجا بود که شاید
قلعه ی مزبوره را از ایرانیان انتزاع و بتصرف خود در آورند اما عظمای

ایروان و قلعه‌داران بحکم و قدغن سردار مزبور در قلعه نگهداری سخت
کوشیدند و چشم از متابعت دولت عثمانی پوشیدند ، در آن اثنا حاج
امامعلی بیگ خویی معروف به حاجی بیگ سرهنگ توپخانه با چند عرّاده
توپ جهان آشوب در رسیدند و میزان توپ را بسمت رومیان بستند چنانکه
يك مرد از توپچیان عثمانی را گلوله توپ بهوا برداشته و اعضای او را
متلاشی گردانید .

خلاصه حاج حسن پاشای معروف به چچن اوغلی پاشای بایزید با
پاشایان دیگر عبدالله پاشا و مراد پاشا و ابراهیم پاشا بجانب حسن خان سردار
حمله آور شدند ، در آن حمله‌ی اندك آثار شکست از سواران نقی خان
قراپایاق ایروانی بظهور آمد و حضرت نایب السلطنه که از بالای تپه‌ی
بلندی مشاهده میفرموده اظهار یأس و تأسف مینمود که حسنخان سردار
با هشت هزار سوار به رکاب نایب السلطنه رسیده در حالتی که پیران موشح
به آیات مبارکات کلام الله مجید در بر داشت و از آنجا بمقابله‌ی دشمن اسب
تاخته و ولوله در قلب رومیان انداخته و از عقب او اسدالله خان افشار عربلو
سرتیپ توپخانه و لطفعلیخان ، سرهنگ فوج هشتم افشار و محمد ولیخان
سرکرده‌ی سواران نامدار و لطفعلیخان کتوال و ابراهیمخان سرتیپ
و ابراهیمخان سردار و اسماعیلخان بیات قاجار آن دو برادر نامدار و
عبدالصمدخان برادر عسگرخان سرکرده‌ی سوار، این جمله بقلب رومیان
تاخته و تزلزل در انداختند .

مقارن این احوال لطفعلیخان کتوال دچار مبارزان عثمانی شده
با گلوله‌ی تفنگ داخل زمره‌ی شهدای جهاد گردیده سرخروئی دنیا و

عقبی^۱ را دریافت ، چون غازیان ایران چنان نامداری را کشته و بخون آغشته دیدند مانند شیران خشمناک تن در ورطه‌ی هلاک درافکندند و اسکندر خان قاجار که امیر توپخانه بود با توپچیان حمله‌های سخت بر سپاه عثمانیه برده ایشان را از جای بر کردند، القاصه کشتاری شد که دره‌ها از جسد‌های کشتگان مانند تل گشت و کوه‌ها از خون‌های ایشان جی‌جی‌جی شد ، گفتمی در آن پشته‌ها و دشت لاله‌ها کشته‌اند و یا خاک میدان را به روین^۱ در آغشته . جلال‌الدین چچن‌اوغلی سیرت گرگی رها کرده صورت منشی گرفت ! و از همگنان در هزیمت پیشی جست و با حافظ علی‌پاشا هردو خود را بسنگر انداخته در آنجا لنگر انداختند ، آنگاه ایرانیان روی بسنگر هزیمت‌یان نهادند و داد تطاول و چپاول در دادند. چچن‌اوغلی متزلزل^۱ خود را به ارزنة‌الروم رسانید و پاشایان دیگر هر کدام بطرفی متفرق شدند ، جانی‌خان نسقچی‌باشی نوید هزیمت چچن‌اوغلی را به نواب نائب‌السلطنه داد و مورد انعام و اشفاق آمد خلاصه در آن هنگامه غریبه از هفتاد هزار سپاه عثمانی قریب به پنجاه هزار نفر یا بگرفتاری تن در داده یا بعرصه‌ی عدم قدم نهاده بودند و سراسر اردوی هزیمت‌یان نصیب و کسب ایرانیان گردید ، میرزا فضل‌الله خاوری تخلص شیرازی قطعه‌ای محض این فتح نظم کرده که ماده تاریخ اینست :

تاریخ فتح اورا از پیر عقل جستم گفتا ز شاه عباس ابواب روم مفتوح

۱- بضم را و فتح یا ریشه‌ی روناس که سرخ رنگ است .

اختلال امور حکمرانی نجفقلیخان بیگلربیگی و مأموریت میرزا محمدتقی قوامالدوله آشتیانی برای رسیدگی به امور مالی و مرگ محمودخان

میرزا محمدتقی قوامالدوله که در عهد حکمرانی مرحوم حسینقلیخان بیگلربیگی ولایت ارومیه را بازدید و جمع بندی کرده بود این ایام که اغتشاش مباشرین ارومیه بعرض نائب السلطنه رسید ، بساز قوامالدولهی مزبور را به ارومی فرستادند که جرح و تعدیل نماید مشارالیه بعد از ورود به ارومیه به تحریک و دستیاری محمودخان که از آغاز حکمرانی نجفقلیخان بجهات عدیده مسلوب الاختیار و خانه نشین بود وعسگرخان بکلیهی امور ولایتی و حکومتی رسیدگی مینمود ، قوامالدولهی مزبور آغاز بی اعتدالی و حوالات متوالی کرده حتی دست تصرف او در امور حکومتی نیز دراز شد چنانکه زمام اختیار ازدست بیگلربیگی بدررفت ، لاجرم اهالی از تعدیات قوامالدوله بستوه آمده آه و ناله شان به آسمان بلند شد در عرض این مدت ، نجفقلیخان بیگلربیگی بحركات ظالمانه ی او صبر و حوصله مینمود عاقبت مراتب را بخاکپای اعلیحضرت فتحعلیشاه عریضه نگار شده مصحوب معتمدی بدار الخلافه ی طهران فرستاد ، حضرت خاقان چون عریضه ی نجفقلیخان را مطالعه فرمود قدمت خدمت بیگلربیگیان افشار ، خاصه مرحوم حسینقلیخان را منظور فرموده آنگاه حسب المنشور نجفقلیخان را به [طهران] احضار نمود لهذا در اوائل ماه شعبان بیگلربیگی بصوابدید عسگرخان ریش سفید ، تدارك سفر طهران را انجام داده روز یکشنبه هفتم ماه مزبور از ارومی حرکت فرموده منزل اول در کهریز

انزل قرارداد. بعد از حرکت نجفقلیخان بیگلربیگی حوالی شب دوشنبه هشتم شعبان در حالیکه محمودخان صاین قلعه افشار تجدید وضو کرده به نماز عصر قیام داشت سگته بمشارالیه عارض شده بمرگ مفاجات جان تسلیم نمود .

فردای آن شب میرزا محمد تقی قوام الدوله و عسگرخان با حضرات علما و اعیان افشار به تشییع جنازه اش حاضر شده بعد از اینکه به حقش سپردند به لوازم خیرات و احسان قیام نموده جنازه اش را امانت گذاشتند که به عتبات عالیات حمل و نقل نمایند .

اما نجفقلیخان عازم دارالسلطنه ی تبریز گشته بعد از شرفیابی به حضور نائب السلطنه اجازت مرخصی حاصل و آهنگ دارالخلافتی طهران کرده در شب عید نوروز فیروز سلطانی موفق به عتبه بوسی دربار خاقانی گردید و حسب الامر در عمارت یوسفخان سپهدار منزل برای او تعیین شده در آنجا اخبار ارومی انتشار یافته بعرض نجفقلیخان رسید که بعد از تشریف فرمائی بیگلربیگی از ارومی میرزا تقی قوام الدوله باز آغاز تعدیات و حوالات نموده اهالی افشار به اشارت و تحریک عسگرخان با وی خشونت و افتضاح بظهور آورده اند و کار بجائی رسیده که قوام الدوله علی الغفله بجانب تبریز فرار نموده است .

**مراجعت نجفقلیخان بیگلربیگی به ارومی و اعطای حکمرانی
افتخاری ارومیه به شاهزاده ملک قاسم میرزا و ابقاء
نجفقلیخان در مقام بیگلربیگی گری**

نواب ملک قاسم میرزا بن فتحعلیشاه خاقان از صبیبه ی امامقلیخان

بیگلربیگی افشار ارومیه بوجود آمده و با نواب ملک منصور میرزا برادر اعیانی است .

چنانکه سبق نگارش پذیرفته هنگامی که حضرت نائب السلطنه به صاحب اختیاری آذربایجان مأمور و روانه میشدند خاقان این دو برادر اموی را که در عهد صبی^۱ بودند در معیت نائب السلطنه روانه فرمود که در ظل عاطفت و تربیت معظم له بمدارج رشد و کمال ارتقا جویند . در این ایام که نجفقلی خان خال زاده‌ی شاهزادگان که مجدداً با خلعت و فرمان حکومتی و خاتم مرحمتی معاودت از تهران به تبریز نمود رأی والای نائب السلطنه چنین قرار گرفت که حکمرانی ارومیه و ریاست افشار اسماً با ملک قاسم میرزا بوده و رسماً با نجفقلی خان باشد ! بیگلربیگی مزبور نیز محض امثال امر اظهار بشاشت و امتنان نموده سرِ رضا جنبانید آنگاه بصوابدید امنای نیابت سلطنت عملجات و خدّام به نواب شاهزاده اعظم مقرر فرمودند .

بالجمله پس اردو در رقم قضا شیم نواب شاهزاده‌ی معظم از حضرت ولیعهد مرخص شده روز پنجشنبه یازدهم شوال المکرم از تبریز حرکت فرموده روانه شد امیرالامراء عظام نجفقلی خان و عسگر خان ریش سفید ایل ورعیت در رکاب نواب والا بودند بعد از طی منازل در نزدیکی ارومیه بیگلربیگی و عسگر خان سبقت گرفته محض تهیه‌ی مراسم استقبال با جاه و جلال بولایت آمدند روز سه‌شنبه شانزدهم ماه مزبور اهالی ایل افشار تا چمن دهکده‌ی قراحسنلو پذیره شده نواب والا را باشکوه زائدالوصف بباغ کمال آباد احداثی مرحوم حسینقلی خان بیگلربیگی رسانیدند سه

روز در باغ مزبور توقف فرموده روز جمعه نوزدهم ماه از دروازه‌ی محله‌ی
هزاران وارد عمارت سردری شده مقرر حکمرانی بوجود مسعود شاهزاده‌ی
کامکار فرّ و آرایش گرفت. در سلام عام نظر توجه به احوال امرای افشار
انداخته هر کدام را علی‌قدر مرتبه مورد نوازش و التفات ساخت، عسگر خان
مجدداً بحکومت کردستان و نجف‌قلی‌خان کماکان به مهمات ولایتی مشغول شد.



وقایعی که در جریان سالهای ۱۲۴۰ و ۱۲۴۱ هجری قمری پیش آمد

آغاز نوروز و فیر و زاین سال که نسیم جان پرور و فروردین بهار، عطر بین دماغ اهل روزگار بود چون يك قرن که سی و شش سال باشد از سلطنت خاقان فتحعلیشاه قاجار گذشته بود لهذا امنای دولت و ارکان سلطنت حضرتش را صاحبقران نامیدند چنانکه بکثرت اولاد و احفاد ابوالملوک و کیومرث ثانی سرسلسله‌ی پیشدادیان‌ش میخواندند!! مبنی بر این تصمیم جشنهای بزرگ و شایان مهیا و برپا نمودند، هکذا در ارومیه سرها گرم باده‌ی نشاط و دلها همدم انبساط گردید خاصه که نواب ملک قاسم میرزا ترتیب سلام عام داده به جشن و چراغان امر فرمود امرای عظام و سرکردگان نظام که حاضر سلام عام بودند حضرت والا را بظهور این موهبت یزدانی به آوازهای بلند تهنیت گفتند.

بعد از این مقدمات حاج علیار خان رئیس ایل گنندز لومحمد حسن بیگ پیشکار را واسطه‌ی کار خود قرار داده تقدیمی در خور گذرانید که رقم ریاست محال دول بنام پسر ارشد او محمد تقی بیگ صادر گردد، چون شاهزاده پیشتر رقمی باین مضمون بنام محمد رفیع بیگ صادر کرده بود استدعای حاج علیار خان بمرحله‌ی اجابت نرسید لهذا محمد حسن بیگ که واسطه‌ی او

بود از این معنی قهر کرده روی به تبریز نهاد، نجفقلی خان یکتفر از علما را با اسدالله بیگ عربلوسر هنگ توپخانه بتعاقب او روانه داشت که عودتش بدهند مشارالیه مراجعت نکرده یکسره به تبریز رفت بعد از رفتن اونواب والا شغل پیشکاری را موقتاً بعهدی میرزا مسعود انصاری محول فرموده میرزا اسماعیل آشتیانی را مباشر تحصیل مالیات دیوانی نمود.

از وقایع دیگر این سال حدوث قحطی بود، ضمناً در همین سال الکساندر باولیج یعنی امپراطور دولت بهیهی روسیه به اجل طبیعی در گذشت، اهالی آذربایجان و مسلمانان که در آن سمت رود ارس و قفقاز سکونت داشتند، آغاز تمرد و طغیان با دولت روسیه نموده و بتوسط عرایض استجازه از سلطان ایران و مجتهدین میگردند که جهاد نمایند.

در سال ۱۲۴۱ هجری بسبب تنگی غله و کرم خوراکی (که بزراعات افتاده بود) پریشانی و گرانی در بلدهی ارومیه باقصی الغایه رسید اغلب اهالی ارومیه مجال زیست نیافته جلای وطن نمودند، مقارن این احوال از جانب دارالسلطنهی تبریز میرزا مقیم نامی بصلاح دید میرزا تقی قوام الدولهی سابق بوزارت و جمع بندی ارومیه آمد، با وصف اینکه وجود گندم و جو مانند عنقا و کیمیا بود آن بیدادگر جنس به عینه به اهالی افشار حواله داده با محصلین غلاظ و شداد مطالبه مینمود لاجرم اهالی بیچاره بدادن خرواری چهار تومان راضی شده میدادند، قضا را نواب والا در دهی عاشورا از روی هوی و هوس خواهش تماشای جنگ حیدری و نعمتی که در بلاد ایران همه جا متداول بود فرمود، الواط محلات و اجامر بی سروپا که همه اوقات طالب این مجعولات بودند با اسلحهی جنگ در میدان

سرداری اجتماع کرده طرفین یعنی حیدری و نعمتی روبروastادند نخست
هزلاً و بالاخره جداً جنگ عظیمی در پیوستند کار بجائی رسید که چند نفر
کشته گشته و اغلب زخم کاری برداشتند ، نواب والا که در طالار سردری
نشسته تماشا مینمود هولناك به اندرون فرار نمود !!

در اینوقت عسگرخان که برای رفع تعدیات میرزا مقیم ، طالب
دست آویزی بود این فقره را به اسم او بسته و الواط را تحريك به اخراج
او نمود ، چون اهالی افشار را کار بجان و کارد به استخوان رسیده بود
اجماعاً روی بمنزل میرزا مقیم نهادند و میرزای مزبور مجال زیست ندیده
دو اسبه فرار نمود و بعد از رفتن او میرزا مسعود و میرزا حسین برادر
عسگرخان دست بهم داده در امر پیشکاری استقلال یافتند .

و نیز از وقایع این سال فیما بین دولتین ایران و روس و سرحدداران
این دو دولت نثار و کدورت فوق العاده بوقوع انجامیده رفته رفته کار به
مشاجره کشید ، علمای اعلام که خود را نایب امام میدانند خاصه جناب
سید محمد اصفهانی از برای جهاد با دولت روسیه فتوی صریح دادند و
حضرت صاحبقران فتحعلیشاه را بفسخ مصالحه‌ی سابقه ترغیب و ابرام
نمودند چون محض این فقره عده‌ای از علمای اعلام روانه‌ی طهران بودند
نواب ملك قاسم میرزا نیز آقا علی اشرف پیشنماز ارومیه را با اعزاز تمام
روانه‌ی تبریز نمود .

تسخیر قلعه‌ی گنجه و قتل امیرخان سردار

به تبیین آنکه قلعه‌ی گنجه‌ی قرا باغ که سابقاً حکمران آنجا جوادخان

قاجار بود در این ایام نائب السلطنه ، آغورلو خان پسر جواد خان را به اتفاق محمد ولی خان افشار قاسملو که سر کرده ی سواران افشار بود مأمور به گنجه فرمود ، اهالی گنجه بهواخواهی آغورلو خان با سپاه دولت روس مقاتله و محاربه کرده عاقبت اهالی گنجه ظفر یافته پسر جواد خان را به معاونت محمد ولی خان برمسند حکمرانی نشانیدند در اینوقت که حضرت نائب السلطنه عازم تسخیر قلعه ی شوشی قراباغ بود خال خود امیر خان سردار را با دو فوج هفتم و هشتم افشار بسر کردگی لطفعلی خان بن امامقلی خان و عبدالله خان قاجار و محمد ولی خان پسر حسینقلی خان سر کرده ی سواران افشار و عبدالصمد خان و نظرعلی خان مرنندی برای توقف گنجه فرستاد و خود در اوائل ماه محرم الحرام در محاصره ی قلعه ی شوشی پای ثبات بیفشرد و از هر طرف سنگرهای محکم پیش برد ، مستحفظین قلعه به استظهار رسیدن مدد وعده های گرم گرم داده مجاهدین اسلام را از سخت گرفتن محاصره دلسرد مینمودند ، از یکطرف محمد میرزا پسر ارشد نائب السلطنه به اتفاق محمدقلی خان بن آصف الدوله خالوزاده ی خود مأمور شد که بگنجه رفته عسا کر را از مقابله و مجادله ی روسیه نهی و منع فرماید، اما از آن سوی مینرال مدد اوف که در دولت روسیه به تهور و جلالت معروف بود با جمعیتی انبوه از سالدات و پیاده و سواره ی قزاق و ارامنه و بیست عراده توپ آتشبار و توپچیان نامدار و قوی پنجه روی بسوی گنجه نهاد .

امیر خان سردار، گنجه را به نظرعلی خان مرنندی سپرده خود روز شنبه چهاردهم صفر در رکاب نواب والا محمد میرزا روی بمقابله گذاشت

در خرابه‌های شمش کور فیما بین آن سردار غیور و سپاه مدد اوف مغرور جنگ سخت اتفاق افتاد ، فرج‌الله بیگ افشار محمود لو یاور سواره‌ی افشار که چرخچی لشکر بود بی‌محابا با چرخچیان روسیه در آویخت سپاه روس بباراندن گلوله‌های توپ و تفنگ جمعیت قزل‌باشی‌ها را پراکنده ساختند، در آن گیرودار فرج‌الله بیگ یاور جلادت کرده سربکتنر روس را بریده در پای اسب سردار غلطان نمود و مورد انعام و تحسین آمد. بالجمله امیر خان سردار که شجاعتی فوق‌العاده داشت همچنان گرم جنگ بود و جلادتها مینمود و زخم‌های کاری در بدن داشت از قضای آسمانی هدف گلوله‌ی آتشین گردید جان بجان آفرین تسلیم نمود . سپاه ایران را از کشته‌شدن سردار پای ثبات و قرار لغزش یافته زال بیگ نام‌گندز لو گرفته‌ار گردید مینرال مدد اوف پس از تفرقه‌ی صفوف چون دریا متلاطم گشته توپزنان بی‌زحمت و شکنجه بجانب گنجه براند، نظر علی‌خان مرندی قلعه را تخلیه کرده و روی بهزیمت نهاد ایرانیان لطف‌الله بیگ مقدم را محض عرض این اخبار بمو کب نائب السلطنه فرستادند .

چون این خبر وحشت‌اثر در قلعه‌ی شوشی بعرض نائب السلطنه رسید از قتل خال خود امیر خان مشوش و پریشان گردیده فوراً ایلات قرا باغ را به اتفاق مهدیقلی خان جوانشیر بسمت قراجه‌داغ کوچانیده و از محاصره‌ی شوشی در گذشته به گنجه شتافت و هنگامی رسید که گنجه بتصرف مدد اوف درآمده بود و کارازپیکار گذشته و ایرانیان متفرق گشته. آنگاه به احضار نظر علی‌خان مرندی فرمان داد چون حاضر شد پس از عتاب و خطاب فرمود ریش و سبیل او را برکنده نفت برویش مالیده و ارونه سوار الاغ بی‌جلش کرده در میان قشون گردانیدند .

جنگ مجدد نائب السلطنه با نیروی مدد اوف و عاقبت کار این

معارفه و نقش افشاران ارومی

حضرت نائب السلطنه که خود را به گنجه رسانید مینرال مدد اوف در يك شبی از قلعه‌ی گنجه بیرون آمده پشت بر حصار و روی بمیدان کارزار ایستاد هم در آنوقت مینرال پسکویچ با چهار هزار سالدات و توپخانه به مدد اوف ملحق گشته کار مدد اوف رونق گرفت حضرت نائب السلطنه چون از وصول مدد به مدد اوف خبر یافت رعایت لوازم حزم فرمود تا از شبیخون روسیه صدمه وارد نیاید .

روز دیگر که همانا دوشنبه بیستم شهر صفر بود دو لشکر بیکران از خواب گران برخاستند و صفوف را بیاراستند . سپهسالار دولت روس لشکر سرخ پوش و شراب نوش! خود را که سرمست رزم پرست بودند مانند چهر عروسان و چشم خروسان بیاراست و توپهای خارا کوب را بقانون نظام روسیه روی بطرف ایرانیان نمود ، از این جانب اسدالله خان افشار عربلو سرهنگ توپخانه موازی ششصد عراده توپ در مقابل روسیه میزان کرد و لطفعلیخان سرهنگ افشار و محمد ولیخان برادرزاده‌ی او با دو فوج سرباز و سواران رزم ساز افشار در میمنه جای گرفتند و در سمت میسره ابراهیم خان سرتیپ و سواران مقدم و مکرزی و پیادگان استرآبادی و مازندرانی تعیین گشتند و خود نائب السلطنه در پناه درّه جای گزیده قاسم خان و هرا بخان و حاج بیژن خان و یحیی خان پیشخدمت تبریزی این جمله از ملتزمین رکاب بودند .

اما مدد اوف توپخانه و سالدات را در مقابل سپاه آذربایجانی باز

داشته گروه قزاق را بسمت سپاه مازندرانی و عراقی بگماشت افواج آذربایجانی برپشته‌ای که روسیه متصرف شده بودند یورش برده شورش کردند تا اینکه آن پشته را بدست آوردند ، سواران ایرانی بسمت قزاق حمله آورده ایشان را از جای برکنند ، بالجمله جنگ سخت و هولناکی از طرفین وقوع یافت شلیک سربازان و غرش سواران و غریو و آشوب توپهای اژدر دهان آتش افشان و آواز شیپورهای جنگ و لوله در کوه و صحرا و سنگ در انداخت اما چون مشیت خداوندی بغلبه‌ی ایرانیان تعلق نگرفته بود .

آخر الامر آثار مغلوبیت و شکست در لشکر ایران پدیدار گشته هزیمت یافتند ، بالجمله نایب السلطنه چون کار را برخلاف مقصود مشاهده فرمود هزیمت کنان خود را بکنار رود ارس کشید و در فراز قله‌ی کوهی بیارامید آنگاه پراکندگان سپاه گروه گروه بخدمتش می‌پیوستند پس قدغن اکید به سپاه ایران فرمود که تا اجازه از آن حضرت نباشد خودسر بمقابله‌ی روسیه اقدام ننمایند . همانا در هنگام عبور سپاه ایران معادل سه هزار سالدات و هفتصد سوار قزاق در کمین غدر و کین مترصد بودند که سر راه را بر هزیمتیان گرفته حتی الامکان از قتل و غارت ایرانیان دریغ نکنند قضا را دو فوج هفتم و هشتم افشار با سرکردگان به ایشان دچار شدند ، لطفعلیخان سرهنگ چون حال را بدینمنوال دید سربازان را به شلیک تفنگ حکم نمود که ایشان را دفع نمایند ، الحق سربازان جان‌نثار افشار که از شکست عمومی بسیار خشمناک بودند پای ثبات استوار کرده دستبردهای نمایان بظهور آوردند ، رحمت‌الله‌خان گزازی رئیس توپخانه

که جوانی بلند قامت بود بی تحاشی بکمک سربازان افشار قدم پیش گذاشت این جمله با سالدات و قزاق روسیه در آویختند و خونها ریختند ، از قضا در آن گیرودار از صاحب منصبان افشار محمد حسن آقا قاسملو یاور پسر محمد عیسی خان برادرزاده ی لطفعلی خان سرهنگ کشته گشت و قلج سلطان پسر عم محمود خان صاین قلعه نیز بوی ملحق شد و لطف الله خان سلطان مقدم زخم منکر برداشت و جبار سلطان افشار برادر غفار بیگ یاور فوج هفتم خود را بآب انداخته آبش چنان برد که از حیات و مماتش خبری معلوم نشد . از سالدات و قزاق نیز معادل دو هزار نفر زنده گرفتار و بقید اسار در آمدند .

در این اثنا فوج دنبلی خوی چون حال را بدین منوال مشاهده نمودند بی اجازت نائب السلطنه بملاحظه ی همجواری و خویشاوندی خودشان را بمدد افواج افشاری رسانیدند ، زینال خان از رؤسای مقدم هم به تعصب ایلیت افشار قدم جلالت پیش گذاشت ، الغرض در اندک کرّ و فرّ جمعی کثیر از روسیه طعمه ی تفنگ و شمشیر شدند و غنیمت واسیر بسیار بدست غازیان افتاده فرج الله بیگ یاور سواره ی افشار ، رؤس مقتولین روس را از نظر نائب السلطنه گذرانیده بانعام معادل سیصد تومان سربلند و شادمان شد و هر کدام از سایر صاحب منصبان مورد مرحمت و مستمال گردیدند . در این حیص و بیص در شب غره شهر ربیع الاول برف بسیاری ببارید که خیمه های لشگریان در صحرا پنداشتی جوالی است بکافور انباشته و ستونهای خیام نهالی در خاک کاشته از سورت سرما بیم آن بود که مرد و مرکب تلف و سقط شوند لهذا به معاودت قشون اجازت دادند .

از آن جانب چون خبر وحشت اثر شکست گنجه در اهر قراجه داغ
بسمع فتحعلیشاه رسید محض استمالت و دلجوئی نایب السلطنه بجانب تبریز
حرکت فرموده در کوه سهند سرآورده ی سلطنت را برافراشتند و نظر توجه
به تفقدات مردم آذربایجان معطوف داشتند .

و هم در این ایام نواب ملک قاسم میرزا حکمران افشار ارومی به
موجب احضار بالتثام رکاب همایونی نائل شدند بعد از چند روز که موکب
همایون بدارالخلافتی طهران حرکت مینمود از حضور پدر مرخص و
باتفاق لطفعلیخان سرهنگ و جناب آقای علی اشرف پیشنماز ارومیه و
عسگرخان و دیگران عازم ارومیه گردیدند .

در این موقع مدد اوف سردار روس عرصه را خالی دیده از رود
ارس گذشته وارد اردبیل و مشکین شهر گشت ، مدد اوف در اردبیل فجایعی
براه انداخت که حتی ذکر و قید آن شرم آوراست و بالاخره بامر نایب السلطنه
نیروئی برای دفع او اعزام شد و این صاحب منصب دژخوی را از اردبیل
فراری داد ، درهمین اوان نایب السلطنه نظر علیخان مرندی را بعلت خلاف
و عصیانی که سابقاً از وی بظهور آمده بود امر به سیاست فرمود و خویشان
و اقربای او به مدد اوف پیوستند .

(در اینجا مؤلف تاریخ افشار جنگهای دیگر نایب السلطنه با قوای
روس را از جمله محاربه ی حسن خان ساری اصلا و محاربه ی مجدد
پسکویچ و سقوط سردار آباد و ایروان و بالاخره ورود موقت قوای روس
را به تبریز شرح داده و به مسافرت نایب السلطنه به ارومی میرسد چون
این قسمت با تاریخ افشار ارومی ارتباطی ندارد و این قبیل اتفاقات را

در تواریخ دیگر میتوان بدقت مطالعه نمود لذا از نقل آنها خودداری میشود و از مسافرت نائب السلطنه به ارومی تاریخ را ادامه میدهد) .

ورود نائب السلطنه به ارومی - تفسیر مأموریت شاهزاده ملك قاسم میرزا و مذاکرات صلح بین نمایندگان ایران و روس

نائب السلطنه که در دوران آخرین جنگهای ایران و روس در کوه سهند متوقف بود از استماع اخبار شکست نیروی ایران متوحش و متزلزل گردیده بقیه‌ی سپاه که ملتزم رکاب بودند علی التدریج پراکنده گشتند و جز معدودی از خواص در رکاب والا نماند، نائب السلطنه ناگزیر آهنگ سلماس نمود و از آنجا نیز بصوابدید جناب میرزا ابوالقاسم قائم مقام رفتن به بلده‌ی ارومیه را اولی و انسب دانستند .

اما چند کلمه از ارومیه باید شنود سابقاً شهرابخان گرجی سرهنگ يك فوج افشار از جانب دولت مأمور بود که مواجب يك فوج افشار را از مالیات ارومیه داده و تدارك ایشانرا دیده به رکاب نائب السلطنه ببرد بعد از اینکه با تعدیات تمام معادل مواجب يك فوج از ارومیه وصول نمود قرارداد که فوج در چمن کور بلاغ انزل حاضر شده بالتمام مواجب خود را دریافت دارند، همانا علی الخفیه هزیمت نائب السلطنه را از تبریز شنیده بود چون سربازان فوج در چمن انزل حاضر شدند او در جوف اللیل با یخدان پر از پول بی خبر از فوج بدر رفت ، علی الصباح که سربازان از رفتن او مطلع شدند به ارومیه معاودت کردند .

القصة چون شاهزاده ملك قاسم میرزا محض نظم و آسایش اهالی

ارومیه به الواط و اجامر بلده‌ی مزبور سخت می‌گرفت و از سیاست سر-
موئی فرو گذاری نمی‌فرمود چنانکه چند نفر از اشرار نامی و معروف
گرفتار گردیده بحکم والا بقتل رسیدند ، بالمرّه ابواب شفاعت مسدود
بود لهذا الواط و اجامر به جنبش آمده آغاز شورش کردند ، لطفعلیخان
قاسملو سرهنگ فوج هشتم محض آرام بلده و رفع شورش هر روز و شب
قراولین ببازار و معابر محلات تعیین کرده آنچه لوازم مواظبت و اهتمام
بود بعمل آورد و خود نیز با جمعی سرباز بحراست شهر پرداخته مشغول
گردش بود . شاهزاده ملك قاسم‌میرزا ، جمشید بیگ نام صندوقدار خود
را با عریضه‌ی شکایت مشعر از شورش الواط ارومیه بحضورنائب السلطنه
فرستاد ، مشارالیه درصداقه‌ی سلماص بحضوررسیده عریضه‌ی شاهزاده را
بنظر رسانید ، رسیدن عریضه درحینی بود که مو کب والا بسمت ارومیه
در جناح حرکت بود و اینهم مزید بر علت شد .

چون مو کب والا در روزیکشنبه بیست و یکم ماه بحوالی ارومیه
رسید شاهزاده نجفقلیخان بیگلربیگی با اهالی افشار ارومیه به لوازم
پذیرائی اقدام نمودند و روز ورود در عمارت سردری فرود آمدند .

ولدی‌الورود نائب السلطنه حاج بیژن‌خان گرجی را مأمور فرمود
که به نزد ژنرال پسکوویچ که در تبریز بود رفته تمهید مقدمات صلح را
ترتیب دهد و سابقاً فتحعلیخان بن‌هدایت‌الله‌خان رشتی بیگلربیگی تبریز
نیز به‌نزد پسکوویچ رفته گفتگوی مصالحه را عنوان نموده بود ، بعد از
چندی حاج بیژن‌خان معاودت کرده پیغام مصالحه را که منوط به شرایط
چند بود بحضورنائب السلطنه معروض داشت لهذا نائب السلطنه برادر خود

ملك قاسم میرزا را برای تبلیغ این این اخبار به دربار پدر تاجدار خود خاقان فرستاد و نجفقلی خان را موقتاً بحکمرانی ارومیه تعیین فرمود و هم، نواب بهرام میرزا فرزند خود را که در اینوقت حکمران خوی بود با میرزا محمدتقی قوام الدوله و یوسفخان توپچی باشی و جمعی کثیر از راه میان دو آب و رودخانه‌ی جغاتو مصحوب حرایم^۱ سلطنت بدارالخلافتی طهران روانه داشت و لطفعلیخان سرهنگ فوج هشتم افشار را با دو فوج هفتم و هشتم مأمور بتوقف فرمود، آنگاه به بلده‌ی دهخوار قاآن تشریف فرما گردیده در آنجا با پسکوویچ سردار روسیه ملاقات فرموده در باب صلح و جنگ مقالات نمود . پسکوویچ در باب مصالحه سر رضا جنبانیده بشرایط چند از طرف دولت خود قبول این معنی نموده و حاصل شرائط این بود که ایروان و اردوباد و نخجوان که دولت روس تغلباً تصرف کرده کماکان در تصرف دولت روس بماند و رود ارس سرحد دولتین تعیین شده و طالش و مغان نیز که در دست دولت علییه ایران است بدولت روس مسترد گردد و بیست کرور اشرفی يك مثقالی را دولت ایران در ازاء خسارت محاربات چندین ساله بر ذمت خود گیرد و شرط عمده اینکه حضرت نائب السلطنه با امیرزاده محمد میرزا بدولت روسیه عذر ماضی^۲ را ازامپراطور بخواهد^۳.

۱- بانوان حرم

۲- آنچه گذشته

۳- این معاهده یکی از اندوه آورترین معاهدات تاریخ ایران است و جای تأسف است که این نبردها با وجود نبوغ نظامی عباس میرزا و دلاوری و تهور رزم آوران افشاری که در تمام موارد شاهد پیروزی را در آغوش داشتند به چنین نتیجه‌ی دردناکی منجر شد .

بالجمله پس از مقالات بسیار آخر کار به پانزده کرور وجه مصالحه انجامید، آنگاه فتحعلیخان بیگلربیگی تبریز و نظرعلیخان برادرزاده‌ی عسگرخان افشار که هر دو مردی معتبر و باخبر بودند از رجال دولت منتخب و مأمور دارالخلافه‌ی طهران شدند.

اما فتحعلیشاه از قبول این مصالحه و وجه مصالحه ابا و تحاشی فرمود و در محاربه اصرار نمود لهذا آن دو نفر فرستاده بی‌نیل مرام معاودت کرده فرمایشات ملوکانه را ابلاغ نمودند. پسکویچ دیگر بار لوای مخالفت بلند کرد و نایب السلطنه بخاک گروس رفت مأمورین دولت روس بازبجاهای خود معاودت نمودند منجمله شش هزار نفر از سپاه روس و هشتصد سوار قزاق با هشت عراده توپ مأمور بتوقف سلماس و ارومیه شدند و چون فصل زمستان و هنگام اشتداد وسورت سرما بود سپاه روسیه در خارج بلده زیست نتوانسته در بیوتات اهل شهر جابجا شدند و در این ایام همه روزمرعی از طرف پسکویچ نزد نجفقلیخان بیگلربیگی آمده بالصراحه میگفت که بیگلربیگی خود را تبعه‌ی روسیه دانسته باتفاق اعیان افشار هر روزه در دیوانخانه حاضر باشند، بیگلربیگی این پیشنهاد را با استهزاء و مسامحه و دفع الوقت گذرانیده بملاحظه‌ی صلاح وقت مدارا مینمود و گوش باخبار صلح و جنگ داشت و مآل کار را مترصد بود تا اینکه خبر متواتر رسید که خاقان بصوابدید و استدعای امنای حضرت و سفرای دولتین امر مصالحه را بمعادل هشت کرور قطع و فصل فرموده و انجام داده و وجه مصالحه را شاهزاده ملک قاسم میرزا و منوچهرخان معتمدالدوله و نظرعلیخان برادرزاده‌ی عسگرخان افشار ارومی از دارالخلافه‌ی طهران به تبریز

حمل و نقل کرده‌اند .

بعد از این مقدمات 'نائب السلطنه و پسکویچ در قریه‌ی تر کمانچائی
بین زنجان و تبریز با هم ملاقات کرده عهدنامه‌ی مصالحه بقسمی که در
تواریخ مبسوط و مسطور است از طرفین نگاشته و سپرده شد. پس از مبادله‌ی
معاهده پسکویچ عسا کر روسیه را از خاک مملکت آذربایجان حرکت داده
راه پترزبورغ پیش گرفت و حضرت نائب السلطنه باز بالاستقلال در مرکز
حکومت خویش قرار گرفت .



وقایعی که در دومین دوران حکومت نجفقلیخان بیگلربیگی پیش آمد

به تبیین آنکه چون نجفقلیخان بیگلربیگی کثرت ثانی در مسند حکمرانی قرار گرفت حتی الامکان بمقتضای بزرگ منشی خود امور ولایتی را منتظم مینمود و سر تیپ فوج هفتم و هشتم لطفعلیخان عم اکرم بیگلربیگی نیز با دو فوج ابواب جمعی در انجام امور حکمرانی و کفایت خدمات دیوانی مساعی جمیله بظهور می آورد ، بیگلربیگی فرج الله خان پسر عسگر خان را منصب یآوری داد و شیخ قلی بیگ بن مرحوم محمود خان بر حسب حکم دیوانیان عظام منصب سرهنگی یافت .

در این سال میرزا محمد علی آشتیانی معروف به اشکبوس که از محررین جناب میرزا ابوالقاسم قائم مقام بود از دارالسلطنه ی تبریز مأمور رسیدگی و جمع بندی منال دیوانی شده به ارومیه آمد و رقمی از جانب نائب السلطنه بعهده ی لطفعلیخان سرهنگ داشت که کمال تقویت از مأمور مزبور بعمل آورد ، چون سابقاً ریاست و پیشکاری با میرزا حسین برادر عسگر خان بود لهذا اشکبوس مزبور با مشارالیه بمقام محاسبه برآمده مطالبه ی بقایای چندین ساله ی مالیه کرد و مشارالیه حسابی مشتمل بر رفع ذمت خود تنقیح داد ولی مقبول نشده و بحکم اشکبوس محبوس محترم گردید! و همچنین

حاج علیارخان رئیس ایل گندزلو را درباب مالیات محال دول بمقام خطاب و عتاب درآورده محبوس نمود ، تا اینکه رفته رفته سوء سلوک و بدعتهای میرزای مزبور اهالی ارومیه را بستوه آورده اجماعاً بمحکمه‌ی جناب آقاعلی اشرف پیشنماز ملتجی و دادخواه شدند ، جناب مزبور چندین بار بزبان رفق و مدارا میرزای مزبور را موعظه و نصیحت نمود سودمند نیفتاد آخر الامر تکلیف شرعی بر ذمت جناب پیشنماز وارد آمده محض رفع ظلم و تعدی از اهالی متظلمین افشار ، از ارومیه حرکت فرموده که از راه دریاچه به تبریز برود .

در خلال این احوال نائب السلطنه که بعزم در بارهمایون از تبریز حرکت و دارالارشاد اردبیل را مضرب خیام دولت فرموده بود ، لطفعلی خان سرتیپ را با دوفوج افشار احضار فرمود که در جزو سایر افواج و توپخانه و سرکردگان به سلیمانیه اش روانه دارد ، سرتیپ مزبور نخست جناب آقاعلی اشرف پیشنماز را از چمن صداقه برای صلاح وقت مراجعت بولایت داده خود عازم اردبیل گردید بقیه حالات اودر موقع خودنگارش خواهد یافت .

بعد از رفتن سرتیپ مزبور عسگرخان رئیس طائفه‌ی ایمانلو برادر خود عبدالصمدخان را که چندین سال حکمرانی سلدوز داشت و در این سال بموجب حکم اولیای دولت معزول و در ولایت بود مصحوب عریضه‌ای مشعر بتعدیات میرزا محمدعلی اشکبوس بحضور حضرت نائب السلطنه فرستاد. عبدالصمدخان و برادرزاده اش نظرعلیخان بعد از ورود به اردبیل چون عریضه‌ی عسگرخان را بملاحظه‌ی جناب قائم مقام رسانیدند معظم له

چون وثوق و اعتماد کلی بقول عسگرخان داشت ، آتش غضب آن جناب از حرکات میرزا محمدعلی اشتعال یافته فوراً رقیمی از جانب نائب السلطنه بعهدهی فتحعلیخان نوری مازندرانی نوشت که اشکبوس را مغضوباً و مغلوباً تحت الحفظ بحضور روانه دارد، سیفعلی بیگ نامی که از هواخواهان اشکبوس بود دو اسبه خود را به ارومیه رسانیده مشارالیه را از ماجرا اطلاع داد آن متعدی در دل شب از ارومیه حرکت و بجانب اردبیل فرار کرد. علی الصباح طائفه‌ی ایمانلو و کسان عسگرخان اجماعاً حاج علیارخان گندزلو و میرزا حسین وزیر را از محبس اشکبوس نجات دادند و روز جمعه دوم شهر جمادی الاول عبدالصمدخان و نظرعلیخان باتفاق فتحعلیخان نوری وارد ارومیه شدند .

و از وقایع دیگر این سال اینکه مینرال گری بایدوف سفیر دولت بهیهٔ روسیه که محض ابلاغ مصالحه نامه روانه‌ی دارالخلافه‌ی طهران بود چون خبر ورود مشارالیه به تفلیس معروض نائب السلطنه شد لهذا نظرعلیخان برادرزاده‌ی عسگرخان افشار را که مردی زبان آور و پارسی دان^۱ بود. نائب السلطنه به مهمانداری سفیر مزبور روانه فرمود که مصحوب سفیر تا تبریز آمده و از آنجا بدارالخلافه‌ی طهران بروند .

بالجمله چون گری بایدوف همراه مهماندار مزبور به تبریز آمد، پس از یکماه توقف در تبریز و سؤال و جواب با حضرت نائب السلطنه قونسول و نایبی از خود در تبریز معین کرده بی استیذان از نائب السلطنه در کمال جبروت و بی اعتنائی و ناپرواائی راه دارالخلافه را درپیش گرفت

۱- منظور آشنا بودن او با زبان فرانسوی است .

و برفت و هنگام ورود او به طهران روز یکشنبه پنجم شهر رجب المرجب بود حسب الامر فتحعلیشاه ، ظل السلطان با میرزا محمدعلیخان کاشانی و محمد ولیخان افشار قاسملو پذیرائی کرده با احترام تمام بدارالخلافتش وارد نمودند^۱ .

انتصاب ابراهیمخان سردار به حکمرانی ارومی و شیوع بیماری طاعون

به تبیین آنکه در همین اوان ابراهیمخان سردار بن جانمحمدخان قاجار که از معارف استرآباد بود ، بحکمرانی ارومیه مأمور شد و بعد از ورود در عمارت سردری منزل کرده پیشکاری و وزارت بلدهی مزبوره را بکف کفایت ملازم معتمد خود حاج ابراهیم نام سپرده و خود به عرض و داد مردم رسیدگی نمود. چندی از حکمرانی او انقضا نیافته بود که ناخوشی مسری طاعون در بلد و بلوک شیوع پذیرفت و هر روز و شب از صدمه‌ی همین مرض مسری خلق الله بسیاری از ذکور و اناث و صغیر و کبیر رهسپار وادی عدم میشدند ، لهذا از هول جان تفرقه به اهالی بلده روی

۱- این همان سفیری است که بعلت دخالت‌های ناروا در امور حکومتی ایران و مخصوصاً تقاضای استرداد بانوان گرجی که در حبال‌های نکاح ایرانیان بودند موجبات خشم روحانیون و مردم را فراهم آورد ، بطوریکه مردم به جایگاه او ریختند و با چند تن از اعوان و انصارش بقتل رسانیدند بعداً بفرمان فتحعلیشاه و بدستور نائب السلطنه خسرومیرزا بروسیه رفت تا از قتل سفیر معذرت بخواهد ، در این سفر مصطفی افشار سمت ملازمت حاج میرزا مسعود انصاری را داشت و همراه هیأت بود و سفرنامه‌ای نوشت که موجب معروفیت او شد و به بهاء الملك ملقب گردید و بعدها بمقام وزارت رسید .

داده ابراهیم خان سردار حکمران از شهر بباغ کمال آباد رفت، نجفقلیخان بیگلربیگی با اهل و عیال بقریه‌ی نجف آباد ملکی خود واقع در قرا باغ انزل تشریف برد، عسگرخان در قریه‌ی کهریز و قوشچی رحل اقامت انداخت و هکذا معارف افشار و اهالی ارومیه حتی الامکان به جاهای نزدیک و دور متفرق شدند و از معارف خوانین و غیره که با این بلیه به سرای آخرت انتقال نمودند از جمله خدادادخان بن امامقلیخان عم نجفقلیخان بیگلربیگی و کاظمخان و احمدپاشاخان از اولاد مرحوم محمدقلیخان و دیگران بودند ذیل این بلیه چند گاهی امتداد داشت تا اندک اندک رفع گردید.

مرگ ناهنگام لطفعلیخان سرنپ افشار در اثر سانحه‌ای که پیش آمد

به تبیین آنکه سبق نگارش یافت که حضرت نائب السلطنه هنگام عزیمت به دارالخلافتی طهران در اردبیل لطفعلیخان را با دو فوج هفتم و هشتم افشار احضار فرموده در جزو عساکری که بسرداری رحمت‌الله خان امیر توپخانه مأمور به سلیمانیه و حراست آنجا بودند مأمور سلیمانیه نمود، لهذا لطفعلیخان بر حسب مأموریت در جزو مأمورین بود چون از مأمورین سلیمانیه در آن عرض مدت که در آنجا متوقف بودند خدمات شایسته به عرصه‌ی ظهور آمده، معروض اولیای دولت گردید نائب السلطنه در ازاء خدمات و جانفشانی مأمورین خاصه لطفعلیخان افشار قاسملو به ارقام التقات و خلایع ملوکانه، ایشان را مورد مراحم فرمود و محض افتخار

لطفعلیخان نشان خلعت مخصوص منصب سرتیپی دو فوج افشار به سلیمانیه فرستاد . سرتیپ خلعت و منشور را پذیرائی شایسته کرده پیکر خود را با خلعت مهر طلعت و نشان جلالت بیاراست ، هنگام معاودت از استقبال ، که دو فوج دریاموج افشار جشن و شلیک مینمودند و سواران سرگرم جریدبازی و اسب تازی بودند از قضا اسب اسدالله بیگ میرآخور سرتیپ که با خدمتش عنان بر عنان میرفت جفته انداخته صدمه‌ی کلّیه به پای لطفعلیخان وارد آورد ، یعنی قلم پای او را بشکست لهذا آن کوه تمکین و وقار از صدر زین بی حس و بیهوش بر زمین افتاد ، خدمتش را سوار تخت روان کرده بمنزل بردند و با همان صدمه از پای در افتاده بستری گشت چنانکه شکسته بندها حاضر آورده مومیایها استعمال کردند مفید نیفتاده تا اینکه روز پنجشنبه هجدهم شهر جمادی الثانی طایر روح روانش از قفس کالبد پریده بشاخسار طوبی نشست ، دو فوج افشار روده‌ای خون از چشم‌های چون جیحون جاری کردند و بعد از آن با کسوتهای سیاه جنازه را به عتبات حمل و نقل نموده رو بسوی ارومیه نهادند . مرگی سرتیپ در ارومیه تأثیر بخشید و نجفقلی خان بیگلربیگی و خویشان و اقوامش بمراسم تعزیت قیام نمودند .

از وقایع این دوره اینکه حضرت ولیعهد نائب السلطنه حسب الامر پدر بزرگوار خود خاقان صاحبقران محض انتظام یزد و کرمان و صفحات خراسان مأمورو روانه شده فرزند خود فریدون میرزا را نیابتاً در آذربایجان بریش سفیدی و پیشکاری امیر نظام محمدخان زنگنه و میرزا اسحق نبیره‌ی میرزا عیسی قائم مقام تعیین فرمود .

افتشاش و قحطی در ارومی در سال ۱۲۴۸ هجری قمری

به تبیین آنکه در این سال که حضرت نایب السلطنه در صفحات خراسان مشغول و مواظب انتظام آن سامان بود و بجز دو فوج هفتم و هشتم افشار ارومی که سر تیپ آنها بر حمت خدا رفته دیگر لشگری در آذربایجان نبود، اهالی و عشایر اشرار سرحد، چون عرصه را خالی دیدند و فرصت را غنیمت شمردند پای جسارت از گلیم خویش بیرون کرده اسباب خسارت فراهم آوردند، خاصه در بلدهی ارومی که بمحالات عشایر نشین مشتمل و بخاک دولت علیه عثمانی و ممالک روم متصل است از طرفی سکنه‌ی اشنویه، زرزا و از طرف دیگر اکراد دشت و ترگور و صومای و برادوست بهم برآمده غوغا نمودند و از یکطرف اهالی افشار بعلت اجحافات و تعدیات ابراهیم خان سردار بستوه آمده سر از اطاعت باز زدند چنانکه شب هنگام جمعی از الواط و اجامر بچادرهای او که در باغ کمال آباد توقف داشت هجوم آورده و هدف گلوله‌های تفنگ نمودند [همچنین] جانوری که به «سن» معروف است به حاصلها ریخته پاک می‌خوردند و بلای غلا بالا گرفت بالجمله از هر جهت اسباب پریشانی فراهم آمده محصلین غلاظ و شداد تحصیل وجوه مالیه نیز بسر رعایای بیچاره گماشته شدند، لاجرم اهالی ارومیه بالاجماع التجابه بمحکمه‌ی جناب میر حمید آقا شیخ الاسلام بردند و عرض و دادخواهی کردند. شیخ الاسلام محض رفع تظلم نزد ابراهیم خان سردار رفته تبلیغ عرض و داد مظلومین فرمود چون از سردار مزبور جوابی مطابق سؤال نشنود متغیرانه نسبت به سردار و حاج ابراهیم وزیرش سخنان سخت و زشت بر زبان آورده قهراً بمنزل خود تشریف آورد، آنگاه

با جمعی از طبقه‌ی رعایا و اهالی افشار تهیه‌ی سفر دیده روی به تبریز نهادند و بعد از ورود تظلمات خود را وسیله‌ی محمدخان امیر نظام زنگنه بعرض امیرزاده فریدون میرزا رسانیده استدعای دادخواهی نمودند، استدعای ایشان بدرجه‌ی اجابت رسید باین معنی که محض خاطر جناب میرحمید آقا شیخ الاسلام و ترحماً به طبقه‌ی رعایا معادل شش هزار تومان نقداً و شش هزار خروار غله از سال آینده تخفیف مرحمت شد، لهذا جناب شیخ و اهالی افشار مقضی المرام و شادکام به ارومیه معاودت نمودند.

اما بعد از رفتن اهالی افشار و شیخ الاسلام به تبریز سردار حکمران چون میدان را خالی دید بعزت جسارت و افتضاح الواط و اجامر که چادرهای او را هدف گلوله نموده بودند چند تن از معارف افشار ارومیه را گرفتار کرده محبوس نمود، منجمله اسماعیل خان بروجردی کلانتر ارومیه و آقا فتح‌الله نام و کیل‌الرعا یا بود، چون عسگرخان در آن ایام تکسر مزاجی داشت و خود از رفتن بحکومت معذور بود چندین بار محض استخلاص کلانتر و وکیل‌الرعا یا حاج‌الامحمد پسر مرحوم ملا محمد باقر را نزد سردار فرستاد ولی ملتمس^۱ او مقبول نگشت عاقبت آن خان غیور جمعی از جوانان طائفه‌ی ایمانلوی خود را مکمل و مسلح نیم‌شبى بمحبس فرستاد، ایشان وکیل‌الرعا یا و کلانتر را عنقاً از محبس خلاص نمودند. در آن هنگامه کسان حکومت و مستحفظین حبس‌خانه بمقام مدافعه و ممانعت برآمدند هنگامه و شورشى عظیم برپا شد چنانکه يك تن از کسان عسگرخان با زخم گلوله از پای درآمده پای به آخرت نهاد. ابراهیم خان سردار در

جوف‌اللیل پسر برادر خود را با عریضه‌ای مشعر به اجماع و شورش اهالی ارومیه به تبریز فرستاد و بفاصله‌ی شش روز چند تن محصل شدید از جانب فریدون میرزا مأمور و روانه‌ی ارومیه نمودند که مرتکبین این جسارت را محبوساً تحت‌الحفظ به تبریز ببرند ، عسگرخان با وصف آن تکسر و نقاقت مزاج که داشت سوارمحمل و عماری شده روی براه تبریز گذاشت ولی در دهکده‌ی عسگرآباد ملکی خود بسبب شدت مرض توقف نمود ، باستراحت مشغول شد . مقارن این احوال مأموریت جهانگیر میرزا پسر نائب‌السلطنه بحکمرانی و انتظام سرحدی ارومیه بحد شیاع رسید .

عزل ابراهیم خان سردار از حکمرانی ارومیه و اعزام جهانگیر میرزا در مقام ریاست افشار

سبق نگارش یافت که در ایام حکمرانی ابراهیم خان قاجار محض بی‌کفایتی و عدم مبالغات مشارالیه اشرار محالات در بلده‌ی مزبوره آغاز فتنه و فساد گذاشته ، غوغای عظیم برانگیختند منجمله شاهمرادیگ نام میررواندوز نخست پای تطاول به سردشت مکرری نهاده دست تصرف دراز کرد و از آنجا تعدی به قصبه‌ی اشنویه کرده کار گزاران آنجا مراتب را به عرض ابراهیم خان حکمران ارومیه رسانیدند ، سردار مزبور چون میدانست چاره‌ی اینکار در دست او نیست زیرا که افشار و اهالی ارومیه کلاً از وی شاکی و رویگردان بودند لاجرم چگونگی را به امنای دولت و نائب‌السلطنه مصحوب‌عریضه اطلاع داد لہذا فرمانی بعہدہ‌ی خسروخان بن‌امان‌اللہ خان والی کردستان در تدبیر^۱ میررواندوز صدور یافت و از جانب

نائب السلطنه نیز نواب جهانگیر میرزا بحکومت ارومی و انتظام آنجا مأمور آمده و مقرر شد که محمدخان سرتیپ ایروانی با دو فوج نظام افشار و سواران قراپایاق سلدوز و مقدم و مکرری بر سر دشت مکرری بتازند و میررواندوز را بیدخل سازند و نواب جهانگیر میرزا نیز با چهار عراده توپ و چهار صد سالدات روسی که از فراریان روس تازه جمع شده بودند و ششصد نفر از سربازان جدید خوی و هزار سوار حیدرانلو از راه سلماس روانه‌ی ارومیه شد روز پنجشنبه ۲۳ جمادی الاولی در عسگر آباد ملکی عسگرخان فرود آمد و عسگرخان به تشریفات پذیرائی پرداخت. روز دیگر علی اکبرخان نوری مازندرانی که از چاکران مقرب نواب جهانگیر میرزا بود نوید ورود نواب والا را در ارومیه به نجفقلیخان رسانید بیک طاقه شال نویدانه مستمال شد ، بالجمله روز جمعه ۲۴ شهر مزبور عموم اهالی افشار راه استقبال پیش گرفتند مقارن عصر تنگ نواب والا از دروازه‌ی مشهد (بالا) داخل دارالایاله شد و محض ورود یک طاقه شال ترمه و یک ثوب جبه‌ی سلسله‌دار و یک قبضه کارد جوهر دار به نجفقلیخان بیگلربیگی عنایت و مقرر شد که هر روز نیابتاً در دیوانخانه‌ی عدلیه جلوس کرده به اتفاق خداقلیخان بن محمدقلیخان بیگلربیگی دیوان بیگی و عسگرخان ریش سفید عبدالملکی و عبدالصمدخان و احمدخان صابین قلعه و موسیخان قاسملو بکلیه‌ی مهمات ولایتی و عرض و داد ایلی و رعیتی رسیدگی نمایند و فراخور هر کدام خلایع فاخره مرحمت شد و شغل استیفای مالیاتی به میرزا حسین برادر عسگرخان واگذار و مخلع گردید .

پس از این مقدمات محمدخان سرتیپ ایروانی را نواب والا جهانگیر

میرزا با دو فوج هفتم و هشتم افشار ارومیه که در فوج هشتم علیقلی خان بن محمد عیسی خان قاسملو سرهنگ بود و علی نقی خان برادر اعیانیش منصب یآوری داشت و در فوج هفتم عبدالله خان قاجار سرهنگ بود و آنهمه استعداد، نخست بسمت اشنویه زرزا حرکت داده رؤسای زرزا را بواسطه تکه‌ل و تسامحی که در حراست اشنویه کرده بودند مورد مؤاخذه و گوشمال نمود و میرزا معروف نام از آقایان زرزا را که به میررواندوز پیوسته بود محبوس فرمود، آنگاه افواج افشار را بمحال صومای برادوست فرستاد که قهراً قلعه‌ی کانه‌میش متعلق به برادوست را از تصرف کسان دولت عثمانی انتزاع کردند، و از آنجا بمحال دشت ترگور رفته قلعه‌ی برده سور را بگرفتند. محمد بیگ دشتی با اتباع خود تاب مقاومت نیاورده بقلعه‌ی کله‌کاه فرار کردند، چون این محالات انتظام یافت بحکم والا بسر قلعه‌ی سردشت مکرری جلوریز شدند قراچوم آقا نام با تفنگچیان خود از آنجا گریخته بدر رفت، آنگاه محمد خان سرتیپ توپها را از مضایق^۱ سخت گذرانده بر سر قلعه‌ی دربند و قمچقای که از قلاع میررواندوز بود و در نهایت استحکام، رفته بضرب توپهای خارا کوب خرابشان کردند و از جانب بغداد و عمادیه نیز سپاه عمادیه و بغداد بر میررواندوز شوریده محصورش کردند، میر مزبور چون خود را از چهار طرف در ششدر حیرت مات دید لاجرم چهار هزار تومان بوسیله‌ی وزیر بغداد گذرانیده نخست شرآنها را از سر خود دفع نمود بعد سه هزار تومان به محمد خان سرتیپ ایروانی داده عریضه به نواب والا فریدون میرزا فرمانفرمای آذربایجان و محمد خان

زنکته امیر نظام فرستاده سپاه آذر بایجان را منصرف نمود. آنگاه محمدخان سرتیپ باخذ منال دیوانی سلیمانیه مأمور و متوقف شده افواج افشار و سواران نظام به ارومیه مراجعت کردند الحق انتظام کلی در صفحات ارومیه و محالات حاصل شده و چون این فتوحات بنام جهانگیر میرزا ختم آمد لهذا با کمال استقلال به حکمرانی مشغول شد .

وفات عسگر خان سردار نامدار افشار ارومی

در این ایام که سنین زندگی عسگر خان بسرحد هشتاد یا چیزی کم و زیاد رسیده بود بواسطه ی نقاهت وجود و ضعف شیخوخیت ، آن خان کامران بستری گشت، اطبای بلده به معالجه اش مواظب شدند ولی روز بروز بر نقاهت و ضعف می افزود تا اینکه روز شنبه پیش از اذان ظهر هشتم رجب المرجب مطابق ۱۲۴۹ هجری دعوت حق را لبیک اجابت گفته به رحمت حی لایموت پیوست تاریخ وفات او از جناب میرزا علی حسین منشی تخلص است^۱ الحق خوب گفته :

چون طایر روح قدس عسگر خان زین تنگ قفس بگلشن قدس پرید
زد خامه رقم بگریه تاریخ وفات صد آه فلك پرده ز افشار درید

۱۲۴۹

عسگر خان مرحوم قریب $\frac{۲}{۳}$ عمر خود را در میادین جنگ گذرانید و ثابت کرد که شایستگی دارد تا یکی از رجال معتبر دولت و خیر خواه و کار گذار ایل و رعیت بحساب آید. اولاد ذکورش فرج الله خان - کلبعلی آقا

۱- از شاعران ارومی و شرح احوالش در کتاب بزرگان و سخنسرایان آذر بایجان غربی آمده است .

اسدالله آقا - فرج الله خان بودند .

از وقایع دیگر این سال فتح قلعه‌ی امیر آباد و جنو شان و سرخس
من توابع خراسان است که در دست ولیعهد نائب السلطنه که در این ایام
فرمانفرمای خراسان بود بظهور آمد در آن سفر از قراریکه مسموع و
مسطور است از اهالی افشارارومیه اسدالله خان افشار عربلو سرتیپ توپخانه
و فضان آقا سرهنگ سعدلو و محمد ولیخان افشار قاسملو با سواره نظام
افشار از ملتزمین رکاب بودند .



وقایع سال ۱۲۴۹ هجری قمری در دوران حکومت جهانگیر میرزا و مرگ عباس میرزا و اثرات آن در اوضاع ارومی

چون جهانگیر میرزا حکمران ارومیه و خوی و سلماس هر سه بود
لذا در این ایام که فراغتی از انتظام امور متعلق به ارومیه حاصل نمود
مصطفی قلی میرزا برادر اعیانی خود را نیابتاً در ارومیه تعیین کرده خود
راه سلماس و خوی پیش گرفت ، بعد از رفتن او و برادرش مصطفی قلی میرزا
چون جوان نامجرب و مغرور بود باغواهی چند تن از مفسدین عملیات
که فی الواقع شیطان فطرت و خاین دولت بودند آغاز احداث بدعتها نمود
و عوارض فوق العاده بر منال دیوانی افزود ، اندک اندک آتش ظلم و تعدیات
او بالا گرفت اهالی بلده بعضی که قدرت حرکت داشتند جلای وطن اختیار
نموده بجاهای دور و نزدیک میرفتند، جناب آقا علی اشرف پیش نماز که ملجاء
فقرا بود از دست آه و ناله‌ی رعایا بستوه آمده محض رفع ظلم عازم خوی
گردید و شکایت اهالی ارومیه را به نواب جهانگیر میرزا ابلاغ نمود
امیرزاده‌ی مزبور ملتمسات جناب مشارالیه را بسمع رضا شنیده با هزار
گونه احترامش معاودت داد و خود نیز احمد میرزا برادر خود را در خوی
نائب الحکومه نموده تشریف فرمای بلده‌ی ارومیه شد و اوائل ماه صفر

بسرکشی محال هر گور نهضت نموده هنگام ورود بدهکده‌ی باراندوز ،
چون از طائفه‌ی خلج بودند و از ادای منال دیوانی خودشان تمرّد ورزیده
و در امتثال احکام دیوانی تمرّد میکردند ، لهذا چند تن از معارف آن
طائفه‌ی طاغیه را گرفتار نموده در روز اربعین حکم به سیاست آنها فرمود
چنانکه پسر را پیش پدر و پدر را پیش چشم پسر مثل گوسفند سر بریدند!!
بعلاوه معدودی از اثاثیه‌ی خلج را بقید اسار آورده سر برهنه در میان بلد
و بلوک گردانیدند!! در این روزها حاج علیارخان رئیس گنذلو را که
مرد متمول بود هزار تومان مصادره و اخذ نمود .

از وقایع دیگر این سال ارتحال جناب آقاعلی اشرف پیشنمازا است
که در روز چهارشنبه دوازدهم شهر ربیع الثانی بعالم باقی شتافت هم در این
سال سراسر مالل نائب السلطنه ولیعهد دوات بیزوال ، هنگامیکه در خراسان
مشغول انتظام آن سامان و فتوحات نمایان بود شب دهم جمادی الثانی
جهانبانی جهان فانی را وداع گفته بسر ای جاودانی انتقال فرمود . تفصیل
این اجمال آنکه در آن ایام که معظم له فتح جنویشان نموده وارد ارض اقدس
گردید و از آنجا بلافاصله بسر تربت شیخ جام رانده محمدخان قرائی
معروف به کله کن را که از در عصیان و طغیان در میآمد گرفتار و تحت الحفظ
به آذر بایجان فرستاد پس از آن رأی آن [ولیعهد] بتسخیر غوریان و فتح
قلعه‌ی هرات تعلق گرفت . همانا در غیاب آن حضرت جناب میرزا ابوالقاسم
قائم مقام و معتمدین عظام عرایض صادقانه به خاقان نگاشته و اظهار داشته
بودند که بتحقیقات طبای حاذق فرنگ و ایران در چنین اوقات حرکت
و سواری مضّر نائب السلطنه است مع هذا اعتماد بقول اطبا و چاکران صادق

نفرموده حرکت فرمود علیهذا فتحعلیشاه مؤکداً حکم مرقوم فرمود واز حرکتش ممانعت نمود چون نایب السلطنه را معلوم افتاد که این جسارت را قائم مقام کرده به معزی الیه سخت متغیر گردیده ولی بسبب اشتداد مرض ناچار از راه به ارض اقدس معاودت کرده آنگاه فرزند ارشد خود محمد میرزای والی را با شصت هزار سپاه جرّار بقلعه‌ی هرات فرستاد منجمله از جنود آذربایجانی محمد ولی خان قاسملو سر کرده‌ی سواران نظام و علیقلی خان سرتیپ و برادرش علینقی خان سرهنگ با دو فوج هفتم و هشتم افشار در جزو عسا کر نصرت مآثر بودند بالجمله بعد از محمد علی میرزا دولت‌شاه والی کرمانشاه نایب السلطنه اکبر اولاد ذکور خاقان است و بیست و شش نفر اولاد ذکور نایب السلطنه است که اکبر و ارشد ایشان محمد میرزا بود که سلطنت به وی انتقال یافت .

بعد از رحلت نایب السلطنه این خبر وحشت‌آور در اندک وقتی در کل ممالک ایران شیوع یافته محمد میرزا از راه دانش و تدبیر طرح مصالحه با کامران والی هرات انداخته معجلاً خود را به ارض اقدس رسانید.

وقایعی که در اثر سختگیری‌های جهانگیر میرزا در ارومی پیش آمد

چون خبر رحلت نائب السلطنه در تبریز به دشتیاع رسید، محمدخان امیر نظام پیشکار نواب فریدون میرزا ذریعه‌ای^۱ مشعر باین معنی نوشته مصحوب مسرعی به ارومیه نزد نجفقلی خان بیگلربیگی فرستاده اورا اعلام داد، لهذا بیگلربیگی باتفاق جناب میر عبدالحمید شیخ الاسلام و میرزا مسلم عارف معروف روز جمعه هشتم ماه رجب المرجب در خلوت بحضور نواب جهانگیر میرزا رفته بتقریبی ذکر رحلت نایب السلطنه را در میان آوردند، نواب والا محض استماع این خبر مشتی چند به سینه و سر زده گریبان صبوری را چاک زد و به لوازم تعزیت قیام نمود، بعد از فراغت از تعزیت باندك فاصله خبر ولایت عهد نواب محمد میرزا بهمه جا رسید و محقق گردید و هم در این روزها مسرعی معتمد از جانب خسرو میرزا برادر اعیانی جهانگیر میرزا وارد ارومیه شده و به جهانگیر میرزا محرمانه رسانید که قائم مقام سعایتی کرده شکر آبی بین ما برادران انداخته است البته واقف این معنی بوده طریقه‌ی حزم و هشجاری را از دست نباید داد. نواب جهانگیر میرزا هم از رحلت پدر نامدارش نیک تنگدل بود و هم ولایت عهد

و بعد از جدّ تاجدارش شهریاری با محمد میرزا بر وی شاق و دشوار مینمود
 زیرا که بزعم خود ، خود را شایسته‌ی این کار و پایه میدانست چنانکه
 چندین بار بر زبان خود آورده که خداوند ا جهانگیر بنده‌ی تو چگونه تن
 به گوساله پرستی در دهد مجملأً چون هوای طغیان و سودای تاج و تخت
 ایران در سرش بود لذا سرکشی خود را علی رؤس الاشهاد آشکارا نمود ،
 جناب محمدخان امیر نظام زنگنه چندین بار مکاتب هواخواهانه بخدومتش
 نگاشته او را از این خیالات بیهوده پند و نصیحت داده منع مینمود ولی
 مفید نبود بالاخره لابد و ناچار تهیه‌ی استقبال محمد میرزا و لایعهد دولت
 را که از دارالخلافتی طهران بفرمانفرمائی آذر بایجان تشریف فرما بود
 دیده و مصطفی قلی میرزا برادر خود را نیابتاً در حکومت ارومیه گذاشته
 خود معجلأً روانه گردید ، هنگامی که چمن اوجان مضرب سراپرده‌ی
 دولت و لایعهد مزبور یعنی محمد میرزا بود ، شرفیاب حضور شد. همانا
 میرزا ابوالقاسم قائم مقام چون از سوء نیت جهانگیر میرزا درست مطلع بود
 در اوقات خلوت فرصت جستجو در بد گوئی نواب معزی الیه ساعی بوده و
 در سعایت او کوتاهی نمی نمود تا اینکه در روز ورود بدارالسلطنه‌ی تبریز
 که هجدهم ربیع الاولی بود در خفیه جهانگیر میرزا را با برادرش خسرو
 میرزا هر دو را از حلیه‌ی بصرعاری نموده تحت الحفظ به اردبیل فرستادند!
 و بعد از آن اخوان دیگرش احمد میرزا و مصطفی قلی میرزا که از قبل
 جهانگیر میرزا در ارومیه و خوی و سلماس نیابت داشتند منشوری از حضرت
 و لایعهد بعهدی نجفقلیخان بیگلربیگی صدور یافت که خود کما فی السابق
 بحکمرانی پرداخته و مصطفی قلی میرزا را تحت الحفظ بدارالسلطنه روانه

سازد ، بیگلربیگی بموجب منشور امیرزاده‌ی مزبور را مصحوب عبدالصمد خان وفرج‌الله بیگ یاورسواره نظام به تبریز فرستاد. اما چون بیگلربیگی مزبور مجدداً خلعت حکمرانی افشارپوشیده درمسند جلال قرار گرفت نخست بشکرانه‌ی این موهبت عظمی بمدرسه‌ی شهرتشریف برده به تعمیر و تجدید حجرات مسجد جامع و نصب طوق طلای گنبد و چهل چراغ و منبر اقدام نمود و در کتیبه‌ی پائین مسجد سوره‌ی مبارکه‌ی هل اتی ... را با خط میرزا محمد شریف مرحوم نویساند .

هم در این سال آوازه‌ی رحلت خاقان مغفور فتحعلیشاه که در اصفهان اتفاق افتاد در کل آفاق انتشار یافت و هم در این سال که ۱۲۵۰ هجری است حضرت ولیعهد محمد شاه از تبریز بدارالخلافه‌ی طهران تشریف فرما شده در چهاردهم رمضان المبارک در جای جدّ امجد کامکار در تخت سلطنت قرار گرفته ناج کیانی را طراز فرق فرقدسای فرمود .

حرکت جهانگیرخان به تهران و تقدیم تحف و هدایا از طرف نجفقلیخان به محمد شاه قاجار

چون اعلیحضرت شهربار محمدشاه قاجار برسریر سلطنت تمکن یافت و موقتاً منصب نبیل وزارت بر کف کفایت و درایت جناب میرزا ابوالقاسم قائم مقام سیدفراهانی سپرده گشت ، حکام صاحب اقتدار و بیگلربیگیان هر دیار با تقدیمات و هدایا روی بدر بار خلافت نهاده عتبه بوس [آستان] سلطنت میشدند منجمله نجفقلیخان بیگلربیگی افشار که مسند حکمرانی [داشت] ولد روش ضمیر خود جهانگیرخان را با تقدیمات شایسته محض

تبریک و تهنیت جلوس بدار الخلافه‌ی طهران گسیل نمود ، بیگلربیگی زاده بعد از شرف اندوزی عتبه‌ی علیه عریضه‌ی تهنیت‌نامه‌ی پدر خود را با تقدیماتی که برده بود بنظر همایون اقدس رسانیده مورد تلافیات پادشاهی گردید . چون حضرت شهریار را بقدمت خدمت و پیوند و خویشی این دودمان را با خانواده‌ی سلطنت اطلاع و بصیرت تمام بود ، علیهذا یکی از صبا‌یای خاقان را که خواهر صلبی شاهزادگان یحیی میرزا و جهانسوز میرزا و عمه زاده‌ی جهانگیر خان بود بنام معزی‌الیه خطبه و نامزد فرمود و امر و مقرر نمود که معادل پانصد تومان مستمری علاوه بر مستمریات نجفقلیخان بیگلربیگی در حق وی برقرار گردد ، پس از این مقدمات فرمان قضا جریان از مصدر خلافت شرف صدور یافت که نجفقلیخان بیگلربیگی کثرت ثالث در مسند حکومت استقلال یابد و نیابت خود را که سابقاً با ابراهیم خلیل خان برادر بیگلربیگی بود بفرزندار جمند خود جهانگیر خان واگذار د آنگاه خان جهانگیر شاد کام رو به ارومیه نهاد و روز پنجشنبه بیست و پنجم ربیع الثانی وارد مقصد شد ، نجفقلیخان بیگلربیگی خلعت شاهی را پذیرائی نموده و از برای فرزندش سوری شایسته آغاز فرمود . بالجمله مدت چند سال در ارومیه بالاستقلال حکمرانی مینمود تا اینکه مجدداً حکومت به نواب ملک قاسم میرزا انتقال یافت .

در انتقال حکومت برای بار دیگر به شاهزاده ملك قاسم میرزا و وقایعی که در این دوران پیش آمد

روز چهارشنبه نوزدهم جمادی الاول حسن بیگ نام از غلامان نواب ملك قاسم میرزا با منشور قضا دستور و دستخط همایون محمدشاه وارد ارومیه گشت ، دستخط مشعر باین مضمون که نجفقلیخان بیگلربیگی بداند چون عم اکرم شاهزاده ملك قاسم از عهد صبی هواخواه صدیق دولت بوده و خدمات به مرحوم نائب السلطنه نموده و ایامی که برادر اعیانی ما قهرمان میرزا صاحب اختیاری آذربایجان داشت چه در ایام حیات او و چه بعد از وفات ، جانسوزیها و مهربانیها از آن عم اکرم بظهور رسیده لذا اکنون که خود از حضرت ماحکمرانی ارومیه مسقط الرأس نیاکان اموی خود را مخصوصاً استدعا نمود ، ما نیز بکمال میل و رضا به آن عم اکرم مرحمت فرمودیم لهذا به آن چاکر دولتخواه امر و مقرر میفرمائیم که خود و عموم افشار ، او را از این تاریخ حکمران بالاستقلال دانسته تخلف از فرمان همایون ننمایند والسلام .

متعاقب این دستخط خود شاهزاده ملك قاسم میرزا هم از طهران به تبریز آمد ، چون در آن هنگام برادر اعیانی محمدشاه ، قهرمان میرزا صاحب اختیار آذربایجان بود شاهزاده ملك قاسم میرزا نظر بمرأحم مخصوص شهریار و ملاحظه‌ی عموی و کبرسال اعتنائی بامضای بهمن میرزا نکرده خداحافظی کرده به ارومیه آمد ، این معنی عقده در دل بهمن میرزا شده و کینه‌ی او را در دل خود نگه داشت چنانکه به تلافی او وقتی اشارت خواهد شد .

الحاصل نواب ملک قاسم میرزا زمام نیابت حکومت را بکف کفایت
خال زاده‌ی خود نجفقلیخان سپرده و شغل استیفا را به میرزا باقر قزوینی
باتفاق میرزا حسین آشتیانی محول فرمود و خود باقتضای جوانی به‌سیر
و شکار و تفرج دشت و کوهسار مشغول گردید و این امر در سال ۱۲۵۸
هجری قمری به وقوع پیوست .



وقایعی که منجر به عزل مجدد شاهزاده ملك قاسم میرزا شد

تفصیل این اجمال آنکه ملك قاسم میرزا که با ملك منصور میرزا برادر اعیانی و از صبیله‌ی امامقلیخان بیگلربیگی افشار بوجود آمده بود در میان اولاد ذکور خاقان مغفور بجمال و کمال امتیاز داشت و زیبایی خد و رعنائی قدمعروف بود، در این ایام که کثرت ثانی از جانب شاه‌غازی محمدشاه بحکمرانی افشارارومیه نائل گردید از آنجا که فطرت آن شاهزاده به عیاشی و قلاشی و خوش مشربی مخمر بود، لهذا چندان اعتنا و توجهی بکار حکومتی نفرموده اغلب به گلدگشت‌دشت و کارشکار در باغات و کوهسار میپرداخت این بود که بعضی از مردمان فرومایه و اراذل دور، در بنخانه‌ی حکومت را احاطه کرده ابواب مداخله و تعدیات بروی اهالی افشار گشودند، بدعتها احداث کرده و تخطیات بظهور آوردند. چون خودسریها و طغیان خائنان دولت از حد و اندازه گذشت، رؤسا و امرای افشار که منجمله عسگرخان خلف‌الصدق لطفعلیخان سرتیپ و شیخعلیخان بن محمود خان و عبدالصمدخان رئیس طائفه‌ی عبدالملکی و حاج‌علیارخان گندزلو و دیگران بودند محض تظلم و شکایت روبه‌دار السلطنه‌ی تبریز نهادند و بصوابدید و تحریک بهمن میرزا که به‌اشارت سابق با ملك قاسم میرزا غرض

داشت ، این جمله در بقعه‌ی متبر که‌ی حضرت سید حمزه که مفرّ محرومان و ملجأ دادخواهان بود معتکف و بستی شدند تا بداستان ایشان یرسیم . از طرف دیگر یحیی خان چهریقی حاکم سلماس و ایلخانی اکراد ، با نواب ملک قاسم میرزا در باب منال دیوانی صومای و برادوست اختلاف نظر داشت و چون خواهر یحیی خان در ملک مخدرات حریم سلطنت و والده‌ی عباس میرزای ثانی بن محمد شاه غازی بود از این لحاظ مدعی بود که مأموران حکومت ارومی که مالیات صومای و برادوست را دریافت داشته‌اند بعنوان اینکه این منطقه جزو سلماس است باید مسترد داشته و دیگر دخالت نکنند ، لهذا یحیی خان محض همین فقره روز سه‌شنبه هفتم شهر محرم به ارومیه آمده بعد از شرفیابی حضور والا در عمارت فرج‌الله خان پسر مرحوم عسگر خان منزل نمود و چون دهه‌ی عاشورا سپری شد ایلخانی بحضور شاهزاده ملک قاسم میرزا آمده دستخطی از محمد شاه بنظر والا رسانید مشعر بر اینکه محال صومای و برادوست و منال دیوانی شکفتی در جزو جمع سلماس است ، حکومت ارومیه نباید در آنجا مداخله نماید . شاهزاده حکمران ایلخانی را بدفع الوقت موقوف فرموده در جزو بدار الخلافه‌ی طهران عریضه‌نگار شد تا از مصدر خلافت چه جواب تراود .

در همین سال زلزله‌ی شدیدی در ارومیه و خوی اتفاق افتاد ، در ارومیه بحمدالله تعالی صدمه‌وارد نیامد ولی در خوی بعضی عمارات و بیوتات رو بخرابی نهاد و بسیاری از مردم فوت و تلف شدند .

از وقایع دیگر این دوره اینکه ملک قاسم میرزا ضمن اینکه در باب یحیی خان ایلخانی اکراد عریضه‌ای بدربار محمد شاه نوشته بود شطری^۱

نیز از جسارتها و کارشکنی‌های فتح‌خان سرتیپ که در این وقت با دوفوج
 از سفر خراسان معاودت کرده و در ارومیه بود عرض کرده بود ، لهذا
 یوم چهارشنبه بیست و نهم محرم مشهدی شعبان نام از ملازمان والا که
 مصحوب عریضه بدارالخلافه‌ی طهران رفته بود معاودت کرده با دستخط
 همایونی مشعر براینکه عم اکرم‌ملک قاسم‌میرزا بداند ، عریضات رسید
 و مضمونش معلوم گردید ، نخست در خصوص فتح‌الله‌خان سرتیپ نوشته
 بودی که کارشکنیها در امور حکمرانی آن عم اکرم از وی بظهور میرسد
 بر حسب استدعای تو او را احضار به پایتخت فرمودیم که یک چند از متوقفین
 طهران باشد و در باب یحیی‌خان ایلخانی اگر ادآن عم می‌باید عریض
 او را به سمع رضا اصغا و از خود راضی و شا کر نماید نه عارض و شا کی
 و در باب اجماع اهالی افشار ارومیه که چندی است بدارالسلطنه‌ی تبریز
 آمده و در سید حمزه بستی شده‌اند شرحی برادر کامکار بهمن‌میرزا صاحب
 اختیار معروض داشته بود در جواب مرقوم و مقرر فرمودیم که بهمن‌میرزا
 ایشان را با کمال دلجوئی و امیدواری به ارومیه معاودت بدهد ، آن عم
 اکرم باید با ایشان خوب رفتار نموده خاصه حقوق خدمات لطفعلی‌خان
 سرتیپ پدر عسگرخان را نسبت به اولاد او رعایت نماید. چون مضمون
 دستخط همایون معلوم شد فتح‌الله‌خان سرتیپ امتثالاً غره‌ی شهر صفر آهنگ
 دارالخلافه نمود ، بعد از رفتن او نواب والا غفار بیگ نام یاور فوج هفتم
 را مأمور فرمود که دو بیدق فوج هفتم و هشتم را در روز روشن از منزل
 نجفعلی‌خان بیگار بیگی بدارالحکومه برده تحویل دادند ، بعد از این
 مقدمات نواب والا قدرت نمائی آغاز کرده در جنب باغ نظر ، باغی موسوم

به شاه باغی احداث نمود و به تعمیر عمارت کلاه فرنگی سردری مشغول شد. اما نگارش یافت که فتح الله خان سر تپ بر حسب احضار بدار الخلافه رفت، بعد از ورود به طهران و شرفیابی بحضور شهریار ایران مقرر شد که سر تپ مزبور در عمارت محمد حسن خان سردار، معروف به خان بابا خان ایروانی موقوف باشد در آنوقت حاج میرزا آقاسی ایروانی وزیر محمد شاه چون باطناً با ملک قاسم میرزا صفائی نداشت محض اسباب اختلال امور حکمرانی نواب معظم له، ابراهیم آقا پسر علیخان سردار ما کوئی را که بنی عم خان بابا خان سردار و جوان جسور و دلیر بود، عجالاً به سرهنگی فوج هفتم افشار که سابق با عبدالرزاق بیگ بن میرزا محمد بنی عبدالملکی بود برقرار کرده به ارومیه فرستاد و سرهنگی فوج هشتم کماکان متعلق به عظیم آقا پسر عبدالصمد خان بود، بالجمله ابراهیم آقا ما کوئی که شاید دستورالعملهای تخریبی از وزیر داشت بعد از کسب اجازه از محمد شاه در عرض چند روز وارد تبریز گردید، علی التعاقب یحیی خان ایلخانی نیز به تبریز رسید و دستورالعملی که مشتمل بر تقویت کار خودش بود بدستاری علی نقی خان افشار قاسم لودیوان بیگی از بهمن میرزا صاحب اختیار گرفته رهسپار دار الخلافه گردید باین ترتیب بود که اسباب عزل نواب ملک قاسم میرزا از هر طرف فراهم میآمد.

بعد از رفتن ایلخانی بهمن میرزا صاحب اختیار برای صلاح وقت خلعتی به عم خود ملک قاسم میرزا فرستاده و باستقلال حکومتش امیدواری داد، اما ابراهیم آقا چون از تبریز به ارومیه وارد شد یکسر به عمارت عبدالصمد خان رفته منزل نمود از قضا در این روزها نواب ملک قاسم میرزا

محض تفرج و یا طرح عمارت در قلعه‌ی « شیخ تپه‌سی » که جای با صفا و در کنار رودخانه‌ی شهر آجوست سرپرده زده و تشریف داشت ، سرهنگ ابراهیم آقا از راه کبر و مناعت و پشت گرمی اولیای دولت بدیدن نواب والا اقدام ننمود لهذا شاهزاده روز دیگر فراشان غلاظ و شداد مأمور فرمود که صاحب منصبان فوج هفتم را حکماً آورده مورد مؤاخذه فرماید که چرا بدون اجازه از سرهنگ پذیرائی کرده‌اند ، سرهنگ مزبور نیز جوابهای بی ادبانه و ناموافق گفته فراشان را معاودت داد و چون بیدق فوج هفتم در دارالحکومه بود چند روزی سؤال و جوابهای سخت در میانه ابلاغ میشد آخر الامر جناب میر عبدالحمید آقا شیخ الاسلام با بعضی علما و امرای افشار فیما بین مصلح شده غبار آشوب و کدورت را فی الجمله تسکین دادند . هم در این سال یحیی خان چهریقی ایلخانی که بدار الخلافه رفته بود به تقویت حاج میرزا آقاسی و توسط خواهر و صبیئه خود که در عقد ازدواج حضرت شهریار بودند خلعت حکمرانی ارومیه و سلماس را زیب پیکر اعتبار خود کرده ، مقضی المرام و شاد کام عازم مقصد گردید و در روز ورود او به ارومیه که روز پنجشنبه پنجم صفر بود اعیان و امرای افشار پذیرائی خوبی کردند ، او بعد از ورود نظر به ایل والوس افشارانداخته همگان را علی قدر مراتبهم بخلعت و مناصب بنواخت .

خلعت بخشی یحیی خان و جنگ او با عشایر شورشی و تخریب قلاع گانه میش و بردرش

چون در این سال که مطابق سال ۱۲۶۰ هجری قمری است در سلخ

ماه صفر دو ساعت از شب پنجشنبه گذشته آفتاب به برج حمل انتقال نمود
ایلخانی جشن نوروزی را به آئین معمول پپای برده بعموم اهالی افشار
از سادات و علما و امرا و اعیان و اشراف خلایع فاخره از شال و عبا و
جبه و ماهوت ارزانی داشت ، همانا قیمت خلایع بحدس و تخمین ارزشصد
تومان تبریزی متجاوز بوده و از جمله آثار خیر آن خان سخی الطبع یکی
اینکه در سنین حکمرانی خود خراج مراعی و مواشی قلعه را که معمول
بود دو سال حذف نمود و نیز آب رودخانه‌ی شهر آجو را که از عهد کلبعلی
خان افشار نخستین حکمران این دیار احداث شده و به باطن شهر روان
است چون به سایر محلات جاری نشده و کافی نبود خلایق در ایام تابستان
و قصر آب برای آب محتاج میشدند همت ایلخانی چنان اقتضا نمود که
قناتی احداث کرده محض احسان از خود یادگار بگذارد ، لهذا جناب
ملا مصطفی پسر ملایحیی نام را که مردی موثق و قابل اعتماد بود بمباشرت
این کار خیر اختیار نمود و مبلغی گزاف در مخارج آن مصروف کرد مع هذا
حکومتش پایداری نکرده و آن قنات بعهده‌ی تعویق ماند .

از وقایع دیگر اینکه قلعه‌های « کانه‌میش » و « بردرش » که از قلاع
قدیمه و محکمهی صومای برادوست است هر دو خدا آفرین و حصن حصین
شمرده میشوند در این اوقات جمعی از طائفهی اشرار در قلاع مزبوره
تحصن گرفته حتی الامکان بقطع طریق و نهب و اسر قوافل اهالی ارومی
می پرداختند و احیاناً پای تخطی بدهات قریبه‌ی صفحات ارومیه گذاشته
دست ظلم و تعدی دراز میداشتند چنانکه وقتی در هنگام مدافعه یک پسر
جوان ملا محمد نام کدخدای یورقانلودر دست اشرار بقتل رسید، کدخدای

مزبور که از کهنسالان روزگار و پیر زبان آور و نامدار بود از داغ فرزند مقتول ، دیوانه‌وار روی بدارالخلافتی طهران نهاد و عرض و داد خود را در رکاب که محمدشاه غازی سوار بود ابلاغ نمود ، شهریار داد گستر را که توجه مخصوص در حق معمرین کهنسال بود برحالت آن پیر دلگیر ترحم آمده فوراً منشور قضا دستور بعهده‌ی یحیی خان ایلخانی صادر فرمود که بزور استعداد افشار ارومی مرتکبین را بکیفر خویش رسانیده قلاع مسکونه‌ی ایشان را قائماً صف صفاً نماید، ملا محمدخان فرمان را حرز بازوی اعتبار کرده به ارومیه آمد ، ایلخانی بموجب فرمان جمعی نامعدود از سرباز و توپچی و سواره‌ی افشار و قره‌پایاق‌های ساکنین سلدوز فراهم آورده بمحال مزبور لشکر کشید و از اعیان افشار علیقلی خان که سابقاً سرتیپ افواج افشار بود و عسگرخان بن لطفعلیخان و سایر معارف در این سفر بودند تا اینکه در عرض مدت دو سه ماه آن قلاع بحیطه‌ی تسخیر آمده و مرتکبین اشرار نیز گرفتار شدند و قلعتین را خراب کرده آثاری و دیاری نگذاشتند .

فوت محمدشاه و تاجگذاری ناصرالدین شاه و اعطای حکمرانی ارومی برای بار چهارم به نجفقلیخان بیگلربیگی و ارتقاء ملک قاسم میرزا به فرمانفرمائی آذربایجان

در سال ۱۲۶۴ هجری قمری پادشاه غازی محمدشاه را وجع^۱ نقرس پای که داشت عاجز و ناتوان ساخته بود با اینکه در کار عزم و رزم شوق و ولعی تمام داشت این مرض مزمن خاصه در اوقات اشتداد او را آسوده نمیگذاشت تا اینکه در این سال همان علت شدت کرده شاه دانست که هنگام وداع تخت و تاج جهان فانی و انتقال بسرای جاودانیست . چون ولیعهد دولت ، ناصرالدین شاه در آذربایجان بود لهذا شاه وصایای خود را به مهدعلیای دولت ، والدهی ماجدهی ناصرالدین شاه فرموده ۳۵ دقیقه از شب سهشنبه ششم شهر شوال گذشته برحمت خدا رفت .

چون خبر انتقال شاه رضوان جایگاه بدارالسلطنهی تبریز رسید ولیعهد دولت پایدار یعنی ناصرالدین شاه قاجار بعد از تعزیت جلوس مختصری فرمود . میرزا محمدتقی وزیر نظام را که در این موقع بسفارت ارزنة الروم رفته و بعد معاودت کرده و از ملتزمین رکاب بود امر و مقرر فرمود که

باتفاق میرزا فضل الله نصر الملك که پایه‌ی وزارت داشت هر دو با استعداد لشکر و بسیج راه به سفر طهران پردازند ، در آنوقت از خوانین افشار ارومیه علیقلی خان پسر محمد عیسی خان و برادرش علینقی خان معروف به دیوان بیگی و عسگر خان و یوسف خان پسران مرحوم لطفعلی خان سرتیپ و فتح الله خان پسر نجفقلی خان بیگلربیگی در تبریز بودند ، شهریار جدید شاهزاده ملک قاسم میرزا را بفرمانفرمائی آذربایجان تعیین فرموده و نیابت حکومت ارومیه را از قبل فرمانفرما بعهدی نجفقلی خان بیگلربیگی واگذار نمود ، آنگاه فتح الله خان با فرمان نیابت و تشریف مهر طلعت به ارومیه معاودت نمود ، ولی بر حسب امر ، علیقلی خان و عسگر خان و یوسف خان در التزام رکاب نصرت انتساب روانه‌ی طهران گردیدند و بعد از قطع منازل چند موکب ناصرالدین شاه روز جمعه بیست و یکم شهر ذیقعده وارد دارالخلافه‌ی طهران گردید و حق بمرکز خویش قرار گرفت .

حاجی میرزا آقاسی مراد و وزیر محمدشاه که از خوف به بقعه‌ی شاهزاده عبدالعظیم پناهنده بود با اجازه‌ی شهریاری به عتبات عالیات رفت و جناب میرزا تقی خان امیر نظام بشغل وزارت و به لقب آقابیک اعظمی نائل آمد .

اما از این سوی چون حکمرانی افشار ارومی بعد از چندی از قبل نواب ملک قاسم میرزا باز بعهدی نجفقلی خان بیگلربیگی نیابتاً واگذار شد در يك روز خلعت ملوکانه و نواب فرمانفرما را طراز پیکر نموده به مسند حکمرانی استقرار یافت و خدام حکومت را هر يك بخدمتی فراخور حال منصوب فرمود .

حوادثی چند که در این دوره از حکمرانی نجفقلی خان

بیگلربیگی در ارومی بظهور رسید

به تبیین آنکه در اوائل این سال که یحیی خان ایلخانی حکمران ارومیه بجهات عدیده که عمده‌ی آن تفریق حساب چندین ساله منال دیوانی ارومیه و مضافات آن بود احضار تبریز شده در آنجا توقف داشت و این ایام هنوز محمدشاه در حال حیات بود. بعد از رفتن ایلخانی حاج غفور خان زرزا در ارومیه با اتفاق میرزا علی نام سلماسی بکار نیابت و پیشکاری میپرداخت وقتی که اخبار وحشت‌انگیز انتقال شاه غازی در کل ایران خاصه سرحد ارومیه انتشار یافت حاج غفور خان زرزا دیگر مجال زیست در میان افشار ندیده علی الغفله به بلده‌ی اشنویه فرار نمود، در هنگام عبور از دهات باراندوز از جماعت اشرار خلج در سر راه بر حاج غفور خان و پسرش حاج عبدالوهاب خان و کسان او گرفته باهانت تمام اسبان و اسلحه از ایشان استده^۱ رها کردند و آنچه مشهور است زخم‌دارش هم نمودند چون ایشان باین حالت فلاکت به اشنویه رفتند رؤسای زرزا خشمناک و بی باک اجماعاً بدهکده‌ی باراندوز هجوم آورده آنچه توانستند از قتل و غارت سرموئی دریغ نداشتند و تخم شرارت و بی‌رحمی در آن اراضی کاشتند لاجرم سnoch این واقعه اسباب انقلاب عظیم در سرحد ارومیه گردید و رفته رفته این جسارت به متمرّدین دشت و ترگور سرایت کرده ایشان نیز تیغ خلاف از غلاف آخته بسر دهات ارومیه تاختند و حتی الامکان بقتل و غارت پرداختند، در اینوقت فتح‌الله خان سرتیپ پسر نجفقلی خان بیگلربیگی نائب‌الحکومه

ارومیه از جانب امنای دولت که نسبت خویشاوندی با آقایان خلیج داشت
 مأمور شده بگوشتال متمردین دشت و اشنویه رفت ولی بعلت عدم استعداد
 و نبودن افواج نظام در بلده، گوشتال و تنبیهی چنانکه شاید از قوه به فعل نیامد.
 دیگر سانحه‌ی مخالفت و شرارت رؤسای دشت و ترگور است،
 توضیح آنکه نورالله آقانا می از توابع دولت روم که در میان طائفه‌ی حکاری
 حکمرانی مینمود همانا در این ایام از وی نسبت بدولت متبوعه‌ی خویش
 عسائی و مخالفتی سرزده وی از خوف مؤاخذه دولت بر رؤسای دشت از
 توابع ارومیه پناهنده گشت، کارداران دولت عثمانی شرحی در باب گرفتاری
 نورالله آقا به نواب ملک قاسم میرزا فرمانفرمای آذربایجان اظهار و انفاذ
 داشتند لهذا رقمی از فرمانفرما بعهده‌ی نجفقلیخان بیگلربیگی شرفصدور
 یافت که نورالله را بقوه جبریّه از رؤسای دشت مأخوذ داشته بدست کارداران
 دولت عثمانی تفویض نمایند، بیگلربیگی نیز حکمی بر رؤسای دشت فرستاده
 مشارالیه را طلب نمود، ایشان در جواب عرض کردند که امثال حکم
 اولیای دولت ایران بر ذمت ما فرض عین است، اما پناهنده را از در خود
 محروم کردن منافی غیرت و مردانگی است لهذا با جان و مال در محافظت
 او استاده‌ایم و تن بحکم قضا در داده. در اینوقت فرض افتاد که بقوه‌ی
 جبریّه مشارالیه را مأخوذ دارند لاجرم بیگلربیگی خلف ارشد خود
 جهابگیرخان را باتفاق عبدالصمدخان و یکفوج سرباز و یکعراده توپ
 مأمور فرمود که متمردین دشت و ترگور را گوشتالی بلیغ داده نورالله
 آقا را مأخوذ و گرفتار کنند مأمورین در حوالی دهکده‌ی بند که دهنه‌ی
 دشت و ترگور است لشکر گاه کردند و نجفقلی بیگ یاور نبیره‌ی حاج

علیارخان گندزلو نیز با تفنگچی‌های محال دول و چند نفر سوارنامدار حاضر بود اکراد دشت هم به هیأت اجتماعی بمدافعه پیش آمدند ، چند روزی نائره‌ی کارزار در میانه اشتعال داشت ولی علی‌التوالی هرروزو شب از اکراد محال مرگور و ترگور بمعاونت اهالی دشت فراهم میگشت ، يك روز تفنگچیان اکراد که تیرایشان غالباً خطا نمیکند خود را در دهکده‌ی بند بر قلل جبال کشیده گلوله‌های تفنگ را مانند تگرگ بجمعیت افشار میباریدند چنانکه متجاوز از هفتاد و هشتاد تن که اغلب ایشان تفنگچیان دول بودند بضرب گلوله‌ها برخی زخم‌دار و بعضی از پای در آمدند بالاخره هزیمت بر جماعت افشار افتاده تن به عار فرار در دادند در اینوقت نجفقلی بیگ یاور که جوانی دلاور بود جلادتها بظهور آورد گویند بی ادبانه بعضی سقط و دشنام به عبدالصمدخان برشمرده .

ارتقاء عسگرخان بن لطفعلیخان بدرجه‌ی سرتیپی افواج ارومی و حصول امنیت و انتظام در سرحدات بسبب اقدامات مشارالیه

در این سال که اعلیحضرت ناصرالدین شاه قاجار در دارالخلافه‌ی طهران بر اریکه‌ی جهاننداری صعود فرمود و منصب امارت و وزارت بکف کفایت میرزا تقی خان امیر نظام و آتابیگ اعظم سپرده گشت ، عسگرخان با برادرش یوسفخان چنانکه سبق نگارش یافت از تبریز تا طهران ملتزم رکاب بودند ، در بدایت جلوس میمنت مأنوس که بصوابدید امیر نظام از امرای دربار هر کدام به منصبی و ریاستی نائل میشدند سرتیپی دو فوج

هفتم و هشتم افشار به عسگر خان بن اطفعلی خان مرحمت گردیده و از مصدر خلافت مقرر شد که معزی الیه معجلاً روانه‌ی وطن شده با دو فوج هفتم و هشتم که جعفر خان افشار در آن وقت سرهنگ فوج هشتم و غفار بیگ یاور افشار موقتاً سرهنگ فوج هفتم بودند در لایجان ساوجبلاغ توقف داشتند بچراست آن سرحد پردازد . پوشیده نماند که بسیاری از امرای افشار و دیگران در آرزوی ریاست این دو فوج بودند که علیقلی خان بن محمد عیسی خان پسر عم عسگر خان از آن جمله بود . اما یوسف خان برادر عسگر خان چندی متوقف دارالخلافه بود تا با سرهنگی فوج جدید افشار از دربار مرخص و عازم ارومیه گردید .

اکنون بر سر سخن رویم چون عسگر خان سرتیپ بعد از ورود به ارومیه دو سه روز از دید و بازدید مردم فراغت یافت معجلاً به جانب لایجان شتافت و چندی به سان دو فوج افشار و انتظام آن صفحات پرداخت . از جمله وقایع این سال وفات عارف کامل آخوند ملا علی صاحب مقبره است که در بدایت حال به مراعات شرعیه رسیدگی داشت و در اواخر درد طلب فقر و عرفان دامنگیر خاطر عاطرش گردیده تن به ریاضات شاقه در داد و درمیان عرفای نعمت‌اللهی عارفی معروف و سالکی مشهور و موصوف شد^۱ .

۱- شرح احوال این پیر روشن ضمیر در کتاب « بزرگان و سخنسرایان آذربایجان غربی » آمده است .

انتقال حکمرانی ارومیه به محمد رحیم میرزا ضیاءالدوله

فرزند عباس میرزا

سبق نگارش یافت که یحیی خان ایلخانی حاکم سابق ارومیه در ایام انتقال پادشاه غازی محمد شاه در تبریز بود، چون مشارالیه از حکومت ارومیه معزول و بمرأه مأمور آمد بصوابدید اولیای دولت محمد رحیم میرزا ضیاءالدوله را که امیرزاده‌ی کافی و دانشمند بود برای حکمرانی و انتظام مهمام سرحدیه‌ی خوی و سلماس و ارومیه اختیار و برقرار فرمودند، لهذا معزی‌الیه با استعداد و استبداد تمام از راه مراغه رهسپار گردید و عبدالصمد خان عبدالملکی نیز از ملتزمین رکاب بیود، بالجمله در حال شیشوان که متعلق به ملک قاسم میرزا فرمانفرماست یک روز و شبی مهمان گردیده بعد براه افتادند در هنگام عبور از ساوجبلاغ، عسگر خان سرتیپ که با دوفوج هفتم و هشتم افشار در لایجان توقف داشت حرکت نموده در حوالی سلدوز بمو کب والا ملحق گردید در این وقت خوانین قره‌پایاق و رؤسای بلباس و سایر عشایر اکراد با تقدیمات زیاد استقبال نمودند، منجمله صمد خان زرزا با برادرش حاج غفور خان و پسر خود عبداللطیف خان به رکاب بوسی والا نائل آمده بصوابدید عسگر خان سرتیپ چون از در مخالفت و شرارت بودند فوراً گرفتار شدند هکذا هر جا در محال دول و سایر جاها دزد و دله و قطاع الطريق قافله بود یک یک بدست آمده مورد سخط و سیاست میشدند منجمله عرب قوژ نام روند که ساکن نناس دول و [شرور] بود در دست نجفقلی بیگ یاور نبیره‌ی حاج علیار خان گنندز لو گرفتار شده و بحکم والا بقتل رسید.

مع القصة چون خاطر والا فی الجملة از نظم مهمات وامن آن صفحات
 آسوده شد آنگاه از محال دول با دبدبه و احتشام روی بمقر حکمرانی
 یعنی دارالنشاط ارومیه آورد و در اوائل قوس وارد شد ولدی الورد صمدخان
 زرزا و حاجی غفورخان و عبداللطیفخان را مغلولاً و تحت الحفظ به
 تبریز گسیل داشت و هم در این ایام چون علی آقا سرخیل ایل شکفتی
 که به شکاک معروفند از جمله ی طاغیان و یاغیان دولت بی زوال بود و نیز
 محض شرارت قریه هوسین ملکی عسگرخان سرتیپ را ضبط کرده و به
 گماشتگان ایشان راهم داخله نمیداد عسگرخان سرتیپ مراتب را مصحوب
 عریضه و فرستاده ی خود بکار گزاران دولت علیه اطلاع داد ، لهذا بموجب
 حکم دیوانیان ، برادر کهتر سرتیپ مزبور بیوکخان که مسمی به جد خود
 امامقلیخان است و هنوز در آن ایام بمنصب نظامی نائل نشده بود با چند
 عراده توپ و یک فوج افشار بمحال صومای برادرست مأمور شده در ساحت
 هوسین فیما بین کارزار اتفاق افتاد و علی آقا که تفنگچی نامدار و جسور
 روزگار بود خود را از صدمات توپ به معقل کوهی کشیده از آنجا به
 انداختن تیرهای تفنگ مشغول شد معیناً عاقبت از بخت بلند [دولت]
 گرفتار گردیده و مبالغی وجوهات نقد و اموال که از تجار و کاروانیان
 در تصرف او بود استرداد شد، بعد از آن بیوکخان آن متمرّد را به ارومیه
 آورد نواب ضیاءالدوله او را محبوس فرمود و چون طغیان و عصیان آن
 متهور بی باک بارها بمسامع اولیای دولت رسیده بود محبوساً تحت الحفظ
 بدار الخلافه ی طهران گسیل ساختند و سرخیل ایل شکفتی را بصوابدید
 عسگرخان سرتیپ و توسط عبدالصمدخان به میرزا آقا برادر بزرگ علی آقا

واگذار نمودند . هم در این موقع ضیاءالدوله از عبدالصمدخان بابت منال دیوانی کردستان مبالغی مطالبه کرد که بالاخره بااعطای تخفیف موضوع حل و فصل گردید .

انتقال حکمرانی افشار ارومی به مصطفی قلی میرزا

چون تخمیناً دو سال از حکمرانی نواب ضیاءالدوله انقضا یافت بحکم تقدیر، منشور عزل بنام اوصادرشده برادر صلبی اومصطفی قلی میرزا بحکمرانی ارومیه نائل آمد و بکمال عدل و انصاف حکمرانی و مردم‌داری نمود ولی در عهد حکمرانی‌ش تزلزل تمام باحوال اولاد و گماشتگان و منسوبان عبدالصمدخان راه یافت، چنانکه اسماعیل خان و محمدصادق خان معروف به آقاخان از بیم سخط و قهر نواب معزی‌الیه در ولایت زیست نتوانستند، چند گاهی در مخفی گاه‌ها بسر برده بالاخره به تبریز که پدرشان در آنجا بود فرار کردند .

به تبیین آنکه سابقاً اشعار رفت که در بدایت جلوس مرحوم محمدشاه غازی، جهانگیر میرزا که حکمران ارومیه و خوی و سلماس بود بخیال تمرد و مخالفت بابرادر بزرگ خود محمدشاه افتاده مراتب بدربار معروض افتاد، بموجب فرمان عبدالصمدخان، جهانگیر میرزا و برادرش مصطفی قلی میرزا را تحت الحفظ سوار یا بوئی کرده بکمال اهانت و خلاف حرمت به تبریز رسانید این بود که جهانگیر میرزا و خسرو میرزا هر دو را مکفوف البصر به اردبیل بردند، این کینه تا کنون در سینه‌ی معزی‌الیه مکنون و مخزون بود علیهذا هر روز به بهانه‌ای در صدد اذیت و آزار اولاد و اتباع مشارالیه برآمده ایشان را فراری و متواری نمود .

تعیین فوج جدید از رزم آوران افشاری بفرماندهی یوسف خان
برادر عسگر خان = عزل امیر کبیر و مصطفی قلی میرزا =

وفات عبدالصمد خان

سبق نگارش پذیرفت که بعد از عسگر خان سرتیپ برادر او یوسف خان در دارالخلافه توقف نموده و مترصد ظهور عنایات ملوکانه بود ، تا اینکه در این ایام بصوابدید آتابیگ اعظم میرزا تقی خان امیر نظام بمنصب سرهنگی فوج جدید افشار مخلع و سربلند شده رخصت انصراف به ارومیه یافت و مقرر چنان شد که به حسن سلیقه و اهتمام تمام عسگر خان سرتیپ ، فوجی جدید علاوه بر دو فوج هفتم و هشتم قدیم افشار برقرار کرده فوج مزبور را مصحوب سرهنگ خودشان که یوسف خان باشد معجلاً به [تهران] انفاذ دارد چه در آن اوقات رایات نصرت آیات بعزم انتظام دارالسلطنه‌ی اصفهان و تنبیه متمردین آن سامان در اهتزاز بود. بالجمله چون یوسف خان سرهنگ به ارومیه وارد شد عسگر خان سرتیپ بر حسب فرمان به برقرار کردن فوج جدید پرداخت و در اندک روز گاری فوج زبده و آراسته از سربازان و صاحب منصبان که همه اش از اعیان افشار و جوانان نوظهور و نامدار بودند با تمام رسانید الحق چنین فوجی گزیده و پسندیده در میان افواج دولت علیّه‌ی ایران کسی ندیده و نیز نشنیده ! در اواخر این سال نواب مصطفی قلی میرزا معزولاً احضار دارالخلافه‌ی طهران شده و از آنجا بحکمرانی مازندران رفت و در غیاب او نواب ملک منصور میرزا نیابتاً بحکمرانی ارومیه پرداخت و هم در این سال میرزا تقی خان امیر نظام به جهات عدیده مورد سخط ملوکانه و روانه‌ی کاشان شده در فین بسرای آخرت

رفت و پس از وی منصب صدارت به میرزا آقاخان نوری مازندرانی که سابقاً اعتمادالدوله لقب داشت و وزیر لشکر بود مرحمت گردید و چون مصطفی خان بن نصرالله بیگ استاجلو از عهد جوانی خدمات بدولت کرده و نیز در کفایت و درایت معروف و صاحب قلم زیر دست بود در این ایام که وزارت مهم خارجیه با میرزا سعیدخان شقاقی انصاری بود او را نیابت وزارت مهم خارجیه مرحمت فرمودند و در تبریز اقامت نمود ، هم در این سال عبدالصمد خان رئیس طائفه‌ی عبدالملکی که در تبریز اقامت داشت باجل طبیعی بدرود جهان فانی نمود . الحق مردی صاحب غیرت و جوانمردی با بذل و همت بود ماده تاریخ وفات آن مرحوم را آخوند ملا محمد رضا مفتی^۱ چنین ساخته است :

در روز وفات او به تبریز اندر خونابه ز چشم کوه سرخاب چکید
مفتی بنوشت مصرع تاریخش بی پرده اجل پرده‌ی افشار درید
از اولاد ذکور آن مرحوم حمیدخان عظیم آقا که وقتی سرهنگ
فوج افشار بود ، جعفرقلیخان سرهنگ توپخانه ، اسماعیلخان یاور
توپخانه ، آقاخان سرتیپ داماد میرزا مصطفی خان بهاءالملک نائب وزارت
خارجیه ، فتحعلیخان را که در جوانی^۲ مرد میتوان نام برد .

۱- از شاعران ارومی و شرح احوال و منتخب آثارش در کتاب « بزرگان
و سخنسرایان آذربایجان غربی » آمده است .

سوانح سال ۱۲۶۹ هجری قمری و بروز بیماری و با در ارومی و تشکیل يك فوج نظامی از جوانان آشوری و ارامنه

در این سال فرمانی بعهده‌ی محمد کریمخان بن حسینقلی خان بیگلربیگی افشارشرفصدور یافت که يك فوج از ارامنه و نصارای ارومیه چنانچه سابقاً در دست جبرئیل خان پسر صمصامخان مسیحی گرجی و سلیمانخان بودند برقرار کرده خودسر هنگ آن فوج باشد و معلم فرانسوی از جانب دولت مأمور شد که آنها را در قواعد مشق نظامی تعلیم داده کار آمد و ماهر کند ، خان مزبور بموجب فرمان در عرض مدتی فوجی تمام که هزار نفر باشد از پیران و جوانان ارامنه و نصاری صورت انجام داده میرزا مطلب پسر مرحوم میرزا سعید کلانتر قدیم ارومیه بمنصب مشرفی نائل آمد و عبداللطیف پسر مرحوم حاج محمد کریم بیگ جارجی باشی از جمله‌ی سردسته‌های فوج مزبور شد . چون در این ایام یوسف خان سرهنگ با فوج جدید ابوابجمعی خود در چمن قراحسنلو برای مشق نظامی فوج توقف داشت محمد کریمخان نیز با فوج مزبور در چمن مزبور اردو کرده بشغل خویش اشتغال نمود ، مقارن این احوال بلیه‌ی و با در بلد و بلوك شایع شد ، لهذا جمعی از واهمه از شهر و خانه باطراف و دهات

بعیده و قریبه فرار کردند و بعضی تن بقضایای حق داده حرکت ننمودند، کسبه و اصناف و ضعفا در معابر و مساجد و اسواق و محلات شب و روز مشغول خیرات و مبرات و تعزیه داری حضرت سیدالشهدا گردیدند. بالجمله جمعی کثیر از معارف و غیرها بصدمة بلیه‌ی وبا در گذشتند، پس از سه ماه متجاوز که این بلیه امتداد داشت بتدریج تسکین گرفت و هم در این سال میرزا فضل‌الله نوری مازندرانی برادر بزرگ میرزا آقاخان صدراعظم که وزیر نظام و پیشکار آذربایجان بود محض رسیدگی به مهمات ملکی و نظامی ارومیه از جانب دولت علیه از راه سلماس وارد ارومیه شده در عمارت مرحوم قاسمخان افشار قاسملو که در جنب میدان سردری واقع است برای او منزل معین کردند که بعد از چندی از راه سلدوز باز عازم تبریز گردید و هم در اواخر این سال میرزا مصطفی خان افشار استاجلو که نیابت وزارت مهم خارج داشت و در تبریز بود از شغل مزبور معزول و بیدخل شده احضار پایتخت آمد.

هم در این سال حشمت الدوله حمزه میرزا فرمانفرمای آذربایجان با میرزا فضل‌الله وزیر نظام احضار پایتخت گردیده و میرزا صادق نوری ملقب به قائم مقام در رکاب شاهزاده فیروز میرزا معروف به نصرت الدوله بریاست و پیشکاری آذربایجان آمدند، هم در این ایام یوسفخان سرهنگ فوج جدید، با فوج خویش در چمن قراحسنلو اردو داشت و کریمخان سرهنگ فوج ارامنه و نصاری هم بشرح ایضاً.

مقارن این احوال بلیه‌ی وبا که در سال پیشین بود باز عودت گرفته در صفحات ارومیه اشتداد پذیرفت و از اهالی بلد عده‌ی زیادی در زیر

خاك جا گرفتند . هم در اين سال جان محمدخان قاجار از حكومت افشار معزول شده حاج محمد شريف خان قاجار برادر محمد رحيم خان علاء الدوله در جاي او منصوب آمد و بالاخره فوج ارامنه و نصاري بجهت عديده منحل گرديد !

انتقال حكومت ارومى به اكبر ميرزا بن قهرمان ميرزا بن نائب السلطنه در سال ۱۲۷۲ هجرى قمرى

چون عليقلی خان مير پنجه وعسگر خان ، سرتیپ افواج افشار با برادر كهرش بيوك خان كه در مدت چهار سال و اند در جزوعسا كر منصوره از متوقفين خراسان بودند و بعد از مرخصی بدار الخلافه ی طهران مراجعت گزیدند ، چون در آن ایام میرزا صادق قائم مقام نوری مازندرانی كه بر حسب احضار در پایتخت توقف داشت و به آذربایجان مراجعت مینمود و در جناح حرکت بود لهذا بموجب تصدیق اولیای دولت علیه مقرر شد كه عليقلی خان با منصب مير پنجه گي در تبریز اقامت کرده و به مهمات افواج آذربایجانی رسیدگی کند وعسگر خان سرتیپ و برادرش بيوك خان سرهنگ فوج هفتم هردو عازم ارومى گردند .

مقارن این احوال يوسف خان ، سرهنگ فوج جدید افشار نیز كه از تعديات و رفتارهای برخلاف قانون نظامی حکمران ارومیه حاج محمد شريف خان قاجار بشكایت و تظلم آمده بود وارد تبریز شده بدیدار برادران خود فایز گرديد، چون خلاف وسوء سلوك حکمران مزبور به اهل ارومیه خاصه با اهل نظام به امنای دولت مكشوف و مبرهن گرديد علی العجاله

نادرقلیخان مافی را مصحوب یوسفخان سرهنگ روانه داشتند که بحقیقت مراتب رسیدگی کرده التیامی فیما بین بدهد تا عسگرخان سرتیپ برسد. آنگاه که حکام با احتشام از شاهزادگان والامقام به بلاد آذربایجان تعیین و مأمور میشدند نواب سلطان احمد میرزا عضدالدوله از اولاد خاقان مغفور را برای حکمرانی ارومیه منتخب کردند چون بدهوائی و تکبر و تفرعن او معلوم عسگرخان سرتیپ گردید او را مصلحت ندید و نواب اکبر میرزا خلف مرحوم قهرمان میرزا صاحب اختیار سابق آذربایجان را تصدیق و استدعا نمود از آنجا که میرزا صادق قائم مقام را بعقل و فطانت عسگرخان سرتیپ اعتمادی تمام بود محض استدعای او سلطان احمد میرزا را بسرحد اردبیل و مشکین فرستاده حکمرانی افشار ارومیه را به امیرزاده اکبر میرزا داد و میرزا مصطفی خان افشار استاجلو را که در کمال کفایت و درایت بود برای پیشکاری او برقرار نمودند و هادی خان نام عراقی کما فی السابق آقاییگ امیرزاده ی مزبور باشد و شغل ریاست خدّام در بخانه و فراشباشیگری بعهدی خانجان خان و برادرش حاج صفدرقلی وا گذار گردید .

اما چون یوسفخان سرهنگ با نادرقلیخان مافی به ارومیه آمدند و بر تق و فتق امور حکومتی و نظامی پرداختند ، در اینوقت حاج محمد شریفخان حاکم که در سردری منزل داشت فقط خودماند و پسرش مهدیخان و دو سه نفر از ملازمان قدیمی او ، باقی متفرق گشتند .

از آنجانب چون حکمران جدید و عسگرخان سرتیپ محض دستورالعمل و قرار و مدار ولایتی چندی میبایست در دارالسلطنه ی تبریز توقف کنند ، عسگرخان چنان صلاح دید که بیوکخان ، سرهنگ فوج

هفتم برادر کهنتر او پیشتر به ارومیه رفته نیابتاً بعمل حکومتی و نظامی رسیدگی نماید و یوسفخان مجدداً به تبریز برود الحق بیوک خان سرهنگ در اندک وقتی نظم کامل به بلده و محالات ارومیه بداد و مترصد ورود امیرزاده حکمران و برادران مهربان خود بوده اکنون بسوی مقصود شتابیم چون نواب اکبر میرزا و عسگر خان سرتیپ از قرار و مدار امور حکومتی فراغت یافتند از تبریز حرکت کرده منزل بمنزل بجانب ارومیه شتافتند و در اندک وقتی وارد مقصد گردیدند الحق آنروز از یمن مقدم امیرزاده نامدار و سرتیپ کافی و هوشیار، انبساطی و نشاطی زایدالوصف به اعیان و اهالی افشار دست داد، پس از این مقدمات عسگر خان سرتیپ همت بانظام امور سرحدی و افواج نصرت علامات گماشت بطوریکه در اندک مدتی اهالی آسوده و آزاد و در مهد امن و امان غنودند.

مقابله‌ی عسگر خان با شورشیان سرحدی و تسخیر قلعه برده‌سور مهماندار علینقی خان افشار از سفیر روسیه

به تبیین آنکه دارالنشاط ارومیه که سرحد معظم بین الدولتین ایران و عثمانی است چنانکه در این اوراق علی التکرار باین معنی اشارت و اشعار رفته مشتمل است بمحالات متعدده و عشایر و متفرقه، که منجمله مرگور و دشت ترگور و صومای برادوست است عشایر سکنه از سوائف ایام بعثت شرارت و جسارت برای تحصن و مقر خودشان در قلل جبال شامخه و اتلال راسخه قلاع حصینه بنیاد نهاده اند و پشت گرمی آن قلاع هیچگاه از تاخت

وتاز نمی آسایند و ترك شرارت و جسارت نمی نمایند ، چنانکه در مقدمه‌ی قلعه‌ی کونه‌میش و بردرش واقعه در محال برادوست شطری در چند سطری نگارش یافته که در سنین حکمرانی یحیی خان چهریقی ایلخانی بفرمان مرحوم محمد شاه غازی لشکر کشیده هر دورا خراب نمودند، منجمله قلعه‌ی بنار مرگور و برده‌سور دشت است .

اما ذکر قلعه‌ی بنار که قلم وقایع نگار از نگارش شمه‌ای از آن مرتعش و خونبار است بموقع خواهد آمد .

اما قلعه‌ی برده‌سور که مقر و مقر رؤسای دشت و ترگور است چون سکنه و اکراد مسکونین آنجا چند گاهی مرتکب شرارت بوده و جسارت خسارت بدهات حول و خوش میکردند امیرزاده اکبر میرزا بصوابدید عسگر خان سرتیپ ، کماهی را به کارداران آذربایجان آگاهی داد لهذا احکام مؤکده صدور یافت که نخست برای قلعه‌ی مزبوره مستحفظین هشیار و ساخلو از سربازان جرّار تعیین شود و اگر تمکین به ساخلو نکنند و کار بجنگ و جدال منجر شود قلعه را خراب کرده آثاری و دیّاری از قلعه و سکنه نگذارند .

بالجمله عسگر خان سرتیپ از عین تدبیر و مآل اندیشی که داشت پَرّو خان نام را که یکی از رؤسا و ریش سفیدان محال بود احضار و مستمال نموده ریاست دشت را به وی سپرد و آنگاه جعفر سلطان نام خلیج ساکن باراندوز را که از قدمای روزگار بود با جمعی از سربازان محض قوام ریاست پَرّو خان بقلعه‌ی مزبوره مأمور و روانه داشت و در خفیه به سلطان

مزبور و سربازان مأمور مقرر نمود که اسباب قورخانه و ضروریات خود را در میان اجمال و اثقال بقلعه نقل کنند و اگر سکنه‌ی قلعه از اجتماع سربازان وحشت کرده از درممانعت در آیند مأمورین بایشان گویند که ما محض تقویت و انضباط امر پرتو خان آمده‌ایم مأموریتی دیگر نداریم. بالجمله جعفر سلطان باین تدبیر با سربازان بدرون قلعه داخل شده بی‌شورش و زحمت یورش قلعه را بتصرف آورده سکنه را جبراً اخراج و در مکانهای دیگر جای دادند.

و نیز از وقایع این سال مأموریت علینقی خان افشار ارومیه سر تیپ توپخانه به مهمانداری و تشریفات سفیر دولت روس است باین شرح که جنرال بروسیلوف نام در این اوقات برای تبلیغ جلوس الکساندر پاولیچ امپراطور جدید روس باتفاق با رطالامی پالکونیک که او نیز از جانب جانشین جدید قفقازیه می‌آمد روانه‌ی دولت علییه‌ی ایران و دارالخلافه‌ی طهران بودند، هنگام ورود به سرحد ایران، فیروز میرزای نصرت الدوله فرمانفرمای آذربایجان نخست قاسمخان سر تیپ را برای پذیرائی و مهمانداری ایشان روانه فرمود بعد از ورود به دارالسلطنه‌ی تبریز و چند روزه اقامت علینقی خان قاسملوی افشار ارومی را به مهمانداری مأمور نمود، سر تیپ مزبور همراه آنها با کمال پذیرائی روانه شد و بعد از طی مسافت روز یکشنبه هفدهم رمضان وارد دارالخلافه‌ی طهران گردیدند و تبلیغ رسالت نمودند.

در ایام حکمرانی اکبر میرزا چون میرزا مصطفی خان افشار استاجلو در عرض مدت يك سال که بشغل پیشکاری و وزارت امیرزاده اکبر میرزا

مشغول بود از آنجا که همت بلند او باین جزئیات اعتنائی نداشت لهذا
اختیاراً استعفا نموده انزوا گزید از آن پس شغل مزبور بصوابدید عسگر خان
سرتیپ بعهدی عبدالرحمان پاشا خان بن خداداد خان افشار قاسملو بنی عم
سرتیپ معزی الیه واگذار گردید و به خان وزیر ملقب شد .



محرابه‌ی قلعه‌ی هرات و وقایع آن دوره تا آنجا که بتاریخ افشار ارومی ارتباط دارد

سبق نگارش پذیرفت که نایب السلطنه عباس میرزا در صدد لشکر کشی به هرات بود که بفرمان خاقان، منصرف و فرزند ارشد خود محمد میرزا را برای تسخیر آنجا فرستاد، لکن چون عباس میرزا وفات یافت محمد میرزا صلح گونه‌ای با والی هرات منعقد و مراجعت کرد. اما محمد میرزا بعد از نیل بمقام سلطنت باز آهنگ هرات فرمود و نخست غوریان را بگشاد و هرات را به مضیق محاصره انداخت، در این موقع از طرف دولت انگلیس اظهار رنجش شده ابلاغ جنگ نمودند و محمد شاه از فتح هرات منصرف شده مراجعت فرمود سپس دولت انگلیس بر آن شد که دست تصرف بدولت افغانستان دراز کند و وقایعی پیش آمد که بتفصیل در تواریخ مسطور است. تا در این دوره که دوره‌ی دولت ناصرالدین شاه‌ی است اهالی هرات شاهزاده محمد یوسف نام ابدالی را بحکمرانی خود انتخاب کردند اما امیر دوست محمد خان که قندهار را متصرف شده بود همت به تسخیر هرات گماشت لهذا محمد یوسف ابدالی به دولت ایران ملتجی شد و بتوسط عرایض عاجزانه استمداد نمود و مخصوصاً کس فرستاده سامخان ایلخانی زعفرانلورا طلبکار آمد، سامخان با یک هزار سوار و پانصد شمشالچی نامدار

روانهی هرات گشت باین نیت که اگر لشکر کابل عزیمت این طرف کند ایلخانی اطلاع دهد تا لشگری گران با والی خراسان بمدافعه پردازند، امیر دوست محمد خان از این معنی نیک ترسید و سعایتها در اخراج سامخان ایلخانی کرد و به اهالی هرات وعده و وعیدها فرستاد تا اینکه اهالی هرات با ایلخانی مزبور دل بدل کرده در اخراج از خاک هراتش مجبور داشتند بلکه همت بر قتلش گماشتند، سامخان ایلخانی ناچار به حسام السلطنه والی خراسان عریضه نگار شد که تا توانید مرا از این مهلکه برهانید حسام السلطنه معدودی فرستاده او را مستخلص ساخت و چون عریضهی علیخان سیستانی نیز در این ایام از سه کوهه رسیده بود که امیر دوست محمد خان فرزند خود را به تسخیر و قتل وغارت سیستان و سیستانیان مأمور داشته است لهذا استمداد از دولت ایران نموده بود، لهذا امنای دولت بر آن شدند که عنقریب سپاهی نامعدود محض حفظ خراسان و دست درازی کابلیان حرکت دهند، آنگاه بر حسب امر حضرت شهریار ناصرالدین شاه قاجار فرامین باحضر افواج و سوارشرف صدور یافت. منجمله احضار فوج جدید افشار جمعی یوسفخان سرهنگ نامدار بود که صیت این فوج در آراستگی در ایران اشتہار داشت، اسامی فوج مزبور بدین قرار است:

نجفقلی بیگ نبیره‌ی حاج علیار خان گندزلو یاور اول، بیو کخان بن مصطفی قلیخان قاسملو یاور دوم، آقا بیگ برادر نجفقلی بیگ یاور سردسته‌ی بهادران، آقا بیگ پسر عبدالله بیگ سردسته‌ی چهارم، لطف‌الله بیگ افشار بکشلو سردسته‌ی پنجم، آقا بیگ سردسته‌ی ششم، مهدیخان بن تقیخان سردسته‌ی هفتم، ابراهیم سلطان سردسته‌ی هشتم، حسین بیگ

بن قهرمان سردسته‌ی نهم ، فتح‌الله بیگ بن محمد آقا مکرری سردسته‌ی
مخبران بالجمله عسگرخان سرتیپ بموجب فرمان در عرض چند روز
تهیه‌ی فوج را سامان داده همراه برادر خود یوسفخان روانه‌ی دارالخلافه
نمود . هکذا افواج بحر امواج با سرکردگان خود علی التوالی به
حسام السلطنه والی خراسان می‌پیوستند منجمله از افواج آذر بایجانی فوج
خوی سپرده به باقر آقای سرهنگ ، فوج جدید مراغه بسرهنگی اسکندر
خان بن حسین پاشا خان مقدم میر پنجه ، فوج دیگر شقاقی جمعی ابو الفتح خان
بن حسینی خان بیگلربیگی قاسملو ، سواران قره‌پایاق سلدوز جمعی
حسن خان پسر نقی خان حاکم سلدوز بودند .

در آن ایام که غوریان مرکز خیام حسام السلطنه بود ، چنان اتفاق
افتاد که بی‌اطلاع قراولین قورخانه که چندتن از فوج جدید افشار بودند
آتش بقورخانه در افتاد یکصد بار باروط بیکبار دخان گرفته به هبا و هدر
رفت و در پانزدهم ماه اللهویردی خان سرهنگ توپخانه با چند عرّاده
توپ و هفتاد بار قورخانه از ارض اقدس روانه‌ی غوریان شد ، در آن وقت
سردار احمدخان قلعه‌گاهی و شاهزاده محسن درّانی بجکم شاهزاده
محمدیوسف با دوهزار سوار افغان آهنگ لشکرگاه حسام السلطنه کردند
چون این خبر بسمع حسام السلطنه رسید سامخان ایلخانی را با سواران
خراسانی و هزاره و صفرعلیخان سرتیپ شاهسون و فوج ترشیزی را با
دو عرّاده توپ بمدافعه‌ی افاعنه مأمور فرموده در کنار قلعه‌ی زنده جان
آن دوجیش پرطیش بیکدیگر برخوردند محاربه‌ی گرم رویداد ، هم در
آن گرمی افاعنه به هزیمت شدند ، اسیر و غنیمت بسیار بدست مأمورین

افتاد این خود اولین فتحی بود که برای حسام السلطنه پیش آمد ، پس از آن بامر سردار مزبور غوریان را محاصره کردند .

مقارن این حال حسنعلی خان سرتیپ فوج گروّس با دبدبه و کوس به لشکرگاه پیوست لهذا ایرانیان با قوت قلب از چهار جانب غوریان را به شدت محاصره انداختند ، سردار مجید خان افغان که حاکم غوریان بود و داماد عیسی خان سرتیپ کار گزار هرات متزلزل شده با قرآن مجید بحضور حسام السلطنه آمد و معفو شد . چون غوریان بحیطه‌ی تصرف آمد انتشار این اخبار تزلزل در بنیان ثبات سکنه‌ی هرات در افکند آنگاه اردوی کهپیان پوی بسمت هرات انتهای نمود و روز دوشنبه غره‌ی شهر شعبان در یک فرسنگی قلعه نزول اجلال فرمود ، بعد ازدو روز از آنجا حرکت کرده برانندند سامخان ایلخانی زعفرانلو با پانصد سوار خراسانی واکراد و پاشا خان مکرری برادرزاده‌ی عزیز خان سردار کل مکرری با دو فوج سمنانی و دامغانی و سواره‌های کُرد و تُرک و چهار عراده توپ مقدمه الجیش و پیشتاز از عساکر منصوره بودند و تا چمن سنگ سفید که تیر پرتابی بقلعه مسافت دارد رفتند ، در این وقت سپاه افغانه که در کمینگاه بودند بی‌محابا بیرون آمده گلوله شمشال را مانند تگرگ بر ایرانیان بباریدند ، امیر حسین خان برادر سامخان ایلخانی بجننگ ایشان در آمد ایلخانی و پاشا خان مکرری نیز بمعاونت امیر حسین خان از جای بجنبیدند و بر افغانه از کمینگاه بیرون آمده حمله بردند ، غوغائی عظیم شد و هایه و بلند گردید در این وقت حسام السلطنه در رسیده چون هنگامه‌ی کارزار را گرم دید حسنعلی خان سرتیپ افواج گروّس را با دو فوج ابوابجمعی او و

ابو الفتح خان افشار قاسملو با يك فوج شقاقی و فوج نیشابور و یوسف خان،
 سرهنگ جدید فوج افشار را با يك فوج مزبور و جماعتی از سواران
 جرّار را که حسام السلطنه را بجلادت این جمله استظهاری تمام بود حکم
 به محاربه فرمود، ایشان فوراً حمله آوردند و جلادتهای نمایان کردند و
 از يك سوی عرّاده های توپ را بر پشتهای سر کوب صعود داده بسوی سواره
 و پیادهی هرات آتش افشانی کردند، الحق در آن گیرودار افواج گروس
 و افشار داد مردی داده و سردستگان و سربازان جان نثار، جلادت و رشادت
 فوق العاده بظهور آوردند، لاجرم شکست فاحش در افاغنه افتاده رو بشهر
 گریزان و اسلحه ریزان رفتند. همانا عدد کشتگان از اهالی شهر به هفتاد
 رسید و سرهنگی نیز از آنان در عداد کشتگان بود، از قضا در این هنگامه
 بیرق دار فوج نیشابوری از بازو زخم کاری یافت بیرق او را مردم هرات
 گرفته بردند. علی ای حال اردوی ایران قلعه را محیط گردیده در کار
 قلعه گیری بودند که گرفتاری محمد یوسف میرزا به غدر و تمهید عیسی خان
 سرتیپ هراتی اتفاق افتاد. به تبیین آنکه چون عساکر ایران گردا گرد
 قلعهی هرات را به اثبات قدم و قوت قلب محیط گشتند شاهزاده محمد یوسف
 را کمال تأسف دست داده و چون ماهی در شبکهی اضطراب افتاده فی الحقیقه
 مانند یوسف کنعانی خود را در میان چهار دیوار هرات بچاه افتاده و زندانی
 دید و به اندیشهی استخلاص خود فرو در مانده لاجرم بنواب سلطان مراد
 میرزا حسام السلطنه عریضه ای فرستاده برادر خود را نیز به اسم گروگان
 بمو کب فیروزی کو کب گسیل داشت با دو عرّاده توپ که یکی را سابقاً
 در هنگام محاصرهی هرات از لشکر مرحوم محمد شاه غازی بدست آورده

و یکی را هم حمزه میرزا حشمت الدوله به یار محمدخان وزیر داده بود
با انضمام بیرقی که از بیرقدار نیشابوری گرفته بودند و ضمناً استدعا کرده
بود که موکب مسعود ایران تا غوریان باز پس نشیند و خود شاهزاده
محمدیوسف نیز علی‌التعاقب بحضور والی معظم له شرفیاب شود مستدعیات
او پذیرفته و جواب گفته شد و لکن غدر کرده به وعده وفا ننمود و در
قلعه‌داری کوشید و چشم از نتیجه‌ی غدر پوشید، پس حسام‌السلطنه باز
اردو را به معاودت امر فرموده سابقاً مجیدخان سردار داماد عیسی‌خان
سرتیپ در فتح غوریان اقدامی کرده بود در این وقت نیز خواست حسن
خدمتی کرده باشد لهذا به عیسی‌خان پیغامی فرستاد و از وی اقدام باین
خدمت را خواستار شد، عیسی‌خان قبول کرده استدعائی که محمدیوسف
میرزا از حسام‌السلطنه کرده بود اعاده نمود و شرط و پیمان گذاشت که
شاهزاده محمدیوسف میرزا و شاهزاده محمدحسن و دیگران را که منشأ
فسادند مغلولاً بحضور والا فرستد، حسام‌السلطنه استدعای او را پذیرفت
و بعد از چند روز عیسی‌خان از عهده‌ی تعهدی که کرده بود برآمد و خود
در هرات ممکن یافت و هم در این روزها پرویزخان سرکرده‌ی سواران
چارداولو و اسکندرخان بن حسین پاشا خان مقدم با فوج مراغه بموکب
ایران ملحق شدند، ولی چون به حسام‌السلطنه مکشوف شد که این تعهد
و خدمت عیسی‌خان نسبت بدولت علییه‌ی ایران برای استقلال خود در
هرات بوده لهذا بدفع وی مصمم گشته موکب منصور از غوریان به هرات
کشیده فوراً حکم به یورش و کوشش ساخته و شورش در سکان قلعه انداخت
تا بداستان برسیم.

اقدامات اصلاحی در ارومی و اختلافاتی که پیش آمد

به تبیین آنکه عسگر خان که بعد از حرکت دادن فوج جدید با برادرش یوسف خان سرهنگ بقلعه‌ی هرات، خود با دو فوج هفتم و هشتم در ارومیه توقف داشت و برادر کهترش بیوک خان که مسمی به جدّ خود امامقلی خان بود شب و روز مواظب خدمات سرتیب مزبور بوده، چشم بر حکم و گوش بر فرمان داشت، اگر چه با سرتیب برادر صلبی و بطنی بود ولی منحض ادب و حسن تربیت خود را یکی از خدمتکاران برادر می‌شمرد و بجان و دل بار اطاعتش می‌برد.

مع الفصه عسگر خان سرتیب اوقات عزیز را صرف انتظام امور حکومتی که متعلق به امیرزاده اکبر میرزا بود و خدمات دیوانی از امن سرحد و ایصال وجوه مالیات و برقراری سربازان مصروف میداشت و از آنجا که همت بلندش در صد آبادی مملکت و آسودگی کسبه [بود] خواست که بازار و راسته‌های قدیم ارومیه را که الحق از حلیه‌ی آبادی عاری بود از نو بطرزی خوب و سلیقه‌ی مرغوب تجدید کنند، لهذا معماران قابل و ماهر از دارالسلطنه‌ی تبریز و خوی حاضر آورده بتعمیرات راسته‌های بازار و دکانین معتبر پرداختند چون راسته‌ی سراج‌خانه‌ی حالیه، در پهلوی محکمه‌ی جناب حاج آقامجید امام جامع ارومیه واقع بود و در محله را تنگ فضا مینمود و از وسعت آنجا میکاست و بر بازار میافزود، جناب حاج آقا مجید از درممانعت در آمده و به عسگر خان سرتیب پیغام فرستاد که این کار برخلاف شرع انور است و باین اکتفا نکرده یک تن از معماران تبریزی را هر دو پای برفلک بسته به شکنجه رنجهاش داشت.

معهدنا سر تیپ مزبور که تا خواهی غیور و بحر حلم و حوصله بود در این کار تحمل و تأمل فرموده برخلاف ادب با امام جامع عمل ننمود ، اما در این وقت مردمانی که مفسده جوی بودند فرصت غنیمت دانسته بازار سعایت و نقامی در میان این دو بزرگوار گرامی گرم کردند کار بجائی رسید که جناب پیشنماز مطالب عدیده نیز دست آویز کرده با جمعی از معتبرین علما بعزم شکایت راه دارالسلطنه ی تبریز پیش گرفت و از آنجا بدارالخلافتی طهران رفت .

از حسن اتفاقات در این اوقات میرزا صادق قائم مقام پیشکار آذر بایجان در دارالخلافتی طهران بود اولیای دولت تحقیق مراتب و اصلاح ذات البین را بعهده ی وی محول فرموده جناب حاج آقامجید را با احترام تمام مصحوب وی معاودت دادند .

بعد از ورود به تبریز ، عسگر خان سر تیپ نیز احضار تبریز شده چند مجلس حقیقت ماجرا را مطرح کردند چون قائم مقام مزبور را وثوق و اعتمادی تمام به فطانت و رزانت رأی عسگر خان بود حتی در عمده ی کارهای حکومتی با وی خلوت کرده مشورت مینمود و نیز چون احترام شریعت [نیز] فرض و منظور بود بالاخره صلاح و صفائی فیما بین داده بالاتفاق به ارومیه روانه ی شان داشتند و هم در این روزها با مخارج گزاف که همه از کیسه ی سر تیپ مزبور بود راسته های بازار و دکانین صورت اتمام یافت و چون برای بیوک خان سرهنگ نیز عمارات جدید محض نشیمن لازم بود لهذا در جنب عمارتهای قدیم خانه های متعدد از صاحبانش بقیمت عادلانه ابتیاع کرده موافق نقشه عمارت جدیدی بنیاد کردند و در

اندك وقتى به اتمام آوردند .

بالجمله پس از اتمام عمارت محض تيمّن وتبرّك ، عسگر خان ترتيب
ضيافتي داده و در اين ضيافت بود كه شكر آب حاصله بين عسگر خان و
محافل روحاني فيصله يافت .



دنبالهی محاربه‌ی هرات و پایان کار این جنگ

در سال ۱۲۷۳ هجری قمری چون ایام محاصره‌ی قلعه‌ی هرات امتداد یافت اهالی قلعه از فقدان آذوقه و شورش و یورش سپاه ایران بستوه آمده گروه گروه از سکنه‌ی آنجا بیرون آمده هر روز و شب بمو کب اعلی می‌پیوستند و از گرسنگی و پریشانی میرستند ، لهذا عیسی‌خان سرتیپ سخت هراسناک شده چندین بار پیغامات زبانی به نواب حسام السلطنه فرستاده وعده‌ها میداد ، چون دروغ وی دیگر نزد والی فروغی نداشت و بارها نقض پیمان او را آزموده بود دیگر عرایض او را واقعی نمیگذاشت، مع‌هذا در اشتداد محاصره میکوشید و در این روزها شاهزاده محمدیوسف و حاج غلامعلی‌خان افغان و دیگر گرفتاران را که در اردو محبوس بودند بدار الخلافه‌ی طهران گسیل ساخته خود بادل قوی و عزمی استوار برای محاصره دست بکار شد، اما از آنجانب چون حضرت شهریار را از امتداد ذیل محاصره‌ی هرات نیران قهر در اشتعال بود فرامین سخت و سخت‌انگیز به حسام السلطنه عم اکرم خود صدور داده و وعده و وعیدها فرستاد ، چون حسام السلطنه و سپاه ایران از تغییرات خاطر همایون آگاه گشتند همگنان عرایض بحضور همایون فرستاده متعهد انجام خدمت و تسخیر قلعه‌ی هرات شدند منجمه حسنعلی‌خان گروس و ابوالفتح‌خان افشار قاسملو و عبدالعلی‌خان

مقدم مراغه و یوسفخان افشار قاسملو سرهنگ فوج جدید و کریمخان افشار قاسملو برادر ابوالفتحخان و دیگران بودند که این جمله بموجب تعهد و التزام که رهت بر تسخیر قلعه‌ی هرات بستند ولی محمدرضاخان کرکری و یوسفخان سرهنگ فوج افشار ارومی و اسکندرخان مقدم، این سه سر کرده از همه تقدم بسته در محاذی برج فیلخانه سنگرهای استوار بسته بحفر زمین پرداختند و تا به شیب خندق نقب‌ها فرو بردند. حسنعلیخان گروس و خانبا باخان و ابوالفتحخان افشار نیز مارپیچها را بکنار خندق رسانیدند و نواب حسام السلطنه نیز محال هرات را مضبوط نموده از سر کردگان التزام گرفت که از اواسط محرم الحرام تا اوائل صفر المظفر بر قلعه ظفر یافته مفتوح سازند و بمعاذیر نامسموع نپردازند. بالجمله در بیست و پنجم محرم از باستانی که قاسمخان سرتیپ بر آورده بود، چون بجانب شهر ثقبه گشادن خواستند از توپ برج خواجه عبدالمهدی که گشاد داده بودند، گلوله ناگاه در رسیده هر دو پای یکتن توپچی او را برد، این معنی بر قاسمخان سخت صعب افتاده فرمان داد که تا ۲۹ محرم قبرستانی را که اهالی شهر از سمت خندق سنگر کرده بودند سر بازان او شورش کرده بیورش بی باکانه و دلاورانه فرو گرفتند و در این یورش دوتن از سر بازان قرابی و ترشیزی مجروح شدند دیگر باره افاغنه بسنگر قاسمخان یورش بردند و شورش کردند اما فوج جمعی قاسمخان ثبات قدم ورزیده معادل صد تن از افاغنه را بهلاکت رسانیدند و سایرین را هزیمت دادند. روز دیگر فوج قزوینی به برجی که قلعه گیان برای منع سپاه ایرانی از نقب زدن در میان خندق ساخته و در آنجا رحل اقامت انداخته

بودند یورش بردند . افاعنه از راهی که در بیرون برج احتیاطاً داشتند بیرون تاخته نه تن از سربازان فوج قزوینی را هدف گلوله کردند . لهذا سربازان روی از جنگ بر تافته و بسنگر خود شتافتند ، در این وقت نجفقلی بیگ افشار گیندز او که جوانی مردانه و متهور بود با سربازان فوج جدید افشار و مقدم از دیگر سوی با اسکندر خان مقدم سرگرم جنگ بودند تا اینکه افاعنه سکنه‌ی شهر را که پای جسارت بیرون نهاده بودند شکست و هزیمت دادند .

بالجمله هر روز سپاه ایران در محاربه و مضارب به تعهداتی که کرده بودند پای ثبات افشردنه جلادتهای نمایان بظهور می‌آوردند تا کار بیکبار بر عیسی خان و قلعه گیان باضطرار انجامید ، لاجرم در تسلیم نمودن قلعه بایکدیگر مواضع نهادند تا اینکه روز شنبه بیست و پنجم شهر صفر عیسی خان مثل قالب بی‌روحو حرکت مذبوحی کرده سراسیمه و ناچار کلید قلعه را تسلیم نموده به اشارت حسام السلطنه خطبه و سکه بنام نامی شاهنشاه ایران خوانده و زده شد و عرایض فتح بدربار حضرت شهریار فرستاده ، حسام السلطنه و دیگران از طرف شاهنشاه مخلع و سرافراز گشتند .

وقتی خبر این فتح بتوسط نامه‌ی یوسفخان سرهنگ که به برادر بزرگوارش عسگرخان سرتیپ نوشته و فرستاده بود به ارومیه رسید بحکم امیرزاده اکبر میرزا حکمران و عسگرخان سه شب و روز بازار را چراغان کرده و لوازم جشن بعمل آوردند .

شورش میرسلطان بناری و شهادت عسگرخان سرتیپ

توضیح این مقال و تفصیل این اجمال آنکه محال مرگور که در چند فرسنگی بلدهی ارومیه و در جوار دشت و ترگور و بقبله واقع است، محال آشوب خیز و فتنه انگیز است و سکنه‌ی آن اکراد مختلفه است و قلعه‌ی بنار که از قلاع بدیع و مرتفعه‌ی محالات ارومیه و در طرف قبله اقصای محال مرگور واقع و بفاصله‌ی یک فرسنگ نزدیک به نوچه^۱ خاک دولت عثمانی است از آباء و اجداد مسکن میرسلطان نام بناری است و این میرسلطان از احفاد امیرخان برادوستی بانی قلعه‌ی دُم دُم است که تفصیل حالات و طغیان و عصیان او قبلاً شطری مذکور افتاده در این اوقات که تولیت محال مزبور از جانب دولت علیه سپرده به نواب ملک منصور میرزا برادر امی ملک قاسم میرزا فرمانفرما بود و از جانب خود نواب نعمت‌الله میرزا بن محمود میرزا را در محال مزبور حکمران گذاشته ولی ، نعمت‌الله میرزا و دیگران از شرارت و تعدیات میرسلطان بناری آسوده نبودند و مداخله نمیتوانستند، این بود که نواب معظم له محض رفع شرارت آن طاغی و یاغی ملتجی به عسگرخان سرتیپ خال زاده‌ی خود گردید و بصواب دید او مراتب را به اولیای دولت اطلاع دادند ، لهذا از کار گزاران آذربایجان احکام مؤکده بعهده‌ی عسگرخان سرتیپ رسید که بقلاع محالات ارومیه عموماً و قلعه‌ی بنار خصوصاً ساخلو و مستحفظین تعیین کنند ، سرتیپ مزبور نخست قلعه‌ی برده‌سور را پیشنهاد کرده به تدبیرات صائبه جمعی از سر بازان را در آنجا سکنی داد و بعد خراب نمود ، بعد از آن میرسلطان

۱- توتون نوچه معروف است .

را که تا این وقت بامثال احکام هیچکدام از حکام اعتنا و تمکین نکرده
 و بقلعه‌ی ارومیه نمی‌آمد و تسلیم نبود به تدبیرات صائبه و وعده وعید در
 نزد خود حاضر آورده از مضمون احکام اولیای دولت اطلاع داد وی
 اضطراراً تسلیم و متعهد خدمات گردید و باتفاق حاج میرزا عبدالله و لطف‌الله
 بیگ مباشر دهات و متعلقات سر تیپ مزبور و چند تن از سر دسته و سر بازان
 رخصت معاودت به قلعه‌ی بنار یافت و برفت معیناً چون به قلعه‌ی خود
 رسید آغاز سرکشی و بدهوائی نمود و خود را تابع دولت عثمانی نامید!
 حاج میرزا عبدالله و لطف‌الله بیگ از کردار ناپه‌نچار آن بر نفس خویش
 خوفناک شده چندانکه از درمواظ خیر خواهان و نصایح مصلحان در آمدند،
 هرگز بگوش قبول آن [مرد] فرو نرفت و بر عصیان و سرکشی خود
 افزود. سکنه‌ی برده‌سور نیز از جسارت وی دلیر شدند و عصیان اظهار
 کردند، معتمدین مزبورین لابد و ناچار در جزو به عسکر خان سر تیپ
 عریضه‌نگار شدند و بالصراحه نوشتند که ما اکنون در قلعه‌ی بنار از
 شرارت و جسارت این [مرد] مانند ماهی در شبکه‌ی اضطراب و اضطراریم
 و مترصد حکم سرکار، سر تیپ نامدار از استماع این اخبار در استیصال آن
 [مرد] مصمم و دست بکار شده هنوز به افواج و سوارا اطلاع نداده بی تأمل
 با نواب ملک منصور میرزا و نعمت‌الله میرزا سوار شده رهسپار گردید،
 هواخواهان خاصه حاج میرزا مهدی مستوفی چندانکه خدمتش را از آن
 سفر سراپا وحشت و خطر ممانعت کردند و ادله‌ی قاطعه آوردند مفید
 نیفتاد روز شنبه اواخر جمادی‌الاولی با یک فوج و توپخانه و سواران جرّار
 از ارومیه حرکت نموده منزل اول در قلعه‌ی باراندوز فرود آمده روز دیگر

با همان رکضت بر سر قلعه‌ی تر گور تاخته بخرابی حکم کرد و پیروخان را که خطائی چند از وی سرزده بود مغلولاً به ارومیه فرستاد و از آنجا روی بمحال مر گور نهاد. نواب ملک منصور میرزا و نعمت‌الله میرزا از بدو حرکت همراه بودند آنگاه چمن دزگیر من اعمال دشت مر گور را محل اردو و مضرب خيام نمود، در این وقت حسنخان سرتیپ سواره‌ی قره‌پایاق با جمعی خود و میرزا آقا سرخیل شکفتی با جماعت صومای و برادوست بموجب احکام امنای دولت علی‌التوالی رسیده به اردو پیوستند، همانا عدت جمعیت صحرای مر گور تقریباً به سه چهار هزار سرباز و سوار میرسید و صحرا و جبال محال مر گور از جنبش جیش لشکر دریای مواج و پرخطر مینمود. بالجمله سرتیپ مزبور روز دیگر محمد سلطان خلیج را با يك دسته سرباز به قلعه‌ی بنار روانه داشت و میر سلطان را به اردو احضار نمود میر سلطان با کمال جسارت راه اردو پیش گرفته چون بحضور سرتیپ رسید زبان تملق و چاپلوسی گشوده از گذشته‌ها عذر خواست و مستدعی شد که قلعه‌ی بنار از صدمه‌ی خرابی مصون ماند و در مقابل تقدیمی حتی الامکان به کار گزاران آذر بایجان برساند. سرتیپ این بار برای مصلحت وقت مستدعیات او را بسمع رضاشنیده در این باب بنواب نصرت‌الدوله فرمانفرما و میرزا صادق قائم مقام مراتب را عریضه‌نگار شد و تا رسیدن جواب در همانجا توقف نمود و میر سلطان را رخصت معاودت بقلعه‌ی بنار نداده در اردو محبوساً نگه‌داشت اما آن [مرد] با اینکه مغضوب و گرفتار بود و بی‌بند و زنجیر در چادر حاج میرزا عبدالله و لطف‌الله بیگ قرار گرفت، همانا در جزو خبری بی‌اصل و دروغ شنیده بود که محمد سلطان خلیج را

با سربازان ساخلو ازاهاالی بنار غفلة کشته اند از شنیدن این خبر و حشت بسیار بر خاطر او راه یافته معاینه کرد که دیگر از آن دام بلا رها نخواهد شد و بمکافات بدترین عقوبتی خواهد رسید ، با خود چنین مخمّر نمود که اگر احیاناً فرصتی بدست آورد سرتیپ را علی الغفله بضرب خنجر از پای در آورده خود از آن معرکه ی پر خوف و خطر راه فرار گیرد و جان از آن مهلکه برهاند و از این مکنون ضمیرش کسی آگاه نبود و از این معنی غافل بود که اگر مرتکب چنین امر شود خود نیز بلافاصله به کیفر خواهد رسید سبحان الله زهی تصور و جهالت که آن (مرد داشت) زیرا که در اردوی مجتمع از سه هزار نفس و جان نثاران مردانه همت بر قتل چنان امیر فرزانه میگماشت .

بالجمله میرسلطان همه روز بدین خیال بسر میبرد که مجال یابد و مکنون ضمیر خود را از قوه به فعل آورد ، چون يك شبی از شبها پپای رفت و صبح دمید آن [مرد] سراسیمه از چادر و محبس خود که مشرف به آلاچیق عسگر خان سرتیپ بود بیرون دوید هنگامی که نواب ملك منصور میرزا و سرتیپ و نعمت الله میرزا هر سه از دو گانه صبح فارغ شده مشغول تعقیبات نماز بودند يك ناگاه به آلاچیق داخل شده بعد از سلام و تعظیم ، سرتیپ بمقام مؤاخذة برآمده فرمود که چرا ناخوانده و بی اجازه باینجا آمدی در جواب عرض کرد که حرفی محرمانه دارم بساید به سرگوش بعرض برسانم ، همینکه اجازه حاصل کرده نزدیک سرتیپ مزبور رسید علی الغفله خنجری چند متوالی به سینه و کتف سرتیپ حواله کرد ، در این اثنا نواب ملك منصور میرزا و نعمت الله میرزا هولی عظیم برداشته سراسیمه

از آلاچیق بیرون دویدند و فریاد بر کشیدند ازاهاالی اردو کسانی که به آلاچیق سرتیپ نزدیک بودند نخستین لطف الله بیگ مباحشر روی به آلاچیق نهاد و نقی و کیل هم علی التعاقب در رسید چون داخل آلاچیق شدند که سرتیپ نوجوان در زیر هیکل سطر آن [مرد] بخون خود آغشته ، فوراً لطف الله بیگ دست یازیده خنجر او را گرفت و آستین بلند آن [مرد] را بدست خود پیچیده و هیکل (اورا) بسوی خود کشید نخستین با خنجر او چنان بر دهان وی نواخت که نوک خنجر از قفای او سر بدر کرد بعد از آن [افراد] جان نثار علی التوالی رسیده زخمهای منکر و مهلك بر وی زدند . سرتیپ با حالتی که خون از اعضا و جوارحش در جریان بود برخاسته تا از آلاچیق بیرون آمد و از افراط جریان خون ضعف نموده جان بجهان آفرین داده از وقوع این قضیه شور فزع اکبر در آن صحرا بظهور آمد و ناله و شیون بفلك اثر رسید اهاالی اردو بیکبار هجوم آورده هیکل میر سلطان را بزخمهای شمشیر و خنجر ریزه ریزه کرده در میان آتش انداخته بسوختند .

بالجمله چون سرتیپ بسعادت شهادت فائز گردید اهاالی اردو متوحش شده گروه گروه راه خویش گرفته میرفتند در اینموقع جعفر خان سرهنگ و لطف الله بیگ یاور و حاج میرزا عبدالله و آقا لطف الله بیگ جنازه ی آن مرحوم شهید را در محملی گذاشته يك شب را در باراندوز بسر برده روز دیگر بشهر رساندند ، ورود جنازه ی سرتیپ بشهر واقعاً محشری برپا کرد صغیر و کبیر سر و سینه زنان فریاد و اوایلا و وامصیبتا میکشیدند ، بالاخره مجالس ختم و تعزیت از طرف امیرزاده حکمران و اعیان و افشار

ترتیب داده شد و آخر الامر اکبر میرزا حکمران پای به مجلس ترحیم
 نهاده بنجفقلیخان بیگلربیگی و والدهی مصیبت زدهی سرتیپ را تسلیت داد.
 جنازه سرتیپ را در مقبره آخوند ملاعلی عارف امانت گذاشتند
 تا بعد به عتبات عالیات حمل کنند. ماده تاریخ وفات او را منشی شاعر ارومی
 چنین سرود :

سرود این طرفه مصرع کلک منشی به عسگرخان ناکام جوان حیف
 ۱۲۷۳

علی ای حال چون در این سال خبر کشته شدن عسگرخان سرتیپ
 بهرات رسید یوسفخان که با فوج جدید افشار در جزو عساکر منصوره بود
 بموجب فرمان ناصرالدین شاه به منصب سرتیپی سه فوج افشار نائل گردید
 و چون بیو کخان سرهنگ با فوج هفتم به قراولی دار السلطنه ی تبریز
 مأمور بود بعد از رسیدن خبر این واقعه میرزا صادق قائم مقام سه روز در
 اطاق نظام مجلس ترحیل حاضر شده و بعد از تعزیت و تسلیت بیو کخان
 سرهنگ را رخصت معاودت بارومیه داد که تقویت درامر حکومت آنجا
 بجا آورده امور را منتظم سازد و چون تأکیدات اکیده در باب سیاست
 اولاد میرسلطان و نظم محال مرکور که تیول نواب ملک منصور میرزا بود
 فرموده بودند لهذا سرهنگ مزبور بعد از ورود بولایت ، جعفرخان
 سرهنگ را با سربازان فوج هشتم بمحال مرکور فرستاد .



مأموریت جعفرخان سرهنگ برای انتظام محال مرگور وقلمه‌ی بنار - اختلافات مرز داران ایران و عثمانی درباره مالکیت ارضی قلمه‌ی مزبور

جعفرخان سرهنگ در اجرای دستور، درمرکز محال مرگور اقامت کرد و هرروز را فیما بین ایران مقاتله و مضاربه در اشتعال بود، عاقبت الامر اولاد میرسلطان که خان ابدال و محمود و جهانگیر نامان بودند تاب مقاومت نیاورده متزلزل‌آملتجی به پاشای موصل گردیده خود را رعیت و تابع دولت عثمانی نامیدند، پاشای موصل احمدآقا نامی را با معدودی به محال مرگور فرستاد که معاونت به اولاد میرسلطان کرده بالصراحه بگویند که خاک بنار داخل نوجه و متعلق بدولت عثمانی است و سکنش از عهد قدیم تبعه‌ی دولت روم بوده‌اند، باوصف اتحاد دولتین مداخله‌ی کارداران دولت ایران در آن خاک و مزاحمت به سکنه‌ی آنجا دور از صواب و خلاف قانون است. چون احمدآقا به ارومیه آمده با اکبر میرزا حکمران و بیو کخان سرهنگ ملاقات نموده پیغامات پاشای موصل را ابلاغ نمود، امیرزاده حکمران و سرهنگ نکته‌دان دراینکار تأملی ژرف نموده صواب چنان دانستند که عجاله فوج و توپخانه‌ی مأمورین مرگور را بشهر معاودت داده کریمخان نام سرخیل ایل روند را محض نظم محال مرگور مأمور دارند و بعد از سؤال و جواب با کار گزاران آذربایجان هر حکمی که از جانب دولت در این باب صدور یابد بعمل آورند که دیگر مورد ایراد دولتی نباشند. چنانچه حاج میرزا محمد خان دبیرمهام خارجه آذربایجان شرحی که در جواب رقیمه‌ی اکبر میرزا

حکمران ارومیه نوشته چون مشعر باین معنی است لهذا بعینها نقل شد .
فدایت شوم - رقیمه کریمه مصحوب فرستاده مخدومی بیو کخان
سرهنگ دیروز که دوم رمضان بود عزّ وصول داد و مایه‌ی کمال اطمینان
از امور آن صفحات گردید ، ملا میگوید :

مثنوی را چون تو مبدء بوده‌ای گر شود افزون تو اش افزوده‌ای
رقیمجات اول سرکار والا باعث آنهمه تشویش شد بایستی چنین
رقیمه هم ثانیاً برسد که خاطرها از مضامین آن آسایش بهم رساند دراین
دو روزه که چاپار دار الخلافه خواهد رفت همین رقیمه‌ی والا را ارسال
خدمت اولیای دولت خواهد داشت ، محض اینکه اهتمامات سرکار که در انتظام
امر مرگور و بنار مرعی داشته‌اند خدمت اولیای دولت روز افزون معلوم
و مشهود باشد ، چون از کاغذهای اولی سرکار و سرهنگ که ارسال
دارا الخلافه شده بود قسمی در نظر اولیای دولت علیه این امر جلوه کرده
که یقین فرموده بودند از طرف دولت عثمانی قشونی واستعدادی بسمت
مرگور و بنار آمده است که باین واسطه اغتشاش وانقلاب بهم رسانیده
این کاغذها را مخلص عاجلاً خواهد فرستاد که رفع این مظنونات بشود
و مطاعی علیقلیخان افشار میرپنجه که از تهران می‌آمدند جناب جلالتمآب
ارفع اکرم صدراعظم بملاحظه‌ی اینکه اگر جمعیتی از عثمانی آمده باشد
نیامده بالذات رفع مایقال را باید کرد و نگذاشت که حضرات رخنه در خاک
دولت علیه کنند دستور العملی مرقوم فرموده‌اند که مختصر آن در رقم نواب
والارکن الدوله اردشیر میرزا بنظر سرکار خواهد رسید در هر حال اگر این حسن
تدبیر سرکار و صواب دید سرهنگ که کریمخان سرخیل ایل روندرا فرستاده

نظم مرگور و دفع شرارت بناریان را از وی خواسته‌اند کار را باصلاح
 بیاورد اسلم شقوق است و اولیای دولت باالصراحه مرقوم فرموده‌اند که
 اول به عقل و حسن و تدبیر و استمالت بعد از آنکه نشود بزور استعداد
 ارومیه و اگر لازم شد از جاهای دیگر باید ماده را قلع و قمع نمود خلاصه
 طرز رفتار سرکار و این تدبیرات و رفتن کریمخان بمرگور و بنار اگر
 انشاءالله تعالی امر را بنظم و اصلاح آورد بقدری در نظرها مستحسن خواهد
 بود که حد و حصر ندارد . احمد آقا فرستاده‌ی پاشای موصل اینجا آمده
 جواب حسابی شنید ساکت شد رقمی هم از سرکار داشت فرستاد بنده
 دیدم چندان عیبی نداشت لکن چون این بار هم اولیای دولت خیلی سفارش
 مرقوم فرموده‌اند که مبادا در باب مرگور و بنار مکاتبه بامأمورین عثمانی
 و آنکسانی که مخالفت دارند و در مرگور و بنارند بشود (۱) لهذا عرض
 میکنم که اگر فرضاً بعد از این اموری مثل این امر اتفاق بیفتد تا لزوم
 بهم نرسانیده بایبغام و سؤال و جواب زبانی اولی است بعد از آنکه لزوم
 بهم رسانید تکلیف سرکار بیشتر از این نیست که بنویسند در فلان خاک
 که تو به آنجا آمده خیال اخلال و تصرف داری ملک طلق دولت علیه
 و سپرده بماست ما مأذون نیستیم از جانب دولت که آنی بماندن کسانی
 که مایه اختلال امور سرحدی طرفین هستند تمکین کنیم از طرف دولت
 عثمانی در تبریز مأمور و شاه بنمدر است حرف دارید بروید نزد او و او

(۱) مسلماً در نامه حاکم ارومیه از نظر سیاسی اشتباهی بوده که کار گزار
 مؤدبانه مینویسد « چندان عیبی نداشت » و سپس راهنمایی میکند که باید چنین
 و چنان کنید .

با کار گزاران آذربایجان گفت و شنید کند . در باب اقوام و اولاد میرسلطان که الان در مرگورند چنانچه به احمد آقا مستظهرند و بقوت او در آنجا مصدر پاره‌ای کارها میشوند بفرمائید به آنها بگویند که احمد آقا به تبریز رفته جواب حسابی شنیده از راه ساوجبلاغ باز به موصل خواهد رفت شماها که با این ریسمان پوسیده بچاه افتاداید چه میگوئید ؟ بفرمائید از یکطرف آنها را مأیوس صرف کنند و از یکطرف بنو کری خودتان امیدواری کامل بدهید قسمی بنمائید که از آنها نوشته‌ای بدست بیاید که دلیل به بنو کری و رعیتی آنها نسبت بدولت علیه ایران باشد این چیزها بسیار اسباب تسهیل کار خواهد بود . دیگر سرکار والا من باب استحضاری که دارند بهتر میدانند ، باری دقت فرمایند که اینکار دیر طول نکشد و گرنه مثل ناخوشیهای مسری باعث بی نظمی سایر جاها خواهد شد . انتهى .

بالجمله چون اولاد میرسلطان بناری بالمره از استظهار بدولت عثمانی و حمایت ایشان نسبت بخودشان مأیوس شدند لاجرم طالب میانجی بودند و دست به اینجا و آنجا میزدند بالاخره کریمخان روند که مأمور نظم مرگور بود بمواعید قلوب رمیده‌ی آنها را استمالت داده برعیتی دولت علیه امیدوار نمود فی الجمله آتش شرارت انطفا پذیرفت .



وقایعی که در جریان سال ۱۲۷۴ هجری قمری اتفاق افتاده و مراجعت یوسفخان سرهنگ در اوائل سال ۱۲۷۵

از جمله سوانح این سال چون علی آقا شکفتی سرخیل ایل شکفتی معروف به شكاك که مردی سرکش بود همواره کسان او دست تعدی به آزار متردین گردنهای قوشچی و قولنجی دراز داشتند و اموال تجار را بغارت میبردند و خود علی آقا محصولات قریه‌ی هوسین واقع در خاک صومای را که ملك طلق و متعلق به اولاد مرحوم لطفعلیخان سرتیپ بود ضبط کرده راه مداخله بگماشتگان بیو کخان سرهنگ نمیداد سرهنگ مزبور به اذن و اجازه‌ی کارگزاران دولت جمعی را از سربازان فوج هفتم بسردستگی حسنقلی خان گزنقی و دستیاری لطف‌الله بیگ مباشر دهات و محالات به محال صومای فرستاد ، مأمورین در حوالی هوسین در محل معروف به آشتیان مسکن علی آقا صفوف محاربه و مضاربه بیاراستند ، حسنقلی خان گزنقی و آقای لطف‌الله بیگ هر دو در برابر صف سربازان استاده جلادتها مینمودند ، علی آقا خود را بر فراز پشته‌ی مرتفعی کشیده بضرب و طعن گلوله‌های آتشبار شر سربازان را از خود دفع میکرد در این حیص و بیص حسنقلی سلطان گزنقی هدف گلوله‌ی علی آقا شده از پای

در آمد از خود لطف الله بیگ منقول است که بسبب عداوت کلی که علی آقا بامن داشت مقصود او این بود که مرا هدف گلوله نماید من این معنی را فهمیده بلباس اکراد ملبس شده در جلو سربازان استاده بودم به علی آقا مشتبّه شده چنان دانسته بود که حسنقلی خان ، لطف الله است لهذا بیک ضرب تیر که غالباً خطا نمیکرد آن بیچاره را از پا در انداخت مع هذا سربازان ثبات قدم ورزیده علی آقا را گریزانیدند .

از وقایع دیگر این سال مراجعت یوسفخان است ، همانطور که سبق نگارش یافت در اواخر تسخیر هرات که نواب حسام السلطنه با عسا کر ایران در هرات توقف داشتند از ارومیه مکتوباً چون قضیه‌ی شهادت عسکرخان سرتیپ در محال مرگور بیوسفخان سرهنگ و از دارالخلافه به حسام السلطنه رسید حسب الامر مجلس ترحیم مرتب نموده و با احترام و شکوه تعزیت گرفتند پس از اتمام تعزیت بقراری که در تواریخ دوره‌ی قاجاری مسطور است مهم مصالحه در باب شهر هرات فیما بین امنای دولتی ایران و انگلیس انقضا یافته لهذا عسا کر مأمورین هرات بعضی احضار پایتخت همایون گردیده و برخی در رکاب حسام السلطنه مأمور بتوقف شدند . حسام السلطنه قلعه‌ی مزبوره را تخلیه و به ارض اقدس معاودت نمود و یوسفخان رخصت عزیمت بدار الخلافه یافت بعد از التئام حضور مقام سلطنت محض خدمات نمایان و فتوحات شایان که بدستاری فوج جدید افشار خاصه در ایام محاصره از وی بظهور آمده بود مورد مراحم ملوکانه و محسود اشباه زمانه گردید و بمنصب سرتیپی دوم افشار و نشانهای جلالت سربلند آمد و اجازت رفتن به ارومیه یافته و روی به ارومی نهاد

و بیشتر از خود فوج را باتفاق خانلار خان یاور پسر عبدالرحمان پاشا خان و نجفقلی بیگ یاور روانه‌ی وطن مألوف داشت و خود نیز علی‌التعاقب وارد ولایت و مسقط‌الرأس شده بمراسم تعزیت برادر رشید خود عسگر خان سرتیپ شهید پرداخت .

جنگ با تراکمه و نقیض مهمی که فرماندهان و رزم آوران

افشار ارومی در این محاربه بهمه داشتند

اکنون وقت است که عطف‌عنان قلم بصوب وقایع مرو و خراسان نمودم . بنگارش آن پردازیم که بسرداری نواب حمزه میرزا حشمت‌الدوله بن نائب السلطنه‌ی مغفور صورت وقوع یافته . مملکت خراسان که یکی از ممالك مختلفه‌ی ایران از آغاز خاکی است آشوب انگیز و فتنه خیز و از جمله توابع آن قلعتین مرو و سرخس است که مسکن جمعی از طوائف ضاله‌ی تراکمه‌ی خراسان است و مشغله‌ی آن طائفه از قدیم الایام قتل و غارت قوافل و مترددین و قطع طریق و معا بر آن سرزمین است و همانا این طائفه از صد هزار آلاچیق نشین بیشترند و در هر عهده‌ی از سلاطین ایران خاصه صفویه و نادرشاه افشار لشگر کشیها بدفع آنها نموده و بارها جمعی کثیر از شمشیر گذرانیده اند و کیفری بسزا داده اند مع القصد در این ایام چون اخبار شورش مجدد آن [طائفه] کراراً بمسامع اولیای دربار شهرباری ناصر الدین شاه قاجار میرسید حضرت شهربار ، نواب حشمت‌الدوله حمزه میرزا را که سابقاً در مقدمه‌ی خروج و یاغیگری محمد حسنخان سالار پسر آصف‌الدوله و اختلال خراسان خدمات نمایان

و هنرهای شایان از نواب معزی‌الیه بعرضه‌ی ظهور آمده بود باعسا کر نصرت مآثر ووزارت جنگی میرزا محمد قوام الدوله آشتیانی بمدافعه‌ی تراکمه‌ی مرو و سرخس مأمور فرمودند . علیهذا فرامین باحضار سپاه ایران زمین شرف‌صدور یافت ، افواج هفتم و هشتم افشار ابوابجمعی یوسفخان سرتیپ و افواج مراغه مصحوب جعفرقلیخان نصره‌الملک و عمده قوای ایران از مناطق مختلفه‌ی مملکت بافرماندهی فرماندهان مشهور آندوره بپایتخت احضار شدند .

بالجمله نواب حشمت‌الدوله با آنهمه استعداد و استبداد از تهران مرخص و عازم ارض اقدس شد ، بعد از ورود که اوایل رمضان المبارک بود در دم دروازی ارك خیمه و خرگاه زد و چند روز مشغول تمهیدات جنگ و تهیه‌ی اسباب حزب و ضرب گردیدند و بعد از فراغت حرکت نموده محلی موسوم به کال مضرب خیام انجم احتشام گردید. در اینوقت میرزا محمد قوام الدوله وزیر جنگ بمو کب منصور ملحق شد ، نواب حشمت‌الدوله [سرداران] سپاه را احضار فرموده مجلس کنکاج ترتیب داد و در باب اقدام بجنگ مذاکرات نمود ، همگان چنان دیدند که نواب جهانسوز میرزا سرتیپ جمعی از سرباز و سوار باخود برداشته مقدمه‌الجیش شود که هم از کثرت ازدحام راه عبور تنگ نشود و هم آب رودخانه‌ی سرخس را بگشاید شاید بزودی آب تا کوچه‌ی قم رسیده سپاه را از شدت تشنگی مانع از حرکت و عبور نباشند . لهذا نواب معظم‌له در شهر شوال با دو فوج ابوابجمعی خود و فوج مظفر مراغه و فوج نهم خوی و چهارده عراده توپ و جمعی از سواران بنوروز آباد رفته مشغول

بر گرداندن آب بسمت کوچهی قم گردید. در آن اثنا نواب حشمت الدوله بادبدبه و کو کبه وارد گردیده و بعد از چند روز ممر آب بسته شد از آنجا مو کب منصور بنه و آغروق را در وسط مو کب انداخته حرکت کردند، نواب حشمت الدوله و قوام الدوله وزیر جنگ و جمعی سوار از عقب اردو براه افتادند مقرر چنان شد که سواران خراسانی در کمین گاهها قراول بوده حراست اردو نمایند، هر روز باین طریق شش فرسنگ راه پیموده تا اینکه وارد محل کوچهی قم شدند، از قضا در آن منزل آب نایاب بود لشگریان در هر جا چاهها کردند ولی اثری از آب پدید نیامد یک شبانه روز حال بدین منوال گذشت و از شدت عطش کار بر لشگریان خاصه بر خماران قدح پیما صعب افتاد! ناگاه از قدرت حضرت احد از یک محل خیام فوج هفتم افشار ارومی آب فراوان و خوشگوار پیدا شد چندانکه تمامت اهل اردو حتی دواب ایشان هم از آن سیراب گشته و برای یک شبانه روز هم تدارک کردند وقت عصر از آنجا حرکت و نصف شب وارد منزل داشتند و باط شدند هنگام طلوع آفتاب از آنجا حرکت و عازم قریاب شدند. در آن روز حشمت الدوله با افواج افشار جمعی سر تیپ افشار یوسفخان پیش جنگ بود و قوام الدوله از عقب اردو میرفت چون سواران ترا کمه همواره مترصد وقت بوده آن [جنگ آوران] عقب اردو را از مردان جنگی خالی دیده بیکبار بر آنها تاختن آوردند چندانکه دست و پا زدند ولی کاری از پیش نبردند مگر چند تن از لشگریان ایرانی را زخم دار نموده و قدری هم از بنه بغارت رفت، حوالی عصر عسا کر منصوره وارد قریاب شدند و از اتفاقات حسنه منزل مزبور محل زراعت ترا کمه بود لهذا غله‌ی بسیار بتصرف

لشکریان در آمده با اطمینان تمام دو سه روز سنگرها بسته و نشستند بعد از
 دو سه روز اقامت در آن محل قشون را امر بحرکت و کوچ فرمود و خود
 با احتیاط اینکه مبادا باز تراکمه که مترصد بودند از عقب علی الغفله
 بتازند و خیرگی آغازند برادر سپهسالار را با دوفوج او و افواج اردبیل
 و مشکین شهر و چهار عراده توپ با فوج شانزده شقاقی در مقدمه الجیش
 روانه نموده و خود با افواج افشار و مراغه جمعی سواران در عقب اردو
 نهضت فرمود در این روز نیز معدودی از سواران تراکمه یورش آورده
 شورش بظهور رسانیدند ولیکن مضرتی بمو کب منصور نرسید سربازان
 افواج افشار و مقدمه بحملات دلیرانه و مردانه آنها را دفع دادند. بعد از
 ورود بمنزل مشاهده افتاد که تراکمه از محل خود کوچیده چندین
 فرسخ رفته اند حشمت الدوله جمعی از سوار و سربازان را بتعاقب آنها
 مأمور فرموده سربازان بیکبار صدای یاعلی کشیده در یک حمله چرخچیان
 تراکمه را از میان برداشته تا کنار رودخانه رسانیدند ، تراکمه از هول
 جان خود را به آب زده گذشتند و چند نفر از اطفال خورد سال از ایشان
 در آب افتاده از پستان اجل شیر نوشیدند ، مقارن آن حال از قضا سواره‌ی
 هزاره شکست یافته برگشتند، مراجعت و هزیمت آنها بو حشمت سربازان
 و قوت قلب تراکمه افزوده باز سرگرم جنگ شدند لهذا انقلابی هولناک
 رویداد در آن گیرودار بقدر بیست نفر سرباز و یک نفر سلطان دسته‌ی
 بهادران فوج اردبیل و مشکین بقتل رسیده و گرفتار آمدند ، تراکمه
 از این جنگ ظفر یافته مراجعت نمودند دیگر نواب حشمت الدوله تعاقب
 آنها را منافی حزم دانسته و صلاح ندانست. مو کب مسعود دو روز در آنجا

توقف نمود و از آنجا آقا رضاخان آجودانباشی حسب الامر با جمعی از مهندسين بدرون قلعه‌ی مرو رفته جای نشیمن اردو را معین نموده حشمت الدوله که در این چند روز در بیرون قلعه اقامت داشت آنگاه ساعت سعدی ملاحظه کرده با کمال جلال وارد قلعه‌ی مرو گردید و بقدر یکماه متجاوز خود حشمت الدوله بنفس نفیس و با یکی از سران سپاه هر روز مرا کب و دواب اردو را محض تعلیف بصحرا برده هنگام غروب مراجعت میفرمودند و ضمناً تاخت و تازی هم از دواب ترا کمه مینمودند تا اینکه ماه محرم الحرام وارد گشت عساگر ایران دهه‌ی عاشورا را تکایا مرتب نموده مشغول تعزیت بودند. همانا چون در این مدت طائفه‌ی سالور ساکنین موضع معروف به «یول او تن» که در بین راه واقع بودند بقافله‌ی طائفه‌ی ساروق که آذوقه از جاهای دیگر برای اهل اردو می آوردند تعرض می‌رسانیدند، لهذا چون این فقره بصحت رسید دفع آنها بر ذمت حشمت الدوله لازم افتاده هنگام عصر جمعی را بسوی آنها ایلغار دادند و خود نواب والا با افواج افشار و مراغه و جمعی سوار که دلیرترین اردو بودند مقارن طلوع صبح بسر وقت ترا کمه رسیده زائدالوصف دواب و غنائم آنها بتصرف اردو در آمده در این وقت پرویز خان چارداولی بسر ترا کمه که در بیرون قلعه‌ی «یول او تن» آلاچیق زده بودند جلوریز گشت، ترا کمه بیکبار شلیک کردند و سواران چارداولی را باز پس نشانیدند، از مشاهده‌ی این حال رگ غیرت پرویز خان بحرکت در آمده بار دیگر یورش سخت برد و سخت کوشید در اثنای آن شلیک، برادر پرویز خان بابیست و شش سوار جمعی خود زخم مهلك یافتند و اسب سواری پرویز خان نیز بزخم تیری از تفنگهای ترا کمه از پای

در افتاد ، مع هذا آن دلاور همچنان پیاده بجنگ مشغول بود ، قوام الدوله
 از مشاهده ی اینحال فوراً یکرأس اسب برای وی فرستاد پرویز خان سوار
 شده حمله نمود چنانکه تا میان آلاچیق های تراکمه عنان باز نکشید
 تراکمه تاب مقاومت نیاورده در قلعه محصور و متواری شدند ، آنگاه نواب
 حشمت الدوله به شلیک توپخانه حکم فرمود از آن توپها منجمله يك تیر
 توپ از دیوار قلعه بالا رفته یکتقر زن تر کمان را بقتل رسانید ، محصورین
 از مشاهده ی اینحال متزلزل گشته ناچار از در استیمان درآمده امان
 طلبیدند و امان یافتند . بعد از این قضیه غله و آذوقه از قلعه آورده موافق
 نرخ وقت به اهالی اردو می فروختند سه چهار روز که گذشت بحکم والا
 سیصد نفر برسم رهن و گروگان بدولت علیه داده ، گردن علی الظاهر بر بقیه ی
 انقیاد نهادند . نواب والا به مرو مراجعت نمود بعد از دو روز سواران
 سالور که برسم گروگان در اردو بودند شبی از قلعه فرار کرده رفتند و
 ایل سالور نیز از «یول اوتن» کوچیده خودشانرا به معاقل بلند رسانیده
 متواری شدند ، در اینوقت عبدالعلی خان سرتیپ توپخانه با دو سه فوج
 مأمور شد که به «یول اوتن» رفته غله ی آنها را که زیر خاک پنهان کرده
 بودند به قلعه حمل و نقل نماید لهذا با حزم و هوشیاری میرفتند همانا
 جماعت تکه که قریب پانصد نفر سوار جرّار در کمینگاه نشسته بودند
 بناگاه از مکن بر جسته بمأمورین حمله نمودند عبدالعلی خان مقدم بدستیاری
 توپخانه شکست فاحشی به آنها داد چون این واقعه بعرض حشمت الدوله
 رسید با جمعی از سربازان افشار و سواران شاهسون «قورت بیگلو» رفته
 در محل گوگ تپه که در يك فرسنگی مرو واقع است سر راه به آنها گرفت

سوار و سربار بیدرنگ بچنگ درآمدند ، تراکمه را پای دوام و ثبات
تزلزل یافته هزیمت یافتند و متجاوز از بیست و پنج نفر هم از آنها طعمه‌ی
شمشیر غازیان گردید، سواران و سربازان ایرانی سرهای آن [افراد] را
بسر نیزه‌ها زده بقلعه مراجعت کردند از وقوع این اندک فتح قوت‌قلب
بسیار برای اهالی اردوی ایران حاصل آمد روزی حشمت‌الدوله که سران
سپاه را انجمن فرموده در باب ایل شیر تکه سخنان بمیان آورد ، یعنی
دوماه و چندی در قلعه مرو متوقف بلکه محصوریم میدانم که رفته رفته
سپاه از استطاعت افتاده وضعیف شده دشمن قوی تر خواهد شد در این مدت
هرگز از خراسان نسبت بمعاونت ما اقدام نکرده‌اند بهتر اینست که همه
همت بقلع و قمع این طائفه بسته دفع الوقت نکنیم تا خواست خداوندی
چه باشد ، سران سپاه همگان یکدل و یکزبان عرض نمودند که ماها
چاکران دولتم و مأمور حکم نواب والا ، هرچه حکم کنی بروجود ما
حکمی^۱ علیهذا در اواخر محرم الحرام با دل قوی تکیه به عون و عنایت
خداوند احدیت کرده حرکت نمودند و هرچه پیر و عاجز و بکار جنگ
نمی آمد با بنه و آغروق در قلعه توقف داده افواج خوی و فراهان و ناصریه
به آقا رضاخان آجودانباشی سپرده که حراست قلعه نمایند ، روز دیگر
کوچیده در یک فرسخی محل تراکمه قرار گرفتند از قضا دو ایل از طائفه‌ی
تکه از این حرکت مطلع گشته برودهائی که در عرض راه بود آب بسته
بودند که راه عبور بر لشگریان مسدود شود چون یوسفخان شجاع‌الدوله
این فقره را شنید با فوج خود داوطلب شده کمر همت بر بست که بسر

۱- حکم دوم با فتح اول و دوم بمعنای قاضی است .

هر رودخانه پل‌های استوار بر بندد، نواب والا از این همت و اقدام یوسفخان
 افشار خوشوقت گردیده باین خدمتش مأمور نمود، سر تیپ مزبور در همان
 شب با چوب‌های سخت پل‌ها بر سر جوی‌ها قرار دادند، استحکام پل‌ها چنان
 بود که آن دریای لشکر با دواب و اسب و استر از سر آنها گذر نمودند
 هرگز رخنه و عیب پیدا نشد. بالجمله باین قسم لشکریان از نهرها گذشته
 در مقابل سنگرهای تراکمه و شتوان صف بسته ایستادند تراکمه نیز به
 تسویه‌ی صفوف پرداخته همانروز بقدر دوازده هزار تیر آتشبار از توپ‌ها
 خالی شد ولی آسیبی به آلاچیق و خود تراکمه نرسید حوالی عصر مراجعت
 کرده و سنگرهای استوار بستند و هر جا محل مناسبی بود سرباز و قراول
 تعیین شده چند روز باین منوال فیما بین نوایر حرب و ضرب در اشتغال بود
 تا اینکه در ماه صفر المظفر بعزم یورش حرکت و عزیمت سنگرهای طائفه‌ی
 تکه نمودند و از جانب والا چنان مقرر شد که یوسفخان افشار و قاسمخان
 سر تیپ بایک فوج فراهان از دست راست و نواب جهانسوز میرزا و جعفر قلیخان
 نصره‌الملک از سمت چپ و سایر افواج از پشت بنه‌ی اردو بروند و خود
 حشمت‌الدوله با جمعی از افواج و توپخانه در قلب لشکر بایستادند و
 طرفین راست و چپ را نیز توپخانه دادند، لکن قبل از حرکت، قهرمان
 بیگ نام یاور فوج هفتم افشار ارومی بدون اجازه باتفاق سربازان خود
 حمله بردند و تراکمه نیز از دست راست قدم پیش نهادند و جمعی نیز
 از کمین بیرون آمده حمله آور شدند در آن اثنا سربازان فوج فراهان
 شکست خورده و شکست خوردن آنها سربازان افشار را عقب نشانید، در
 اینوقت بی‌نظمی و جسارت قهرمان بیگ بدون اجازه‌ی قوا سر تیپ معروف

که محمد حسنخان نام بود بعد از کشتن چهارتن ترا کمه بقید اسیری افتاده بقتل رسید و دو نفر سلطان از افشار و بیست نفر سر باز نیز به محمد حسنخان ملحق شدند. در اینوقت یوسفخان سرتیپ افواج افشار از مشاهده اینحال نهیب به صاحب منصبان افشار زده اجازه جنگ داد لهذا سربازان افواج و صاحب منصبان، قدم جلالت پیش نهاده باندك كوشش ترا کمه را عقب نشانیدند و آنگاه طرفین به هیأت اجتماعی حمله آوردند جنگ هولناك روی داد، در آنروز سران سپاه ایران عموماً و جعفر قلیخان نصرت الملك قاجار خصوصاً رشادت و جلالت بظهور آوردند و حشمت الدوله آنها را مورد تشویق قرار داد با الجملة حوالی غروب طرفین دست از کوشش کشیده به آرامگاه خود رفتند چند روز محاربه موقوف شد .

از قضا روزی خدادادخان سرتیپ دواب و مراکب را به علف چرانیدن برده بود و يك فوج اردبیل مشکین و یکفوج عرب و عجم دو عراده توپ هم همراه داشت بناگاه سواران ترا کمه علی الغفله بر سر آنها تاخته خدادادخان و همراهانش را شکست دادند و دو عراده توپ هم بدست ترا کمه در افتاد و بقدر پنجاه و شصت و بلکه متجاوز از سرباز و توپچی طعمه‌ی شمشیر ترا کمه گردید، از وقوع این قضیه تزلزل سخت به عساگر اردو راه یافت و نیز قلت آذوقه روز بروز درموکب پدیدار شد ، چندین بار حشمت الدوله به سرکردگان سپاه تکلیف مینمود که کدام يك میتواند به قلعه، مرو رفته آذوقه حمل و نقل نماید همگان از قبول این تکلیف ابا و تحاشی داشتند آخر الامر یوسفخان سرتیپ افواج افشار ارومی این خدمت را با دو فوج جمعی خود و دو عراده توپ قبول نمود چنانچه در

عرض دوشبانه روز از قلعه‌ی مرو آذوقه‌ی بسیار از برای اردو حمل و نقل نموده مورد تحسین و امتیاز گردید و باینقرار هر روز یکنفر از سران سپاه برای حمل و نقل علوفه چهارپایان اردو مأمور شده باتوپ و سرباز میرفت و هنگام غروب مراجعت مینمود ولی دوسه نفر از سربازان اردو هر روز علی‌الاستمرار بقید اسار ترا کمه درمی آمدند آخر الامر رأی حشمت‌الدوله براین قرار گرفت که اردو را در یک نیمه شب بقلعه‌ی مرو کوچانیده و مراتب را به اولیای دولت اطلاع بدهد و استمداد نماید و رأیها جمله براین قرار گرفته در شب هفدهم ربیع‌الاولی حوالی صبح توپ کوچ زده بجانب قلعه حرکت کردند و قوام‌الدوله با دو فوج سمنان و دامغان و یکفوج فراهان جلو افتاده و قورخانه که معادل هشتصدبار بود تحویل فوج اردبیل و مشکین شد و خود حشمت‌الدوله با دو فوج افشار جمعی یوسفخان و افواج ترشیز و مراغه حرکت نمود اما خروج و حرکت سپاه ایران از سنگر خودشان همان بود و هجوم و حمله سواران ترا کمه و اشتعال نائره‌ی جنگ همان .

جنگ مغلوبه و شکست حشمت‌الدوله و گرفتاری

یوسفخان سرتیپ در دست ترا کمه

در این موقع از طلوع صبح تا سرزدن آفتاب جنگ سختی اتفاق افتاد اگرچه یوسفخان سرتیپ افشار و قاسمخان سرتیپ هر دو در آن کارزار با افواج خود پای ثبات استوار داشتند و تهور و دلاوری بسیار بظهور آوردند ولی دست سربازان از فشنگ خالی مانده علی‌التوالی پیغام فرستاده خواستار قورخانه شدند از هول جان‌احدی به آنها قورخانه نرسانید بالاخره

چون از قورخانه و امداد مأیوس ماندند و ترا کمه دمبدم چیره تر گشتند قاسمخان با فوج خود خوار از پیکار فرار کرد ولی یوسفخان فرار را ننگ و عار دانسته النار للعار گریان مانند سد اسکندر پایدار بود و جنگهای مردانه میکرد تا اینکه ترا کمه او را با معدودی از کسانش بقید اسار در آوردند و بقیه فرار کرده نزدیک گوگ تپه سنگر بسته استادند و در آن سنگر جعفر قلیخان نصرت الملک و حاج عسگر آقا افشار سرهنگ توپخانه برادر فضان آقا بقتل رسیدند .

معهدا پرویزخان چاردوالی که زخم شمشیری از دهان خود داشت باز سرگرم جنگ بود آنگاه باد تفرقه بسپاه ایران وزیده حشمت الدوله و قوام الدوله با معدودی چهار فرسنگ راه را در عرض یکساعت طی کرده وارد قلعهی مرو شدند و از آنجا نیز محل نشیمن طائفهی ساروق را پیش گرفته باتفاق سواران هزاره رفتند سپاه را بی صاحب و سردار گذاشتند. چون سپاه به قلعه «یول اوتن» رسید دو بهره شدند جمعی از کنار رودخانه رفته و جمعی دیگر راه نوروز آباد و کوچهی قم را پیش گرفتند ولی قریب بدو سه هزار نفر از شدت عطش هلاک شدند و دو سه هزار نفر هم زحمت عطش و بی آبی کشیده عاقبت برودخانه رسیدند ولی متجاوز از دو سه هزار نفر بقید اسار در آمدند و از آنطرف معادل یک هزار نفر در محل نشیمن ساروق به قشون شکست خورده پیوستند . بعد از یک شبانه روز جنگ طائفهی ساروق اتفاق افتاد که از قضا باز هم شکست واقع شد حشمت الدوله و قوام الدوله را اقدام ثبات لغزش یافته به ارض اقدس رفتند در آن هزیمت عبدالعلیخان مقدم سرتیپ توپخانه که در جوانمردی و رشادت مشهور بود

بقید اسار گرفتار شد و جعفرخان افشار سرهنگ فوج هشتم ارومی را زخمی مهلك ببازو رسیده در افتاد، ابوالقاسم آقانبیره‌ی او خود را بسروقت جد خود رسانید دید که جان بجان آفرین تسلیم کرده است و نقی بیگ که کلوی افشار یاور فوج هشتم نیز از جمله‌ی گرفتاران بود و از تعداد سایر اسرا خدا آگاه است .

یوسفخان سرتیپ افشار ارومی در زندان تراکمه

بعد از گرفتاری یوسفخان چون به تراکمه معلوم افتاد که وی از رؤسای ایل افشار ارومی و اکنون از سرداران سپاه ایران است در حبس و حراست وی احتیاط تمام و مراقبت مالا کلام مرعی داشتند و در تصاحب وی با یکدیگر منازعه‌ها نمودند عاقبت حکیم توپال و قوشیدخان نامان که در میان تراکمه بکثرت اعوان و اموال ممتاز بودند بر همه‌ی تراکمه فائق آمده یوسفخان سرتیپ افشار را باملازمش جواد بیگ نام به آلاچیق خود برده و مراعات و حراست او را لازم شمردند . اغلب این ماجرا از قول علی محمد نام وکیل فوج هفتم افشار که آردل^۱ مخصوص یوسفخان افشار و باتفاق جواد بیگ ملازم مشارالیه گرفتار شده بودند استماع افتاده و مشارالیه تا استخلاص سرتیپ از حبس تراکمه در مرو بود و بعنوان طبابت به خانواده‌های تراکمه راه داشت و پاشا سلطان افشار مباشر امور ملکی سرتیپ در این مدت مواظب بنه و مایتعلق سرتیپ در ارض اقدس مواظب بود و احیاناً بر حسب لزوم و احضار بخدمت ولی نعمت خود در مرو میان تراکمه رسیده و مراجعت مینمود ، همانا مدت حبس یوسفخان افشار

درمیان ترا کمه دوسال و چندی متجاوز بوده والله اعلم . چون مدتی از این قضیه انقضایافت یوسفخان افشار باخود اندیشید که حتی الامکان همت بخردن و استخلاص اسرای عساگر ایران خاصه سربازان افشار گماشته و باینوسیله نام و نشان نیکو در روزگار بگذارد و بهمه‌ی ترا کمه ابلاغ این قصد و نیت نمود، ترا کمه از استماع این خبر که غایت مقصودشان بود زایدالوصف خوشوقت شده هر کدام بتدریج اسیر خود را آورده بقیمتی گزاف بمشارالیه میفروختند و قیمت را بموجب حواله وسند او درارض اقدس ازپاشا سلطان گماشته‌ی او مأخوذ میداشتند، هم دراین روزها نقی بیگ افشار کهکلو یاور فوج هفتم که درجزو اسرای فوج مزبور یکرأس اسب ترکمنی بدست آورده درخفیه سوار وازمیان ترا کمه بدارالخلافتی طهران رهسپار شد چون اینگونه چالاکی یاور مزبور بحضورناصرالدین شاه قاجار معروض افتاد موجب تحسین و اضافه مواجب دیوانی گردید و رخصت رفتن بوطن خود یافت (یوسفخان را در زندان بگذاریم و بسر وقایع ارومی برگردیم) .

واما در ارومی چه میگردد؟ فوت نجفقلی خان بیگلربیگی

اکبر میرزا پسر قهرمان میرزا همچنان در مسند حکومت ارومی متمکن است ازجمله وقایع ایندوره نجفقلی خان بیگلربیگی پسر مرحوم حسینقلی خان است ، در این موقع نجفقلیخان خانه نشین بود و محترماً زندگی مینمود تا اینکه دراین ایام ضعف پیری قوت بهم رسانید و قوای بدنی رو به تحلیل نهاد اندك اندك علامت ارتحال بظهور آمد لهذا زمین گیر و بستری گردید تا اینکه یوم پنجشنبه بیستم شهر جمادی الثانی پس از

تقریر وصایا بروضه‌ی رضوان انتقال نمود. جنازه‌ی آن مرحوم در گورستان خان مدفون شد که بعداً طبق وصیت به عتبات عالیات حمل شود ماده‌ی تاریخ وفات او را مفتی شاعر ارومی چنین بنظم کشیده است :

ناگه سرودها تفغیثش بگوش هوش «بیگر بیگی بمثل جنت مقام کرد»
آثار خیری که از آن مرحوم باقی مانده تعمیر محراب جنوبی مسجد جامع ارومیه و نصب طلا در بالای گنبد و چهل چراغ گنبد و منبر مسجد است آن مرحوم همانا بیش از هفتاد سال بخوشی و کامرانی گذرانید.

حکمرانی نصرالله میرزا ولد حاج محمد ولی میرزا

تفصیل این اجمال آنکه چون بعد از مدت شش سال حکمرانی نواب اکبر میرزا ولد قهرمان میرزا در ارومیه که در این عرض مدت بدستاری امام قلی خان سر تپ افشار معروف به بیو کخان بحکمرانی و عرض و داد اهالی افشار میرسید بالاخره بسبب خلاف ادب و حرکتی که از وی در حق مرحوم ملک منصور میرزا در مجلس تجرع و قمار بظهور رسید و آن نیز بتحریرك حاج رجبعلیخان سر تپ توپخانه و اسدالله خان وزیر بود ملک منصور میرزا بدیوانیان عارض و شاکی شده لهذا فرمان عزل او از دیوانیان عظام صادر شد و در جای او نصرالله میرزا بن حاج محمد ولی میرزا بمسند حکمرانی ارومیه نشست و معزی الیه گذشته از فضل و کمال مردی کاردان و هوشیار بود ولی با طائفه‌ی افشار بدسلوکی و سوء ظن داشت و استخفاف کلی از وی باولاد نجفقلی خان بیگلربیگی رسید و نسبت‌های بد داده و تهمت‌های دروغ بآنها ثابت نمود. این حاکم اصولاً چندان

تمایلی بادامه‌ی حکمرانی در ارومیه نداشت و پس از چندی دست‌آویزی پیدا کرده روانه‌ی تبریز شد و از حکمرانی ارومیه استعفا نمود. بعد از آن بر حسب استدعای امام‌قلی‌خان سرتیپ افشار شغل حکومت به‌اسدالله‌خان قاجار که سابقاً پیشکاری داشت محول گردید، در این‌اوان حاج محمدولی‌خان افشار قاسملو فرزند حسینی‌خان بیگلربیگی که در میان اخوان بعقل و فطانت امتیاز تمام داشت و مدتها مشاغل مهم دولتی را اشغال کرده بود بدرود جهان فانی گفت. اسامی اولاد ذکورش اول محمد زمان‌خان دوم محمد باقرخان سیم محمدصادق‌خان چهارم حاج رحیم‌خان پنجم احمدعلی‌خان ششم منوچهرخان هفتم محبعلی‌خان است.

انتقال حکمرانی ارومی به ملک منصور میرزا بن فتح‌علیشاه قاجار

در سال ۱۲۷۹ هجری ملک منصور میرزا که برادر اعیانی مرحوم ملک قاسم میرزا است و هردو از صبیبه‌ی امام‌قلی‌خان بیگلربیگی افشار بوجود آمده‌اند، بمسند حکمرانی ارومی نشست. او در نزد ناصرالدین شاه بامحرمت خاصی تقرب و اختصاص دارد و اغلب اوقات احضار [حضور] شده از ملتزمین رکاب است. در این سال که بعادت معهود بازملتزم رکاب و ملازم حضور بود از اینکه لکنت زبان داشت شاهرآ از گفتار او انبساط خاطر روی میداد روزی در حضور شاه بتقریبی ذکر آب و هوا و سیر و صفا و سایر محسنات ارومیه بمیان آمد نواب معزی‌الیه بکمال الحاح و اصرار حکمرانی آنجا را استدعا نمود و بی‌مضایقت در حق وی مرحمت شد و فرمان صدور یافت و معزی‌الیه بخلعت خاص مخلع گردید و از حضور شاه مرخص شده در جناح استعجال بدارالسلطنه‌ی تبریز آمده و امضای

فرمان گرفته مکتوبات محض اخبار ورود خود به جهانگیر خان بیگلربیگی و امامقلیخان سرتیپ افشار نوشته فرستاد و خود نیز علیالتعاقب روی براه نهاد تا اینکه بقریه‌ی بدلبو ملکی امامقلیخان سرتیپ رسید، بعد از یکشب توقف و پذیرائی روز دیگر حرکت کرده بمقر حکومت خود رسید و قرار سلام عام را در عمارت کلاه فرنگی سرداری موروثی مرحوم ملک قاسم میرزا تشکیل داد روز دیگر نیابت حکومت را به جهانگیر خان بیگلربیگی داده و مقرر شد که علینقی خان سرتیپ و معزی‌الیه هر دو در دیوانخانه‌ی حکومتی نشسته بدقت تمام به عرض و داد اهالی برسند سپس امور حکومتی را در فراخور حال هر يك از رؤسا و اعیان افشار تقسیم فرمود و آنچه امور متعلق بنظام بود در عهده‌ی امامقلیخان سرتیپ افشار بود (حال بسر وقایع یوسفخان در زندان تراکمه میرویم).

آزادی یوسفخان سرتیپ افشاری از زندان تراکمه

توضیح این مقال آنکه چون دو سال متجاوز از مدت گرفتاری سرتیپ معزی‌الیه انقضا یافت و مشیت خداوندی به آزادی او تعلق گرفت، قرار آزادی او را به هفده هزار تومان دادند. قوشیدخان که در گرفتاری سرتیپ مزبور با حکیم توپال دعوای شرکت داشت باین مقدار راضی نبود و در میان آن دو نفر کار بمنازعه و قیل و قال انجامید بالاخره یوسفخان سرتیپ وجه مزبوره را در خفیه به حکیم توپال تسلیم کرده و جواد بیگ افشار ملازم خود را برسم رهن و گروگان در آنجا گذاشته خود در نصف شبی علی الغفله از میان تراکمه بیرون آمده با سرعت تمام در اندک وقتی خود را به ارض اقدس رسانید، پاشا سلطان و سایر خدم که در آنجا مستحفظ

اموال سرتیپ مزبور بودند اظهار شکر گزاری و حمد و ثنا نمودند. اما قوشیدخان بعد از رفتن سرتیپ در محافظت جواد بیگ اهتمام تمام میکرد و یقین داشت که او را نیز بقیمت گزاف خریده خواهند برد و در آنجا نخواهند گذاشت. یوسفخان چند روزی در ارض اقدس برای زیات مانده بعد از آن عازم دارالخلافه ی طهران شد، بعد از ورود بدارالخلافه ی طهران و دید و بازدید امثال و اقران بتوسط و دستیاری اعیان دولت بالتثام حضور ناصرالدین شاه نائل شده از اینکه در مقدمه ی مرو، مردانه مصدر خدمات شده بعد از گرفتاری بقید اسار ترا کمه تن بقضا داده، دوسال در آلاچیق تر کمان بسر برده، نامالایمات شنیده و دیده و در خلاصی اسرای ایران ید بیضا نموده بود حضرت شهر یازی به تفقدات ملوکانه اش بنواخت و بمنصب سرتیپ اولی و اضافه مواجب نظامی بین الامثال سر بلندش ساخت، الحق سرتیپ مستحق هر گونه عنایتی بود.

بالجمله چون بعد از چندی سفر استرآباد در نظر اولیای دولت بود، لهذا یوسفخان سرتیپ افشار را از دربار مرخص و اجازه ی رفتن بوطن مألوف فرمودند که بعد از چندی تدارك افواج را دیده معاودت بدربار نماید، پس عازم ارومیه گردیده چشم امامقلیخان سرتیپ و خویشان خود را بدیدار خویش روشن نمود.

هم در این اوقات جواد بیگ افشار که بعنوان گروگان در میان ترا کمه مانده بود بقیمت گزاف خریده او را رها کردند.

بالجمله چون همانطور که سبق نگارش یافت سفر استرآباد در نظر بود یوسفخان همت بتداركات سفر و انتظام افواج گماشته آنی آرام

نداشت. مقارن این احوال علی آقا سرخیل ایل شکاک که چندی به طهران
 اجضار و در دارالخلافه حسب الامر به قید و حبس گرفتار بود و به شفاعت
 یوسفخان بمحل مأموریت آمده سرخیل شده بود این روزها باز آغاز شرارت
 و نافرمانی کرد، چون مراتب بدربار سلطنت معروض افتاد بموجب حکم
 و فرمان سرتیپ اول یوسفخان با استعداد افواج افشار بگوشتال و گرفتاری
 سرخیل مزبور مأمور گشت. آن متهور و بی باک یعنی علی آقا شکاک با
 جمعیت خود به جینیزه یورش آورده شورش انداخته بود، یوسفخان سرتیپ
 اول با افواج افشار با وی جنگید. گرفتارش نمودند به ارومیه آورده
 چند روزی محبوس بود بعد از چند روز باز بوساطت سرتیپ اول، نواب
 ملک منصور میرزا حکمران افشار دیوانیان عظام را از متابعت ایل خود
 و رساندن مالیات دیوانی اطمینان و اسناد داده سرخیل ایل گردیده و
 به صومای برادوست معاودت نمود اما چون در میان او و برادرش میرزا آقا
 در عزل و نصب سرخیلی عداوتی بود لذا پس از ورود علی آقا، میرزا آقا
 غفلةً بخانه‌ی برادرش هجوم برده غارت کرد! و در این گیرودار علی آقا
 بضرب تیر تفنگ زخم‌دار گردید، او فراراً به ارومیه آمد و وقایع را
 بنواب ملک منصور میرزا عرض نمود، این بار نیز استعدادی روانه‌ی
 کردستان شد و میرزا آقا را گرفتار کرده به ارومی آوردند و او را بحکم
 حاکم به شکنجه و چوب بستند و ریش بلندش را بتراشیدند! و علی قاسونام
 را که از همراهان شیراز بود و حتی علی آقا هم از او می‌ترسید!!! در
 میدان توپخانه از درختی تنومند آویزان کردند و مثل گوسفند از میان
 دوپای او دوشقه کرده بدترین سیاستی کشتند، بعد از این مقدمات نظم

و آسایش کامل در محالات پیدا شد .

مع القصة چون یوسفخان از تپیهی دو فوج هفتم و هشتم افشار فراغت یافت بر حسب احضار امامقلیخان سرتیپ دوم برادر خود را در ارومیه گذاشته فرزند خود اردشیرخان را که بحد رشد رسیده بود با خود همراه و روانهی حضور شاهنشاه گردید در اینوقت سرهنگی فوج جدید با میرزا علیخان بن میرزا مصطفیخان بهاءالملک استاجلو بود و سرهنگی فوج هشتم با محمدحسن بیگ کهکلو و فوج هفتم سرهنگ مخصوصی نداشت بالجمله یوسفخان وارد تهران گردید و بعد از سان قوای او مورد پسند طبع اولیای دولت افتاد و یوسفخان همراه افواج خود و سایر قوای آماده شده راه استرآباد پیش گرفت که شرّ چندین مدت اشرار ترا کمهی آن سامان را از اهالی آنجا دفع و رفع نموده و مردم را آسوده سازند . بعد از اتمام خدمات سفر استرآباد و معاودت به طهران بر حسب عرض و استدعای پدر نامور منصب سرهنگی فوج هفتم به اردشیرخان فرزند یوسفخان سرتیپ اول افشار مرحمت گردید . بالجمله چون یوسفخان در طهران محکوم بتوقف بود لذا فرزند خود اردشیرخان سرهنگ را با دو فوج هفتم و هشتم به ارومیه فرستاد و در این سفر بود که محمدحسن بیگ کهکلوی افشار سرهنگ فوج هشتم بر حمت حق واصل شد .



عدم رضایت افواج مراغه از فرمانده خود آقاخان میرپنجه

و اعطای این فرماندهی به یوسفخان سر تیپ اول

توضیح این مقال اینکه در ایامی که یوسفخان از سفر استرآباد معاودت نمود. مقیم طهران بود، مقدمه‌ی شورش و همهمه‌ی دوفوج مظفر و جدید مراغه اتفاق افتاد و رفته رفته بمسامع اولیای دولت رسید باین معنی که فوجهای مزبور در اثر سوء سلوک و تعدیات آقاخان میرپنجه شاکی و حاکی بودند رفته رفته ماده‌ی مخالفت غلظت یافته بمرتبهای رسید که یکروز علی‌الاجماع بیرق را از منزل میرپنجه‌ی مزبور بیرون کشیده با غوغا و ازدحام در ارك متحصن شدند، از قرار مذکور سلسله جنبان این دوفوج یکنفر و کیل دلاور و زبان‌آور بود و بدلیل و برهان تعدیات آقاخان را ثابت مینمود، میرپنجه را حیرت عظیم دست داد. چندانکه با پیغامهای چرب و نرم ایشانرا از این شورش و اجماع منع و نصیحت نمود فایده‌تی نه بخشود بالاخره مراتب بعرض ناصرالدین شاه رسید و غضب اورا برانگیخته و در مقام سیاست ایستاد ولی چون قتل و اتلاف دوهزار نفس مسلم منافی انصاف بود و دیگر بعد از تحقیق تعدیات میرپنجه بشبوت آمد مقرر چنان شد که آن دوفوج هر کدام از [افسران] را بسرکردگی خود اختیار نمایند مختارند، ایشان در میان همه امثال و اشباه یوسفخان افشار را بسرکردگی خود خواستند، بر حسب استدعای آن دوفوج میرزا محمدخان سپهسالار، یوسفخان افشار را بمجمع آن دوفوج فرستاد چون معزی‌الیه به در ارك رسید قدوم اورا پذیرائی کرده شکرگزاری بجای آوردند. یوسفخان افشار معادل یکصد تومان به صاحب منصبان ایشان

بعنوان انعام داده و جمله را بمراحم ملو کانه مطمئن و امیدوار نمود ،
 لهذا فوجها ، مزبور بیرق را از ارك بیرون آورده بمنزل یوسفخان بردند
 این حسن خدمت معزی الیه مزید بر خدمات سابقه گردیده درانظار اولیای
 دولت جلوه و مستحسن نمود و از مصدر سلطنت لقب «شجاع الدوله» بنام
 او صدور یافت. چون در این ایام فرمانفرمائی خاك فارس بعهدی حاج
 حسام السلطنه سلطانمراد میرزا بن نائب السلطنه بود و نواب معزی الیه
 سپاه برای حفظ و حراست مملکت مزبوره از دربار شاه خواسته بود ،
 اولیای دولت صواب دیدند دو فوج مراغه را با سرتیپی امامقلیخان سرتیپ
 برادر یوسفخان شجاع الدوله که در ارومیه بود از ارومیه احضار و مأمور
 فارس دارند ، چون فرمان احضار سرتیپ در اندك وقتی به ارومیه رسید
 سرتیپ برادرزادهی خود اردشیرخان سرهنگ را با حاج میرزا محسن
 آشتیانی لشکر نویس در جای خود نائب مناب گذاشته خود معجلاً عازم
 دارالخلافه شد و از آنجا به فارس روانهی رکاب حاج حسام السلطنه گردید
 و در مدت دو سال و متجاوز مصدر خدمات و متحمل زحمات بود و در عرض
 این مدت کراً مکاتب رضامندی و خورسندی از حسام السلطنه در حق سرتیپ
 به اولیای دولت میرسید .



برکناری ملك منصور ميرزا از حکمرانی ارومیه و انتقال حکمرانی بعهدی احمد ميرزا معین الدوله و ماجراهایی که بین او و شجاع الدوله گذشت

مطابق سال ۱۲۸۳ هجری چون نواب ملك منصور ميرزا فی الواقع چاشنی التزام رکاب اقدس همایونی چشیده و محرم دربار گردیده بود لهذا بعد حضور را عذاب الیم می پنداشت و اعتنائی به سائر شئون نداشت، لهذا از لایبالی گری و بی مبالاتی معزی الیه در عرض دو سال بی نظمی در امر محالات و نقضی تمام در ادای مالیات روی داد و کارها از دائره ی قانون خارج شد چنانکه معادل سه هزار تومان از منال دیوانی لم یصل مانده بحیطه ی وصول نرسید کار گزاران آذربایجان، مأمورین غلاظ و شداد بسر او فرستادند و آغاز تشدد نهادند. نواب معزی الیه ميرزا باقر پسر ميرزا غلامرضا استاجلو را که پیشکار کل و وزیر او بود با خود به تبریز برد باین معنی که من هر گز دخیل عمل مالیات نبوده ام همه را این وزیر برده و خورده است معینا قول و داد و فریاد او را نپذیرفتند و اصرار و ابرام از حد بردند، نواب معزی الیه سخت در کار خود متحیر ماند، از حسن اتفاقات چون موکب همایون شهریاری بعزم زیارت ارض اقدس در جناح حرکت بود و وجود ملك منصور ميرزا هم در رکاب لزوم داشت لذا تلگرافاً بطهران احضار و معجلاً از تبریز عازم دربار شد. حضرت شهریار محض مرحمت سه هزار تومان وجه باقی را در حق نواب معظم که یکی از اعمام مکرم بود مرحمت فرموده احمد ميرزا معین الدوله را به ارومیه فرستادند و چون معین الدوله به تبریز رسید از قضا یوسفخان شجاع الدوله هم در تبریز بود

و پیشکاری آذر بایجان باجناب عزیزخان مگری سردار کل تعلق داشت. معین الدوله ، چون در حکومت اول اهالی افشار اجماع کرده و بافتضاح تمام از حکومتش بیدخل و روانه‌ی تبریز داشته بودند و این اجماع را بتحریرك شجاع الدوله عداوت کلی با معزی‌الیه داشت چون دانست که عزیزخان سردار کل ، بملاحظه‌ی اینکه یوسفخان از بستگان سپهسالار و از هواخواهان اوست با معزی‌الیه میل قلبی ندارد، در جزو باسردار کل و میرزا قهرمان امین‌لشکر مجرمانه مذاکرات کرده و تکلیف خود را در امر حکومت افشار خواستار شد، ایشان به معین الدوله گفتند که اسباب استقلال تو در حکومت ارومیه منوط بر بیدخلی و عدم اقتدار شجاع الدوله و بستگان اوست، چه در مهمات نظامی و چه در عمل املاک و محالات ایشان، معین الدوله بدین دستور العمل مجرمانه از خاکمراغه و ساوجبلاغ روانه‌ی ارومیه گشت و شجاع الدوله در تبریز توقف نمود .

چون معین الدوله به محال دول رسید محض تحقیق و استحضار امورات عمده‌ی حکومتی از آنجا حاج میرزا مهدی مستوفی‌مباشر با بصیرت ارومیه را احضار نمود و از وی رسیدگی کرده با اطلاع کامل روانه‌ی ارومیه و بعد از ورود در باغ سردری و عمارت کلاه‌فرنگی متکی مسند حکمرانی گردید. لدی‌الورود چنانچه رسم است علما و اعیان ولایت و اهالی نظام با ازدحام و شکوهی تمام در سلام عام حاضر شده بعد از انقضای جشن سلام مرخص شده رفتند ، به حاجی میرزا مهدی مستوفی شغل مباشری منال دیوانی سپرده شد و خود معین الدوله هر روز بامورات ولایتی رسیدگی کرده احدی را حق مداخله ندارد و سرّاً و جهرّاً شش‌دانگ خیالش در

اخلال امور متعلق به شجاع الدوله بود ، چون شجاع الدوله در تبریز از مراتب آگاه بوده و اردشیر خان سرهنگ و حاج میرزا محسن را اطلاع داده و تکلیف ایشانرا فهمانیده بود ، ایشان نیز امتثالاً هر روز در اطاق نظامی بر سیدگی امور افواج ولایتی مشغول بودند و این معنی به معین الدوله ناپسند و دشوار مینمود ، روزی يك طغرا تعلیقه از جناب عزیز خان سردار کل ابراز نمود باین مضمون که پاشا بیگ نام ضابط املاک و دهات شجاع الدوله مردی است خائن دولت ابد مدت و قتل و غارت که در راه تبریز و محالات اتفاق افتاده و خواهد افتاد بتحریرك و تمهید اوست و مقصر دیوان اعلی است معین الدوله او را گرفتار کرده مغلولاً بدار السلطنه روانه دارد . پاشا بیگ از شنیدن این خبر مدتی متواری و غایب شد و حاج میرزا محسن نیز در خانه‌ی خود انزوا گزیده بیرون نیامد معین الدوله اردشیر خان سرهنگ هر روز در اطاق نظامی خود مشغول سان سربازان و برقراری غائب و فراری ایشان بود و از دستور العمل شجاع الدوله سرموئی تجاوز نمی نمود و دستور العمل چنان بود که هر چه از معین الدوله در حق شما وارد شود بتحریرك و تمهید سردار کل و کار گزاران آذربایجان است تا ورود من بولایت به حسن سلوک رفتار نموده صبر و سکوت ورزید ، لهذا حاج میرزا محسن اردشیر خان سرهنگ را نزد نواب معین الدوله برده بتدبیرهای حکیمانه اصلاح ذات البین نمود . از قضا در این ایام که بواسطه محرم الحرام بود مرض و بای عظیم در ارومیه واقع شده رفته رفته اشتداد یافت و محمود میرزا یکی از اولاد معین الدوله باین مرض مبتلا شده در عرض دو روز فوت کرد و از غیر معارف نیز هر روز معدودی با این بیماری ترك

حیات مینمودند، نواب حکمران خادمان حرم بباغ عشرت آباد ابراهیم خلیل خان رفته در آنجا اقامت نمود و اردشیر خان سرهنگ به اراضی دشت بیل که محالی معروف است با اهل و عیال تشریف برد و ضمیمه‌ی شجاع الدوله در باغ کمال آباد منزل نمود و سایر اهالی ولایت لیلاً و نهاراً بتعزیه‌داری حضرت سیدالشهدا علیه السلام اشتغال ورزیده رفع این بلیه را از خدا میخواستند. هم در این روزها شجاع الدوله به ارومیه وارد و پس از ملاقات رسمی بامعین الدوله بباغ کمال آباد تشریف برد و بعد از انطفاء و بامقدمات عروسی اردشیر خان سرهنگ پسر خود را فراهم آورد.

منارهای بلباس و قره‌پاپاق و مأموریت شجاع الدوله برای عزیمت به لایجان

مطابق سال ۱۲۸۴ هجری قمری طائفه‌ی بلباس که همواره از ایشان به اهالی ارومیه و مراغه قتل و غارتها بظهور آمده و سبب سکونت قره‌پاپاق در سلدوز از عهد نایب السلطنه محض دفع شر آن طائفه است که در مقابل ایشان الحق چون سد اسکندرند این است که باهم عداوت کلیه دارند همانا در این ایام جمعی از قره‌پاپاق در ساوجبلاغ مأمور به قراولی بودند، شبی حمزه آقا سرخیل عشایر بلباس در باغی که قره‌پاپاقها مست خفته بودند علی الغفله بسر وقت ایشان رفته سی و یک نفر بقتل رسانیدند و بعد از آن به بلباس مقتولین قره‌پاپاق ملبس شده روی بقعه‌ی لایجان نهادند که قراولین قلعه را نیز از حصار حیات بیرون کنند و در آنجا باقر آقا

۱- این قضاوت مربوط به صد سال و اندی قبل است فعلاً قراپاپاقها در کنار بلباس با کمال صلح و صفا زندگی میکنند.

یاور و مهدی سلطان توپچی هریك با یكدسته سرباز و توپخانه‌ی آتشبار مستحفظ بودند. اهالی بلباس خواستند داخل قلعه شوند ولی چون مستحفظین را بیدار و دهان توپهارا گشاده دیدند خود را بکناری کشیده منتظر فرصت نشستند مستحفظین مراتب را به شجاع الدوله مکتوباً اطلاع داده او نیز بدیوانیان عظام عرض نمود .

لذا حکمی از جانب اولیای دولت به معزی الیه صادر شد که سیاست کامل به جماعت بلباس داده و قلعه‌ی جدیدی نیز در آنجا بنا نماید که همیشه جمعی سرباز با چند عراده توپ در آنجا قراول باشند. شجاع الدوله تا صدور این حکم تحمل نفرموده با استعدادی که داشت روی به لایجان گذاشت حمزه آقا و اتباعش مجال اقامت ندیده التجا بڭاك دولت عثمانی بردند آنگاه شجاع الدوله معماران حاضر آورده قلعه‌ای در مدت سه ماه بمبلغ دوهزار تومان به اتمام رسانید، چون خبر اتمام قلعه بعرض اولیای دولت رسید محمد میرزای مهندس پسر شاهزاده محمود میرزا را فرستادند که ملاحظه نموده نقشه‌ی قلعه را بدر بار همایون ببرد، مشارالیه بر حسب مأموریت به لایجان رفته نقشه‌ی آنرا با خود به طهران برد این خدمت نیز از شجاع الدوله مستحسن افتاده و بخلعت خاصی مخلع گردید و مخارج قلعه را هم از حقوق دیوانی ارومی مرحمت فرمودند. در این اوان مژده‌ی مرخصی امامقلیخان سرتیپ از مأموریت شیراز و ورود او به طهران به شجاع الدوله رسید و اسباب کمال انبساط و شغف گردید .

مأموریت میرزا صادق قائممقام در تبریز و ارتقاء او بمقام
پیشکاری مظفرالدین میرزا و احضار شجاع الدوله به تبریز
و مأموریت فوج هفتم برای توقف در آنجا

میرزا صادق قائممقام همانا از بنی اعمام میرزا آقاخان صدراعظم نوری است و مردی کافی و کاردان است سابقاً اهالی تبریز بجهات عدیده با ازدحام تمام بروی شوریده با افتضاح تمام از تبریز بیرون و از عمل بیدخلش کرده و تا کنون معزولاً در دارالخلافت منزوی بود در اینوقت که عزیزخان سردار کل از پیشکاری آذربایجان بیدخل و احضار شد قائممقام مجدداً بریاست آذربایجان و پیشکاری مظفرالدین میرزا برقرار گردیده و روانه‌ی تبریز شد گویند در این معنی اولیای دولت و امنای سلطنت متفق نبودند بعضی که از اهالی تبریز بودند صحنه گذاشتند و برخی هرگز میل نداشتند و لیکن چون اعتماد و مرحمت باطنی حضرت ولیعهد با میرزا صادق قائممقام بود لهذا دم در کشیدند. میرزا صادق از عرض راه احکام مأموریت خود را بحکم و امرای آذربایجان فرستاد منجمله ذریعه‌ای به شجاع الدوله یوسفخان افشار باین مضمون که مختصر ملاقاتی با برادر شما امامقلیخان سرتیپ که از فارس آمده بود شد و شما هم میباید تاهنگام ورود من بمقر ریاست دقیقه‌ای با کمال ریاست از امن سرحدات و نظم مهمات نظامی غفلت نکرده چشم در راه ذریعه‌ی ثانویه‌ی من باشید میرزا صادق صفا و مهربانی تمام با عسگرخان سرتیپ شهید داشت و حال با یوسفخان و امامقلیخان هم در همان مقام باقی است. بالجمله چون جناب قائممقام در اوائل شهر ذیقعه باشکوه و پذیرائی تمام وارد تبریز

گردید و چون باطناً از اهالی تبریز و از اجماع و شورش ایشان اندیشناک بود و حق هم داشت بهیچ کدام از افواج آذربایجان اعتماد و اطمینان نکرده به شجاع الدوله محرمانه نوشت که یک فوج از افواج افشار با صاحب منصبان هشیار بقراولی مخصوص خود قائم مقام به تبریز بروند ، در اثنای این احوال در بیست و پنجم ذیقعدہ تحویل سال نو اتفاق افتاد و شجاع الدوله پس از انجام مراسم نوروز سلطانی مهمات نظامی ارومیه را به برادرزاده‌ی خود خان باباخان سپرده و امور حکومتی را عجاله به جهانگیرخان بیگلربیگی داده در پنجم ذی حجه بجانب تبریز حرکت نمود و اردشیرخان سرهنگ پسرش هم همراه فوج هفتم بوده از حوادث این ایام وفات جناب میرزا علی حسین سلماسی بود که مردی ادیب و دانشمند بود.

مسافرت میخائیل جانشین امپراطور روسیه به ایران و مأموریت شجاع الدوله برای پذیرائی از او

سال ۱۲۸۵ هجری قمری بود که هنگام توقف شجاع الدوله در تبریز خبر آمدن میخائیل نام جانشین دولت بهیهی روسیه بایران معروض حضور حضرت ناصرالدین شاه گردید ، چون پذیرائی او بعهدہ یکتن از امرای دربار لازم افتاد قرعہ‌ی این فال از مساعدت اقبال بنام یوسفخان شجاع الدوله آمده مقرر شد که یک هزار تومان محض اخراجات این سفر و تشریفات جانشین عاید دارند . شجاع الدوله محض تشکر افتخار این مأموریت تهیهی این سفر را خود انجام داده بصوب لنکران سبک عنان گردید. شجاع الدوله قبل از حرکت همراهان خود را از میان رجال

آداب دان انتخاب و در چهاردهم محرم الحرام روانه شدند در منزل خلعت پوشان که در یکفرسنگی تبریز است با قونسول دولت روسیه مقیم تبریز ملاقات اتفاق افتاد همانا قونسول مزبور باین نیت مشایعت نموده بود که مأمورین و تشریفات ایشان را برأی العین مشاهده کند چون او را وداع کرده رفتند در قریه واسمنج که در دو فرسنگی تبریز است نزول نموده و در پانزدهم ماه از آنجا حرکت و در کنار «قوری گل» صرف ناهار کرده بعد سوار شده آن شب را بقریه‌ی کرد کندی که یازده فرسنگ مسافت دارد رسیده باستراحت مشغول شده، روز یکشنبه شانزدهم حرکت کردند. خلاصه هیأت شجاع الدوله با شکوه و جلال تمام منزل بمنزل از اردبیل گذشته به نزدیکی سرحد رسیدند بعد از قطع نیم فرسخ راه یک نفر یاور قزاقها که بزبان دولت روسیه کپیتان گویند بایست نفر قزاق دیگر که از جانب جانشین مأمور بود رسید، و بقانون خودشان احترام نموده مأموریت خود را اظهار داشت شجاع الدوله هم به آن یاور و تبعه‌ی او کمال مهربانی و احوال پرسانی فرموده تفنگداران پیاده را که در حلقه بودند مرخص نمود و در یک فرسخی نیز غفار بیگ نام گماشته‌ی سیف‌الملک و حاج صفر علی بندر دار و سایر کدخدایان و محترمین از هیأت پذیرائی نمودند و در آنجا قراولخانه‌ی روسیه واقع بود و پانزده نفر سواره‌ی قزاق حاضر بودند تعظیم و اکرامی بقانون خودشان به شجاع الدوله کردند. شجاع الدوله با کمال مهربانی تفتیش احوال از آنها نمود و سپس آن پانزده نفر با صاحب منصب خود در جلو شجاع الدوله میرفتند، بعد از قطع یکفرسخ در محل دیگری قریب بیست نفر قزاق ایستاده بودند بقانون

اولی‌ها تعظیم نظامی نموده با همان پانزده نفر عوض شدند باینطریق تا بخود آستارا رسیدند. دراول بازار آستارا مردم قربانی و ذبح کردند چون از آنجا گذشته وارد منزل شدند میر عیسی بیگ نام پسر عم سیف‌الملک که رئیس قزاقها بود و منصب یآوری داشت در منزل قلی‌خان سرهنگ نام پیاده شد و بقدر بیست نفر قزاق از لنکران همراه داشت چون از جانب قبورناط^۱ به میزبانی مأمور شده بود به قلی‌خان سرهنگ اطلاع داده خواهش ملاقات شجاع‌الدوله نمود و بعد از استجازه شرفیاب شد، شجاع‌الدوله نیز کمال محبت را در حق او مبذول نمود بالجمله روز پنجشنبه بیستم محرم الحرام از آستارا حرکت و بصوب لنکران روان شدند از آنجا تا لنکران پنج فرسخ راه است که از میان جنگل و دریا می‌رود و در همان مکان دو آستارا هست یکی متعلق بدولت علیه‌ایران دیگر بروسیه و چون از رودخانه عبور کردند بخاک دولت روسیه رسیدند و در آنجا رئیس گمرکخانه با لباس رسمی پذیرائی کرد سپس از آنجا حرکت کرده در یک فرسخی لنکران معاون حاکم که الکسندر اویچ باشد با چهل سوار مستقبل گردید و در همه جا بیست نفر قزاق در جلو و عقب شجاع‌الدوله بودند در این وقت میر عیسی بیگ مهماندار به قلی‌خان سرهنگ گفت که بموجب نوشته‌ی نواب جانشین مخارج عرض راه مأمورین بقدر کفاف حاضر است به شجاع‌الدوله بفرمایند بتحویل همراه کابان داده شود چون این فقره بوساطت سرهنگ بعرض شجاع‌الدوله رسید فرمود که از سایه‌ی پادشاه ایران اگر روزی هزار تومان هم بدهند قبول نیست و احتیاج نداریم ولی مخارج شام و ناهار

با آنها باشد . چون وارد لنکران شدند در هنگام ورود تقریباً مستقبلین هیئت چهار پنجهازار نفر بودند شجاع الدوله شب را مهمان مقامات رسمی بود و روز جمعه بیست و یکم به سیاحت دریا رفتند .

شب بعد سه ساعت از شب گذشته نواب جانشین از راه بله سوار نام رسیده وارد لنکران شد از آغاز ورود راه جانشین را چراغان کرده بودند بعد از ورود جانشین نماینده‌ی مخصوص از جانب حاکم شهر خدمت شجاع الدوله رسیده احوال پرسانی نمود و از نقص پذیرائی بعثت اینکه اکثر صاحب منصبان باستقبال جانشین رفته بودند عذر خواست معذرا فردا دو ساعت از روز گذشته در خدمت شجاع الدوله حاضر و تربوسکی نام سرتیپ نیز از جانب نواب جانشین خواهد آمد . روز شنبه بیست و دوم در ساعت معهود قبور ناط و سایرین آمده دیدن نمودند .

فردای آنروز با تشریفات مجلل و باشکوهی شجاع الدوله بدیدار جانشین شتافت و بحضور جانشین و همسرش باریافت و پس از معرفی خود و همراهان فرمان مأموریت تقدیم داشت و مورد مرحمت قرار گرفت سپس در مهمانی شام شرکت کرد و طبق تقاضای جانشین ملاقات بعدی به باد کوبه محول شد .

فردای آنروز جانشین همراه شجاع الدوله باتشریفات رسمی بکشتی انتقال یافت و روز شنبه بیست و چهارم شهر محرم الحرام وارد باد کوبه شدند . طبق تقاضای جانشین هیأت ایرانی در باد کوبه هم در مهمانی شام شرکت کردند پس از این مقدمات مهماندار ایرانی و همراهان سوار کشتی شدند و بسوی ایران روانه شدند ، ساعت يك بعد از ظهر روز شنبه بیست

و نههم محرم الحرام کشتی وارد لنگر گاه آستارا شد و از آنجا از راه اردبیل روانه‌ی تبریز گردید .

شجاع الدوله پس از ورود به تبریز ملاقاتی با میرزا صادق قائم مقام بعمل آورد سپس روز سه شنبه همراه هیئت بحضور مظفر الدین میرزا ولیعهد باریافت و مورد تفقد قرار گرفت ، نا گفته نماند که جانشین دولت روس بشجاع الدوله وعده داد که از امپراطور برای او نشان و حمایل بگیرد و وسیله‌ی دولت ایران ارسال دارد .

تفویض مقام حکمرانی ولایات ثلاثه یعنی ارومی و خوی و سلماس به یوسفخان شجاع الدوله و انتصاب مجدد معین الدوله

بحکمرانی ارومی

چون شجاع الدوله از مأموریت مهمانداری فراغت یافته وارد دارالسلطنه‌ی تبریز گردید مراتب تفصیل مأموریت او را حضرت ولیعهد و میرزا صادق قائم مقام بتوسط مکتوب معروض دربار اعلیحضرت داشتند، در حضور همایون مستحسن افتاده مقرر فرمودند که خدمات و زحمات سابقه‌ی شجاع الدوله همواره منظور نظر است و شایسته‌ی هر گونه عنایت، عجاله حکمرانی دارالصفای خوی و سلماس را الی دارالنشاط ارومیه و لایجان که از بلاد قدیمه‌ی ایران و سرحدات بمشارالیه عنایت فرمودیم که خود در خوی اقامت کرده بانتظام آن سامان پردازد و قرین امن و امان سازد . بعد از صدور این فرمان شجاع الدوله از حضرت ولیعهد بخلعت و وامضا سرافراز و روانه‌ی مقر حکمرانی گردید و چون خادمان حرم نواب

احمد میرزا حاکم سابق در خوی بودند شجاع الدوله ایشانرا با محارم خودشان حرکت داده روانه‌ی تبریز نمود ایشانرا در اثنای راه تبریز رقیمهی از نواب معین الدوله که در تبریز بود بخانواده‌اش رسید که من بار دیگر بحکمرانی ارومی مأمورم و شنیدم که شجاع الدوله شما را از خوی حرکت داده همینکه ذریعهی من بشمارسید باز بسمت ارومی معاودت نمائید تا من چند روزه برسم. ایشان حسب الامر عطف عنان بصوب ارومیه کردند و بعد از ورود به ارومیه محمدرحیم میرزا ولد کوچکتر معزی الیه مشغول رسیدگی عرض و داد مردم شد تا بسر این داستان برسیم.

اما از آنجانب چون شجاع الدوله در خوی درمسند حکمرانی قرار گرفت اشرار و قطاع الطریق از صیت صلابت و هراس سیاست آن امیر کافی وهوشیار بیکبار دست تعدی کوتاه داشته پای بزایه‌های خمول دراز کردند، در عرض مدت کمی چنان امنیت و آسایش در آن صفحات پدیدار شد که مثل آن دیده‌ی زال روزگار تاکنونها ندیده و گوش آسمان ناپایدار! هرگز نشنیده. بالجمله در این ایام امامقلیخان سرتیپ ملقب به بیوکخان برادر کهتر شجاع الدوله که از سفر فارس به تهران آمده و از دربار مرخص شده بود وارد دارالسلطنه‌ی تبریز گشت و بزیارت حضرت ولیعهد نائل آمد و بعد از چند روز فوج هفتم افشار را که با اردشیرخان پسر شجاع الدوله در آنجا قراول مخصوص بودند از تبریز مرخص و روانه‌ی ارومی داشتند و خود بیوکخان سرتیپ محض دستورالعمل در تبریز توقف نمود.

وقایعی که در دوران حکومت معین الدوله و در پیرامون روابط

وی با مردم ارومی بوقوع پیوست

نواب احمد میرزا معین الدوله یکی از اولاد نائب السلطنه‌ی مرحوم مردی هشیار و با کفایت و بیدار و بادرایت ولی آنچه دانی طمع و بیدادش بر عدل و داد غلبه داشت و خود را در اجرای احکام و عزل و نصب حکام و استخفاف خواص و عوام مستبد می‌پنداشت و علاوه بر منال دیوانی از ارباب املاک مطالبات و اخذ فوق‌العاده می‌کرد و از امرا و اعزّه‌ی افشار هیچکس را بوجود نمی‌آورد. اعیان افشار یکچندی به سوء سلوک و طرز رفتار او متحمل شده دم نمیکشیدند تا اینکه بدستکاری علمای شریعتمدار بروی بشوریدند و برای عزل و اخراج او باستبداد خودشان تمهیدات چیدند و مقدمات ترتیب دادند و پیغامهای سخت بروی فرستادند لهذا معین الدوله‌ی مستبد آن زمزمه‌ها را ناله غرایب^۱ و همهمه‌ها را طنین ذباب^۲ تصور کرده بغرور عموئیت پادشاه هرگز خم ببازوی توانا و جوابی مطابق سئوال علما و امرا نمیداد.

چون مراتب بهمه‌جا خاصه درخوی به شجاع الدوله معلوم شد از آنجا که عاقل و مآل اندیش بود خواست که بتدابیر صواب و طن خود ارومیه را از وجود مردمان بیگانه صافی و ضمیمه‌ی خوی و سلماس نماید، لذا مکتوبی بجناب میرزا علی اکبر عبدالملکی مجتهد ارومیه نوشت و مصحوب آدم امین و محرم خود نصیر سلطان افشار کلهر فرستاد که به اتفاق سایر علما و امرا در رفع تعديات معین الدوله حاضر بوده بادلّه و محاجّای^۳

۱- کلاغها ۲- پشه‌ها ۳- حجت‌آوری

شرع و عرف تا توانند بکوشند و چشم از مؤاخذه‌ی اعیان دولت بپوشند که اعیان دولت عاقلند و عادل . چون مکتوب مصحوب نصیرسلطان کلهر در خفیه بنظر جناب میرزا علی اکبر رسید بر قوت قلب او افزوده بر سایر علما هم بنمود ، از علمای مشهور آنروز ارومی میتوان حاجی میرزا علی فقیه - میرزا محمد سمیع شیخی - سید آقای صدرالعلماء - حاج میرزا مهدی - و آخوند ملا رضا فقیه را نام برد این جمله بتحریر جناب میرزا علی اکبر مجتهد در مسجد بازار باشی اجماع کرده رحل اقامت انداخته و با دهل و نقاره و جار هنگامه‌ی محشر آشکار ساختند . نواب معین الدوله که تاخواهی جسور بود و به قرابت و عمی پادشاه مغرور در سردری نشسته این هنگامه را بازیچه‌ی کودکان و مسخره‌ی مقلدان و بی‌مدرکان میدانست .

بالجمله روز بروز جمعیت ازدحام و بلوای عام‌تزائد می‌پذیرفت ، سخنی است مشهور که دزدان بازار آشفته می‌خواهند ، جهال و الواط افشار يك شبی به هیأت اجتماعی همه با غوغا و همهمه بدر بخانه‌ی سردری که خانه‌ی حکومت بود هجوم آورده به آواز بلند افتضاح آغاز کرده معین الدوله را به فحش و دشنام نام بردند ، معین الدوله در آنوقت حاج رجبعلیخان سرتیپ توپخانه‌ی افشار ولد فضاں آقای میرپنجه را حاضر نموده فرمود که بشلیک توپهای آتشبار آنهمه ازدحام اشرار را تسکین دهد ، سرتیپ مزبور بنصایح و ملامت بقسمی سرسلسله الواط را تفرقه داد و وعده قرار کار بفردا نهاد ایشان متفرق شدند و بخانه‌های خود رفتند . معین الدوله روز دیگر نواب ملک منصور میرزا عم خود را با جهانگیر خان بیگلربیگی بمحضر علما فرستاد که مکنون ضمائر حضرات را از اینهمه اجماع و همهمه

بداند ، ایشان چون نزد جناب میرزا علی اکبر و علما رفتند و پیغام رسانیدند جواب شنفتند که ما بحکومت او راضی نیستیم و تعدیات او را يك يك تعداد کردند، لاجرم نواب ملك منصور میرزا و بیگلربیگی مزبور مأیوس شده تشریف بردند و ماده‌ی خصومت دمام غلظت میرسانید تا اینکه یکروز حوالی ظهر اجماعاً از مسجد برخاسته با کثرت بیشتر از نخستین، بدربخانه‌ی حکومت رفته اقدام جسارت به حصار دیوانخانه‌ی سردری نهادند و داد افتضاح دردادند. معین الدوله را اضطراب مستولی شده بخانه‌ی نواب ملك منصور میرزا که از اندرون راهی داشت رفت و گفت ای عمّ اکرم از این مردم سؤال کنید که مقصود از این همه همه چیست و کسی که مرا بدون صدور فرمان پادشاه از حکومت بیدخل و معزول بداند کیست ملك منصور میرزا چون مآل کار را میدانست جوابی مطابق سؤال نداد و خبر به اردشیرخان سرهنگ پسر شجاع الدوله فرستاد که آمده با استعداد فوج رفع قیل و قال نماید چون خبر به سرهنگ مزبور رسید عجالهً یکدسته سرباز از قراولین شهر حاضر کرده در میدان توپخانه حاضر شد و آن جمعیت و ازدحام را مشاهده نموده به معین الدوله با کمال ادب گفت که دیگر توقف سرکار والا در دارالحکومه صلاح نیست اگر رأی والا قرار گیرد من با سربازان حاضر و سلاح دار در رکاب بوده بباغ دلگشا میبرم آنجا امن تر است ، نواب ملك منصور میرزا تصدیق این قول کرده معین الدوله با فرزندان خود کامران میرزا و ابوالفتح میرزا و محمد رحیم میرزا بدلگشا رفتند اما اهالی شهر و آن ازدحام ایشانرا تعاقب کرده در باغ از یاوه گوئی و دشنام آنچه نگفتنی بود گفتند .

بالاخره اردشیر خان سرهنگ به تغییرات و تهدیدات مصلحت آمیز
 آن شورش را ساکت نمود و ازدحام را از باغ دلگشا تفرقه داد، معین الدوله
 با پسران خود سه روز و سه شب با تزلزل و تعب در باغ دلگشا بسربرد
 و آنروزها و ساعتها را هرگز از عمر نمی شمرد. از وقایع مضحک روزی
 علی بیگ آجودان خبر آورد که اهالی شهر خود جناب میرزا علی اکبر
 مجتهد را با آن ریش بلند و قامت دراز و هیکل ضخیم در بالای منبر نهاده
 و بر سر خودشان گرفته اینک از دروازه ی بازار باش رو بسمت باغ دلگشا
 می آیند و رجز میسرایند، گرچه این سخن دروغ محض بود معین الدوله
 از کثرت وحشت راست پنداشته باور نمود و فوراً اسبان سواری خواسته
 یکسر بقریه ی قشلاق قره آغاج ملکی آقاخان سرتیپ که قلعه ی جدید
 در آنجا بنا نموده بود فراراً ایلغار نمود بعد از رفتن او فی الجمله آن
 شورش و غوغا آرام یافت و در آنجا بود تا اینکه حاج میرزا محسن سر رشته دار
 افواج افشار که از سفر مکه ی معظمه معاودت کرده رو به ارومی می آمد
 عبوراً از قره آغاج می گذشت چون از چگونگی ماجرا آگاه شد نزد
 معین الدوله رفت و در اثنای صحبت عرض کرد که بعد از چند روز بیو کخان
 اقبال الدوله که از سفر فارس می آید وارد ارومی خواهد شد ان شاء الله همینکه
 ایشان آمدند بعد از تنبیه رجاله و عوام و تسکین عامای اعلام کار حکومت
 والا بکام و بروفق مرام خواهد بود، چون معین الدوله هنگام توقف دلگشا
 از حسن خان سرتیپ قره پایاق استمداد کرده و شورش اهالی ارومیه را
 بحضرت و لיעهد مظفر الدین میرزا عریضه کرده بود بیو کخان سرتیپ برادر
 شجاع الدوله نیز آنروزها حسب اجازه از تبریز در جناح حرکت بود

ولیعهد ، جبارخان نام پیشخدمت شاهی را محض تحقیق مراتب و اصلاح ذات البین در میان معین الدوله و علمای افشار مأمور فرموده مقرر نمود که باتفاق اقبال الدوله این خدمت را انجام دهند چون بحوالی غلمان سرای رسیدند اقبال الدوله محض زیارت شجاع الدوله از جبارخان مفارقت کرده به خوی رفت و به جبارخان سپرد که تا معاودت و رسیدن من به ارومیه در باغ دلگشا منزل نماید و از این مقوله مذاکره نماید . مع هذا چون مشارالیه به ارومیه رسید بعد از لوازم تشریفات چون مردی ساده لوح و نامجرب بود روزی بی اطلاع از اردشیرخان سرهنگ و میرزا علیخان سرهنگ که هر دو بدستور العمل غایبانهی اقبال الدوله پذیرائی از وی مینمودند یکسر بقریه‌ی تازه قلعه‌ی آقاخان سرتیپ نزد معین الدوله رفت و او را از آنجا حرکت داده بشهر آورد ، حوالی عصر فراشان عراقی از یمین و یسار معین الدوله وارد عمارت سردری نمودند و برمسند حکمرانی نشانیدند، جبارخان بر خود میباید وسیل خود را میمالید یعنی قدرت نمائی کرده‌ام، چون مراتب بعلماء و اجماعیان معلوم افتاد از حرکت آن سمج مبرم و جبارخان مأمور نادان آگاه شده اجماعیان بتحریک علماء و امرا در اول همان شب مکمل و مسلح به در خانه‌ی حکومتی هجوم آوردند و سنگ باران کردند لاجرم تزلزل عجیب از هول جان در ارکان وجود حکمران و جبارخان افتاده بسرعت تمام حاج رجبعلیخان سرتیپ توپخانه و حاج رستمخان یاور را حاضر کردند و گفتند که بشلیک توپ خارا کوب باز، آتش آن فتنه و آشوب فرو نشانند . اجماعیان از این تهدیدات پروا نکرده ثبات قدم ورزیدند و نزدیک شد که قدم جسارت بحکومت بگذارند.

چون معین الدوله این بار بدتر از اول کار را دیگر گون و طالع را وارون دیده بصوابدید جهانگیر خان بیگلربیگی که شوهر عمه‌اش بود و تمهید حاج رجبعلی خان ناچار در آن اول شب با کمال خفت و انکسار به قریه‌ی گجین ملکی حاج رجبعلیخان سرتیپ توپخانه رفت و در آنجا قرار گرفت تا مآل کار چه خواهد بود. چون اجماعیان از فرار حکمران و جبارخان آگاه شدند و دانستند که مسند حکمرانی خالی و بی‌والی مانده بخانه و آشیانه‌ی خودشان رفتند و باستراحت سری ببالین نهاده خفتند.

اما از آنجانب چون بیوکخان سرتیپ بخوی رسید شنید که علی‌التوالی اخبار شورش اهالی ارومیه در آنجا شایع است و از عجله و نامجربی جبارخان هم بسیار تعجب نمود معین از برادر بزرگوار خود شجاع الدوله اجازت خواسته معجلاً دواسبه راه ارومیه را درنوشت و در کنار قلعه‌ی کریم آباد اردشیرخان سرهنگ باجمعی از مستقبلین بشرف دست‌بوسی عم نامدار خود رسید و چون در آنجا از قرار تقریر مستقبلین مراتب معلوم افتاد سرتیپ معزی‌الیه روی بقریه گجین نهاد که در یک فرسخی شهر و معین الدوله با جبارخان در آنجا بودند و چون معین الدوله را دیدار کرد بعد از مذاکره‌ی بسیار قرار آن شد که بموجب امر و اجازت ولیعهد معین الدوله را باز بر مسند حکمرانی ارومیه تمکن داده و اصلاح ذات‌البین نمایند لذا باتفاق حکمران و جبارخان روی بشهر آوردند و معین الدوله را به سردری بردند اما چون در آنروز بقول اهل نجوم دخول بیت و بلد سعد نبود!! بیوکخان سرتیپ در باغ توت‌زار که مشرف بدالگشا بود چادر نشین شد و شب را در آنجا بسر برده روز دیگر علی‌الطلوع حضرات

علما بدیدن سرتیپ معزی‌الیه آمده در اثنای صحبت باز از نواب
 معین‌الدوله شکایت آغاز نمودند و از تعدیات او حکایت نمودند و بالصراحه
 گفتند که اگر او بار دیگر حاکم ما باشد و دولت جانبداری او نماید
 ما همگنان جلای وطن نموده به اما کن بعیده می‌رویم و متحمل تعدیات
 چنین متعدی نمی‌شویم. سرتیپ چندانکه ایشانرا از مآل کار و قهر و غضب
 شهریار تهدید نمود هرگز مفید نبود آخر علما قهراً از مجلس برخاسته
 و همانروز را از شهر حرکت کرده بکنار دریای شاهی رفتند که در حمل
 کشتیها به تبریز بروند، چون سرتیپ حال را بدینمنوال مشاهده نمود
 محض اطاعت بدولت علییه و اطفای نایره‌ی آن بلیّه خود سوار شده بکنار
 دریا قدم رنجه فرمود و با براهین عقلیه علما را مجاب نمود باین شرط که
 معین‌الدوله تا آخر سال در ارومیه بماند و مداخله در امور حکومتی ننماید
 و الا همان کاسه است و همان آش. بالجمله از نفس سرتیپ علما ترك
 عزیمت نموده معاودت کردند و حکمران نیز بطرز کجدار و مریز با ایشان
 رفتار داشت، در اینوقت جبارخان مأمور از کار خام خود آگاه شد دانست
 که این خدمت عمده بنام بیوک‌خان ثبت خواهد شد باوصف اینکه خدمتانه‌ی
 معقول از برای او جمع شده و در نزد میرزا فضل‌الله کلانتر بود مع هذا
 روزی علی‌الغفله سوار شده به بهانه‌ی شکار دواسبه بسوی تبریز رهسپار
 شد! نواب ملک منصور میرزا و بیوک‌خان سرتیپ و حاج رجبعلی‌خان
 او را تعاقب کرده وقتیکه به او رسیدند چندانکه خواستند معاودت دهند
 نشنید و بر اجاجت خود افزود و راه تبریز پیمود چنان برفت که تیر
 از کمان چنان نرود. بالجمله ازین قدم بیوک‌خان سرتیپ، جان بزرگی

و كوچك اهالى از نزول صدمات قهر و غضب دولت خلاص شد، معين الدوله مدت سه ماه با كمال خفت و خذلان بر مسند حكمرانى نشسته حوالى نوروز سلطانى ترك حكمرانى كرده راه دارالسلطنه تبرىز پيش گرفت و دنباله ي كار خويش .

فوت ملك منصور ميرزا و وقايعى كه پيش آمد

توضيح آنكه در اين ايام كه ماه رجب المرجب بود و مردم را عيش و نشاطى عجب ، يکروز بيوك خان سرتيپ در باغ دلگشاى خود ضيافت داشت و از اعيان ولايت هم وعده خواسته بود ، در اينوقت نواب ملك منصور ميرزا هم تشریف آورده بمجرد ورود بعمارت باغ استقراغ به او عارض شده قى كرد ، خون زياد و پاره هاى جگرش از دهان بريخت ، حالى حكيم سينيور يهودى را حاضر كردند حكيم مزبور بمعالجه مشغول شده هم در عمارت باغ رختخواب خود شاهزاده را آورده بگسترده اند اگر چه عيش مجلس به طيش مبدل شد ولى نواب بكدورت اجزاي مجلس وسوختن دماغ صاحب مجلس راضى نشده تارزن و آوازه خوان مجلس را خواهش نمود و خود را به آنها مشغول فرمود گويامحتضر نبود، چون مجلس مهمانى انقضا يافت شاهزاده را در كالسكه بدولتشرای خودش بردند بعد از سه روز بر حمت ايزدى پيوست .

بعد از فوت او سه روز اسباب تعزيت فراهم ساختند و جنازه ي آن مرحوم را در يکى از حجرات مسجد حاج محمد وليخان امانتاً گذاشتند كه بعتبات عاليه اش حمل و نقل كنند . از آثار خير آن مرحوم يکى تعمير تكيه قراصندوق است كه اعتكافهاى دراويش جهانديده و سياح است كه

بدستاری حسن آقای فراشبازی اطراف آن تکیه را با گچ و آجر، دیوار استوار کشید و چند حجره نیز ساخت، یکی هم احداث آب انباری است در میدان توپخانه و اما خلفی از آن مرحوم ذکوراً و اناثاً باقی نماند. هم در این ایام شجاع الدوله بیوک خان را برای تحقیق بعضی مهمات ولایتی به خوی احضار فرمود او نیز امور ولایتی را به برادرزاده‌ی خود اردشیر خان سرهنگ و حاج میرزا محسن سر رشته دار سپرده خود روانه‌ی خوی شد بعد از ملاقات با برادر بزرگوار به تبریز احضار و روانه شد.

اعطای نشان و حمایل مخصوص امپراطور روسیه

به یوسفخان شجاع الدوله

سبق نگارش پذیرفت که جانشین دولت روسیه پس از آنهمه تشریفات وعده‌ی نشان و حمایل مخصوصی که علامت درجه‌ی سرداری است به شجاع الدوله داده بود لهذا در اواخر این سال يك طغری فرمان حضرت امپراطور بعلاوه‌ی نشان و حمایل مخصوص در حمل چند نفر از اعیان دولت مزبوره بدربار همایون اعلی حضرت پادشاه ایران رسید و در طبق آن يك طغرا فرمان مشتمل بر مراحم ملوكانه بانضمام يك ثوب خلعت خورشید طلعت که عبارت از يك طاقه شال کشمیری تن پوش باشد شرف صدور یافته حمل یکتن از مقربان دربار به شجاع الدوله‌ی نامدار فرستاده شده در روز وصول خلعت و فرمان از جانب دوپادشاه شجاع الدوله با آن شوکت و اقتداری که داشت چنان استقبال و پذیرائی نمود که دیده‌ی روزگار کمتر دیده بود و مجلس جشن و تهنیتی آراست که زمین و زمان برقص و نشاط

برخاست بعد از انقضای مجلس و تشریفات حاملین، سواد فرامین را بفرزند خود اردشیر خان فرستاد او نیز از جهانگیر خان بیگلربیگی و علما و اشراف و اهالی نظام وعده خواسته لوازم جشن و تهنیت بپای برد .

توضیح لازم

در اینجا تاریخ افشار ارومی تألیف میرزا رشید ادیب الشعرا بعلمت نامعلوم پایان میرسد معلوم نیست بقیه را در جای دیگری نوشته و مفقود شده یا اصلاً برشته‌ی تحریر نکشیده است بدین ترتیب تصور میرفت که تاریخ افشار ارومی از تاریخ ۱۲۹۰ قمری الی ۱۳۳۹ مطابق با ۱۲۹۹ (کودتای رضا شاه کبیر که از آن به بعد تاریخ روشن است) همچنان تاریخ بماند اما خوشبختانه در همین اواخر يك رساله خطی بنام « شورش شیخ عبیدالله » که در خانواده‌ی بلا فصل بیگلربیگیان (آقای رحمت الله خان اقبال ، نام خانواده مأخوذ از همان اقبال الدوله آخرین حکمران تاریخ افشار میرزا رشید است) از دستبرد حوادث مصون مانده بود بدست ناظم این تاریخ رسید که وقایع تاریخی را تا سال ۱۳۰۵ هجری قمری روشن میکند و چون نویسنده‌ی رساله‌ی مزبور وقایع را از شورش شیخ عبیدالله شروع و تعقیب کرده است ، در حقیقت ادامه‌ی همین تاریخ است زیرا آنچه مسلم است بر حسب اسنادی که در دست داریم حکومت شجاع الدوله تا سال ۱۲۹۴ قمری ادامه داشته و در این سال یوسفخان شجاع الدوله روانه‌ی تهران میشود و در زنجان بر حمت ایزدی می‌پیوندد .

بعد از شجاع الدوله حکومت به اقبال الدوله « بیوک خان سرتیپ »

برادر او واگذار میشود و در دوران حکومت همین اقبال الدوله بوده که
شورش شیخ عبیدالله رخ میدهد اینک رساله مزبور را در حقیقت ادامه
تاریخ افشار است ضمیمه همین تاریخ میکنیم .

اما نویسنده رساله « شورش شیخ عبیدالله » برخلاف میرزا رشید
ادیب الشعرا که مردی بالنسبه ادیب و شاعر بوده، مردی عامی و کمسواد
است اکثر کلمات و عبارات رساله اغلاط فاحش املائی و انشائی دارد و
مفهوم عبارات فارسی آنرا باید با کمک لهجه‌ی آذری فهمید باین ترتیب
ناگزیر باید تصرفات لازم در عبارات این رساله بعمل آوریم تا قابل
فهم شود .



شورش شیخ عبیدالله

بقلم

علی افشار

نقل به مفهوم از

پرویز شهریاری افشار

برای اینکه نحوه‌ی نگارش نویسنده
(علی افشار) که نمودار عصر قاجار
میباشد ملحوظ نظر خوانندگان
ارجمند باشد مقدمه‌ی رساله‌ی او
بدون تصرف نقل میشود.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا الانبياء والمرسلين
محمد و آله الطاهرين .

اما بعد، بنده حقير که در ایام محاصره ارومیه از جمله محصورین بود شب و روز در برج و بارو در دروب و دروازه، از جمله ناظرین بوده شرحی از احوالات شیخ عبادالله و از بی اعتدالی لشکر آنچه دیده و شنیده در این مجموعه مینگارد که خواننده را بصیرت کامل شود که از او چقدر صدمه باهل ارومیه، سرحد آذر بایجان رسیده .

این مرد باعث قتل صدهزار نفوس مسلمان گردیده در هر دو دولت و مملکت همه فتنه و فساد بوده است ولی در عهد دولت ابد مدت اعلی حضرت سلطان سلاطین زمان واعدل خواقین دوران، السلطان بن سلطان و الخاقان بن الخاقان حضرت صاحبقران، شاهنشاه جهان ناصرالدین شاه خلدالله ملکه و دولته چندین فتنه و فساد در عرصه ایران از اهل شقاق بظهور رسیده. اول خروج محمد حسن خان سالار بار خلف آصف الدوله مرحوم که فردی از افراد فردوسی را تکیه کلام کرده آخر، سر در این سودا گذاشته:

مرا عار آید از این زندگی که سالار باشم کنم بندگی

باتفاق جعفر قلیخان الخانی از اهل خراسان و ترکمان لشکر جمع کرده بخیال خود سری و سروری افتاده چندین سال بالشکر نصرت

اثر ستیز آویز کرده آخر گرفتار سوء عمل خود گردید ، بعد فتنه سید
علی محمد باب بود که ادعای بابیت کرده در اکثر محالات ایران فتنه انگیزی
و خونریزی کرد .

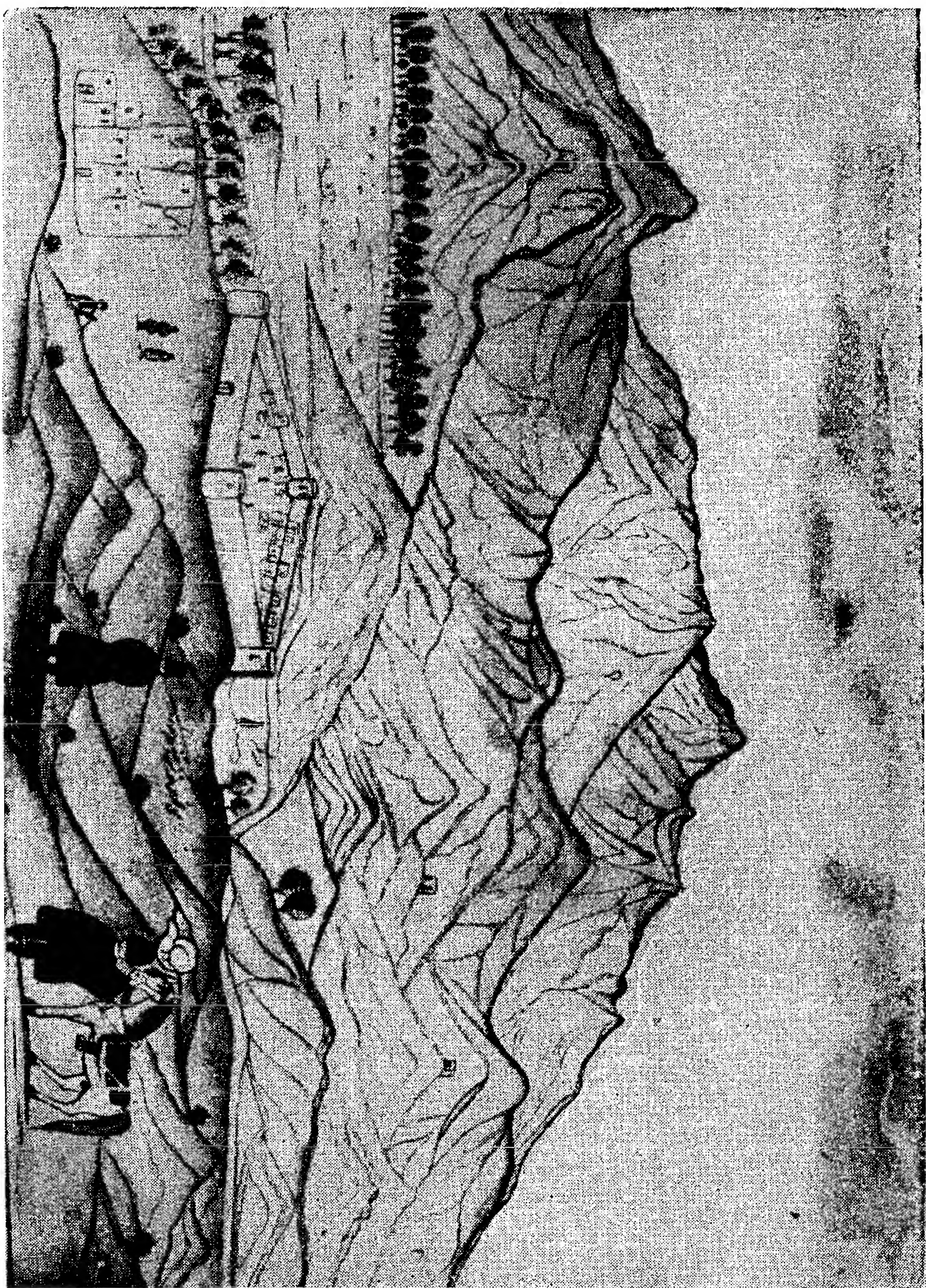
بعد فتح قلعه هرات و کدورت دولت بهیبه انگلیس و تصرف قلعه
بندر بوشهر و جنگ شوشتر و محمّره ، و دیگر تر کمانان مرو و سرخس بوده .
الحمد لله از ضرب حسام خون آشام لشکر اعلیحضرت صاحبقران
ناصرالدین شاه لازالت دولته و مملکه همه اشرار ایران در بیغوله های نیستی
محتوی شده سی سال بود که اهل ایران از آسیب دوران مصون و محفوظ
بوده و همه رعیت مشغول کار رعیتی خود بوده و امنای دولت علیه بجهت
اطمینان دوستی دولت علیه روم از سرحد خود غافل بوده که ناگاه شیخ
عباد الله در سنه هزار و دویست و نود و هفت (۱۲۹۷) با جمعی از جنود
اکراد که جمع کرده بود از طرف محال نوچه که سرحد دولّتین روم و
ایران بوده خروج کرده صدمه بسرحد آذربایجان رسانیده مثل صفویه
و شاه اسماعیل مغفور سجاده و تسبیح را خواست باتخت شاهی عوض نماید
و شاه نفیر^۱ با دبدبه کوس سلطنت بدل کند غافل از اینکه :

نه هر که چهره برافروخت دلبری داند

نه هر که آینه سازد سکندری داند

نه هر که طرف کله کج نهاد و تند نشست

سپاه داری و آئین سروری داند



نمره اول قریہ کلہر عظیم بگی

نمره اول قریه کلهر عظیم بیگک اول خاک کردستان از سمت مغرب

قریه کلهر ملکی عظیم نامست و اول منزل جرمی و بدکار از راه دشت و ترگور که از دروازه مشهور به عسکر خان ارومی الا اینجا تقریباً دو فرسخ و نیم و چنین راه همه از یمین و یسار دهات خوب و آباد متصل بهم واقعست و ساکنین دهات مزبوره از طوایف مختلفه آرامنه و نصارا و اکراد نشین و بعضی از آنها شیعه های خالص اند ولی در هنگام محاربه و جنگ هر کدام در جای خود کم از کاکاله ماماش نیستند و دزدهای پرزور درین دهاتست که عدیل و نظیر ندارند ولی بدون اینکه از جانب حکومت کسی را سیاستی و نسقی بوده باشد همه در جای خود با کمال خوبی نشسته مشغول رعیتی خود میباشند و بقول مشهور گرگ بامیش راه می رود چنانکه یک فقره نسبت دزدی را که بر عایای آنده داده و مأموری چراغعلی بیگک نام برای گرفتن دزدها و استرداد اموال مسروقه بر قریه کلهر آمده بود بمحض ورود محصل مزبور دزدها خود بنام و نشان نزد او آمده و خودشان را بمحصل خان حاکم سپردند و بعد معلوم گردید اصلاً دزدی و فقره مزبوره دروغ بوده است ولی قدری خرابست اگر تقویتی باشد آبادی اینجا برای دیوان و آمد رفت سرباز و قشون بسیار خوبست و سرباز و غیره در حین رفتن و مراجعت از جرمی در اینجا راحت کرده می روند در هوای تابستان و بهار با کمال خوبی از جرمی یکسره بشهر ارومی و از شهر بجرمی باستراحت توان رفت و باید نوعی بصاحب منصب و سرباز قدغن نمود که مثل سابق در حین آیند و روند قشون بر عایای اینجا چون فوج جدید اذیت و آزار نمایند که رعیت پراکنده شود و بی جهت حاصل آنها را بچرانند از اهالی نظام عموماً سرباز و توپچی سوار بقرار تقریر خود رعایا سوای فوج هشتم ابواب جمعی آجودان مخصوص باقی دیگر از همه اذیت و آزار بر عایای دهات عاید گشته .

ابوالحسن چاکرزاده و خانه زاد افشار ۱۳۰۵

آباء و اجداد شیخ و عقیده‌ی او

در ناحیه‌ی نوچه که در داخل خاک روم (عثمانی) و مرز دولت ایران است قریب یکهزار خانوار زندگی میکنند که مسکن آنان قلل کوهها و عمق دره‌های این سامان است .

شیخ عبادالله خلف شیخ طه است که آباء و اجداد ایشان پیرو مذهب سنت و طریقه‌ی عرفان را که دروغ !! بخود بسته و در میان عشایر بمرشد و صاحب کشف و کرامات مشهور و عزیز بی جهت گشته‌اند .

شیخ طه گاهی از اوقات طرف دار الخلافه‌ی تهران و تبریز رفته و با چاکران خاقان مغفور باذل عادل، محمدشاه مرحوم طاب ثراه تلبیس و تدلیس نموده و با دست آویز چاکران آستان مبارک که صاحب پانصد تومان مستمری گردیده و پنج قریه از قراء محال مرگور را تیول خود ساخته و اداره خوار دولت ایران گردید، ولی او هرگز کفران نعمت ننمود و بهمین جهت اولیای دولت همیشه رعایت جانب او را ملحوظ نظر داشتند. خلف او شیخ عبادالله بعد از مرگ پدر استقلال خود را بسرحد کمال دید و برخدا و رسول طغیان نمود و بخیال جور و ستم افتاده ثالث فرعون و شداد گشته میگفت :

پدرم روضه‌ی رضوان بسدو گندم بفروخت

ناخلف باشم اگر من نفروشم به جوی

و برای اینکه نفوذ خود را بین مردم و عشیره‌ی خویش تعمیم دهد

و خود را انسانی خارق العاده معرفی نماید اظهار کشف و کرامت کرده و خوابهای دروغ میبافت .

گاهی شخصی را درمدفن شیخ طه گذاشته خود با لباس سفید در برابر قبر پدر آمده و سئوال و جواب میکرد و برای تحريك عوام الناس میگفت شیخ طه میگوید باید خروج کرده و عشایر را جمع نمائی و در ایران صاحب تاج و تخت شده و ریشه‌ی رافضی‌ها را از بیخ و بن براندازی و طریقه‌ی حق را رواج دهی و حکم خدا و رسول را جاری نمائی.

و آنگاه برای تحريك سایر عشایر اعلام جهادی براین شرح نوشته و در سراسر بلاد منتشر ساخت که :

«شیخ ماضی شفاها برقتل و نهب رافضی راضی و خون و مال ایشان بر شما مباح نموده و نوید حکومت و بهشت داده است» .

پس از انتشار اعلام جهاد ، اکراد مانند سیل کوهسار در ظل آن یاغی طاغی فراهم آمده و او خود را سلطان عشایر خواند و بخیال سروری و خودسری تهیه‌ی اسباب و اسلحه‌ی حربیه و عسکریه افتاد و بجمع‌آوری آن اهتمام ورزید .

در سال ۱۲۹۳ هـ ، ق که دولت علیّه روم بادولت بهیه‌ی روس در حال جنگ بود شیخ عبادالله برای اینکه در آینده از کمکهای دولت روم برخوردار شود اعلام جهاد نموده و با سی هزار سوار و پیاده بجانب قارص حرکت نمود .

پاشایان و سران عسکر روم وجود نامسعود او را در آن ایام جنگ و ستیز غنیمت شمرده در نهایت احترام مقدم او را گرامی و به پذیرائی پرداخته و بعد از وصول دستور از طرف اعلیحضرت پادشاه عثمانی مقدار زیادی چادر و اسباب حربیه در اختیار شیخ گذاشتند تا مددکار و یار و یاور

آنان در ایام جنگ باشد .

ولی شیخ پس از اخذ اسباب و اسلحه و چند روز جنگ با لشکر روسیه چون سپاه بی نظامش نمیتوانست با نظام روسیه پیکار نماید فرار را برقرار ترجیح داده بسمت ناحیه‌ی آلباغ هزیمت جست .

ساکنان محال مزبور که سی قریه میباشد همه عیسوی و تبعه‌ی روم بودند، شیخ برخلاف پیمانی که با پاشایان روم داشت به قتل و غارت آن قوم پرداخت و کلیسای آنجا را با دویست هزار تومان اسباب طلا و نقره و تاجهای مکمل بجواهر که همه از خلفای سلف بیادگار مانده بود غارت نمود و کار را بجائی رساند که باقیمانده اهالی آلباغ بخت و غریبان ترک یار و دیار نموده بسوی ارومیه و خوی و سلماس فرار کردند و اگر اعانت مردم این سامان و مرحمتی حضرت ولیعهد که دوهزار تومان نقد بود در میان نبود دیاری از آن آوارگان باقی نمی ماند .

سپاه شیخ عبادالله پس از قتل و غارت آلباغ با غنیمت بسیار عازم اوطان خود گردیده و منتظر دستور شیخ برای قتل و غارت سایر بلاد نشستند .

آمدن شیخ عبدالقادر خلف شیخ عبادالله بشهر ارومیه

سه سال قبل از این تاریخ شیخ عبدالقادر بارومیه آمده و در خدمت اقبال الدوله (آخرین حاکم ارومی در کتاب تاریخ افشار) بدارالسلطنه‌ی تبریز رفته و از جانب اولیای دولت جاوید آیت به دریافت مستمری و خلعت مباهی گشته بود در این ایام باز استدعای آمدن به ارومیه را داشت و اقبال الدوله از جانب امنای دولت این اجازه را تحصیل نمود .

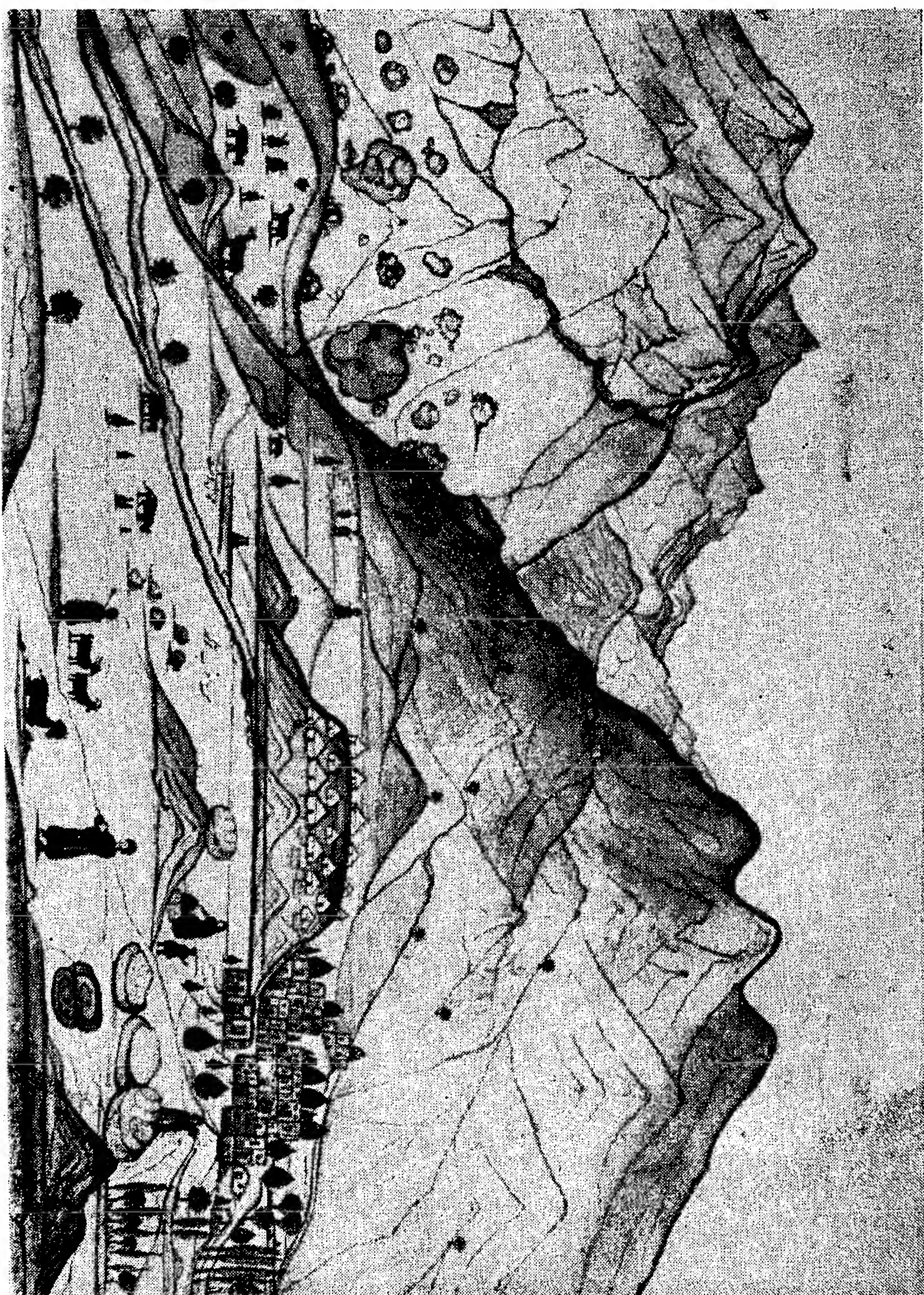
شیخ عبدالقادر این بار با تمهید مقدمات وهم آهنگی با عبدالله خان و ابراهیم خان که آباء و اجدادشان سالها حکومت اشنویه را داشتند و در حکومت احمد میرزا بشدت مورد خشم و تنبیه و جریمه واقع و از حکومت اشنویه معزول گشته بودند قصد آمدن بارومیه را نمودند و برای اینکه بمقاصد خود جامه‌ی عمل پوشانند بایجاد اتحاد و اتفاق بین سرکردگان اکراد و عشایر پرداخته از آن جمله سرخیل ایل روند ، فقّی یوسف خواهرزاده‌ی مشارالیه ، محمد آقا رئیس طایفه‌ی مامش و جمعی دیگر را با خود همدستان ساختند و آنگاه برای تهیه‌ی وسایل جنگی و خرید تفنگ و فشنگ جمعی را به تبریز گسیل داشتند .

فرار حمزه آقا منگور از ساوجبلاغ و ملحق شدن او

به شیخ عبادالله

حمزه آقا منگور مردی سرکش و ناراحت بود پانزده سال قبل براین در نزدیکی ساوجبلاغ هفتاد نفر از سوارهای قره‌پایاق را بقتل رسانید و چون پاشا خان مظفرالدوله برادرزاده‌ی عزیزخان سردار کل مأمور دفع و رفع مزاحمت وی شد بخاک دولت عثمانی پناه برد و بعدها مورد عفو قرار گرفته و بایران بازگشت .

دراین ایام نیز اگرچه ظاهراً تابع دولت ایران بود ولی بعلت گذشته‌های سراسر عصیان و سرکشی و نهب و غارتی که داشت دائماً در خوف و هراس بسر میبرد و هر لحظه بیم آن داشت که قصاص خود کامیابا و ترکتازیهای خود را به‌بیند ، بهمین دلیل چون از افکار و اندیشه‌های



نمره دوم قریه طولی محال دشت خالصه

نمره دوم قریه طولی که از کلهر الا اینجا دو فرسخ نیم راه و اول خاک ترگور میباشد

قریه طولی بقرار مزبور دو فرسخ و نیم راه است الا کلهر و در اول خاک ترگور و دشت واقع گردیده تپه که در کنار دهکده و آبادی افتاده محل اردوی سرباز و ساخلو اینجاست و آبی که از کنار تپه مزبور می گذرد بروایتی باین هیئت که رو بمغرب افتاده است و چاکر خانه زاد بخط کدای خود نموده رو بدر بند از دست راست محال ترگور ملکی خسرو خان سرتیپ و دست چپ محال دشت خالصه دیوان همیون اعلی میباشد ولی بقولی که اعتبار او بیش است می گویند قریه طولی الا خاک انیبی که و دهست معتبر در جزو خالصه و دشت افتاده دخلی به ترگور که ملکست ندارد و چند سال قبل که امامقلی میرزا مأمور بر گرفتن حسن بیگ و اولادش بود با قشون و اردوی دولتی خود در بالای همین تپه و روبروی قراول خانه کلبه اردو و محل اقامت داشتند چنانچه در نقشه نمایان است و قراول خانه کوچکی که در بالای بلندی و کوه بنظر می آید همان کلبه حسن بک و محل سنگر آنهاست که اطراف او را در چند سال قبل مأمورین حضرت اجل اکرم افخم عالی به طوریکه در شرح سیم بعرض رسانیده محاصره کرده بودند چون در نمره سیم همه را به تفصیل مشروحاً جسارت کرده بود و مطلب هر دو بهم نزدیک بود دیگر درین صفحه گنجایش و تقاضا نداشت ولی اگر امر و مقرر شود در بالای تپه که محل اردوی سرباز ساخلو است قلعه مختصر بنا نمایند برای دیوان همیون اعلی بهتر از چادر و قیمت او صرفه دارد .

ابوالحسن خانه زاد افشار ۱۳۰۵

شیخ عبادالله آگاهی داشت و در گذشته نیز تماسهایی با یکدیگر حاصل نموده بودند لذا در ساوجبلاغ چند نفر از محافظین حکومتی را مقتول و به نزد شیخ گریخت و سرداری سپاهیان او را بعهده گرفت .

شیخ عبادالله با تشویق و ترغیب حمزه آقا ، به بسط نفوذ خویش و جلب سرکردگان عشایر برای همکاری باخود پرداخت و چون نیروی کافی فراهم آورده بود ابتداء بقلعه‌ی لایجان که بدست عسگرخان سردار معروف آذربایجان ساخته شده بود یورش برد و آنجا را منهدم ساخت . سپس متوجه ساوجبلاغ شد و پس از تسخیر آنجا قصد تصرف میاندوآب نمود .

مردم میاندوآب با دلاوری و از خود گذشتگی بی نظیری در مقام دفاع و مقاومت برآمدند و شیخ پس از چندی محاصره ، مقاومت اهالی را درهم شکست و به چنان قتل و غارتی مبادرت ورزید که حتی یادآوری آن نیز موجب ملال و تحسر است .

بعد از قتل و غارت اهالی میاندوآب و قراء اطراف آن به بناب رفت و آنجا را نیز پس جنگ و جدالی هول انگیز متصرف و با غنیمت فراوان به اشنویه مراجعت نمود و چون تصرف و غارت آن شهرها باد نخوت در دماغ او افکنده و جمعیتی فراوان از یانگیان ایلات و عشایر بدور خود جمع میدید به قصد تصرف سلدوز حرکت کرد و پس از تصرف آنجا قصد ارومیه نمود .



حرکت شیخ عبادالله جهت تسخیر ارومیه

پانزدهم ذیقعدہ الحرام ۱۲۹۷ هـ . ق

در این تاریخ که افواج افشاری بفرماندهی اقبال الدوله بمنظور دفع اشرار سرحدی در قلعه‌ی بدلبو اردو کرده بودند، شیخ محمد امین یکی از رؤسای اکراد، شیخ عبادالله را که سرمست و مغرور پیروزیهای خود بود از بلادفاح بودن ارومیه مستحضر ساخت و از او خواست که با استفاده از این موقعیت مناسب به ارومیه بتازد و کار این شهر را نیز یکسر کند. شیخ بمحض وصول نامه‌ی محمد امین در چهاردهم شهر ذیقعدہ از محال مرگور حرکت کرد و برای اینکه کلیه نیروهای خود را يكجا متمرکز ساخته باشد موقتاً و برای چند ساعت در قریه‌ی باراندوز اردو زد و چون کلیه یاران و نیروهای آنان بوی پیوستند به هیئت اجتماع به جانب ارومیه حرکت و به قریه‌ی سیر يك فرسنگی شهر وارد شد.

در این موقع جمع نیروهای شیخ در حدود دوازده هزار نفر بود. سیاست شیخ عبادالله در تصرف بلاد و نهب و غارت آبادیها این بود که ابتداء سعی مینمود بهروسیله‌ای که شده رعب و هراس لشکریان خویش را در دلها افکند و نیروی پایداری و استقامت مدافعین را درهم شکند بهمین منظور وقتی کوه و قریه‌ی سیر را در جوار ارومیه لشکرگاه خویش ساخت دستور داد هیزم فراوانی گرد آورند و شبانگاه که دیدگان مضطرب اهالی نگران کوههای محاط سرزمین خود بود آتش افروختند و نیروی خود را هرچه افزونتر و انمود ساخت.

فردای آنروز، شیخ دوفقره نامه یکی بعنوان میر جمال الدین آقا

شیخ الاسلام ارومی و دیگری بعنوان میرزا حسین آقا مجتهد وقت فرستاد که مضمون آنها از اینقرار بود :

« ... من بجهت دادخواهی عشایر و رفع ظلم از رعایا آمده‌ام و دو روز در ارومیه مهمان شما هستم و از شما بغیر از سیورسات لشکر چیز دیگری نمیخواهم و در مسجد جامع ارومیه با اهل اسلام نماز خوانده و هر صاحب شغل را در سر کار خود گذاشته به تبریز خواهم رفت ، اگر سر کار اقبال الدوله اطاعت کرد منصب بزرگ باو خواهم داد، و اگر بدستور من تمکین نکرد او را بشهر راه ندهید چون رفع و رجوع او برای اینجانب آسان است و اگر غیر از این کردید به اهل ارومیه همان رسد که به اهل میاندو آب رسید !!

من شخصاً بالشکر خود آمده‌ام تا مبادا از افراد لشکر آسیبی بمردم شهر رسد چون ارومیه را خانه خود میدانم ... انشاء الله محبتها در حق مردم خواهم کرد ... »

بعد از وصول این نامه‌ها معارف ارومیه بدعوت مخاطبان نامه‌ها اجتماع و از مفاد آنها مستحضر شدند بعد از بحث و مطالعه رأی اکثریت بر این قرار گرفت که چون فوج‌های افشار در شهر نیستند و امکان دفاع برای اهالی مقدور نمیشد ترتیبی دهند که شیخ عباد الله از حمله آنی خودداری نماید و باصطلاح بلطایف الحیل او را چند روزی از ورود بشهر باز دارند در ضمن به سر کار اقبال الدوله نیز که در بدل و هست مراتب اعلام شود. باین ترتیب علمای ارومی خطاب به شیخ عباد الله نامه‌ای نوشته همراه میرزا غفور و حسینی بیگ خلج نزد او فرستادند و شفاهاً نیز

پیام دادند که شیخ سه روز تحمل کند تا مرا تب به اهالی شهر اعلام و محیط برای ورود و استقبال از موکب شیخ آماده گردد.

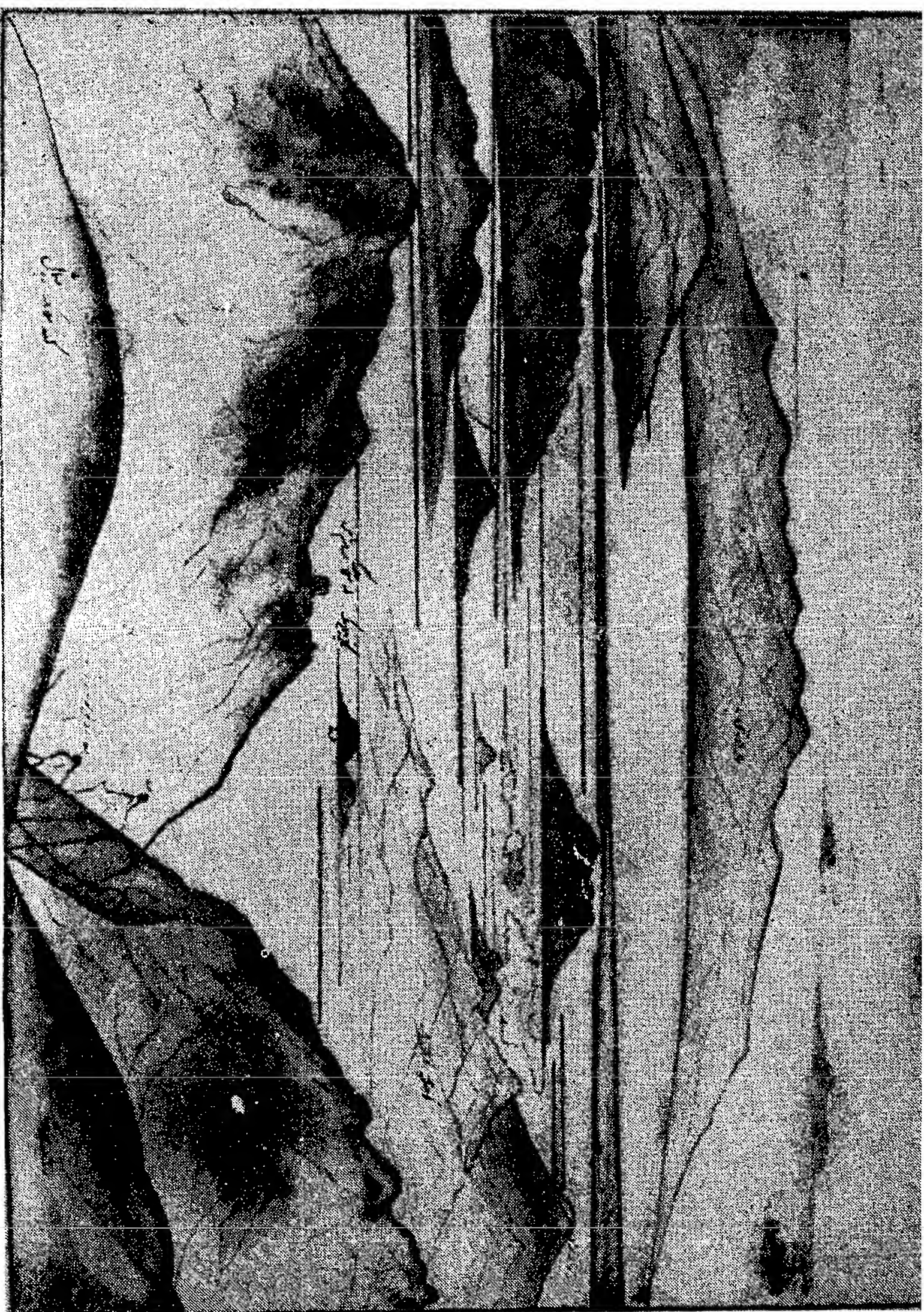
شیخ عبادالله غافل از این نیرنگ جواباً گفته بود که دو روز بمردم ارومی مهلت میدهم بشرط اینکه اقبال الدوله را بشهر راه ندهند، فرستاده نیز در پاسخ گفته بود که اگر اقبال الدوله از اوامر شیخ اطاعت و تمکین نکند هرگز او را بشهر راه نخواهیم داد.

بعد از بازگشت میرزا غفور و حسنقلی بیگ خلیج از اردوی شیخ و گزارش رویداد و اینکه شیخ فقط دو روز با اهالی ارومیه داده است، علمای شهر فوراً نامه‌ای نوشته همراه میرجعفر خلخالی و حاج ملاجعفر تاجر بحضور اقبال الدوله فرستادند و ماجرا را شرح دادند، اقبال الدوله بمحض اطلاع شیخعلیخان سرتیپ را با فوج دهم خوی روانه‌ی شهر کرد و او در شب شانزدهم ذیقعد وارد ارومی شد.

تا آمدن نیروی اعزامی، اهالی شهر به استحکام بخشیدن برج و دروازه‌ها مشغول و مقدمات دفاع از شهر خود را فراهم آورده بودند و بارسیدن قوای شیخعلیخان سرتیپ، قوت قلب فراهم و خرد و کلان آماده‌ی پیکار با مهاجمین شدند.

در این حیص و بیص شیخ محمد امین و خلیفه سعید از رؤسای اکراد با ابواب جمعی خود به شیخ پیوستند و عده‌ی نیروهای او را به سی هزار نفر رساندند.

شیخ عبادالله برای اینکه اهالی ارومیه را تاحدی تهدید نماید دستور داد که مسیر رودخانه‌ی شهر آجو را برگردانند و با خاکریز



نمونه سیم گردنه و قراولخانه شلاک - این جرمی و طولی

نمره سیم از محال دشت و ترگور گردنه مشهوره بشلانك كه فيما بين قریه طولی و جرمی بدکار است

قریه شلانك فیما بین قریه طولی و جرمی واقع گردیده از جمله گردنه های بسیار مرتفع و بلند است بحدیکه مافوق ندارد و از نزد قراول خانه که خان حاکم تازه در آنجا ساخته کوه های ارونق و انزاب بخوبی نمایان و آشکار است و کوه های بنفشی که آن طرف دریاست تماماً طسوج و کوزه کنان و سایر دهات آنها می باشد و زردی های زمین و کوه های او همه خاک ارومی در حین برداشتن نقشه درجه مقیاس و نقطه نظر آن طرف دریا و محال ارونق است که نوشته شده و اسامی کوه های طرف ارومی برای اطلاع هر کدام بخط حقی فی الجمله اشاره گشته و قراول خانه که در بالای دربند خان حاکم باستحکام تمام ساخته اند در همان جائیکه کلبه حسن بگ مشهور بود واقعست در بالای مناره ها که روبروی قراول خانه شلانك افتاده و ایامی که بندگان حضرت اجل اکرم افخم مد ظله العالی در ارومی تشریف فرما بودند در اغتشاش حسن بیگ سنگر اکراد در همان کلبه و بالای آن کوه های دربند و غیره بود با وجود آن همه سختی در راه و بلندی در گردنه و کوه ها که اگر عالم قشون بود و توپ اطریشی از عهده یکنفر تفنگچی مارتینی نمی توانستند بر آیند در چنین جای سخت و ارتفاع کوه ها از اقبال کار گزاران بندگان اعلی حضرت قویشوکت شاهنشاهی روح و روح العالمین فداه و از توجه کار گزاران حضرت مستطاب اجل اکرم افخم مد ظله العالی با توپ های قدیم ایرانی در آن واحد همه را زده داغون نموده و خانه های آنها را از قریه سلك و غیره تماماً با خاک یکسان ساختند محض اینکه چند سال قبل با آن همه جمعیت و قشون اردوی دولتی در تپه قریه طولی و پیش روی دربند چندی معطل گشته کلبه مزبوره و در دور و بر او محاصره داشتند جسارت نموده حالت و وضع اینجا را از روی گستاخی مشروحاً بعرض رسانید که درست مطلع باشند ولی حالا بحمد الله کمال امنیت را دارد بخصوص در قلعه گردنه شلانك که بهیچوجه آبادی نبود و پارسال میرزا علی خان سرتیپ با آقا خان سرهنگ و چند نفر صاحب منصب دیگر از سختی راه و شدت سرما در حین مرخصی و مراجعت از جرمی یکشب تمام الا صبح بدون جا و مکان در بالای گردنه در زیر برف بسر برده بودند الحال بخلاف مزبوره آمد و رفت برای همه کمال سهولت را دارد قراول خانه با سنگ و گچ در همان مکان خان حاکم ساخته در وقت ضرورت جائیست دو مرتبه هم سوار و هم پیاده با کمال خوبی ممکن است گذران نمایند و از قریه طولی الا اینجا تخمیناً یکفرسخ نیم راه و همچنین یکفرسخ نیم مقابل از شلانك الا جرمی میباشد که جملتان از طولی و اول دشت و ترگور الا جرمی سه فرسخ راه است .

ابوالحسن ابن علینقی افشار

ساختن قناتها آب را بروی اهاالی بستند و باین ترتیب مهلت دوروزه بپایان رسید ولی از تسلیم اهاالی خبری نشد و شیخ فهمید که فریب خورده و فرصتی ارزنده را از دست داده است و چون خبر حرکت اقبال الدوله را نیز بجانب ارومی شنید شیخ صدیق نامی را با دوهزار سوار مأمور ساخت که در قریه‌ی گجین کمین کند و برمو کب اقبال الدوله شیخون آورد، همچنین رضا بیگ نامی را نیز روانه‌ی شهر ساخت که تا بلکه اهاالی را وادار به تسلیم و ارومی را بدون جنگ و ستیز بدست آورد .

ولی اهاالی شهر در مقابل پیام شیخ سخت پافشاری کردند و جوابهای سخت و ناموافق دادند و تا آنجا که در بازگشت رضا بیگ را تعقیب و دوفتر سوار همراهش را مجروح ساختند .

ورود اقبال الدوله بشهر ۱۷ ذیقعدہ

خوف و هراس و اضطراب و تشویش همچنان بالهای تیره‌ی خود را بر آسمان ارومی گشوده بود و اهاالی در بیم و امید بسر میبردند تنها عاملی که قوت قلب و نیروی پایداری بآنان می بخشید استظهار به وجود اقبال الدوله و فوج افشار بود که بعد از شنیدن غوغای شیخ از بدلبو عزم شهر نموده بودند. اقبال الدوله شانزدهم ذیقعدہ بعد از غروب آفتاب از قریه‌ی بدلبو با توپخانه و سرباز بسوی شهر حرکت نمود و چون اطلاع حاصل کرده بود که شیخ صدیق در قریه‌ی گجین که در مسیر او بشهر بود کمین کرده لذا برخلاف معمول مسیر نیروی خود را از راه بالو تعیین نمود ... در این جا بود که سی نفر از سربازانش که تحت تأثیر تلقینات و تبلیغات شیخ عبادالله واقع شده بودند برای اینکه تغییر مسیر حرکت را به ایادی

او اطلاع دهند از فرمانده خود اجازه مرخصی خواستند و اقبال الدوله که مردی دوراندیش بود بفرست نیت آن عده از سربازان را دریافت ولی بی آنکه وقوف خود را بظهور رساند آنها را مرخص ساخت .

سربازان تا خود را بایادی شیخ برسانند و آنان را از مسیر جدید قوای افشاری آگاهی دهند اقبال الدوله فاصله ی زیادی پیموده بود بطوریکه وقتی شیخ صدیق بدنبال او و نیروی افشار آمد مرغ از قفس پریده و اقبال الدوله وارد شهر شده بود .

اقبال الدوله بلافاصله بآرایش جنگی پرداخت و نقاط مختلف و حساس شهر را تقویت نمود و فرماندهان خود را بازعمای شهر و سرکردگان در مواضع مختلف به سنگر نشاند و مسجد یوردشاه را ستاد فرماندهی خود نمود و برای اینکه از نیروی پایداری و حمیت و حمایت اهالی کمال برخوردار حاصل آورد نیروهای مدافع شهر را باین ترتیب تفسیم و در نقاط حساس متمرکز ساخت :

محافظت دروازه ی یوردشاه را که محلی خطرناک و مشرف به باغ دلگشا^۱ بود شخصاً بعهده گرفت و محله ی نو گچر و خسرو آباد را بعهده ی جنابان میر جمال الدین شیخ الاسلام و حاج پاشا خان و پسرش محمدعلی خان سرهنگ سپرد ، حفاظت محله ی مهدی القدم را به جناب آقا سید محسن و دروازه ی عسگر خان را به میرزا حسین آقا مجتهد وا گذاشت ، در این محل محمدرضا خان سرتیپ توپخانه و شیخعلی خان سرتیپ ما کوئی هم با میرزا حسین آقا همراهی و هماهنگی داشتند.

مدافع دروازه‌ی بالو حاج سید آقا پیشنماز و دروازه‌ی توپراق قلعه جناب حاجی قاضی و امام جمعه و عبدالعلیخان و محمدقلیخان یاور بودند و در دروازه‌ی هزاران آقا سید آقا پیشنماز و در دروازه‌ی بازارباش جناب صدرالعلما و آقا میرزا سمیع و حاج نایب‌الصدر و صادقخان سرتیپ توپخانه رهبری اهالی را در دفاع از زادگاه خویش عهده‌دار شدند .

حاج رحیمخان و حاج شیخعلیخان و حبیب‌الله خان سرتیپ نیز به‌مراهی منوچهرخان و سایر اولاد حسینیقلیخان بیگلربیگی در برج و بارو و سنگر دروازه‌ی ارك بدفاع نشستند . خلاصه کلیه‌ی نقاط حساس شهر زیر نظر مستقیم اقبال‌الدوله و مدافعان غیرتمند افشار قرار گرفت و در انتظار تقدیر و رویدادهای آن باقی ماند .

کنسول انگلیس هم مداخله میکند

روز هفدهم ذیقعد سرکار اقبال‌الدوله پس از تهیه‌ی مقدمات دفاع شهر و بازدید از دروازه‌ها برج و بارو درخانه‌ی حاج صادق آقا کلاهدوز با حضور علماء و معاریف شهر مجلس کرده بود و پیرامون کیفیت دفاع شهر صحبت میداشتند .

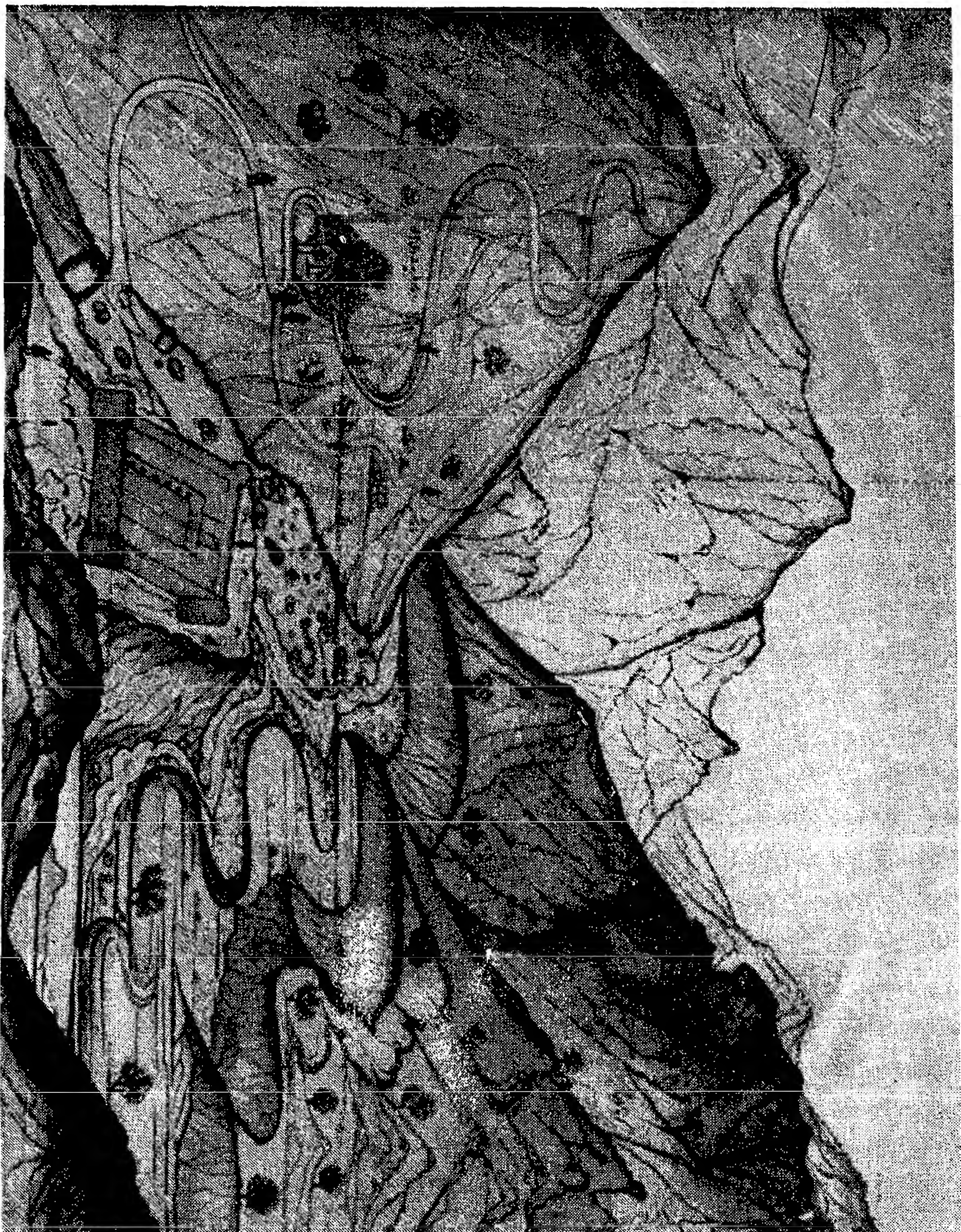
سه ساعت از روز گذشته ناگهان کنسول انگلیس وارد مجلس شد و بعد از تعارفات معمولی با اقبال‌الدوله گفت : آنچه ما اطلاع داریم اهالی ارومی دو روز از شیخ مهلت خواسته بودند و امروز این مهلت بانجام میرسد آیا آقایان بمهلت و پیمان خود وفادارند یا میخواهند ندانسته سی هزار لشکر شیخ عبادالله را بجان و مال مردم اندازند و نشان هستی را از جبین ارومی بشویند ؟!!!...

اقبال الدوله در حالیکه به تلخی میخندید گفت حال که جناب کنسول مصلح قوم گشته اند! بهتر است یکروز دیگر از شیخ مهلت بگیرند تا در این مورد با عموم اهالی مذاکره شود، کنسول قبول این مهلت را بعید دانست و برای اینکه روحیه مردم را تضعیف کند گفت شما با سه هزار نفر مرد رزم ندیده و تجربه نیندوخته و یک قلعه‌ی خرابه و درهم شکسته تاب تحمل حملات سی هزار نفر لشکر جرّار شیخ را ندارید و محاربه و مقاومت شما هرگز بصلاح دولت و ملت نیست و چه بسا مقاومت شما ارومیه را نظیر میان دو آب از هستی ساقط سازد..

اقبال الدوله گفت: جناب کنسول شما در تسلیم شهر اصرار دارید ولی مسئولیت ما را در قبال دولت علیه نمیدانید ما نیروی پایداری داریم و مسلماً نیروهای کمکی نیز بما خواهد رسید. کنسول که بوضوح از شیخ و اعمال او حمایت و جانب‌داری میکرد در پاسخ اقبال الدوله موضوع سپاهیان انگلیس را در افغانستان پیش کشید و گفت مگر نشنیده‌اید که در افغانستان بیست هزار سپاهی انگلیس با وجود آمادگی و تسلیحات کافی از جنگ اجتناب نمودند و چهل میلیون خسارت بدولت متبوع خویش وارد آوردند؟ دفاع و جنگ شما نیز با شیخ مصلحت نیست و بهتر است با تسلیم شهر خود را از عواقب وخیم پیکار با او رهائی بخشید.

اقبال الدوله نحوه‌ی حکومت انگلستان و اینکه در آن سرزمین مجلس و مردم در کارها دخالت دارند یادآوری کرد و گفت اگر قرار باشد که من در مقابل شیخ عبادالله تسلیم شوم مسلم میدانم که هرگز از خشم و تنبیه اعلیحضرت مصون نخواهم ماند و کشته شدن در این مجادله را از

نمره چهارم جرمی رو بمشرق و قلعه تازه بسیار محکم خان حاکم



نمره چهارم رو بمشرق جرمی که اتمام او از هرجهه قلعه و تعیین قراولخانه و غیره بتوسط خان حاکم است

این قلعه سیمین است که بناصری نامیده شده بنای اول را یکی از سرکرده ها و خوانین ارومی ساخته چون در ساعت ملاحظه فکرم کرده بودند ثبات ودوامی پیدا نکرده بزودی رو بخرابی نهاده و ثمرات خوبی بحاصل نیامد و همچنین در اول بهار استاد نقی نام بنا که خود را معمارباشی می داند داوطلب و متعهد گشته باتفاق قشون و سرکرده ها بجرمی رفته که قلعه و بنای دومی را او بانجام برساند چون عزیمت او و مباشرین اصلا برای جلب منفعت بوده درجای که بدون آب و آبادی قبول نداشت با مخارج زیاد که همه خیانت واقعی برای امنای دولت بوده طراحی کرده که حالا در نمره پنجم علامت های او نمایان است مبالغه خطیر ضرر بدیوان و معادل پانصد تومان بشخص خان حاکم عاید داشته چون خیانت بدولت اصلی نداشته و نخواهد داشت لهذا مباشر و معمار همه بسزای خود رسیدند و خان حاکم بعد از اطلاع فوراً بجرمی رفته درجای که وسط معموره و اطرافها همه جا گشاده درجای بلندی که آب از توی قلعه اتصالا جاریست با سنگ های محکم بنای قلعه را گذاشته که در مقام ضرورت یکفوج را کفایت خواهد داد و در معنی تحنانی و فوقانی پوشانیده بطوریکه در برف و بوران و باد اگر خدای نکرده همه سرکوپها را قشون گیرد ممکن است سرباز ساخلو اینجا بنوبه از حجره های پایین بنوعی بالا رفته و در قراولخانه های غلام گردشی قلعه اطراف را بخوبی از صدمه حفظ و حراست نمایند چهار برج دومرتبه و همه غلام گردشهای چهار طرف جای مذقله های توپ و تفنگ را دارد و از هرجهه مایه افتخار عموم نوکر است آبادی و تدارک نظامی آن قلعه چنانکه بقدر یکصد و پنجاه خروار آرد بار کرده سوای گوسفند قیسه و قند چای و چراغ که خان حاکم بدیوان پیشکش و سرهنگ سرباز انعام داده چاکر خود در آن برف و بوران بجرمی برده برای شکوه سرحد و بملاحظات عدیده اگر خان حاکم صلاح بدانند چند عراده قبوض برای چهار برج اینجا لازم است و نوعی ممکن است که مخارج او ضرر و فوق العاده نباشد .

غلامزاده ابوالحسن خانه زاد

تسلیم شهر ارجح میدانم و اگر شیخ مهلت ندهد ناچار از جنگ خواهیم بود و عاقبت آن حتی برای شیخ نیز معلوم و معین نیست .

در این موقع طبق قرار قبلی ، میرزا غفور نامی وارد مجلس شد و خطاب با اقبال الدوله گفت ... ما با شیخ سر جنگ و ستیز نداریم شما اگر خواهان مجادله هستید میدان مبارزه را به بیرون از شهر ببرید ما خود میتوانیم از شیخ دو روز دیگر مهلت بگیریم، جناب کنسول نیز شاهد باشند که اهل ارومیه بهیچ وجه با شیخ عبادالله دشمنی و ستیز ندارند ! کنسول از شنیدن این مطالب بی آنکه توجه داشته باشد که اینها همه طبق قرار قبلی است خوشحال شد و گفت من از شیخ التماس میکنم که دو روز دیگر باهالی ارومیه مهلت بدهد بشرط اینکه اقبال الدوله نیز رسماً بنویسد که بعد از انقضای مهلت تسلیم یا از شهر خارج خواهد شد .

اقبال الدوله برای اینکه این مهلت را برای تأمین دفاع شهر لازم میدانست ناچار نامه‌ای سر بمهر به کنسول سپرد و او را پیش شیخ گسیل داشت .

کنسول بعد از خروج از شهر در فاصله‌ی خیلی نزدیک با نیروی مهاجم شیخ عبادالله مواجه گردید و چون او را مصمم به حمله دید تحویل نامه‌ی اقبال الدوله را ضروری ندانسته و برای رد آن بشهر باز گشت .



نمایندگان اهالی مهلت میگیرند

وقتی خبر نزدیک شدن قوای شیخ بشهر و تصمیم او بحمله وسیله کنسول بااطلاع مقامات محلی رسید بلافاصله آقا مرتضی امین شرع و آقا میرجعفر پیشنماز، آقا سید اسماعیل رئیس و حاج میرجبار روضه خوان و میرزا غفور به نمایندگی اهالی شهر برای تماس و درخواست مهلت از شیخ تعیین و باردوی او عزیمت کردند .

این هیأت در بالای رودخانهی شهر آجو به شیخ عبادالله و قوای بی حد و حصر او برخوردند و بحضور رسیدند و برای اینکه زمینه را مساعد درخواست خویش سازند گفتند: تشریف فرمائی حضرت شیخ به ارومیه انشاءالله مبارك است ، همه ای اهل افشار نسبت بمراحم شیخ امیدواری کامل دارند .

شیخ گفت اگر شما اهالی ارومیه تعصب را کنار گذارید همینطور است ، باید اهالی بدانند که در هر حال تصرف ارومیه مقصد نهائی من است منتها ترتیبی بدهند که بدون خونریزی و جنگ وجدال این مقصود من برآورده شود .

نمایندگان اهالی گفتند که ما بحضور شیخ آمده ایم تا تکلیف این کار را بدهیم و قصد ما این است که از خونریزی و قتل نفوس جلوگیری شود و اگر حضرت شیخ دو روز مهلت با اهالی بدهند خواست ایشان را بانجام رسانده و راه شیخ را همواره خواهیم نمود .

شیخ عبادالله که از پیمان شکنی اهالی در چند روز گذشته آزرده و خشمگین بود ناباوری خویش را از این مطالب نشان داده و بهمیرزا غفور

گفت: مگر در کلیسا کندی بشمان گفتم که اقبال الدوله را بشهر راه ندهید؟
ورود او با رومیه دلیل فریبکاری شماست، میرزا غفور که خود مردی سیاسی
و موقع شناس بود در پاسخ گفت: اقبال الدوله شبانه وارد شهر شده و اهالی
در این امر کوچکترین دخالتی نداشته اند و ما بعد از کسب مهلت از شیخ
و بازگشت بشهر با اقبال الدوله اتمام حجت خواهیم نمود و در صورتیکه
از خواستهای شیخ تمکین ننماید قطعاً تکلیف خواهیم نمود که شهر را ترك
و اهالی را باختیار خودشان رها سازد.

شیخ عبادالله که هنوز در شك و تردید بسر میبرد گفت با اینکه تصور
میکنم گفته های شما دروغ باشد ولی باز تا دو ساعت بغروب مانده با اهالی
ارومیه مهلت میدهم که اقبال الدوله را از شهر بیرون و تسلیم و در غیر این صورت
آماده ی جنگ باشند.

در همین گفتگو دو نفر از همراهان شیخ سراسیمه پیش آمده و بعد
از تعظیم و ادای احترام گفتند هم اکنون خبر رسید که مردم افشار طرفداران
حضرت شیخ را در شهر قتل و عام کرده اند البته منظور آنان از بیان این
خبر تحريك شیخ و تشویق او برای قتل نمایندگان اهالی ارومیه بود
ولی میرزا غفور بی آنکه خود را ببازد گفت ما الان از شهر می آئیم و اگر
چنین جسارتی مقدر بود به چه جرئتی میتوانستیم شرفیاب شویم، این حرفها
برای ایجاد اختلاف بین مردم ارومی و حضرت شیخ است، ما نیمساعت
پیش در حضور کنسول، اقبال الدوله را جواب کردیم.

کنسول انگلیس که مشاور شیخ و مدام در حضور او بود گفته های
میرزا غفور را تصدیق و هیأت را از سرنوشتی شوم نجات داد و شیخ که

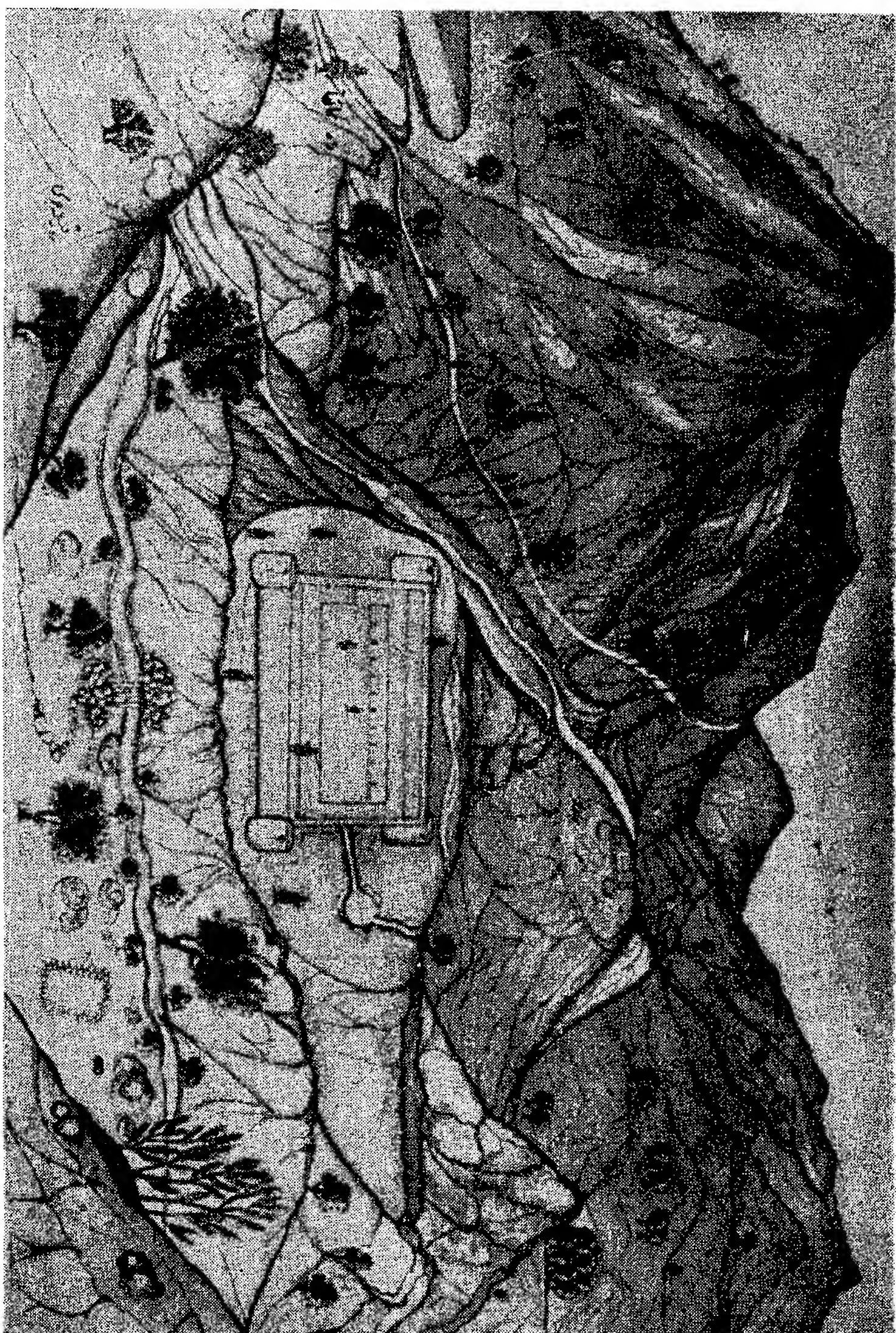
تصدیق کنسول را دید آنها را مرخص و در پایان بار دیگر مهلت چندین ساعته را یادآوری کرد .

هیأت بلافاصله بشهر مراجعت و آنچه را که باشیخ گذرانده بودند باطلاع اقبال الدوله و اهالی رسانیدند. شیخ نیز در حالیکه نقابی سبزرنگ بچهره کشیده بود از آنجا به دیزج سیاوش که در نیم فرسنگی شهر است نقل مکان نمود و مجدداً با کنسول بمشورت پرداخت و تصمیم بر این گرفت که حکیم صاحب^۱ بشهر برود و با اقبال الدوله و اهالی گفتگو کند تا بلکه امکان تصرف شهر بدون جنگ و خونریزی حاصل گردد .

حکیم صاحب هم پا درمیانی میکنند

اقبال الدوله با بزرگان شهر و علما و معاریف و سران قوم در منزل حاج صادق آقا کلاهدوز مجلس مشاوره ای ترتیب داده بود و در مورد چگونگی دفاع از شهر و پایداری در مقابل نیروی مهاجم بحث مینمودند که چهار ساعت به غروب مانده سر و کله ی حکیم صاحب که حامل پیام شیخ عبادالله با اهالی ارومیه و مأمور فراهم آوردن امکانات تسلیم شهر بود پیدا شد .

حکیم صاحب ضمن اعلام پیام گفت دوساعت به غروب مانده شیخ به شهر خواهد آمد و کار ارومیه را یکسره خواهد ساخت و اگر يك گلوله از طرف اهالی خالی شود حکم قتل عام خواهد داد و احدی را زنده نخواهد گذاشت و در قیامت نیز خون ناحق بیچارگان بگردن اقبال الدوله و علما و اعیان شهر خواهد بود.



نقشه پنجم قبله جر می و قلعه مخصوص و راه کاتونا که سرحد روم است

نمرة پنجم از محال تر گور و دشت رو به قبله جرمی و نقطه نظر قلعه استاد نقی معمار است

در شهر صفرالمظفر که بر حسب الحکم برای نقشه و سرکشی بقلعه جرمی رفته بود همه سرکوپها و قراول خانه‌ها را که حاکم خود گردیده و با پای پیاده محل آنها را معین کرده و ساخته است چاکرزاده یکی یکی دیده و نقشه آنها را بقدر قابلیت خود برداشته از جمله جنوبی قلعه جرمی بقراریست که مینماید و محلی مناسب‌تر ازین در جرمی نبوده و نخواهد بود اگرچه در میان کوهها و به نظر در گودی واقع گردیده ولی در مقام خود در روی صفت بلندی واقع شده اگر با جهان نما و دورین ملاحظه فرمایند مکانیت قلعه در جای خود مثل اینست که در جای بلندی واقع شده و اطراف قلعه متصل بکوه و دامنه نیست سرکوپهای او بعینها عدیل و نظیر امامزاده داوود طهران است و راه باریک زرد رنگی که در سمت چپ افتاده راه کاتونا و خاک رومست که بنوچا می‌رود و از قلعه جرمی الا قریه کاتونا دوفرسخ راه و از کاتونا الا قریه نری خانه شیخ عبیدالله سه فرسخ راه میباشد که بقرار مذکور کاتونا و نری از قراء محال نوچه می‌باشد که در مقابل ساخلو قلعه جرمی یکنفر مینبازی با یکطایور بحسب تقاضا همه وقت در نری و آنصفحات از دولت روم با تدارک رسمی و معمولی خودشان دارند .

ابوالحسن افشار ابن مرحوم علینقی شهر جمادی الثانی ۱۳۰۵

اقبال الدوله گفت مقصود من هم این است که خونریزی و قتل نفس نشود ولی مثل اینکه تقدیر غیر از این میخواهد چون شیخ خیال میکند که ارومیه نیز شهر بی دفاعی نظیر میان دو آب است و میتواند با آسانی بمنظور خویش نائل شود ولی نمیداند که حساب ارومیه غیر از دیگر شهرهاست و مردم اینجا شیران بیشه‌ی نبرد و جانستانان میدان ستیزند و نمیشود با آنها شوخی کرد. حکیم صاحب نیز که نظیر کنسول قصد ارباب علماء و اعیان را داشت گفت شما میدانید که هم اکنون در اردوی شیخ سی هزار نفر سپاهی وجود دارد و این همان لشکری است که نیروی دولتی را در بناب و مراغه شکست داده، من چون خود را هم شهری شما میدانم!! میخوام با تاسی به جناب کنسول مانع اتلاف نفوس و قتل و غارت شوم. اقبال الدوله گفت اگر قصد و نظر شما اصلاح است میتوانید دو روز دیگر از شیخ مهلت بگیرید تا اهالی ارومیه تصمیم نهائی خود را بگیرند و یکی از دوشق تسلیم یا دفاع را بپذیرند. حکیم گفت با دفع الوقت نهائی که تا امروز شده شیخ بمقصود اهالی که تدارك جنگ است کاملاً واقف است و بهمین جهت کوچکترین مهلتی بشما نخواهد داد، و آنگاه نگاهی بساعت خویش افکنده و در حالیکه خنده‌ای استهزا آمیز بلب آورده بود گفت تا یکساعت دیگر نیروی شیخ شهر را چون نگینی در میان خواهد گرفت و شما میتوانید قبل از فوت فرصت فکر چاره باشید.

اقبال الدوله که دخالت علنی کنسول را ملاحظه مینمود و از تهدید حکیم صاحب متغیر گشته بود گفت هم شیخ و هم شما عقل خود را از دست داده‌اید مگر به سلطنت رسیدن و تاج شاهی به سر نهادن آنقدر سهل و آسان

گشته که هر بی‌سر و پائی با جمع آوردن عده‌ای یاغی و متمرّد بتواند
بآرزوی محال خویش برسد ؟ ، او با فریبکاری و ادعای کرامت جمعی
ساده لوح نادان را گرد خویش آورده و تصور میکند که همه فریب او را
می‌خورند و ازیاغیان‌ش ترس بدل می‌آورند باو بگوئید که این خیال خام را
از سر بدر کند چون « عنقارا بلند است آشیانه ».

من نو کر شاه و دولت هستم و وکیل نیستم که مملکت اعلیحضرت
شهریار را به شیخ عبادالله‌ها واگذار کنم ، ما آماده جنگیم تشریف بیاورد
و ضرب شست دلیران را بیازماید .

دیگر مجلسیان نیز عموماً زبان بملامت حکیم صاحب گشودند و
وساطت او و کنسول را تقبیح نمودند و بالاخره گفتند که ما تاجان داریم
در راه ملت و دین و دولت با رضا و رغبت جانفشانی خواهیم کرد .

حکیم صاحب از این سخنان سخت ترسید و وقتی دلیری دید زبان
به تملق گشود و چون بیم جان داشت درخواست کرد که در بازگشت
دو نفر تفنگچی همراهش باشند تا از مردم خشمگین شهر آسیبی نه بیند .
اقبال الدوله درخواست حکیم صاحب را پذیرفت و بعد از گسیل
او به سنگرها رفت و سرکشی نمود و در بازگشت دستور داد که موزیک
نوای جنگ زند .



جنگ آفاق میشود

حکیم صاحب باترس وهراس از شهر بیرون رفت و چون به اردوی شیخ عبادالله رسید آنچه را که در شهر دیده بود از تجهیز سپاهیان و ادوات جنگی و آمادگی اهالی برای دفاع همه و همه را بازگو کرد و آتش خشم شیخ را شعله‌ور ساخت و آنچنان او را در غضب آورد که از شدت غیظ تازی از سبیل سراسر کرامت و مکرمتش را بدندان کند !!

شیخ فهمید که فریب خورده و بهترین فرصتها را از دست داده است و شهری را که میتواندست بآسانی به حیطه‌ی تصرف آورد با دفع الوقت آماده برای جنگ و ستیز ساخته است ولی خود کرده را تدبیر نبود و می‌بایست خود را برای جنگی هولناک که عاقبتش برای کسی معلوم نبود آماده سازد و نایره‌ی ستیز را برافروزد ، در هر حال سر دسته‌های لشکر خویش را احضار و آغاز نبرد را اعلام کرد و برای اینکه آنان را بقدر کافی تهییج کند همه را وعده‌ی بهشت داد و نوید حکومت و ریاست و چون باخوی و خصلت یاغیان آشنا بود و غرض اطرافیان خویش را از اجتماع بدور خود میدانست مال و ناموس اهالی شهر را در صورت تصرف و پیروزی بر آنان مباح ساخت و باین ترتیب بود که شراره‌های يك نبرد خونین بآرامی مشتعل گردید .

شیخ همانطور که قبلاً نیز به نمایندگان اهالی گفته بود دو ساعت به غروب مانده سپاه خویش را بسوی ارومیه سرازیر ساخت و سی هزار مرد طاغی و عصیان گر شهر را در محاصره گرفتند .

اقبال الدوله بابزرگان و سرکردگان قوم در دروازه‌ی یوردشاه

در کنار توپهای مجهز و آماده‌ی خویش در انتظار رسیدن قوای شیخ به تیررس بودند و چون هدفها مشخص گردید شروع به شلیک نمودند و بدنبال صدای توپها از کلیه سنگرها و برج و باروها باران تیر بر سر سپاهیان شیخ فرود آمد در این نبرد حتی زنان ارومی نیز با دامنهای پر از قلوه سنگ بر بالای باروها ایستاده و نیروی خصم را سنگباران مینمودند .

شیخ تبه کار وقتی معرکه را تنگ و نیروی خود را قادر بدرهم شکستن صفوف مدافعان ندید بخیال اینکه سایر دروازه‌ها بلا دفاع و نیروی پایداری در آنجاها کمتر است بطرف دروازه‌ی عسگرخان عطف‌عنان نمود ولی در آنجا نیز تیر مرادش به سنگ نامرادی آمد و ضرب شستی مردانه دید . باین ترتیب نبرد شب ۱۸ ذی‌قعدة پایان آمد .

نبرد همچنان ادامه مییابد

مردم ارومیه که تبه‌کاریها و خونریزی‌های شیخ عبادالله و عوامل او را در میان دو آب از قبیل پاره کردن شکم اطفال شیرخوار و به‌نوک نیزه بردن آنها و همچنین پستان بریدن زنها و شقه کردن مردها شنیده بودند در هول و هراس جانکاهی بسر میبردند زیرا با مقایسه‌ی نیروی موجود در شهر و دریای لشکر شیخ مسلم بود که دیر یا زود مقاومتشان درهم خواهد شکست و سرنوشتی شوم بال و پر مظلوم خود را بر ارومیه خواهد گسترد . عواملی نیز در داخل شهر وجود داشت که از قوت قلب اهالی میکاست و امید آنان را زایل می‌ساخت از آن جمله پرچم سفیدی بود که بالای منزل منصور پاشا کنسول عثمانی باهتزاز درآمده بود و جشن و چراغانی بود که در چند خانه از توابع بیمارستان خارجی‌ها بعمل آورده



نمره ششم کوه شهیدان و خرابه‌های بدکار که از زلزله ششمه تپه‌سی نمایان است

نمره ششم از قراء جرمی بدکار محال ایضاً کوه شهیدان مابین مغرب و قبله است
کوه شهیدان در جرمی اول کوهست معروف و بلندی او در مقام خود کم از دماوند نیست
و بقرار تقریر شیخ نورالدین نوچه که بخاطر جمعی و اطمینان حاکم ارومی آمده رعیت دولت علیه
ایران گشته در قلّه کوه شهیدان چهار نفر بلکه زیاده از زهاد و عباد می باشند که فراراً باینجا آمده
و همه را در مکان مزبوره بدرجه شهادت رسانیده اند و الحال قبور آنها در قلّه کوهست و باین واسطه
شهیدان نامیده اند و همچنین از معتبرین کاتونا که رعیت عثمانی بودند برای آوردن کبک دری
ببالای شهیدان رفته بودند در جرمی بچاکر ذکر می کردند که حوض آبی در روبروی قبر شهیدان
است با نواع رنگها که هر ساعت برنگی بخصوص بقرمز و کبودی می گردد بروایتی از اثر خون
آن شهیدان می شود العلم عندالله، حد و سد فیما بین دولتین علین از کوه شهیدان، شمالا ایران و
جنوباً روم می باشد، از بالای قراول خانه شمشه تپه سی نقطه نظر به حکم مقیاس دوره کلیسای پیررشت
و قلّه همین کوهست و شرح دورنمای قریه بدکار بقرار است که در نمره هفتم جسارت بعرض خواهد
نمود آبی که از توی دره سرازیر می شود همان آبشار از قلاع پیررشت و غیره است .
آنچه فهمیده و برأی العین دیده و شنیده بخط و ربط کزای خود عرض کرده است .
ابوالحسن خانه زاد ابن مرحوم علینقی ۱۳۰۵

بودند کنسول انگلیس نیز از همان روز اول پرچم کشور خود را بر بالای ساختمان محل سکونت خویش برافراخته بود تا در صورت شکستن دفاع شهر از آسیب در امان بماند !!

اقبال الدوله و مدافعان شهر جز اینکه به نیروی پایداری و حمیت و غیرت خویش متکی باشند چاره‌ای نداشتند و بهمین جهت وقتی شیخ متوجه دروازه‌ی عسگرخان شد ، اقبال الدوله خود را بآنجا رسانید و به تقویت آن دروازه پرداخت .

فرمانده گارد عسگرخان وقتی نزدیک شدن شیخ و قوای او را دید دستور داد که تا زمانی که نیروی شیخ به پای دروازه و برج و بارو نرسیده احدی تیراندازی نکند و دشمن را تا حد ممکن به تیررس بکشانند.

این تدبیر بی‌اندازه مؤثر واقع شد و شیخ بخیال اینکه نقطه‌ی نفوذ به شهر را یافته تا بیست قدمی دروازه پیش آمد و غفلتاً باشلیک توپها و تیراندازی دلاوران افشار مواجه گردید و عقب نشست ولی شیخ صدیق پسر عبادالله که خود را یگانه دلیر دوران و شیر جانستان میدان تصور میکرد قدم جسارت پیش نهاد و با همراهان خویش پای دروازه رسید ، در اینجا محمدرضاخان سرتیپ توپخانه دستور داد که توپها را با ساچمه پراستند و شلیک نمودند و باین ترتیب شیخ صدیق نیز با ازدست دادن جمعی از یاران عقب نشست و قبول کرد که تصرف ارومی و غلبه بر افشار آنچنان نیز که تصور میکرد ساده و خالی از اشکال نیست .

شیخ عبادالله وقتی اوضاع را چنین دید فرمان عقب نشینی صادر کرد و خود به کنار قلعه‌ی انگلیسها رفت و لشکریانش در باغهای اطراف

شهر مستقر شدند شیخ صدیق نیز بقریه‌ی دیزج لیلی آباد که مشرف بدروازه‌ی
عسگرخان است پناه برد تا شب را در آنجا بسر آورد ولی نیمه‌های شب
چراغ‌اطاقتی که او در آنجا نشسته بود جلب نظر توپچیان دروازه را نمود
و به يك شلیك آن خانه را ویران ساختند و با اینکه جمعی از اکراد در
این تیراندازی کشته شدند ولی شیخ صدیق جان سلامت برد .

فردای آن شب وقتی آفتاب دمید مشاهده‌ی کشته‌های یاغیان
بر نیروی پایداری و قوت قلب اهالی افزود و عزم آنان را در دفاع از
زادگاه خویش راسخ‌تر نمود .

کنسول انگلیس به خلیفه‌ی کاتولیکها متوسل میشود

در این روز کنسول انگلیس بملاقات مسیو امانوئل گلزار خلیفه‌ی
کاتولیکهای ارومیه رفت و قصدش این بود که کاتولیکها از شهر بیرون
بروند و یا پرچم انگلیس بر بام خانه‌های خود برافرازند تا مصونیت جان
ارامنه حاصل آید و استدلالش این بود که بزودی نیروی مقاومت اهالی
درهم خواهد شکست و ارومیه تالی میان دو آب خواهد شد .

خلیفه در پاسخ گفت شما بهتر است بجای تکلیف تسلیم به اهالی
و دلسوزی بحال ارامنه ، شیخ را از این خیال فاسد منع کنید و اندیشه‌ی
سلطنت را ازمخیله‌اش خارج سازید تا بی‌جهت موجبات قتل نفوس بیگناه
را فراهم نیاورد تازه من ۳۷ سال است که به ارومیه آمده و با مردم این
دیار کمال اتحاد و برادری داشته‌ام و خود را فردی از آنان می‌شناسم و
همچنانکه در ایام خوشی با آنان شریک بوده‌ام امروز نیز خود را جدا از
آنان نمی‌شناسم .

این جواب دندان شکن و قاطع جای بحث برای کنسول باقی نگذاشت و او چون ماری زخم خورده از پیش خلیفه بازگشت و خلیفه بلافاصله دستور داد که تفنگچیان کاتولیک از روستاها بشهر آمدند و دوش بدوش سایر مدافعان به پیکار پرداختند .

یاری صمیمانه‌ی خلیفه و کاتولیکها در مدت نبرد موجب شد که پس از خاتمه‌ی کار اعلیحضرت شهر یاری خلیفه را باعطای یک حلقه انگشتری گرانبهای الماس مفتخر فرمود و از خدماتش به نحو مقتضی قدردانی بعمل آمد .

شیخ عبادالله راهی دیگر برای پیروزی انتخاب میکند

دفاع دلاورانه‌ی اهالی ارومیه در اولین نبرد خوابهای طلائی شیخ عبادالله را به یأس مبدل ساخت و او دریافت که تصرف ارومیه کارچندان آسانی نیست بهمین جهت برای حصول پیروزی راه دیگری درپیش گرفت و خواست از پشت خنجر برپیکر ارومیه وارد سازد .

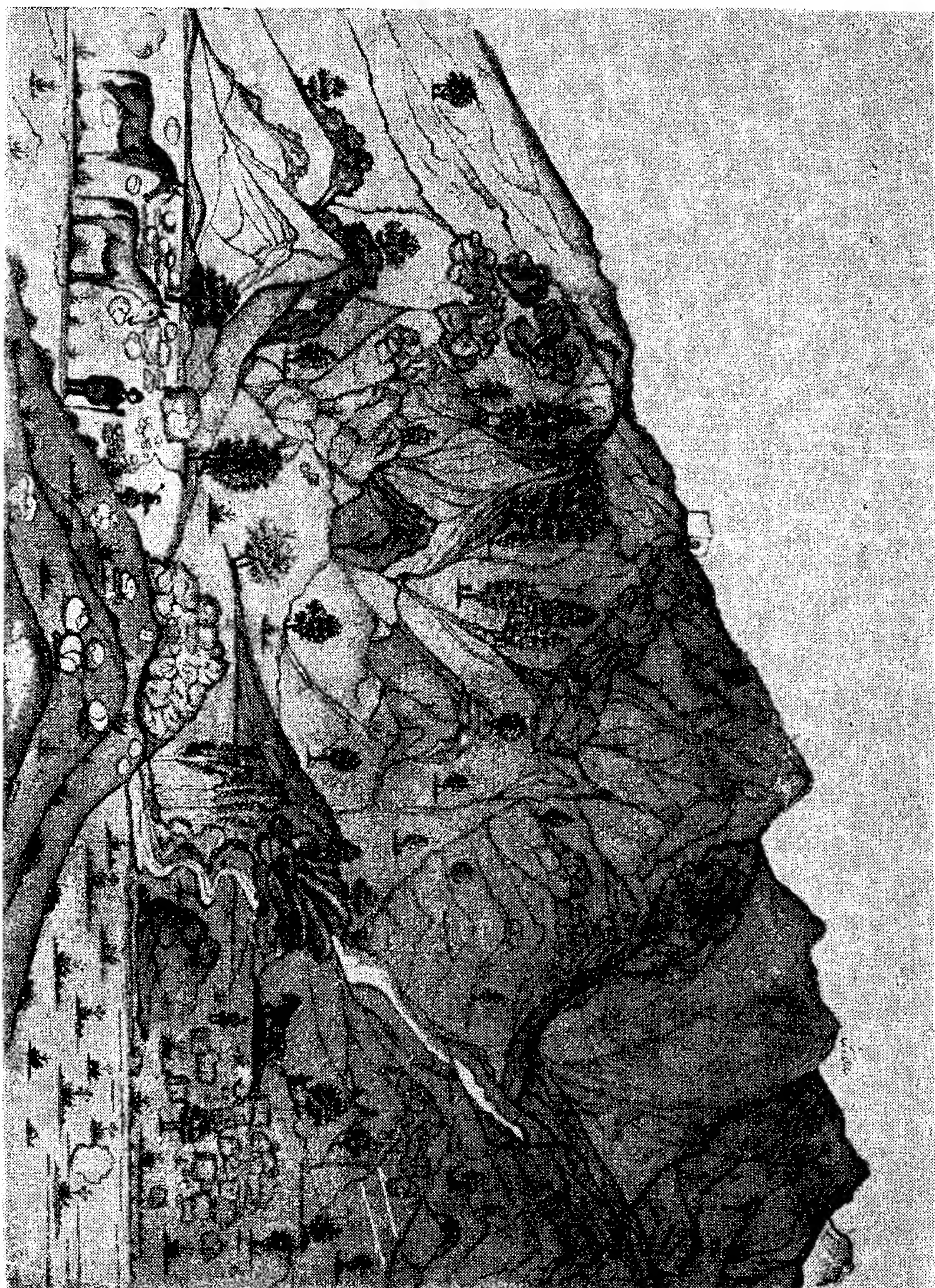
نقشه‌ی شیخ این بود که از وجود اهل تسنن درشهر استفاده نماید و بدست آنان در داخل قلعه آشوب افکند باین تفصیل که جمعی از لشکریان خود را در حدود یکصد نفر بودند تغییر لباس داد و به هیأت شهرنشینان درآورد و عازم شهر ساخت و بآنها سپرد که چون بشهر رفتند درخانه‌های اهل تسنن سکنی جویند و نیمه شب آغاز تیراندازی کنند و توجه برج نشینان و مدافعان دروازه‌ها را بخود معطوف دارند تا نیروی خارج از شهر از فرصت استفاده کنند و کار ارومیه را یکسره سازند .

اما این دسیسه و توطئه‌ی شیخ از نظر مأموران اطلاعاتی و جاسوسان

دورنماند و بزودی خبر آن به جناب آقاسید آقا پیشنماز که بالباس روحانیت شجاعانه فرماندهی دفاع از دروازه‌ی عسگرخان را بعهده داشت رسید و بلافاصله دستور بازداشت کلیه‌ی واردین و تحقیق از آنها صادر گردید و ایادی‌شیخ شناخته و بزندان افتادند و اهل سنت نیز تحت نظر قرار گرفتند. شیخ عبادالله وقتی از شکست دسیسه‌ی خویش آگاه شد امر با حضار فرماندهان اکراد داد و بقید قسمتهای غلاظ همه را هم عهد ساخت که در جریان آنروز با کلیه‌ی نیرو و سعی خویش تلاش نمایند و شهر را به تصرف درآورند و باین ترتیب بار دیگر نبردی شدید آغاز گردید .

با پیش روی سپاه شیخ ابتداء شلیک گلوله‌ها و توپها آغاز گردید و هرچه مهاجمان به برج و بارو نزدیکتر آمدند تیراندازی نیز شدیدتر گردید و طرفین همدیگر را بشدت بگلوله بستند و چون نیروی مهاجم از این هجوم طرفی نه‌بست و عروس فتح و ظفر رخ نمود سرکردگان عشایر بیاد عهد و میثاق خویش با شیخ افتاده و بی محابا با خنجر و شمشیر به سنگرها روی آوردند و چون حمله‌ای بی‌هراس و بی‌باکانه داشتند و غفلتاً هجوم آورده بودند توانستند در ابتداء چند سنگر فوج خوی را بدست آورند و راه نفوذ به شهر را باز کنند .

وقتی مدافعان وضع را وخیم و دژخیم مرگی و نابودی را نزدیک یافتند متقابلاً ویاعلی گویان بحمله پرداختند و سرازیرا شناخته بسنگرهای از دست رفته هجوم بردند و آنچنان عرصه را تنگ ساختند که قشون شیخ تاب پایداری نیاورده و عقب نشستند و باین ترتیب خطری هول‌انگیز رفع شد. میگویند در این نبرد مهاجم و مدافع آنچنان بهم نزدیک و پیش روی هم



نمبر ۵ هفتم رو به غرب بدکار و کلیسای پیر رشت و سنگر اکراد

نمره هفتم از محال تر گور و دشت بدکار جرمی از سمت مغرب

بدکار دهی بود آباد که از جرمی الا اینجا ربع فرسخ راهست از صفا و هوا عدیل و نظیر جرمی میباشد چون دراغتشاش اکراد و حین دعوا تقاضا نموده لهذا اینجا را سرباز و قشون دولتی خراب نمودند ولی اگر بخواهند آباد شود بدون زحمت آباد می شود صاحب تر گور و دشت را هر کس باشد می رسد که بدکار را رعایای معتبر آورده برای منفعت خود نگذارد خرابه بماند و لازمست رعیتی که رفیق قافله و شریک دزد باشد نیاورند تا برای سرحد دولتی هم بجز منفعت و گذران سرباز بملاحظات عدیده ضرری نداشته باشد حالت و مکان اینجا بقرار است که نقشه می نماید و نقطه نظر همان کلیسای پیر رشت میباشد بعد از آنکه از بالای شمشه تپه سی و غیره اشارات اکراد را امیرالامرا و العظام سرکار خان حاکم زده از جرمی و سرکوپها داغون کرده فراراً شبانه خود را بر کلیسای که در بالای کوه از قدیم واقعست رسانیده و اینجا را با ساری داش برای خودشان سنگر و سقناق قرار داده چون خان حاکم از حالت آنها مطلع شده بودند با چند تیر توپ آقایان را زده از کلیسا و غیره بیرون کرده بودند الحال رو بمغرب مکانیست و وضع کیفیت قریه بدکار جرمی همینست و همچنین مشهوره کلیسای که طرف مقابل در تقاضا باینجا جمع شده و بعد با ضرب توپ و تفنگهای مارتینی بحکم خان حاکم هر کدام از راه التماس دامن یکنفر سرباز را گرفته همان است که نقشه همه را در صفحه می گوید.

ابوالحسن شاگرد نقاش افشار ارومی

قرار گرفته بودند که امکان تیراندازی نبود و متخاصمین با قنذاق تفنگ و خنجر بهمدیگر ضربه میزدند .

خلاصه در این نبرد نیز نزدیک به ۲۵۰۰ نفر از مهاجمان بھاك و خون افتادند و دست از هستی و حیات شستند .

کنسول انگلیس پاسخ خود را از اهالی گرفت

در آن روز خونین و پرهراس که عموم اهالی همت بدفاع از شهر و ناموس و هستی خود نموده بودند و مردانه درسنگرها جنگ میکردند کنسول انگلیس بار دیگر بقصد ارباب اهالی و بازداشتن مدافعان از پیکار بهمرآه سیمون نام ارمنی که از معتمدان و راهنمایان شیخ عبادالله بود قصد ورود بشهر نمود و چون اهالی میدانستند که مقصود و منظور کنسول از این آمد و رفتها چیست بی آنکه از اقبال الدوله اجازه ای کسب کنند او و سیمون ارمنی را قبل از ورود بشهر زیر باران گلوله گرفتند البته طوری تیراندازی شد که بجانب کنسول اصابت نکرد و او که اوضاع را چنین دید بی آنکه بشهر وارد شود بازگشت .

در این ایام که نیروی شیخ شهر را در محاصره داشتند کلیه دهات و روستاهای اطراف در حیطه ی تصرف او بودند و شیخ همه روزه برای تأمین آذوقه و خورد و خوراك سپاه خویش حواله هائی بعهده ی دهقانان مینوشت و به جبر و عنف آذوقه ی آنها را میگرفت و این خود نارضائی عمیقی ایجاد کرده بود و روستائیان را بر علیه شیخ و ایادی او تحریك میساخت .

دو نامه‌ی تاریخی

وقتی شیخ از تسخیر ارومیه مأیوس شد از طریق دیگری وارد شد و برای تحقق آرزوی خویش نامه‌ای بشرح زیر برای اقبال الدوله نوشت:

«امیر الامر العظام، دوستا، مهربانا!! اولاً بخود آندوست مهربان معلوم است که خانواده‌ی شما با دودمان سید طه مرحوم از قدیم دوست بودند و داعی بشما کمال محبت دارم ارومیه را خانه‌ی خود میدانم، و بریختن خون مسلمانان هیچ وقت راضی نشده چندین دفعه سران سپاه و عشایر خواستند که دست بشمشیر و خنجر داخل شهر شوند، دوستدار مانع شده نگذاشته و نخواستم که قتل و غارت در میان اهل اسلام شود و اگر استادگی شما بجهت امداد است راه امداد مسدود شده است از هیچ‌جا امداد نخواهد رسید اگر دوسه‌روزی در قلعه خودداری نمائید آب و آذوقه و سرب و باروت شما تمام شده آنروز از لاعلاجی اطاعت و تمکین خواهید کرد. اگر امروز خونریزی در میان باشد دو روز دیگر پشیمان خواهید شد، بهتر این است کار امروز را بفردا مگذارید و باعث عداوت نباشید، با صدق دل تمکین نموده امیدوارم به مقامات بلند خواهید رسید والسلام».

اقبال الدوله در پاسخ نامه‌ی شیخ چنین نوشت:

«قبله گاه!! تعلیقه مطاع جناب مستطاب عالی که همراه حسینعلی ارسال فرموده بودید رسید و از مسطورات آن اطلاع حاصل گردید، در خصوص تمکین و تسلیم مخلص شرح قلمی فرموده بودید، چه جای تمکین است؟ که همه اهل ولایت و سرکردگان اطلاع دارند که از همه جا لشکر اعلی حضرت شهریار به جوش و خروش آمده امروز و فردا ارومیه لشکرگاه

عظیم خواهد شد ولی جنابعالی ملاحظه شأن وعاقبت کار خود نکرده بهوای
همراهان بیوفایت باین خیالات افتاده وباعث قتل مسلمانان شدهاید.

همراهان شمارا من خوب میشناسم، سه چهار روز در خدمت جنابعالی
هستند و قتیکه هوا سرد شد ولشکر مأمور رسید هریکی غنیمتی از اموال
مسلمانان بدست آورده به خانه خود میروند و جنابعالی نزد هردو دولت
مقصر خواهید بود .

بہتر اینکہ از این خیالات افتاده بلکه بالمرہ چارہ کار از دست
نرفته چارہ مافات بشود . اینک عرض بی غرض مخلص را قبول فرمائید
از این جا برگردید و در ثانی اگر خیال جنابعالی کشورستانی باشد
نواب والا حمزہ میرزا با لشکر عراق و آذربایجان مأمور است به میانج
رسیدہ و تیمور پاشا خان با لشکر خوی و ماکو و سلماس در چمن در شک
سلماس اردو کردہ جنابعالی میتوانند ہردو لشکر را شکست بدهید در
اینصورت ارومیہ از ہمہ ولایت بہتر خدمت خواہد کرد و الا اعلیحضرت
شہریاری بندہ را در سپردن قلعہ و کیل نکرده و اگر سرباز و اہل ولایت
را دعوت باطاعت شما نمایم البتہ از اینجانب قبول نخواہند کرد .

اگر دعوای جنابعالی با اہل ارومیہ باشد در این شہر تا یکتفر
باقی است دعوای خواہد کرد و بعد مختارید والسلام .

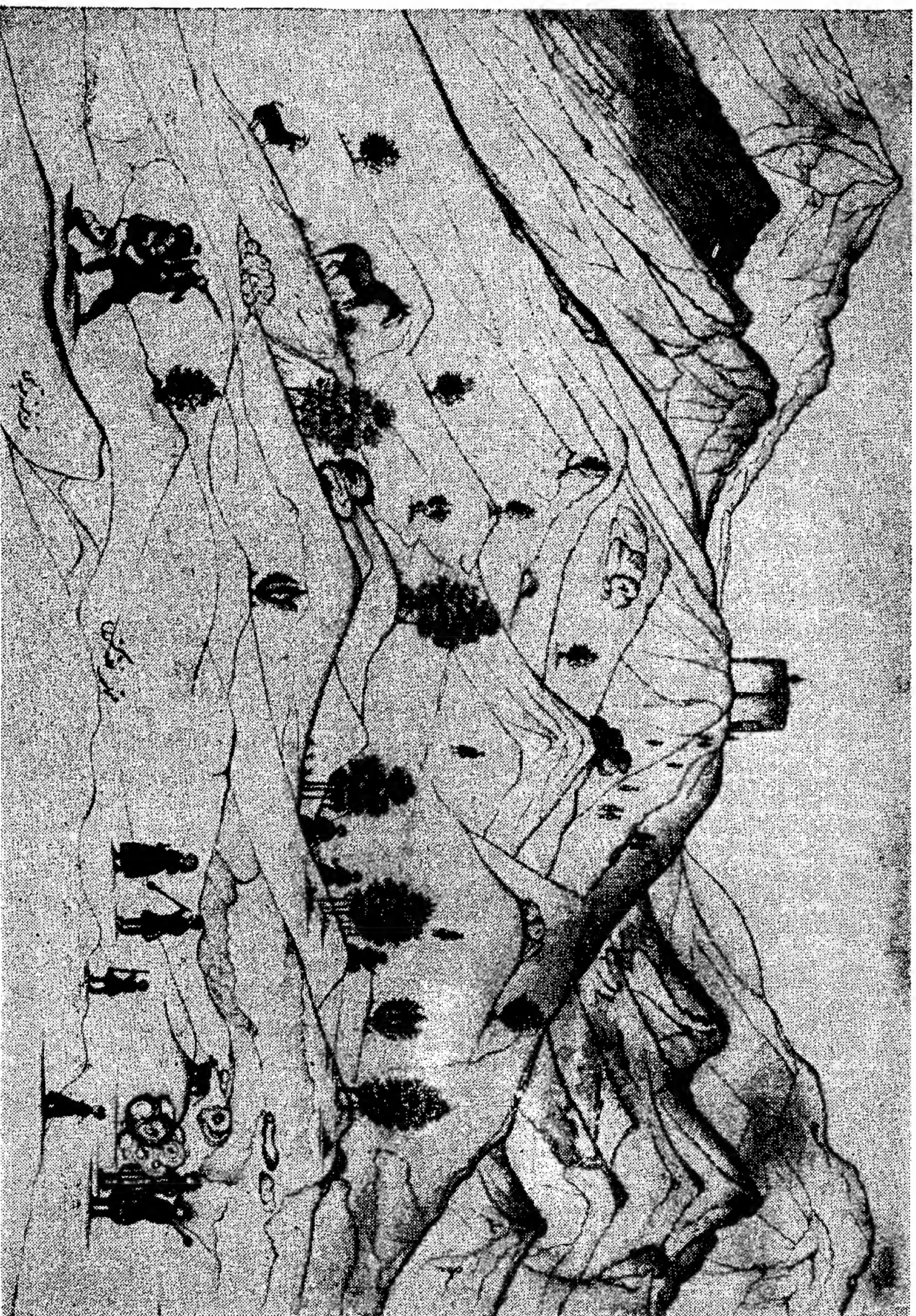


ادامه نبرد

شیخ وقتی پاسخ اقبال الدوله را بروفق مرام و خواست خود نیافت و تهدید او را از آمدن نیروی کمکی دریافت روز بیست و یکم ذیقعدہ بار دیگر نایره‌ی نبرد را برافروخت و پیشاپیش سپاهیان خود بسوی شهر تاخت. بار دیگر قلعه‌ی شهر چون نگینی در حلقه‌ی محاصره افتاد و جنگ و ستیز آغاز گردید و چون مدافعان شهر ترتیب حمله و هجوم یاجیان را دریافته بودند و روش کارشان را میدانستند بار دیگر باران گلوله بر سر مهاجمان ریختند و جمعی از جان گذشته باشمشیر و خنجر بمقابله شتافتند. هنگامه‌ی ستیز در این روز بیش از حد تصور بالا گرفته بود و هر دو طرف در کمال جلالت می‌جنگیدند تا بالاخره پایداری و استقامت اهالی موجب هزیمت مهاجمان گردید و حتی خود شیخ عبادالله نیز تا باغ سیاوش عقب نشست .

یکی از علل فتور در کار قوای شیخ کمبود سرب و باروت بود و او برای تأمین این هر دو یهودی طماعی را اجیر و با پول کافی و بصورت ناشناس روانه‌ی شهر ساخت تا مایحتاج جنگی را از خود شهر تهیه نماید و ای خوشبختانه این شخص شناخته شد و بمجازات رسید و مقصود شیخ عبادالله حاصل نگردید .

روز بیست و دوم ذیقعدہ جمعی از مدافعان که شکستهای پی‌درپی شیخ بر میزان جسارتشان افزوده بود به قریه‌ی چهاربخش حمله کردند باقیمانده‌ی قوای شیخ را از آنجا بیرون راندند خبر این حمله شیخ را بیش از پیش خشمگین ساخت و دستور داد هر کس از اهل ارومیه را که



نورۂ هشتم کوہ شمشہ تپہ سی رو بہ شمال

نمره هشتم از محال ترگور و دشت شمشه تپه‌سی جرمی از سمت شمال بموجب مقیاس است

شمشه تپه‌سی از کوه‌های معروف کردستان و در جرمی چون کوه شهیدان اولین کوه‌ست و از قلعه جرمی تا بدامنه او پنج دقیقه راه‌ست و همه کوه خاك انواع درخت‌های میوه خودرو بلانهایت هر جور متفرق در دامنه و بلندی الا قراول‌خانه روئیده و درجا‌های متفرق سنگ‌های بزرگ كوچك بهم افتاده امسال اول بهار که سرکار خان حاکم با قشون و جمعیت بجرمی رفته بودند اردوی دولتی را در بالای همین کوه منعقد نموده روزها را برای آبادی قلعه و خرابی‌اکراد و تنبیه مقصرین آنها بیائین آمده و شب‌ها را برای آسودگی و آداب ماه مبارك باردوی خود می‌رفتند و بقرار تقریر اهالی کردستان و اهالی قریه موانه که در دعوا بودند بعضی اوقات اتصال نه روز داشته و نه شب همه را به دعوا و اکثر شب‌ها را در اردو و سنگر مشغول پاسبانی و منتظر شب‌بخون بوده‌اند و برای تردد و آمد رفت قشون راهی که کوبیده و راست باشد نداشته چون بر همه سرکوبها تقدم داشته و دارد لهذا راهی بسیار خوب و روشن از روی مهندسی از پائین شمشه تپه‌سی الا بالا و قراول‌خانه تازه درست نموده‌اند که چاکر با یابوی کدای خود با کمال آسانی از توجه حضرتعالی از پائین بیالای کوه رفته چون قلعه آن مافوق همه قلاء است سرکار خان حاکم در حین ساختن راه مزبوره قراول‌خانه هم بسیار محکم با سنگ ساخته و جمیع مایحتاج قراولان آنجا را غلام خود در حین نقشه‌کشی در اینجا دیده بعد از اتمام نقشه و سان نفری مستحفظین آنجا مراجعت به قلعه گردید .

ابوالحسن چاکرزاده افشار شهر جمادی‌الثانی تنکوزیل هزار و سیصد و پنج هجری ۱۳۰۵

در خارج شهر بیابند از میان بردارند و باین ترتیب جمعی بیگناه ب خاک و خون کشیده شدند و قربانی خشم شیخ گشتند .

یکی دیگر از موارد تجری مدافعان شهر تسلط آقاخان سرهنگ بر قریه‌ی شیطان آباد بود که میان ارومی و سلدوز واقع است او با هزار نفر پیاده و دو یست نفر سوار مانع رسیدن کمک‌عشایر اشنویه و بلباس به‌شیخ شد و اضطراب خاطر او را بیش از پیش فراهم ساخت .

نبرد روز بیست و چهارم

روز بیست و چهارم ذیقعه بار دیگر حمله‌ی شیخ بجانب شهر آغاز گردید و چنان جنگی در گرفت که تا آنروز کس نظیر آن بیاد نداشت جمعی از جوانان شهر و رزم‌آوران افشار بفرماندهی حاج رحیمخان به بیرون شهر شتافته و بمقابله بامها چمان پرداختند ولی وقتی دریای لشکر شیخ را پیش روی خود دیدند بعد از ساعتی پایداری بداخل حصار باز گشتند. عقب‌نشینی این گروه بردلیری شیخ و اعوان و انصارش افزود و شدت هجومشان را افزون ساخت چنانکه تا باغ دلگشا پیش تاختند و در آنجا اجتماع نمودند .

اقبال الدوله برای اینکه تجمع یاغیان را پراکنده سازد دستور داد باغ دلگشا را به توپ بستند ولی گلوله‌های توپ تنها چند منفذ در دیوارهای باغ ایجاد کرد و آسیبی وارد نیاورد و از همین سوراخها بود که قوای شیخ برج و باروی شهر را زیر گلوله گرفتند و دو نفر از توپچیان و چند نفر از مدافعان و محمد امین بیگ نایب توپخانه را شهید ساختند. در این نبرد یکی از توپهای خارج برج که خدمه‌اش شهید شده

بودند بی صاحب و مدافع افتاده و بیم آن میرفت که بدست مهاجمان افتد
لذا بدستور اقبال الدوله و شیخعلیخان سرتیپ چند نفر برای آوردنش
پیش تاختند ولی همه هدف گلوله‌های جانگزای یاغیان قرار گرفتند
بالاخره با گلوله باران لشکریان شیخ امکان آوردن توپ به شهر فراهم
گردید و نگرانی رفع شد.

همچنین شبانگاه که خطر زیادی در دروازه‌ی یوردشاه احساس
میشد و بیم شبیخون اکراد میرفت بیشتر نیروی دفاعی شهر در این دروازه
متمرکز گردید و یکصد نفر تفنگچیان روحانی دلیر آقا سید آقا نیز بآنها
پیوستند و مانع سقوط آنها شدند.

نبرد روز بیست و پنجم ذی‌قعدة

ادامه نبرد علاوه بر اینکه پایداری اهالی را به تحلیل میبرد این
توهم را نیز ایجاد میکرد که بزودی آذوقه‌ی موجود در شهر پایان خواهد
رسید و ساکنان ارومیه با قحطی گریبان گیر خواهند شد، همچنین امیدواری
اهالی به رسیدن نیروی کمکی دولتی از سایر نقاط بود و در این مدت جنگ
که خبری از کمک نرسیده بود بیم مردم را مضاعف میساخت اقبال الدوله
و فرماندهان مدافعان برای اینکه هول و هراس مردم را زایل سازند و
امیدوارشان نمایند در خفا تعدادی از سربازان و مدافعان را بالباس مبدل
بدروازه‌ی بالو که راه تبریز است فرستادند و آنها با طبل و شیپور و دبدبه
وارد شهر گشتند و در محلات مختلف سکنی گزیدند این تدبیر علاوه بر اینکه
اهالی را برسیدن کمک امیدوار ساخت مهاجمان را نیز گرفتار رعب و
هراس نمود و شیخ عبادالله برای اینکه قبل از رسیدن کمک کافی کار شهر

را فیصله دهد بر شدت هجوم و حمله خویش افزود و در کلیه دروازه‌ها
نبردهای پراکنده آغاز گردید .

کشته شدن علی سلطان پسر آقابیک خلع که از مدافعان دلیر و
مبارز شهر بود موجب تجری اکراد گردید و شمشیر به کف از طریق باغ
دلگشا بشهر هجوم آوردند و به برج دیوان بیگی رسیدند در این برج
مدافعان بار دیگر از شیوهی گذشته استفاده کردند و توپها را با ساچمه پر
و بر سر مهاجمان ریختند بطوریکه اکراد بعد از دادن تعداد کثیری کشته
عقب نشستند و بمواضع قبلی خود باز گشتند شبانگاه نیز تیراندازی‌های
پراکنده در نقاط مختلف بوقوع پیوست ولی باز هم ایادی شیخ نتوانستند
کاری از پیش ببرند .

فرار موقت شیخ عبادالله

روز بیست و ششم ذیقعه مجدداً محاربه آغاز شد و گروهی از
لشکریان شیخ با طبل و علم از باغ دلگشا بسوی شهر حمله‌ور گشتند و
جنگ شدیدی بوقوع پیوست و هر لحظه بر پیشروی نیروی شیخ افزوده
شد بطوریکه علم او را در کنار خندق اطراف باروی شهر بر زمین زدند
ولی مدافعان و افشار برای عقب راندن نیروی مهاجم از کلیه امکانات
خویش و از تمام لوازم جنگی استفاده نمودند و آنان را عقب نشانند و
مهدی نامی از مدافعان بیرون تاخت و علم شیخ را سرنگون و بداخل
شهر آورد .

چون مهاجمان عقب نشستند عده‌ای از سربازان برای شمارش
کشتگان سپاه شیخ بیرون رفتند و ضمن شمارش به جنازه‌ای برخوردند

که بر بازوی او کاغذی بسته و این عبارت در آن نوشته شده بود « هذا نظر کرده شیخ عبادالله » و معلوم شد که شیخ از هر گونه تبلیغی برای جمع آوری اردو و وادار ساختن آنان بجهنگ و خونریزی استفاده نموده و باین وسایل احمقانه نفوذ شیطانی خود را در دلها افکنده است .

ادامه‌ی نبرد این روز به بیست و هفتم ذیقعدہ کشیده در این روز شیخ عبادالله بقریه‌ی سنگر رفت و بنماز جماعت قیام نمود و بعد از وعظ ۱۶ نفر از دهقانان بیگناه اردومی را که از راه‌ها گرفته بودند نظیر گوسفند سر بریدند و پپای شیخ افکندند .

نیروی مدافع شهر برای اینکه شیخ عبادالله را از باغ دلگشا بیرون براند تصمیم به انهدام دیوارهای آن گرفت و چون در گذشته با گلوله باران توپ این مقصود حاصل نشده بود اقبال الدوله معماران شهر را احضار و دستور داد که نقبهای بزرگ دیوارهای باغ بزنند و باروت در پی آنها نهند و منفجر سازند این خبر وسیله‌ی جاسوسان شیخ عبادالله با اطلاع او رسید و شیخ برای اینکه از این مخمصه جان سالم بدر برد باغ دلگشا را ترك و در کوه سیر مجدداً لشکرگاه ساخت .

میگویند شیخ در موقع رفتن بکوه سیر دستورداد تمام در و پنجره‌ی باغ دلگشا را کردند و بعنوان غنیمت به‌مراه برد .

در موقع عزیمت شیخ گویا گلوله‌ی توپی در کنارش منفجر شده و سخت او را بهراس انداخت و حسن بیگ دشتی که از یاران شیخ و در حضور بود از هراس شیخ متعجب شده و میگوید جناب شیخ شما بارها ادعا کرده‌اید که گلوله‌های توپ را با دست و دهان میگیرید حالا سبب



نمره نهم قلاع پیررشت مابین جره‌ی و بدکار رو به‌غرب

نمره نهم از محال تر گور و دشت قلاع پیررشت در خاک بدکار

قلاع پیررشت در سمت مغربی بدکار و در قلعه دو کوه بلند واقع گردیده ترکیب و وضع کوهها که قلعه‌های مشهوره به پیررشت در بالای آنها افتاده بحدی خوش ترکیب و خوش قطر افتاده که از تماشای این دو کوه شخص سیر نخواهد بود چنانکه دور نمای او را نقشه نشان می‌دهد و کوههای مزبور در نزدیک هر کدام به فاصله افتاده متصل بهم و یا بکوههای دیگر نیستند هر کدام در جای خود و نزدیک بهم واقفند و قلعه‌های بسیار محکم بقرار مشهور از عهد زردشت مانده از حالت شبح و خوبی مصالحی که در آنها به کار برده‌اند و معلوم می‌شود که چه بوده است از بزرگی سنگهای تراش و آجرهای قدیم چنان می‌نماید که از قوه انسانی بنای آنها خارج است و رودخانه شهر چای ارومی از بیخ آن کوهها بخوبی می‌گذرد و آبشارهای متعدد افتاده بخصوص آبشاری که در مقابل نقطه نظر بود به عینها نقل شده و مسافت این دو کوه تا به بدکار نیم فرسخ تخمیناً خواهد بود و از قلعه جرمی احدائی سرکار خان حاکم الا قلاع پیررشت سه ربع راه تخمیناً می‌باشد اگر کسی بخواهد و بجوید علامت‌های عجیبه و غریبه از هر قبیل زیاد پیدا خواهد بود اسحق نام ارمنی موانه که همه روزه در نزد سرباز برای نشان دادن راه سرکوبها و غیره حاضر بود بنمک امنای دولت چاکر را قسم داد که دور نمای تصویر او از نقشه محو نگردد لا بداً اطاعت نموده .

ابوالحسن بیچاره شهر جمادی الثانی تنکوزیل ۱۳۰۵

اضطراب و بیم چیست .

شیخ پریشان احوال در پاسخ میگوید توهم ادعا میکردی باشمشیر
برهنه به توپها حمله میکنی پس چرا نکردی!!؟

مقدمات یأس شیخ فراهم میشود

جنگ وجدال بی نتیجه چندروز اخیر و کشته شدن جمعی از سپاهیان
شیخ ایادی او را باین واقعیت روبرو ساخت که وعده های شیخ و نویدهای
او چندان پر و پا قرصی نداشته و کرامات و معجزاتش، در تسخیر ارومیه
بی اثر بوده است بهمین جهت رفته رفته پای ثباتشان میلغزید و از عواقب
کار و تنبیه دولت شاهنشاهی در تشویش بودند.

خود شیخ عبادالله نیز از بی نتیجه ماندن حمله و جدال خویش
پریشان بود و از طرفی خبر عزیمت نیروهای کمکی که مرکب از تیمور
پاشا خان ماکوئی با سپاهیان و حمزه میرزا بالشکر عراق که بحد شیاع
رسید تشویش ویأس شیخ را مضاعف ساخت و باین فکر افتاد که عدم توفیق
خود را بطریقی رفع و رجوع کند که اسباب آبروریزی بیشتر نشود لذا
متوسل به نگارش نامه های مختلف باقبال الدوله شد و البته در این نامه ها
بازهم خواستار تسلیم شهر بود ، اقبال الدوله نیز با رعایت مصلحت وقت
جوابهای ملایم میداد و باصطلاح بدفع الوقت می پرداخت .

شیخ دریکی از نامه های خود از اقبال الدوله خواسته بود که اولاً
آذوقه و مایحتاج لشکرش را فراهم آورد و ثانیاً به بیرون شهر بیاید تا
نبرد قاطعی که تکلیف غالب و مغلوب را معین سازد انجام گیرد.

اقبال الدوله در پاسخ نوشت تأمین آذوقه ی لشکریان تو بعهده ی

خودت است برای بیرون آمدن از قلعه نیز اجازه ندارم چند روز صبر کنید تا حمزه میرزا و تیمور پاشا خان برسند آنگاه جواب در بیرون قلعه داده خواهد شد .

شیخ بازهم قانع نشد و ضمن نامه‌ای درخواست نمود که چند نفر از علمای شهر جهت مذاکره به نزدش بروند گویا این تقاضا را از خلیفه‌ی ارامنه نیز کرده بود .

اقبال الدوله در این مورد ضمن بحث و تبادل نظر با مدافعان شهر و خلیفه‌ی ارامنه قبول درخواست شیخ را موجه ندانست زیرا پیدا بود که شیخ رشته‌ی کار خویش را گم کرده و نمیداند که چه میکند و شاید باین ترتیب سوء قصدی بجان علما بکند مخصوصاً وقتی خبر حرکت یکی از پاشایان عثمانی هم برای سرکوبی شیخ منتشر گردید معلوم بود که اوضاع او کاملاً برگشته است .

عدم قبول درخواستهای شیخ و یأس و نومیدی او موجب شد که بار دیگر دروغی بباقد و ایادی خود را یکبار دیگر آماده‌ی جنگ و ستیز نماید بهمین جهت روز پنجشنبه رؤسای اردو را احضار کرد و گفت فردا روز جمعه ارومیه تسخیر خواهد شد زیرا پدرم شیخ طه را در خواب دیدم و او ضمن آنکه جای کشته شدگان اردوی مرا در بهشت تعیین میکرد گفت که فردا تصرف شهر امکان پذیر خواهد بود .

این اظهار کرامت شیخ بار دیگر فریب خوردگان را باهم ، هم قسم ساخت که بهر ترتیبی که شده باشد فردا ارومیه را بگشایند و برای اینکه این امر کاملاً تحقق حاصل کند قرار شد که تمام نیرو با شمشیر و

خنجر در نبرد شرکت نمایند و احدی از اهل ارومیه را زنده نگذارند!!

نبرد روز بیست و هشتم ذی قعدة

مطابق تصمیمی که اتخاذ شده بود روز جمعه بعد از نماز صبح شیخ عبادالله در حالیکه لباس و نقاب سبزرنگی در بر و بر چهره افکنده و لشکریان خویش را آماده‌ی یک نبرد خونین ساخته بود بطرف شهر حمله ور شد. مهاجمان که بار دیگر فریب دروغهای شیخ را خورده و تسخیر شهر را قطعی میدانستند برای بدست آوردن غنائم و غارت ارومیه سرازیر نشناخته پیش میتاختند.

در جریان این صف آرائی و حمله‌ی بشهر شیخ عبادالله اعمال و رفتار عجیبی از خود بروز میداد، گاهی سر را زیر عبا برده و از خدا و رسول دروغ میبافت و زمانی اوراد و اذکاری خوانده بطرف شهر میدمید و سپاهیان خویش را تهییج و تشویق مینمود.

بمحض آنکه خبر حمله قوای شیخ بشهر رسید و طلایه‌ی اکراد پیدا شد مدافعان بار دیگر خود را آماده‌ی پیکاری شدید ساختند و بمحض رسیدن به تیررس یکباره از هر طرف باران گلوله بر سر مهاجمان فروریختند و جمعی از آنان را بخاك و خون افکندند.

مهاجمان که تصور میکردند دعای شیخ و اوراد او همچون سپری نفوذ ناپذیر آنان را در بر خواهد گرفت عملاً مشاهده کردند که جمعی از یارانشان در اولین دقایق حمله بخاك و خون غلتیدند پای بفرار گذاشتند و جالب اینکه خود شیخ نیز جزو اولین فراریان بود.

تیمور پاشا خان با سپاهیان خوی و سلماس و ماگو

به یاری اهل ارومیه میرسد

تیمور پاشا خان ماگوئی روز بیست و نهم ذیقعد به شش هزار سپاهیان خوی - سلماس - ماگو از چمن در شک سلماس بصوب ارومیه حرکت نمود و همانروز وارد قریه‌ی قوشچی در هشت فرسخی ارومیه گردید و در آنجا اردو زد و پس از آسودن سپاه بطرف ارومیه راند.

وقتی خبر حرکت تیمور پاشا خان به شیخ عبادالله رسید برای اینکه قبل از ورود او به ارومیه و تقویت نیروی دفاعی شهر سپاه او را درهم شکند، باکلیه‌ی لشکریان خویش بقلاعه‌ی اسماعیل آقا که در مسیر حرکت تیمور پاشا خان بود رفت و قصدش این بود که در نواحی کوهستانی راه عبور سپاهیان امدادی را سد و آنان را تار و مار سازد.

در این موقع تیمور پاشا خان در چمن علی بیگلو اردو زده بوده و دواب لشکر در مراتع اطراف اردو گاه به چرا مشغول بودند، سپاهیان شیخ برای اینکه محل را برای نبرد مناسب نمیدیدند و در آن دشت امکان پیروزی فراهم نبود عده‌ای را مأمور ساختند که احشام و دواب اردوی تیمور پاشا خان را از آن حدود برانند و این توهم را برای او ایجاد کنند که جمعی چپاولگر قصد ربودن احشامش را دارند و باین ترتیب او را بدنبال خویش بمحل کمین نیروهای اصلی بیاورند و کارش را یکسر سازند.

پس از حصول این مقصود و ربودن دواب اردو، تیمور پاشا خان مسافتی آنان را تعقیب کرد و چون اطلاع یافت که چندین هزار نفر از سپاهیان شیخ در کمین نشسته‌اند دست از تعقیب باز کشید و نیروی خود را

نمره دهم مابین جرمی و بدکار کوه خلیل میر بهاء الدین مشهور است



نمره دهم از مجال ترگور و دشت فیما بین جرمی و بدکار کوه خلیل میر بهاء الدین است

فیما بین جرمی و بدکار که از قلعه باینجا تخمیناً ده دقیقه راهست جاهای بسیار سخت و قلاع کوهها همه برهمدیگر سرکوب و بجز مرغ پرنده و اجنه و خود اکبراد احدی را قوه حرکت و قدرت یکقدم برداشتن بر بالای این کوهها نه بوده و نخواهد بود و در فصل بهار و تابستان مکانی با صفا تر از این کوهها دیده نشده بلکه ناامنی و سختی این جبال زیاده از همه باعث بر خوبی هوا و صفای اینجا شده مگر فی الجمله امسال از کثرت قشون و زیادی آیند و روند که همراه سرکار خان حاکم از اول بهار الا آخر پاییز چندین دفعه بجرمی و بدکار از راههای متعدد و مختلف آمد و شد گردیده طراوت درختها که همه از میوه های گونا گونست کمتر گردیده و ازدور بر قلعه احدائی سرکار خان حاکم برای مصرف قشون و پوشانیدن هجرات سربازخانه ها از درختهای میوه و غیره قدری پژمرده شده و راههای خوب برای قله کوبها و سرکوبهای معروف از روی مهندسی سرکار خان حاکم حکم کرده ساخته اند و کوه خلیل میر بهاء الدین بسیار کوه بلند و سختیست که از دور رنگ بنفشی پیدا کرده و قلعه خرابه هم در بالای آن کوه واقعست که از ایام زردشت ویا قلاع پیر رشت معاصر بوده اند و با سرحد دولت عثمانی آخار و باخار می باشد بقرار تقریر شیخ نورالدین عثمانی و در پائین کوهها جلگه صافی که در نقشه پیداست محل اردوی قشون آنزمان بوده العلم عندالله .

ابوالحسن چاکرزاده ابن مرحوم علینقی افشار

آماده‌ی پیکار ساخت و به قیزلار قلعه‌ی محل تمرکز نیروهای شیخ حمله برد. با اینکه اگراد در ارتفاعات جای داشتند و مسلط بر نیروی تیمور پاشا خان بودند معه‌ذا این مرد رشید همچنان پیش میرفت و بعد از چندین ساعت نبرد قوای شیخ را تار و مار و جمعی از آنان را با سارت گرفت. وقتی خبر شکست قوا به شیخ عبادالله رسید و دانست که کاری از دستش ساخته نیست بفکر حمله‌ی انتقامجویانه‌ی افتاد، منتها بجای اینکه به مبارزه‌ی مردان جنگی برود به قریه‌ی بلادفاع عسگر آباد که جمعی از رعایای ارومیه در آنجا ساکن بودند حمله برد.

علت حمله شیخ به عسگر آباد انگیزه‌ای خیر از قتل و غارت و ارضا حس خونریزی نداشت زیرا در گذشته مردم این قریه برای اینکه از حمله‌ی شیخ در امان بمانند و مال و جان و ناموسشان بتاراج جمعی از خدا بی‌خبر شیطان صفت نرود تقبل نموده بودند که در حد توانائی و وسع خویش مقداری از سیورسات لشکری شیخ را تأمین نمایند و بهمین قرار نیز رفتار میکردند و حمله‌ی شیخ بآنجا فقط و فقط بخاطر شکستی که در قیزلار قلعه‌سی از نیروی تیمور پاشا خان خورده بود.

در هر حال شیخ در بازگشت وقتی به عسگر آباد رسید مطابق معمول دستور داد صندلی آماده ساختند و بر آن جلوس کرد و مشغول ورد و ذکر شد و یکباره سر بر آورد و گفت بمن الهام شد که اهالی عسگر آباد باید همگی طعمه‌ی شمشیر شوند و خون و مال و ناموسشان بر من و سپاهیانم مباح است.

وقتی این خبر با اهالی عسگر آباد رسید سخت متوحش شدند و قرار

شد جمعی از جوانان و مردان ، آماده‌ی دفاع شوند و چند نفری نیز به‌پیش تیمور پاشاخان بروند و مایه‌ی را باطلاع برسانند ولی تیمور پاشاخان به بهانه‌هایی از قبول درخواست مردم عسگر آباد سر باز زد میگویند علت این رفتار تیمور پاشاخان کدورت او با شجاع الدوله و اقبال الدوله بود چون عسگر آباد جزو املاک اقبال الدوله بود تیمور پاشاخان بی‌میل نبود که باین وسیله بحریف خود ضرر و زیانی وارد شود. در هر حال مردم عسگر آباد در مقابل قوای شیخ بدون یار و یاور ماندند و دفاع و پایداری مردانشان جز یکی دوساعت طول نکشید و آن دهکده‌ی آباد همانروز به تل‌خاک مبدل و مردم آزادش طعمه‌ی شمشیر شدند.

هزیمت تیمور پاشاخان ارومیه

پس از آنکه اهالی عسگر آباد بدست ایادی شیخ عبادالله از بین رفتند و اموالشان غارت شد تیمور پاشاخان بطرف ارومیه حرکت نمود و در خارج از شهر اردو زد و برای اینکه خبر موفقیت‌های خود را بدار السلطنه‌ی تبریز برساند دستور داد کلیه‌ی اسرائی را که از اردوی شیخ گرفته بود سر بریدند و سر آنها را به تبریز فرستاد !!

در خلال این دو روز قوای شیخ در اطراف و اکناف و روستاها هر چه که میدیدند بتاراج میبردند بطوریکه هیچ قریه و دهکده‌ای از آسیب غارت در امان نماند و هر چه روستائیان از تیمور پاشاخان استمداد مینمودند و او را بیاری میخواندند متأسفانه ترتیب‌آوری داده نمیشد و او استمداد گران را باقبال الدوله حواله میداد .

دراثر این بی‌سیاستی و اخلاق ناپسندیده بود که آبادیهای ارومیه

بویرانی میرفت و نشان هستی از سرزمینهای آباد گم میشد .

روز چهارم ذیحجه سه ساعت ونیم به غروب مانده سواران اکراد برای اینکه چشم زخمی باردوی تیمور پاشا خان وارد آورند بدستور شیخ در بالای کوه جهودلر موضع گرفتند و آغاز تیراندازی نمودند نیروی تیمور پاشا خان نیز متقابلاً به جنگ پرداختند و طولی نکشید که دو لشکر بهم آویختند .

روش تیمور پاشا خان در نبرد این بود که سرعت حمله به برد و بهر ترتیب و قیمتی که باشد مواضع دشمن را از دستش خارج سازد ، در این روز نیز همین رویه را بکار بست و چنان به سرعت بریاغیان حمله برد که آنان را از سنگرهای خویش بیرون رانده متواری ساخت و نزدیک به پنجهزار تفنگ و اسلحه‌ی دیگر به غنیمت برد .

در جریان عقب نشینی و فرار اکراد که خود شیخ عبادالله نیز در میان آنان بود بقدری هرج و مرج و بی نظمی و عجله در فرار پیش آمد که شیخ از اسب بزمین افتاد و بازویش به سختی صدمه دید!

سپاهیان تیمور پاشا خان که اوضاع را چنین میدیدند و از هم پاشیدگی نظام اکراد را یقین داشتند به تعقیب فراریان پرداختند و چیزی نمانده بود که کار را برای همیشه فیصله و ریشه فساد شیخ را از بین به برند که از طرف تیمور پاشا خان دستور عدم تعاقب صادر گردید و با بازگشت سپاهیان، شیخ نیز توانست قوای فراری خود را مجدداً جمع آوری نموده و سر و سامانی به لشکر خویش به بخشد .

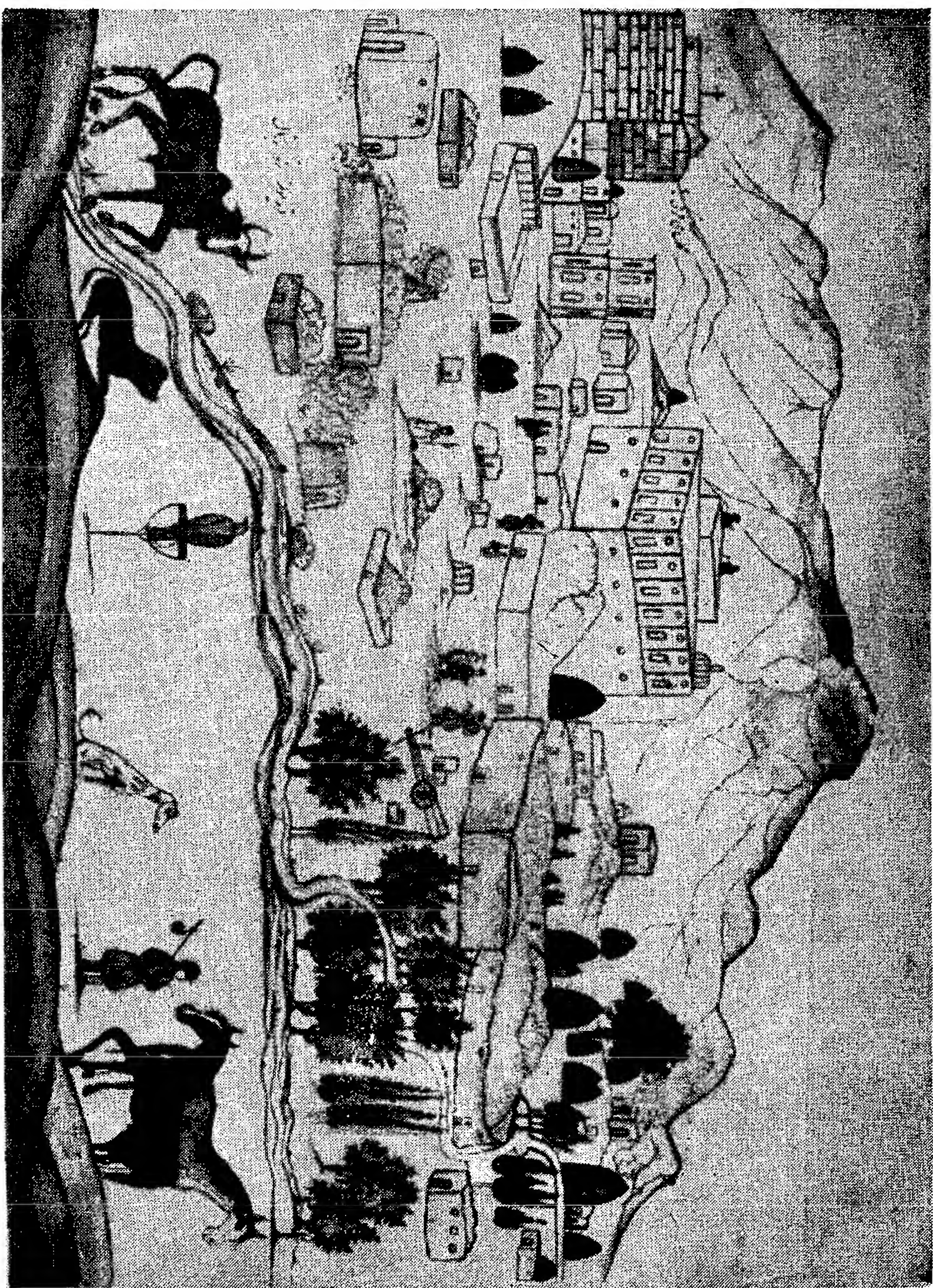
فرار شیخ به فوچه

شیخ عبادالله پس از شکست در اولین نبرد خویش باتیمورپاشا خان چون خود را از تعقیب سپاهیان او در امان دید بجمع آوری قوای باقیمانده‌ی خویش پرداخت و نبرد دیگری را طرح‌ریزی کرد .

طبق این نقشه قوای شیخ بار دیگر بهمان کوه جهودلر که مسلط بر اردوی تیمورپاشا خان بود تاختند و جنگ شدیدی را آغاز کردند ولی مطابق معمول هنوز چند ساعت از جنگ نگذشته بود که پای‌ثبات اکراد ازجا در رفت و فرار را برقرار ترجیح دادند و خود شیخ نیز بار دیگر منهزم شد و امکان دستگیریش فوق‌العاده زیاد بود که دوباره خان‌ماکوئی فرمان‌عدم تعقیب داد و اصرار اطرافیان را که درخواست داشتند یکساعت دیگر به نبرد و تعقیب ادامه دهند قبول ننمود .

در این موقع از میان سپاهیان شیخ سواری جدا شد و بسرعت بطرف اردوی تیمور پاشا خان آمد و معلوم شد که نصرالله نام آشپز است که در گذشته باسارت شیخ افتاده بود و از موقعیت برای فرار استفاده نموده است. این شخص به تفصیل از هراس و اضطراب شیخ سخن گفت و در پایان یادآور شد که شیخ عبادالله چون اوضاع را بکام خود نمی‌بیند و شکست را قطعی میدانند مصمم بفرار است و همین روزها میدان را خالی خواهد گذاشت .

و در همین گفتگو خبر فرار شیخ به تیمور پاشا خان رساندند و او بار دیگر تقاضای تعقیب شیخ را که از طرف سران اردو پیشنهاد میشد قبول نکرد و باین ترتیب جنایتکاری از پنجه‌ی عدالت گریخت .



نهره یازدهم مراجمت از جرمی قریه موانه ملکی خسروخان سرآیین

نمره یازدهم از محال تر گور ملکی خسرو خان سرتیپ فوج هفتم افشار ارومی در شهر ربیع الاول تنکوزیل

قریه موانه در محال مزبوره واقع گردیده و رعایای اینجا همه نصارا و در مذهب کاتولیک می باشند و با سه زبان حرف می زنند نصرانی کوردی ترکی و نصارا های آنها زیاد رشید و گلوله انداز غریبند در جای خود کم از اولاد حسن بیگ نخواهند بود زن و مرد لباس کوردی پوشند و بچه های که در معلم خانه فرنگی ها درس خوانده اند فرانسه را خوب می دانند و همه با غلام خانه زاد فرانسه حرف می زدند و فرنگی ها در اینجا با سنگهای خوب و گچ کلیسای محکمی بنا کرده اند که بقدر سه هزار تومان الا حال خرج گردیده هنوز ناتمام است ده مزبور چون مرکز تر گور و دشت میباشد سرتیپ خسرو خان هم فی الجمله اعیانی در اینجا دارد باینملاحظه که کوردستان و اغلب چادر نشینند پاپی درخت و باغ نشده اند محل سکنا هم در دهات بجز نفری یکخانه زیبائی بیشتر ندارند انبارگاه و هیمه های آنها همه در بیرون است چنانکه در نقشه پیدا و آشکار است مراجعت از جر می یکسره بده مزبوره آمده چون امیر الامراء العظام خان حاکم برای آوردن حسو بیگ و سایرین از آقایان عشایر بانواع مرحمت و مهربانی عالیجاه میرزا غفور را الا محال نوچه مأور و روانه فرموده بودند دو روز در اینجا مانده تا بر حسب بحکم خان حاکم آقایان اکراد را که در حکومت شاهزاده امیر تومان با شتاب داغون گشته و بانواع وضعها پریشان شده بودند با خانه و عیال همه را در محال تر گور و دشت جا بجا نموده باتفاق مراجعت بشهر گردید .

ابوالحسن خانه زاد ابن علینقی ۱۳۰۵

اعمال تیمور پاشا خان بعد از فرار شیخ چندان تفاوتی با یاغیان نداشت زیرا روستاها را بغارت کشید و مرتکب فجایعی گردید که قلم از شرح آن عاجز است بطوریکه این مرد بجای اینکه از این مأموریت برای خویش کسب شهرت و افتخار کند ننگ و بدنامی اندوخت .

در این روزهای محنت بار اهالی ارومیه علاوه بر اینکه دچار قحطی و گرسنگی بودند و فجایع شیخ عبادالله و تیمور پاشا خان را تحمل میکردند بیماری و با نیز شیوع پیدا کرد و نزدیک به یک سوم اهالی را رهسپار وادی مرگ ساخت .

سپهسالار هم بارومیه آمد

سابق یاد آور شدیم که برای قلع و قمع یاغیان تارا جگر شیخ عبادالله از نواحی مختلف درخواست کمک شده بود و گفتیم که یکی از نیروهای کمکی بسرکردگی تیمور پاشا خان از راه سلماس بارومیه آمد. نیروی دیگری نیز بفرماندهی سپهسالار به سلدوز رفت و پس از سامان دادن بکارها ، حکومت اشنویه را به بیوک خان پسر اسکندر خان و محمد آقای مامش سپرد و دستورات لازم را در عمران و آبادی صادر و سپس بقصد ارومیه حرکت کرد و روز دوازدهم محرم الحرم وارد شهر شد و درخانهی اقبال الدوله منزل نمود .

سپهسالار کلیهی علما و فرماندهان ارومی را که در جنگ با شیخ عبادالله رشادت و فداکاری کرده بودند مورد لطف و عنایت قرار داد و هر کس را متناسب با شأن و مقامش تشویق کرد و سپس برای اینکه نظم و آرامشی در سرحدات ایجاد نماید دستور داد که هیچکس متعرض اکراد نشود و

به بهانه‌ی همراهی با شیخ آنان را نیاز دارند و در تعقیب این فرمان رؤسای
اکراد را احضار به خلعت و انعام مفتخر ساخت و چون از این اقدامات
فراغت حاصل نمود میرزا رضاخان سرتیپ و معین‌الصداره را مأمور فرمود
که همراه میرزا هاشم‌خان سرپرست ارامنه به عثمانی رفته و با اولیای روم
در خصوص شیخ عبادالله و اتباعش گفتگو نمایند .

و چون وضع نظام شهر بکلی از هم گسیخته بود سه فوج همدان
را با ابوابجمعی سرکار حسام‌الملک، فوج قزوین را با ابوابجمعی نصیرالملک،
توپچیان گروس را با ابوابجمعی علیرضاخان سرتیپ و توپهای اطیشی
و جمعی از سواران شاهسون و قراجه‌داغ را که جمعاً هفت هزار نفر بودند
بریاست نصیرالملک در ارومیه گذاشت و خود در غره‌ی صفر ۱۲۹۸ بصوب
تبریز حرکت کرد .

نتیجه‌ی رفت و آمد سه ساله تأمین آرامش و امنیت کامل در ارومیه
و منطقه‌ی سرحد بود ولی هنوز فتنه‌ی شیخ عبادالله کاملاً فرو نه‌نشسته بود
و اهالی ارومیه از این بابت در اضطراب بودند .



حمزه آقای منگور هم بقتل میرسد

در تاریخ دوم شعبان علاءالدوله امیر نظام بمنظور سرکشی سرحدات از تبریز حرکت کرد و از طریق دهخوارقان و مراغه و ساوجبلاغ روانه‌ی آذربایجان غربی شد و در مسیر مسافرت خویش افرادی را که در جریان جنگهای شیخ عبادالله خدمتی کرده یا صدمه‌ای دیده بودند مورد توجه و استعانت قرار داد و بانحاء مختلف از آنان استمالت نمود.

وقتی به منطقه‌ی لایجان رسید مورد استقبال محمد آقای مامش واقع شد و چون لیاقت و شایستگی او را برای اداره‌ی امور آن حدود سنجید حسام‌الملک و علیرضاخان سرتیپ را که مأمور توقف در سلدوز بودند مرخص و امور آن حدود را به محمد آقا سپرد و تأکید کرد که با افراد ایل منگور اجازه‌ی آمد و شد بآن حدود ندهد و در صورت امکان حمزه آقای منگور را که سپهسالار شیخ عبادالله بود مرده یا زنده پیش او آورد.

امیر نظام پس از این تمهید روانه‌ی اشنویه شد و پس از سامان دادن بامور آنجا و تفقد و تلمطف به رؤسای ایل زرزا در هیجدهم شعبان باشکوه و جلال وارد ارومیه شد و مورد استقبال نیروهای متوقف در ارومیه واقع و سپس در باغ دلگشا اقامت گزید.

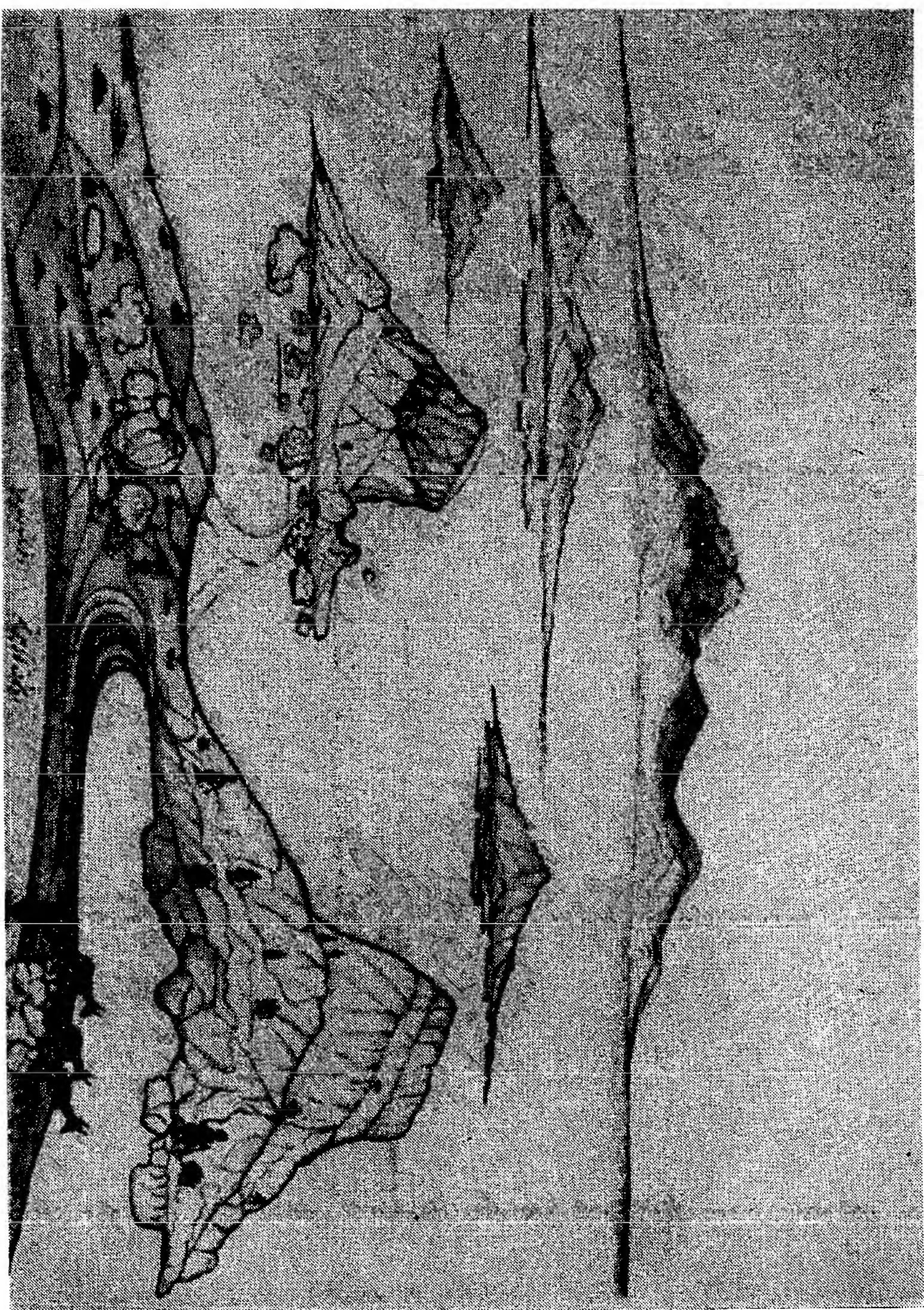
وزیر فوائد نیز که در اینموقع در ساوجبلاغ بود بفعالت خود افزود تا بتواند حمزه آقا را دستگیر سازد، حمزه آقا نیز که پایان کار شیخ عبادالله را بآنصورت دیده و از کرده نادم و در کمال اضطراب و تشویش و دائماً در خوف و هراس بود، چون ایل منگور نیز که میدانستند اولیای دولت شاهنشاهی وجود او را موجب فساد دانسته و در اندیشه‌ی از میان بردنش

هستند از حمزه آقا دوری میکردند و از یاریش ابا مینمودند حتی کار با آنجا کشیده بود که برادر حمزه آقا ، کاکا الله نام بخد مت وزیر فوائد پیوسته و در آرزوی از بین بردن برادر و جانشینی او بود .

حمزه آقا که اوضاع خویش را چنین ناگوار و رعب آور میدید برای حفظ جان به هر عاملی متوسل میشد در این اواخر جمعی از علماء و روحانیان ساوجبلاغ را شفیع قرار داده و از فرمانده قوا تأمین خواست. وزیر فوائد که میل داشت این مشکل بدست تدبیر حل شود موافقت کرد که حمزه آقا را با معدودی از سوارانش به پذیرد و قبلاً برای از بین بردنش نقشه‌ای کشید و عده‌ای از تیراندازان مبرز و شجاعان سپاه خویش را در چاله‌ای مشرف به چادری که می‌بایست حمزه آقا در آنجا به نشیند در کمین نشاند و منتظر ورود او شد .

حمزه آقا با یکصد نفر از سواران مسلح خویش در موعد مقرر وارد اردوی وزیر فوائد شد و به چادر معهور راهنمایی گردید و بمحض ورود به چادر تیراندازی شروع گردید و حمزه آقا و اطرافیان به خاک در غلتیدند. وزیر فوائد دستور داد سر او را بریده و برای ملاحظه‌ی امیر نظام بارومیه فرستاد علاءالدوله امیر نظام نیز بمحض وصول سر حمزه آقا دستور داد آنرا به سرنیزه بزنند و در شهر بگردانند و باین ترتیب سپهسالار و یار غار شیخ عباد الله بسزای اعمال خویش رسید .





نمره دوازدهم قلعه هلاکو خان مشهوره بگو گرچین قلعه

نمره دوازدهم محال انزل قره باغ ارومی سمت سلماس

از کنار دهکده رو بمشرق گوگرچین قلعه و خرسک که از بیرون و کنار دریا نقشه برداشته از بیرون دریا و کنار ترکیب کوه بلاخلاف و غلط همین است که در نقشه نمایان شده و از هیچ طرف راه ندارد عبور و مرور ممکن نیست مگر از راه باریکی که مردم به قطار رو بیالا می روند و از روبروی دونفر بالای که می رود پیچیده دروازه رو بدریا ساخته که اسم هلاکوخان در سنگ مرمر دم دروازه شکسته افتاده و در برابر دروازه بفاصله در دوجا برای عبور زائرین مقام چهل تن و غیره سنگ خارا را چاپیده الا روی آب و تخته های محکم بروی آنها برای راه و آیند روند مردم انداخته که در حین تقاضا و لزوم تخته ها را کشیده راه عبور و مرور بکلی مسدود می شود بطوریکه سوای پرنده کسی نمی تواند بعد از کشیدن تخته ها به قلعه برود و همچنین قلعه خرسک که روبروی گوگرچین قلعه واقع گردیده راهی برای عبور و مرور مردم ندارد مگر در عهد هلاکو راهی باساروج ریخته و حالا روی آن راه را که دوشقه است آب گرفته و برای اطلاع قدری روشن تر راه را ساخته .

ابوالحسن خانه زاد ابن مرحوم علینقی خان سرتیپ توپخانه مبارکه ۱۳۰۸

وفات اقبال الدوله

در این ایام اقبال الدوله آن سردار رشید و غیرتمند دچار بیماری شدیدی گشته بود و وجودش هر آن به تحلیل میرفت تا آنکه در ششم ماه رمضان آن سال (۱۲۹۸) بر حمت ایزدی پیوست متعاقب مرگ اقبال الدوله حاج رجبعلیخان افشار میرپنج توپخانه نیز در ماه ربیع الاول بدار باقی شتافت و بعد از او مصطفی خان همدانی اعتماد السلطنه نیز که پس از اقبال الدوله حکومت ارومیه را داشت زندگی را بدرود گفت چندی بعد در ماه جمادی الثانی محمدرضا خان سرتیپ توپخانه نیز که خدمات ارزشمندش در دفاع از زاد و بوم خویش فراموش ناشدنی است وفات یافت و باین ترتیب ارتش ایران در مدتی کوتاه چهار نفر از بهترین صاحب منصبان خود را از دست داد.

طغیان ولی خان شکاک

در این موقع که علاءالدوله امیر نظام در ارومیه بود گزارشهایی مبنی بر سرکشی برخی از عشایر شکاک و ایجاد قتل و غارت در اطراف محال خویش دریافت داشت و تصمیم به خاموش ساختن نایره‌ی فساد آنها گرفت. علی خان شکاک با اینکه مستقیماً با شیخ عبادالله هماهنگی نداشت ولی چون بالفطره آدمی عاصی و سرکش و چپاولگر بود در ایام فتنه‌ی شیخ از دست اندازی بروستاهای اطراف خودداری نکرده و برخی ناراحتی‌ها ایجاد نموده بود و چون به توصیه‌های امنای دولت توجهی ننمود بفرمان علاءالدوله امیر نظام، ناصرالدوله با فوجها و سواره‌ی عراق مأمور دفع او گردید و قرار بر این شد در چمن در شک سلماس بقوای شیخعلیخان

ما کوئی پیوسته و مشترکاً ریشه‌ی فساد علی‌خان را براندازند .
در این ایام علی‌خان از قلعه‌ی اسماعیل آقا به چهریق رفته و در آنجا
سکنی گزیده بود و هیچ اطلاعی از تصمیمی که در موردش گرفته شده بود
نداشت و وقتی از ماجرا آگاه شد که چهریق چون نگین انگشتر در
محاصره‌ی نیروهای دولتی افتاده بود .

علی‌خان که انتظار چنین غافلگیری نداشت با چند نفر از یاران
زبده‌ی خویش به ارتفاعات پناه برد و با اینکه بنا بر مشهور چندین بار
به بانگ بلند امان خواست ولی در آن غوغا و آشوب کسی صدای او را
نشنید و ناچار بدفاع از خویش پرداخت و با گلوله باران سربازان ،
تنی چند از آنان را از پای در آورد .

چون سربازان ، یورش بقلعه‌ی چهریق را در کمال بی‌نظمی انجام
داده بودند لذا در مقابل تیراندازی علی‌خان عقب نشستند و او فرصت یافت
که بقلعه باز گردد و اهل و عیال خود را سوار بر اسبهای تیز رفتار از
میدان نبرد بدر برد .

علی‌خان شكاك بعد از ترك قلعه‌ی چهریق ، خود را بقلعه‌ی ساری‌داش
در سرحد عثمانی رسانید و در آنجا به جمع‌آوری سواران شكاك پرداخت
و نیروی نسبتاً زیادی فراهم آورد .



حرکت آقاخان میرپنج جهت سرکوبی ایل شکاک

دوازدهم رمضان ۱۲۹۸ آقاخان میرپنج بفرمان علاءالدوله، مأمور محال برادوست شد و با دوفوج افشار بفرماندهی خسروخان سرتیپ و سواران افشار و قراچه داغ و چارداولی که جمعاً چهار هزار نفر بودند و توپخانه‌ی مجهزی به همراه داشتند، از ارومیه حرکت و در برادوست اردو زدند. در این اوان ناصرالدوله نیز بفرمان علاءالدوله در چمن درشک سلماس اردو کرده بود و باین ترتیب از هر طرف عرصه برایل شکاک تنگ شد، بطوریکه در خلال جنگهای پراکنده‌ای که بوقوع پیوست نزدیک به دویست نفر از آنان بهلاکت رسیدند و علیخان نیز ناچار از گریز بخاک عثمانی شد و چون در آن دیار نیز با مقاومت و صف آرائی عساکر روم مواجه گردید مجدداً بایران بازگشت و درنوار مرزی مخفی شد. رؤسای شکاک که نبرد با افشار و قوای دولتی را بی نتیجه میدیدند و از سرنوشت شیخ عبادالله متنبه شده بودند بطوراجتماع بحضور علاءالدوله رسیدند و درخواست عفو و پوزش کردند که پذیرفته شد و از آن میان حسن اسبی نام عنوان ایلخانی گرفت و این امر در تحبیب عشایر بی اندازه مؤثر بود.

بعد از عفو سران ایل شکاک، علیخان نیز که از کرده نادم و پشیمان بود بآقاخان میرپنج متوسل شد و بوساطت و شفاعت او مورد عفو علاءالدوله قرار گرفت مشروط بر اینکه در محال قطور خوی اقامت نماید و ازدولت مستمری دریافت دارد.

علیخان این شرط را پذیرفت و به قطور رفت ولی چون اعتماد و

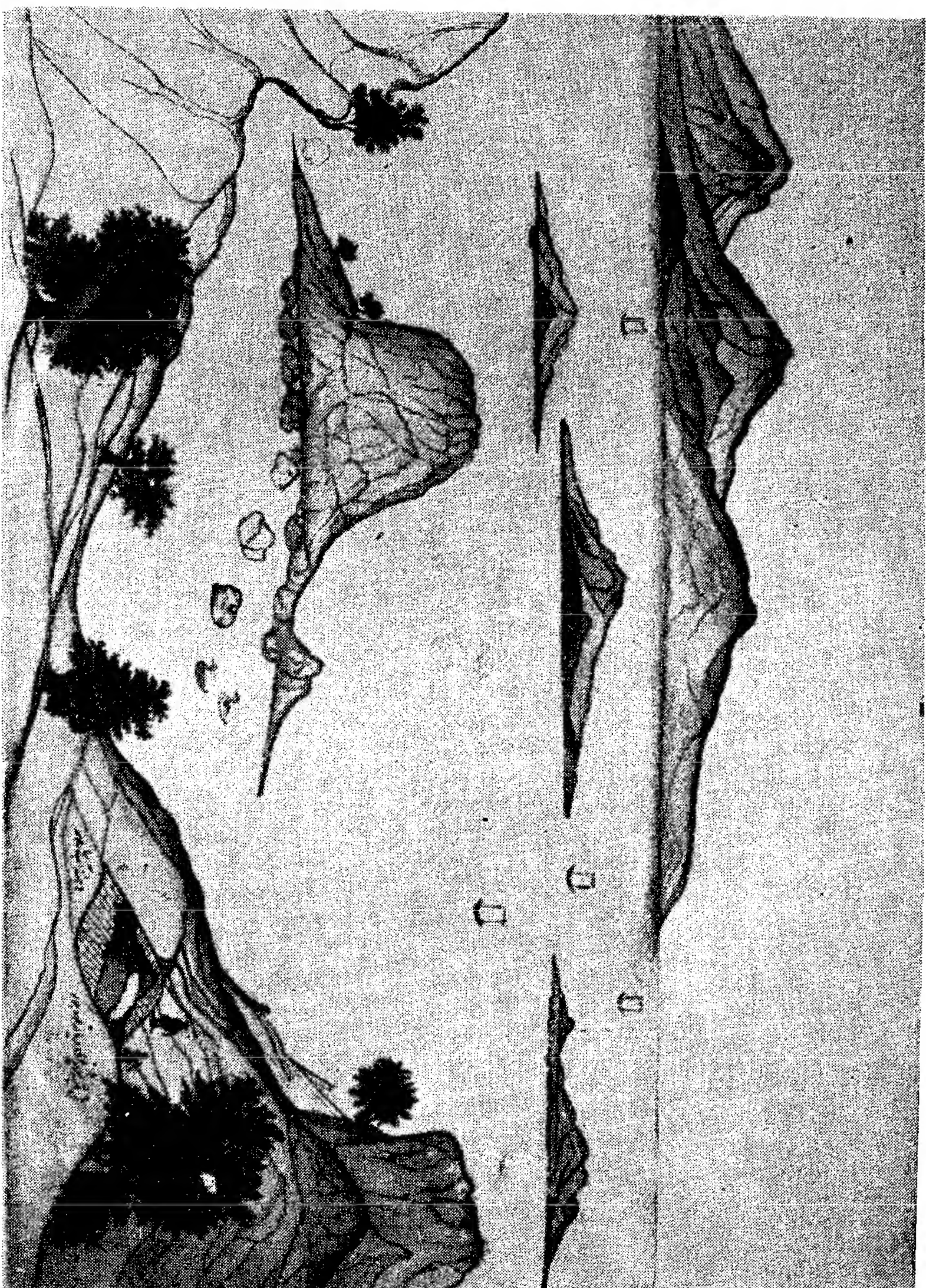
و ثوق دولت را جلب نکرد و اولیای آذربایجان وجود او را مخجل آسایش مردم میدانستند محرمانه به سیف الدوله حاکم خوی دستور داده شد که او را بخوی آورد و از آنجا تحت الحفظ روانه‌ی تبریز نماید، سیف الدوله بدستکاری غلامعلی خان دنبلی و عباسقلیخان ترتیب دستگیری علیخان را داد و طبق دستور روانه‌ی تبریز ساخت که بزندان افتاد و در همانجا بدرود زندگی گفت و دفتر زندگی مردی که صدها حادثه ایجاد کرده بود برای همیشه بسته شد.

در همین ایام علاءالدوله بر حسب اراده‌ی اعلیحضرت شهرباری و امنای دولت به تبریز رفت و مدتی در آنجا اقامت گزید.

فرار مجدد شیخ عبادالله از اسلامبول

علاءالدوله در چهارم شعبان همان سال مجدداً بارومیه آمد و قصد او از این سفر ترتیب امور سرحدات بود بهمین جهت بعد از ترتیب کارها در خوی و سلماس رهسپار ارومیه شد و در باغ دلگشا اقامت گزید و برای اینکه تعلیمات لازم بوزیر فوائد نیز داده باشد او را از ساوجبلاغ احضار نمود. در همین اوقات خبر فرار مجدد شیخ عبادالله از اسلامبول منتشر شد، گویا شیخ که در اسلامبول تحت نظر بوده با تغییر لباس و هیأت ظاهری و توسل بفریب و خدعه از راه دریا و طریق قارص فرار کرد و خود را بکردستان و محال نوچه رسانده بود.

خبر فرار شیخ ابتدا این توهم را بوجود آورد که تعمدی در کار بوده است ولی وقتی از اولیای دولت عثمانی استفسار شد معلوم گردید که شیخ عبادالله بابتکار خویش اقدام بفرار نموده و تعمدی در کار نبوده است



نهره سیزدهم ایضا قلعه هلاکو خان از توی دریا

نمره سیزدهم از محال انزل قره باغ و سمت سلماس است

قلعه هلاکوخان که درتوی دریا واقع شده مشهوره بکوگرچین قلعه که از نزد آب انبار نقشه برداشته و نقطه نظر از بالای سر مرغابی ها به حکم مقیاس است و در بالای دهنه آب انبار مکان چهل تن است و زیارتگاه مخصوص که مردم از هر طرف شبهای جمعه بدعا گوی وجود مسعود مبارک بندگان اعلی حضرت قدر قدرت اقدس شاهنشاهی روحی و روح العالمین فداء مشغول می باشند و عمیق ترین دریا محل دو قطعه مرغابی روی آبست که مرحوم فرمان فرمای ملک قاسم میرزا خود با ریسمان های بلند زرع نموده و در چند جا آبهای خوشگوار شیرین درتوی دریای شور از بالای سنگهای سخت چکیده بحوض ها می ریزد از جمله آب انباریست که روزنه خرابه او در نقشه نمایان است و چوب زرد رنگ در کنار او محل قربانگاه است آثارهای خوب محل عمارت و انبارهای عجیبه در بالای کوه از عهد هلاکو مانده بنوعی که محبسهای بسیار گود که از سنگ تراشیده الا حال خوب بدون عیب مانده و عوض چوبها که درتوی پایه و غیره بناها برای استحکام به کار می برند آهن های خوب لای دیوارها گذاشته شده .

و حرکت قوای عثمانی نیز مؤید همین مطلب بود .

در هر حال فرار شیخ بار دیگر ایجاد اضطراب و هراس در بین اهالی نموده بود و مردم میخواستند هر چه زودتر باین غائله خاتمه داده شود.

گرفتاری مجدد شیخ عبادالله

چون علاءالدوله امیر نظام در ایجاد امنیت در آذربایجان غربی مصدر خدمات ارزشمندی شده و به حسن تدبیر بسیاری از گرفتاریهای این سامان را مرتفع ساخته بود لذا از طرف اعلیحضرت شهرباری بدریافت يك قبضه شمشیر مرصع نائل آمد .

امیر نظام روز بیست و ششم ذیقعده ضمن مراسم نظامی شکوهمندی که بر گزار شد شمشیر مرحمتی را بکمر بست و چند روزی اجازه ی سور و سرور بفرماندهان و نظامیان داد، ولی در جریان همین شادکامیها ناگهان حال مزاجیش برگشت و در عرض یکی دو روز جان بجان آفرین تسلیم کرد و جنازه اش با تشریفات نظامی به تهران حمل گردید .

بعد از مرگ علاءالدوله ، وزیر فوائد که در ارومیه بود برای مذاکره با مأموران عثمانی جهت دستگیری شیخ عبادالله به نوار مرزی رفت و بعد از ترتیب کارها بارومیه عودت نمود و درهمین بازگشت بود که مقام سالار لشکری یافت و بدریافت شمشیر مرصع مفتخر گردید و حکومت آذربایجان غربی باو تفویض شد .

سالار لشکر بلافاصله بعمران و آبادی ارومیه اهتمام ورزید و اقدامات چندی بعمل آورد که از آن جمله سنگفرش کوچه ها و بنای

ساختمان توپخانه^۱ و قورخانه بود که حسن اثر فراوانی در بین اهالی محنت دیده باقی گذاشت .

از بلندی اقبال سالار لشکر، دستگیری شیخ عبادالله نیز خیلی زود حاصل شد و او دوباره بدست عساکر عثمانی گرفتار آمد و در کمال خفت و خواری بخاک عثمانی برده شد و برای همیشه وجود سراسر فتنه و پرشر و شورش از ایران دور ماند .

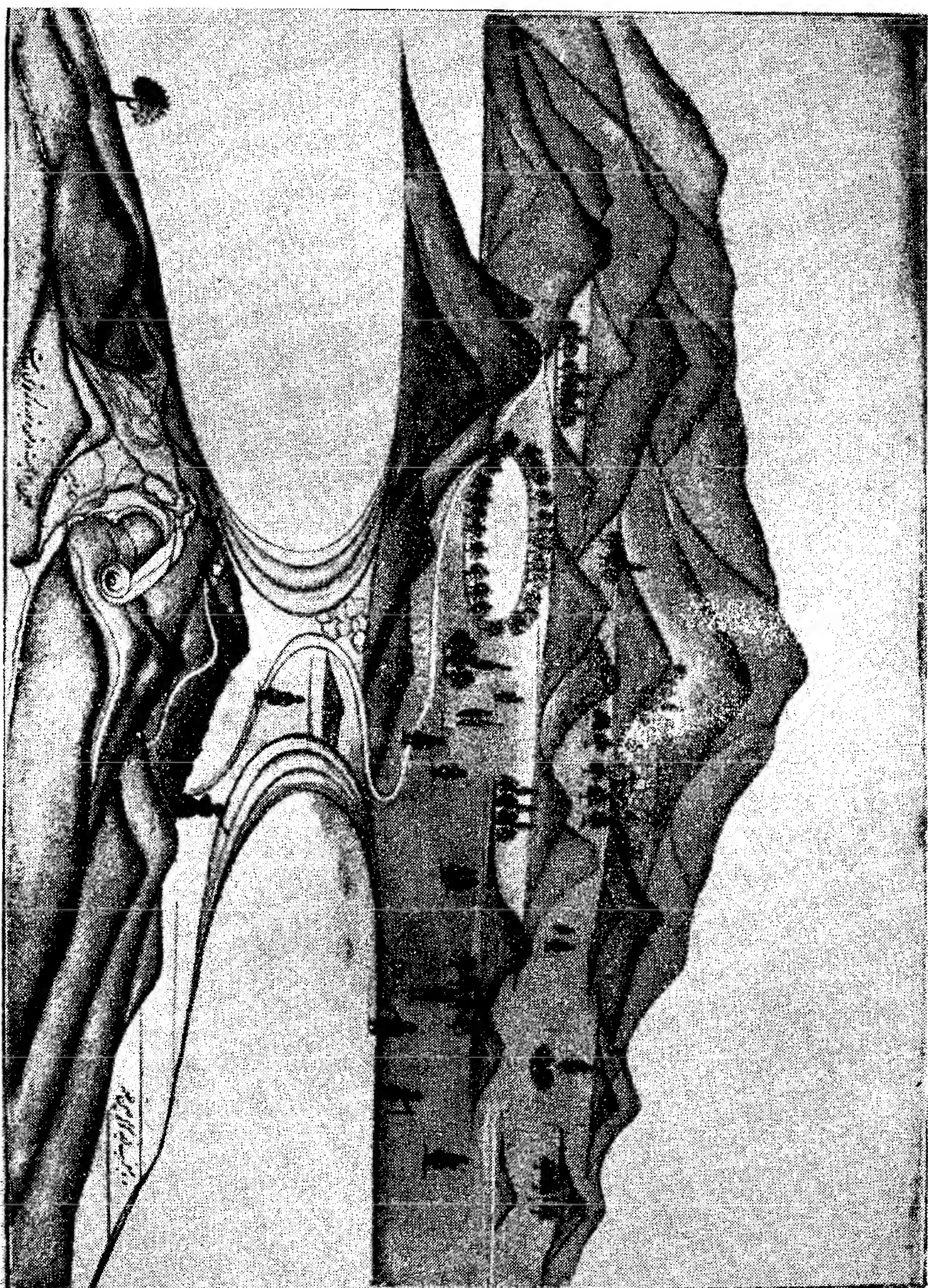
حسن بیگ دشتی در هواداری شیخ عبادالله

حسن بیگ برادرزن شیخ عبادالله که در دلیری و شجاعت سرآمد اقران بود بعد از خاتمه‌ی کار شیخ عبادالله، بهواداری او برخاست و آغاز شرارت نمود و دردهات و روستاهای اطراف آتش هرج و مرج را بار دیگر مشتعل ساخت .

حکومت ارومیه در این وقت بعهده‌ی امامقلی میرزا بود و او بدستور سالار لشکر بافوج افشار برای مقابله با نیروی حسن بیگ عازم ترگور و دشت شد و پس از چند جنگ مختصر او را با پسرانش گرفتار و روانه‌ی ارومیه ساخت .

سالار لشکر که مردی رئوف بود از مجازات حسن بیگ و پسرانش خودداری نمود و به حبس نظری آنان اکتفا کرد و مقرر داشت که آنها در ارومیه بمانند و برای گذراندن زندگی نیز مستمری ثابتی دریافت دارند، حسن بیگ باین تصمیم رضاداد ولی حسو بیگ فرزنداو که خود را از سایرین دلیرتر میدانست مخفیانه فرار کرد و در قریه‌ی جِرمی بشرارت پرداخت.

۱- ساختمان زندان فعلی رضائیه



نمره چهاردهم قریه گو کرچین قلعه مر اجمت از قلعه هلاکو خان

نمره چهاردهم از محال انزل قره باغ مراجعت از تبریز در شهر محرم الحرام تنکوزیل

این ده در محال انزل قره باغ ارومی و سمت سلماس است اسم او گوگرچین قلعه ملک مرحوم شجاع الدوله در روبروی قلعه هلاکو خان کنار دریا که با دولاب و چشمه زراعت دارند از چشمه های بزرگ و کوچک آب آمده باستخر مانند جای که ساخته شده جمع می شود بعد واکرده به محل زراعت می برند و یکی از استخرها در کنار دریا چهار طرف درختهای بید ساخته شده فاصله دهکده الا قلعه هلاکو ربع ساعت میباشد از ایام قدیم رعایای آن ده از سلاطین معتبره فرمانها در دست دارند بعبارتهای خوش که هرچه مالیات دیوانی دارند کسی مطالبه ننماید همه را در عوض مواجب کشتیبانها بدهند و اهالی اینجا در ایام سابق همه کشتیبان و برای نگهبانی قلعه ها که هلاکو خان و خرسک باشد از باج و خراج دیوانی معاف بوده اند و از جمله عجایب اینست در دامنه کوه مراجعت از قلعه رو بمغرب دست چپ سنگی زرد رنگ بسیار سخت بترکیب کله فیل و مردم آن صفحات او را قزدرماداشی مینامند و مجاوران چهل تن که در کنار آب انبار مزبوره مکان دارند برای انتظار زایرین چهل تن در کنار فیل داشی از طلوع الا غروب میباشند در غره شهر جمادی الثانی با خط کزای خود با پریشانی خیال جسارت بعرض کرده.

ابوالحسن سرباز قدیم فوج خوی ابن مرحوم علینقی افشار ارومی ۱۳۰۵

جهانسوز میرزا حاکم جدید ارومی نیروئی برای دفع وی فرستاد و چون حسو بیگ از جرمی فرار کرده بود مقرر داشت که جمعی سرباز برای حفظ امنیت آن حدود در جرمی بمانند، ولی حسو بیگ در یکی از شبهای سرد زمستانی غفلتاً بر سربازان تاخت و آنها را از قلعه‌ی جرمی بیرون راند این اقدام موجب شد که از طرف اعلیحضرت دستور اعدام سربازان و عزل جهانسوز میرزا از حکومت ارومیه صادر شود و بجای وی معتمد السلطان باین مقام برگزیده شد.

سالار لشکر حکمران آذربایجان غربی که اعدام سربازان را تنبیه شدیدی میدانست عریضه‌ای بحضور اعلیحضرت نوشت و توانست حکم اعدام را بمجازات‌ی خفیف‌تر مبدل نماید و معتمد السلطان را نیز برای دفع شر حسو بیگ با نیروی مجهزی به دشت و ترگور فرستاد و او را گرفتار و بارومیه آورد و چون او را از شرارت‌های گذشته پشیمان دید از مرکز عفو او را خواستار گردید و چون پذیرفته شد مقام ایلاخانی گری ترگور و دشت را باو سپرد و باین ترتیب شراره‌های فتنه و آشوب شیخ عبادالله واعوان و انصارش برای همیشه خاموش گردید ۱۳۰۵ هـ . ق .

پایان

بها : ۲۵۰ ریال



از انتشارات شورای مرکزی جشن ملی ۲۵۰۰ ساله

آذربایجان غربی